
همراه الغدیر
۸-۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الغدیر همراه

نویسنده:

عبدالحسین امینی (علامه امینی)

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الغدیر همراه

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹

عنوان قراردادی:الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب. فارسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور:الغدیر همراه/ مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی

مشخصات نشر:تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری:۹۶ ص. ۳۸۰۰۰ ریال

شابک:۷-۰۳۰-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۱.

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدیر» اثر عبدالحسین امینی است.

مندرجات:واقعه غدیر

موضوع:علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت — ۴۰ ق — اثبات خلافت

موضوع:غدیر خم

شناسه افزوده:سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره:BP ۵۴/۲۲۳/الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۴۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی:۲۵۷۳۴۴۱

الغدیر همراه (جلد ۱) (واقعه غدیر)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۳۸۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ – ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۷-۰۳۰-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

فهرست

ص:۴

پیشگفتار مترجم

زلال غدیر، برکه پر برکتی است به گستردگی اقیانوس کبیر در ولای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که رسول خدا محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عهد الهی، او را به مقام وصایت و جانشینی برگزیده و آن، جاری همیشه تاریخ ما است که نسل های حق جو و تشنگان معرفت از آبشخور آن سیراب می شوند.

علامه امینی بر کرانه آن ایستاده، واردان مشتاق را از ولای مولا سرمست می کند و خود عاشق دلباخته و به حقیقت پیوسته ای است که در بارگاه امیرمؤمنان زانوی ادب بر زمین می زد، درد دل می کرد و بر مظلومیت او اشک می ریخت و باران سان، سرشک از دیدگانش فرو می بارید و محاسن شریفش را خیس و تر می نمود.(۱)

۱- نگارنده، این حالت روحانی و این جذبه معنوی علّامه را در یک روز عاشورا، در کربلا و در حرم سیدالشهداء حسین بن علی (علیه السلام) ناظر بوده ام. او بدون عمامه و عبا و با پای برهنه در برابر ضریح مقدس حسینی (علیه السلام) ایستاده بود و اشک همچون باران، بر گونه هایش می غلتید. سیدعلوی

کتاب الغدیر، گوشه ای از آن همه عشق و التهاب مهر علی (علیه السلام) در اعماق وجود آن بزرگمرد عصر است.

روحش شاد و در جوار مولایش بهره مند باد.

تهران سید ابراهیم سید علوی

۱۳/۱/۱۳۸۸. ه_.ش

ص:۶

پیشاهنگ سخن

اشاره

حمد و سپاس برای ولیّ او است و درود فراوان بر پیامبر و خاندان او که پیشوایانند و سرپرستان امت مسلمان.

)هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق(۱)(

این است کتاب ما که حقیقت را بر شما بیان می کند.

حدیث نبأ، خبر بزرگ «غدیرخم» حدیث دعوت الهی است. حرف ولایت کبری است. سخن از کمال دین و تمامیت نعمت و رضایت پروردگار است و کتاب مبین (قرآن) که روشن و روشنگر است، بر آن نزول یافته و گزارش سنّت نبوی در آن زمینه به طور متواتر با سلسله سندهای پیوسته از عصر صحابه و تابعین تا به امروز دوام داشته است. پیرامون حدیث غدیر حقایقی ناب وجود دارد و جنب وجوش های غرض آلود و شست وشوهای مغزی نیز دیده می شود که در آن

۱- جاثیه/ ۲۹.

خصوص، بی پرده سخن خواهم گفت و حقیقت را به خالصانه‌ترین و بهترین وجه برای خواننده عزیز آشکار خواهم ساخت.

هدف از آوردن نام شاعران غدیر و نمونه اشعارشان در کنار حدیث غدیر، آن است که شهرت و تواتر آن را در هر نسلی به اثبات برسانم تا روشن گردد که آن، واضح ترین خبری است که در نظم و نثر بر زبان ها جاری گشته است.

ما این کار را خدمت دینی می دانیم و آن را بالاـ بردن کلمه حق به حساب می آوریم و طرح آن را مایه حیات و عزّت امّت مسلمان می شماریم. بدین وسیله یاد جاویدان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوام بخشیده و مراتب ولای خود را به ساحت و پیشگاه مقدس صاحب ولایت کبری ابراز می داریم. از خداوند سبحانه مدد می جویم که مرا در تحقق بخشیدن به آنچه، آماده اش ساخته ام و در ظهور و بروز آنچه در اعماق دل و ژرفای اندیشه دارم، یاری فرماید.

حمد و سپاس در آغاز و پایان برای اوست.

الأمینی

ص:۸

واقعه غدیر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال دهم هجرت عزم زیارت خانه خدا کرد و مردم را خبر داد. افزون بر بعضی یاران مدینه، جمع کثیری هم آمدند تا در حج رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه باشند. به این حجهالوداع، حجهالاسلام، حجهالبلاغ، حجهالکمال و حجهالتمام(۱) گفته می شود و آخرین حج پیامبر، حج خداحافظی بوده است.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) غسل کرد و تن خویش پاکیزه نمود و روغن مالید و جامه های معمولی بیرون آورده فقط با دو تکه لباس ساده یکی بر کمر و دیگری بر دوش، با پای برهنه راه افتادند.

روز شنبه بود، از ماه ذی القعده، پنج یا شش روز مانده. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همسرانش را در کجاوه هایی با خود آورد و تمام اهل بیت، مهاجران، انصار و از قبائل عرب و توده های مردم آن قدر که خدا می خواست با ایشان آمدند.

۱- این نام ها به تناسب آیه های بلاغ، کمال و تمام دین می باشد. سوره مائده/۳ و ۶۷.

در زمـان حرکت، بیمـاری حصبه در مـدینه شـایع بود و از همراهی انبوهی از جمعیت بـا وی، مـانع شـده، بـا این وجود شـمار همراهان را جز خـدا (تعالی) نمی دانـد. نود هزار، یکصد و چهارده هزار، یکصد و بیست و چهار هزار و بیشتر حدس زده شده است. و این رقم هـا، تعـداد همراهـان بود، امّا بـا کسـانی که از مکه و یمن به او پیوسـتند یـا امیرمؤمنـان علی (علیه السـلام) با همراهان و نیز ابوموسی آمدند و حج گزاردند، در مجموع بیشتر بوده اند.

پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) صـبح روز یکشـنبه از ناحیه «یلملم» راه افتادند، شامگاهان به «شرف السیاله» رسیدند و نماز مغرب و عشاء را در آن جا خواندند و حرکت فرمودند و در «عرق الظبیه» نماز صبح برگزار کردند و آن گاه در «روحاء» فرود آمدند و سپس به راه ادامه داده اند، نماز عصر را در «منصرف» گزاردند و بعد نماز مغرب و عشاءرا در «شامخوران» خواندند و طعام میل کردند و نماز صـبح را در «اثابه» به جا آوردند و سه شـنبه در «عَرج» بودند و در «لحی الجمل»که گردنه جحفه باشـد حجامت فرمودند و چهارشـنبه به «سـقیا» واردشدند و سـحرگاه به «ابواء» رسیده و نماز گزاردند و از آنجا راه افتاده، روز جمعه در جحفه، فرود آمدنـد و از آنجا به «قدید» آمدند و شـنبه را در آنجا ماندند و یکشـنبه در«عسـفان» آرام گرفتند و بعد حرکت کردنـد. وقتی به «غمیم» رسـیدند به پیادگـان برخوردنـد. آنـان از راه رفتن گله داشـتند. رسول خـدا به آن ها فرمود: آهسـته و پیوسته بروند، چنان کردند واز راه رفتن لذت بردند و احساس راحتی

ص:۱۰

نمودند. دوشنبه در«مرّالظهران» تا شامگاهان ماندند و در «سرف» آفتاب غروب کرد، لیکن آن حضرت نماز مغرب را نخواند (تا وارد مکه) شدند و زمانی که به «ثنیتین»، راه دره ای در میانه دوکوه، رسیدند، شب را سحر کردند و سه شنبه وارد مکه شدند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از به جا آوردن مناسک حج با همان جمعیّت به سوی مدینه راه افتادند تا به غدیر خم از سرزمین جحفه، که راه های اهل مدینه، مصر وعراق از هم جدا می شود، رسیدند. پنجشنبه هیجدهم ماه ذی الحجّه، جبرییل امین آیه آورد:

)یا ایّها الرسول بلّغ، ما انزل الیک من ربک...(۱)(

ای رسول، آن چه را که از سوی پروردگارت نزول یافت، برسان.

به این ترتیب، خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد، علی (علیه السلام) را برپا دارد و به مردم نشان دهد و امر ولایت او را برساند و بفرماید که فرمانبرداری وی برهمگان، فرض است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشی از کاروان را که جلوتر رفته و به جحفه نزدیک شده بودند، برگرداندند وکاروان را فرمود که بمانند و حرکت نکنند و زیر درختان سمره که پرشاخ و برگ و سایه دار بودند، رفت وروب شد و اذان ظهر شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

۱- ۱ . مائده /۶۷

در آنجا نماز جماعت برگزار کردند. آن روز بسیار گرم بود، طوری که مردم از شدت سوز آفتاب، بخشی از ردای خویش به سر و بخشی دیگر را زیر پاها گذاشتند. و برای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سایبانی درست کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از نماز برروی جهاز شتران سخنرانی فرمود وطوری صدای خود را بلند کرد که همه شنیدند.

خطبه غدیر

حمد و سپاس خاص خداست، از او یاری می جوییم، به او ایمان داریم، بر وی توکل می کنیم و از آسیب های خویش و عملکرد های بد و زشت خود به خدا پناه می بریم که کلید های هدایت و گمراهی به دست اوست. شهادت می دهم که جز او معبودی نیست و من، محمد، بنده و رسول و فرستاده او هستم.

اما بعد، ای مردم، خدای مهربان وآگاه به من خبر داده است: هیچ پیامبری جز نیمی از عمر پیامبر پیشین، در دنیا نمی ماند. نزدیک است من فراخوانده شوم و دعوت خدا را اجابت نمایم و همه، من و شما، مسئول هستیم. همه حاضران یک صدا گفتند: شهادت می دهیم که تو رساندی، خیرخواه بودی، کوشش درخور فرمودی، خدا به شما پاداش خیر عطا بفرماید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا به وحدانیت خدا و این که جز او معبودی نیست، گواهی می دهید؟ و این که محمد بنده و رسول

ص:۱۲

اوست؟ بهشت، جهنم و مرگ، حقیقت دارد و بدون تردید قیامت در پیش است و خدا همه را از گورها، بر می انگیزد؟

همگی پاسخ گفتند: به همه آنچه فرمودید، شهادت می دهیم. رسول خدا گفت: خدایا! شاهد باش. بعد فرمود: آیا می شنوید؟ جواب دادند: آری که می شنویم، فرمود: من پیش از شما بر سرحوض وارد می شوم و شما هم کنار حوض به من می رسید. پهنای آن حوض (در مثل) میانه «صنعاء و بصری» است، در آن حوض، به شمار ستارگان کاسه هایی سیمین انداخته شده، بنگرید درباره «ثقلین» پس از من چگونه رفتار می کنید؟

کسی با صدای بلند پرسید: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «ثقلین» چیست؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ثقل بزرگ، کتاب خدا (قرآن) است. یک طرف آن به دست قدرت خدای عزّوجلّ و طرف دیگر آن، به دستان شماست، به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید. ثقل کوچک، عترت من است. همانا خدای مهربان و آگاه به من خبر داده که آن دو (ثقل اکبر و ثقل اصغر) هرگز جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و از پروردگارم چنان خواستم.

پس، بر آن ها پیشی نگیرید که هلاک شوید و عقب نمانده و کوتاهی نکنید که باز تباهی به دنبال دارد. آن گاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و همه او را دیدند و شناختند و فرمود ...

ص:۱۳

نصّ غدیر

ای مردم! برای مؤمنان چه کسی از خودشان اولی و سزاواتر است؟

جواب دادند: خدا و رسول او داناتر هستند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدا، مولا و سرپرست من است و من، مولا و سرپرست مؤمنان هستم. پس من، به مؤمنان از خودشان سزاواترم و سه بار فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.

در حدیث احمد حنبل آمده: این جمله چهار بار تکرار شده است. آن گاه دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا دوستدار او را دوست و ولیّ او را ولی باش و با دشمن و با بدخواه او دشمنی بورز و هر کس او را دوست داشت دوستش بدار و هر که با او بغض ورزید، دشمنی کن. یاری کننده او را یار و خوارکننده اش را خوار بدار و حقیقت را هر جا او بگردد با وی بگردان. ای مردم! حاضران به غائبان باید این سخن را برسانند.

هنوز، مردم پراکنده نشده بودند که امین وحی خدا باز فرود آمد و سخن الهی آورد:

)الیوم اکلمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی((1)

امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام و کمال بخشیدم.

۱- مائده/۳.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اکمال دین، تمامیت نعمت، رضا و خشنودی پروردگار به رسالت او و ولایت علی پس از او، تکبیر گفت.

آن گاه مردم، به عرض تبریک پرداخته و به علی (علیه السلام) تهنیت گفتند. از جمله کسانی که پیشاپیش صحابه به علی (علیه السلام) تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند که می گفتند: به به! ای پسر ابی طالب تو مولا و سرپرست هر زن و مرد مؤمن گشتی و ابن عباس هم می گفت: به خدا قسم، این ولایت بر همه ثابت شد.

حسّان بن ثابت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه گرفت درباره علی (علیه السلام) شعر بسراید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بگو با خیر و برکت و حسّان ایستاد و گفت: ای بزرگان قریش! من به دنبال آن خطابه و نصّ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر ولای علی (علیه السلام) که نافذ است می گویم:

)یُنادِیهم یوم الغدیر نبیّهم بخمّ فاسمع بالنبی منادیاً ...(

پیامبرشان در خم، به روز غدیر، ندا در داد بشنو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را، چه ندا کننده ای!

این است خلاصه واقعه و نصّ غدیر که در صفحات آتی به تفصیل آن خواهیم پرداخت و بدانید همه امّت مسلمان در نقل آن، یک صدایند و در تمام دنیا و در بستر زمین جز آن واقعه اسلامی، غدیر دیگری وجود ندارد و اگر روز غدیر بر زبان آورده شود، مراد همان است و اگر درباره محلّ آن،

سخن به میان آید، همان مکان است و بس. هیچ کس از اهل بحث و نظر و هیچ محقق و کاوشگری جز آن مکان و آن رویداد را به خاطر نمی آورد.

آری، تنها شخصی نه چندان قابل ذکر، (دکتر ملحم ابراهیم اسود) در تعلیقه خویش بر دیوان ابی تمام از روی جهالت گفته است: غدیر خم جنگ معروفی است (!) و ما در شرح حال ابی تمام غدیریّه سُرا، به آن خواهیم پرداخت.

ص:۱۶

فصل ۱: راویان حدیث غدیر از صحابه

حدیث غدیر را یکصد و ده تن از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور مستقیم روایت کرده اند و بزرگانی از ایشان در صحنه حضور داشته اند. علامه امینی (رضی الله عنه) نام همه آن ها را در الغدیر بزرگ آورده است و ما به شماری اندک به ترتیب حرف اول نام اشاره ای داریم.

۱. ابو هریره دوسی(۱) (م: ۵۷ یا ۵۹)

۲. ابوالهیثم بن تیهان(۲) (م: ۳۷) شهید در حنین

۳. ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (۳)

۴. براءبن عازب انصاری، ساکن کوفه و در گذشته به سال ۷۲ هـ.(۴)

۱- تاریخ خطیب بغدادی ۸/۲۹؛ تهذیب الکمال و البدایه و النهایه ۵/۲۱۴ و جز آن

۲- کتاب الولایه ابن عقده

۳- جواهر العقدین، سمهودی شافعی و ینابیع الموده /۴۰؛ وسیله المآل، احمد مکی شافعی

۴- مسند احمد ۴/۲۳۶؛ سنن ابن ماجه ۱/۲۹ و... .

۵. ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری خررجی مدنی، او از کسانی است که بر حدیث غدیر به نفع علی (علیه السلام) شهادت داده است.(۱)

۶. جابربن عبدالله انصاری، وفات حدود سال ۷۳ تا ۷۸ ق. در سن نود و چهار سالگی.(۲)

۷. جندب بن جناده، ابوذر غفاری(۳) متوفّای سال سی و یک ه_، در تبعیدگاه ربذه.

۸. حبّه بن جوین، ابوقدامه عُرنی بجلی (متوفای حدود ۷۶ و ۷۹ ق).(۴)

۹. حذیقه بن الیمان (وفات، سال ۳۶ ه_. ق)، همان کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دانش گذشته و آینده تا روز قیامت را به او آموخت.(۵)

۱۰. خزیمه بن ثابت انصاری، ذوشهادتین (شهادت، ۳۷ ه_.ق)، شهید در صفین.(۶)

۱۱. رفاعه بن عبدالمنذر انصاری.(۷)

۱- اسدالغابه ۳/۳۰۷؛ ۵/۲۰۵.

۲- کفایه الطالب/۱۶ و... .

۳- اسنی المطالب/ ۴.

۴- مجمع الزوائد ۹/۱۰۳.

۵- اسد الغابه، نخب المناقب، جواهر العقدین و... .

۶- حدیث الولایه ابن عقده و... .

۷- الغدیر، منصور رازی.

۱۲. زبیر بن عوام، مقتول به سال سی و شش ه(۱)

۱۳. زید بن ارقم انصاری خمدجی(۲)

۱۴. سعد بن ابی وقّاص، او افزون بر حدیث غدیر احادیث دیگری در شأن علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است مانند حدیث منزلت و حدیث رایت و جز آن.

روزی در حضور معاویه به علی (علیه السلام) بد گفته می شد، او اعتراض کرد و احادیث مهمی در فضیلت علی (علیه السلام) مطرح کرد و به او گفتند تو که علی (علیه السلام) را چنین با فضیلت می شناسی چرا در آن روز یاری اش نکردی؟ در جواب گفت: در آن روز اشتباه کردم و راه خطا پیمودم(۳).

۱۵. سلمان فارسی(۴)

۱۶. سهل بن ساعد(۵)

۱۷. ابوامامه صدری بن عجلان باهلی، ساکن شام و در گذشته به سال هشتاد و شش ه_(۶)

۱۸. ضمیره اسدی(۷)

۱- اسنی المطالب /۳.

۲- مسند احمد ۴/۶۸، حدیث زید درباره غدیر مفصل ترین است.

۳- مستدرک حاکم نیشابوری

۴- اسنی المطالب/۲؛ فرائد السمطین، باب ۵۸. و ... .

۵- ینابیع الموده/ ۳۱ .

۶- حدیث الولایه، ابن عقده.

۷- الغدیر، منصور رازی.

۱۹. طلحه بن عبیدالله تمیمی مقتول در جمل به سال سی و شش ه_.(۱)

۲۰- عایشه دختر ابی بکر و همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲)

۲۱. عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گذشته به سال سی و دو هجرت(۳)

۲۲. عبدالله بن جعفربن ابی طالب (جعفرطیّار)(۴)

۲۳. عبدالله بن مسعود هذلی، وفات او به حدود سال های ۳۲ یا ۳۳ ق.(۵)

۲۴. عمّار یاسر شهید در صفّین به سال سی و هفت ه_(۶)

۲۵. عمرو بن حمق خزاعی(۷)

۲۶. فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (۸)

۲۷. فاطمه دختر حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (۹)

۲۸. قیس بن سعد بن عباده انصاری(۱۰)

۱- مروج الذهب، مسعودی ۲/۱۱؛ مستدرک حاکم ۳/۱۷۱ و... .

۲- حدیث الولایه، ابن عقده.

۳- اسنی المطالب، جزری/۳.

۴- حدیث الولایه، ابن عقده.

۵- الدر المنثور، سیوطی ۲/۲۹۸.

۶- صفّین، نصر بن مزاحم/ ۱۸۶.

۷- مقتل خوارزمی.

۸- موده القربی، شهاب الدین همدانی.

۹- الغدیر، منصور رازی.

۱۰- یکی از شاعران غدیر که می آید.

۲۹. کعب بن عجره انصاری (وفات، سال ۵۱ ق)(۱)

۳۰- مقداد بن عمرو کندی(۲)

۳۱. لقمان بن عجلان انصاری، از گواهان علی (علیه السلام) در گفتمان منقول از طریق اصبغ بن نباته(۳)

۳۲. هاشم المرقان، مقتول در صفین(۴)

۳۳. وهب بن حمزه(۵)

۳۴. یعلی بن مرّه ثقفی(۶)

۱- حدیث الولایه، ابن عقده.

۲- فرائد المسطین، حموی.

۳- تاریخ آل محمد.

۴- الاصابه، ابن حجر ۱/۳۰۵.

۵- مقتل خوارزمی.

۶- اسد الغابه، ۲/۲۳۳؛ ۳/۹۳؛ ۵/۶و... .

فصل ۲: راویان حدیث غدیر از تابعین

از صحابه که بگذریم که شمار راویان حدیث غدیر از ایشان فزونتر از یکصد تن است، به تابعین می رسیم که پس از صحابه طبقه ای را تشکیل می دهند. آنان نیز حدیث غدیر را با سندهای پیوسته روایت کرده اند. علامه امینی (رضی الله عنه) نام هشتاد و چهار تن را در کتاب بزرگ الغدیر یاد کرده است و ما تنها به شماری از آنان بسنده می کنیم.

۱. ابو راشد حبرانی شامی که در دمشق، مردی با فضیلت تر از او وجود نداشته است.(۱)

۲. ابو سلمه فقیه و محدّث (وفات، ۹۴ ه_ ق).(۲)

۳. اصبغ بن نباته تمیمی کوفی، حدیث غدیر را در گفتمان «رحبه» روایت کرده است.(۳)

۱- تقریب، ابن حجر/۴۱۹.

۲- خلاصه الخزرجی ۳۸۰ .

۳- اسدالغابه، ۵/۲۱۵.

۴. حبیب بن ابی ثابت اسدی، که فقیه کوفی (وفات، بین ۱۱۷ ۱۱۹ ه.ق) بوده است.(۱)

۵. خیثمه بن عبدالرحمن جعفی کوفی (وفات، ۸۰ هـ ق).(۲)

۶. ابوالشنی ریاح بن حارث نخعی، از بزرگان تابعین به شمار آمده است و حدیث او در گفتمان رُحبه و سواران آمده است.(۳)

۷. زرّبن حُبیش اسدی، حدیث او نیز در ماجرای رُحبه و سواران، آمده است.(۴)

۸. سعیدبن جبیر اسدی کوفی، که به دست حجاج بن یوسف ثقفی به قتل رسیده است.(۵)

۹. سعید بن مسیّب مخزومی (وفات، ۵۹۴ هـ ق)، داماد ابو هریره؛ احمد حنبل می نویسد: مرسلات سعید همانند احادیث صحیح و مسندند و دارای اعتبار هستند. ابن مدنی می گوید: در میان تابعین در وسعت دانش کسی به پای او نمی رسد.(۶)

۱۰. سلیم بن قیس هلالی (وفات، ۹۰ ه.ق)، هر دو فرقه به کتاب او استناد جسته اند.(۷)

۱- تهذیب التهذیب، ۱/۱۷۸.

۲- تهذیب، ابن حجر ۳/۱۷۹.

۳- تهذیب ۳/۲۹۹.

۴- تذکره الحفّاظ، ذهبی ۱/۴۰.

۵- تهذیب التهذیب ۴/۱۳.

۶- تذکره الحفّاظ، ذهبی ۱/۴۷۰.

۷- کتاب سلیم بن قیس، نسخه موجود در نزد ما (امینی).

۱۱. سلیمان بن مهران اعمش از شدّت صدق و راستگویی اش او را مصحف می نامیدند.(۱)

۱۲. طاووس بن کیسان یمانی، او را از اولیای خدا بر شمرده اند.(۲)

۱۳. عدی بن ثابت انصاری کوفی، در گذشته به سال ۱۱۶هـ ، و ذهبی او را راستگو و امام جماعت شیعه معرفی کرده است.(۳)

۱۴. عطیه بن سعد بن جناده کوفی، سبط ابن جوزی او را موثق دانسته است و یافعی می نویسد: حجاج بن یوسف او را چهارصد تازیانه زد تا علی (علیه السلام) را ناسزا گوید و او نگفت. عطیه از راویان شأن نزول آیه تبلیغ هم است(۴).

۱- تذکره الحفّاظ، ذهبی ۱/۱۳۸

۲- جلیه الاولیاء، ۴/۲۰-۲۳

۳- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۱۹۳

۴- مرآه الجنان ۱/۲۴۲

فصل ۳: راویان حدیث غدیر از دانشمندان، جز اصحاب و تابعین

اشاره

صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تابعین ایشان، تنها کسانی نبوده اند که به حدیث غدیر اهتمام داشته باشند، دانشمندان و مؤلفان و مصنّفان هم در قرون اسلامی با ذکر آن حدیث آثار خود را آراسته اند. علّامه امینی در الغدیر بزرگ نام سیصد و شصت تن از آنان را آورده و ما از هر قرنی به یاد برخی از آنان می پردازیم.

قرن دوّم

۱. عمرو بن دینار جمحی مکی (م: ۱۱۵ یا ۱۱۶)، مورد وثوق بودن او سه بار تکرار و تأکید شده است.(۱)

ص:۲۷

۱- خلاصه، خزرجی/۲۴۴، مسعر با سه بار تأکید مورد وثوق بودن او را مطرح کرده است.

۲. محمد بن مسلم بن قرشي زهری (م: ۱۲۴)، او یکی از دانشمندان سرشناس حجاز و شام بوده است.(۱)

۳. محمد بن اسحاق مدنی، صاحب سیره معروف(۲)

قرن سوّم

۱. محمد بن ادریس شافعی، متوفّای ۲۰۴ ه، پیشوای شافعی ها و از راویان حدیث غدیر(۳)

۲. علی بن حسن بن دینار عبدی مروزی، در گذشته ۲۱۵ ه یکی از مشایخ حدیث است و بخاری در صحیح بخاری و احمد در مسند گفته است در میان کسانی که از خراسان بر ما وارد شدند با فضیلت تر از او کسی نبود.(۴)

۳. قتیبه بن سعید ثقفی، در گذشته به سال ۲۴۰ ه، در سن نود و دو سالگی، او تنها محدّث عصر خود در شرق و غرب عالم اسلام بوده است و مردم برای دیدار او از شهرهای مختلف، بار سفر می بسته اند و پنج پیشوای حدیث: بخاری، مسلم، ابو داوود، ابوعیسی و ابوعبدالرحمن و بسیاری دیگر از او نقل کرده اند.(۵)

۱- تذکره الحفاظ، ذهبی ۱/۹۶.

۲- مستدرک، حاکم ۳/۱۱۰.

۳- النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر، ۴/۲۴۶.

۴- ثقات ابن حبّان و تهذیب التهذیب، ۷/۲۹۸.

۵- انساب سمعانی.

۴. احمدبن حنبل شیبانی، پیشوای حنبلی ها، درگذشته به سال ۲۴۱ هـ.(۱)

۵. محمد بن اسماعیل، متوفای ۲۵۶ هـ صاحب یکی از صحاح ششگانه.(۲)

۶. محمدبن یزید قزوینی، صاحب سنن ابن ماجه بسیاری از علما سخن او را معتبر و مورد وثوق دانسته اند او در سال ۲۷۳ هـ درگذشته است.(۳)

۷. احمدبن عیسی ترمذی، متوفّای ۲۷۹ ه، یکی از صاحبان صحاح و پیشوایان سنت که بی نیاز از تعریف است.(۴)

۸. احمد بن یحیی بلاذری، وفات ۲۷۹ هـ که پیشوایان اسلام به او و کتابش اعتماد دارند.(۵)

قرن چهارم

۱. احمد بن شعیب نسایی صاحب سنن، متوفای ۳۰۳ ه، از فقیه ترین مشایخ عصر خود و داناترین به حدیث بوده است. او حدیث غدیر را در سنن خود با سند صحیح و رجال مورد وثوق گزارش کرده است.(۶)

۱- مسند احمد.

۲- تاریخ، بخاری ۱/۳۷۵.

۳- تذکره الحفاظ، ذهبی ۲/۲۰۹.

۴- المعجم الکبیر و جامع صغیر، طبرانی ۲/۵۵۵.

۵- انساب الاشراف.

۶- تذکره الحفاظ، ذهبی ۲/۲۸۶.

۲. محمـد بن جریر طبری، صاحب تفسـیر و تاریـخ معروف (وفات، ۳۱۰ ق)، او دانشـمندی دارای فضـل و معرفت بوده است و کتابی مستقل درباره حدیث غدیر دارد.(۱)

۳. احمدبن عبد ربّه قرطبی متوفای ۳۲۸ ه، به کثرت اطلاعات و آگاهی ها شناخته شده و کتاب عقدالفرید او خواندنی و لذت بخش است و در همین کتاب آمده که علی (علیه السلام) در سن پانزده سالگی ایمان آورده ونیز حدیث «من کنت مولاه...» را نقل کرده است و از جمله مطالب آن، ماجرای استدلال مأمون عباسی با چهل فقیه دربار خود با حدیث غدیر است.(۲)

۴. علی بن حسـین مسعودی، متوفی به سال ۳۴۶ هـ، نسب او به عبدالله بن مسـعود، صـحابی بزرگ پیامبر می رسد. او گفتمان علی (علیه السلام) را با حدیث غدیر در روز جمل گزارش کرده است.(۳)

۵. علی بن عمر دارقطبی، متوفـای ۳۸۵ هـ، او در دانش حـدیث و معرفت قوت و ضـعف، یگـانه عصـر بوده و شـناخت احوال رجال و راویان به او رسیده بود و مردی راستگو و امانت دار و صحیح الاعتقاد بوده است.(۴)

۱- تاریخ بغداد، خطیب ۲/۱۶۹ – ۱۶۲.

۲- تاریخ، ابن خلکان ۱/۳۴.

۳- طبقات الشافعیه، ۲/۳۰۷

۴- تاریخ بغداد، ۱۲/۳۴

قرن پنجم

۱. حافظ محمدبن عبدالله بن سعد، ابوعبدالله حاکم ضبّی، صاحب مستدرک معروف، متوفای ۴۰۵ هـ، او حدیث غدیر را به طرق مختلف آورده و بیشتر آن ها را صحیح دانسته است.(۱)

۲. احمد بن محمد مسکویه، صاحب کتاب تجارب السلف، در گذشته به سال ۴۲۱ هـ، بسیاری او را ستوده اند.(۲)

۳. ثعالبی نیشابوری، صاحب کتاب یتیمهالدهر، متوفای ۴۲۹ هـ، او را پیشوای لغت و اخبار دانسته اند.(۳)

۴. ابونعیم اصفهانی، متوفای ۴۳۰ هـ، او کسی است که مردم از آفاق و اکناف به دیدن او و شنیدن حدیثش بار سفر می بسته اند.(۴)

۵. بیهقی، احمدبن حسین، متوفای ۴۵۸ هـ، یکی از پیشوایان مسلمین و هادیان مؤمنین و فراخوانان به حبل متین الهی بوده است. به گفته ابن اثیر او در حدیث و فقه بر مذهب شافعی، امام بوده است و دارای تصنیفاتی است.(۵)

ص:۳۱

۱- تاریخ بغداد، خطیب ۶/۲۷۳

۲- معجم الادباء ۵/۵-۱۹

۳- تاریخ، ابن کثیر ۱۲/۴۴.

۴- تذکره الحفاظ، ذهبی، ۳/۲۹۲.

۵- الکامل، ابن اثیر، ۱۰/۲۰.

قرن ششم

۱. ابوحامد غزالی، متوفّای ۵۰۵ ه_. مشهور به حجهالاسلام(۱)

۲. جارالله زمخشری، متوفّای ۵۳۸ ه_ . پیشوای تفسیر، حدیث و ادبیات.(۲)

۳. قاضی عیاض بستی، متوفای ۵۴۴ ه_ . صاحب کتاب الشفاء(۳)

۴. عبدالکریم سمعانی، صاحب کتاب «الانساب»، مولود سال ۵۰۶ ه_ ، مردی خوش صحبت بوده؛ گویند مشایخ او به هفت هزار تن می رسید.(۴)

۵. ابوالمؤیدموفق بن احمد، اخطب خطبای خوارزم، متوفّای سال ۵۶۸ ه_ . او از شاعران غدیر است.(۵)

۶. ابن عساکر دمشقی، متوفای ۵۷۱ ه_ . صاحب تاریخ بزرگ.(۶)

۷. ابوالفرج ابن الجوزی حنبلی، متوفای سال ۵۹۷ ه_ ، در هنر وعظ و تذکر معروف، و در فنون مختلف صاحب تألیف و تصنیف بوده است.(۷)

۱- طبقات سبکی، ۴/۱۰۱ ، ۱۸۲ .

۲- تاریخ، ابن خلکان، ۲/۱۹۷.

۳- همان، ۱/۸۲۴.

۴- تذکره الحفاظ، ذهبی ۴/۱۱۱

۵- مناقب و مقتل او به طرق مختلف

۶- الکامل، ابن اثیر ۱۱/۱۷۷

۷- تاریخ، ابن خلکان ۱/۳۰۱

قرن هفتم

۱. فخر رازی شافعی، درگذشته به سال ۶۰۶ ه_، صاحب تفسیر کبیر معروف، او یگانه عصر خود بوده است.(۱)

۲. ابن اثیر شیبانی جزری شافعی یکی از سه برادر دانشمند و معروف در رشته های حدیث، تاریخ و لغت، درگذشته به سال ۶۰۶ ه_.(۲)

۳. یاقوت حموی، صاحب کتاب های معجم الادباء و معجم البلدان، متوفی به سال ۶۲۶ ه_.(۳)

۴. ابن الا_ثیر جزری، صاحب الکامل و اسدالغابه، در تاریخ و تراجم صحابه، و یکی از سه برادر فاضل و صاحب اثر، متوفای ۶۳۰ ه_.(۴)

۵. ابن ابی الحدید معتزلی متوفای سال ۶۵۵ ه_، مؤلف شرح نهج البلاغه معروف. همین کتاب از مهارت او در حدیث و کلام و تاریخ حکایت دارد.(۵)

۶. محمدبن یوسف گنجی، صاحب کفایهالطالب، متوفّای سال ۶۵۸ ه_.. بزرگانی از او نقل حدیث کرده اند.(۶)

۱- تاریخ، ابن کثیر ۱۳/۵۵؛ طبقات، سبکی ۵/۳۳. ۴۰.

۲- الکامل فی التاریخ، ۱۲/۱۲۰.

۳- معجم البلدان ۳/۴۶۶؛ ۲/۳۸۹.

۴- تذکره الحافظ، ذهبی ۴/۱۹۱.

۵- شرح نهج البلاغه ۴/۵۷۵.

۶- الفصول المهمّه، ابن صبّاغ.

۷. محمدبن طلحه شافعی صاحب کتاب مطالب السؤول، متوفای ۶۵۲ ه_ ، او از شاعران غدیر در قرن هفتم به شمار می آید.(۱)

قرن هشتم

۱. سعدالدین جوینی، متوفای ۷۲۲ ه_، ملک غازان به دست او مسلمان شده، او حدیث غدیر را در بسیاری مناسبت ها آورده است.(۲)

۲. خطیب تبریزی، صاحب کتاب مشکاهالمصابیح(۳) او حدیث تهنیت را به طریق احمد روایت کرده است.

۳. تفتازانی شافعی، متوفای ۷۹۱ ه_.(۴)

قرن نهم

۱. ابوالحسن هیثمی قاهری شافعی، صاحب مجمع الزوائد، متوفّای ۸۰۷ ه_، اهل قاهره و او در میان مردم بسیار محبوب و دوست داشتنی بوده است.(۵)

۲. ابن خلدون حفرمی اشبیلی مالکی، صاحب کتاب با مقدمه مشهورش، متوفای ۸۰۸ ه_.(۶)

۱- رک. مطالب السؤول.

۲- تذکره الحفاظ، ذهبی ۴/۲۹۸؛ الدررالکامنه، ابن حجر ۱/۶۷.

۳- مشکاه المصابیح /۵۷۷.

۴- الدرر الکامنه ۴/۳۵۰.

۵- الضوء اللامع، سخاوی ۵/۲۰۰ – ۲۰۳.

۶- همان ۴/۱۴۵. ۱۴۹؛ در مقدمه تاریخ /۱۳۸. در بیان نص بر امامت.

۳. مقریزی حنفی، متوفای ۸۴۵ ه_، او خطیب جامع مسجد عَمرو بوده و تصانیف او را بالغ بر دویست دانسته اند و مشایخش به ششصد تن می رسیده اند.(۱)

قرن دهم

۱. جلال الـدین سـیوطی، متوفّای ۹۱۱ ه_، او را به داشـتن تألیفـات فراوان سـتوده‌انـد. او گفتمان علی (علیه السـلام) را در روز شورا و رحبه در زمینه حدیث غدیر و نیز شأن نزول آیه تبلیغ آورده است.(۲)

۲. نورالـدین علی بن عبـدالله بن احمـد حسـنی مدنی سـمهودی شافعی، متوفّای ۹۱۱ ه_، سـاکن مـدینه منوره، عـالم و مفتی و مدرس و مورّخ شافعی.(۳)

۳. قسطانی احمد بن محمد، متوفّای ۶۲۹ ه_، پیشوایی حافظ بوده است و مواهب اللدنیه از آثار اوست.(۴)

۴. ابن حجر هیثمی شافعی، متوفای ۹۷۴ ه__ در مکه، وی در دانش فقه دریایی بوده، بسیاری او را ستوده اند.(۵)

۵. متقی علی بن حسام الدین بن قاضی عبدالملک قرشی هندی، صاحب کنزالعمّال و ساکن در مکّه دارای

۱- همان ۲/۲۱ — ۲۵.

۲- شذرات الذهب، عبدالخی ۸/۵۱ -۵۵.

۳- النور السافر /۵۸. ۶۰.

۴- النور الطالع، الشوکانی ۱/۱۰۲.

۵- النور السافر / ۲۸۷، ۲۹۲.

مراتب تقوا و کوشش در عبادت بوده و حدود یکصد تألیف دارد، او در سال ۹۷۵ ه_، درگذشته است.(۱)

قرن یازدهم

۱. ملّا علی بن سلطان محمد هروی معروف به قاری حنفی، ساکن مکّه، درگذشته به سال ۱۰۴۱ ه_.(۲)

۲. احمد چلبی، صاحب اخبار الدول و آثار الأول، متوفی به سال ۱۰۳۶ ه_.(۳)

۳. علی بن احمد حلبی، صاحب «سیره حلبیه»، متوفای ۱۰۴۴ ه_.(۴)

قرن دوازدهم

۱. عبدالعزیز دهلوی، متوفّای ۱۱۷۶ه_، یکی از نویسندگان پرکار، او در کتاب قره العینین، به حدیث غدیر اشارت دارد.(۵)

۲. محمد اسماعیل صنعانی، درگذشته به سال ۱۱۸۲ ه_، یکی از شاعران غدیر در قرن دوازدهم، وی از گزارشگران حدیث تهنیت است.(۶)

۱- همان /۳۱۵، ۳۱۹.

۲- خلاصه الاثر، محبی ۴/۱۸۵.

۳- همان ۱/۲۰۹.

۴- خلاصه الاثر، محبی ۳/۱۲۲.

۵- الغدیر ۱/۱۴۳.

۶- همان ۱/۱۴۴.

قرن سیزدهم

۱.شیخ محمدبن صبّان شافعی، متوفّای سال ۱۲۰۶ ه‍ـ، مؤلف کتاب «اسعاف الراغبین» مطبوع در حاشیه نورالابصار شبلنجی، او حدیث غدیر را به چند طریق صحیح و حسن آورده است.(۱)

۲. محمد شوکانی، متوفّای ۱۲۵۰ ه‍ـ، فقیهی ذوفنون بوده است.(۲)

۳. محمود حسینی آلوسی، درگذشته ۱۲۷۰ ه‍ـ، صاحب تفسیر روح المعانی.(۳)

قرن چهاردهم

۱. احمد زینی دحلان شافعی، متوفّای ۱۳۰۴ ه‍ـ، مفتی شافعیان در مکّه و دارای تألیفاتی است.(۴)

۲. سید مؤمن شبلنجی، مؤلف «نورالابصار» تاریخ مرگ او برای علّامه امینی نامعلوم است.(۵)

۳. عبدالمسیح انطاکی، نویسنده و یکی از شعرای غدیر.(۶)

ص:۳۷

۱- همان ۱/۱۴۵.

۲- البدر الطالع ۳/۱۱۴، ۲۲۵، به قلم خود او.

۳- اعلام العراق /۲۱؛ مشاهیر العراق ۲/۱۹۸ و... .

۴- نفحه الرحمان فی مناقب، السید احمد زینی دحلان، چاپ مصر، گزارش او در حدیث تهنیت آمده است.

۵- الغدیر ۱/۱۴۸، حدیث او در بیان شأن نزول آیه «سئل سائل» آمده است.

۶- همان، نمونه شعر وشرح حالش در شاعران قرن چهاردهم می آید.

فصل ۴: مؤلفان ویژه حدیث غدیر

اهتمام دانشمندان اسلام به حدیث غدیر به اندازه ای بوده که به آن بسنده نکردند که آن را لابلای کتاب ها بیاورند، بلکه عده ای دست به تألیف ویژه زده، سندها را گردآورده و متن‌ها را ضبط و ثبت کرده اند تا حدیث غدیر حفظ شود و از دستبرد تحریف و تغییر مصون بماند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر بزرگ از بیست و شش نفر نام می برد که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم.

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ ه_، در کتاب «الولایه فی طرق حدیث الغدیر»، شیخ طوسی گفته است: طبری حدیث غدیر را با هفتاد و پنج طریق، روایت کرده است.(۱)

۱- طبقات، ذهبی ۲/۲۵۴.

۲. ابن عقده، درگذشته به سال ۳۳۳ هـ ، نـام کتاب او «الولایه» است او حـدیث غـدیر را با یکصـد و پنـج طریق روایت کرده است.(۱)

۳. ابوبکر محمـدبن عمربن محمـدبن سالم تمیمی بغـدادی، معروف به جعابی، متوفّای ۳۵۵ هـ، او در کتاب «من روی حـدیث غدیر خم»، حدیث غدیر را با یکصد و بیست طریق و با یاد هفتاد و هشت صحابی آورده است.(۲)

۴. حافظ علی بن عمر دارقطبی بغدادی، متوفّای ۳۸۵ هـ.(۳)

۵. حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری، متوفّای ۴۱۱ هـ. نام کتاب او «کتاب یوم الغدیر» است.(۴)

۶. ابوالفتـح محمدبن علی بن عثمان کراجکی، متوفّای ۴۴۹ هـ. نام کتاب او «عُمِدّه البصـیر فی حجّ یوم الغدیر» است. نوری می گوید: این، کتاب سودمندی درباره اثبات امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر است.(۵)

۷. شمس الدین محمدبن احمد ذهبی، متوفّای ۷۴۸ هـ. در کتاب «طریق حدیث الولایه».(۶)

۱- تهذیب التهذیب ۷/۳۳۷.

۲- فهرست نجاشی /۲۸۱.

۳- کفایه الطالب، کنجی /۱۵.

۴- فهرست نجاشی .۱۵.

۵- مستدرک الوسائل ۳/۳۹۸.

۶- تذکره الحفاظ ۳/۲۳۱.

۸. شمس الدین محمدبن محمد جزری، متوفّای ۸۳۳ ه_، در کتابی به نام «اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب». او حدیث غدیر را با هشتاد طریق آورده و منکر آن را به جهل و تعصّب منسوب داشته است. رساله او در اثبات تواتر حدیث غدیر است.

۹. سید میر حامد حسین بن سید محمد قلی موسوی هندی

لکنهوی، متوفّای ۱۳۰۶ ه_، دو مجلد قطور زیر عنوان «عبقات الانوار» که خاصّ حدیث غدیر است.

)انها تذکره فمن شاء ذکره فی صحف مکرمه((۱)

همانا آن، یک یادآوری است هر که خواست آن را در گرامی نامه ها یاد کرد.

ص:۴۱

۱- عبس /۳۱.

فصل ۵: گفتمان هایی با حجّت آوردن از حدیث غدیر

اشاره

حدیث غدیر از قرون نخست تاکنون از اصول مسلم و پذیرفته شده اسلامی است، نزدیکان به آن ایمان داشته و مردمان غائب و دور هم با اذعان، آن را گزارش کرده اند، بی آن که کسی آن را انکار کرده باشد. هر مجادله گری وقتی کار به حدیث غدیر کشیده، سخنش را پایان داده است. آن چه در رجوع به کتاب بزرگ الغدیر اهمیت فراوان دارد، یاد کرد مستندات و منابع معتبر نزد اهل سنت و اهل تشیع است که البته به دلیل جلوگیری از اطاله کلام از آن صرف نظر می کنیم و خواننده گرامی را به جلد اول کتاب شریف الغدیر ارجاع می دهیم.

استدلال با این حدیث بر حقانیت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از رحلت آن حضرت، آغاز شده

ص:۴۳

و این را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود آورده است و ما آن را جزو گفتمان ها یاد خواهیم کرد.

۱. گفتمان امیرمؤمنان (علیه السلام) در روز شورا، سال ۲۳ یا آغاز سال ۲۴ ه_ .

خوارزمی حنفی در مناقب از عامر بن وائله می گوید: در روز شورا بر در خانه با علی (علیه السلام) بودم و شنیدم او به مردم می فرمود: «بر شما آن چنان حجّت و دلیل آورم که عرب و غیرعرب شما نتواند آن را دگرگون کند و پاسخ دهد. و آن گاه فرمود: ای جماعت همه تان بشنوید، شما را به خدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا برسد؟

گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا قسم، آیا احدی از شما برادری مانند جعفر دارد که در بهشت با فرشتگان پروازکننده است؟ گفتند: به خدا سوگند، نه. فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما کسی عمویی مانند عموی من حمزه شیرخدا و شیر رسول خدا و سیدالشهداء دارد گفتند: به خدا قسم، نه. فرمود: شما را به خدا در میان شما کسی جز من همسری مانند فاطمه دختر رسول خدا و بانوی بهشتیان دارد؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا در بین شما، برای کسی جز من دو فرزندی مانند حسن و حسین، دو آقای جوانان بهشتی، هست؟ گفتند: نه، فرمود: شما را به خدا از شما کسی جز من هست که با

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با پرداخت پیشاپیش صدقه، بارها نجوی کرد و در گوشی صحبت نمود؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای احدی جز من فرموده: «هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست؟ خدایا دوست او را دوست بدار و با دشمن او، دشمن باش و هر که او را یاری کرد، یارش اش فرما، حاضران به غایبان برسانند؟! گفتند: نه». پایان حدیث.

این گفتمان «حدیثی کلامی» را علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر بزرگ، با یادکرد منابع معتبر فراوان آورده است.

۲. گفتمان امیرمؤمنان (علیه السلام) به روزگار عثمان بن عفّان

در فراید السمطین از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) را با جماعتی دیدم که با هم پیرامون علم و عفّت، صحبت و گفت وگو می نمودند. در این بین از فضیلت، پیشینه و هجرت قریش سخن به میان آمد و از حدیث های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در شأن قریش فرموده اند: «پیشوایان از قریش هستند» و «مردم به دنبال قریشند»؛ «قریش، پیشوایان عرب هستند»، مطرح کردند و هر گروه درباره مفاخر مردان طائفه خود، چیزی گفت: در آن حلقه، بیش از دویست مرد بودند و علی (علیه السلام) در میان ایشان بود (سلیم، تعدادی از یاران را نام برده است) آنان از صبح تا ظهر صحبت کردند و عثمان در خانه اش بود و علی (علیه السلام) در آن جمع، ساکت نشسته بود، او و احدی از اهل بیت سخن نمی گفتند.

ص:۴۵

مردم گفتند: یا ابالحسن چرا شما حرف نمی زنید؟ علی (علیه السلام) فرمود: هر دو گروه، فضیلت هایی مطرح کردند و حق گفتند من از شما قریش و انصار می پرسم، شما آن فضیلت ها را چگونه به دست آوردید؟ خودتان به وسیله خویشاوندان و عشیره هایتان و یا به واسطه دیگری؟

در جواب گفتند: آن فضیلت ها را خدا در پرتو وجود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خویشاوندان او به ما عطا کرد، نه خودمان و ایل و تبارمان. علی (علیه السلام) فرمود: راست گفتید، ای قریش و انصار، پس می دانید به آن خیر دنیا و آخرت که رسیدید فقط از ناحیه ما اهل بیت و نه دیگران بوده است.

و پسر عمویم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من و اهل بیتم نوری بودیم در پیشاپیش عرش خدای متعال در سعی بودیم چهارده هزار سال، پیش از آن که خدای عزّوجل آدم (علیه السلام) را بیافریند. وقتی خدای تعالی آدم را آفرید آن نور را صلب او قرار داد و او را به زمین فرود آورد. آن گاه آن نور را در کشتی در صلب نوح قرار داد و سپس در صلب ابراهیم در میان آتش به ودیعت گذاشت و خدا هماره ما را از صلب های بزرگوارانی به رحم های پاکیزه منتقل می ساخت و هرگز سفاح و ارتباط نامشروع مطرح نبوده است.

در این جا، مسلمانان با سابقه، اهل بدر و احد گفتند، آری ما این ها را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ایم. علی (علیه السلام) فرمود: مگر

خدا در کتاب خود (قرآن) در بیش از یک آیه، پیشی گیرنده را به پیشی گرفته شده فضیلت نبخشیده است؟ آیا احدی از این امت در سبقت به خدا و رسول او بر من سبقت و پیشی گرفته؟ در جواب گفتند: خیر، همین طور است که شما فرمودید.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید آیه «السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار ...»(۱) و آیه «السابقون السابقون اولئک المقربون»(۲) کجا نزول یافته است؟ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به آن آیه ها سوال شد، آن حضرت فرمود: خدای تعالی آن ها را درباره انبیاء و اوصیاء نازل کرده است و من با فضیلت ترین انبیا و رسولان خدا هستم و علی بن ابی طالب وصّی من با فضیلت ترین اوصیا است؟ گفتند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید آیه «اطیعوالله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم»(۳) کجا نازل شده است؟ و شأن نزول آن چیست و آیه «... و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه»(۴) کجا نزول یافته و چگونه است؟

مردم پرسیدند: یا رسول لله (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا آن مخصوص برخی

۱- توبه، ۱۰۰ .

۲- واقعه، ۱۰ و ۱۱.

۳- نسا، ۵۹.

۴- توبه، ۱۶.

مؤمنـان است و یا برای همه است؟ خـدا به پیامبر خود فرمود: تا والیان امر را به آن ها بشـناساند همان گونه که نماز و زکات و حج را به ایشان شـناسانده و تفسـیر کرده است و مرا پس از غدیرخم برای خود جانشـین منصوب فرمود و سپس خطبه خواند و گفت: خدا مرا به انجام رسالت و کاری برانگیخت که سـینه‌ام تنگ شد و گمان داشـتم آن جماعت مرا تکذیب کننده خواهند بود و خـدا، تأکیـد کرده و مرا تهدیـد فرمود که اگر آن مأموریت را انجام ندهم مرا عذاب خواهد کرد و لذا پیامبر اکرم فرمان داد نمـاز جمـاعت تشـکیل یابـد و در خطـابه ای فرمود: ای مردم؟ آیا می دانیـد که خـدای عزّوجّل مولای من و من هم مولای مؤمنان هسـتم؟ من به ایشان از خودشان شایسـته تر هسـتم؟ گفتند: آری که هستی، ای رسول خدا. سـپس به من فرمود: یا علی بایست و من ایسـتادم، فرمود: من کنت مولاه ... سـلمان پرسـید: یا رسول الله ولایت بر چه؟ پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمـود: ولا‌یتی هماننـد ولا‌یت مـن بر کســی کـه از خـودش بر وی ســزاوارترم و خــدای تعـالی فرمـود: «الیـوم اکملـت لکم دینکم...»(۱) پیامبر تکبیر گفت و فرمود: تمامیّت نبوت من و کمال دین خدا، با ولایت علی (علیه السلام) پس از من است.

ابوبکر و عمر ایسـتادند و گفتنـد: ای رسول خدا، این آیه ها تنها درباره علی است؟ پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: آری، تنها در حق او

۱- مائده، ۳.

و درباره اوصیای من است تا روز قیامت. آن دو نفر گفتند: آن را برای ما توضیح بده.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی، برادر، وزیر، وارث، وصّی و جانشین من، در میان امت من است و اوست ولیّ و سرپرست هر مؤمن بعد از من. سپس پسرم حسن و بعد پسرم حسین و نه تن فرزندان او یکی پس از دیگری. قرآن همراه آنان و ایشان همراه قرآنند از هم جدا نشوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند.

۳. گفتمان امیرالمؤمنین درباره حدیث غدیر در رحبه کوفه

۳. گفتمان امیرالمؤمنین درباره حدیث غدیر در رحبه کوفه(۱)

علی (علیه السلام) به سال ۳۵ هـ در درحبه کوفه با حدیث غدیر بر حقانیت خود استدلال کرده است، این گفتمان به اندازه ای مهم بود که انبوهی از تابعین با سندهای فراوان آن را آورده اند و شمار آنان به چهار صحابی و چهارده تابعی می رسد.

علی (علیه السلام) مردم را سوگند داد که هر کس گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم به گوش خود شنیده، برخیزد و گواهی دهد. جمعی برخاستند و به شنیدن مستقیم حدیث «من کنت مولاه ...» شهادت دادند.

علامه امینی (رضی الله عنه) در این باب هیجده حدیث گزارش کرده است و گواهان سرشناس این صحنه را به استناد سخن امام احمد،

۱- رحبه زمین فراخ و سرسبز را گویند.

سی نفر دانسته و بیست و چهار تن از آن ها را نام برده است با در نظر گرفتن این که، این گفتمان در سال سی و پنج هجرت رخ داده و گزارش آن، بیست و پنج سال پس از وقوع ماجرا نقل شده است و در این میان بسیاری از صحابه حاضر در آن صحنه از دنیا رفته، یا در جنگ ها کشته اند و بسیاری در سرزمین های وسیع اسلامی پخش شده بودند و کوفه از مدینه دور بوده است و بعضی ها از روی کینه و عداوت، از گواهی دادن خودداری کرده اند، قاعدتاً باید گواهان بیش از این ها بوده باشد.

۴. گفتمان علی (علیه السلام) در روز جمل، سال ۳۶ ه_

در این سال، علی (علیه السلام) در جمل با طلحه گفتمانی براساس غدیر دارد که محدثان و مورخان آن را آورده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این روایت را به طرق مختلف نقل کرده است. مسعودی می نویسد: علی (علیه السلام) بر طلحه بانگ زد و فرمود: چه چیزی تو را در مقابل من برانگیخت؟ او گفت خونخواهی خلیفه؛ فرمود: بین ما هر کسی که بر قتل عثمان حریص تر بود، خدا بکشد. آیا نشنیدی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اللهم وال من والاه ...».

۵. گفتمان با سواران در کوفه در سال های ۳۶ و ۳۷ ه_

احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها: قومی در رحبه به حضور علی (علیه السلام) رسیدند و گفتند: سلام ای مولای ما، علی فرمود: من

چگونه مولای شما عربم؟ آنان به حدیث غدیر استناد جستند، آن ها جمعی بودند از انصار و ابو ایّوب انصاری در میان ایشان بود.

در این حدیث که به حدیث رکبان (سواران) معروف است، نه تن از سرشناسان، گواهی داده اند و کسانی که در غدیر بودند و از شهادت و گواهی، خودداری کردند مورد نفرین علی (علیه السلام) قرار گرفتند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) از ایشان شش نفر را نام می برد که به نفرین علی (علیه السلام) گرفتار گشتند.

۶. گفتمان علی (علیه السلام) در روز صفین سال ۳۷ ه_

سلیم بن قیس آن تابعی بزرگ در کتاب خود که از اصول معتبر حدیثی است، می نویسد: علی (علیه السلام) در صفّین در میان اردوی خویش، برخی مهاجران، انصار و نواحی را گرد آورد و بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: آیا می دانید، خدا در کتاب خود (قرآن) سابقان، پیشی گیرندگان را بر عقب ماندهها، فضیلت و برتری بخشیده است؟ در ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) احدی از من جلوتر نبوده است؟ جواب دادند: چنین است یا علی.

فرمود: شما را به خدا (!) آیا از رسول خدا راجع به آیه «السابقون» (واقعه /۱۰و۱۱) سوال نشد که در پاسخ فرمود: آنان انبیاء و اوصیاء و جانشینان ایشانند و من با فضیلت ترین رسولان خدا هستم و وصّی و جانشین من علی بن ابی طالب، با فضیلت ترین اوصیاء است؟

در این جا هفتاد تن از بدریون که بیشتر از انصار بودند و از مهاجران نیز تنها عمّار یاسر در آن جمع حضور داشت، ایستادند و گفتند: گواهی می دهیم که چنین کلامی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدیم.

علی (علیه السلام) در ادامه سخن، فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، درباره کلام خدا «یا ایها الذین آمنوا اطیعوالله و اطیعوا الرسول ...»(۱) و همچنین در مورد کلام دیگر او «انما ولیکم الله و رسوله ...»(۲) و سپس فرمود: «و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه».(۳) آیا مردم نپرسیدند یا رسول الله! این آیه ها عام و همه را شامل است و یا مخصوص بعضی مؤمنان می باشد. در این جا خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد ولایت را برای مردم همانند نماز، روزه، زکات و حج توضیح دهد و تفسیر کند، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا در غدیرخم نشاند و خطاب به مردم فرمود: خدا به من فرمانی فرستاده که به شما برسانم، بیم تکذیب دارم ولی تأکید کرد که اگر نکنی تو را عذاب کنم و به من فرمود: یا علی بایست و اعلام کرد که نماز جماعت برگزار کند و نماز ظهر گزارد و سپس فرمود: ... حدیث غدیر را یاد آوری فرمود.

۱- نساء، ۵۹.

۲- مائده، ۵۵.

۳- توبه، ۱۶.

در این هنگام، دوازده تن از بدری ها به پا خاستند و گفتند: شنیدیم از رسول خدا و گواهی می دهیم...

۷. احتجاج حضرت صدیقه، فاطمه زهرا دختر رسول الله

این حدیث از بزرگانی چون ابوالخیر دمشقی از طریق بانوانی از اهل بیت ازدخت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش کرده‌اند. فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا فراموش کردید سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در روز غدیر که فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و همچنین حدیثی را که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: تو نسبت به من چون هارون نسب به موسی هستی... .

۸. احتجاج حضرت مجتبی، امام حسن سبط بزرگ (علیه السلام) در سال ۴۱ ه_.

ابن عقده: وقتی امام حسن (علیه السلام) تصمیم بر صلح با معاویه گرفت، سخنرانی طولانی کرد و پس از حمد و ثنای خدا و در پایان ضمن یاد حدیث منزلت فرمود: پیامبر در غدیر خم دست پدرم را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه ...» دستور داد که حاضران غایبان را آگاه کنند.

۹. گفتمان امام حسین (علیه السلام) سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر محور حدیث غدیر

یک سال پیش از هلاکت معاویه، امام حسین (علیه السلام) حج به جا آورد و مردمی در حدود هفتصد تن در چادری در منا گرد

آمدنـد که حـدود دویست نفر از اصـحاب پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در میان آن ها بودند. امام حسـین در خطابه ای فرمود: این طاغوت با ما و شـیعیان، کرد آنچه شـما می دانید و دیدید و شنیدید. من از شما یک سوالی دارم، سخن مرا بشنوید و درباره راست یا ناراست بودن آن نظر دهید و آن گاه که به شهر خود و نزد کسان خود بازگشتید، آن را بنویسید و حق ما را مطرح کنید، ما بیم آن داریم که حقیقت برای مردم پوشیده بماند و در پایان کلام حدیث غدیر را عنوان فرمود.

۱۰. گفتمان عبدالله پسر جعفر طیار

من با حسن و حسـین (علیهم السـلام) نزد معاویه بودیم، عبدالله و فضل پسران عباس هم پیش او بودند. معاویه رو به من کرد و گفت: ای عبدالله! تو خیلی به حسن و حسـین (علیهم السـلام) احترام می کنی، در حالی که آن دو بهتر از تو نیسـتند و پدرشان هم بهتر از پـدر تو نبوده است و اگر مادرشـان دختر پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نبود، می گفتم مـادر تو، اسـماء دختر عمیس، دست کم از فاطمه نداشت!

عبـدالله در پاسخ گفت: ای معاویه! آگاهی تو نسـبت به آن ها و پدرومادرشان خیلی اندک است. از آنچه من در حق ایشان از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌ام غافل هستی.

گفت: آن چیست، بگو. گفتم: خیلی بزرگتر از آن چیزی است که در ذهن تو است، گفت: بگو اگر چه بزرگتر از کوه احـد و حرا باشد، حال که قدرت در دست ماست، عبدالله به شأن

نزول آیه «والشجره الملعونه فی القرآن ...» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن باره را یاد کرد و در پایان گفتمان، به حدیث غدیر پرداخت.

۱۱. احتجاج بَرد همدانی بر عمروعاص با حدیث غدیر

او شنیده بود که عمروعاص در پشت سر علی (علیه السلام) بد می گوید. آن مرد گفت: بزرگان ما، سخن رسول خدا را درباره علی (علیه السلام) که فرمود: هر که را من مولای اویم، علی مولای اوست، نقل می کنند. این کلام حق است یا باطل؟ عمروعاص گفت: حق است و من بر آن می افزایم، سخن آن مرد همدانی با عمروعاص به درازا کشید او نزد قوم خود برگشت و گفت: من از نزد کسانی می آیم که سخن آنان بر علیه خودشان است، علی (علیه السلام) بر حق است از او پیروی کنید.

۱۲. استدلال عمروعاص بر معاویه با حدیث غدیر

خوارزمی به نامه ای اشاره می کند میان معاویه و عمروعاص رد و بدل شده بود، در آن نامه آمده: ای معاویه تو گفته ای علی (علیه السلام) به عثمان ستم کرده و بر وی حسد برده است و صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فاسق و نابکار خوانده ای ! و آن دروغ محض است. ای بیچاره! نمی دانی که علی، جان خود را فدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کرد، آن جا که در رختخواب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابید و او در اسلام و هجرت بر همه پیشی گرفت و حدیث منزلت در شأن او است و در پایان نیز به حدیث غدیر اشاره کرد.

۱۳. گفتمان عمار یاسر و عمروعاص در روز صفین با حدیث غدیر در سال ۳۷ ه_

این ماجرا را نصربن مزاحم در کتاب صفین آورده است.

۱۴. گفتمان اصبغ بن نباته بر محور حدیث غدیر در مجلس معاویه به سال ۳۷ ه_

در زمان جنگ صفین، علی (علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و آن را توسط اصبغ بن نباته فرستاد، اصبغ بر معاویه وارد شده و در نزد او عمروعاص، ولید بن عقبه فاسق (به نص قرآن) و ابوهریره حضور داشتند. معاویه نامه را خواند و گفت: علی (علیه السلام) کشندگان عثمان را به ما تحویل نمی دهد.

اصبغ بن نباته گفت: تو خون عثمان را بهانه نکن، اگر می خواستی او را در حیاتش یاری بکنی، می توانستی و نکردی. تو خواهان حکومت و قدرت بودی و رسیدی. معاویه به خشم آمد و اصبغ گفت: خواستم خشم او را افزون کنم رو به ابوهریره کرده و گفتم: ای صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را به خدای یکتای دانای آشکار و نهان و به حق حبیب او محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) ، سوگند؛ تو در روز غدیرخم نشنیدی که او درباره علی (علیه السلام) چه گفت؟ ابوهریره گفت: بلی حاضر و شاهد بودم و شنیدم و حدیث غدیر را گفت.

اصبغ گفت: من گفتم پس تو (ابوهریره) به مضمون همان حدیث، دشمن دوست او و دوست دشمن وی هستی، ابوهریره در پاسخ درماند.

ص:۵۶

۱۵. گفتمان یک جوان با ابوهریره در مسجد کوفه

ابویعلی موصلی گفت: ابوهریره وارد مسجد کوفه شد، گروهی دور او را گرفتند. جوانی ایستاد و گفت: ای ابوهریره! تو را به خدا سوگند شنیدی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق علی (علیه السلام) فرمود: هر که را من مولا هستم علی مولای اوست ...؟

ابوهریره گفت: آری من شاهد و حاضر بودم و گواهی می دهم.

۱۶. گفتمان مردی با زید بن ارقم

ابوعبدالله شیبانی گفت: من در کنار زیدبن ارقم نشسته بودم، مردی آمد و پرسید: کدامتان زید بن ارقم هستید؟ گفتیم: این زید است. او گفت: تو را به خدایی که جز او خدایی نیست قسم می دهم آیا شنیده ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست ... ؟ زید گفت: آری.

۱۷. گفتمان مرد عراقی با جابر انصاری

در کفایه الطالب آمده: در خانه جابربن عبدالله انصاری بودیم، علی بن الحسین و محمد بن حنفیه و ابوجعفر هم حضور داشتند، مردی عراقی وارد شد و به جابر انصاری گفت: تو را به خدا، حدیثی را که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ای برای من باز گو. در جحفه غدیرخم بودیم و جمعی حضور داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه ...

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ابن کثیر از این حدیث بخشی را انداخته است و او در بدزبانی و خیانت کاری معروف است و به حدیث «دعوت علنی» هم دست برده، لیکن خوشبختانه روایت صحیح در منابع حدیثی و تاریخی آمده است.

۱۸. گفتمان قیس بن سعد با معاویه درباره حدیث غدیر

معاویه پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) به عزم حج وارد مدینه شد. اهل مدینه به پیشواز رفتند و و میان او و قیس بن سعد بن عباده انصاری سخنانی مطرح شد.

قیس گفت: به خدا سوگند برای احدی از انصار، قریش و عرب و غیرعرب، حقی نیست جز برای علی و فرزندان او. معاویه از این کلام به خشم آمد و گفت: ای سعد این را از کی شنیده و آموخته ای؟ از پدرت یاد گرفته ای؟ قیس گفت: آن را از کسی شنیده و آموخته‌ام که از پدرم بهتر بود و حقش بر گردن من از حق پدرم، بیشتر است. معاویه پرسید: او کیست؟

قیس گفت: علی ابن ابی طالب، دانای امّت و صدّیق آن، کسی که خدا در حق او آیه نازل فرموده است:

)قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب((۱)

قیس همه آیه هایی که در شأن علی (علیه السلام) نازل شده بود، یاد کرد.

ص:۵۸

۱- رعد، ۴۳.

معـاویه گفت: صـدّیق این امّت ابوبکر است و فـاروق آن عمر و کسـی که علم الکتـاب در نزد اوست، عبـدالله بن سـلام است. قیس گفت: شایسته ترین فرد برای این نام ها کسی است که خدا در حق او نازل فرمود:

)افمن کان علیه بیّنهٔ من ربه و یتلوه شاهد منه((۱)

و کسی که رسول خدا در غدیرخم او را نشانده و گفت: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست... .

۱۹. گفتمان دارمیّه حجونی با معاویه بر محور حدیث غدیر در سال های ۵۰ –۵۶

زمخشـری در ربیع الابرار می نویسـد: معاویه به عزم حـج آمد. زنی را به نام دارمیّه حجونی احضار کرد، او زنی سـیاهپوست و درشت اندام بود.

معاویه: می دانی تو را برای چه خواستم؟

دارمیه: سبحان الله من غیب نمی دانسته ام!

معاویه: برای این می خواستم که از تو بپرسم چرا علی را دوست می داری و مرا دشمن.

دارمیّه: مرا از پاسخ. معاف بدار.

معاویه: باید بگویی.

دارمیه: اگر مجبورم کنی، می گویم. من علی (علیه السلام) را برای عدالتش

۱- هود، ۱۷.

و تقسیم برابرش دوست دارم و تو را بدین سبب دشمن می دارم که تو با کسی که با فضیلت تر از توست و به این مقام سزاوارتر است، جنگیدی. دارمیه از جمله به حدیث غدیر استناد جست.

۲۰. سخن مستدل عمروأزدی با دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام)

شریک بن عبدالله، مفتی و قاضی کوفه روایت می کند: نزد عمرو ازدی از علی (علیه السلام) یادشد، او گفت: کسانی که از علی (علیه السلام) بد می گویند هیمنه آتشند، آن گاه فضائلی برای علی (علیه السلام) برشمرد و در پایان گفت: او صاحب غدیرخم است، آن زمان که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او نام برد و ولایتش را بر امت واجب و لازم دانست و فرمود: چه کسی برای شما از خود شما شایسته تر است؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: هر که را من مولای او هستم، علی (علیه السلام) مولای اوست.

۲۱. استدلال عمربن عبدالعزیز اموی متوفّای ۱۰۱ ه_

نقل است از عمربن مورق که عمربن عبدالعزیز در شام مردم را بذل و بخشش می کرد. نزد او رفتم. قبیله مرا جویا شد. گفتم از قریش. از طایفه‌ام پرسید، گفتم بنی هاشم. پرسید از کدام قبیله، گفتم از پیروان علی؛ دست بر سینه نهاد و گفت: به خدا قسم من نیز از دوستان علی بن ابی طالب هستم. پس حدیث «من کنت مولاه ...» را خواند.(۱)

ص:۶۰

۱- حلیه الاولیاء، ۵/۳۶۴.

۲۲. استدلال مأمون عبّاسی با فقیهان به حدیث غدیر

در این گفتمان مفصّل، مأمون با فقهای دربار به بحث و مناظره پرداخته و بالاخره چنین گفته است: احدی از مهاجرین مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کنار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستادگی ننموده است. او بود که همواره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری کرد و در (شب مبیت) در رختخواب او خوابیده و خویشتن را فدای او نموده است و او بوده که همیشه مرزهای خطر را بسته، با پهلوانان درافتاده و هیچ وقت عقب ننشسته و پشت به دشمن نکرده است؟

و او را بر دیگران امیر و فرمانده قرار داده و احدی را بر او فرمانده و مافوق نکرده است، او به حلال ها و حرام ها داناترین بوده و صاحب ولایت در غدیرخم است.

)ان هذه تذکره فمن شاء اتخذ الی ربّه سبیلا((۱)

همانا این، یک یادآوری است پس هر کس خواست راهی به سوی پروردگارش، پیش گرفت.

ص:۶۱

۱- مزمل، ۱۹.

فصل ۶: غدیر در قرآن

اشاره

اراده خداوند متعال بر این بود تا حدیث غدیر همچنان نو و تازه بماند و با گذشت روزگار، کهنه نگردد، پس آن را در آیه... هایی که امت مسلمان هر صبح و شام تلاوت می کنند، گنجانید تا در دل هر خواننده اثر کند و در گوش او طنین انداز شود.

۱. آیه تبلیغ

اشاره

)یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس((۱)

ای رسول! آنچه را که به تو از سوی پروردگارت نزول یافت، برسان و اگر چنین نکرده باشی رسالت او را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) آن مردم، صیانت فرماید.

ص:۶۳

۱- مائده، ۶۷.

این آیه در روز هجدهم ماه ذی الحجه سال دهم هجرت، موسوم به حجهالوداع نازل گردید. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به غدیرخم رسید، جبرئیل فرود آمد، پنج ساعت از روز گذشته بود، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: ای محمد! خدا تو را سلام خوانَد و گوید: یا ایها الرسول...: برسان آنچه را بر تو از ناحیه پروردگارت در حق علی (علیه السلام) نزول یافت. از کاروانیان که بالغ بر یکصد هزار تن می بودند و عده ای به جحفه رسیده بودند فرمان ایست یافتند و دنباله کاروان هم ایستادند تا او علی (علیه السلام) را به مردم نشان دهد و آنچه در شأن او آمده، برساند و خبر دهد و چنان هم کرد.

این حدیث در نزد ما امامیه مسلم و قطعی است، لیکن ما در این جا تنها از طریق اهل سنت به آن می پردازیم.

علّامه امینی نام سی تن از مفسّران معروف را نام می برد که در شأن نزول آیه شریفه به ماجرای غدیر پرداخته اند که اولین آن ها محمدبن جریر طبری، و آخرین آن ها شیخ محمد عبده مصری است.

یک: محمدبن جریر طبری درگذشته به سال ۳۱۰ هـ، از زید بن ارقم(۱) می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بازگشت از حجهالوداع به غدیرخم رسید، ظهر بود و هوا بسیار گرم. فرمود: زیر

۱- کتاب الولایه فی طرق حدیث الغدیر.

درختان را جارو زدند و اعلام نماز جماعت کردند و ما همگی گرد آمدیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطابه ای رسا ایراد فرمود و گفت: خدای تعالی این آیه بر من نازل و جبرئیل از سوی او مرا مأمور کرده که در همین جا بایستم و همه را آگاه کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصّی، جانشین و پیشوای پس از من است و من از جبرئیل خواستم تا پروردگارم مرا از این کار معاف بدارد، چون می دانم پارسایان اندکند و آزاردهندگان نکوهشگر فراوان، که من با علی بسیار بودم و به او رو می کردم و توجه زیاد داشتم تا جایی که مرا «أُذُن» به معنای خوش باور گفتند و خدا فرمود:)و منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیرلکم یومن بالله و یومن للمومنین(1)؛ و از آن ها کسانی هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزار می رسانند و گویند او «گوش» است. بگو گوش خیری است برای شما که به خدا ایمان و به شما اطمینان دارد. اگر می خواستم نام می بردم و تعقیبشان می کردم، لیکن از روی بزرگواری پوشاندم فقط خدا بدان خشنود است که آن رسالت را ابلاغ کنم.

ای مردم! بدانید که خدا او را (علی بن ابی طالب) برای شما سرپرست و پیشوا، منصوب فرمود. طاعت و پیروی اش را فرض گردانید فرمانش نافذ و سخنش گذرا است. هر که با او

1- توبه، 61.

مخالفت کرد مورد لعن و نفرین است و آن کس که او را تصـدیق نمود مورد لطف و رحمت است، پس بشـنوید و فرمان برید که خدا مولای شـما و علی (علیه السـلام) امام و پیشوای شـماست و پس از او امامت در فرزندان صـلبی او تا روز قیامت است. حلاـلی نیست جز آنچه خـدا و رسول او حلاـل کرده و حرامی نیست جز آنچه خـدا و رسول او و آنان، حرام کرده انـد. علم و دانشی نیست مگر آن که آن را در وجود من قرار داده و من آن را به او، علی (علیه السلام) منتقل کردهام پس، از راه او عدول نکنیـد و از پـذیرش او سـرباز نزنیـد، اوست که شـما را به سوی حق ره می نماید و بدان عمل می کند. خدا منکر او را نخواهد آمرزیـد و توبه اش را نخواهـد پـذیرفت و بر خـدا لازم آمـده که انکار کننده او را به شدت و برای همیشه عذاب فرماید. پس، علی (علیه السـلام) پس از من با فضـیلت ترین مردمان است مادامی که از آسـمان روزی نازل می شود و آفریده ای باقی مانده است. نفرین بر مخـالف او. این سـخن من، سـخن جبرئیـل است از سوی خـدا پس هر انسـانی بنگرد که برای فردا چه پیش می فرستد.

ای مردم، محکم قرآن را بفهمید و به دنبال متشابه آن مباشید و متشابه را برای شما تفسیر نخواهد کرد مگر کسی که من دست او را گرفته و بـازوی او را بالاـ بردهام و نشـان دهنـده او هسـتم برای شـما. «انّ من کنت مولاه فهـذا ...»: هر که را من مولای او بودهام اینک این علی مولای اوست. موالات او را خدا بر حق نازل

ص:۶۶

کرده است و دو بار فرمود: آگاه باشید من رساندم و ادای وظیفه کردم و به گوش شما خواندم و توضیح دادم امامت و پیشوایی مؤمنین پس از من برای احدی جز او حلال نباشد و علی را آنقدر بالا برد که پاهای آن حضرت در برابر زانوان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفت و ادامه داد و فرمود: ای مردم! این برادر من، وصّی من، فراگیرنده علم و دانش من و جانشین من برای کسی است که به من ایمان آورده است... .

علّامه امینی پس از آن از افراد زیر نام می برد:

۱. حافظ بن ابی حاتم، ابوسعد حنظلی رازی، م: ۳۲۷؛

۲. حافظ ابوعبدالله عاملی، م: ۳۳۰؛

۳. حافظ ابوبکر فارسی شیرازی، (م: ۴۰۷ یا ۴۱۱)؛

۴. حافظ ابن مردویه (م: ۳۲۳ — ۴۱۶)؛

۵. ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری (م: ۴۲۷ یا ۴۳۷)؛

۶. حافظ ابو نعیم اصفهانی (م: ۴۳۰)؛

۷. ابوالحسن واحدی نیشابوری (م: ۴۶۸)؛

۸. حافظ ابوسعید سجستانی (م: ۴۷۷)؛

۹. حافظ ابوالقاسم، حاکم حسکانی؛

۱۰. حافظ ابوالقاسم ابن عساکر شافعی (م: ۵۷۱)؛

۱۱. ابوالفتح نطنزی؛

۱۲. ابوعبدالله فخرالدین رازی شافعی (م:۶۰۶)؛

۱۳. ابوسالم نصیبی شافعی (م: ۶۵۲)؛

ص:۶۷

۱۴. حافظ عزالدین رسعنی (م:۶۶۱)؛

۱۵. شیخ الاسلام ابو اسحق حموینی (م: ۷۲۲)؛

۱۶. سید علی همدانی (م:۷۸۶)؛

۱۷. بدرالدین ابن عینی حنفی (م: ۸۵۵)؛

۱۸. نورالدین ابن صباغ مالکی ملکی (م: ۸۵۵)؛

۱۹. نظام الدین قمی نیشابوری؛

۲۰. کمال الدین میبدی (م: پس از ۹۸۰)؛

۲۱. جلال الدین سیوطی شافعی (م: ۹۱۱)؛

۲۲. سید عبدالوهاب بخاری (م: ۹۳۲)؛

۲۳. سید جمال الدین شیرازی (م:۱۰۰۰)؛

۲۴. محمد محبوب العالم؛

۲۵. میرزا محمد بدخشانی؛

۲۶. قاضی شوکانی (م: ۱۲۵۰)؛

۲۷. سید شهاب الدین آلوسی شافعی بغدادی (م: ۱۲۷۰)؛

۲۸. شیخ سلیمان قندوزی حنفی (م: ۱۲۹۳)

و نفر آخر، شیخ محمد عبده مصری است. متوفای ۱۳۲۳ ه_،(۱) او در تفسیر آیه می نویسد: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری روایت کرده اند که آیه در روز غدیرخم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از یاد سی تن از مفسران اهل سنت می نویسد:

۱- تفسیر المنار ۶/۴۶۳.

حرف آخر

این ها احادیث و سخنانی بود که ما در تفسیر آیه شریفه و در شأن نزول آن در واقعه غدیرخم با طول و تفصیل آوردیم، که اولین طبری و آخرین محمد عبده مصری است و فخر رازی به سخنانی بالغ بر ده وجه اشاره دارد(۱) و همین طور دیگران حرف ها و روایت هایی را مطرح کرده اند که برخی با حدیث شأن نزول مذکور منافات ندارد و برخی در تنافی اند و نشان ضعف و جهل در آن ها است.

)و انه لتذکرة للمتقین و انا لنعلم ان منکم مکذّبین((۲)

و همان آن نوعی یادآوری است برای پارسایان و ما می دانیم برخی از شما تکذیب کننده اید.

۲. اکمال دین

)الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا((۳)

امروز برای شما دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و خشنودم که اسلام دین و آیین شما باشد.

یکی از آیه هایی که در روز غدیر نزول یافته و در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، آیه فوق است.

۱- تفسیر، فخر رازی ۳/۶۳۵.

۲- حاقه، ۹۴.

۳- مائده، ۳.

امامیّه از روزگار نخست بر آن معنا اتفاق نظر دارند و پیشوایان حدیث و حافظان آثار از اهل سنت هم با آنان هم آوایند.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) به نام و نشان مفسرانی می پردازد که بالغ بر شانزده تن هستند و گفته اند آیه اکمال، در ولایت علی (علیه السلام) نازل شده است. طبری به سند زید بن ارقم روایت کرده: آیه کریمه در روز غدیرخم در حق امیرالمؤمنین نازل شده(۲) و سیوطی می نویسد: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را در روز غدیر منصوب داشت و ولایت او را اعلام کرد، جبرئیل این آیه را آورد: «الیوم اکملت ...» و آن روز هیجدهم ذی حجه(۳) بود و ابونعیم اصفهانی در کتاب خود به نام «آنچه از قرآن در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است» و خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود، و ابن مغازلی شافعی، حاکم حسکانی و ابن عساکر دمشقی و خطیب خوارزمی و سبط ابن جوزی و جلال الدین سیوطی و دیگران آورده اند. و سیوطی آن را از آیاتی برشمرده که در سفر نزول یافته اند.

)کلا انه تذکرة فمن شاء و ما یذکرون الا ان یشاء الله((۴)

۱- تفسیر، طبری ۶/۱۹۸، قصه اعرابی.

۲- الولایه.

۳- تفسیر الدر المنثور، ۲۸/ ۲۵۹؛ انفال ۱/۳۱

۴- مدثر، ۵۴ و ۵۶.

هرگز، همانا آن فقط یک یادآوری است. پس هر کس خواست آن را یاد کرد و یاد نمی کنند مگر آن که خدا خواهد.

۳. عذابی که رخ داد

اشاره

)سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج((۱)

این آیه از آیاتی است که پس از نصّ غدیر خم نازل گردیده و شیعه بر آن اذعان دارد و انبوهی از دانشمندان اهل سنت هم در کتاب های تفسیر و حدیث خود آن را آورده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) آن گاه به بیست و نه مورد اشارت دارد که اولین، ابوعبیده هروی در کتاب تفسیر «غریب القرآن» است: وقتی آیه تبلیغ نزول یافت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچه را که باید برساند، ابلاغ فرمود و مطالب پخش شد، شخصی به نام ابن نضر عبدری آمد و خطاب به پیامبر گفت: ای محمد! ما را از سوی خدا فرمان دادی به وحدانیت خدا شهادت دهیم و رسالت تو را گواهی کنیم و به نماز و روزه و حج و زکات، ایمان داشته باشیم و پذیرفتیم به این اندازه راضی نشدی تا پسر عمویت را بالا بردی و او را بر ما فضیلت بخشیدی و گفتی: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. آیا این هم

ص:۷۱

۱- معارج، ۱ و۲.

از خداست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قسم به خدایی که جز او معبودی نیست این امر از سوی خداست. آن مرد به سوی مرکب خود راه افتاد و می گفت: خدایا اگر آنچه را که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید حق باشد از آسمان بر ما سنگ بباران و یا عذابی دردناک برای ما بیاور. او به مرکب خود نرسیده بود که خود او را با سنگ ریزه ای که بر سرش افتاد و از پایین اش بیرون آمد، در جا کشت و خدا آیه «سأل سائل ...» را فرو فرستاد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) از بیست و هشت تن دیگر نام می برد که عبارتند از:

۱. ابوبکر نقاش موصلی بغدادی (م:۳۵۱)، در تفسیر شفاء الصدور؛

۲. ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (م: ۳۲۷ یا ۴۳۷)؛ در تفسیر الکشف و البیان؛

۳. حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب «دعاة الهداة الی أداء حق الموالاه»؛

۴. ابوبکر یحیی قرطبی (م: ۵۶۷)؛

۵. شمس الدین ابوالمظفر، سبط ابن جوزی حنفی (م:۶۵۴)،

۶. شیخ ابراهیم بن عبدالله یمنی وصابی شافعی در کتاب «الاکتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء»؛

۷. شیخ الاسلام حموینی (م: ۷۲۲)؛

۸. شیخ محمد زرندی حنفی در کتاب «معارج الوصول» و همچنین در درر السمطین؛

۹. شهاب الدین احمد دولت آبادی (م: ۸۴۹)؛

۱۰. نورالدین ابن صباغ مالکی مکی (م: ۸۵۵)؛

۱۱. سید نورالدین حسنی سمهودی شافعی (م: ۹۱۱) در کتاب «جواهر العقدین»؛

۱۲. ابوالسعود عمادی (م: ۹۸۲)؛

۱۳. شمس الدین شربینی قاهری شافعی (م: ۹۷۷)؛

۱۴. سید جمال الدین شیرازی (م: ۱۰۰۰) در کتاب «الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین»؛

۱۵. شیخ زین الدین مناوی شافعی (م: ۱۰۳۱)؛

۱۶. سید ابن عیدروس حسینی یمنی (م: ۱۰۴۱) در کتاب «العقد و السرّ المصطفوی»؛

۱۷. شیخ احمد باکثیر مکی شافعی (م: ۱۰۴۷) در کتاب «وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل»؛

۱۸. شیخ عبدالرحمن صفوی؛

۱۹. شیخ برهان الدین علی حلبی شافعی (م: ۱۰۴۴)؛

۲۰. سید محمود بن محمد قادری در کتاب «الصراط السوی فی مناقب النبی»؛

۲۱. شمس الدین حنفی شافعی (م: ۱۱۸۱)؛

۲۲. شیخ محمد صدرالعالم در کتاب «معارج العلی فی مناقب المرتضی»؛

ص:۷۳

۲۳. شیخ محمد محبوب العالم در کتاب «تفسیر شاهی»؛

۲۴. ابوعبدالله زرقانی مالکی (م: ۱۱۲۲)؛

۲۵. شیخ احمد بن عبدالقادر حفظی شافعی در کتاب «ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر اللآل»؛

۲۶. سید محمد بن اسمعیل یمانی (م: ۱۱۸۲) در کتاب «الروضه الندیه فی شرح التحفه العلویه»؛

۲۷. سید مؤمن شبلنجی شافعی؛

۲۸. شیخ محمد عبده مصری (م: ۱۳۲۳).

و او سپس، ایراد ابن تیمیّه را به آن حدیث اشاره کرده و ما بدان پاسخ خواهیم داد.

)و ان تکذبوا فقد کذّب امم من قبلکم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین((۱)

و اگر تکذیب می کنید، مردمانی پیش از شما نیز تکذیب کرده اند و بر رسول و فرستاده، جز ابلاغ روشن، وظیفه ای نیست.

نظری در حدیث مزبور

علّامه امینی (رضی الله عنه) فصلی گشوده و شبهات ابن تیمیّه را درباره «عذاب واقع» مطرح و جواب داده است و ما تنها خلاصه ای از آن بحث را می آوریم.

ص:۷۴

۱- عنکبوت، ۱۸

دیدید که تفسیر و خبر در بیان سبب نزول آیه «عذاب واقع» یکی اند و حتی ادبا و شاعران در آن باره شعر سروده اند.(۱)

و این تنها ابن تیمیّه است که برابر خصلت نکوهیده اش مبنی بر لجبازی و عناد، آن را منکر و القای شبهه کرده است.(۲)

علّامه هفت شبهه از او نقل و به پاسخ آن می پردازد:

۱. در حدیث غدیر سخن از ابطح به میان آمده و آن در مکه واقع است نه در مدینه.

ج. او متوجه نشده که ابطح و بطحاء گاهی اسم خاص است و گاهی اسم عام و به طور کلی هر مسیل شنزار را گویند که جز بطحاء مکه، در مدینه و جاهای دیگر هم از آن یاد شده است.(۳)

۲. سوره معارج مکّی است، پس آیه به ده سال قبل از غدیرخم مربوط می شود.

ج. بعضی سوره ها مکی و بعضی دیگر مدنی اند و برخی سوره ها هم، چند آیه اش مکی و چند آیه دیگر مدنی اند. آن گاه علّامه امینی رضی الله عنه به نام چند سوره اشاره می کند که با وصف مکی بودن، چند آیه آن مدنی هستند که سوره معارج از آن جمله است.(۴)

۱- ابو محمد غسانی از شاعران قرن چهارم.

۲- منهاج السنه ۴/۱۳.

۳- صحیح بخاری، ۱/۱۸ و ۱۷۵؛ صحیح مسلم، ۱/۲۸۲ ، معجمالبلدان ۲/۲۱۳ و...

۴- ر.ک: الغدیر، ۱/۲۵۷ – ۲۵۵.

۳. کلام خدای تعالی «و اذا قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارهٔ من السماء»(۱)؛ به اتفاق همه اندکی پس از جنگ بدر و سال ها پیش از غدیرخمّ نازل شده است(۲).

ج. گویا ابن تیمیّه می پندارد آن کس که این همه احادیث هماهنگ را روایت می کند، آنچه را که حارث بن نعمان کافر به زبان آورده و همان آیه نازل شده سابق را در قالب دعا در آن روز تکلم کرده است و خواننده این اخبار به دروغ بودن این پندار به جدّ آگاه است. آیا در این روایت ها جز این است که (حارث و یا جابر) این کلمات را به زبان آورده است، حالا چه در بدر نازل شده باشد یا در احد؛ پس از آن کفر و الحاد خود را آشکار کرده است. ولی ابن تیمیّه درصدد آن است که علت ها را برای ابطال حق ثابت، فراوان نشان دهد.

۴. این آیه در مکه نازل شده و در آن جا عذابی نازل نشده؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان آنان بوده است.

ج. ملازمه ای نیست میان نازل نشدن عذاب بر مشرکان در مکه و بین نزول آن بر این مرد به خصوص. زیرا افعال

۱- انفال، ۳۲.

۲- صحیح مسلم، ۲/۴۶۸؛ صحیح بخاری ۲/۱۲۵؛ تفسیر فخر رازی ۷/۴۶۷.

خداونـد دارای حکمت است در جـایی آن حکمت، اقتضـایی دارد و گاهی نـدارد. در صـحیح نیز آمـده وقتی قریش نافرمانی کردند و به اسلام نگرویدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرین فرمود و آنان به قحطی و گرسنگی مبتلا شدند چنان که از شدّت گرسنگی آسمان را دودی می پنداشتند.(۱)

۵. در صورت ثبوت چنان جریانی، همانند ماجرای فیل، فراوان نقل می شد. ولی آن جز از طریق ضـعیف و ناشـناخته نقل شده است.

ج. ابن تیمیّه، قیـاس مع الفـارق کرده است. این حـادثه فردی در جـامعه خلأـ بزرگ ایجـاد نمی کرد و انگیزه هـایی هم وجود داشت که موجب پنهان کاری می شـد، چنان که در اصل غدیر نیز چنان کردند. ولی خدا خواست نور خویش را تمام و کمال بخشـد. ادعای او که طبقات مفسـران به آن تعرض نکرده انـد گزافه گویی آشـکار است. ما سـخنان حاملان حـدیث را در آن مورد نقل کردیم و صـحابی های بزرگی ماننـد حـذیقه بن یمان و سـفیان بن عیینه مشـهور در دانش و حدیث و تفسـیر؛ اما چه باید کرد که این ابن تیمیّه سند حدیث را ناشناخته و متن آن را مناقشه می کند چون با خط و ربط او نمی سازد.

۱- النهایه، ابن اثیر .۳۸/۱۲۴.

۶. از آن روایت بر می آید که آن مرد، مسلمان بوده و به معارف پنجگانه اعتراف داشته و در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر هیچ مسلمانی عذاب نازل نشده است.

ج. از آن حدیث هم چنان که مسلمانی او معلوم می شود، کفر و ارتداد او هم آشکار است. پس از آن که کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را منکر گشته است و عذاب بر او در حین مسلمانی اش نزول نیافته بلکه در زمان کفر و ارتدادش نازل گردیده است. چنان که بر جمره دختر حارث نیز نزول یافت.(۱)

۷. حارث بن نعمان در میان صحابی معروف نیست و ابن عبدالبّر و دیگران از او نام نبرده اند.

ج. کتاب های تراجم اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نام همه را نیاورده اند و حتی در مستدرک ها هم که همه برای تکمیل آن ها نگاشته شده، باز نیامده است. ابن حجر نیز در آغاز کتاب الاصابه می نویسد: هر کس به علوم دینی و دانش حدیث نبوی، اشراف داشته باشد، می داند که گروهی از حافظان به گردآوری نام صحابه اهتمام ورزیده اند، تا آن جا که می نویسد: حتی به ده یک نام های اصحاب وقوف نیافته اند. ابن عبدالبّر در

۱- خصائص کبری ۲/۷۹؛ الاصابه ۱/۲۷۶.

استیعاب به نام و کنیه سه هزار و پانصد تن اشاره دارد و در اسدالغابه به یاد نام هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهارتن پرداخته است و ما پیشتر گفتیم که تعداد حاضران در حجهالوداع متجاوز از یکصد هزار نفر بوده است، علاوه بر آن که ممکن است برخی از مصنّفان نام او را به سبب ارتدادش، ذکر نکرده اند.

)و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لاهدی و لا کتاب منیر((۱)

و بعضی مردم درباره خدا بدون علم و آگاهی با وجود چراغ هدایت و کتاب روشنگر، جدال و بگو و مگو می کنند.

ص:۷۹

۱- لقمان، ۲۰.

فصل ۷: عید غدیر در اسلام

اشاره

از اموری که سبب جاودانگی و نشر حدیث غدیر شده است. آن که روز غدیرخم، عید اتخاذ گردیده و شبِ آن، برای عبادت و خضوع به درگاه ربوبی و انواع نیکوکاری قرار داده شده است. در این جا دو نکته قابل ذکر است:

یک: این عید به شیعه اختصاص نداشته و ندارد، هر چند که آنان علاقه و وابستگی فراوانی به آن دارند و مسلمانان دیگر هم این روز را عید می گرفته اند.(۱)

دو: آغاز عید گرفتن روز غدیرخم به زمان خود صاحب رسالت بر می گردد.(۲)

ص:۸۱

۱- الاثارالباقیه، بیرونی، ۳۳۴؛ مطالب السؤول، محمدبن طلحه، ۵۳؛ وفیات الاعیان ۱/۶۰؛ ۲/۲۲۳؛ التنبیه و الاشراف، ۲۲۱؛ دمیه القصر، ۳۸.

۲- رک: الغدیر، ۱/۲۶۹ و ۲۷۰.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همه حاضران از جمله شیخین، بزرگان قریش و سرشناسان انصار و مادران مؤمنان همه حضور داشتند، امر فرمود: به امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شوند و انتصاب آن حضرت را به مقام ولایت تهنیت گویند.

حدیث تهنیت

اشاره

برابر گزارش علّامه امینی (رضی الله عنه) با استناد به کتب و راویان معتبر، حدیث تهنیت را شخصیت های معروفی نقل کرده اند، که تعدادشان به بیش از شصت می رسد و ما تنها مواردی را ذکر می کنیم.

چنانکه گفتیم تهنیت گویی به امیر مؤمنان از همان روز انتصاب به مقام ولایت آغاز شده که بسیاری از محدثان ضمن گزارش حدیث غدیر به نقل آن پرداخته اند و ما عرض تبریک و تهنیت را در دو بخش یاد می کنیم. در بخش نخست، تهنیت گویی به طور کلی که از سوی همه مطرح است و در بخش دوم، تهنیت گویی به ویژه شیخین.

بخش نخست

محمدبن جریر طبری از زیدبن ارقم: ... رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از بیاناتی تأکید فرمودند که بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام گویند و سپس باز بیاناتی فرمودند و مردم عکس العمل نشان داده و گفتند: آری، شنیدیم و امر خدا و رسول خدا را با جان و دل مطیع هستیم و اوّلین کسانی که دست بر دستان

ص:۸۲

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) گذاشتند و بیعت کردند عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر و بقیه مهاجران و انصار و دیگران تا آن که نمازهای ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و برنامه ادامه داشت و نمازهای مغرب و عشاء نیز با هم خوانده شد و امر عرض تبریک سه روز دوام پیدا کرد.(۱)

بخش دوم

علامه امینی (رضی الله عنه) به شصت مورد از تهنیت گویی شیخین از کتاب ها و راویان پرداخته است:(۲)

اخطب خوارزمی، از براءبن عازب: در حجهالوداع با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش می رفتیم در میان مکه و مدینه بودیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آمد و اعلان نماز جماعت کرد و دست علی را گرفت و گفت: آیا من به مؤمنان از خودشان شایسته تر نیستم، گفتند: آری که هستی.

فرمود: این (علی)، ولی و سرپرست کسی است که من ولی و سرپرست اویم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدایش را بالا برد. در اینجا عمربن خطّاب با علی (علیه السلام) دیدار کرد و گفت: گوارا باشد برای تو ای پسر ابی طالب، مولای من و هر مرد و زن مؤمن شدی.(۳)

۱- الولایه طبری، احمدبن محمد طبری مشهور به خلیلی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب و... .

۲- ر.ك: الغدیر، امینی ۱/۲۷۲.

۳- المناقب، ۹۴.

عبدالله بن محمدبن ابی شیبه، از براء بن عازب.(۱)

پیشوای حنبلی ها از براءبن عازب.(۲)

حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری(۳) و موارد دیگر با اندک تفاوتی در برخی مفردات حدیث ها.

بازگشت به اول

به دنبال عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عید قرار دادن روز غدیرخم، خود علی (علیه السلام) در سالی که روز غدیرخم مصادف با روز جمعه شده بود سخنرانی غرایی فرمود بدین مضمون که امروز، خدا بر شما مسلمانان دو عید(۴) را جمع کرد و پیشوایان معصوم از عترت طاهره هم آن را شناخته و آن را عید نامیده و به بیان فضیلت روز غدیر پرداخته اند.(۵)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) سوال شده آیا برای مسلمانان عیدی با فضیلت تر از فطر و اضحی و جمعه و روز عرفه، قرار داده شده است؟ امام فرمود: آری، با فضیلت ترین و بزرگ ترین و شریف ترین آن ها در نزد خدا روزی است که خدا دین خود را در آن روز تکمیل کرده و آیه)الیوم اکملت

ص:۸۴

۱- المصنّف، ۱۲/۷۸، حدیث ۱۲۱۶۷.

۲- المسند، ۴/۲۸۱.

۳- تفسیر طبری، ۳/۴۲۸.

۴- (جمعه و غدیر) این خطبه را شیخ طوسی با سند خود در مصباح المتهجد، ۵۲۴، آورده است.

۵- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی ۱/۳۰۳ و ۲۰۴؛ خصال صدوق ۱/۲۶۴.

لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا(را نـازل فرموده است. راوی می پرسـد: آن، چه روزی است؟ امـام در جواب فرمود: پیامبران بنی اسـرائیل هنگامی که می خواسـتند برای خود جانشـین تعیین کننـد، آن روز را عیـد قرار می دادنـد و آن روزی است که پیامبر خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) علی را به امامت منصوب فرمود و آیه اکمال دین و اتمام نعمت نازل گردید و خدا بدان وسیله دین را کمال بخشید و نعمت را تمام فرمود ...

بـا این وجـود، تعجب از نویری و مقریزی اسـت(۱) که چگـونه عیـد غـدیر را از سـاخته هـای آل بویه قلمـداد کرده و بر روی حقیقت پرده کشـیده‌اند، در حالی که زمانی امام صادق (علیه السـلام) راجع به عید غدیرخم، صـحبت کرده که هنوز نطفه آل بویه منعقد نشده بوده است.

)فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالك و انقلبوا صاغرین((۲)

پس حق، رخ نمود و آنچه آن ها می کرده اند، باطل شد و آن جا مغلوب و خوار و زبون گشتند.

تاج گذاری روز غدیر

پس از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به مقام

۱- خطط مقریزی ۲/۲۲۲؛ النهایه الارب فی فنون الادب ۱/۱۷۷.

۲- اعراف، ۱۱۷ و ۱۱۸.

وصایت و جانشینی منصوب داشت، شایسته بود که برای آن نشان و علامتی تعیین فرماید.

در خاندان سلطنتی، تاج های جواهرنشان متداول بوده و در میان عرب، عمامه شناخته شده است که بزرگان و اشراف آن را بر سر می نهادند، و گفته اند: «العمامه تیجان العرب»(۱) عمامه تاج عرب هاست.

بر این اساس، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را معمّم کرد و با دست شریفش عمامه ای بر سر علی بست. و آن عمامه «سحاب» نام داشت. روز غدیرخم آن عمامه را بر سر علی نهاد و تحت الحنک را در پشت سر، آویخت و به روایتی از دوش چپ و راست، تحت الحنک را باز کرد.

غزالی گفته است: علی (علیه السلام) عمامه ای داشت به نام «سحاب» و آن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سر علی (علیه السلام) نهاد و چه بسا علی (علیه السلام) در حالی که آن را بر سر داشت، نزد وی می آمد و پیامبر می فرمود: «اتاکم علیّ فی السحاب»: علی در سحاب آمد. این است معنای این که علی در سحاب آمد نه آنچه برخی جاهلان و معاندان می پندارند و به شیعه نسبت می دهند که علی (علیه السلام) در ابر آمد!

پس روز غدیر روز تاج گذاری امام نخستین و بزرگ ترین عید برای دوستداران امیرمؤمنان است.

ص:۸۶

۱- تاج العروس، ۲/۱۲؛ النهایه، ابن اثیر.

)وجوه یومئذ مسفره * ضاحکه مستبشره * و وجوه یومئذ علیها غبره * ترهقهاقتره((۱)

صورت هایی در آن روز، باز، خندان و شادابند و روی هایی در چنان روز گردآلودند و بر آن ها غبار اندوه نشسته است.

سخنان بزرگان حدیث، پیرامون سند حدیث غدیر

سخنان بزرگان حدیث، پیرامون سند حدیث غدیر(۲)

این فصل را بدان جهت نگشودیم که نیازی به اثبات صحت و تواتر آن داشته‌ایم، که صحت و متواتر بودن آن مانند آفتاب در میان آسمان است. چه کسی می تواند صحت حدیث غدیر را انکار کند که بیشتر رجال سند آن، رجال صحیحین هستنند، و چه عنادی ممکن است وجوه داشته باشد که احدی تواتر آن را مورد تردید قرار دهد!؟ که بزرگانی از دور و نزدیک به تواتر لفظی و معنوی آن شهادت داده اند و بیشتر مؤلفان در زمینه حدیث و تاریخ و تفسیر و کلام، درباره آن حدیث، کتاب ویژه نوشته اند و ضمن نقل، به صحت اسناد و اعتبار رجال گزارشگر آن اعتراف نموده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) به نام و نشان چهل و سه تن از ایشان گاه به تفصیل و گاه به اجمال پرداخته است.

حافظ ابوعیسی ترمذی: این حدیث (حدیث غدیر) حدیثی حسن و صحیح است.(۳)

۱- عبس ۳۷ — ۴۰.

۲- رک: الغدیر ۱/۲۹۴ -۳۱۳.

۳- صحیح ترمذی، ۲/۲۹۸.

طحاوی: اسناد آن، صحیح است و احدی در درستی راویان آن حرفی ندارد.(۱)

محاملی بغدادی هم آن را حدیثی صحیح دانسته است.(۲)

حاکم در مستدرک خود، و محمد عاصمی گوید: این حدیث را همه امت مسلمان، تلقی به قبول کرده‌اند و آن، موافق اصول است.(۳)

عبدالبّر قرطبی، حدیث غدیر را پس از یاد حدیث مؤاخاه و برادری و حدیث رایت و پرچم، آورده و گفته است همه این ها آثار هستند.(۴)

ابن مغازلی نیز می نویسد: این حدیث، صحیح است و بیش از یکصد تن آن را روایت کرده اند و از آن جمله اند: «عشره مبشره»: ده تن مژده داده شده و آن فضیلت منحصر به شخص علی (علیه السلام) است و احدی در آن، شریک وی نیست.(۵) و ابوالفرج ابن الجوزی حنبلی در مناقبش و سبط ابن جوزی حنفی در تذکره می نویسد: اگر کسی بگوید کلام عمر به علی «اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه» ضعیف است می گویم نه، اصل حدیث، صحیح است.

ص:۸۸

۱- مشکل الآثار، ۲/۳۰۸.

۲- الامالی.

۳- زین الفتی.

۴- الاستیعاب ۲/۳۷۳.

۵- المناقب، ۲۷.

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی(۱) و گنجی شافعی(۲) و ابوالمکارم سمنانی(۳) و شمس الدین ذهبی(۴) و ابن کثیر شافعی دمشقی(۵) و نورالدین هیثمی(۶) و شمس الدین جزری(۷) و ابن حجر عسقلانی(۸) و ابوالخیر شیرازی(۹) و شهاب الدین قسطلانی(۱۰) حدیث غدیر را صحیح دانسته اند.

ابن حجر هیثمی می نویسد: شیعه به حدیث غدیر استدلال کرده و آن حدیث صحیحی است و شکی درباره آن نیست و شانزده تن از صحابه آن را روایت کرده‌اند.

در روایت احمد نیز آمده که سی تن آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌اند و بسیاری از اسناد آن، صحیح و حسن است و در صحت آن به سخن کسی که می گوید علی (علیه السلام) در آن زمان در یمن بوده، اعتنایی نیست او در آن موقع برگشته بود...(۱۱)

جمال الدین حسینی شیرازی و دیگران نیز حدیث غدیر را به صحت و درستی توصیف کرده اند.

۱- شرح نهج البلاغه، ۲/۴۴۹.

۲- کفایه الطالب /۱۵.

۳- العروه الوثقی.

۴- طریق حدیث الولایه، تألیف ویژه درباره غدیرخم.

۵- در کتاب تاریخ خود ۵/۲۰۹.

۶- مجمع الزوائد، ۲/۱۰۴ -۱۰۹.

۷- اسنی المطالب.

۸- تهذیب التهذیب ۶۷/۳۳۷ -۳۳۹.

۹- ابطال الباطل.

۱۰- المواهب اللدنیه، ۷/۱۳.

۱۱- الصواعق المحرقه، ۲۵.

«و سخن راست و عادلانه پروردگار تو به تمام و کمال رسید دگرگون کننده ای برای سخنان او نیست. اوست شنوای دانا و اگر از بیشترین مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند که آن ها جز از ظن و گمان تبعیت نمی نمایند و تنها حدس می زنند و بس».(۱)

داوری پیرامون سند حدیث غدیر

)و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم((۲)

و این که میان آنان با آنچه خدا نازل فرمود داوری کن و به دنبال هواها و خواهش های آنان مباش.

نتیجه بحث و بررسی نهایی آن شد که جماعت زیادی از دانشمندان امت مسلمان و حافظان حدیث و رؤسای مذهب (سنت و جماعت) حدیث غدیر را روایت و به صحت و درستی آن اطمینان آشکار کرده اند. لیکن در این میان تعدادی اندك پیدا شده اند که بر اثر عصبیت و به دنبال کینه و عداوت درباره امیر المؤمنین (علیه السلام) یاوه بافته و گزاف گفته اند(۳) و درباره آنان، شعر آن شاعر صادق است که گفته:

فان کان لایدری فتلك مصیبه

و ان کان یدری فالمصیبه اعظم!

اگر او نمی دانسته است (با وجود این همه نقل) آن

۱- انعام، ۱۱۵ -۱۱۶.

۲- مائده، ۴۹.

۳- ر.ك: مشکل الاثار، طحاوی ۲/۳۰۸.

مصیبتی است و اگر می دانسته است (و انکار کرده) پس مصیبت بزرگتر است.

و ما با چنان کسانی آن گونه برخورد می کنیم که خدای سبحانه به ما فرمان داده است:

)و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً((۱)

وقتی مردمان نادان با ایشان هم سخن شوند در پاسخ آن ها سلام گویند و بس.

بعضی هم ناشیانه گفته اند: حدیث غدیر در غیر کتب صحاح آمده است(۲): غافل از آن که آن را ترمذی در صحیح خود و ابن ماجه در سنن و دارقطنی به چند طریق روایت کرده اند. از همین جا ارزش سخن کسی که در صحت حدیث غدیر، بدان جهت خدشه وارد کرده که آن، درصحیحین شیخین (مسلم و بخاری) نیامده است، معلوم می شود. زیرا دیگران آن حدیث را صحیح و اجماع جمهور اهل سنت را بر آن، نقل کرده‌اند و گفته‌اند چه بسیار حدیث صحیحی که شیخین نیاورده اند.(۳) وآنگهی به اعتراف بزرگان حدیث، مسلم و بخاری همه احادیث صحیح را در کتاب هایشان (صحیحین) گرد نیاورده اند، در حالی که برخی سرشناسان اهل سنت آن

۱- فرقان، ۶۳.

۲- المقاصد، تفتازانی، ۲۹۰؛ منهاج السنه. ابن تیمیّه ۴/۸۵؛ سهام الثاقبه، هروی؛...

۳- الصراط السوی فی منقب آل النبی؛ ر.ک: الغدیر ۱/۳۰۴.

حدیث را یاد کرده و افزون بر صحت، به تواتر آن نیز حکم کرده اند.

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) از سی تن از سرشناسان اهل حدیث نام برده که حدیث غدیر را با سندهای صحیح و حسن آورده اند و بعضی از آنان از اساتید شیخین در کتاب های صحیحشان هستند.(۱)

نمی‌دانم بعضی از این افراد چقدر به ساحت قدس خداوند رحمن جرأت و جسارت دارند که به علمای بزرگ خود افترا بسته‌اند و در عین حال که در تواتر یک حدیث نقل هشت صحابی را کافی دانسته‌اند وقتی به حدیث غدیر می رسند نقل یکصد و ده تن را کافی نمی دانند و شبهه زایی می کنند!(۲)

و از همه شگفت تر، کار احمد امین مصری است، او می نویسد: حدیث غدیر را شیعه از براء بن عازب روایت نموده اند؛ در حالی که شما خواننده محترم می دانید که بهره براء بن عازب در روایت های اهل سنت، بیشترین است، لیکن چه باید کرد که احمد امین، خوش دارد آن را فقط به شیعه مستند کند تا به زعم خود از اعتبار آن بکاهد و این کار از

۱- نک: الغدیر ۱/۸۲ -۹۳.

۲- راجع به تواتر حدیث «الائمه من قریش» ر.ک: الفصل، ابن حزم ۴/۸۹؛ تاریخ، ابن کثیر ۷/۲۸۹؛ تهذیب التهذیب ۷/۴۰۹؛ الاصابه ۲/۵۱۲.

شخصی چون او تازگی ندارد. او در کتاب های صبح الاسلام، ضحی الاسلام و ظهرالاسلام خود چه بسیار دسته گل ها به آب داده است.

)... کبرت کلمهٔ تخرج من افواههم ان یقولون الا کذباً * فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفاً((۱)

چه سخن بزرگی از دهانشان بیرون می آید که جز دروغ به زبان نمی آورند و شاید تو بر آثار ایشان افسوس بخوری که به این حدیث ایمان نیاورده‌اند!

معنا و مفهوم حدیث غدیر

از آنچه گذشت، شکی باقی نمی ماند که حدیث غدیر از ناحیه مقدس نبوی، صادر شده و از دو لب مبارک او شنیده شده است، پس در صحت سند حدیث، حرفی نیست.

اما دلالت آن بر امامت مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام)، می گوئیم: ما در هر چیز بتوانیم شک کنیم در این امر شک و تردید نداریم که کلمه «مولا» چه نص باشد در آن معنا که ما می گوییم و چه لفظ مشترک باشد در چند معنا و اعم از آن که مقام عاری از قرینه باشد یا توأم با آن، آن جماعت حاضر در صحنه غدیرخم و شخصیت های بعد همین معنای «اولی» و سزاوارتر را فهمیده اند که از آن جمله بوده اند:

۱- کهف، ۵ و ۶.

خود امیرالمؤمنین و حسان بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن عبدالله حمیری، عمروعاص و کمیت اسدی، سید اسماعیل حمیری، عبدی کوفی، ابوتمام و دیگران.(۱)

و کسانی که آن را در قالب شعر به زبان نیاورده اند در نثر به آن تصریح کرده‌اند. همانند حارث بن نعمان فهری (جابر) در قصه «عذاب واقع» علاوه بر آنچه در گفتمان هایی که به بیان آن ها پرداخته ایم معنای «مولا» به طور قطع «اولی» و سزاوارتر تلقی شده و حتی این معنا بر بانوان پرده نشین هم پوشیده نبوده همانند دارمیه حجونیه.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) آن گاه از چهل و دو تن از مفسران نام می برد که «مولا» در معنای سزاوارتر تفسیر کرده اند.

معنای کلمه «مولا»

واژه «مولا» که در حدیث غدیر آمده است یا به معنای «أولی» است و یا آن، یکی از معانی کلمه است و سخن مفسران و محدثان بر این است که مراد از کلمه مولا ـ در آیه سوره حدید «أولی» است و از آنان است: ابن عباس، کلینی، فرا، معمربن مثنی و بیست و هفت تن دیگر و گروهی هم آن را یکی از معانی مولا دانسته اند که علّامه از تعدادی نام می برد.(۳)

ص:۹۴

۱- به همه این موارد در بخش شاعران غدیر اشاره خواهد شد.

۲- ربیع الابرار، زمخشری، باب چهل و یک؛ ماجرای حج معاویه، ر.ک: العقد الفرید ۱۴/۱۶۲.

۳- از جمله: در صحیح بخاری، ۷/۲۴۰؛ تفسیر ابی السعود در حاشیه تفسیر رازی ۸/۷۲.

روایت های تفسیر «مولا»

علّامه امینی (رضی الله عنه) در فصلی به بیان این معنی پرداخته که روایت هایی که کلمه مولا دارند، حدیث غدیر را برای ما معنا کرده اند؛ از جمله از علی بن ابی طالب (علیه السلام) سوال کردند که معنی کلام نبوی که فرموده: «من کنت مولاه فعلی مولاه» چیست؟ علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: رسول خدا مرا فرمود ایستادم و مرا منصوب داشت پس هر کس با من مخالفت کرد گمراه شد.(۱)

)هذا صراط ربک مستقیماً قد فصلنا الایات لقوم یذکّرون((۲)

این است راه مستقیم پروردگار تو و ما آیه ها و نشانه ها را توضیح دادیم برای کسانی که غافل نیستند.

روزه روز غدیر خم

از آن جا که با نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر خلافت و جانشینی، روز غدیرخم روز اکمال دین و اتمام نعمت است، چنین روزی روز تقرب به خدا و فرصت عبادت و بندگی است. نماز، دعا، روزه، احسان و اطعام در آن، مستحب است. جشن و ابراز شادمانی، در آن روز امری پسندیده است.

خطیب بغدادی از ابوهریره روایت کرده است:

ص:۹۵

۱- زین الفتی، عاصمی، ر.ک: الغدیر ۱/۳۸۷-۳۹۰.

۲- انعام/۱۳۶.

)من صام یوم ثمان عشر من ذی الحجه، له صیام ستین شهراً و...(

هر کس هیجدهم ماه ذی الحجه را روزه بدارد، روزه شصت ماه برای او نوشته می شود.

حدیث شناسان، سند این حدیث را تأیید نموده اند.

ص:۹۶

جلد ۲

اشاره

ص:۱

فهرست

سی و چهارم: جعفر بن حسین۸۶

سی و پنجم: ابونجیب طاهر جزری۸۷

ص:۶

پیشاهنگ سخن

در جلد نخست، با روشن ترین حقایق که معنا و مفهوم حدیث غدیر بودند، آشنا شدیم. حدیثی که بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، دلالت صریح دارد؛ طوری که برای هیچ گوینده جدال گری، مجال سخن باقی نگذاشته است. در جلد دوم، به حدیث غدیر در شعر شاعران که آن را ماندگارتر نمودند، می پردازیم.

ص:۷

شعر و شاعران

اشاره

به طورکلی در تأثیر شعر بر اذهان عمومی جای تردیـد نیست؛ مقصود ما از شـعر، تنها کلام منظوم نیست؛ بلکه مراد آن نظم و نثری است که مضامین کتاب، سنت، معارف و مطالب معقول را در برداشته باشد.

شعر و شاعران در کتاب و سنّت

رسول خدا شعر و شاعران متعهد را استقبال می کرد، از شنیدن برخی اشعار و یاد آن ها احساس خوبی داشت و گاهی آن ها را مانند شعر ابی طالب، بر زبان جاری می ساخت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن شعر عمروبن سالم شاد شد و ابیاتی از آن را قرائت فرمود و گاهی با بعضی از آن ها رجز می خواند.

لا همّ لو لا انت ما اهتدینا

و لا تصدقنا و لا صلینا...(۱)

ص:۹

۱- الغدیر، ۱/۶.

غمی نیست، اگر تو نبودی ما هدایت نشده بودیم، صدقه و زکات نداده و نمازگزار نبودیم.

(خدایا) آرامش بر ما نازل فرما و به هنگام دیدار دشـمن، گام هایمان را اسـتوار گردان. همانا اینان بر ما ستم و تجاوز کردند و اگر به دنبال فتنه و آشوب باشند جلوی آن ها را خواهیم گرفت.

هاتفان غیبی

در تبلیغات دینی، شـعرهایی که از هاتفی شـنیده می شـد و گوینده آن دیده نمی شد، فراوان است. ورقه گوید در شب ولادت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در کنار بتی خوابیده بودم از جوف آن شنیدم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زاده شد، شاهان خوار و زبون شدند. گمراهی دور شد و شرک پشت کرد و رفت.

کاروان شاعران

به یمن کتاب و سـنت، تعـدادی از صـحابه شاعر پیرامون پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) گرد آمـده بودند که هماننـد شیران قوی پنجه و شـاهین هـای تیزچنگـال، شـرک و ضـلالت را هـدف می گرفتنـد. علّـامه امینی بیست تن از آنـان را نام می برد(۱). و حتی بانوانی از قریش و جز آنان، درباره پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) شـعرها سروده اند. از جمله شیما خواهر رضاعی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) .

ص:۱۰

۱- الغدیر، ۱/۱۷.

یا ربن__ا أبق لنا محمداً

حت____ی اراه یا فعا و ام__ردا

ثم اراه سیداً مس__دداً

واکبت اعادیه معاً والحسدا

وأعطه عزاً یدوم ابداً(۱)

پروردگارا محمد را برای ما نگهدار تا من او را نوجوان و شاداب ببینم و آن گاه و سرور ببینمش، دشمنان و حسودانش را خوار گردان و همواره او را عزت پایدار ببخش.

شعر و شاعران در نزد امامان

تبلیغ دین و یاری حق با زبان شعر توسط شاعران متعهد در زمان امامان معصوم نیز، همانند عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، مطرح بوده است. شاعران اهل بیت با قصائد خود به حضور می رسیدند و اشعار خود را می خواندند و مورد تشویق واقع می شدند و صله و جایزه دریافت می کردند. هر چند که آنان به نیت دریافت صله، شعر نمی سروده اند.

امام باقر (علیه السلام) به فرزندش امام صادق (علیه السلام) وصیت کرد که از اموال من موقوفه ای در نظر بگیر که تا ده سال در مِنی موقع اجتماع انبوه مردم برای من نوحه سرایی کنند.

شعر و شاعران در نزد سرشناسان امت

علما و سرشناسان امت به پیروی از امامان اهل بیت (علیه السلام) به شعر و شاعران ارج می نهادند. برای مثال، شیخ کلینی کتابی

۱- الغدیر، ۱۸/.

دارد به عنوان «شعرهایی که درباره اهل بیت سروده شده است» و همچنین شیخ صدوق و حتی مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی در سامرّا مجال می داد که شاعران شعرهایشان را مطرح کنند، شیخ حیدر حلّی را تجلیل کرد و صله ای درخور داد.(1)

حمد و سپاس برای پروردگار جهانیان

آخرین دعای ما است.

ص:12

1- الغدیر، 1/23.

قرن اول

اول: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ما برای تیمّن و تبرک با نام و یاد علی (علیه السلام) آغاز می کنیم که او جانشین بلافصل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، درود خدا بر ایشان، فصیح ترین عرب، آشناترین قوم به شیوه های سخن بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کلمه های قدسی اش او را با پانزده وصف و عنوان یاد کرده است.(۱)

امیرمؤمنان سرور و آقای مسلمانان، پیشوای سپیدپیشانیان، خاتم اوصیا، اولین ایمان آورندگان، باوفاترین مردمان در عهد و پیمان، دارنده بزرگترین مزیّت، استوارترین و پایدارترین در فرمان خدا، داناترین و داورترین یاران، پرچم هدایت، مشعل ایمان، باب حکمت، درک کننده خدا با تمام وجود و خلیفه پیامبر که درود بر آنان و خاندانشان.

علی بن ابی طالب، هاشمی پاک، زاده کعبه مشرّفه،

ص:۱۳

۱- ر.ک: مسند احمد، ۱/۳۳۱؛ ۵/۱۸۲-۱۸۹.

پاک کننده آن از لوث همه بتان، شهید در خانه خدا به سال ۴۰ هـ. (مسجد کوفه) و در محراب آن، هنگام نماز و... .

بدین ترتیب، او زندگانی را در بزرگ ترین خانه خدا آغاز کرد و در خانه خدا هم شهید شد. میانه آن زاد و این شهادت، همواره رشته حیاتش به مبدأ اعلی سبحانه پیوسته بوده است.

معاویه در نامه ای به علی (علیه السلام) با طرح چند فضیلت، فخرفروشی کرده بود. علی (علیه السلام) تا آن نامه را خواند فرمود: پسر هند جگرخوار، فضیلت هایش را به رخ می کشد. ای کاتب در جواب او بنویس:

محمد، پیامبر، برادر و پسرعموی من است و حمزه سیدالشهداء، عموی من، و جعفر که هر صبح و شام همراه فرشتگان به پرواز درآید، پسر مادر من، برادرم است. دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) همسر من بوده که خون و گوشت او با خون و گوشت من درهم آمیخته است و دو سبط احمد پسران من، از اویند. پس کدامیک از شما بهره ای همانند بهره من دارید؟ در اسلام آوردن بر همه شما پیشی جسته ام، آن هم از روی فهم و دانش.(۱)

فاوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خمّ

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر خم ولایت خود را، که

۱- ر.ک: تاریخ ابن عساکر، شرح ابن ابی الحدید و معجم الادباء با اندک تفاوتی در مفردات برخی ابیات.

بر شـما داشت، برای من لازم دانست؛ پس- وای و باز وای- بر کسـی که فردای قیامت، با سـتم کردن بر من خـدا را دیدار می کند.

وقتی معاویه آن نامه را خواند، گفت: آن را پنهان نمایید و به کسـی نشان ندهید؛ مباد اهل شام از مضمون آن آگاه شوند و به علی (علیه السلام) تمایل پیدا کنند.

علامه امینی می نویسـد این موضوع از مسلّمات تاریخ و حـدیث است و بزرگـان امامیه، بالغ بر یازده تن، و سرشـناسان عامه، قریب بیست و شش تن، آن را آورده اند.(۱)

دوم: حسان بن ثابت

ابوالولید حسان بن ثابت از خانواده های شعر و ادبیات، به شمار آید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد برای او منبری نهاد که در آن می ایستاد و در فخر و منقبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شعر می خواند و پیامبر می فرمود: خدا حسّان را مادامی که در حق ما شعر می گوید، تأیید کند.

حسّان در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد شعر می خواند. اما پس از رحلت رسول خدا، عمر او را منع کرد.

اولین شـعری که او درباره غـدیرخمّ و در همان روز سـرود و مایه شادی پیامبر و یاران او گردیـد، با این بیت معروف آغاز می شود:

۱- فصول مختاره، شیخ مفید ۲/۷۸؛ کنزالفوائد /۱۲۲؛ روضه الـواعظین /۷۶ و جز این هـا از سرشـناسان اهل سـنت نیز: بیهقی، محمدبن طلحه شافعی، سبط ابن جوزی و دیگران.

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم بخمّ

و اسمع بالنبی منادیا...

یعنی روز غدیر، پیامبر مسلمین در «خمّ» آنان را ندا در داد و چه شایسته است شنیدن ندای پیامبر؛ که فرمود: چه کسی، پیامبر و مولای شماست؟ گفتند در حالی که هیچ پنهان کاری نداشتند: خدای تو مولای ماست و شما پیامبر ما هستید و در امر ولایت و سرپرستی خود ما را نافرمان نخواهی یافت. پیامبر فرمود: بایست ای علی! که من خشنودم، تو پس از من پیشوا و هادی باشی؛ پس هرکه من مولای اویم، اینک علی ولی و سرپرست اوست، پیروان راستین و اهل ولا برای او باشید. در آنجا دعا کرده و گفت: خدایا دوستدار او را دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزید، دشمن باش.

این شعر حسّان، اولین شعر داستانی حدیث غدیر است که در حضور انبوه جماعت بیش از یکصدهزار نفری القا شده و در آن جمع، شعرشناس و سخنور و امثال آن کم نبوده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: حافظان حدیث که بالغ بر دوازده تن اند، آن اشعار را گزارش کرده اند و از سرشناسان امامیه هم بیست و شش تن، آن بیت ها را آورده اند.

حسان بن ثابت در دیوانش و جز آن، اشعار زیادی در شأن و منقبت علی (علیه السلام) گفته است. علامه امینی تعدادی از آن ها را آورده است:

اشعاری که در آن ها به ماجرای درد چشم علی و

۱. مداوای رسول خدا، حدیث پرچم، مهر و محبت علی (علیه السلام) به خدا و رسول خدا و مهر و محبت خدا و رسول خدا به علی (علیه السلام) ، نوید فتح و پیروزی خیبر به دست امام و امثال آن اشاره کرده است.(۱)

۲. اشعاری که برخی مناقب علی (علیه السلام) را یاد کرده، مانند مصداقیّت علی برای آیه شرح صدر و آزموده شدن با ایمان، و اعلمیّت او و امثال آن.(۲)

۳. در نزول قرآن در شأن علی به عنوان مؤمن و یاد ولید به عنوان فاسق و نابکار.(۳)

(افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون)(۴)

آیا کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق بوده است؟ هرگز برابر نباشند.

۴. خاتم بخشی و نزول آیه هایی در شأن علی (علیه السلام) و نیز ماجرای شب مبیت و امثال آن.

من ذا بخاتمه تصدق راكعاً

و اسرها فی نفسه اسراراً

کیست که در حال رکوع، انگشترش را صدقه داد و آن را پنهان داشت؟(۵)

۱- ر.ك: المسترشد، طبری به نقل از ابن ابی شیبه و جز آن.

۲- کنزالعمال، ۶/۱۵۳، ۱۵۶، ۳۹۸ و... .

۳- حلیهالاولیاء، ۱/۶۵.

۴- سجده، ۱۸.

۵- کفایهالطالب، کنجی، ۱۲۳.

۵. حدیث:

(لافتی الا علی و لاسیف الا ذوالفقار)

جوانمردی جز علی و شمشیری غیر ذوالفقار نیست.(۱)

۶. شعر حسان در منقبت فاطمه زهرا (علیها السلام) و دو سبط پیامبر حسن و حسین (علیهما السلام) .(۲)

هر گاه مریم، عفت پیشه ساخت و پسری مانند ماه در خشنده در تاریکی به دنیا آورد. هر آینه فاطمه نیز عفت و پاکدامنی کرد و دو سبط پیامبر هدایت را به وجود آورد.

سوم: قیس بن سعدبن عباده

اشاره

قلت ل_مّا بغی العدو علی_نا

حسبنا ربّنا و نعم الوکیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلی_ل

انّ م_ا قاله النبی عل_ی الامه

حت_م مافیه قال و قی___ل...

روزی که دشمن به ما تجاوز کرد، گفتم پروردگار ما را بس است و چه وکیل و نماینده خوبی است.

پروردگاری که دیروز بصره را برای ما گشود و سخن طولانی است. علی، پیشوای ما و همه امت است.

قرآن بر این معنا نازل شده است. روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرکه را من مولایم، این علی مولای اوست، چه امر با جلالتی. آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود بر همه امت حتم و لازم بود و جای سخن و گفت وگو نیست.

۱- تاریخ طبری، ۳/۱۷؛ الروض الانف، ۲/۱۴۳ و... .

۲- المناقب، ابن شهر آشوب، ۴/۲۴.

این اشعار را آن صحابی بزرگ، سرور خزرج در صفّین و در حضور امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خوانده است.

قیس فرزند سعدبن عباده صحابی بزرگی است که از اشراف، امیران، سیاست دانان، سلحشوران، بخشندگان، سخنوران، زاهدان و فاضلان عرب شمرده می شود و در دینداری و التزام مذهب، مکانتی داشته است.(۱)

خاندان قیس

اشاره

آل قیس در طول تاریخ از خاندان اصیل و شریف و سرآمد انصار بوده اند. قیس در این میان دارای مزایای وجودی فراوان بوده است. علّامه امینی به استناد کتب معتبر تاریخ و حدیث درباره هر یک از عناوین یاد شده، مطالبی آورده است که ما گزیده ای را می آوریم.

شرف و سیادت او

او پیش از اسلام و پس از آن، از سروران و رؤسای خزرج بوده است.(۲)

امارت و ریاست او

قیس در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از او به عنوان امیر و فرمانده تعیین شده و مأموریت های بزرگی به او واگذار شده است.(۳)

۱- فصول مختاره، مفید، ۲/۸۷.

۲- الکامل المبرد، ۱/۳۰۹.

۳- صحیح ترمذی، ۲/۳۱۷؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۱۷۸.

سیاست دانی او

میزان سیاست دانی و ذکاوت او، از تصمیم گیری های درست و به هنگام او فهمیده می شود. او در میان خزرجیان، از صاحبان رأی و نظر بوده و در سطح بالایی قرار داشته است.(۱)

شجاعت و سلحشوری او

کتابی نیست که به شرح حال او بپردازد و درباره سلحشوری و شجاعت و سوارکاری او، سخن نگفته باشد. علّامه، در این مورد، شواهد فراوانی را یاد کرده است.(۲)

سخاوت و بخشندگی

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این خصوص فرموده: سخاوتمندی و بخشایندگی از عادات پسندیده این خاندان بوده است.(۳)

سخنوری او

قیس با آداب سخن، آشنا بوده و در انتخاب جمله ها و کلمه ها مهارت داشته است. او دلی نیرومند و زبانی گشاده و بیانی صریح داشت، سخن بلیغ و رسا می گفت و در بحث و مناظره به سبک های فراوان همراه با منطق و برهان، چیرگی و برتری نشان می داد که او از دانش کتاب و سنت و معارف بهره مند بوده است.(۴)

۱- الاستیعاب، ۲/۵۳۸ و... .

۲- ارشادالقلوب، دیلمی، ۲/۲۰۱.

۳- الاصابه، ۳/۲۴۹ (۷۱۷۷)؛ الاستیعاب، ۳/۲۲۴.

۴- الامامه و السیاسه، دینوری، ۹۳؛ سیره حلبی، ۳/۹۳؛ امالی شیخ طوسی، ۵۸.

زهد قیس

در زهد و بی علاقگی قیس به مظاهر دنیا، سخن مسعودی کافی است که گفته است: زهد و دینداری و تمایل قیس به علی بن ابی طالب (علیه السلام) جایگاه عظیمی داشته است.(۱)

فضیلت قیس

سخنرانی های قیس که در کتب تاریخ و معجم های سیره آمده شاهد فضل اوست که او در معارف الهی و کتاب و سنت(۲) آگاهی ها داشته و ده سال خدمتکار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملازم باب مدینه علم النبی علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است و دانش ها از او آموخته است.(۳)

هرگاه شرایطی را که ماوردی در واگذاری مسئولیت ها و امارت ها از سوی خلیفه مطرح کرده است در نظر بگیریم، او همه آن شرایط را یکسان داشته است.(۴)

دینداری و التزام به مذهب

در میزان دیانت و التزام او به دین و مذهب همین بس که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی دست به آسمان بالا برد و خاندان قیس را دعا کرد و فرمود: خدایا درود و رحمت خود را بر

۱- مروج الذهب، ۳/۶۳؛ رجال الکشی، ۶۳.

۲- اسد الغابه، ۴/۲۱۵.

۳- اسد الغابه، ۴/۲۱۵؛ طبری ۵/۱۳۱؛ ابن ابی الحدید ۳/۲۵.

۴- رک: الغدیر، ۳/۱۴۸، چاپ مصحح، موسسه دایرهالمعارف فقه اسلامی.

خانواده سعد فرو ریز یا فرمود: چه مرد خوبی است سعدبن عباده خدایا او و خانواده اش را مورد لطف و مرحمت قرار بده.(۱)

قیس راوی حدیث و...

نام قیس در سلسله راویان حدیث نبوی آمده است و نیز از علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم روایت دارد. چنان که از پدرش سعد هم حدیث گزارش کرده است.(۲)

عده ای از اصحاب، از او نقل حدیث کرده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) به نام سیزده تن، اشاره دارد.(۳)

قیس با معاویه

مقام والای قیس درباره علی (علیه السلام) در برخوردهای وی با معاویه و بعکس هویدا است. وقتی معاویه از فریب نومید شد به شایعه پراکنی و سندسازی پرداخت. اما قیس قابل نفوذ نبود و بعد از شهادت سبط اکبر، امام حسن (علیه السلام) با معاویه صلح کرد و به مدینه رفت. مورخان گفتمان او و معاویه را در مدینه یاد کرده اند که او هم چنان پر صلابت باقی ماند.

علامه امینی (رضی الله عنه) در این باب، مطالب سودمندی آورده است

۱- و آن دعا فقط به سبب وجود قیس در آن خاندان بوده است. رک: الامتاع مقریزی /۲۶۳-۵۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ۶/۸۲ و ۸۸؛ سیره حلبی، ۳/۸.

۲- کفایه الطالب، ۳۷؛ نورالابصار، ۸۷.

۳- تهذیب التهذیب، ۸/۳۹۶.

که باید مراجعه کرد و بالاخره قیس در مدینه به سال ۵۹ یا ۶۰ وفات یافته است.(۱)

چهارم: عمروعاص

عمروبن عـاص، یکی از پنـج زیرک عرب است که فتنه هـا از ایشـان آغاز و به آن ها بر می گردد. پـدرش به نص قرآن کریم «ابتر» است. [ان شانئک هو الابتر](۲) و مادرش نیز بی نیاز از تعریف است.

از نظر ابن ابی الحدیـد، به نقل از ابوالقاسم بلخی، عمروعاص و معاویه همواره ملحـد و زنـدیق بوده و به آخرت اعتقاد نداشـته اند.(۳)

زیـدبن ارقم، روزی معـاویه و عمروعاص را با هم دیـد، آمـد میان آن دو نشـست و گفت: رسول خـدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی این دو را بـاهم دیدیـد میانشـان جـدایی اندازیـد که آن ها هرگز برای خیر جمع نمی شونـد.(۴) عمروعاص درباره علی (علیه السـلام) گفته بود: علی (علیه السـلام) شوخ و مزاح است. این سـخن به گوش علی رسـید فرمود: شـگفتا پسر نابغه می پندارد و به مردم شام وانمود می کند که در من

ص:۲۳

۱- رک: الکامل ابن اثیر، ۳/۱۱۷؛ رجال الکشی، ۷۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ۴/۱۷؛ عقدالفرید، ۲/۱۲۱ و جز آن ها.

۲- طبقات ابن سعد، ۱/۱۱۵؛ تفسیر کبیر؛ فخر رازی، ۸/۵۰۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ۱/۱۳۷.

۴- صفین، نصربن مزاحم، ۱۱۲.

شوخی و بیهوده گویی هست. بازیگری می کنم و می خندانم. آگاه باشید بدترین سخن، سخن دروغ است؛ خود اوست که می گوید و به دروغ لب می گشاید. وعده می دهد و خلاف می کند، می طلبد و اصرار می ورزد و اگر چیزی از او بخواهند بخل می کند و به عهد و پیمان خیانت کرده و عهد می شکند. هنگامی که جنگ آغاز شود شرمگاهش را وسیله نجات خویش قرار می دهد.(۱)

عمروعاص با بسیاری از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) موضع گیری های منفی و ناستودنی داشته است. علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر بزرگ به بیان آن ها پرداخته است.(۲)

اما قصیده غدیریه او که به نام جلجلیه نامیده می شود. شصت و شش بیت است و سبب سرودن، آن بوده که معاویه از او خراج مصر می طلبید و او اعتنا نمی کرد. آخرین بار به او نوشت: نامه ها به سوی تو می فرستم و خراج مصر می طلبم و تو خودداری می کنی و نمی فرستی در یک کلام آن را بفرست. والسلام

عمروعاص در جواب معاویه قصیده مزبور را نوشت که برخی از ابیات آن چنین است: چقدر از محمد مصطفی سفارش های ویژه در حق علی (علیه السلام) شنیده بودیم و در روز غدیرخمّ به منبری بالا رفت و کاروان ایستاده و حرکت نکرده، پیام را رسانید.

ص:۲۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

۲- الغدیر، ۱/۱۲۸-۱۵۵.

آن گـاه که تو را بالا بردیم خودمان به پایین ترین درجه افتادیم. آن گاه که دست در دست او داشت و امر خـدای عزیز و برتر را اعلان فرمود:

الست بکم منکم فی النفوس

باولی فقالوا بلی فافعل

آیا من در نفوس و جان های شما از خود شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند هستید؛ بفرمایید.

عمروعاص با طرح واقعیت غدیرخمّ و امامت بر حق علی (علیه السـلام) معاویه را وادار به سـکوت کرد و از مطالبه خراج مصـر منصرفش ساخت.

این قصیده به صورت خطی در دو نسخه و مجموعه ای در مکتبه خدیویه مصر یافت می شود.(۱)

پنجم: محمد حمیری

او دوست عمروعاص و رئیس دیوان لاک مهر نامه ها از سوی معاویه بوده است.(۲)

علامه امینی (علیه السـلام) یک قصـیده هفده بیتی، در فضـیلت علی (علیه السلام) از او نقل کرده که در ضمن به حدیث غدیر نیز اشارت دارد و ترجمه چند بیت آن چنین است.

شما را به حق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قسم، حق بگویید که دروغ

۱- فهرست مکتبه خدیویه، چاپ سال ۱۳۰۷ ۴/۳۱۴؛ شرح جدید، ۲/۵۲۲.

۲- الوزراء و الکتاب جهشباری /۱۵.

خصلت مردمان پست و رذل است. آیا پس از محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، صاحب شرف و بزرگی- پدر و مادر فدای او- علی (علیه السلام) در میان مردم با فضیلت ترین و شریف ترین، خلق خدا نبوده است؟! ولایت او حقیقت ایمان است، سخنان باطل را رها کن...

تناسوا نصبه فی یوم خمّ

من الباری و من خیر الأنام

منصوب شدن او را از سوی خدای باری و از ناحیه بهترین خلق خدا، به بوته فراموشی سپردند. من از کسانی که او را، [که مقدم بود] عقب زدند، برائت می جویم.

می نویسند چند تن نزد معاویه جمع بودند معاویه یک کیسه پر از زر بیرون آورد و گفت ای شاعران عرب درباره علی بن ابی طالب بگویید و جز حق نگویید و من از اولاد صخر نباشم اگر آن کیسه زر را به کسی ندهم که در حق علی به جز حقیقت نگوید. هرکس چیزی گفت: عمروعاص به محمد حمیری گفت سخن بگو و جز حقیقت نگو. محمد خطاب به معاویه گفت: تو قسم خوردی که کیسه زر را به کسی دهی که درباره علی (علیه السلام) حقیقت را بگوید؟ معاویه گفت: آری من چنان گفتم و فرزند صخر نباشم اگر چنان نکنم.

آن گاه محمد حمیری شروع کرد و آن قصیده را خواند.

معاویه گفت: تو راستگوترین بودی؛ این کیسه زر را بگیر.(۱)

۱- فرائدالسمطین، شیخ السلام حمویی؛ بشاره المصطفی، ابوجعفر محمدبن محمد طبری آملی؛ شیعه المرتضی و ریاض العلماء.

ششم: کمیت بن زید اسدی

کمیت بن زید، شاعری دانا به لغت عرب و آگاه از تاریخ آن و از شاعران نام آور است. او در عصر اموی (علیه السلام) زیسته و عباسی ها را درک نکرده است. کمیت، بنی هاشم را دوست می داشته و به مذهب تشیّع معروف است.

اصفهانی، کمیت را شاعر اولین و آخرین شناخته است. برخی او را دارای چندین خصلت برجسته دانسته اند: فقیه شیعه، حافظ قرآن، بحث کننده در مناظره، شجاع، سخاوتمند و دیندار.(۱)

کمیت در راه مکتب، بسیار فداکار بود به طوری که امام سجاد (علیه السلام) فرمود: ما از دادن پاداش درخور به تو عاجز هستیم، لکن خدا از چنان امری، ناتوان نیست و امامان شیعه در حق او دعاها کرده اند. او قصیده های بائیّه، عینیّه، لامیّه و میمیّه دارد. قصائد هاشیمات کمیت بالغ بر پانصد و هشتاد و هفت بیت بوده(۲) که دست روزگار بسیاری از آن را از بین برده است.

یکی از هاشیمات او قصیده عینیّه اوست که به ماجرای غدیرخمّ اشارتی لطیف دارد.

و یوم الدوح دوح غدیر خم

ابان له الولایة لو اطیعا...

۱- خزانه الادب، ۲/۶۹.

۲- ابوالفتوح رازی، ۲/۱۹۳؛ مروج الذهب، علی بن الحسین مسعودی، ۲/۱۹۴.

و روز گرد آمـدن بر پیرامون آن درختـان انبوه، در غـدیرخم ولا‌یت را برای او (علی) آشـکارا بیان کرد، ای کاش اطاعت می شـد. لیکـن آن مردمـان بیعت کردنـد و من بیعـتی به آن عظمت ندیـده ام... فرمـان رهبرشـان را ضـایع کردنـد و از راه راست، منحرف گشتند و حق او را به بوته فراموشی سپردند و به وی ستم کردند با این که سرورشان بود و نقطه ضعفی نداشت...(۱)

۱- الحدائق الوردیه.

قرن دوم

هفتم: سید حمیری

اشاره

سیّد اسماعیل ملقب به سیّد؛ امام صادق (علیه السلام) او را سیّد الشعراء خوانده است.(۱) سید در سال ۱۰۵ ه_ در عمان به دنیا آمد و در بصره پرورش یافته و در بغداد عصر هارون عباسی وفات یافته است.

از شگفتی های روزگار آن که پدر و مادر سید، اباضی و خارجی مسلک بوده اند و می خواستند او را بکشند و او خانه را ترک کرده و در جای دیگر زیسته است. از سید پرسیدند در خانه ای که به علی بن ابی طالب (علیه السلام) ناسزا می گفته اند تو چطور شیعه و دوستدار علی (علیه السلام) و اهل بیت بار آمدی؟ گفت: رحمت الهی مرا فرا گرفت. به گفته ابن عبدرّبه، سید حمیری رأس شیعه بوده و آنان در احترام و بزرگداشت او می کوشیدند.(۲)

ص:۲۹

۱- رجال الکشی، ۱۸۶.

۲- العقدالفرید، ۲/۲۸۹.

علّامه امینی در «الغدیر بزرگ» می نویسد: نُه تن درباره عظمت و شخصیت سید اسماعیل حمیری کتاب نوشته اند و از آن جمله است خاورشناس فرانسوی (بربیه زی مینا).(۱)

هم چنان که گزارشگران شعر او بالغ بر چهارده تن هستند.(۲) نیز برخی بزرگان شیعه او را بسیار ستوده اند که از آن جمله شیخ مفید(رضی الله عنه) است.(۳)

در تاریخ زندگانی او، قصه های شیرین و ماجراهای شنیدنی و خواندنی آمده است.(۴)

غدیریّه های سیّد:

اشاره

سید اسماعیل حمیری اشعار فراوانی در مدح امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و ماجرای غدیر دارد که در الغدیر بزرگ به آن ها اشاره شده است و ما از هر قافیه نمونه هایی را یاد می کنیم.

۱. قافیه أ:

ای کس که فروشنده دین به دنیا هستی. این، فرمان خدا نیست. چگونه به وصیّ کینه روا می داری در حالی که احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از او خشنود بوده است.

من الذی احمد فی بینهم

یوم غدیرالخم ناداه

۱- الغدیر، ۱/۲۳۷.

۲- تاریخ بغداد، ۲/۲۵؛ تاریخ ابن خلکان، ۱/۳۵۹.

۳- الفصول المختاره، ۹۳؛ کشف الغمه، ۱۲۴.

۴- ر.ک: الاغانی، ۲/۲۵۰.

آن کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیرخم او را با صدای بلند خواند و در میان اصحاب و یارانش برپا داشت و فرمود: این علی بن ابی طالب مولای کسی است که من برای او مولا ـ بوده ام. ای خدای برتری ها، با دوستدار او دوست و با دشمنان او دشمن باش.(۱)

۲. بائیّه:

و بخمّ اذقال الا لا بعزمه

قم یا محمد فی البریّه فاخطب...

در روز غدیرخمّ، آن گاه که خداوند با قاطعیت فرمود: ای محمد در میان مردم بایست و سخنرانی کن ابوالحسن را برای مردم خود رهبر منصوب بدار که اگر چنین نکنی رسالت خود را به پایان نرسانده ای...

این قصیده در یکصد و دوازده بیت سروده شده و به قصیده طلایی معروف است. عالمانی مانند شریف مرتضی نیز آن را شرح کرده اند.(۲)

۳. حائیّه:

...اوصی النبی له بخیر وصیّهٔ

یوم الغدیر بأبین الافصاح...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به روز غدیرخم، با روشن ترین بیان، برای او (علی) سفارش و وصیت کرد.(۳)

ص:۳۱

۱- علّامه امینی شش بیت از این قصیده را یاد کرده و در دیوان سید چهارده بیت آمده است. ر.ک: ص ۴۵۳.

۲- این شرح در مصر چاپ شده است و در دیوان یکصد و سیزده بیت آمده است.

۳- ر.ک: دیوان، ۱۵۰.

۴. دالیّه:

اذا انا لم احفظ وصاه محمّدٍ

و لا عهده یوم الغدیر موکّدا...

اگر من سفارش محمد و پیمان مؤکّد او را که در غدیرخمّ انجام داد، حفظ نکنم مانند کسی خواهم بود که به بهای هدایت، ضلالت و گمراهی خریده باشم. این قصیده بیست و پنج بیت است.(۱)

۵. دالیّه ای دیگر:

یوم قام النبی فی ظلّ دوح

و الوری فی ودیقه صیخود...

روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایه درخت (غدیرخمّ) ایستاد، در حالی که مردم از شدّت گرما ایستاده بودند، دست علی (علیه السلام) را با دستانش بلند کرد و با صدای رسا فرمود: ای مسلمانان! این (علی) خلیل، وزیر وارث، بازو و یاور من و پسر عمویم است. آگاه باشید هرکه را من مولای او بوده ام، این مولای اوست؛ پیمان مرا پاس بدارید...

۶. رائیه:

لقد سمعوا مقالته بخمّ

غداه یضمّهم و هوالغدیر...

کلام او را در روز غدیر خمّ جماعتی انبوه و به هم پیوسته که در محل غدیر بودند شنیدید که فرمود: کیست که سزاوارتر از شما برای شماست؟ انبوه جمعیت یک صدا گفتند: شما مولا و سزاوار برای ما هستی و تو هشدار دهنده برای ما

۱- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ۷/۲۶۲.

هستی، پس آن گاه فرمود: علی پس از من، ولی، مولا، رهبر و وزیر است.

خدایا! دوستدار او را دوست بدار و به هنگام مرگ، او را با شادی و سرور روبه رو کن و دشمن و بدخواه او را دشمن بدار و در لحظه مرگش با عذاب روبه رو کن.

۷. رائیه ای دیگر:

فقام بخمّ بحیث «الغدیر»

و حطّ الرحال و عاف المسیرا

و قمّ له الدوح ثم ارتقی

علی منبر کان رحلاً و کورا...

در خمّ ــ همان جایگاه غدیر ــ به پا ایستاد و بار شتران پایین آورده و از ادامه حرکت باز ایستاد و در حالی که دست حیدر را در دست داشت با صدای بلند و آشکار فرمود هر که را من مولای او هستم اینک علی مولای اوست...

۸. رائیه سوم:

و له بیوم الدوح اعظم خطبه

ادّی بها وحی الْإله جهارا...

به کسی که با وصی و جانشین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمنی می ورزد بگو:

پیامبر با صدای بلند و رسا فرمود این وصی و جانشین من در میان شماست، خود را به نادانی مزنید و به کفر برنگردید. برای او در روز «دوح» و غدیرخمّ، یادی است که آشکارا وحی الهی را رسانید.

۹. رائیه پنجم:

و قال فی خم له معلناً

ما لم یلقوه بانکار...

در غدیرخم، آشکارا چیزی فرمود که احدی آن را انکار نکرد. گفت: هرکه را من مولای او بودم این علی (علیه السلام) مولای اوست، کافر و ناسپاس مباشید... و روز غدیر این را فرمود: این برادر من، وصیّ و جانشین در امور من است. پروردگارا هر انسانی را که او را دشمن بدارد دشمن بدار و به درون دوزخ شعله ور وارد کن.

۱۰. عینیّه:

لام عمرو باللوی مربع

طامسه اعلامها بلقع...

برای امّ عمرو در لِوی جایگاهی است با نشانه های فرسوده و بدون آب و گیاه...

آن گاه از طرف خدا فرمان رسید و گزیری از اجرای آن نبود، آن پیام را برسان که اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای و خدا نگهدارنده است. در آن هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پاخاست و همانند موارد دیگر مأموریت را به جا آورد و در حالی که فرشتگان در پیرامون حضور داشتند، فرمود: هرکه را من مولای اویم این علی مولای اوست...

این قصیده پنجاه و چهار بیت است و دانشمندانی آن را شرح کرده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) به نام پانزده تن از آن ها اشارت دارد. عده ای هم آن را تخمیس نموده اند.(۱)

۱- ر.ک: الغدیر، ۱/۲۲۴.

۱۱. قصیده لامیّه:

حتی اذا صار بخمّ جاءه

جبريل، بالتبليغ فيهم فَنَزل...

آن گاه که جبرئیل در غدیرخمّ با آیه تبلیغ فرود آمد، سایه آن درخت رفت و روب شد. پیامبر روی بلندی رفت و علی را صدا کرد و او آمد. فرمود: علی در میان شما جانشین من است و در امور به او اعتماد هست. من و او همانند انگشتان یک دست هستیم. علی مانند ندارد. به جای او دیگری را برنگزینید و...

۱۲. لامیه ای دیگر:

بعد ما قام خطیباً معلناً

یوم خم باجتماع المحفل...

پس از آن که در روز غدیرخمّ در آن محفل و اجتماع ایستاد، سخنرانی کرد و فرمود: خدا مرا به وحی خویش آگاه کرد و دین خود را با علی کمال بخشید، او مولای شماست و سرپرستی امت بعد از من با اوست. او شمشیر برّان من و دست و زبان من و همواره یاور من است. او وصی و پسرعموی من و نور او نور من، و نور من نور اوست و... هرگز از هم جدا نیستیم.

۱۳. لامیّه سوم:

قدقام یوم «الدوح» خیرالوری

بوجهه للناس یستقبل

و روز «دوح» یعنی غدیرخمّ روبه روی مردم ایستاد و فرمود:

من برای هرکس مولا بوده ام این علی برای او پناهگاه است.

۱۴. لامیّه چهارم:

قام النبی یوم خمّ خاطباً

بجانب الدوحات او حیالها

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز خمّ در کنار آن درختان و در سایه آن ها سخنرانی کرد و فرمود: من هرکس را مولا بوده ام، این علی مولا و سرور اوست. خدایا گواه باش و این سخن را بارها گفت تا همه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم... .

سید در برخی ابیات این قصیده به گفتمان علی (علیه السلام) در رحبه که به حدیث غدیر استناد جسته اشاره کرده و نیز به کار انس بن مالک که از شهادت و گواهی دادن دریغ ورزید و مشمول نفرین گردید، پرداخته است.(۱)

۱۵. قصیده میمیّه:

اشاره

و اوجب یوماً بالغدیر ولائه

علی کل برّ من فصیح و اعجم...

و روز غـدیر، ولاـیت علی را واجب کرد و بر هر فرد عرب و غیرعرب لازم دانست و در کنار درخت خمّ، دست او را گرفت و آشکارا از علی (علیه السلام) نام برد و وصیت نمود و میراث علم دین را به او گذاشت. از این قصیده چهل و دو بیت یافت می شود و علامه امینی بیست و چهار بیت را آورده و در دیوان نیز سی و نه بیت است.

۱- ر.ك: دیوان سید با شرح و توضیح حکیم، ۳۲۹.

داستانی شنیدنی:

سیّد حمیری وقتی شنید رئیس اباضیه و خوارج از علی (علیه السلام) بد می گوید و از او در نزد منصور دوانیقی سعایت می کند و چیزهایی مطرح می نماید که او را بکشد این قصیده را به ابن اباض فرستاد او بیشتر به خشم آمد. در نظر فقها و قاریان نیز از وی بد گفت و همگی در نزد منصور گرد آمدند. سید را هم حاضر کردند. منصور پرسید ادعای شما چیست؟ پسر اباض گفت: او (سید حمیری) سلف را ناسزا می گوید و به رجعت، عقیده دارد و خلافت شما و خاندان شما را قبول ندارد.

منصور گفت: مرا رها کن. شخصاً با او چه مسئله ای دارید؟ آن گاه رو به سید کرد و پرسید درباره آن چه گفتند چه می گویی؟ سید گفت: من به کسی ناسزا نمی گویم و به همه اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رحمت می فرستم. این پسر اباض است. شما از او بخواهید به علی، عثمان، طلحه و زبیر رحمت بفرستد. منصور گفت بر این یاد شده ها رحمت بفرست. زبان ابن اباض بند آمد منصور با چوبدستی اش به او زد و فرمان داد به حبس ببرند و همراهان او را تنبیه کردند و به سید پانصدهزار درهم عطا نمودند.(1)

ص:37

1- اخبار السید، مرزبانی.

۱۶. قصیده ای دیگر:

... جحدوا ما قاله فی صنوه

یوم خمّ بین دوح منتظم ...

آن چه را که پیامبر مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره پسرعمویش در روز غدیرخمّ، در میان انبوه درختان قد برافراشته، بیان فرموده بود انکار کردند. او فرموده بود: ای مردم هرکه را من برای او مولا بوده ام و بر او حقی دیرینه دارم این علی مولای اوست و آن قضای حتمی الهی است.

۱۷. قصیده سوم:

و قال محمد بغدیرخمّ

عن الرحمن ینطق باعتزام...

و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیرخمّ، با عزمی قاطع که از سوی خدای مهربان سخن می گفت، اشاره به او (علی) کرد و فرمود: آگاه باشید هرکه را من مولای او بوده ام، برادرم [علی] مولای اوست. سخن مرا بشنوید.

۱۸. قصیده چهارم:

اشاره

علی آل الرسول و أَقربیه

سلام کلّما سجع الحمام...

رسول الله یوم غدیرخـمّ

اناف به و قد حضر الأنام

بر رسول خدا و خویشاوندان نزدیک تر او تا آن زمان که کبوتران بانگ برآرند، سلام باد. آیا آنان ستارگان آسمان نبوده اند و نشانه های عزت پایدار نیستند؟ ای کسی که در وادی ضلالت سرگردانی، بدان! پیشوا، همان امیرالمؤمنین علی است که رسول خدا در روز غدیرخم در حضور انبوه مردم به بلندی رفت و دست او را بالا برد.

نکته ای درباره میمیّات سید حمیری (رضی الله عنه):

حکایت شده که بارېری را دیدند که چیز سنگینی می برد که بر دوش او گران بود پرسیدند آن چیست گفت: قصائد میمیّه سید است!

۱۹. نونیّه:

نفسی فداء رسول الله یوم

اتی جبرئیل بأمر التبلیغ اعلانا...

جانم فدای رسول الله باد آن روزی که جبرئیل امر تبلغ را آشکارا بر آورد، که اگر نرسانی رسالت را تبلیغ نکرده ای. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قامت برافراشت و امتثال امر نمود و به مردم گفت:

قبل از غدیرخم، مولای شما که بود؟ پاسخ دادند: شما بودید و هستید. ما گواه آنیم که تو خیرخواه ما بودی و امر خیر را برای ما بیان داشتی. فرمود: این (علی) پس از من ولی شماست من مأمور هستم این را برسانم. یاران خوبی برای او باشید...

۲۰. نونیه ای دیگر:

... علی شجرات فی الغدیر تقادمت

فقام علی رحل ینادی و یعلن ...

در کنار درختان کهن در غدیرخمّ پیش آمد و بر بلندی رفت و آشکارا فرمود هرکه را من مولای او بودم پس از من این علی مولای اوست؛ باور کنید... .

۲۱. قصیده یائیه:

... اقام بخمّ بحیث الغدیر

فقال فاسمع صوتا ندیّا ...

مهر خالص من از آنِ وصیّ است و محبّت ناب من جز

برای علی نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به چنین مهر و محبت فراخوانده و من اجابت کرده ام. دوستی و دشمنی من بر محور اوست و دوستدار او را دوست می باشم. در غدیرخم به پاخاست و با صوت رسا فرمود هرگاه من از میان شما رخت بربستم، این (علی) مولای شماست و این امر بر عرب و غیرعرب تفهیم شد.

۲۲. یائیه ای دیگر:

بِهِ وَصّیَ النبیُ غداه خمّ

جمیع الناس لو حفظوا النبیا ...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فردای خم همه مردمان را سفارش کرد اگر پیامبر و سفارش او را رعایت کرده باشند. آن ها را ندا در داد و فرمود: ای بندگان خدا! آیا من برای شما مولا نیستم؟ گوش دهید. در پاسخ گفتند: تو مولای ما و بر ما از خود ما سزاوارتر هستی. پس علی (علیه السلام) را به خود پیوست و به آن ها با صدای آشکار و به همه زنده دلان شنوانده و فرمود: هرکه را من مولای او بوده ام، ابوالحسن علی را برای او ولی و پیشوا قرار دادم.خدا دشمن او را در میان شما دشمن و دوستدار او را دوست باشد.

۲۳. یائیه سوم:

و قام محمد بغدیرخمّ

فنادی معلناً صوتا ندیا...

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیرخم ایستاد و با صدای رسا، ندا در داد و همه عرب و غیرعرب را که گرداگرد درختان، حلقه زده

بودند فراخواند و گفت: آگاه باشید هرکه من مولای او بودم، این علی مولای اوست...

هشتم: عبدی کوفی

او از شاعران اهل بیت پاک و از کسانی است که به ولای آنان تقرب می جست و بیشترین اشعارش را در ستایش آل علی و مناقب امیرمؤمنان سروده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به فرزندانتان شعر عبدی را بیاموزید که او بر دین و آیین خداست و امام به شعر او، استناد می جسته است.

علّامه امینی (رضی الله عنه)، اشعار و مطالب فراوانی از عبدی کوفی نقل کرده که همگی آموزنده و مفیدند. از جمله به قصیده ای بائیه، که دارای هشتاد و اندی بیت است، اشاره دارد. ما به ترجمه برخی از ابیات آن می پردازیم.

بلّغ سلامی قبراً بالغریّ حوی

اوفی البریه من عجم و من عرب...

سلام مرا در غریّ و نجف به قبری برسان که با وفاترین انسان ها را از عرب و غیرعرب در برگرفته است، شعار خود را برای خدا و خضوع و خشوع بر آستان او و برای بهترین وصی و بهترین پیامبران قرار بده.

ای اباالحسن! بشنو، آن هایی که حکم تو را به بوته فراموشی سپردند و از راه حق عدول کردند. آن ها بد راهی پیش گرفتند.

ص:۴۱

و کان عنها لهم فی «خمّ» مزدجر

لمّا رقی احمد الهادی علی قتب...

و هنگامی که احمد هادی (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز جهاز شتران ایستاد و در غدیرخمّ بر ایشان هشدار داد، آن جا که فرمود: ای علی! بایست من مأموریت دارم به مردمان برسانم، تبلیغ و رساندن سزاوار من است. من علی را راهبر و پرچم و نشان هدایت برای پس از خودم نصب کردم و علی بهترین منصوب است. ابن شهرآشوب نیز سه بیت از عبدی نقل کرده است. برای علی در تمام روزگار جز برادرش محمد، مانندی نیست.

هنگامی که قریش و مشرکین مکه، در لیله المبیت قصد جان او کردند، علی بود که جان نثاری نمود.

و وافاه فی خم و ارتضاه

و خلیفهً بعده وزیر...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در خمّ، وفا کرد و از او خشنود شد که بعد از او وزیر و جانشین شود.(۱)

ص:۴۲

۱- المناقب، ۱/۱۸۱، چاپ ایران.

قرن سوم

نهم: ابوتمام طائی

ابوتمام طائی، حبیب بن اوس یکی از رؤسای امامیه و بزرگان شیعه در قرن های گذشته و از پیشوایان ادب و لغت است که در شناخت شعر و اسلوب های نظم، مرجع بوده است.

ابوتمام در اصل شامی است. اما در مصر نشو و نما یافته و به عراق و ایران هم سفر کرده است. پانزده تن دیوان شعر او را گردآورده و مرتب کرده اند و سیزده نفر درباره شرح احوال او کتاب نوشته اند. سال های ولادت و فوت او مورد اختلاف است.

قصیده غدیریّه او یکصد و چهل و سه بیت است که علّامه امینی چهل و پنج بیت آن را آورده است. برخی از بیت های این قصیده را که درباره غدیر سروده است، می آوریم.

فعلتم بابناء النبی و رهطه

افاعیل ادناها الخیانه و المکر...

با فرزندان پیامبر و خاندان او کارهایی کردید که کمترینش خیانت و نیرنگ بوده است، و پیشتر با وصیّ او مخالفت کردید، همان برادر او [پیامبر] اگر سخن از افتخارات به میان

آیـد و پسـر عمو و دامادش، نه برادری مثل او و نه داماد و پسـر عمویی همانند او یافت شود. بازوی محمد به واسـطه او محکم شد، همانند بازوی موسـی با هارون، او شمشـیر خدا و شمشـیر رسول خدا بود، در تمام مشاهد: بدر، احد، خیبر، نضیر، حنین و خندق پیروزی می آفرید و غم و غصه می زدود.

و یوم الغدیر استوضح الحق اهله

بضحیاء لافیها حجاب و لاستر...

در روز غـدیر و در میان روز، حقیقت را برای اهل آن بدون پرده و پوشـش، آشـکار کرد. رسول خدا برپا ایسـتاد و آنان را به ولایت علی فراخواند، بازوان او را گرفت و نشان داد که ولی و سرپرست و جانشین او، علی است.

دهم: دعبل خزاعی شهید

اشاره

دعبـل بن علی کوفی است اما بیشتر در بغـداد اقامت داشـته و از دست معتصم عباسـی فرار کرده بود و در اطراف و اکناف می گشت. او به حجاز و مصـر و ایران سفر کرده است. گاهی از شهر بیرون می رفت و از نظر مردم پنهان می شد و پس از چندین ماه برمی گشت.(۱)

دعبل مدتی با شیعیان در شهر قم گذراند. آنان هر ساله پانصد هزار درهم به او صله می دادند.(۲)

ابعاد شخصیت دعبل:

ص:۴۴

۱- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۸/۳۶.

۲- ابن معتز، طبقات، ۱۲۵.

او فانی در ولای اهل بیت عصمت و طهارت و در شعر و ادب و تاریخ نابغه بوده است. او از راویان حدیث و از اصحاب امامان معصوم محسوب می شود.

دعبل در سال ۱۴۸ ه_، متولد شد و به سال ۲۴۶ ه_، به شهادت رسیده است.(۱)

تـائیه دعبل، قصـیده ای طولانی است که بزرگانی به آن اهتمام داشـته انـد. این شـعر، از نیکوترین اشـعار و نفیس ترین آثار به حسـاب می آیـد. دعبل بخش هایی از آن را در حضور برخی امامان خوانـده و مورد تشویق آنان قرار گرفته است. علّامه امینی ، بیست و پنج بیت آن را آورده و البته آن را یکصـد و بیست و یـک بیت دانسـته است. اسـتاد عبـدالکریم الأشتر، یکصـد و هیجده بیت آن را آورده است.(۲)

ما به ترجمه برخی ابیات آن می پردازیم:

... ولو قلّدوا الموصی الیه امورها

لزّمت بمأمون عن العثرات...

اگر زمام امور را به دست خلیفه سـفارش شده می سپردند، امت از لغزش ها در امان می ماند. همان برادر خاتم رسولان، که از هر آلودگی، پاک و مبرّاست و پشت پهلوانان را در میـدان های نبرد بر زمین آورده است؛ و اگر منکر شدنـد روز غـدیر، بدر، احد و روزهای سخت و طولانی را شاهدند که

۱- الغدیر، ۱/۳۸۴؛ معجم البلدان، ۴/۴۱۸؛ الاغانی، ۱۸/۶۰.

۲- شعر دعبل، /۳۱۴.

آیه هایی از قرآن در فضیلت او، تلاوت می شود از جملات ایثار و از خودگذشتگی اش در مورد طعام خود در موقع قحطی و نداری.

یازدهم: ابواسماعیل علوی

او از فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شاخه درخت تناور امامت و از مفاخر عترت طاهره است.(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) در اشاره به غدیرخمّ، قطعه ای از او نقل کرده که چند بیت آن چنین است:

... و صاحب یوم الدوح اذ قام احمد

فنادی برفع الصوت لا بتهمهمٍ ...

او صاحب روز «غدیرخمّ» و روز آن درخت «دوح» است که احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایه آن ایستاد و با صدای بلند و بدون تردید فرمود:

ای علی! من تو را در مورد خودم به منزله هارون نسبت به موسای کلیم قرار دادم. درود خدا به او مادامی که ستاره ای می درخشد و کاروان های احرام بسته، پیرامون بیت طواف می کنند.(۲)

دوازدهم: وامق نصرانی

بقراط پسر اشوط ارمنی مسیحی، از ستایش گران اهل بیت عصمت (علیه السلام) بوده است.(۳)

ألیس بخمّ قد اقام محمد

علیاً باحضار الملا فی المواسم...

۱- خطیب، تاریخ بغداد، ۱۲/۱۳۶.

۲- مرزبانی، معجم الشعراء، ۴۳۵.

۳- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۲۸۶ و ۵۳۲.

آیا در غدیرخمّ، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را در حضور همه در موسم بلند نکرد و فرمود: هر که من مولای او هستم، پس از من مولا برای او علی پسر فاطمه (بنت اسد) است؟

و سپس دعا کرد و گفت: خدایا! دوستدار دوست او باش و دشمنان او را دماغ بر خاک بمال و دشمن باش.

چه بسا خواننده در شگفت آید که چگونه یک نفر مسیحی، علی بن ابی طالب را ستایش می کند. اما این کار عجیب و شگفت آور نیست. اگر مؤلف، نویسنده ای آگاه از تاریخ و دارای روح انصاف باشد، فضائل و بزرگواری هایی را ثبت می کند، چنان که در میان مسیحیان و کلیمیان نیز بوده و هستند افرادی که در شأن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کتاب ها نوشته اند. چنان که علّامه امینی (رضی الله عنه)، نام و نشان و عنوان کتاب های سی تن از آنان را یاد کرده است.(۱)

این شاعر مسیحی در یک قطعه شش بیتی دیگر به حدیث نبوی «من و علی از یک درخت هستیم و بقیه مردم از درختان دیگر»، به زیبایی اشاره دارد.

از دیگر مسیحیان در این اواخر، که علی (علیه السلام) را ستوده، عبدالمسیح انطاکی مصری با قصیده طولانی علویه مبارکه که دارای پانصد و نود و پنج بیت در مدح مولاست. پولس سلامه، قاضی مسیحیان بیروت نیز پس از قرائت کتاب

۱- الغدیر، ۳/۵ و ۶.

«الغدیر» قصیده سه هزار و هشتاد و پنج بیتی، همراه با تحلیل و دقت نظر سروده و فرستاده است.(۱)

سیزدهم: ابن الرومی

ابوالحسن علی بن عباس، مشهور به ابن الرومی از مفاخر شیعه و از نابغه های امت مسلمان است. اشعار طلایی او بر رونق بلاغت افزوده است برخی نیز به گردآوری آثار و اخبار او اهتمام ورزیده اند.(۲)

... قال النبی له مقالاً لم یکن

یوم «الغدیر» لسامعیه ممجمجا

من کنت مولاه فذا مولی له

مثلی و اصبح بالفخار متوّجاً ...

گوهر او را مانند طلای ناب می بینم. مکانتش در فضل و کمال چون خورشید و ماه شب چهارده بلند و والاست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز «غدیر» برای شنوندگانش، با فصاحت تمام فرمود: هرکه را من برای او مولا بوده ام، این علی همانند من، برای او مولاست.

بدین وسیله تاج افتخار بر سر وی نهاد، همان گونه که پیشتر نیز به افتخار همسری فاطمه نائل شد. آن گاه که او خواستگاری عدّه ای را رد کرد و علی را برگزید.(۳)

چهاردهم: حِمّانی افوَه

اشاره

ص:۴۸

۱- این قصیده در کتابی سیصد و هفده صفحه ای چاپ شده است.

۲- از جمله عباس محمود عقّاد در کتابی سیصد و نود و سه صفحه ای که علّامه امینی، بیشتر از او بهره برده است.

۳- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۳۱، چاپ ایران.

ابوالحسین علی بن محمد کوفی، در میان علویان به شعر و ادب و ذوق مشهور بوده است، چنان که خود می گوید: بین پدرم و نیایم تا ابوطالب همه شاعر بوده ایم.(۱)

حمانی، دارای دلی قوی و روحی ظلم ستیز بوده و از فرزنـدان زید شـهید است. در تاریخ ولادت او اختلاف است و به احتمال قوی در سال ۳۰۱ هـ، وفات یافته است.(۲)

امّا غدیریّه او:

فرزند کسی که آفتاب پس از غروب برای او برگردانده شد و او تقسیم کننده آتش به روز قیامت و حساب است.

مولا هم یوم الغدیر

بر غم مرتابٍ و آبی ...

مولا و سرپرست ایشان در روز غدیر، به رغم بر خاک مالی دماغ شک کننده و منکر علی بوده است.

شما خطبه خم را فراموش کردید؟ آیا می توان بنده را به مولا تشبیه کرد؟!

علی مولا و سرور کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او مولا بوده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) به تناسب آن که حمّانی از نسل زید شهید بوده و قوت قلب و ابای نفس را از او به ارث برده است،

۱- حموی، نسعه الحسر و معجم الادباء، ۵/۲۸۵؛ عمدهالطالب، ۲۶۹.

۲- مروج الذهب ۲/۴۱۳؛ ابن اثیر، الکامل، ۷/۹۰.

فصلی درباره زید و شیعه امامیه اثنی عشریه گشوده و با ذکر حقایق تاریخی به روشنگری در مورد آنان پرداخته است.

نقد و اصلاح:

علّامه امینی (رضی الله عنه)، هم چنان که در بحث از دعبل برای اصلاح تاریخ، درباره مختاربن ابی عبیده ثقفی، بابی گشوده با نفی نسبت های غیرواقعی، ابهام از چهره او زدوده است.

وانگهی به همین جهت که عده ای به نام مؤلف و نویسنده صفحات تاریخ را سیاه و کاروان بشری را دچار سردرگمی کرده حقایقی را انکار و واقعیاتی را مسخ نموده و بالاخره در ناآگاه ماندن نسل کوشیده اند. او به افشاگری پرداخته و صفحاتی از الغدیر بزرگ را در معرفی این چهره های نامیمون اختصاص داده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) تحت عنوان فوق، کتاب ها و نویسندگان یاد شده ذیل را مطرح و سخنانشان را به نقد کشیده است:

۱. عقدالفرید، ابن عبد ربه اندلسی.

۲. الانتصار، عبدالرحیم خیاط معتزلی.

۳. الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی.

۴. الفِصَل فی الملل و الأهواء والنِحَل، ابن حزم ظاهری اندلسی.

۵. الملل و النحل، محمدبن عبدالکریم شهرستانی.

ص:۵۰

۶. منهاج السنه، ابن تیمیّه حرّانی، حنبلی.

۷. البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی.

۸. محاضرات، تاریخ الامم الاسلامیه، شیخ محمد خضری.

۹. السنّه و الشیعه، رشید رضا، صاحب المنار.

۱۰. الصراع بین الوثنیه والاسلام، عبدالله علی قصیمی.

۱۱. فجرالاسلام، احمد امین مصری.

۱۲. ضحی الاسلام، احمد امین مصری.

۱۳. ظهرالاسلام، احمد امین مصری.

۱۴. الجوله فی ربوع الشرق الادنی، محمد ثابت مصری.

۱۵. عقیدهالشیعه، خاورشناس رونالدسن.

۱۶. الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه، موسی جارالله.

ص:۵۱

قرن چهارم

پانزدهم: ابن طبا اصفهانی

ابوالحسن محمدبن احمد از دانشمندان و ادیبان عصر خود بوده و دارای آثاری ماندگار است.(1)

نسبش با پنج واسطه به سبط اکبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) می رسد.

علّامه، غدیریّه ای چهاربیتی خطاب به ابوعلی رستمی، از او آورده است.(2)

یا من یُسرّلی العداوهٔ فابدها

و اعمد لمکروهی بجهدک او ذر...

ای کسی که برای من دشمنی، پنهان می کنی، آن را آشکار کن. در بدخواهی من بکوش یا رها کن که برای خدا در نزد من عادت سپاس است، در حق کسی که با من عداوت می وزرد. پس سرگردان مباش.

انا واثق بدعاء جدی المصطفی

لأبی غداه «غدیرخمّ» فاحذر

ص:۵۳

۱- مرزبانی، معجم الشعراء، ۴۶۳؛ ابن ندیم، فهرست، ۲۲۱؛ حموی، معجم الأدبا، ۳/۵۸.

۲- ثعالبی، ثمار القلوب، ۵۱۱.

من به دعای نیایم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای پدرم در روز غدیرخمّ فرمود، اطمینان دارم. به هوش باش! و خدا در اثر آن دعا ما را در مورد دوست و دشمن خوشبخت کرده است، تو صبرکن.

اصفهانی در سال ۳۲۲ ه_، وفات یافته است و او را در اصفهان نسلی پایدار است.(۱)

شانزدهم: ابن علویّه اصفهانی

ابوجعفر احمد ابن علویّه، از پیشوایان حدیث و استادان علمای امامیّه و مورد اعتماد بوده است. او در ادبیات و شعر نیز دستی بلند و بالا و رتبه ای در اوج داشته است.(۲)

او در سال ۲۱۲ ه_، متولد شده و در ۳۲۰ ه_، در گذشته است.(۳) علّامه امینی (رضی الله عنه) ، غدیریّه او را در چهارده بیت آورده که از آن جمله است:

صلی الاله علی ابن عمّ محمد

منه صلوه تُغمَد بحنان

و له اذا ذکر الغدیر فضیله

لم ینسها مادامت الملوان ...

خدا به پسر عموی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی خود درود بفرستد، پوشیده به رأفت و رحمت و برای او به هنگام یاد از غدیرخم فضیلتی است که تا شب و روز هست فراموش

ص:۵۴

۱- نسابه عمری، المجدی.

۲- نجاشی، فهرست؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء و... .

۳- الغدیر، ۳/۳۵۱.

نمی شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به توضیح ولایت قیام کرد همان ولایتی که از سوی خداوند پاداش دهنده، نازل شد و فرمود: برسان آن چه را مأمور شدی و به خدای نگاهدارنده مهربان اطمینان داشته باش. پیامبر به نماز جماعت فراخواند و او [علی] را با سخنی نیکو و روشن معرفی کرد و فرمود آیا من ولی شما نیستم؟ گفتند: چرا، هستی. فرمود این ولیّ دوّم شماست... .(۱)

هفدهم: المفجّع، محمدبن احمد

او از مردان علم و حدیث و نحو بوده و در میان پیشوایان لغت و ادب، به مثابه مروارید درشت می درخشیده است. او از اصحاب امامیه است و شعر فراوان سروده است.(۲)

محمد، آثار ارزشمندی داشته که علّامه امینی به نُه عنوان از آن ها اشارت دارد.(۳)

قصیده غدیریه او یکصد و شصت بیت است که به قصیده اشباه یا ذات معروف است و به حدیث نبوی در شباهت های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به پیامبران اشارت دارد. ابیاتی از آن به قرار زیر است:

ای آن که مرا برای خاطر محبت علی نکوهش می کنی، با خفت و خواری گام به سوی دوزخ بردار. آیا به بهترین انسان

۱- معجم الادباء، ۳/۷۲-۷۷.

۲- مرزبانی، معجم الشعراء، ۴۶۴؛ معجم الادباء، ۱۷/۱۹۰ -۲۵۰.

۳- الغدیر، ۳/۳۶۳.

تعرض می کنی؟ همواره از هدایت، دور و ممنوع باشی. او در کهولت و جوانی و شیرخوارگی و در غذا خوردن شبیه پیامبران بوده و در علم و دانش آدم که اسماء به او آموخته شده و مانند نوح صاحب کشتی نجات بوده ... .

لم یکن امره بدوحات خمّ

مشکلا عن سبیله ملویاً ...

کار او در کنار درختان خمّ (غدیرخمّ) مشکلی نبود. مرتضی را برای مردم نصب کرد و فرمود: این مولای کسی است که من برای او مولا بوده ام هر که او را دشمن بدارد، مهم نیست یهودی یا نصرانی بمیرد.

مفجّع در بصره متولد شده و در سال ۳۲۷ هـ، وفات یافته است.

هجدهم: ابوالقاسم صنوبری احمدبن محمد

او شاعری شیعی و خوش سخن بوده و اشعار فراوان او درباره علی (علیه السلام) نشانه تشیّع اوست. ابن شهرآشوب او را از ستایشگران اهل بیت برشمرده است.

غدیریه او قصیده ای چهل ودو بیتی است که با تغزل آغاز می کند و از آن جمله است:

حبی النبی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصیه

مع حب فاطمه و حب ینیها

اهل الکساء الخمسهٔ الغرر التی

یبنی العلا بعلاهم بانیها

من به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشین مورد وصیت او، همراه فاطمه و فرزندانش مهر می ورزم. پنج تن اهل کساء که بانیان،

هر بلندی را به بلندای آنان می سازند.

آخاه فی خمّ و نوّه باسمه

لم یأل فی خیر به تنویهاً...

در خمّ او را برادر خود خواند و نام او را برد و هیچ نکویی نماند که برای او یاد نکند.

فرمود با فضیلت ترین شما علی است. حکم او پیش می رود و او برای من مانند هارون است برای موسی ...

نوزدهم: قاضی تنوخی

ابوالقاسم علی بن محمد، نسبش به نوح پیامبر می رسد. او در کلام، دانشمندی ذوفنون و در فقه و فرائض پیشرو و ماهر و حافظ حدیث، پیشوا در شعر و ادب و دارای آگاهی در نجوم و هیئت بوده است. در انواع دانش ها دارای اثر است؛ از آن جمله «الفرج بعد الشده» و غیر آن.

تشیع او از پاسخی که به شاعر عباسی داده است هویداست. غدیریه او که علامه امینی نیز آورده هشتاد و سه بیت است.

و من قال فی یوم الغدیر محمد

و قد خاف من غدر العداه النواصب...

به بهترین انسانی که بر زمین گام نهاده و به گرامی ترین کسی که در میان مردم راه رفته است و بر دو سبط مصطفی، عیب و ایراد می گیرند. (به آن شاعر) بگو در عین پستی می خواهی دست به سوی ستارگان بیاویزی، کار قرمطیان را به دروغ به اهل بیت بزرگوار و پاک نسبت می دهی... . وزیر

پیامبر مصطفی و وصیّ و جانشین او که در خلق و طبیعت، شبیه هم بوده اند، کسی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیرخم، با وجود بیم از دغل کاران ناصبی فرمود: بدانید هرکه را من از خود او سزاوارتر به وی هستم، این برادرم پس از من، صاحب امر و مولای اوست. همگی از او فرمان ببرید. او نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی بن عمران است.(۱)

بیستم: ابوالقاسم زاهی

علی بن اسحاق مشهور به زاهی از نوابغ و شاعرانی بوده که در اشعارش به نفع اهل بیت موضع گرفته و بر آیین آنان می زیسته است.

زاهی در سال ۳۱۸ هـ به دنیا آمده و در سال ۳۵۳ هـ از جهان رخت بربسته است.(۲) در کتب معاجم بدان سبب که او به اهل بیت گرایش نشان داده و اشعارش مشحون از مهر و ولای آنان است، کمتر به وی پرداخته اند. علامه امینی (رضی الله عنه) نیز بدان جهت از نمونه اشعار او، فراوان نقل کرده است.(۳)

زاهی در قصیده هایی با قافیه هایی (صاد)، (را) و (ها) به مدح امام علی و یاد غدیر پرداخته است، که از آن جمله است:

من ارتقی متن النبی صاعداً

و کسّر الاصنام فی اولی الفرص...

۱- ر.ک: ابن العماد حنبلی، شذرات الذهب ۲/۳۶۲.

۲- ابن خلکان، وفیات الاعیان ۳/۳۷۱.

۳- الغدیر ۳/۳۹۱-۳۹۷.

کسی که از دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالا رفت و در اولین فرصت، بت ها را شکست و کعبه را از آلودگی ها پاک کرد و پایین آمد و کسی که به روز تنهایی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جان خویش را فدای او کرد و در رختخواب او آرمید و کسی که در بدر و احد گردن گردنکشان را در برابر حق شکست و جبرئیل ندای «لافتی الّا علیّ» در داد و کسی که در روز خیبر پرچم به دست گرفت و دشمن را شکست داد و در خیبر را از جای در آورد.

و خدا «هل اتی» برایش نازل کرد و همان که انس از گواهی دادن دریغ ورزیدن و به مرض برص گرفتار گشت، آن گاه که علی گواهی خواست که چه کس در غدیر شاهد بود.

اذ قال من یشهد بالغدیر لی

فبادر السامع و هو قد نکص

فقال انسیت فقال کاذب

سوف تری مالا تواریه قمص

آن گاه که علی فرمود چه کسی جریان غدیر را به نفع من گواهی می دهد، شنونده ای شنید و گام عقب نهاد و گفت فراموش کرده ام. فرمود دروغ گفتی سپس خواهی دید اثر نفرین را که با پیراهن و آستین نتوانی پوشیده بداری.

تا آنجا که در رائیه ای گوید:

من قال احمد فی یوم الغدیر له

بالنقل فی خبر بالصدق مأثور

قم یا علی فکن بعدی لهم علماً

واسعد بمنقلب فی البعث، محبور...

آن که پیامبر، در روز غدیرخمّ به او، برابر خبر راست و درست فرمود ای علی بایست بعد از من پیشوا و رهبر باش.

مولای آنان و سرپرست شان تو هستی که خدای عرض فرمان داد برسان تا بهترین مأمور باشی و اگر نکنی فرمان مرا اجرا نکرده ای.

و در هائیّه ای دیگر گوید:

مَن فرض المصطفی ولاه علی

الخلق بیوم «الغدیر» اذ رفعه

علی آن کسی است که محمد مصطفی در روز غدیرخم او را بالا برد و ولایتش را فرض گردانید.

و در رائیّه دیگر:

اقیم بخمّ لِلخِلافه حیدر

و من قبل قال الطهر مالیس ینکر...

حیدر در غدیرخمّ به پا داشته شد و پیشتر نیز پیامبر پاک، چیزی گفته بود که جای انکار نبود.(۱)

بیست و یکم: ابوفراس حمدانی

اشاره

حارث بن ابی العلاء حمدانی از شخصیت های چندبعدی است. او در مسابقه آرایش سخن، مورد ستایش است، هم چنان که در میدان جنگ و بسیج سپاه و لشکر، شجاع و سرآمد بوده است. معلوم نیست آیا او در سخنوری مهارت بیشتر دارد یا در امور نظامی و لشکری دلاورتر است. کوتاه سخن آن که در هر دو باب سرشناس و سرآمد بوده است.

او در سال های ۳۲۰ و یا ۳۲۱ هـ، به دنیا آمد و در سال

۱- تاریخ بغداد، ۱۱/۳۵۰؛ یتیمه الدهر، ۱/۱۹۸؛ مرآه الجنان، ۲/۳۴۹؛ مجالس المؤمنین، ۴۵۶؛ الکنی و الالقاب، ۲/۲۵۷؛ زرکلی؛ الاعلام، ۲/۶۵۹ و جز آن ها.

۳۵۷ هـ، کشته شد.[(۱)] ابواسحاق صابی مرثیه ای برای او سروده است: او به اهل بیت ارادت می ورزیده و طی سروده هایی روح توسل به ساحت آنان را ابراز داشته و نکات نغز و حکمت آموزی را به نظم کشیده است:

از صبر نیکو هزینه کن. هرکس از صبر و شکیب خرج کند، بینوا نگردد. مرد تا حرکت نکند به مقامی نرسد، چنان که عقاب در آشیانه به شکار نمی پردازد، بلکه در فضا به پرواز درمی آید.

غدیریّه حمدانی:

غدیریّه او میمیّه ای است پنجاه و هشت بیتی که در دیوان مخطوطش محفوظ است. متأسفانه ناشر دیوان، ابیاتی را انداخته و تنها پنجاه و سه بیت آورده است. حمدانی در قصیده ای به نام «شافیه» در جواب شاعر متعصب عباسی که می خواسته از شأن آل علی بکاهد، فضائلی را برشمرده است:

الحق مهتضم و الدین مخترم

و فییء آل رسول الله مقتسم ...

حق پایمال شده و دین خلل برداشته و سهم آل رسول خدا به یغما رفته است.

فرزندان علی در شهرهایشان، به صورت رعیت می زیند در حالی که حکومت و زمام امور در دست سفلگان قرار دارد.

۱- شذرات الذهب ۳/۲۴.

شما آنچنان به ایشان فخر می فروشید که گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدّ و نیای شما بوده است، نه آن ها. روز غدیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با حضور فرشتگان و امت مسلمان به پاخاست و به نفع آن ها سخن گفت. اما پس از رحلت آن حضرت کار را شورایی کردند طوری که گویا صاحب حق را نمی شناسند. چرا! به خدا سوگند شناختند؛ لیکن نقاب بر روی حقیقت کشیدند.

برخی شاعران این قصیده را تخمیس کرده اند.(۱)او در مقام توسل به آل البیت گوید:

شفیع من احمد پیامبر و مولای من علی و دختر و دو سبط او و فرزندانش: علی، باقرالعلم و صادق امین بیان، موسی و علی و محمدبن علی و علی و عسکری و امام مهدی است.(۲)

بیست و دوم: ابوالفتح کشاجم

اشاره

محمود بن محمد معروف به کشاجم از نابغه های امت و از یکه تازان میدان ادب و بلاغت که لقب او و مشعر و گویای مزایای وجودی اوست: کشاجم مخفّف کاتب، شاعر، ادیب، منشی و نگارنده و جواد، متکلم و منطقی و چون به دانش طب هم علاقه مند بود، گاهی او را «طکشاجم»می خوانده اند.

ابوالفتح معلم اخلاق بود و در این زمینه گفته است: ما با

۱- الغدیر، ۳/۴۰۲؛ منن الرحمن، ۱/۱۴۳.

۲- اعیان الشیعه، ۱۸/۲۹۸-۲۲۹.

اهل محبت، وفا و عهد و پیمان داریم. می کوشیم مراتب برادری را نگهداریم اگر کسی گرفتار شد به او یاری می رسانیم. این خلق و خوی ماست که در حفظ مکارم اخلاق اهتمام داریم.

ابوالفتح اهل سیر و سیاحت بود و به کشورهایی سفر کرده و آثاری ادبی برجای گذاشته است.

شگفت آن که نیای او، سندی بن شاهک در دشمنی اهل بیت مشهور است. در حقیقت ابوالفتح مصداق آیه شریفه «یخرج الحی من المیت»(۱) بوده است. او در سال ۳۶۰ ه_ وفات یافته است.(۲)

غدیریّه کشاجم:

فجّده_م خاتم الانبی___اء

ویعرف ذاک جمیع الملل...

و قد علموا انّ یوم الغدیر

بغدرهم جدّ یوم الجم_ل...

نیای ایشان خاتم پیامبران است و همه مردم این را می دانند و پدرشان سرور اوصیاست که عطاکننده به بینوایان و هلاک کننده گردنکشان است. ابر آسمان، بارش از او آموخت و کوه، حلم و پایداری از وی یاد گرفت. چه بسا خدا به واسطه او آتش ضلالت و فساد را خاموش کرد و مشعل هدایت و رستگاری را برپا داشت. آنان دانستند که با نیرنگی

ص:۶۳

۱- انعام، ۹۵.

۲- ثعالبی، ثمار القلوب، ۱۳۶؛ شذرات الذهب، ۳/۳۷.

که در غدیرخمّ به کار بستند، آتش جنگ جمل را برافروختند. ای گروه ستمگران که تلخی مصیبت را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چشاندید.

این قصیده در نسخه خطی، چهل و هفت بیت است که در چاپ، بیت هایی را انداخته اند.(۱)

او در لابه لای نظم، برخی حدیث ها را تفسیر کرده است از جمله حدیث منسوب به علی (علیه السلام) که فرموده:

(من أحَبّنا فلیستعد للفقر جلباباً...)

برخی پنداشته انـد هرکه علی را دوست بـدارد باید جامه فقر بر تن کند. دروغ گفته اند هرکه علی را دوست بدارد جامه های غنا بر تن می کند.

سخن وصـی را تحریف کردنـد و به راهی دیگر رفتند. آن حضـرت فرمود: اگر دوست ما هستید و به ما مهر می ورزید، دنیا را رها کنید و وابسته و شیفته آن مباشید.

بیست و سوم: ناشی صغیر

اشاره

ابوالحسن علی بن عبـدالله از بزرگـان علم کلام، سـرآمد در فقه، نابغه در حـدیث و پیشـرو در ادب بوده و فضـیلت هایی را در وجود خویش جمع کرده است. او کتابی درباره امامت(۲) دارد و درباره مدایح اهل بیت اشعار زیادی سروده است، که بعضی از

۱- الغدیر، ۴/۴.

۲- طوسی، فهرست، ۹۸؛ ندیم، ۳۰۳؛ ابن خلکان، تاریخ، ۱/۱۹۳.

آن ها بالغ بر سیصد بیت است.

ناشی صغیر در ۲۷۱ ه_ ولادت و در ۳۶۰ ه_ وفات یافته است.

غدیریّه ها:

علّامه امینی (علیه السلام) در کتاب بزرگ الغدیر، غدیریه هایی از او با قافیه های (ج، ك و ب) آورده که به برخی شاه بیت ها اشاره می کنیم:

یا آل یاسین من یحبّکم

بغیر شک لنفسه نصحا

انتم رشاد من الضلال کما

کل فساد بحبکم صلحا

ای آل یاسین، هرکس شما را دوست بدارد بدون تردید، خیرخواه خویش بوده است. شما مایه رستگاری هستید و هر فساد و تباهی در پرتو وجود شما به صلاح تبدیل می شود.

پدر شما احمد و مصاحب او هست که دانش ها به او عطا شده است؛ یعنی علی بن ابی طالب که در روز غدیرخم به تنهایی به امتیازی نایل آمد.

ذاک علی الذی تفرّده

فی یوم خمّ بفضله اتّضحا

آن گاه که میان مردم ایستاد. بازوی او را گرفت و گفت هر که را من مولای او بوده ام، وصی، به وحی الهی مولای اوست.و در قافیه ك می گوید:

و یوم الغدیر ما یومه

لیترك عذراً الی غادریکا

و روز غدیر: چه روزی که هرگونه عذر را برای

نیرنگ بازان گرفت. قصیده معروف بائیّه:

بآل محمد عرف الصواب

و فی ابیاتهم نزل الکتاب

که سی و دو بیت است و از اوست. در قصیده ای دیگر:

و صارمه کبیعته بخمّ

مقاصدها من الخلق الرقاب

و شمشیر او مانند بیعت او در غدیرخم برگردن مردم است. او در مدح اهل بیت نکته ای نادر سروده است:

کان رسول الله اوصی بقتلکم

و اجسامکم فی کل ارض توزّع

گویا رسول خدا سفارش کرده است که شما را بکشند که در هر سرزمینی اجساد شما، پخش شود!(۱)

بیست و چهارم: بشنوی کردی

اشاره

حسین بن داود بشنوی کردی از شاعران صریح گوی در ستایش اهل بیت و از طلایه داران پرچم بلاغت و از سرایندگان مبارز امامیه است که مذهب خود را در منظومه های خویش ابراز می دارد:

به پروردگار سوگند به دامن ولایت چنگ زننده ام و به دوازده پیشوا از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معتقد هستم.

بشنویّه، محلّی است در شرق دجله که قبایل شیعه زیادی در آن مناطق ساکنند. علّامه امینی در الغدیر طوائف بزرگی از آنان را نام برده است.

بشنوی در اشاره به مراتب ولای خود به اهل بیت

۱- معجم الادبا، ۵/۲۳۵.

می گوید:

بهترین اوصیا از بهترین خاندان و نیک ترین طوایف، آن انسانی است که از لغزش مصون است؛ وقتی به صورت آن وصی بنگری در سخن و عمل خدا را پرستیده ای.(۱)

غدیریّه های بشنوی:

او در قصیده های نونیه، طائیه و دالیه اش به غدیرخمّ اشارت ها دارد:

لقد شهدوا عید الغدیر و اسمعوا

مقال رسول الله من غیر کتمان ...

همانا در عید غدیر حضور داشتند، دیدند و شنیدند که رسول خدا بدون پنهان کاری چه فرمود: آیا من برای شما از همه مردم، سزاوارتر نیستم؟ جواب دادند: آری هستی، ای بهترین انس و جن! آن گاه او بر روی منبری ایستاد و با صدای بلند و رسا، ولایت حیدر را اعلام کرد. بازوی او را گرفت و به همه از دور و نزدیک که می شنیدند، فرمود: علی برادر من است، همانند هارون نسبت به موسی پسر عمران، فرقی میان من و او نیست. پروردگارا، دوست علی (علیه السلام) را دوست بدار و دشمن او را دشمن و بر بدخواهش خشم گیر.

او در غدیریّه بائیه اش سروده است:

أاترک مشهور الحدیث و صدقه

غداه بخمّ قام احمد خاطباً ...

ص:۶۷

۱- کفایه الطالب، /۶۵-۶۴.

آیا من حدیث صحیح و راست و مشهور روز غدیرخمّ را رها کنم؟ احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنرانی کرد و فرمود آیا من برای شما مولا نیستم؟ علی نیز همانند من است. ولی شما باید ولایت او را پذیرا باشید، امر واجبی را برای شما گفتم.

در غدیریّه دالیّه اش می سراید:

یوم الغدیر لذی الولایه عید

و لذی النواصب فضله مجحود...

روز غدیر برای اهل ولایت و محبت عید است، اما فضیلت آن روز برای ناصبیان مورد انکار است. آن روز در آسمان ها، روز عهد و معهود نامیده شده است...(۱)

بشنوی در سال ۳۸۰ ه_، وفات یافته است.(۲)

بیست و پنجم: صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵)

اشاره

کافی الکفات اسماعیل وزیر، صاحب، پسر عباد، شاعر و ادیب قرن چهارم هجری قمری است. گاهی سخن گفتن درباره برخی شخصیت ها، به دلیل عظمت و گستردگی ابعاد وجودیشان دشوار می نماید. صاحب بن عباد از آن اشخاص است که فضیلت ها و برتری های فراوان داشته که چون هاله ای سیمای او را پوشانده اند. علم و دانش او ستودنی است و ادب و بلاغتش قابل ستایش، کمتر کسی مثل صاحب از سوی ادبا

۱- ابن شهر آشوب، معالم العلماء ... .

۲- ابن اثیر، اللباب ۱/۱۳۷.

و شعرای عصر خویش و پس از آن مورد تعریف و تمجید قرار گرفته و بعد از فوت او بسیاری از اهل شعر و ادب برای او مرثیه سرایی کرده اند.

بسیاری در شرح احوال او به طور مستقل کتاب نوشته اند.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه)، به آثار علمی و ادبی و تاریخی او اشارت ها دارد. کتابخانه بزرگ او که توسط محمود سبکتکین سوزانده شد، برای جهان شیعه ضایعه ای سنگین بوده است.

در عصر صاحب، دانشمندان نامدار و شاعران زباندار فراوانی می زیسته اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) ، حدود چهل و دو تن ادیب و شاعر نام برده که صاحب را مدح و فضائل و کراماتش را مطرح کرده اند. اشعار صاحب در مدح اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فزون از حد است.(۲)

غدیریّه های صاحب:

صاحب، قصیده ها و غدیریه هایی با قافیه «ل، ب» سروده است که برخی به قرار ذیل است:

قالت: فمن ساد فی «یوم الغدیر» أبن

فقلت من کان للاسلام خیر ولی ...

گفت در روز غدیر چه کسی آقا و سرور مردم شد، روشن بیان کن. گفتم آن کسی که برای اسلام بهترین ولی و امام و

۱- ر.ک: احمد بهمنیار، صاحب بن عبّاد، چاپ دانشگاه تهران.

۲- دمیهالقصر ۱/۳۰۱.

پیشوا بود. گفت چه کسی در حال رکوع انگشترش را زکات داد؟ ...

صاحب بعد از یاد فضائل فراوانی برای علی (علیه السلام) در میدان های جنگ و جهاد و در مزایایی در محراب عبادت و کارزار با نفس، چنین گفت:

قالت: فمن هو هذا الفرد سمه لنا فقلت ذاك اميرالمؤمنين علی پرسید: کیست آن که این همه فضیلت و منقبت دارد، نام ببر گفتم: او امیرالمؤمنین علی است.

در قافیه با: ای علی، همگن دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، اگر تو نبودی کفوی برای او نبود. ای اصل و ریشه عترت احمد، اگر تو نبودی نسل احمد دوام نمی یافت. تو را ابوتراب لقب دادند، پس از آن که مردم دنیاپرست دین و شریعتشان را با مشتی خاک معامله نمودند؛ ندانستند که وصی همان است که در محراب، زکات پرداخت.

لم يعلموا انّ الوصیّ هوالذی

حكم الغدير له على الاصحاب

ندانستند وصیّ همان است که در روز غدیر به نفع او بر همه اصحاب و یاران محمد، حاکم و امام قرار داده شد.

أفی يوم خمّ اذ اشاد بذكره

و قد سمع الايصاء جاء و ذاهب...

در روز غدیرخمّ آن گاه که نام او را با صدای بلند خواند، موضوع وصیت را همگان دریافتند.

بیست و ششم: گوهری گرگانی

اشاره

او از افاضل ادبای گرگان، در قرن چهارم هجرت و تربیت

شـده صـاحب بـن عبّـاده بـوده است. عبّاده از وی تعریـف و تمجیـد کرده و به عنـوان سـفیر در نزد امیران و کـارگزارانش می فرستاده است. گرگانی در حدود سال ۳۸۰ هـ، پیش از وفات صاحب، وفات یافته است.

غدیریّه های گوهری:

از گوهری گرگانی غدیریّه هایی با قافیه «ن، و، راء» یاد شده است.

أما اخذت علیکم اذ نزلت بکم

«غدیرخمّ» عقوداً بعد ایمان...

آیا من هنگامی که در غدیرخمّ فرود آمدم از شـما عهد و پیمان نگرفتم؟ و دست بهترین انسانی که در سـرزمین بطحا گام می برداشت، از قوم مَضر و عدنان بلندمرتبه را بالا نبردم؟ که این علی مولای هرکس است که من برای او مبعوث شده ام و ظاهر و باطن من در آن خصوص یکی بود و خدا نمی خواست که کوتاهی کنم و از شـرح و بیان دریغ بورزم. این پسـر عمو، صاحب منـبر و برادر و وراث من است، نه دیگر برادران دینی و یـاران من. او در مقـایسه بـا من ماننـد هـارون در مقـایسه بـا موسـی بن عمران است.

و در غدیریّه ای دیگر سروده است:

و غدیرخمّ لیس منکر فضله

إلّا زنیم، فاجر کفّار...

فضیلت غدیرخم را جز اشخاص بی اصل و نسب، بدکار و کافر و ناسپاس، انکار نمی کنند. آفتاب در بابِل پس از غروب

بر چه کسی برگردانده شد؟بیان کن. او دارای فضائل و مناقب فراوانی است، کجا اشعار می تواند به ستایش او احاطه یابد؟(۱)

بیست و هفتم: ابن حجّاج بغدادی

اشاره

حسین بن احمد نیلی بغدادی (م: ۳۹۰)، یکی از ارکان و اعیان طائفه و از نابغه های علم و دانش است که شهرت او در فن شعر، هنرهای دیگر او را تحت الشعاع قرار داده است.(۲) او بارها در بغداد پست حسبه (امر به معروف و نهی از منکر) را که مقامی بزرگ بوده و در صدر اسلام پیشوایانی متصدی آن بوده اند را بر عهده داشته است.

ثعالبی می نویسد: دیوان او به کمتر از شصت دینار، یافت نمی شد؛ زیرا اهل ادب به آن و نگهداری اش علاقه مند بوده اند. سید شریف رضی در زمان حیات او آن چه را به نظرش نیکوتر آمده، برگزیده و به ترتیب حروف الفبا سامان داده است.

حسین نیلی در ستایش امامان شیعه و یاد مناقب آنان، شعر فراوان گفته او قصیده فاییه را موقعی سرود که سلطان مسعودبن بابویه، برج و باروی مشهد علوی را ساخت و وارد آنجا شد.

۱- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۳۲.

۲- ر.ک: یتیمه الدهر، ۳/۲۵؛ ابن خلکان، تاریخ، ۱/۱۷۰؛ مخطوط، نسمهالسحر و جز این ها.

سال ولادت این شاعر اهل بیت معلوم نیست، اما وفاتش در سال ۳۹۱ هـ، رخ داده است و به حسب ظاهر عمری طولانی کرده است.

غدیریّه ها:

یا صاحب القبّه البیضاء فی النجف

من زار قبرک و استشفی لدیک شفی...

ای صاحب گنبد و بارگاه منور در نجف، هرکس قبر تو را زیارت کرد و نزد تو شفا خواست، شفا یافت. سلام بر تو از سوی خدا و سلام بر اهل دانش و شرف؛ ای مولا، من از شهری دور آمده ام، دامن ولای شما را چنگ زده ام و امید شفاعت تو را دارم؛ زیرا تو عروهالوثقایی، هرکه به آن چنگ زد بیمی ندارد... . پاک نبودند آنانی که در برابر فضل و شرف تو به ظاهر آفرین گفتند.

و با یعوک «بخمّ» ثم اکّدها

محمد بمقال منه غیر خفی...

در غدیرخمّ با تو بیعت کردند. پس از آن که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آشکارا و بدون پنهان کاری سخن گفت آن مردم نافرمانی کردند و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که فرمود: «این برادر و جانشین من است، هرکه به دامن او چنگ زد هیچ بیم و هراسی نخواهد داشت.» به بوته فراموشی سپردند.(۱)

علّامه امینی از این قصیده، بیست و پنج بیت آورده و می نویسد

۱- ر.ک: یتیمهالدهر، ۳/۲۵؛ ابن خلکان، تاریخ، ۱/۱۷۰؛ مخطوط، نسعهالسحر و جز این ها.

که اصل آن «بالغ بر شصت و چهار» بیت است. در قافیه «ن» در جواب ابن سکره ناصبی که نسبت های ناروایی به اهل بیت می دهد، سروده است، از جمله:

و قلت افضل من یوم الغدیر اذا

صحت روایته یوم الشعانین

و گفتی با فضیلت تر از روز غدیر، تازه اگر گزارش آن درست باشد، روز «شعانین» است.

و نیز در جواب می سراید: با خدایت به دشمنی برخاسته و از نعمتش بی پروا شدی، اما از قدرت الهی نتوانی جست.

بیست و هشتم: ابوالعباس ضبّی (م: ۳۹۸)

اشاره

از ملازمان صاحب بن عباد و جزوکسانی است که پس از او زمام سیاست و رشته ادبیات را در دست گرفته است و ادبا از اطراف و اکناف به دربارش بار سفر بسته و به آرمان هایشان می رسیدند.

شاعران نامداری، مانند مهیار دیلمی او را ستوده اند.(۱) علّامه امینی اشعار فراوانی با مضامین بالا و ذوقی از او آورده است:

به فراق و جدایی راضی مباش که آن بسیار تلخ است. خورشید را نمی بینی که به هنگام غروب از ترس جدایی، رخش زرد می شود؟ ضبّی در سال ۳۹۸ ه‍ـ، وفات یافته است.

غدیریّه او:

لعلی الطهر الشهیر

مجد اناف علی ثبیر

۱- مهیار دیلمی، دیوان، ۳/۳۴۴.

صنو النبی محمد

و وصیه یوم الغدیر

و حلیل فاطمه و وا

لد شبّر و ابو شبیر

برای علی (علیه السلام) آن مرد پاک و مشهور، مجد و شرفی است بلندتر از کوه «ثبیر». او داماد و پسرعموی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و روز غدیرخمّ به وصایت و جانشینی او منصوب گشت. او شوهر فاطمه و پدر حسن و حسین است.(۱)

بیست و نهم: احمدبن محمد انطاکی

ابوحامد احمدبن محمد انطاکی معروف به ابو رقعمق، ساکن مصر بوده ولی در شام بالیده و در ادبیات به شهرت رسیده است. انطاکی در سال ۳۹۹ ه_ ،درگذشته است. غدیریّه او نوزده بیت است، از آن جمله:(۲)

لا والذی نطق النبی

بفضله یوم الغدیر

ما للإمام ابی علی

فی البریّه من نظیر

به خدا سوگند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فضل و فضیلت او لب گشود، برای امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در میان خلق، مانندی نیست.(۳)

سی: ابوالعلاء سروی

اشاره

محمدبن ابراهیم سروی، شاعر یکتای طبرستان و تنها پرچم و

ص:۷۵

۱- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۵۰.

۲- ابن خلکان، تاریخ، ۱/۴۲.

۳- یتیمهالدهر، ۱/۳۹۶.

نشان درخشان فضیلت در آن سامان و از سرایندگان قرن چهارم است. با ابن العمید نامه نگاری ها داشته و شعرهای نمکین و دارای نکته، سروده است. او در مدح اهل بیت قصائدی ساخته که علّامه در الغدیر بزرگ به استناد منابع معتبر آورده است.

لو لم یکن لبنی الزهراء فاطمه

من شاهد غیر هذا لکفی...

اگر فرزندان فاطمه زهرا در دنیا جز این شاهدی نداشتند، بس بود. پرچم اولاد زهرا سفید و روشن و آثار حق در آن برای حق شناسان هویداست؛ ولی پرچم بنی عباس تیره و آثار گمراهی در آن پیداست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دو سبط او و همسرش دارای مکانتی هستند که قلم ها و کاغذها از شمارش آن ها درمی مانـد و علی آن کسـی است که چه بسـیار غم و انـدوه از چهره رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) زدود و سـپس فرزندان نورانی او پیشوایانند که تاج افتخار و هدایت و امامت بر سر دارند.

غدیریّه:

علی امامی بعد الرسول

سیشفع فی عرصه الحق لی ...

علی پیشوای من پس از رسول الله است او در عرصه حق برای من شفاعت خواهـد کرد و من برای علی (علیه السـلام) فضـیلت هـایی را ادعـا دارم که بر عقـل مشـکل نیست. نمی گویم او پیامبر مرسل است لیکن می گویم او به نصّ و بیان صـریح، امام و پیشواست و سخن رسول برای او که فرمود:

ص:۷۶

الا من کنت مولاً له

فمولاه من غیر شک علی

بدانید هر که را من برای او مولا بوده ام پس، مولای او بدون تردید علی بن ابی طالب است.(۱)

سی و یکم: ابومحمد عونی

اشاره

ابومحمـد طلحه غسّانی عونی از شاعران قرن چهارم هجری است. شـهرت اشـعار او بی نیاز از تعریف است و کاروان های ادبی آن هـا نقـل محافـل بود. تشـیع و دوستی اهل بیت در آثار او مانـدگار است و درباره آنان، قصـیده ها و قطعه های بلنـد و بالا، گاهی بالغ بر پنجاه بیت دارد.

آغاز آن چنین است.

وسائل عن العلی الشأن

هل نصّ فیه الله بالقرآن؟(۲)

و پرسشگری درباره علی بن ابی طالب آن انسان بلند مرتبت می پرسد که آیا خدا در قرآن در خصوص او بیان صریح دارد؟

غدیریّه او:

امامی له یوم الغدیر اقامه

نبیّ الهدی ما بین من انکر الامرا ...(۳)

پیشوای من کسی است که پیامبر هدایت در روز غدیرخمّ میان منکران و مخالفان، او را نشان داد... و ایستاد و سخن

۱- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۳۱؛ ۲/۷۳.

۲- همان و روضهالواعظین و دیوان او، گردآوری سماوی، این قصیده به قصید ه طلایی مشهور است.

۳- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۳۲.

راند و بعد از حمد و ثنای الهی، با صدای بلند و آشکار فرمود: بدانید این مرتضی، همسر فاطمه، علی مورد رضایت، داماد من – و چه داماد گرامی و بزرگواری – و وارث علم من و جانشین من در میان شماست. من از همه دشمنان و بدخواهانش به خدا برائت می جویم. آیا شنیدید، مطیع هستید و سخن مرا دریافتید؟ همگی گفتند، حکومت را از او بر نمی گردانیم...

و در لامیّه ای گوید:

أليس رسول الله يخطبهم

يوم الغدير و جمع الناس محتفل...

آیا رسول خدا در روز غدیرخم در جمع انبوه مردم سخنرانی نکرد؟ فرمود هر که را من مولای او بوده ام، این علی پس از من مولای اوست، او را برادر خود خواند و اگر امور را به دست آن پیشوای هدایتگر ابی الحسن می سپردند، برای مردم بس بود و راه ها ایمن می شد... .

سی و دوم: ابن حمّاد عبدی

اشاره

ابوحسین علی بن حمّاد عبدی بصری، پدرش نیز در شمار شعرای اهل بیت است و می نویسد: همانا این عبد، بنده علی بن ابی طالب است چنان که حمّاد بنده ادیب شماست. پیش از من، پدرم برای شما مرثیه سروده و مرا سفارش کرده است که از قافله عقب نمانم و گام در جای پای او بگذارم.

ابن حمّاد از سرشناسان شیعه و از عالمان یگانه و از

حافظان حدیث و از معاصران شیخ صدوق بوده است. او در شعر و ادبیات از پرچم دارانی است که نامش نیز در کتاب ها آمده است.

درباره امام علی (علیه السلام) و پیشوایان معصوم شیعه، اشعار زیادی سروده است. علّامه امینی دوازده قصیده طولانی از او آورده که ستایش علی (علیه السلام) و مضامین اخبار و احادیث و فضایل اهل بیت را در بردارد.

۱. قصیده لامیّه:

... و قام به الاسلام بعد اعوجاجه

و جاء به الدین الحنیف یکملّ ...

در پرتو وجود علی (علیه السلام) کژی که به اسلام راه یافته بود، راست گردید و دین و آیین حنیف به کمال رسید.

برادر مصطفی در روز «غدیر» و داماد و پسر عموی او که هنگام رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به غسل و کفن پیامبر پرداخت و آن که خورشید برای او برگشت و آن که احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر روی منبر اشاره به او کرد و فرمود: ای اصحاب من، این علی برادر من است، نه دیگری. این جبرئیل به من گفت علی (علیه السلام) پس از من جانشین و پیشواست هر طور خواست عمل می کند و هر که نافرمانی کند، گو این که محمد را نافرمانی کرده و نافرمانِ او، معصیت خدا کرده است. او جان من است و قرآن به این معنا ناطق است و من شهر علم هستم و علی باب آن. او سرور و سرپرست و صاحب اختیار شماست...

ص:۷۹

۲. قصیده رائیّه:

لعمرک یافتی یوم «الغدیر»

لانت المرء اولی بالامور...

به جانم سوگند در روز غدیر، تو ای جوانمرد! سزاوارترین فرد برای تصدی امور تعیین شدی و تو برادر بهترینِ انسان ها، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی و در مباهله جان او محسوب شدی. تو داماد و پسر عموی پاک او و پدر حسن و حسین هستی. به امر پروردگار عقد ازدواج فاطمه زهرا برای تو در آسمان بسته شد.

۳. قصیده نونیّه:

... من بلّغ الدنیا ینصب وصیّه

یوم الغدیر لیکمل الایمانا

من ذا له یوم الغدیر فضیله

اذلا تطیق لفضله جحدانا...

علی (علیه السلام) آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر با جانشینی او و رساندن آن پیام به جهانیان، ایمان را کامل ساخت. همان که برای او در روز غدیر فضیلتی است که نااهلان و منکران نمی توانند آن را تحمل کنند. در گفتار صریح احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مزایای وجودی او یاد شد که خدای متعال آن را به انسانی دیگر نداده است.

این قصیده بیست و هفت بیت دارد.

۴. قصیده رائیّه دیگر:

یا عید یوم الغدیر

عدبالهنا و السرور

فضلک اضحی علی

امیر کل امیر...

ص:۸۰

روز غـدیر چه عیـد بزرگی است. در این روز شـادی و خرّمی بازآیـد و علی (علیه السـلام) امیر و سالار همه امیران و سالاران گردید. جبرئیل از سوی خدا پیام آورد و گفت ای احمد در کنار این «غدیر» فرود آی و برسان وگرنه اقدام به انجام مسـئولیت نکرده ای ... این قصیده هم بیست و یک بیت است.

۵. رائیّه ای دیگر:

ما لعلی سوی اخیه

محمد فی الوری نظیر...

در جهان خلقت برای علی (علیه السلام) جز برادرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مانندی نیست. آن گاه که قریش قصد جان محمد را کردند، علی در بستر پیامبر خوابید و جان نثاری کرد ...

و قال فی خمّ ان علیاً

خلیفهٔ بعده امیر...

و در غدیرخمّ فرمود که پس از وی علی جانشین و امیر است.

۶. نونیّه ای دیگر:

و قال لأحمد بلغ قریشاً

اَکُن لکَ عاصماً ان تستکینا

فانزل بالحجیج «غدیرخمّ»

و جاء به و نادی المسلمینا

خدا به احمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به قریش برسان، اگر بیم داری، من نگاهدارت هستم و اگر خبرها و پیام های مرا نرسانی، مبلّغ امین نخواهی بود. پس در غـدیرخمّ حاجیان را پیاده کرد و مسـلمانان را مورد خطاب قرار داد و دست علی را بالا گرفت و به حاضران نشان داد. چه دست بزرگی و چه دست

بزرگواری او را بلند نمود و به مردم که همه می شـنیدند فرمود: بدانید این برادر، وصـیّ بر حق و جانشین، وفاکننده و پرداخت کننـده دیون من است. شاهد باشـید هر که را من مولای او بوده ام، علی مولای اوست. خدا دوست دار او را دوست، و بدخواه او را دشمن بدارد.

۷. قصیده ای میمیّه:

یوم الغدیر لَاشرف الایام

و اجلها قدراً علی الاسلام

قال النبی بدوح خمّ رافعاً

کفّ الوصی یقول للأقوام...

روز غـدیر، شـریف ترین روزهـا و بـا جلال ترین و ارزشـمندترین روز در اسـلام است. روزی است که خـدا امام و پیشوای ما، یعنی جانشین پیامبر، علی (علیه السلام) را تعیین کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیر سایه درختان خمّ، دست وصیّ را گرفت و برای ما بالا برد و نشان داد و فرمود: هر که من مولای او بوده ام، به وحی و فرمان خـدا، این علی مولای اوست. در زنـدگانی، او وزیر من است و پس از رحلت من جانشـین من خواهـد بـود. پروردگـارا، دوسـتدار کسـی بـاش که به ولاـیت او اعتراف کنـد و برای دشـمنش بـدترین مرگ را پیش آور. پس از آن دست ها برای بیعت پیش آمـد و با آن کار، دین خدا به کمال و سنت الهی به اتمام رسید.

۸. قصیده عینیه:

الم تسمع قوله صادقاً

غداهٔ الغدیر بماذا صدع

الا ان هذا ولیٌ لکم

اطیعو فویل لمن لم یطع

و قال له انت منی اخی

کهارون من صنوه فاقتنع...

آیا سخن راست پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در روز غدیر نشنیدی که چه فرمان و امری صادر کرد؟ فرمود: این، ولی و مولای شماست از وی اطاعت کنید وای بر کسی که پیروی از او نکند و فرمود: تو نسبت به من ای برادرم، مانند هارون هستی نسبت به برادرش، قانع شد و فرمود تو باب و در شهر علم و دانش من هستی برای کسی که بخواهد وارد شود و بهره مند گردد و نیز فرمود او [علی] داورترین است و پیام برائت را او قرائت کرد. فریب مخور و در روز مباهله او را نفس و جان رسول خواند و در روز مؤاخات او را برادر خود خواند و مقامش بالا رفت...

شاعر یکایک فضائل علی (علیه السلام) را که در روایت ها آمده به نظم کشیده و ماندگار کرده است.

۹. با قافیه قاف:

یا سائلی عن «حیدر» اعییتنی

انا لست فی هذا الجواب خلیقا

اخذ الا له علی البریّه کلّها

عهداً له یوم الغدیر وثیقا ...

ای آن که از من راجع به حیدر سوال می کنی و مرا خستی، من سزاوار جواب به چنین سوالی نیستم. خدا با نام خود «العلی» او را علی نامید و بدان وسیله مقام او بالای بالا رفت و از میان ماسوی او را برگزید و پیشوا و نشان هدایت قرار داد و خدا در روز غدیرخم

ص:۸۳

پیمان محکمی از مردم گرفت و آن روز که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) میان اصحابش طرح برادری ریخت او را برادر خود قرارداد و فرشتگان آسمان به امر الهی او را حیدر فاروق نامیدند و چون اولین اجابت کننده دعوت توحیدی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، او را صدّیق خواند. اگر این القاب را دیگری مدعی باشد، باید شاهد و دلیل بیاورد.

۱۰. با قافیه عین:

ترکوا سبیل الرشد بعد نبیهم

سفهاً و تاهوا فی العمی و تسکعوا

غدروا به یوم الغدیر و لم یفوا

و لعهده المسئول منهم ضیعوا...

آن مردم، به پیمان خود در روز غدیر خیانت کردند و شکستند و عهد او را پاس نداشتند و راه رشد را رها کرده و از روی سفاهت و بی خردی خود را در ضلالت به زحمت انداختند. ای تقسیم کننده آتش، صادقانه و همانند یک شیعه مؤمن سوگند می خورم که تو صراط مستقیم بر روی دوزخ هستی و پناه به تو باید جست. ای علی! در روز قیامت، حوض با آب سرد به دست توست، هر که را خواستی سیراب می کنی و هر که را خواستی بر می گردانی، کلیدها به دست توست. این را در آتش افکنی و آن دیگری را در بهشت اسکان می دهی. من در اعماق وجودم عشق و مهر تو را کاشته ام، هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

۱۱. قصیده هائیّه:

و ولّاه یوم الغدیر علی الوری

فاصبح مولاها و کان امامها

ص:۸۴

علی آن عروه الوثقی و ریسمان محکمی است که هر کس بدان آویخت، رَست. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط با او عقد اخوت بست، نه با دیگران و به چه شرف بزرگی دست یافت و روز غدیرخم ولایت و سرپرستی او را بر ماسوی اعلام فرمود. پس پیشوا و امام همگان شد و در راستای همان امامت با پیمان شکنان جنگید و با قاسطان و ستمگران کارزار کرد و با شمشیر عدل، خون مارقان و بی دینان را ریخت.

۱۲. قصیده دالیه:

و لاء المرتضی عددی

لیومی فی الوری و غدی

امیرالنحل مولی الخلق

فی خم علی الابد

ولای علی مرتضی در جهان توشه امروز و فردای من است. آن امیرمؤمنان که در غدیرخم برای همیشه منصوب شد که فردایش دست ها برای بیعت دراز گردید. او در فضیلت، مانند مصطفی بود، نه کم و نه زیاد؛ در کتاب جنب الله و عین الله خوانده شد هرگز گیتی، کسی مثل او نزاد. او بود که در جنگ های بدر، احد اندوه از چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زدود.

علّامه امینی می گوید، از این شاعر غدیر، غدیریّه های دیگری نیز وجود دارد که نیاوردم.

ابن حماد از شاعران قرن چهارم هجری است و ولادت و و فاتش روشن نیست؛ اما آثارش او را جاویدان کرده و اشعارش در همه جا پخش است.

ص:۸۵

سی و سوم: ابوالفرج رازی، محمدبن هندو

اشاره

آل هنـدو از خانواده های امامیه انـد که پرچم نشـر دانش و ادب را به دوش داشـتند و صاحبان فضـیلت بوده، در نویسـندگی و شعر نیز پیشـرو بوده انـد. ابن شـهر آشوب، محمـد بن هنـدو بزرگ این خاندان را از شاعران پارسای اهل بیت (علیهم السـلام) برشمرده است و نیز از کسان دیگرشان که در حکمت و فلسفه و طب سررشته داشته اند، یاد شده است.(۱)

غدیریّه او:

تجلّی الهدی یوم «الغدیر» علی الشبه

و برّز ابریزالبیان عن الشبه ...(۲)

در روز غدیرخمّ، هدایت بر همانندی تجلّی کرد و طلای ناب بیان، از ناخالصی و شبهه ها عاری گشت. پروردگار عرش، دین مردمان را کامل نمود، آن طور که قرآن نزول یافته آشکار ساخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن جمع، دست علی (علیه السـلام) را که از هر جهت از دیگران برتر است، بالاـ برد و فرمـود: آگـاه باشـید هر که را من برای او مولی بوده ام، این [علی] برای مولاست، چه منقبت بزرگی.

سی و چهارم: جعفر بن حسین

جعفربن حسین از شعرای پاسدار مکتب اهل بیت در قرن

ص:۸۶

۱- طبقات الأطباء، ۱/۳۲۳؛ فوات الوفیات، ۲/۴۵.

۲- ابن شهر آشوب، المناقب، ۱/۵۳، چاپ ایران.

چهارم است. او در جواب یکی از شعرای متملّق بنی عباس که در توصیف و ستایش آنان شعر می سرود و شیعه را مورد بی احترامی قرار می داد، چنین سروده است.

به آن شاعر بدکار که از روی نادانی دینش را فروخت و به طمع مال دنیا گمراهان را ثنا گفت، بگو: نفرین بر تو، تو از رازهای امامت چه می دانی؟ امامت با نصّ است.

کمقاله فی یوم «خمّ»

لحیدر لمّا اقامه ...

مانند کلام او (پیامبر) برای حیدر در روز غدیرخم که او را برپا داشت و فرمود: «هر که من مولای او بوده ام، این (علی) مولای اوست و سخن خود را به گوش همگان رسانید. تو از اهل اطلاع بپرس از گفتارت پشیمان خواهی شد.»

سی و پنجم: ابونجیب طاهر جزری

او از شاعران اهل بیت در عصر عضدالدوله بوده(۱) و غدیریّه ذیل به او منسوب است.

عیّد فی یوم «الغدیر» المسلم

و انکر العید علیه المجرم...

مسلمان روز غدیر را عید گرفت و شخص مجرم و تبهکار منکر آن شد.

ای منکران جایگاه روز (غدیر) و کلامی که رسول خدا به

۱- معجم الادباء، ۴/۲۶۱.

آن لب گشود، مرگ بر شما باد. خداوند تعالی در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» نازل فرمود و آیه «الیوم اتممت علیکم نعمتی» فرو فرستاد «نصب» و «تعیین» امام، بزرگ ترین نعمت بوده است.

علّامه امینی می نویسد: ما برخی غدیریّه ها را از شاعران قرن چهارم آوردیم. درباره آنان تحقیق بیش از این میسر نبود و زیاد دنبال نکردیم.

ص:۸۸

جلد ۳

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۳

ص:۴

ص:۵

ص:۶

پیش سخن

خدایا! حمد و ثنا تو را می سزد ای دارنده نعمت های بزرگ و دامنه دار.

و ستایش تو را است در برابر ولایت و سرپرستی که تو بر ما داری و بر ولایت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و بر ولایت عترت طاهره، والیان امر و متصدیان امر تو.

خدایا از تو مسئلت دارم بر محمد و آل او درود فرستی و رازهای درون سینه مان را سامان بخشی و اصلاحمان فرمایی. و ما را با ایمان نیکو، به کار بگیری و در خدمت به جامعه و فراخوانی به حق و حقیقت و حرکت به دنبال مصالح عمومی و بالابردن کلمه توحید و پخش و نشر آثار بزرگان و سروران امت، دست ما را بگیری و توفیق من جز از تو نیست و به تو توکل کردم و برگشتم به سوی توست.

الامینی

ص:۷

قرن پنجم

سی وششم: شریف رضی

اشاره

ابوالحسن محمدبن ابی احمد سید شریف رضی از اولاد امام موسی کاظم (علیه السلام) ، مادرش فاطمه دختر حسن اطروش از فرزندان و نسل امام علی (علیه السلام) و پدرش ابواحمد از بزرگان صاحب مقام و منزلت در زمان عباسیان و آل بویه که نقابت طالبیان در پنج نوبت به او واگذار شده است.

شریف رضی افتخاری است از افتخارات عترت طاهره و پیشوایی است از پیشوایان دانش و حدیث و ادبیات؛ کمتر کتابی که در ترجمه و بیان احوال علما یافت می شود که در آن ذکری از شریف رضی به میان نیامده باشد. بعضی دانشمندان نیز به طور مستقل درباره کتاب او نوشته اند(۱)

علّامه امینی از چهارده استاد و نه شاگرد برجسته او نام برده است.

۱- مناقب ابن شهرآشوب،۱/۵۲۸

نهج البلاغه از آثار مانـدگار اوست که در کنار قرآن مجیـد در خانه شـیعیان وجود دارد. بیش از یکصـد شـرح تاکنون بر آن نوشته شده است.

سید شـرف رضی در سال ۳۵۹ ه به دنیـا آمـده و در سال ۴۰۶ ه از دنیـا رفته و در عمر کوتـاه خود، آثـار پرباری از خود باقی گذاشته است. از آن جمله است دیوانی دو جلدی که محشون از مدایح و مراثی اهل بیت است.

غدیریه:

نطق اللسان عن الضمیر

و البشر عنوان البشیر

و انجابت الظلماء عن

وضح الصباح المستنیر...

زبان از ژرفای دل، سخن گفت و چهره باز عنوان مژده دهنده است و با درخشش و نور روز روشن، تاریکی برطرف شد...

آن سـرور و شادمانی ما که در روز غدیر رخ نمود، از میان ما رفت؛ همان روزی که علی (علیه السـلام) وصیّ و جانشین تعیین شد و لقب امیر یافت...(۱)

سی وهفتم: ابومحمد صوری

اشاره

و از نیکان قرن چهارم که تا اوایل قرن پنجم می زیسته است و اشعارش جامع زیبایی از الفاظ بزرگی و برتری معانی است.

ص:۱۰

۱- دیوان الشریف الرضی،۱/۴۲۷.

صوری از شاعران و سرایندگانی است که به دامن اهل بیت عصمت، چنگ زده و در مدح و ثنا و رثای آنان فراوان شعر گفته است.(۱)

غدیریه او :

ولائک خیر ما تحت الضمیر

و انفس ما تمکن فی الصدور

اباحسن تبین غدر قوم

لعهدالله من عهد الغدیر...

یا علی! مهر و ولای تو بهترین امری است که در اعماق و ژرفای دل نهفته و نفیس ترین راز پنهان در سینه است. من همواره از آن مکنون دل و سرّ پوشیده، احساس گرمی می کنم که حرارت آن همانند شعله سوزان است.

ای ابالحسن! برای من فریبکاری آن مردم نسبت به عهد و پیمان روز غدیر آشکار گردید. در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سخنرانی ایستاد و مردم را به سوی امیر مؤمنان هدایت کرد. اما همان روز غدیر، در سینه های آن ها کینه هایی پدید آمد که همان جا آشکار کردند.

و در قصیده ای نونیه می سراید:

جحدتم موالاه مولیکم

و یوم الغدیر لها مؤمنوناً...

موالات مولای خود را انکار کردید در حالی که در روز غدیر نسبت به آن اظهار ایمان کردید و شما نسبت به آنچه

۱- تاریخ ابن کثیر، ۲/۲۵.

محمد مصطفی ابراز کرد و فضیلت علی را آشکارا بیان فرمود، معرفت نشان دادید و گفتید راضی شدیم، ولی دل هایتان رضا نداشت. کدامتان از او به آن مقام ولایت و جانشینی شایسته تر بودید و کدامتان به هنگامی که قصد جان پیامبر را داشتند، جان نثار پیامبر کرد و در رختخواب او آرمید؟

در قصیده ای دیگر:

ما لم یکن من معشر

غَدَروا و قد شهدوا الغدیرا...

چه نیرنگی از آن جماعت سر نزد در حالی که در غدیر حضور داشتند اما توطئه کردند که برخلاف نصّ غدیر، با سینه ای پر از عقده و کینه، برای خود امیر برگزیدند.

صوری در سال ۴۱۹ ه درگذشته است.

سی وهشتم: مهیار دیلمی

ابوالحسن مهیار دیلمی از نشان های رفیع ادبیات عرب و از سرایندگانی است که اساس ادب را پی ریخته و کاخ آن را برافراشتند؛ او توسط شریف رضی اسلام را برگزید و در کنار او زیسته است.(۱)

او به سال ۳۶۸ ه متولد و به سال ۴۲۸ ه وفات یافته است.(۲)

۱- ر.ک: دیوان مهیار دیلمن، مقدمه ناشر.

۲- تاریخ بغداد، ۳/۲۷۶

از مزایای مهیار آن است که برخلاف رسم شاعران معاصر، خلفای عباسی را هرگز نستوده با آنکه پس از سید رضی زمان زیادی در قید حیات بوده و نشان فرهنگی داشته است.

اشعار او بیشتر درباره اهل بیت پیامبر و مراثی آنان است و در شعرهای مذهبی او روانی منطق و برهان و استدلال، حاکم است.

نمونه هایی از شعر و غدیریه های او:

و أسالهم یوم «خمّ» بعد ما عقدوا

له الولایه لم خانوا و لم خلعوا...

از آنان بپرس روز غدیر پس از آنکه پیمان بستند و ولایت علی را پذیرفتند، چرا خیانت کردند و او را کنار گذاشتند؟ بیعت روز غدیر که برای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته شده بود، تباه ساختند. گوینده ای به من گفت آیا علی (علیه السلام) که به نصّ، وارث پیامبر بود، صاحب این مقام گردید؛ یا از او دریغ ورزیدند؟ گفتم مسائلی است که از آن ها یاد نمی کنم. خدا آن جماعت را در برابر کردارشان جزا دهد. انکار مقام ولایت علی پس از اعتراف، جامه ننگینی بود که بر تن کردند و پس از انحراف از وصایت، به جان تو سوگند، آیین و دین دوّمی، آوردند.

در قصیده ای دیگر می سراید:

و تحال الأخمار(۱) و الله یدری

کیف کانت یوم «غدیر» الحال...

سرانجام نقاب ها کنار می روند و خدا داند که حال، در غدیر خمّ چگونه بود؟

۱- الأخمار: جمع خمر، نقاب.

و در قصیده دیگری نیز می سراید:

وهب «الغدیر» ابوا علیه قوله

بغیاً فقل عدوّا سواه مساعیاً

فرض کنیم آن جماعت، سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را از روی ستم و تجاوز نادیده گرفتند؛ اما کوشش های پیامبر اکرم در نبرد بدر و احد و حنین و دیگر صحنه ها را چه می گویند؟ در نبرد خیبر و مرحب و عمروبن عبدودّ فکر کنید و بیندیشید.

و در قصیده ای دیگر:

و سمّاه مولی باقرار من

لواتّبع الحق لم یجحد

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مولا خواند و او بدان اعتراف کرد و اگر از حق پیروی می کرد، منکر نمی شد.

و در ستایش علی (علیه السلام) می سراید:

ان یحسدوک فلفرط عجزهم

فی المشکلات و لمافیک کمل...

از روی ناتوانی خود و کمالی که تو برخوردار بودی، به تو حسد ورزیدند. تو داماد و پسرعموی او بودی و آن ها وصی و جانشین برحق نبودند. علم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را تو به ارث بردی.

آفتاب برای تو برگشت. ای صاحب حوض. فردا کسی که مهر تو را در دل ندارد، از آن آب گوارا محروم و ممنوع باد...

سی ونهم: شریف مرتضی

اشاره

ابوالقاسم سید مرتضی علم الهدی، برادر شریف رضی است. تألیفات علمی او بالغ بر هشتادوپنج اثر می شود. قلم را نباید سرزنش کرد اگر نتواند درباره عظمت وجودی سیّد مرتضی حق

مطلب را ادا کند و بر هیچ انسان صاحب کلام و سخن مبلّغ نکوهشی نباشد، اگر نتواند درباره شخصیت او توسن زبان را به حرکت آورد، که دامنه فضائل و کمالات او بسی گسترده و پر اطراف است. بسیاری از صاحبان رجال کتاب ها در ستایش او نوشته اند که علّامه امینی ۴۹ تن از آنان را یاد می کند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در کتاب بزرگ الغدیر از چندین استاد برجسته او نام برده، چنانکه از ده ها شاگرد نام آور او نیز یاد کرده است

ابوالعلا معرّی دانشمند معاصر او که در عراق درک فیض مجلس او نمود، به هنگام خروج از عراق در پاسخ به این پرسش که سید را چگونه دیدی؟ دو بیت به این مضمون می سراید: چون نزد او بیایی، همه مردم جهان را در یک مرد، و روزگار را در یک ساعت، و زمین گسترده را در یک اطاقی یکجا می بینی. سید مرتضی ریاست دین و دنیا را یکجا برعهده داشت. او به دانش فراوان دست یافته بود و خاندانی شریف و نسبتی عالی با اهل بیت داشت. خلفای وقت نقابت طالبیان و امارت حاجیان و تصدی مظالم را به او واگذار کرده بودند.

سید مرتضی را صاحب (هشتاد) می گفته اند؛ به این معنا که کتابخانه نفیس او دارای هشتاد هزار نسخه خطّی بوده و محصول هشتاد روستای آباد برای او ارسال می شد. سید مرتضی هشتادواندی سال عمر کرد و کتابی به همین عنوان

«ثمانین» یعنی هشتاد نوشته است. او در سال ۳۵۵ ه به دنیا آمد و در سال ۴۳۶ ه دیده از جهان فرو بست.

غدیریه او:

امّا الرسول فقد ابان ولائه

لوکان ینفع حایراً ان ینذرا

لقد شفی یوم الغدیر معاشراً

ثلجت نفوسهم و أدوی معشرا

اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آشکارا سخن از ولایت علی (علیه السلام) بیان داشت. کاش ستمکاران کینه توز را هشداری می شد و سودی می بخشید. ای سوار اگر از سرزمین نجف گذشتی، در آنجا کوهی می بینی که زمین از او قرار گیرد، به او سلامی کن. من اگر می توانستم آن آرامگاه درخشان را تا زنده ام اقامتگاه خود قرار می دادم.(۱)

چهل: ابو علی بصیر نیشابوری

او از شعرای شیعه و اهل بیت پیامبر بوده است. غدیریه او شش بیت است که علّامه از سماوی نقل کرده است:

اختار یوم الغدیر حیدره

اخاه له فی الوری و آخاه...(۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر، حیدر (علی) را در جمع اصحاب برگزید و برادر خویش قرار داد و با آوردن او و همسرش و به دنبال ایشان دو نوه اش، با مشرکان مباهله کرد و فرمود: اینان پنج تن هستند که خدا به خاطر آنان بر خلق رحم می کند و دعاهایشان را مستجاب می گرداند و به آمرزش گناهان امید است.

۱- دیوان سید مرتضی علم الهدی ۱/۴۷۱.

۲- الطلیعه فی شعراء شیعه.

چهل ویکم: ابوالعلا معرّی

اشاره

ابوالعلا معرّی در سال ۳۶۳ ه ولادت یافته و در ۴۴۹ ه وفات یافته است.(۱)

تراجم نگاران و شرح حال نویسان درباره او فراوان نوشته اند. شهرت او در حدّی بی نیاز از بیان است. مقام ادبی او از دیوانش پیدا و بی نیاز از اقامه برهان است.

غدیریّه او:

لعمرك ما اسرّ بیوم فطر

و لا اضحی و لا بغدیر خمّ

و کم ابدی تشیّعه غویّ

لأجل تنسّبٍ ببلاد قمّ

به جانت سوگند من نه در روز فطر، نه در روز اضحی، نه در روز غدیرخم ، شاد نیستم. چه بسا آدم گمراهی، تظاهر به تشیع می کند تا خود را به قم منسوب بدارد. چه روشنایی که چشم کور مادرزاد از آن بی بهره است و چه سخنی که گوش ناشنوا آن را در نمی یابد و تباه می شود...(۲)

چهل ودوم: مؤید فی الدین

هبهالله بن موسی شیرازی، مؤید فی الدین، از مبلّغان بزرگ فاطمیان و در علم و دانش و هنر یگانه دوران و تک دانه ای از امت مسلمانان در زمان خویش و نابغه ای در ادبیات منظوم بوده است که بهره فراوانی از شعر داشته است. علّامه

۱- کتاب الانصاف والتحریّ

۲- لزوم ما لا یلزم ۲/۳۱۸.

امینی (رضی الله عنه) در الغدیر بزرگ برخی آثار او را نام برده است و مناظره ها و گفت وگوهای عالمانه او دلیل مهارت او در معارف اسلامی است.

مؤید در سال ۳۹۰ ه در شیراز زاده و در سال ۴۷۰ ه در مصر وفات یافته است.

او غدیریه های متعدد با قافیه های مختلف دارد.

۱. قصیده شصت و هفت بیتی: با قافیه لام....

لو ارادوا حقیقه الدین کانوا

تبعاً للذی اقام الرسول

و اتت فیه آیه النص «بلّغ»

یوم «خمّ» لَمّا اتی جبرئیل...

اگر حقیقت دین را می خواستند از آن امامی پیروی می کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشان داد و او را به پا داشت و آیه صریح» بلغ ما انزل الیک...» که در روز غدیر خم توسط جبرئیل فرو آمد. او همان علی مرتضی است که قرآن به علوّ و والا-یی اش ناطق است. او در میان مردم برهان خوبی پروردگار و در روی زمین شمشیر آخته اوست. اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمن از کوری و ضلالت و برای ما صراط مستقیم و سایه گسترده اند.

۲. قصیده ای دیگر:

... وصیّ النبی المصطفی و ابن عمّه

و من قام «مولی» فی الغدیر و والیا...

من به سبب آل طه تبعید و نفی شده ام و من هماره از دشمنان آنان دوری گزیده ام. من نخستین تبعید شده در راه

ص:۱۸

آنـان نیسـتم. این افتخاری است برای من که دومین ابوذر غفاری باشم. اگر در این تبعیـد، گزنـدی به من رسـد، باشـد، در این دردسـرها به بعضـی آرمان هایم رسـیده ام.گنبد و بارگاه سفید امیرالمؤمنین حیدر را زیارت کردم. او وصی رسول خدا، هادی مردم و جانشین محمد مصطفی و پسرعموی او بود. همان که در روز غدیرخمّ ولیّ و مولی تعیین گردید.

۳. قصیده ای دیگر:

...و ما نقموا منهُم غیر انّ

وصیّ النبی علیهم امیر

کما العذر فی غدرهم بعضهم

لمن فرض الحب فیه الغدیر...

شیعیـان! خانـدان رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) از روی ظلم و عـدوان کشـته می شونـد و مورد بی احـترامی قرار می گیرند. گناه آنان چیست؟ جز اینکه وصـی پیامبر برای ایشان امام و پیشوا است، هم چنان که پیشینیان نیز به انگیزه بغض آل الله به آنان خیانت کرده و مهر علی را که در غدیرخم فرض گردانیده بود، منکر شدند.

ای امـت فاسـد! شـما حسـین بن علی (علیه السـلام) را برای دستیـابی به سـلطنت عراق کشتیـد. چرا امـام موسـی بن جعفر (علیه السلام) که سال ها در خاک آرمیده، مورد تعرض قرار دادید.

مویّـد این قصـیده را در آشوب سـهمگین بغـداد در سال ۴۳۳ه سـروده است و ضـمن آن، احسـاس درون خـود را از فجـایع و جنایاتی که بر اهل بیت رفته است بیان می کند. مؤید

ص:۱۹

دارای آثار علمی نیز می باشد. علّامه امینی (رضی الله عنه) ۱۳ اثر از وی نام برده است![1]

چهل وسوم: ابن جبری مصری (۴۲۰-۴۸۷)

او از شاعران قرن پنجم هجری است، که در عهد خلفای فاطمی در مصر می زیسته است. او قصیده ای یکصد بیتی دارد. علّامه امینی آن را آورده است. در این قصیده مراتب ولایت موج می زند. برخی ابیات آن به قرار زیر است:

و غدرت بالعهد المؤکّد عقده

یوم «الغدیر» له فما عذراک

أعن الوصیّ عدلت عادله به

من لا یساوی منه شسع شواک

عذر تو در شکستن آن پیمان همواره مؤکد روز «غدیر» چیست؟ و چه نیرنگی به کار بردی و از وصی چشم پوشیدی و به کسی روی کردی که با بند کفش او هم برابری نتواند کرد. خواهی دید که تو به دوران جاهلیت بازگشتی و درباره ولایت حیدر «علی بن ابی طالب»، سؤال خواهی شد. اقیانوس موّاج علم و دانش را به شخص عاری از هر علم و دانش قیاس کردی!

علّامه امینی (رضی الله عنه) از غدیریه سرایانی نام می برد که معاصر قرن پنجم بوده اند. اما به دلیل نا معلوم بودن از بیان شرح حال آن ها صرف نظر کرده است.

ص:۲۰

۱- الکامل، ابن اثیر ۹/۲۱۵.

قرن ششم

چهل وچهارم: ابوالحسن فنجکردی

علی بن احمد فنجکردی نیشابوری، در سال ۴۳۳ ه زاده شد و در سال ۵۱۳ ه در گذشت. او از استادان پیشرو در ادب و لغت است. تراجم نگاران او را به داشتن علم و هنر ستوده اند. علّامه امینی نیز غدیریه هایی از او آورده است.

لا تنکرنّ غدیر خمّ انّه

کالشمس فی اشراقها بل اظهر...

غدیرخمّ را انکار مکن که مانند آفتاب درخشان، بلکه آشکارتر از خورشید است. واقعه ای که با سندی قوی از بهترین انسان ها نقل شده است، قابل انکار نیست. در آن حدیث (غدیر) امامت و جانشینی علی حیدر و جلالت او تا روز قیامت استوار گردید. سزاوارترین کسی که باید دوست داشت و بر ولایت او اقرار نمود، و احکام را باید از او آموخت.

وی در قصیده دیگری می سراید:

یوم الغدیر سوی العیدین لی عید

یوم یسرّ به السادات و الصید

ص:۲۱

نال الامامه فیه المرتضی وله

فیه من الله تشریف و تمجید...

روز غـدیر برای من افزون بر آن دو عیـد (فطر و اضـحی)، عیـدی بزرگ است. روزی است که در آن همه سـادات و سـروران سربلند و شادمانند. در آن روز علی مرتضی به امامت رسید و خداوند برای او شرافت و مجد لحاظ کرد.

«احمد»، بهترین رسولان، در روز غدیر در حضور همگان فرمود: سپاس خدا را، سپاسـی بی پایان که تمام احسان از او و لطف نیکی ها برای اوست.

چهل وپنجم: ابن منیر طرابلسی

اشاره

ابوالحسن احمدبن منیر ملقب به عین الزمان و مشـهور به وفا، حافظ قرآن و یکی از پیشوایان ادبیات و در صـنعت شـعر در رتبه ای والا قرار دارد. او از کسانی است که درباره اهل بیت شعر بسـیار و نیکو و قصـیده هایی طلایی سروده است. او همچنین در لغت شناسی و سایر علوم هم تبحّر داشته است.

همین امر نام و یاد او را جاویدان و حسد و کینه بدخواهان را علیه او برانگیخته است.(۱)

او در سال ۴۷۳ ه در طرابلس متولد شده و در ۵۴۸ ه در حلب وفات یافته است.(۲)

ص:۲۲

۱- تاریخ ابن عساکر۲/۹۷.

۲- ابن خلکان.

غدیریه او :

پیشتر باید به داستان نظم این غدیریه پرداخت: ابن منیر یک هدیه همراه برده ای سیاه نزد سید مرتضی علم الهدی فرستاد. سید مرتضی به وی نوشت: اگر عددی کمتر از یک و رنگی برتر از سیاه سراغ داشتی آن را برای من می فرستادی!

ابن منیر سوگند یاد کرد که این بار بهترین هدایا را با عزیزترین کسانش بفرستد، پس هدایایی ارزشمند فراهم کرد و همراه با غلام خود به نام تَتَر که بسیار دوستش می داشت و در مواقع غم و غصه، او را شاد می گرداند، فرستاد. سید مرتضی پنداشت که آن غلام نیز جزو هدایاست و او را نگاه داشت. حال ابن منیر سخت شد و از جدایی تَتَر دلش گرفت و قصیده ای ساخت که بدان وسیله چاره جویی کند و غلامش تَتَر را از سید بازپس بگیرد. ابن منیر در آن قصیده تهدید کرد که اگر غلام را پس ندهد از همه معتقدات و مسلمات تشیع دست خواهد کشید و عقیده ضدّ برخواهد گزید. وقتی سید این قصیده را خواند لبخندی زد و گفت غلامش را زیاد نگاه داشته ایم او معذور است آنگاه با هدایایی او را پس فرستاد پس جمله ها و فعل های منفی همه اش از باب ناز و دلال و راه جستن به دل سید بوده و چه لطیف سروده است.

... لَئِنِ الشریف الموسوی

ابن الشریف ابی مضر

ابدی الجحود و لم یردّ

الیّ مملوکی تتر...

ص:۲۳

اگر شریف سید مرتضی موسوی فرزند شریف ابی مضر به کارش ادامه دهد و بنده من تتر را پس نفرستد. من بنی امیه را دوست خواهم داشت و بیعت علی بن ابی طالب حیدر را منکر خواهم شد و به عمر عدول خواهم کرد و ظهور منتظر را هم قبول نخواهم داشت.

و اذا رَوَوا خبر «الغدیر»

اقول ما صحّ الخبر...

و اگر حدیث خم را روایت کنند، خواهم گفت خبری صحیح نیست! و روز غدیر را عید نخواهم گرفت جامه های کهنه و فرسوده پوشیده و خواهم گفت در میان اصحاب شیخ، قبیله تیم، و پس از او صاحب او عمر مقدمند و اصلاً علی (علیه السلام) در راه اسلام شمشیر نکشیده و هرگز کسی فاطمه (علیها السلام) را از میراثش محروم نکرده و گویم یزید شراب نخورده و گناه مرتکب نشده و فرمان قتل اولاد فاطمه نداده است. در اصل شمر، حسین را نکشته و ابن سعد نیرنگ به کار نبرده است!...

این قصیده دارای سی ونه بیت است.

چهل وششم: قاضی ابن قادوس

اشاره

قاضی جلال الدین ابوالفتح محمود فرزند قاضی اسماعیل دمیاطی مصری یکی از صرّافان ادب و بیان و از پیشتازان میدان شعر، برندگان در مسابقه شعر و کلام منظوم و از نویسندگان بلندپایگان مسند قضا و از علویان بوده است. وی به سال ۵۵۱ درگذشته است.

غدیریه او:

والحائز المقصیات فی

یوم «الغدیر» الازهر...

ای سرور همه خلیفگان بیابانی (روستایی) و شهری. اگر ساقی حاجیان را بزرگ می دارند، تو ساقی کوثری، تو امام علی مرتضی؛ تو در روز قیامت شفیع ما هستی تو مولی و برگزیده خدا «احمد» و پدر حسن و حسین هستی تو در روز درخشان غدیر، گویی پیش بردی و گوی سبقت را از دیگران ربودی. و تو بودی که آتش آشوب های بدر و بنی نضیر و خیبر را خاموش ساختی.

چهل وهفتم: ملک صالح

اشاره

ملک صالح از شیعیان امامیه عراق است. خدا، دین و دنیا را برای او جمع کرده بود. او ضمن بهره مندی از علم و دانش، فقیهی برجسته و صاحب شعر و ادیبی زیبا سخن بود و در عین حال از سلطنتی عادلانه نیز برخوردار بوده است.کتاب های تراجم در بیان سرایندگی او و به این حقیقت اذعان دارند. ابن اثیر می نویسد: او در سال ۵۵۶ ه در ماه رمضان به قتل رسیده است.(۱) ولادت ملک صالح در سال ۴۹۵ ه بوده است. شرح حال ملک صالح در بسیاری از کتب رجالی آمده است که علّامه امینی (رضی الله عنه) از ۱۶ اثر او نام می برد.

۱- الکامل،ابن اثیر ۱/۱۰۳؛تاریخ ابن خلکان ۱/۲۵۹ و غیره.

علّامه امینی (رضی الله عنه) اشعاری با مضمون مدح و رثای اهل بیت از وی نقل کرده است.

ولایتی لأمیر المؤمنین علی

بها بلغت الذی ارجوه من املی

ان کان قد انکر الحساد رتبته

فی جوده فتمسک یااخی به «هل»

با ولایت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به آرمان هایم رسیده ام. اگر حسودان مقام و منزلت او را در وجود و بخشش انکار می کنند، ای برادر! تو به سوره هل اتی، دست آویز.

غدیریه او:

و یوم «خمّ» و قد قال النبی له

بین الحضور و شالت عضدّه یدُه

من کنت مولا هذا له

مولی اتانی به امر یؤکده

من کان یخذله فالله یخذله

او کان یعضده فالله یعضده...

و روز غدیرخمّ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور همه با دست خود بازوی او را گرفت و بالا برد و گفت هرکه را من مولا بوده ام، این (علی) مولای اوست. این فرمان با تأکید ازسوی خدا آمده است. هرکس او را خوار کند خدا وی را خوار می کند و هر کس او را یاری نماید خدا وی را یاری فرماید.

سپس فضایلی از علی (علیه السلام) را یاد کرده است.

در قصیده دوم :

و فی «الغدیر» له الفضل الشهیر بما

نص النبی له فی مجمع حفل

در روز غدیر خمّ برای او (علی بن ابی طالب) به سخن صریح پیامبر در میان انبوه جمعیّت، فضیلتی مشهور است.

ص:۲۶

قصیده سوم:

دارای چهل وچهار بیت است، نیز سروده است:

اوصی النبی الیه لا الی احد

سواه فی خمّ و الاصحاب فی علن

فقال هذا وصییّ و الخلیفه من

بعدی وذوالعلم بالمفروض والسنن...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر خم از میان همه اصحاب به او، نه به دیگری، وصیت کرد و فرمود: این (علی)، وصیّ و جانشین بعد از من است و علم و فرائض و سنن در نزد او است. همگان گفتند شنیدیم. امّا وقتی که پیامبر رحلت کرد، فریب کاری کردند. در حالی که هنوز احمد پاک را به خاک نسپرده بودند.

در قصیده چهارم:

... و لعمری اذحلّ فی یوم خمّ

لم یکن موصیاً لغیر الوصیّ

من شیعه امام علی ام با دشمنان او در جنگ و با دوستانش در صلح هستم.

من شیعه آن امامی هستم که در طول عمرش بر منکری نیل نکرد. من بنده صاحب حوض هستم که دوستانش را با کاسه آب گوارا سیراب می کند.

من بنده آن انسانی هستم که هر مشکلی را آسان و آشکار کرد، هرچند به نظر سخت و لاینحل می نمود. آن روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون تردید او را به برادری برگزید. به خدا سوگند در «لیله المبیت» رختخواب، کسی جز علی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جان نثاری نکرد.

و به جانم سوگند وقتی وارد غدیرخمّ شد در آن روز به احدی جز او وصیت نفرمود.

ص:۲۷

چهل وهشتم: ابن عودی نیلی

ابوالمعانی سالم بن علی از شاعرانی است که اشعارشان مشهور، اما اخبارشان ناگفته مانده است. او ستاره ای از ستارگان آسمان ادب و همانند حمیری و دیگر شاعران اهل بیت، اشعار مذهبی اش فراوان است. نیلی در سال ۴۷۸ ه تولد و در سال ۵۸۸ ه وفات یافت. او غدیریه مفصّلی بالغ بر یکصدوپنجاه بیت دارد که علّامه امینی (رضی الله عنه) آن را در الغدیر بزرگ آورده است و آن قصیده درواقع مشحون از تاریخ و سیره و کلام است. به چند بیت از آن اشاره می شود:

... و قد نصّها یوم «الغدیر» محمد

و قال الا ایها الناس فاعلموا

فقد جائنی فی النصّ: بلغ رسالتی

و ها انا فی تبلیغها المتکلم

علیٌ وصیّی فاتبعوه فانّه

إمامکم بعدی اذا غبت عنکم

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت علی (علیه السلام) را در روز غدیر خمّ تصریح کرد و فرمود: ای مردم بدانید در این خصوص، نص و آیه ای صریح آمد که من رسالت خود را انجام دهم و اکنون در تبلیغ آن سخن می گویم. علی وصیّ و جانشین من است، پیرو او باشید که پس از من، او پیشوا و امام شماست. آن روز گفتند خشنودیم اما فردای آن روز گمراه گشتند و بیراهه رفتند. گفتم شما ای جماعت! خطا رفتید چگونه وصیّ محمد مصطفی مورد ستم قرار می گیرد. اما پیمان شکسته شد و خون ها جاری گردید.

قصیده ای دیگر:

نص الولایه و الخلافه بعده

یوم الغدیر له برغم اللّوم...

نص صریح ولایت و خلافت و جانشینی در روز غدیرخمّ، علی رغم حرکت نکوهش گران، برای علی (علیه السلام) بود. پیامبر هـادی در ان روز دست به دعـا برداشت و آمین گفت که پروردگـارا! گواه باش. من پیام تو را رسانـدم. امّا رسول الله دست از جهان شـست، آن جماعت، مانند مگسان گرد شیرینی، اطراف دیگری را گرفتند. آنانی که به زبان، مسلمان شده بودند؛ اما در دل ایمان نداشتند، پیمان شکستند و حکومت را میان خود تقسیم کردند.

چهل ونهم: قاضی جلیس

عبدالعزیز بن حسـین معروف به قاضـی جلیس از شاعران و کاتبان پیشـرو در مصـر و از ندیمان و هم صحبتان ملك صالح بوده است.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در الغـدیر قصایدی نسـبتاً طولانی در مدح امیر المؤمنان و رثای پنجمین آل عبا آورده است. ما نیز چند بیتی را زینت بخش صفحات کتاب می کنیم:

پـدرشان وصـیّ و جانشـین محمد مصـطفی است که وارث علم و دانش پیامبر شد. سـتون دین و شـرع را پس از آنکه به کژی افتاد، راست کرد و پایه دین را که فرو می ریخت، استوار

ساخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مولای مسلمانان خواند؛ لیکن برخی حسودان برنتافتند.

و لوی غدره «الغدیر» بحقّه

و اعقبه البعیر و اتبعا...

در روز غدیرخمّ فریب و نیرنگ بازی را در دل خود نگاه داشتند و در روز جمل آن را دنبال کردند.

در قصیده دوم:

جحدوه عقد ولایه قد غرّ جاحده الغرور

غدروا به حسداً و بنصّه شهد «الغدیر»...

پیمان ولایت او را برخی مغروران، انکار کردند و از روی حسد، و با وجود نص و حضور شاهدان بسیار، نیرنگ بازی نمودند و آن افتخاری را که خدا و رسول مختص او گردانده بودند، از وی دریغ کردند.

ای امّت! اگر یهود با گوساله گمراه شدند شما هم با شتر گمراه گشتید...

در قصیده سوم:

... نصّ النبی علیه فی «الغدیر»

فما زواه إلاظنین دینه واهِ

مهر من به آل رسول، مرا از هر گناهی باز می دارد، که آنان ذخیره و آبروی من هستند. ای شیعیان حق، وفادار باشید و بدان وسیله برای هرکه بخواهید فخر و مباهات کنید. اگر من به ریسمان ابی الحسن چنگ زنم، به ریسمان الهی چنگ زده ام. او همسر بتول است که اگر نبود، پیشوایان هادی نیز نبودند.

ص:۳۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر بانص و صراحت او را خلیفه معرفی کرد، آن را نادیده نگرفت مگر آن بی ایمانی که دینش، سست و بی اساس بود... او به سال ۵۶۱ درگذشت.

پنجاه: ابن مکّی نیلی

اشاره

سعید بن احمد مکّی نیلی مؤدّب از سرشناسان شیعه و شاعران زیباکلام و فانی در مهر و محبت اهل بیت عصمت و طهارت است. ابن مکی در مذهب خود ثابت قدم بود و در مدح و ستایش خاندان رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) شعر فراوان سروده و حقایقی را به زبان نظم کشیده است. به همین سبب او را غالی دانسته اند، در حالی که او انسانی بسیار معتدل بوده است.

غدیریه او:

ألم تعلموا انّ النبی محمداً

حیدره اوصی و لم یسکن الرمسا

و قال لهم و القوم فی «خمّ» حضّر

ویتلو الذی فیه و قد همسوا همسا...

آیا ندانستید که محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنوز از دنیا نرفته بود در غدیر خمّ، به علی حیدر وصیت کرد و او را در حضور آن جماعت، جانشین خود معرفی فرمود؛ در حالی که برخی با یکدیگر، آرام صحبت می کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: علی نسبت به من همانند دگمه پیراهن من است، و همانند هارون نسبت به موسی مرا یاری کننده می باشد...

ابن مکی در سال ۵۶۵ ه وفات کرده است.

ص:۳۱

پنجاه ویکم: خطیب خوارزمی

اشاره

حافظ ابو مؤید مشهور به اخطب خوارزم، فقیهی دانشمند، حافظ نامی، محدث صاحب اسناد مختلف، سخنور پر آوازه، متکلم و آگاه از سیره و تاریخ، شاعری ادیب بوده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) سی وپنج تن از مشایخ روائی او را نام برده است، چنان که از شاگردان برجسته اش نیز یاد کرده به آثار تألیفی او ازجمله المناقب هم اشارت دارد.

غدیریه او:

... حدیث براءه و غدیرخمّ

ورایه خیبر فصل الخطاب...

آیا بر روی زمین خاکی پیشوای پاک و جوانمردی مانند ابوتراب وجود دارد؟ حدیث اعلام برائت از مشرکین و ولایت در غدیر خمّ و حدیث پرچم در خیبر ، آخرین سخن اند. پیامبر و علی (علیهما السلام) مانند موسی و هارون اند. همه مردم پوستند و علی مغز است و ولایت او مانند گردن بندی بر گردن همه آویخته است.

خطیب خوارزمی در سال ۴۸۴ ه متولد و در ۵۶۸ ه درگذشته است.

پنجاه ودوم: فقیه عماره یمنی

اشاره

فقیه نجم الدین ابو محمد عماره از فقهای شیعه امامیه و از مدرسان و مؤلّفان که در راه تشیّع شهید شده است. او آراسته

به علم، فضل، هنر، ادب و شعر می باشد. آنگاه که او شعر می سراید، تو نمی دانی آیا او مروارید در نخ می چیند و یا زر ناب در قالب موزون می ریزد!

فقیه عماره دارای تألیفات علمی و ادبی است که علّامه امینی به چهارده مورد آن اشاره دارد. کتاب «النکت العصریه فی اخبار الوزراء المصریه» حاوی تاریخ و ادب است. عماره در سال ۵۱۳ ه متولد و در ۵۶۹ ه به قتل رسیده است.

غدیریه او:

ولائک مفروض علی کل مسلم

و حبک مفروط و افضل مغنم

ولای تو بر هر مسلمانی، فرض و واجب است و محبت تو بهترین غنیمت می باشد.

و الارض تهتزّ فی یوم الغدیر

کما تهتّز ما بین قصریک من الاسل

و زیمن در روز غدیر تکان می خورد آن گونه که میانه دو قصر شما در برخورد نیزه ها و شمشیر ها می لرزد.

پنجاه وسوم: سید محمد اقساسی

اشاره

او از فرزندان و نسل زید شهید فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) است. خاندان اقساسی در اصل، از خاندان بزرگ علویان اند، که در روستا یا منطقه ای از کوفه سکنی داشته اند و دارای شاخه های فراوان از نسل رسول خدا هستند. در میان آن ها

افراد فقیه، شاعر، لغوی، امیر، محدث و دانشمند نیز پدید آمده اند.

سیّد محمد اقساسی در سال ۵۷۵ ه درگذشته و آثاری از او باقی است.

غدیریه او:

ومن قام فی یوم «الغدیر» بعضده

نبی الهدی حقّا فاسئل به عمر

و صهر رسوا الله فی بنته التی

علی فضلها انزل الآی و السور...

سوگند به حق، علی (علیه السلام) پس از پیامبر بهترین انسانی است که پس از پیامبر بر زمین گام نهاد و افتخارآمیزترین بندگان است. او خلیفه و جانشین برحق پیامبر و وارث دانش است که به وسیله آن ها مضر و عدنان شرف پیدا کرده اند.

آن کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر، بازوی او را گرفت و بلند کرد. اگر می خواهی از عمر بپرس. علی (علیه السلام) همان شخصی است که همه بت ها را شکست و از سرانجام آن نهراسید و در حالی که دیگران زمانی طولانی بت می پرستیدند. او همان داماد رسول الله است و همسر دخترش آن بانوی بافضیلتی که آیه ها و سوره در شأن او نزول یافته است...

پنجاه وچهارم: قطب الدین راوندی

قطب الدین ابوالحسن سعد بن هبه الله راوندی، از پیشوایان و بزرگان مذهب شیعه و چشم و چراغ طائفه محقّه و یگانه ای

از استادان فقه و حدیث و نابغه ای از مردان میدان دانش و ادب بوده که کمتر کسی به گردپای او رسیده است.

علّامه امینی بیست و چهار تن از مشایخ او را نام برده و تنی چند هم از شاگردانش را یاد کرده و تعدادی از تألیفات وی را برشمرده است.

قطب راوندی در سال ۵۷۳ ه درگذشته و در جوار حضرت معصومه در قم دفن شده است.

غدیریه او:

... تناسوا ما مضی بغدیر خمّ

فادرکهم بشقوتهم هبوط...

فرزندان زهرا (علیها السلام) پدران یتیمانند و وقتی نابخردان با ایشان برخورد کنند. سلام گویند. آنان حجت های خدا بر خلقند و هر که با آن ها دشمنی ورزد گناهکار است.

روزهایشان، روزه و شب هایشان با عبادت و تهجّد سپری شده است.

اُلم یجعل رسول الله یوم

الغدیر علیاً الْأَعلی اماما...

آیا رسول خدا او را در روز غدیرخمّ، امام و پیشوا معرفی نکرد؟ آیا حیدر (علیه السلام) آقا و سرور نبود. و آیا حیدر بهترین جایگاه را ندارد؟

دیگران، آنچه را که در غدیرخمّ گذشته، فراموش کردند و به سبب همین شقاوت، سقوط کردند.

ص:۳۵

پنجاه وپنج: سبط ابن تعاویذی

اشاره

محمدبن عبدالله بغدادی معروف به ابن تعاویذی به سال ۵۱۹ ه متولد و ۴۱۶ ه در گذشته است.

نامبرده از شاعران برجسته شیعه و از یگانه نویسندگان و منشیانی است که خطه عراق با ادبیات شعری آنان خرّم و با آثار ادبی شان شاداب است.

غدیریه او:

... و طویت الاحزان فیه و لم

أبْدَ سروراً فی یوم عید الغدیر

طومار غم و اندوه را در او پیچیدم و هرگز در روز غدیر سرور و شادی آشکار نکردم... او در این قصیده هایش همانند قصیده ابن منیر (تتریّه) به شیوه ضلال و دلال با ممدوح خود به سخن پرداخته و معانی مقلوب مطرح ساخته است.

ص:۳۶

قرن هفتم

پنجاه وششم: منصور بالله

اشاره

ابوالحسن منصور بالله از سادات حسنی و یکی از پیشوایان زندیه در سرزمین یمن بوده است که شرافت خانوادگی را با برتری های اکتسابی، همراه ساخته و به علم و دانش آراسته بود. او فضیلت قلم و سلحشوری را یک جا گرد آورده و پیشوای مذهبی در یمن گشته است. او در زمره شاعران، بلکه شاعرترین مبلغان آن مذهب در آن خطّه به شمار است. نامبرده در سال ۵۶۱ ه به دنیا آمده و در سال ۶۱۴ ه از دنیا رفته است.

علّامه امینی بیست و پنج اثر از وی، در موضوعات فقه، اصول، کلام، حدیث، مذهب، و ادب را ذکر می کند.

غدیریّه او:

بنی عمنا ان یوم الغدیر

یشهد للفارس المعلم

ابونا علّی وصی الرسول

و من خصّه باللّوا الاعظم...

ص:۳۷

ای پسر عموها! روز غدیر گواه سواری نشاندار است. پدر ما علی ابن ابی طالب (علیه السلام) وصیّ و جانشین رسول خدا است، که به لوا و پرچم بزرگ، مخصوص گشته است. شما اگر با انتساب به او، توسط ابن عباس فخر می فروشید، ما از گوشت و خون او هستیم.

فعدن عن منازل و التصابی

و هات لنا حدیث «غدیرخمّ»

از منزلت ها و سخنان کودکانه درگذر و برای ما از حدیث غدیرخمّ سخن بگو.

شاعر، در این قصیده با بنی عباس و شاعران آنان، طرف است.

پنجاه وهفتم: مجدالدین ابن جمیل

اشاره

ابوعبدالله محمدبن منصور جمیل جبائی(م: ۶۱۶)، نویسنده، شاعر و ادیب ماهری بود. برای او در لغت، ادب و هنر و شعر، مقامی بلند است. او در زمان «الناصر» به پست خرانه داری، که مانند وزارت دارایی امروزه بود، رسید. ولی مبغوض شد و به مدت بیست سال زندانی گردید و شفاعت اکابر دولت مفید واقع نشد. سرانجام به یاد آورد که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را مدیحه سراید و چنان کرد و خوابید. علی (علیه السلام) در رؤیا به او فرمود: هم اکنون از حبس آزاد می شوی. او بیدار شد و باروبنه اش را بست و به حاضران گفت من الان آزاد می شوم. زندانیان در شگفت بودند

که بیچاره عقلش را از دست داده است. لیکن هم زمان، ناصر هم، چنان رؤیایی دیده و امیرالمومنین سه بار تأکید کرده بود که مجدالدین را آزاد کن. علّامه امینی (رضی الله عنه) قصه را به تفصیل از چند نسخه خطی حکایت کرده است. این مدیحه همین غدیریّه اوست.

غدیریه او:

... و من اعطاه یوم «غدیرخمّ»

صریح المجد و الشرف القدامی...

و علی آن کسی است که پیامبر در روز غدیرخمّ مجد خالص و شرف کهن به او داد و او همان بزرگواری است که خورشید برای او برگردانده شد، پس از آنکه تاریکی فضا را پوشانده بود. او بود که از خودگذشتگی کرد و سه بار پیاپی طعام خود را که قرص نان جوینی بود، بخشید و خود با نمک خالی،گذراند. ای اباحسن! تو جوانمردی هستی که هر پناه جویی تو را بخواند پناهش دهی.

پنجاه وهشتم: شوّا کوفی حلّی

اشاره

ابوالحسن یوسف بن اسماعیل کوفی حلبی از نابغه های شعر و ادب بوده و فضیلت ها از هر سو به او رو آورده بود. دوست او ابن خلکان به شرح احوال او پرداخته و دیگران هم از بیان خوبی ها و هنرهایش باز نمانده اند، شوّاء در صنعت عروض و قافیه مهارت تمام داشته و مجموعه سروده های او در چهار

مجلّد می گنجد. تاریخ ولادت او را به ۵۶۲ ه و وفاتش را سال ۶۳۵ ه نوشته اند.

غدیریه او:

... اخو النصّ الجلّی بیوم «خمّ»

و ذوالفضل المرتّل فی الکتاب

من، آن کسی را که وصیّ و جانشین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوست بدارد، از عذاب دوزخ ضمانت می کنم؛ که در آن روز پروردگار را بخشنده و آمرزنده و علی را شفاعت کننده خواهد دید.

[علی] جوانمردی که کرم و أبّهت اش از کرانه ها گذشته پناهگاهی محکم و محضری سبز و پرناز و نعمت دارد. هر گاه در راه خدا شمشیر برکشد، آن تیغ در برابر ابرها برق زند. او وصی و جانشین محمد مصطفی و پدر فرزندان اوست، و در میان اصحاب، تنها او افتخار همسری فاطمه پاک را دارد و بس؛ و او برادر [پیامبر] به نصّ صریح غدیر است که فضائلش در قرآن تلاوت می شود.

پنجاه ونهم: کمال الدین شافعی

اشاره

ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه درگذشته به سال ۶۵۲ ه پیشوا در فقه شافعی، آشنا به حدیث و اصول و مسائل خلافی است. او در نیشابور حدیث می شنیده و سپس در مدرسه

امیتّه دمشق، اقامت گزید و ملک ناصر، حاکم دمشق، برای او حکم وزارت نوشت، لیکن او نپذیرفت.

کمال الدین اشعار فراوانی درباره اهل بیت دارد که زینت بخش کتب است. کتاب مطالب السؤول، که مدایح و فضایل اهل بیت را دربردارد، از اوست. اربلی، معاصر او، در کشف الغمه، وی را ستوده است. اشعار او در ادبیات دینی می درخشد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پنج اثر وی را نام برده است.

غدیریه:

... و شرفه یوم «الغدیر» فخصّه

بانّک مولی کل من کنت مولاه

و لو لم یکن الّا قضیه خیبر

کفت شرفاً فی مأثرات سجایاه

و روز غدیر او را شرف بخشید و به طور خاص به او فرمود: تو مولای کسانی هستی که من مولای آن ها هستم. اگر برای او جز ماجرای خیبر نبود، در اخلاق و خصلت های پسندیده اش،کافی بود.

شصت: ابومحمد منصور بالله

حسن بن محمد یمنی، از پیشوایان بزرگ شیعیان زیدیه در سرزمین یمن است. یگانه ای از سرشناسان بزرگ آن ها که در میدان دانش حدیث و فنون مناظر آن، برای او دایره هایی با شعاع بزرگ و گام هایی وسیع و گسترده وجود دارد.

ص:۴۱

ابومحمـد در سال ۵۹۶ ه متولـد و در سال ۶۷۰ ه درگذشته است.(۱) از جمله آثـار او ارجوزه ای است طولانـی در هفتصـد و هشت بیت از آن را برگزیده ایم:

و قال فیه المصطفی انت الولیّ

و مثله انت الوزیر و الوصیّ

و کم قال له: انت اخی

فایّهم قال له مثل علی؟

و هل سمعت بحدیث مولی

یوم «الغدیر» و الصحیح اولی

الم یقل فیه الرسول مولا

لم یبق للمخالفین حولا...

محمـد مصـطفی دربـاره او جمله های «انت الولی»، «انت الوزیر» و «انت الوصـی» و «انت اخی» بیان فرمود و به چه کس همانند علی این گونه فرموده است؟

آیا حـدیث مولی را در روز غـدیر شـنیده ای؟ آیا رسول خـدا در آن حـدیث سـخنی نگفت که راه و چاه را بر مخالفان بست؟ مراد از «مولی» اولی و سزاوار است.

او در این ارجوزه تمـام منـاقب و فضائـل علی (علیه السـلام) را که در قرآن و احـادیث معتبر آمـده، برشـمرده است. خـدا به او پاداش دهد.

شصت و یکم: ابوحسین جزّار

یحیی بن عبدالعظیم ابوالحسـین جزار مصری از شاعران فراموش شده شیعه است.گرچه در کتب سلف و معجم ها شرح حال او ذکر نشده یا کمتر آورده اند، لیکن در عوض،

۱- وفات او در شهر رغافه از شهرهای صعده اتفاق افتاده است.

خود او شرح احوال مفصّل را به قلم آورده و ابعاد هنر و فضل خویش را در آن نمودار ساخته است.

نامبرده در سال ۶۰۱ ه متولد و در ۶۷۲ ه در مصر وفات یافته است. علّامه امینی (رضی الله عنه) غدیریه او را از یک نسخه کهن خطی با طول و تفصیل آورده و ما چند بیت از آن را زینت بخش کتاب می کنیم.

یهنّیک یاصهر النبی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

(صلی الله علیه و آله و سلم)

یوم به للطیّبین هزیز

انت المقدم فی الخلافه مالها

عن نحو مابک فی الوری تبریز

صبّ الغدیر علی الألی جحدوا لظی

یوعی لها قبل القیام ازیز

ان یهمزوا فی قول احمد انت مولی

للوری فالهامز المهموز

ای داماد محمد پیامبر خدا ای علی مبارک باد تو را روزی که برای پاکان روز نشاط انگیز است.

در امر خلافت و جانشینی، تو مقدّم هستی و شرایط آن جز در تو بروز و ظهور نداشت.

غدیر بر سر منکران آتش ریخت تا به امت قیام نکرده، همچون آب دیگ جوشان برایشان می جوشد.

اگر در کلام احمد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به تو فرمود: «ای علی تو مولا و امام مردم هستی» عیب گرفتند عیب جو، خود عیب ناک است.

ص:۴۳

شصت و دوم: قاضی نظام الدین

اشاره

نظام الدین محمدبن قاضـی القضات اسحاق بن مظهر اصفهانی، یکی از ادبای اعیان طائفه امامیه و یگانه در انواع فنون و هنرها و قاضی القضات عراق است،که در سال ۶۷۸ ه وفات یافته است.

غدیریّه:

غدیریه او چهل ودو بیت است که علّامه امینی (رضی الله عنه) پانزده بیت آن را در الغدیر بزرگ آورده و از آن جمله است:

یوم الغدیر جری الوادی فطمّ علی

قویّ قوم هُم کانوا المعادینا...

در روز غـدیر در بیایـان، سـیلی توانمنـد راه افتـاد که قومی از دشـمنان ما را فراگرفت و در زمین پاکیزه ولایت دو شاخه گل و ریحان شکوفه زدند و رشد کردند.

مراد از باران جاری حدیث غدیر است که دشمن آن را برنتافت.

شصت و سوم: شمس الدین محفوظ

اشاره

او مرکز دایره فقـاهت و بر قلّه هـای بلنـد علم و ادب، قرارگرفته است. او از کسـانی است که بر اریکه زعـامت و ریاست دینی، تکیه زده و دارای مرجعیّت فتوایی و گره گشـایی مشـکلات مردم در دعـاوی، و دادگر و دادگستر و پناهگاه درمانـدگان بوده است.

محفوظ هم دوره با محقّق حلی بود. میان آن دو نامه های ادیبانه و منظوم ردوبدل شده است.

آل محفوظ در سوریه و عراق نسلی صالح و ماندگار دارند. استاد حسین علی محفوظ در تراجم سرشناسان و اعلام خاندانش، رساله ای ویژه نگاشته است. شیخ شمس الدین محمود حدود سال ۶۹۰ هجری در گذشته است.

غدیریه:

ذاک الأمیر لدی الغدیر اخو

البشیر المستنیر و من له الأنباءُ...

اوست امیر منصوب در غدیرخمّ، برادر پیامبر بشیر و روشنگر و کسی است که خبرها برای او است.

او نیاکانی پاک و فرزندانی پاکیزه دارد؛ آیا توصیف گران می توانند به ابعاد مدح و ثنای او دست یابند در حالی که قرآن مدح او را گفته است. او همسری مثل فاطمه داشت که انوارش فراگیر بود بدین جهت زهرا نامیده شد و پیشوایان و امامان از نسل او که مایه سیادت پسینیان و عزت و شرف پیشینیانند و...

آنگاه او یکایک امامان معصوم تا حضرت قائم (علیه السلام) را نام می برد.

ص:۴۵

شصت و چهارم: بهاء الدین اربلی

اشاره

بهاء الدین ابوالحسن علی ابی الفتح اربلی ساکن و مدفون در بغداد، از ستارگان درخشان آسمان علم و فضیلت در قرن هفتم بوده و صاحب اثر جاویدان «کشف الغمه فی معرفه الائمه» می باشد. این کتاب در تاریخ زندگانی و بیان فضائل و مناقب عترت است. کشف الغمه محتوی احادیث گران بهایی است. او خود از محدثان بزرگوار بوده است.

اربلی در هنر شعر نیز ید طولائی داشته و در ستایش و مدح امامان سروده ها دارد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) ۶ نفر از اساتید و مشایخ را ذکر کرده است.

همچنین ۱۵ تن از کسانی که از وی روایت کرده اند، را نام می برد.

غدیریه:

حسدوه علی مآثر شتّی

و کفاهم حقداً علیه الغدیر...

حسد بردند به او به سبب فضائل و برتری هایش، در کینه ورزی دشمنان به او، حدیث و ماجرای «غدیرخمّ» کافی است.

ص:۴۶

قرن هشتم

شصت و پنجم: ابومحمد ابن داود حلی

اشاره

ابومحمد تقی الدین علی بن داود حلی، نابغه فقه، حدیث، رجال، علوم و فنون متفرقه است، بی تردید او از یگانه های فرقه ناجیه و از علمای سرشناس امامیه است.کتاب رجال او، در شناخت راویان، از کتاب های مرجع می باشد. او به سال ۶۴۷ در حله به دنیا آمد.

او نزد سیّد احمدبن طاووس حلّی دانش آموخته، و از طریق استاد سرشناسی دیگر نقل روایت کرده است. نامبرده در سال ۷۴۱ ه و در سن ۹۴ سالگی رخت از جهان بربست.

علّامه حلّی دارای آثار گران قدری است که ۲۹ اثر می باشد.

غدیریه ابن داوود:

و اذا نظرت الی خطاب محمد

یوم «الغدیر» اذا استقرّ المنزل

من کنت مولاه فهذا «حیدر»

مولاه لا یرتاب فیه محصّل

لعرفت نص المصطفی بخلافه

من بعده غرّاء لا یتأوّل

ص:۴۷

و اگر سخنرانی درخشان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که پس از استقرار در غدیرخمّ ایراد فرمود: "هرکه را من مولای او بوده ام این حیدر مولای اوست و هیچ حق جویی در آن تردید نمی کند." نظر و دقّت کنی می شناسی که حضرت مصطفی به خلافت و جانشینی بعد از خود تصریح کرده و در آن، جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست. او در ارجوزه مفصّل بالغ بر ۶۸ بیت حقایق بسیاری را آشکار کرده است:

لأننی اعلم مثل الشمس

نصّ الغدیر واضحاً عن لبس

که من می دانم و برایم مانند آفتاب روشن است که در نصّ غدیر، هیچ ابهامی وجود ندارد

شصت و ششم: جمال الدین خلطی یا خلیعی

اشاره

ابو الحسن جمال الدین موصلی حلّی شاعری شکافنده معانی باریک و از ستایشگران اهل بیت است. شگفت آنکه او نیز همانند حمیری، از پدر و مادر ناصبی متولد شده و علّامه امینی (رضی الله عنه) قصّه نذر مادر او را به تفصیل آورده است.(۱)

غدیریه:

یورد ما جا فی «الغدیر» و ما

حدث فیه عن خاتم النذر...

آنچه را از پیامبر، خاتم انذارکنندگان، در غدیر آمده، روایت می کند.

ص:۴۸

۱- الغدیر، ۶/۹.

آیـا من، از خود شـما به شـما سـزاوارتر نیسـتم؟ هرکه را من مولاـی او بوده ام، اینک حیـدر مولای اوست و به دنبال من است. قومی عید غدیر را انکار کردند.

حبَّذا یوم الغدیر

یوم عید و سرور...

روز غدیرخمّ روز عید و شادی است و چه روزی! که مصـطفی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بهترین را امیر شـناسانده و فرمود: این وصی من در حضور و غیاب من می باشد...

شصت و هفتم: سریجی اوالی

اشاره

سید عزیزبن محمد حسینی، مردی ادیب، فاضل، جامع و شاعری برجسته بوده است. او در بصره به سال ۷۵ ه وفات یافته است.

غدیریه اوالی:

و فی «الغدیر» و قد ابدی النبی له

مناقباً ارغمت ذالبغضه الشانی

اذ قال من کنت مولاه فانت له

مولی به الله یهدی کل حیران...

در روز غدیرخمّ پیامبر برای علی مناقبی آشکارا بیان فرمود که بینی دشمن بدخواه به خاک مالیده شده آنگاه که گفت: هرکه را که من مولای او بوده ام تو مولا و امام او هستی. خدا بدین وسیله هر انسان گمراه را هدایت فرماید.

ص:۴۹

کیست جز او (علی) که دانش غیبی داشته و بگوید: بپرسید از من قبل از آنکه مرا از دست بدهید و بازنیابید؛ و کیست جز او که در حرم خدای رحمان ولادت یافت...

شاعر در این قصیده، بخشی از فضائل مولای ما علی امیر المؤمنین را، ضمن آنکه به امر ولادت علی در جوف کعبه اشارت کرده، برشمرده است. علّامه به ذکر منابع فراوان حدیثی و تاریخی آن از طریق شیعه و سنّت، بالغ بر ده کتاب پرداخته، ازجمله به کتاب ارزشمند محقق نجف اشرف محمدعلی اردوباری به نام «ولید کعبه» نیز اشارت نموده است.

شصت و هشت: صفی الدین حلّی

اشاره

صفی الدین بن عبدالعزیز سنبسی از شاعران طراز اوّل عرب است، که الفاظ سنگین و متین و معانی دقیق و مضامین شریف را در اشعارش جمع کرده و در یک سخن، اشعار او محسنات لفظی و مزایای معنوی را درهم آمیخته است. بسیاری از علما صفی الدین را به عظمت یاد کرده و جایگاه او را در هنر شعر و ادب بالا دانسته اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) هم به آثار گونه گون او اشارت دارد.

غدیریه:

و علی ابن عمّک وارث العم الذی

ذلّت لِسطوه بأسه الشجعان

و اخیک فی یوم «الغدیر» و قد بدی

نورالهدی و تآخت الأقران

ص:۵۰

شاعر در این قصیده پنجاه وهفت بیتی، پیامبر اعظم را مخاطب ساخته و ستایش کرده و آنگاه به بیان فضائل علی و فضیلت غدیر پرداخته است:

و سلام بر پسر عموی تو، وارث دانش تو، همان که دلیران از صلابت و شکوهش بر خاک ذلّت افتادند و رام گشتند، و برادر تو، در روز غدیرخمّ نور هدایت ولایت در سیمایش هویدا شد و خدای رحمان به وسیله او مردم را راهنمایی فرمود.

در جای دیگر گوید:

علی و فرزندان او را دوست داشته باش که در روز قیامت و صحنه های هولناک آن رهایی خواهی یافت. همان علی که در روز غدیرخمّ، به نص پیامبر و سخن صریح او، امامتش تثبیت شد.

امام له عقد یوم الغدیر

بنصّ النّبی و اقوا له

پیشوایی که در روز غدیرخمّ با سخن صریح و دیگر کلمات او، برایش پیمان ولایت بسته شد. صفی الدین در سال ۶۷۷ ه ولادت و در سال ۷۵۲ ه وفات یافته است.

شصت و نهم: امام شیبانی شافعی

محمدبن احمد اسوانی اسکندرانی، محدث، فقیه و مفتی شافعی بود. در سال ۷۰۳ قمری به دنیا آمد. گرچه به شاعریّت توصیف نشده، لیکن قصیده بزرگی دارد که در کشف الظنون

ص:۵۱

از آن یاد شده و جمعی از سرشناسان شافعی نیز آن را شرح کرده اند:

و لاتنس صهر المصطفی و ابن عمّه

فقد کان بحراً للعلوم مسدّداً

و من کان مولاه النبی فقد غدی

علیّ له بالحق مولاً و منجداً

داماد و پسرعمّ مصطفی را فراموش مکن که در دریای موّاج دانش ها بود. همان که در شبانگاهِ توطئه قتل وی [پیامبر]، جان نثاری کرد، و او برای همه کسانی که پیامبر ولی آنان بود، ولی، امام و یاور گردید.

هفتاد: شمس الدین مالکی و غدیریه او

اشاره

نامبرده در سال ۷۸۰ه وفات یافته است. علّامه امینی (رضی الله عنه) اشعاری از وی نقل کرده که حاوی مناقب مولای متقیان علی امیرالمؤمنان است و ازجمله به حدیث «انا مدینه العلم..» اشارت دارد. علّامه امینی (رضی الله عنه) بدین مناسبت کتاب الشریف الغدیر را درج ۶ ص ۶۱ تا ص ۳۵۰ به مباحثی روایی و کلامی اختصاص داده است. در پایان نیز دوباره به شرح حال او برگشته و آثارش را برشمرده و اشعاری از وی آورده است.

ابوعبدالله شمس الدین محمد مالکی، اندلسی نحوی معروف به ابن جابر اعمی یکی از مردان شعر و ادب و دارای مهارت در نحو و تاریخ و سیره و حدیث بوده که در سال ۶۹۸ ه زاده شده و چنان که گفته شده در ۷۸۰ ه درگذشته است.

ص:۵۲

غدیریه او:

... و قال رسول الله انی مدینه

من العلم و هو الباب فالبابَ فاقصد

من کنت مولاه علی ولیه

و مولاک فاقصد حب مولاک ترشد...

علی (علیه السلام) شمشیر رسول خدا و صحابی بزرگوار او و داماد و پسرعمّ پیامبر مصطفی و پدر حسنین و دارنده سیادت و آقایی بود و پروردگار آسمان ها، زهرا را به عقد او درآورده و با بهترین زنان همسر کرد و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من شهر دانش هستم و علی درگاه آن، پس اگر طالبی درگاه را قصد کن و فرمود هرکه را من مولا بوده ام علی مولای اوست مهر و ولای مولی موجب رشد و رستگاری می شود.

هفتادویکم: علاء الدین حلّی

اشاره

ابوالحسن شیخ علی حلّی، عالمی بافضیلت و ادیبی با کمال و میان دانش فراوان و ادب درخشان را با اندیشه نابغانه و نظر صائبانه جمع کرده و در طلیعه شعرای اهل بیت به شمار آمده است و قصیده های زیبای او مشحون از لحاظ رمزهای باریک و نکویی های با الفاظ سنگین و خردمندانه بودن معنی و متانت سبک و اسلوب، قابل تقدیر است.

قصیده های هفت گانه طولانی که همگی زیبا و نکته دارند.

غدیریه ها:

... الّا الذی جحدوا الوصی و ما حکی

فی فضله «یوم الغدیر» محمد...

گمان نـدارم کسـی در دوزخ جاودان بماند جز کسـی که وصـی را منکر باشد و آنچه محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در غـدیرخمّ در فضـیلت او گفت، انکار کنـد. آنگاه که او به پا خاست و خطبه ای غرّا خواند و در حالی که دست در دست علی داشـت و فرشـتگان نیز نـاظر بودنـد، فرمـود: هرکه من مولاـی او بـوده ام، این حیـدر مولاـی اوست نه کس دیگر. پروردگـارا، دوسـتدار او را دوست بدار و معاندان و دشـمنان حیدر را خوار گردان. به خدا سوگند جز مؤمن، عاشق علی نیست و جز ملحد کافر، او را دشـمن نمی دارد. ای مردم یار و یاور او باشید و از نصرت او دریغ نورزید تا رستگار شوید. گفتند شنیدیم و تأکید جبرئیل را فهمیدیم امّا تا محمد از دنیا رفت، به پیمان خیانت کردند...

این قصیده دارای ۱۸۵ بیت است و تاریخچه غدیر و موضوع ولایت و امامت و فضائل علی (علیه السلام) را دربردارد.

ص:۵۴

قرن نهم

هفتادودوم: ابن عرندس حلّی

شیخ صالح ابن عرندس یکی از سر شناسان و مؤلّفان شیعه و سرآمد در فقه و اصول و دارای هنر شعر و گوینده و سراینده مدایح و مراثی فراوانی در حق اهل بیت است. علّامه امینی (رضی الله عنه) نمونه هایی از اشعار او را در الغدیر بزرگ آورده است. غدیریه او دارای یکصدوبیست بیت می باشد.

و بخمّ و اخاه النبی محمد

حقّا و ذلک فی الکتاب تنزّلا

و مدحته رغماً علی آنافهم

مدحاً به ربّی صدا قلبی جلا

و تراب نعل ابی تراب کلمّا

مس القذی عینی یکون لها جلا

و محمّد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیرخمّ و در برابر کتاب نازله خدا، با او برادر گردید و من هم بینی بدخواهان را به خاک مالیدم و او را ستایش کردم چنان ستایشی که پروردگار من بدان وسیله زنگار از دل من زدود. خاک پای ابوتراب علی، توتیای چشم من است و با آن جلا پیدا می کند.

ص:۵۵

او در این قصیده به برخی فضائل علی (علیه السلام) از جمله جریان شکستن بت های روی بام کعبه اشاره نموده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) در همین مضمون، حدیث مزبور را از منابع مختلف و کتاب های معتبر اهل سنّت، که متجاوز از چهل کتاب باشد، نقل نموده است.

هفتادوسوم: ابن داغر حلّی

شیخ مخامس بن داغر از محبان اهل بیت طهارت است که بزرگان در مهر و محبّت وی نسبت به آل الله (علیهما السلام) سخن فراوان گفته اند. علّامه امینی نمونه هایی از شعر او را آورده است و غدیریه های او هرکدام بیشتر از چهل بیت است.

و حباه فی یوم الغدیر ولایه

عام الوداع و کلّهم اشهادها

فهدا به (یوم الغدیر) مفصّلا

برکاته ما تنتهی اعدادها..

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیرخمّ، به سال حجهالوداع، مقام ولایت را به او داد و همه گواه بودند و بدان وسیله در روز غدیر، برکات او که تمام شدنی نیست، به تفصیل بیان شد.

قومی که وصیت احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنیدند، اما در سینه هایشان کینه انباشتند تا آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رخت از جهان بربست؛ کینه ها را آشکار ساختند. ولیِّ خدا را از مقام خلافت بلافصل منع کردند. کار به آنجا رسید که به او به طور علنی بر روی منبرها، ناسزا و دشنام دادند. آیا او را آشکارا بر روی منبرها

ناسزا می گویید در حالی که با شمشیر او آن منبرها برای شما سامان یافت؟

هفتادوچهارم: حافظ برسی حلّی

اشاره

حافظ شیخ رجب برسی از اهالی حلّه، عارف، عالم و فقیه شیعی که آگاه به چندین رسته از علوم بوده و در فن حدیث و ادبیات و شعر نیز آشنا بوده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) سیزده اثر از او برشمرده، از آن جمله است: مشارق انوار الیقین... و نیز نمونه ای از اشعار وی را آورده است. تاریخ ولادت و مرگ او معلوم نیست.

غدیریه:

له النص فی «یوم الغدیر» و مدحه

من الله فی الذکر المبین صریح...

نص روز غدیر برای اوست و ستایش وی از ناحیه خدا در قرآن مبین، آشکار است. او پیشوایی است که اگر کسی مهر او را به دل داشته باشد، میزان اعمال او در روز قیامت سنگین خواهد بود.

از آنجا که برخی شاعران غدیر، از جمله شیخ رجب در تیررس انتقاد و اعتراض قرار گرفته و به غلّو متهم شده اند، بعضی مؤلفان(۱)، آن ها را آماج تیر های تهمت و ناسزا و انواع نسبت های ناروا، قرار داده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) به این مناسبت

۱- مانند ابن تیمّیه، ابن اثیر،قصیمی، جارالله موسی و امثال آن ها.

فصل هایی گشوده و به بحث های جانبی زیادی پرداخته که از عنوان «غلّوگرایی در فضائل» شروع و صفحات ج ۷ الغدیر (از ص ۶۳-۴۱۲) و نیز تمام جلدهای ۹ و ۱۰ را به خود اختصاص داده و بحث های کلامی، تاریخی، عقیدتی و علمی زیادی را مطرح کرده و روشنگری هایی نموده است.(۱) سپس بقیه شعرای غدیر را از قرن نهم به بعد آورده است.

هفتادوپنج: ضیاءالدین هادی

اشاره

سید جمال ضیاءالدین هادی یمنی صنعانی زیدی، یکی از رجال دینی و اولاد حسن بن ابی طالب بوده است. پدرش وی را در خردسالی همراه با عموزاده اش به صعده برد. او در آنجا به آموزش پرداخته و بالنده شده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) یازده اثر از وی نام می برد که بر چهار اثر او تأکید داشته و آن ها را از بهترین مؤلفات وی نام می برد که عبارت است از:

- کاشف الغمه عن حسن سیره امام الامه

- کریمه الناصر فی الذّب عن سیره الام الناصر

- السیوف المرهفات علی من ألحد فی الصفات

- نهایه التنویه فی ازهاق التمویه فی الرد عَلی نشوان

ص:۵۸

۱- ما این بحث ها را به تناسب پی خواهیم گرفت.

سیدجمال، با برخی از عالمان یمن، مکاتبات و نامه نگاری ها و مشاعره هایی داشته است. نامبرده در سال ۷۵۸ ه به دنیا آمد و در ۸۲۲ ه درگذشته است.

غدیریه:

این است مذهب ما که امام و پیشوا و رهبر پس از محمد مصطفی، حیدر قهرمان و دشمن شکن است یعنی: امیر المؤمنین علی که ازسوی خدای رحمن به آن مقام رسید و در حق او آیه های مبارک نازل فرمود:

و قال فیه رسول الله سیدنا

یوم «الغدیر» بخمّ یوم حجهم

من کنت مولاه (ای أولی) به فعلی

او لی به و هو مولاهم بکلّهم...

سرور و پیامبر ما در روز غدیرخمّ، در حضور افراد بسیار گفت: هرکس را من مولاـ بوده ام، یعنی سزاوارتر از او، این علی مولای همه آنان است. در ادامه قصیده فضائل و مناقب علی (علیه السلام) را برشمرده و به حوادث تلخ تاریخ بعد از رسول پرداخته است.

هفتادوششم: حسن آل ابی عبدالکریم

شیخ حسن آل ابی عبدالکریم مخزومی یکی از شاعران قرن هشتم است. چون تاریخ وفات او معلوم نیست، برخی قصائد او را به بعضی شاعران قرن نهم نیز نسبت داده اند.

ص:۵۹

علّامه امینی (رضی الله عنه) قصیده یکصدوهفتادوهفت بیتی از او آورده که در بعضی بیت ها از غدیرخمّ یادی کرده است:

و بیعه «خمّ» والنّبی خطیبها

لَها فی قلوب المشرکین نصول...

و بیعت غدیر خمّ که سخنران آن، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.آن بیعت و خطبه در دل های مشرکان همچون نیزه ها فرو رفت و احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بالای بلندی، در حالی که دست مرتضی را در دست داشت، فرمود: ای جماعت حاضر، بشنوید و به آنان که غایبند برسانید. همه، اعم از ذلیل و عزیز گوش دادند، که فرمود: هرکه را من مولا بوده ام آنک حیدر و علی، مولای اوست. این را از طرف پروردگار آسمان می گویم و علی امیرمؤمنان است و هر کس جز او را امیرالمؤمنین بخواند، نادرست کار و نادان است. همگی آفرین گفتند؛ لیکن برخی خاطری مکدّر داشتند.

ص:۶۰

قرن دهم

هفتادوهفتم: شیخ کفعمی

تقی الـدین ابراهیم کفعمی، یکی از اعیان و سرشـناسان قرن نهم که جامع علم و ادب و از طلایه داران حدیث و کاشـفان گنج های پرسود و نادر است. مردم از تألیفات او ازجمله مصباح و بلدامین بهره ها بردند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) شجره نامه او را در الغدیر بزرگ آورده است. معجم نگاران در کتاب های خود او را مورد مدح و ستایش قرارداده اند. علّامه امینی نام یازده نمونه تراجم را یاد می کند که صفحاتشان به نام او مزین است.

تالیفات متعددی از او در دست است که تعداد آن ها به روایت صاحب اعیان الشیعه، ۴۹ عدد است. علّامه امینی ۲۹ اثر از وی نام برده است. او در سال ۹۰۵ هجری دیده از جهان فروبست. برخی ابیات غدیریه او به قرار ذیل است.

هنیئا هنیناً لیوم الغدیر

و یوم الحبور و یوم السرور

و یوم الکمال لدین الاله

و اتمام نعمه ربّ غفور

مبارك روزی است روز غدیر، روز کمال دین خدا و روز اتمام نعمت پروردگار آمرزنده بر بندگان است.

روز رستگاری و روح پیروزی است و روز سازمان یافتن همه امور است.

روز امامت و امیری مرتضی، پدر حسن و حسین است. روزی است که به تقدیر پروردگار دانای توانا خطاب از جبرئیل آمد. روز سلام بر محمد مصطفی و عترت طاهر ماه های چهارده شبه است. روز مطرح شدن ولایت و وصایت علی امیرالمومنین در غدیر...

در فرازی دیگر می سراید:

و بعده یوم غدیر خمّ

ثامن عشر منه فاتبع نظمی...

پس از آن روز غدیرخمّ است هجده آن ماه به دنبال نظم من باش. در آن روز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیانی صریح درمورد امام علی مرتضی آمد و اسلام در آن روز به کمال رسید...

هفتادوهشتم: عزّالدین عاملی

عزالدین شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی جبلی، پدر شیخ بهایی و از خاندانی شریف و دارای مجد و عظمت موروث و مکتسب است. نیای او حارث اعور همدانی، همان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به هنگام وفات، به او بشارت داد.

علامه امینی (رضی الله عنه) از بیست نفر از مشایخ هم عصر او نام برده که بر انتساب او به نیاکان پاک تصریح کرده اند. همچنین

ضمن یاد از اساتید و شاگردان وی نام بیست و هفت اثر از تألیفات او در کتاب الغدیر ذکر گردیده است.

او در سال ۹۱۸ ه متولد و در ۹۸۴ ه درگذشته است. امینی (رضی الله عنه) در الغدیر، غدیریّه ای چهل وپنج بیتی از وی آورده است.

اخا المصطفی و ابا السیدین

و زوج البتول و نجل الظهیر

و محبوب ربّ حمید مجید

و خیر نبی بشیر نذیر

و نور الظلام و کافی العظام

و مولی الأنام بنصّ «الغدیر»...

من برادر محمد مصطفی و پدر آن دو آقا (حسن و حسین) و همسر بتول و فرزند آن پشتیبان را صدا می کنم که محبوب پروردگار ستوده و با عظمت و برگزیده پیامبر، بشارت دهنده و انذار کننده است. او را به گفتار صریح روز غدیر که روشنایی تاریکی ها و کفایت کننده کارهای بزرگ و صاحب ولایت انسان ها است.

ص:۶۳

قرن یازدهم

هفتادونهم: ابن ابی شانین بحرانی

اشاره

شیخ داودبن محمد حفصی بحرانی از نیکان قرن دهم هجرت و از برگزیدگان عصر خویش بود که به وجود مفاخر آراسته بود. اشعار او نیز مجموعه های ادبی را عطرآگین ساخته است.

غدیریه او:

... ولمّا اتی نحو (الغدیر) برحله

تلقّاه جبرییل الامین یبشّر

بنصب علی والیاً و خلیفه

فذالک وحی الله لا یتأخّر...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از مراسم حج از مکه حرکت کرد، اما در دل رازی پنهان داشت. وقتی به (غدیر) رسید، جبرئیل امین با پیامی بشارت آمیز آمد و فرمود: ای رسول خدا! فرمان خدا در نصب علی به عنوان والی و خلیفه نباید تأخیر داشته باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کاروان را در آن گرما، نگاه داشت و بر بلندایی ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ازسوی خدا امری رسیده که باید اجرا شود و من به نام خدا آن را می رسانم و

خدا یاری رسان حق است. اگر کوتاهی کنم رسالت خدا را بر جای نیاورده ام. علی، برادر و جانشین من در میان امت است. او یـاری کننـده دین من است. پیروی از او بر همه واجب، و نافرمـانی اش گناهی نابخشودنی است. ای مردم سـخن مرا بشـنوید و فرمانبردار او باشـید تا پاداش یابید. آیا من برای همه شـما از خودتان سـزاوارتر نیسـتم؟ گفتند بلی. فرمود: آگاه باشید هرکه را من مولا بوده ام پس از من حیدر خلیفه و جانشین است.

بحرانی در سال ۱۰۰۱ ه درگذشته است.

هشتاد: زین الدین حمیدی

عبدالرحمن بن احمد حمیدی دارای دیوان شـعری پر از بدایع ادبی است. او قصیده هایی طولانی در مدح پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. وی در برخی قصائدش به غدیر، پرداخته است.

و بباب العلوم صنوک مردی

فی الردی کل مبطل بالرداء

اسدالله فی الحروب مجلّی

اَزمان الکروب و الغمّاء

و کفاه حدیث «من کنت مولاه»

فخاراً ناهیک ذا من ثناء

و دامـاد و پسـرعموی تو(پیـامبر) همان دروازه دانش ها، دلیر مردی بود که با شمشـیر، هر باطل گرا را در میـدان جنگ از میان برداشت. شیر خدا در میدان های کارزار، غم و اندوه را می زدود و حدیث «من کنت مولاه...» در منقبت او کافی است

ص:۶۶

و چه فخر و ثنای بزرگی است. او در سال ۱۰۰۵ ه وفات نمود.

هشتادویکم: بهاءالمله والدین

محمدبن حسین شیخ الاسلام، معروف به شیخ بهایی، مشهورتر از آن است که بخواهیم در وصفش بنگاریم. آثار و آوازه اش حتی در جهان خارج از اسلام نیز پیچیده است. کتابی در بزرگان شیعه نیست که به بیان حالات و آثار او نپرداخته باشد. شیخ بهایی سی سال جهانگردی کرد و سپس در اصفهان مقیم گشت و در جوار امام رضا (علیه السلام) ، هشتمین پیشوای معصوم، آرمیده است.

نسب او همان طور که در شرح حال پدر بزرگوارش، شیخ حسین آمد، به حارث همدانی می رسد. شرح حال او را بسیاری از دانشمندان و تراجم نویسان در کتاب هاشان آورده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) نام۴۲ نفر از آنان را یاد می کند. همچنین از مشایخ و شاگردان او که تعدادشان به ۱۰۰ نفر می رسد، نام می برد در ادامه ۷۷ عنوان از آثار شیخ بهایی را معرفی می نماید:

علّامه امینی (رضی الله عنه) همچنین به تعدادی زیادی از شروح و تعلیقات گروهی از دانشمندان معاصر او و پس از او اشاره کرده است.

ص:۶۷

تولد وی ۹۵۳ ه و در سال ۱۰۳۱ ه در گذشته است.

شیخ بهایی در میدان هنر شعر و ادب هم یکّه تاز بوده و اشعار او در دیوان و دیگر کتب پخش است. قصیده رائیّه او به نام «وسیله الفوز و الأمان» بسیار لطیف و پرمضمون است. وی درباره غدیر قصایدی دارد که برخی آنان را تخمیس کرده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در کتاب الغدیر آن را، که حدود چهل بیت است، آورده و ما چند بیت را یاد می کنیم:

امام البریّه اصل الاصول

شفیع الأنام بیوم مهول

فتی حَبّه الله ثم الرسول

وصیّ النبی و زوج البتول

امام به الشرک عنی خفی

و للظلم و الفسق عنا نفی

علی امیری و نعم النصیر

مجیری غداًمن لهیب السعیر

و کان لِأحمد نعم النصیر

و واخاه امرا غداه «الغدیر»

(من الله نصّاً به و اختیارا)

پیشوای انسانیت و ریشه دارترین نسل ها که در روز هولناک محشر، شفیع مردم است؛ جوانمردی که خدا و سپس رسول، او را دوست دارند. او وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همسر زهرای بتول است. پیشوایی که در پرتو وجود او آثار شرک از بین رفت و ظلم و نابکاری منتفی گردید و محمد مصطفی، آن را خلاصه اهل تقوا و وفا، او را برگزید و برادر خویش خواند.

علی (علیه السلام) امیر و امام و رهبر من است و چه پیشوا و رهبر نیکی. او فردای قیامت مرا از شراره آتش دوزخ پناه دهنده است. او برای احمد یار و یاوری نیک است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به فرمان خدا در روز «غدیر» او را برادر خویش اعلام کرد و به نص و انتخاب پیامبر، پیشوا و خلیفه شد.

هشتادودوم: حرفوشی عاملی

اشاره

شیخ محمدبن احمد حریری حرفوشی، شامی عاملی؛ از نابغه های دانش و ادب و از استوانه های فضیلت است که فضایل و ارزش ها را یکی پس از دیگری کسب کرده است. فضایل و ارزش ها برای او مانند دانه های شانه و یا خطوط دایره که به مرکز آن می پیوندند، لحاظ گردیده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) ۱۱ مورد از تألیفات او را نام برده است. بزرگانی مانند سیدعلی خان او را ستوده و شیخ حرّ عاملی در وفاتش او را رثا گفته است. وفات او به سال ۱۰۵۶ بوده است.

غدیریه:

...و اسئل «بخمّ» کم له

المختار من فضل أبانه

گویا برای صاحب دیانت، سخن از مرتضی (علی بن ابی طالب) به میان آوردم. آن گاه که گرد رنج بر سیمای زمانه نشست تو چون باران رحمت الهی انسان ها را پناه دادی.

ص:۶۹

آن گاه که شعله های نبرد بالا گرفت؛ شمشیرت صفوف دشمنان را درنوردید...

از سرزمین غدیرخم بازپرس که احمد فضایل و برتری های او را بر مردم بازگفت.

هشتادوسوم: ابن ابی الحسن عاملی

اشاره

سید نورالدین علی (دوّم) موسوی عاملی جبعی از سرشناسان امامیّه است و در طلیعه نوابع آنان که جامع دانش و ادب بوده و از جگرگوشه های علم و فضیلت به حساب می آید.

نامبرده از شاگردان شهید ثانی است. اشعار و آثار منظومش در میدان ادبیات اسلامی و امامیه می درخشد. پراکنده آثار او را سیّد امین در اعیان الشیعه گردآورده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) از هشت نفر که از وی روایت کرده اند، یاد می کند. شرح حال او را صاحبان در رجال و تراجم کتاب های خود آورده اند. علّامه امینی از هفت نفر یاد کرده است. او به نقل از حر عاملی می نویسد: او شاعری ادیب و دانشمند بوده که آثارش عبارت است از:

۱- شرح ناتمام مختصرالنافع

۲- الفوائد المکیه

۳- شرح الاثنی عشریه الصلاتیه

۴- رساله فی تفسیر آیه موده ذی القربی

ص:۷۰

۵- رساله غنیه المسافر عن المنادم و المسامر.

غدیریه:

و نصّ علیه فی «الغدیر» بانّه

امام الوری بالمنطق الصادق الفصل...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیر با منطق راست و برخاسته از وحی و حق، تصریح کرد، علی رهبر و پیشوای مردم است. اما شما (منحرفان از علی) به شیوه ظالمانه، امامت و ولایت را به نااهلان واگذار کردید و آن را از کسی که شایسته ترین بود دور کردید چه دورکردنی، و به آن کفایت نکردید و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را با منع دخترش از میراث او مورد ستم و اذیت و آزار قرار دادید و درباره آن حدیث هایی جاهلانه ساختید و باز به آن بسنده نکردید بر داماد و پسرعموی رسول الله عیب ها تراشیدید و تهمت ها زدید.

ابوالحسن موسوی در سال ۱۰۶۸ ه درگذشته است.

هشتادوچهارم: شیخ حسین کرکی

شیخ حسین بن شهاب الدین شامی، عالمی از نیکان خطّه جبل عامل و از دانشمندانی است که در بسیاری از علوم با دیگران شریک بود. بهره او در ادبیات نیز بسیار است. آن گاه که شعر می سرود تو نمی دانی دُرّ و شاهوار می سفد یا زرناب به قالب می ریزد. علّامه امینی (رضی الله عنه) در ۱۳ مورد از آثار او نام می برد که شرح نهج البلاغه نیز از آن جمله است.

ص:۷۱

فخاص امیرالمؤمنین بسیفه

لظاها و املاک السماء له جند...

وصیّ رسول الله وارث علمه

و من کان فی «خمّ» له الحلّ و العقد

لقد ضلّ من قاس الوصی بضدّه

و ذو العرش یأبی ان یکون له نّد

امیرالمؤمنین علی شمشیر برکشید و به میان شراره های آتش جنگ رفت، در حالی که فرشتگان سپاه او بودند. وصیّ و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و وارث علم و دانش او، آن کسی است که به حکم غدیر خمّ حلّ و عقد امور بر عهده اش بود. به یقین گمراه شدند آنان که وصیّ رسول خدا را با دیگری مقایسه کردند؛ در حالی که خدای صاحب عرش ابا دارد از اینکه برای او مثل و مانندی وجود داشته باشد.

کرکی در سال ۱۰۷۶ ه درگذشت.

هشتادوپنجم: قاصی شرف الدّین

حسن بن قاضی جمال الدین یمنی صنعانی، یکی از سرشناسان یمن و چشم و چراغ ادیبان و دانشمند، نویسنده و شاعر در آن سامان بودن است. دیوان وی «ثلاثه الجواهر» نامیده می شود. علّامه امینی (رضی الله عنه) نمونه ای از اشعار، ازجمله غدیریه او را آورده است.

... و امدحه لا متحرجاً فی مدحه

اذ لا مبالغه و لا اغراق

ولّاه احمد فی «الغدیر» ولایه

اضحت مطوقه بها الاعناق...

پسر عمو و داماد پیامبر، چه نیکو پسر عمویانی بودند، با رگ و پی ای اصیل، پدر امامان معصومی که به مقامی بلند و

والاـ رسیدند. مدح و ثنای آنان زینت بخش اوراق گشت. او را ستایش کن و نگران مباش که دچار مبالغه و اغراق نخواهی شد. احمد مصطفی، در روز غدیرخمّ، او را به امامت و جانشینی خود برگزید، و از این پس ولایت او طوق آذین گردن ها گردید.

همگان در روز غدیر به ولایت حیدر شهادت دادند؛ آنگاه که نور آن ولایت همه جا را دربرگرفت.

هشتادوششم: ابوعلی أَنِسی

اشاره

سید ابوعلی انسی، یکی از اعیان یمن و مؤلفان فاضل آن سامان است. شعری در عقاید دارد. متوکل از او حساب می برد. او در سال ۱۰۷۹ ه وفات یافته است.

غدیریه او:

...زعم النص فی الوصیّ خفیّاً

من رمی النصب اصغریه و غالا

و حدیث الغدیر یکفیه ممّا

قال فیه محمد و استقالا

غیران الضغائن القرشیات

بها کانت اللیالی حبالا

خدا فرمان داده نزاع و کشمکش مکنید و کار را به خدا - سبحانه تعالی- و به بهترین خلق او، سرور پیامبران و پاک ترین آنان در کردار و گفتار بازگردانید. پس چرا در آن امر بزرگ (خلافت) از روی مخالفت و گمراهی، نزاع و کشمکش کردید؟ درمورد بهترین خلایق، شورا و حکمیّت کردید.

ص:۷۳

کسانی، کسان دیگر را حاکم ساختند حال آنکه کسی که با خدا مخالفت کرد و حرام را برگردانید و حلال نمود نزد من چه می شود؟

کسی که عقل و زبانش تیر ناصبی گری خورده، پنداشت که نص غدیر روشن نیست در حالی که حدیث غدیر و آن چه رسول الله محمد فرمود او را کفایت کند. جز اینکه شب آبستن کینه های کهن قریش بود!

هشتادوهفتم: سید شهاب الدین موسوی حویزی

اشاره

سید شهاب الدین، از فرزندان امام موسی کاظم و از نوابغ شاعران اهل بیت است که اشعارش دارای فخامت لفظ و جزالت معنی است. ابن شدقم او را چنین ستوده است: سیدی است با جلالت، خوش اخلاق، نیک خوی، بزرگوار، با اصالت، فصیح، ادیب و شاعر و آن گاه شمه ای از اشعار او را برمی شمارد. بستانی نیز نامبرده را از اعیان قرن یازده برشمرده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در ردّ پندار برخی که او را غالی پنداشته اند، گوید: این شاعر علوی اولین شاعر از موالی اهل بیت (علیهم السلام) نیست که در حد اعتدال خارج نشده و در ولای آل الله و مدح خاندان نبوت به دنبال شرع و عقل هستند و هرگز گرد غلّو به پیشانی شان ننشسته است.

وی به سال ۱۰۲۵ هـ دیده به جهان گشود، و در سال ۱۰۸۷ نقاب بر خاک کشید.

غدیریه:

نور مبین قد انار دجی الهدی

ظلم الضلاله فی ضیاء سراجه

و [غدیرخمّ] بعد ما لعبت به

ریح الشکوک و آض من لجلاجه(۱)

امطرته بسحابه سمیّتها

[خیرالمقال] و ضاق فی امواجه...

در پرتو چراغ او نوری درخشید که روشنگری آن، تاریکی برآمده از ستم گمراهی، را در هم شکست. غدیرخمّ پس از آنکه دست تطاول بادهای شک و تردید با آن بازی کرده بود بعد از به هم آویختگی و تردید، دوباره به اصل خود بازگشت... و تو با ابری پرباران به مقالی که آن را بهترین سخن نامیدی و موج های به هم فشرده شک و تردیدها را شکستی...

هشتادوهشتم: سیّدعلی خان مشعشعی

اشاره

او فرزند سید عبدالمطلب مشعشعی حویزی یکی از حاکمان حویزه، که نسبش به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد. او آراسته به زیور علم ، دانش و ازجمله کسانی است که در شعر و ادب گوی سبقت را از دیگران ربوده و با گوهر های درخشان ادب و آویزه های زیبا آراسته و البته از همه برتر، انتساب او به خاندان رسالت است. علّامه سیّد محسن امین (رضی الله عنه) برای او ۵۵

۱- آض از ایض، بازگشت، رجوع ولجلاجه، جویدن کلام در دهان، درهم آمیختگی

اثر برشمرده است. او در سال ۱۰۷۴ ه درگذشته و شهاب حویزی برای او مرثیه سروده است. علّامه سیّد محسن امین (رضی الله عنه) درباره او، ضمن بیان شرح حال او، اشارتی به علم و دانش پدرش داشته و ۲۰ اثر از آثار وی را برمی شمارد.(۱)

غدیریه:

... و یذاد عنها حیدر مع ان خیر

الخلق صرّح «فی الغدیر» و نادا

من کنت مولاه فذا مولاه من

بعدی و اسمع بالندا الأشهادا

اگر روزگار را خیری می بود، پس از محمد مصطفی آن مرد تیمی بر منبر او بالا نمی رفت و حیدر از آن کنار زده نمی شد، در حالی که بهترین خلق (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) در روز غدیر به صراحت گفت: هر که من مولایش بوده ام، پس از من این (علی) مولای اوست و شما شاهدان این سخن را به گوش همه غائبان صحنه برسانید...

و در منظومه ای دیگر می سراید:

و فی یوم «خمّ» اَبان النبی

موالاته برفیع الندا

فاوّلهم کان سلماً له

وفادیه بالنفس لیل الفدا

و ناصره یوم فر الصحاب

عنه فراراً کسرب القطا...

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیرخمّ ولایت او را با صدای بلند، آشکارا بیان کرد، ولایت همان علی (علیه السلام) را که نخستین اسلام آورنده بود و اولین کسی که در آن شب به جان نثاری، حاضر

۱- اعیان الشیعه، ۳/-۲۰.

شد جانش را نثار کند و آن روزی که اصحاب در مقابل دشمن، مثل فوج پرندگان قطا، فرار را بر قرار ترجیح دادند، او ایستاد و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری کرد.

هشتادونهم: سید ضیاء الدین یمنی

اشاره

سیّد ضیاءالدین جعفر حسنی یمنی، از رؤسای یمن، ادیب، کاتب و شاعر بوده، و حکمرانی بلاد «عدین» را بر عهده داشت. وی به سال ۱۰۹۸ درگذشته است. از آثار نثر او تقریظی است که بر کتاب «سمط اللئالی» نوشته است.

غدیریه:

و یوماً اقام الله للآل حقهم

به و رسول الله فی القوم خاطب

به قلّد الله الخلافه اهلها

و زحزح عنها الابعدون الاجانب

فکان امیرالمؤمنین علیٌ الوصیّ

بنصّ الله فالأمر واجب...

و روزی که خدای حق آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پا داشت و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آن حق، سخنرانی کرد و بدان وسیله خلافت بر گردن اهل آن، همچون گردنبندی آویخته شد و مردمان دور و بیگانه از آن کنار زده شدند. پس علی امیر المومنین به نص و فرمان صریح خدا، وصیّ و جانشین گردید. پس امامت بر او واجب شد.

ص:۷۷

نود: ملامحمدطاهر قمی

اشاره

ملامحمدطاهر قمی فرزند محمدحسین شیرازی نجفی قمی، یکی از یگانه های عصر خویش بود، که در تمام دانش ها، سهمی داشته و از مشایخ اجازات به شمار می آید که سلسله پیوسته ای است. افزون بر فقاهت جوشان، در فلسفه صحیح نیز مقامی بلند داشت و فضلی بسیار و دارای موعظه های رسا و نصیحت های عالی و سخنان حکمت آموز والا و شعر فراوان بوده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیش از بیست اثر علمی برای او برشمرده و او در قم امام جمعه و جماعت بوده و در سال ۱۰۹۸ ه درگذشته و در مقبره شیخان پشت قبر حضرت زکریای آدم، مدفون است.

غدیریه فارسی:

نبی چو وارد «خمّ» گشت بر سر منبر

خلیفه کرد علی را به گفته جبّار

نهاد بر سر او تاج «وال من والاه»

ز همتش بگرفت از برای وی اقرار

ولیک آنکه به بخ بخ نمود تهنیتش

بکرد از پی اقرار خویشتن انکار

غدیریه عربی:

ولایه المرتضی فی خم قد ثبتت

بنص افضل خلق الله و الرسول...

ان الإمامه عهد لم تنل احدا

سوی المصون من الزلات و الخطل

ص:۷۸

معنی غدیریه عربی:

ولایت و امامت مرتضـی علی (علیه السـلام) به نص صـریح سـخنان پیامبر اکرم افضلِ خلق خـدا، ثابت گردید. رسول الله نیز بر روی منبر به آن در حضور همه اهـل دین و دولت تصـریح فرمود. پیش تر در مـاجرای «حـدیث الـدار» خلافـت علی را به طور جد، بیان کرده بود: امامت، پیمانی است که به احدی جز کسی که معصوم از خطا و لغزش باشد، نمی رسد.

نودویکم: قاضی جمال الدین مکّی

اشاره

قاضی جمال الدین محمد بن حسن، از ادیبان خوش کلام و زبان داران بافضیلت و زمین های حاصل خیز سخن و صرّافان شعر و قاضـیان نیرومنـد به حسـاب می آمـده است. او جمـال علوم و معـارف، و دارای سـایه ای گسترده که ماه و خورشـید فضل و کمالش، اطراف را روشن کرده و دانش سرشار و دریای موّاج او به اکناف سرازیر شده است و آوازه اش در همه جا پیچیده و همه اقبـالش به پرواز درآمـده است. آثـار او بسـیار قوی و برگرفته از عنصـر آگـاهی است. توسن بلاغت را از برج و باروهای خود پایین آورده و بر مرکب کلام غلبه و چیرگی یافته و افسارش را در دست گرفته است. او در ورود به سرزمین یمن کامروا گشته و بر منصب قضا تکیه زد...

علّامه امینی (رضی الله عنه) بخشی از سروده های او را در الغدیر بزرگ آورده است.

ص:۷۹

غدیریه:

و لک الارث فی الولاء بحق

فی رقاب الوری لیوم التناد

لمقال النبی فی [ماء خم]

انت مولی للمؤمن المنقاد

فتهادی بالطوع قوم ففازوا

و تمادی الغبّی فی الانتقاد(۱)

ثم قال النبی والِ علیاً

یا الهی و من یعادیه عادِ...

میراث برحق ولایت از آن تو است که بر گردن مردم تا روز قیامت حق ولایت داری؛ زیراکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غدیرخمّ فرمود: ولیّ و سرپرست هر مؤمن قرار گرفتی قومی با اطاعت تو هدایت یافتند و رستگار شدند؛ امّا کودن و عنود، چون و چرا کرد و خرده گرفت. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خدایا علی را دوست بدار و با هرکه با وی دشمنی ورزد دشمن باش.

نودودوم: ابومحمدابن شیخ صنعان

ابومحمد ابن شیخ صنعان که نهج البلاغه ای به خط سید شریف (رضی الله عنه) در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران (شهید مطهری) با شماره ۳۰۸۵ کتابت سال ۱۰۷۲ ه تقریظ وی از ایشان موجود است. به مطلبی که بیانگر تاریخ حیات او باشد وقوف نیافتیم؛ جز همین شعر که به عنوان تقریظ در آن کتاب آمده است و نشانه توانمندی او در شعر نکویی سخن و برنده بودن او در مسابقه ادبی است؛ هم چنان که آیتی است در ولای خالص برای امیر المؤمنین (علیه السلام) .

۱- سلافه العصر، و ذر سلوهالغریب چنین آمده: و تمادی بکرهه المتمادی.

چند بیت از آن منظومه را می آوریم:

نهج البلاغه روضه ممطوره

بالنور من سبحات وجه الباری

او حکمه قدسیّه جلیت بها

مرآه ذات الله للنظار

صنوالرسول و کان اول مؤمن

عند الا له کصنوره المختار

و به اقام الله دین نبیّه

و اتمّ نعمته علی الاخیار

نهج البلاغه بوستانی است با گل های تروتازه و شاداب با بارش نور از سبحات وجه باری تعالی یا حکمت های قدسی است که آینه ذات خدا را برای بینندگان جلوه داده است.

داماد و پسرعموی رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) که همانند پسرعم برگزیده اش پیامبر خدا، نخستین ایمان آوررنده و اولین پرستنده خدا بوده است. خدای باری تعالی به وسیله او دین پیامبرش را برپا داشت و نعمت خود را بر نیکان، تمام گردانید.

ص:۸۱

قرن دوازدهم

نودوسوم: شیخ حر عاملی

محمدبن حسن حرّ عاملی از نسل شـهید روز طفّ و عاشورای حسینی حر بّن یزید ریاحی است. در این خاندان مجد و شرف و حریّت؛ بزرگـان دینی و اسـتوانه های مـذهبی و صـرافان سـخن و انـدیشه وران و نابغه های کتابت و بیان و فقیهان و محـدثّان، فراوانند. مشـهورترین آن ها در این مجموعه فضیلت ها، شیخ ما حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه است که مدار فقاهت و مبنای شریعت و محور احادیث اهل بیت است. شـیخ در ۱۰۳۲ ه دیـده به جهان گشود و به سال ۱۱۰۴ ه درگذشته است. علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست و پنج اثر علمی برای او یاد می کند و نمونه ای از اشعار وی را می آورد. تنها قصیده غدیریه او که علّامه امینی، شمّه ای از آن آورده است، دارای ۴۵۳ بیت است.

و أتت منه فی علی نصوص

لم یحم حول ربعها الاحصاء

قال فیه فیه هذا ولییّ، وصییّ

وارثی هکذا روی العلماء

ص:۸۲

ثم یوم [الغدیر] هل کان الّا

لک دون الأنام ذاک الولاء...

از او درباره علی (علیه السلام) نصوصی آمده که از شمار بیرونند. در حق او فرمود: این ولیّ، وصیّ و جانشین و وارث من است عالمان چنین روایت کرده اند. شما پنداشته اید که هیچ پیامبری برای خویشاوندان نزدیکش ارث باقی نمی گذارد؟! علی مولای هرکس است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مولای او بوده، مراء و هوس را رها کنید و به نصّ، چنان تعیینی صورت گرفته است و سپس دعایی مستجاب نمود، که خبرهای آن متواتر است. وانگهی ولای روز غدیر آیا جز برای او (علی)_ و نه برای دیگران _ بوده است؟

نودوچهارم: شیخ احمد بلادی

اشاره

احمدبن حاجی بلادی، عالمی فاضل و ادیبی از شاعران و مادحان و ستایشگران اهل بیت است. مرثیه های فراوان درباره آنان دارد. او تنها در رثای سبط شهید امام حسین (علیه السلام) هزار بیت قصیده دارد که در دو مجلد فراهم آمده است. او در اوائل قرن دوازده ه درگذشته است.

غدیریه:

... و نَسَت عهوداً بالحمی سلفت و لن

تعبأ بنصّ نبیّها و نذیرها

یا للرجال لامّه ملعونه

لم یکفها ما کان یوم غدیرها

بئس العصابه منَ بَغَت و تنکّبت

عن دینها و تسارعت لفجورها

ص:۸۳

(بنی امیه) پیمان های حمایتی را که در گذشته بسته شده بود، فراموش کردند و هرگز به نص و سخن صریح پیامبر و نذیر امت، اعتنا نکردند. چه نامردمانی از امت نفرین شده که ماجرای غدیر بر ایشان کفایت نکرد، و چه بد گروهی بودند که تجاوزگری و ستمکاری کردند و از دین اسلام برگشته و به فسق و فجور پیشین خود برگشتند.

نودوپنجم: شمس الأدب یمنی

اشاره

احمدبن احمد حسنی أنسی یکی از اعیان یمن و ادیبان فاضل آن سرزمین، که از طرف حاکم، مبغوض شده و به سرزمین حبشه تبعید گردید. او به سال ۱۱۱۹ ه در حبشه درگذشته است.

غدیریه:

علی ذاک الغدیر غدیر دمعی

جری من اجلهم بحراً اذیّا

غدیر طاب لی ذکراه شوقا

الی من ذکره یروی الصدیّا

غدیر قد قضی المختار فیه

ولایته و البسها علیاً...

بر آن غدیر، غدیری که اشک من برای آن جاری است، و چون دریای پرموج و تلاطم می خروشد؛ یاد غدیر برای من شوق انگیز است، و مرا به یاد کسی می اندازد که تشنه را سیراب می کند. غدیری که پیامبر برگزیده خدا در آن، جامه

ص:۸۴

ولا-یت را بر انـدام علی (علیه السـلام) پوشانـد و در میان مردم سـخنرانی کرد و از وصـیّ و جانشـینش نام برد و او را امام امت نامید.

نودوششم: سیدعلی خان مدنی

اشاره

صدرالدین سـیّدعلی خان مدنی شیرازی، از نسل زید شهید فرزند امام زین العابدین و از خاندانی بزرگوار است که خیمه های آن با سـتون های علم، شرف و سیادت برافراشته و همچون درختی است که ریشه اش در اعماق زمین ثابت و شاخه های پرثمر آن به ژرفای آسـمان ها قـد برکشـیده است، و هر زمان میوه ای دلخواه دهد. خاندان زید در حجاز و ایران تا به امروز خاندانی مفید و ثمربخش بوده اند.

شاعر ما از ذخایر روزگار و نیکان عالم و از نوابغ و مردان نیرومنـد جهان به حساب می آید. ملّت مسـلمان، به خصوص شـیعه، می تواند به او و امثال او افتخار کند. شـرح حال او را بسـیاری از تراجم نگاران آورده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) به پانزده مورد اشـاره دارد. علّـامه امینی (رضـی الله عنه) نوزده اثر از آثار علمی او نام برده و می نویسـد: سـید به سال ۱۰۵۲ ه در مدینه دیده به جهان گشود و در سال ۱۱۲۰ ه رخت از جهان فروبست. و مـدت چهل وهشت سال در هند اقامت داشت. علامه امینی در الغدیر بزرگ پاره ای از اشعار او را آورده است.

ص:۸۵

غدیریه:

و غدیر خم و هو اعظمها

من قال فیه ولایه الأمر

و اذکر مباهله النبی به

و بزوجه و ابنیه للنفر

و أقرأ و انفسنا و انفسکم

فکفی بها فخراً مدی الدهر...

و غـدیرخمّ بزرگ ترین مفـاخر او است که در ولاـیت امر به او رسـید. یـاد کن مباهله پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و به همراه او، همسر و دو فرزندش را با چند مسیحی.

و آیه «انفسنا و انفسکم» را بخوان، که در طول روزگار همین فخر بس است.

و در قصیده ای بائیّه:

و هل لسواک بعد (غدیرخمّ)

نصیب فی الخلافه او نصاب

الم بجعلک مولاهم فذلّت

علی رغم هناک لک الرقاب...

و آیـا پس از مـاجرای غـدیرخمّ بهره ای برای کسـی جز تو در خلاـفت هست؟! آیـا تو را مولاـ و رهبر آنـان قرار نـداد؟ گرچه برخلاف میل باطنی شان،گردن هاشان به زیر بار رفت. هیـچ هاشـمی، هرچنـد دارای حسب و نسب، در آن طمع نورزیـد. پس تیم یا عـدّی، که بود و نبودشان برابر است، کیسـتند؟ پس اگر آن ها حق تو را از روی شـقاوت انکار کردنـد، بر اشـقیا عذابی فراهم است و چقـدر افکـار سـفیهانه که در برابر تو اظهـار کردنـد لیکن توماننـد ماه شب چهارده بودی که سـگان بر او عوعو کنند.

نودوهفتم: شیخ عبدالرضا مقری کاظمی

اشاره

عبدالرضابن احمد از یگانه های دوران و علما و افاضل قرن دوازده هجری است، که دو فضیلت علم و ادب را درهم آمیخته است. دیوان او که به حروف تهجی ترتیب یافته، در ستایش ائمه (علیه السلام) است. ما بر تعداد بالغ بر سه هزار و پانصد بیت وقوف یافته ایم. او در حدود سال ۱۱۲۰ ه فوت کرده است. علامه امینی (رضی الله عنه) شش غدیریه از او آورده است.

غدیریه:

۱- قاضاعوا وصیّه «یوم خمّ»

بعلیّ وصیّ و هم شهداء...:

وصیّت روز غدیر را ضایع کردند و حق علی را که همگان شاهد بودند، از بین بردند. آن ولایت از زبان روح الامین و از سوی خداوند تعالی، که همه نعمت ها از اوست، خطاب شد که ولایت علی را برسان وگرنه رسالت را به پایان نرسانده ای و خدا جلوی دشمنانت را می گیرد.

بعد از آنکه آفرین گفتند و اعتراف کردند، نص «الیوم اکملت لکم» آمد و تهنیت سزاواری بود. با این وجود گفتند احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیتی نکرده چه دروغ و افترای بزرگی.

ازسویی خود روایت کنند که هرکس بمیرد و وصیّت نکند مرگ او مرگ جاهلی خواهد بود. بیچاره ها به پیامبر نسبت جهل دادند و چیزی ادعا کردند که او نگفته بود و بهتان زدند.

امّا یهود اگر با ما احتجاج (تاریخی) کنند چه پاسخی داریم. آیا حیا نمی کنید؟

۲- آخاه طه یوم «خمّ» و قد

اُنزل فیه، فیه آیٌ جهار...:

محمد مصطفی طه، در روز غدیرخمّ که در آن روز در حق او، آیاتی آشکار نازل گشت، او (علی) را برادر خود خواند.

۳- و بخمّ بویعت اذ لیس الّا

انت دون الوری لها من محقّ...

در غدیرخمّ با تو (علی) بیعت شد، نه با دیگری؛ که کسی جز تو صاحب حق نبود و نص آیه اکمال دین نازل شد.

۴- و بیوم «خمّ» خبَّر الغیّاب عن

تأمیره فی البیعه الأشهاد...

و در روز غدیرخمّ خدای عالم الغیب از امارت و امامت او خبر داد و هنگام بیعت، گواهان حاضر بودند که فرمود: هرکه را من مولای او بوده ام، حیدر برای او مولا است و هرکس در حق وصی نیرنگ به کار برد خود را فریفته است.

۵- و کفی علیّا (فی الغدیر) فضیله

یاتی الیها غیره یتوصل...

فضیلت روز غدیرخمّ علی (علیه السلام) را بس است؛ هر چند که دیگری خواست به آن برسد.

وحی آمد ای رسول برسان آنچه را که در حق حیدر آمده. آن گاه در میان اصحاب ایستاد. در حالی که دست چپ علی حیدر، در دست راست پیامبر بود و با صدای بلند و رسا اعلام

کرد هرکه را من مولا بوده ام حیدر برای او مولا و امام است. مبادا عوض کنید و دگرگونی ایجاد نمایید.

۶- حیدر الکرار ازکی ناعل

من بنی آدم او حاف مشی

لم یدن للّات یوماً قط بل

عَبدالله و بالتقوی نشا...:

حیـدر کرار پاک ترین بنی آدم است که در روی زمین گام نهاده انـد. هرگز به بت لات نزدیک هم نشد؛ بلکه خدا را پرستید و باتقوا، نشو و نما یافت.

نودوهشت: علم الهدی محمد

محمدبن مولا محمد محسن کاشانی از خاندان با علم و فضیلت است که فضایل موروث و مکتسب را در خود جمع کرده و پا در جای پای پدر که خود فقیه و دانش مردی سترگ بود، گذاشت و خلف صاح او شد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر بزرگ ده اثر از او یاد کرده است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست.

قصیده او بیش از ۱۵۱ بیت است؛ از آن جمله ابیات ذیل است:

الهی بحقّ الرّسول الامین

جسیم الایادی علی العالمین

بحق الوصی اخیه السری

بمجد سنیّ و عز علیّ

وصیّ الرسول بامر حکیم

اتی من لدنک بلطف عمیم

ولیّ الانام بنصّ الغدیر

امیر الکرام و نعم الامیر:

الهی به حق محمد امین رسول گرامی که توش و توان بزرگ او بر عالمیان، ثابت است. الهی به حق وصیّ و برادر جوانمردش، باشکوهِ درخشان و عزت بلند و والا.

همان که وصیت او به لطف همگانی با فرمان قاطع از ناحیه تو آمد.

و به نص غدیر، امام و پیشوا گردید و چه امیر بزرگواری.

نودونهم: شیخ علی عاملی

او از رجال جبل عامل و ساکن در عراق بوده وبه علم و ادب و فضل موصوف است. او در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصیده های طولانی دارد، ازجمله قصیده ای که برخی ابیات آن به قرار زیر است:

و قال فی یوم «خمّ» حین قال له

جبریل بلّغ مقالاً غیره مردود

من کنت مولاه حقا فالوصی له

مولی علی شاهد منهم و مشهود...

و روز غدیرخمّ هنگامی که جبرئیل به محمد گفت برسان...

سخنی، که جای هیچ ردشدنی نیست. هرکه را من مولاـ بوده ام درحقیقت، او وصیّ و مولا است. این را حاضرین به غایبین برسانند.

ص:۹۰

یکصد: ملا مسیحای فسوی

ملامحمد مسیح مشهور به مسیحا اهل فسای فارس است که در آثار فارسی تخلص به معنی و در عربی تخلص به مسیح می کرد. او دانشمندی بود که بر علوم مختلف، فلسفه، حکمت، ادب، شعر، خطابه و نویسندگی احاطه داشته که او را ستوده اند.

نامبرده در سال ۱۰۳۷ ه متولد شده و ۱۱۲۷ ه وفات یافته است. برخی ابیات قصیده شیوای او به قرار ذیل است.

من کان نصّ رسول الله عیّنه

لامره الشرع تبلیغاً بالاعلان

آنکه نص رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به عنوان امیر و پیشوای شریعت تعیین کرد و آشکارا بیان فرمود: برسان وگرنه بدان که حق رسالت را ادا نکرده ای...

این قصیده بالغ بر ۵۹ بیت است، و از قصاید زیبای غدیریه ها به شمار است.

یکصدویکم: ابن بشاره غروی

اشاره

ابوالرضا شیخ محمدعلی یگانه ای بوده در فنون شعر و ادب و نابغه ای در میدان فضایل. ابیاتی از غدیریه او به شرح ذیل است.

غدیریه:

... بغدیرخمّ للولایه حازها

حقا و لیس بممکن انکارها

ص:۹۱

نهج البلاغه من جواهر لفظه

فيه العلوم تبنيّت اسرارها...

من ثناگوی حیدر هستم، آن پارسائی که فخر ماسوی، و درهم کوبنده دژهای کفر است.

داماد پیامبر، پدر امامان و بهترینشان که خلافت با او ارزش یافت. در غدیرخمّ ولایت را صاحب شد و برای او حقی بود، انکارناشدنی.

نهج البلاغه گوهره های لفظ اوست که در آن اسرار دانش ها بیان شده است. ابن بشاره در سال ۱۱۳۸ ه وفات یافته است.

یکصدودوم: شیخ ابراهیم بلادی

ابوالریاض ابراهیم فرزند علی بحرانی. یکی از سرشناسان و علمای بحرین است به شعر موصوف است. در قصیده ای بیست و اند بیتی سروده است:

و اشهد انّه ولّی علیاً

ولیّ الله للدین اهتماما

و صیّره الخلیفه یوم «خمّ»

بامرالله عهداًو التزاما...:

و گواهی می دهم که پیامبر خدا علی (علیه السلام) را با اهتمام تمام، ولی و پیشوا قرار داد و روز غدیرخمّ به امر و فرمان الهی تعهّد و التزام گرفت و او را به روز غدیرخمّ، جانشین خود اعلام کرد.

و به وحی الهی او را با لقب امیرالمومنین ملقب ساخت...

ص:۹۲

یکصدوسوم: شیخ ابومحمد شویکی

ابومحمـد عبدالله خطی از شاگردان شـیخ ابراهیم بلادی است که در هنر، ادبیات، شـعر، سـرایش فراوان و تفنّن در آن، بهره ای فراوان داشت، هرچنـد که شـعر او در حـدّ متوسـط است. نـامبرده کتـابی در احـوال امـام معصوم دارد و دیوان اشـعارش به نـام «جواهر نظام» و دیوانی دیگر، در رثای سادات که از همان دیوان استخراج شده است. او نیز چندین قصیده غدیریه دارد.

۱- حیدر الکرام مقدام الوری

شامخ القدر علیّ ذی المعالی

ثابت النصّ مِن الله و مِن

احمد المختار محمود الفعال

مَن له المختار و اخی فی الوردی

مرغماً اعدائه اهل الضلال

حجه الله بنصّ ثابت

یوم «خمّ» فهو من والاه وال

حیدر کرار، پیشـرو همه، دارای قدر و منزلتی والا، علی مرتضـی صاحب رتبه بالا، همان کسـی که از ناحیه خدا و رسول مختار او که سـتوده کردار است. نصّ در حق او ثابت است. حضـرت محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در میان آن همه اصـحاب، تنها او را برادر خویش خوانـد و بینی بـدخواهان را بر خاک مالیـد و او در (غدیرخمّ) به نصّ گفتار رسول الله و به وحی الهی، حجت خدا گردید. پس دوستدار او را دوست باش.

۲- «یوم الغدیر» به کمال الدین

و متم نعمه خالقی و معینی...

روز غـدیر روز کمـال دین و تمـامیّت نعمت خـالق و مـددکار من است. خـدا را چه روز بزرگی! عیـد بودن آن در دین محمد امین، نیک ثابت است. روزی که خدا اسلام را بعنوان آیین برای مردم پسندید و آن را تأیید و تثبیت فرمود.

۳- فواخاه من امر الاله و خصّه

بفاطمه ام الهداه الفراقد

وصیّره من امر خالقه له

اماماً «بخمّ» مرغما انف حاسد...

پس به فرمان خدا او را برادر خویش خواند و فاطمه مادر هادیان راهنما را به وی مخصوص ساخت و در (غدیرخمّ) به امر خدا به رغم حضور حاسـدان و بـدخواهان، او را امام و جانشـین خود گردانید و با سـخن صـریح امامت و خلافت او و فرزندانش را بیان کرد. چه نیک فرزندانی برای پدرشان بودند.

۴- وارتضاه الامام فی یوم «خم»

فهو للخصم قاطع اوصاله

و در روز غدیر اعلام خشنودی فرمود که او (علی) امام و جانشین است و او ریشه دشمن را می کند.

این شاعر غدیریه هایی دیگر دارد که به نمونه های مزبور، اکتفا شد.

یکصدوچهارم: سیّدحسین رضوی

اشاره

امیر رشـیدالدین سـید حسـین رضوی هنـدی نجفی، یگانه دوران که دانش خود را با ادب بالا، همراه کرده و نابغه ای است که اصالت نسب را با فضایل مکتسب آراست. پدرش او را به

نجف آورد و او در آن محیط مقدس و دانش، بالید. او به سال ۱۱۵۶ ه در کربلا وفات یافت.

غدیریه ها و مدایح او:

سید رضوی در یک قصیده ۱۴۳ بیتی گوید:

صنو النبی امیرالمومنین ابوالسبطین

باب العلوم المرتضی الشیم

و فیه جاء من المختار منقبه

«من کنت مولاه» فهو الحق فاعتصم

امیرالمؤمنان داماد و پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر دو سبط (حسن و حسین) دروازه دانش ها همان علی مرتضای گزیده خصال، که منقب بزرگ «من کنت مولاه» ازسوی رسول مختار درباره ی او است. پس به دامن وی چنگ بزن که او بر حق است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) نمونه اشعار او را در مدح علی (علیه السلام) آورده است و در تاریخ حیات او به اعیان الشیعه ارجاع داده است.(۱)

یکصدوپنجم: سید بدرالدین محمدبن حسین

اشاره

از نیکان کشور یمن و عالمان برجسته آن سرزمین است که در دانش های کلام، پزشکی، ادبیات و شعر دستی بلند دارد و دارای تألیفاتی است.

او در سال ۱۰۶۲ ه به دنیا آمده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) تاریخ وفات او را درج نکرده است.

ص:۹۵

۱- سید محسن امین، اعیان الشیعه ۴۶/۲۶-۵۷.

غدیریه:

فیه الامام الوصی حیدره

مولی البرایا و من له الشرف

فیه اخوه و من فداه علی

فراشه ان روّوا و ان حرفوا

فیه الذی فی «الغدیر» عیّنه

و بخبخ القوم فیه و اعترفوا:

در آن جا (نجف) امام و جانشین رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) ، حیدر و مولای مردم و کسی که دارای شرف و عزّت است آرمیده. در آنجا برادر اوست، آن کسی که با خوابیدن در رختخواب وی جان نثاری کرد.هر چند بدخواهان آن روایت را تحریف کرده اند. در آنجا کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز غدیر او را به عنوان خلیفه و جانشین تعیین فرمود و آن قوم آفرین گفتند و بدان اقرار کردند.

ص:۹۶

جلد ۴

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۳

ص:۴۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

همه حمـد و سـپاس برای خداوند است در برابر معرفت و شـناختی که ما را از آن بهره مند ساخته و سـپاس گویی خود را به ما الهام بخشیده و درهائی از علم و آگاهی را از ربوبیت خویش برای ما گشوده است.

سپاس او را سزد که ما را به اخلاص در توحید ره نموده و ما را از بدبینی، نفاق واختلاف و شک وتردید در امر خود، دورمان داشـته است و به وجود سـرور رسولاـن (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بر مـا احسان فرموده و با ثقلین، آن دو جانشـین پیامبرش: کتاب عزیز و عترت پاک – سـلام بر آنان- ما را گرامی داشـته است و ما را در گام های پیوسـته در به صلاح و سامان آوردن جـامعه، بهره ای سـعادتبخش عنـایت کرده است. در خـدمت به انسـان هـا پیشاپیش آنان، راهبران دانش و فضـیلت، توفیق عطا فرموده است و در حرکت در جاده های حق و حقیقت، و پیشرفت در

ص:۵

آن ها، گام های ما را استوار و در تلاش برای حفظ نامه ها و میراث و حفظ آثار عزم ما را پیوسته و دنباله دار قرار داده است. ما از درگاه او ثبات و پایداری می طلبیم و خواهان آن هستیم که سخنی جز از استواری به زبان نیاوریم و خدا ولیّ و عطاکننده توفیق است و مولی و سرپرستی خوب و بهترین یاری رسان است.

الأمینی

ص:۶

پیشاهنگ سخن

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از پرداختن به حدیث غدیر در ابعاد متن و سند و راوی و نقل سخنان مخالفین و برخی نقدهای فنّی و پاسخ به آن ها، یاد غدیریّه سرایان را از قرن نخست تا قرون حاضر گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل به شرح و بسط، پرداخته است.

از آن جا که بعضی شاعران غدیر، در ضمن اشعارشان به احادیث فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) اشاره کرده و به آن بهانه، مطالبی مطرح و سخنانی گفته اند، مؤلّف محترم آستین همت بالا زده، آن کتاب ها و مندرجات آن ها را به نقد کشیده است. ایشان به مناسبت وجود شاعران و نویسندگانی با انصاف از مسیحیان و غیر مسلمان منظومه هایی آورده و آن ها را ستوده و در ضمن برخی خاورشناسان غربی و بعضی از غرب زدگان مسلمان روشن فکرنما را که به دنبال آن ها حرکت کرده و آثارشان را به زبان عربی ترجمه و افکار سلیم

ص:۷

نسل مسلمان تحصیل کرده را مشوب ساخته و بذر شک و تردید در جامعه اسلامی افشانده اند، افشا نموده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این بحث را پس از ذکر غدیریه وامق نصرانی(۱)، تحت عناوینی پی گرفته است.

در جلد دوّم و سوم غدیر، طلوع ولایت، غدیریه سرایانی را از جلد دوّم عربی تا جلد یازدهم یکسره آوردیم. اینک در جلد چهارم از غدیر، طلوع ولایت، به پیگیری مباحث کلامی، تاریخی و تحلیل های علمی می پردازیم.

۱- ر.ک: الغدیر، ۳/۴ و بعد.

نقد و تحلیل و ردّ نظرات ضالّه جاهلیت

عربده های جاهلیّت نخست

«کسانی که پس از روشن شدن راه هدایت و رستگاری به گذشته خویش بازگشته اند، شیطان گمراهشان کرده و با آن ها همکاری نموده است.» (۱)

انسان در مکتوبات برخی خاورشناسان در تاریخ اسلام، نشانه هایی از نزاکت و پاکی قلم و امانت در گفتار باز می یابد. اما کسانی هستند، بی خرد که سخن سبک و بی مغز گفته، و برابر آیه کریمه که فرمود: «آنان که گوش ها، دیده ها و دل هایشان هیچ سودی به آن ها نبخشیده که آیه های الهی را انکار کردند، آنچه به استهزاء گرفته بودند. آن ها را فرا گرفت.»(۲)

گویا گرچه ابوجهل مرده، امّا جهل و نادانی هنوز نمرده

ص:۹

۱- محمد، ۵۲.

۲- احقاف، ۲۶.

است؛ و با آن که ابولهب در ژرفای دوزخ سوخته و تباه شده، لیکن لهیب و شراره های ضلالت و گمراهی، هم چنان زبانه می کشد و طعمه می طلبد؛ گویا دنیا به عقب برگشته و از خورشید اسلام تنها آفتابی کم سو بازمانده است.

استاد دورمنگام کسی است که مردم خود را به جاهلیّت نخست فراخوانده و به بازسازی تثلیث خرافی مسیحیت پرداخته و با تحریف اسلام و سوء تفسیر و برداشت غلط از قرآن کریم، می خواهد بگوید که اسلام همان مسیحیت است. او با دروغ بافی ها، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از مبشّران مسیحیت نو- به تعبیر او- قلمداد می کند و در کتاب خود به مقدّسات اسلام می تازد و از حق و حقیقت فاصله می گیرد. او وقتی می بیند ندای اسلام در جهان، پیچیده و شرق و غرب دنیا را فرا گرفته و نور آن به همه نقاط رسیده و اروپاییان کتاب آسمانی اسلام را ارج می نهند و قانون اجتماعی و شریعت استوار آن را پاس می دارند و قوانین اسلامی آن را ثمربخش می بینند، بر آنان سخت آمده که آن سلطه گذشته را که در سایه قدرت قیصرها و کنیسه ها از آن بهره مند بوده اند، از دست بدهد. برایش دشوار است که ببیند خورشید اسلام شرق، در مغرب زمین می درخشد و اخلاقیات قرآن مجید، افکار غربیان با فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده است.

برای او مشکل شده که در قلب اروپا، آوای قرآن بشنود، نه کتاب مقدس را.

ص:۱۰

بر او تحمّل ناپذیر است که از زبان فلاسفه اروپایی بشنود که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با عزمی راسخ با بت پرستی مبارزه کرد و در طول عمر لحظه ای نیاسود،(۱)

یا دیگری بگوید که قرآن، قانون همگانی زندگانی است و باطل از پس و پیش به آن راه ندارد و برای همیشه زمان ها و مکان ها، شایسته پیروی است.(۲)

از سوّمی نیز بشنود که قوانین اسلام بر پایه محکم و آیه های روشن قرار دارد و پایان آن، آیه اکمال دین است.(۳)

و همین ها تعصّب دورمنگام را برانگیخته و کتاب حیات محمد را نگاشته است و مدعی شده که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تحت تاثیر مسیحیت قرار داشته و قرآن همان اصول مسیحیت است. او به مصحفی که حجاج بن یوسف ساخته، اعتماد کرده و شکاف میان مسلمانان و مسیحیان را فقط یک سوء تفاهم می داند و از این قماش یاوه ها و سخنان بی منطق.

ای مادر! برایش گریه کن و به عزایش بنشین

حالا بیایید از استاد محمد زعیتر بپرسیم: انگیزه او در ترجمه کتاب حیات محمّد به زبان عربی چیست؟ چه هدفی او را در کنار امیل دورمنگام قرار داده و هر دو در یک پوشش

ص:۱۱

۱- کلام کانت هانری دی کاستری.

۲- سخن مسیو سنایس.

۳- حرف دکتر نجیب ارعد نازی.

آمده اند؟ به نظر ما انگیزه های جاهلی و هواو هوس های اموی وجه مشترک این هاست.

برای زعیتر جالب آمـده که امیل، اهل بیت پیامبر (علیهم السـلام) را مورد بی حرمتی قرار داده و به فاطمه (علیها السـلام) دختر رسول خـدا اهـانت و دربـاره علی مرتضـی یـاوه هایی بافته است. برخلاف واقع که در خانواده علی و زهرا صـفا و عشق حاکم بوده، سـخن از ناسازگاری ها به میان آورده و ژاژخایی کرده است و مطالبی که به وسـیله آن ها، صفحات تاریخ را سیاه کرده است. مـا امیل را مورد سـرزنش قرار نمی دهیم، آن قـدر که زعیتر را نکوهش می کنیم. چون او به آیین خود، هر چنـد باطل، خواسـته خـدمت کنـد، امّا زعیتر که مـدعی مسـلمانی است، چرا؟ همه آنچه در کتاب «حیات محمـد» آمده با تاریخ صـحیح و آنچه امامیه به ان اتفاق نظر دارند، مباینت و مخالفت دارد.

آیـا سـخنان خارج از ادب او درباره فاطمه زهرا (علیها السـلام) که پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود فاطمه حوریه ای است به صورت انسان هرگاه من شوق بهشت داشته باشم او را می بوسم.(۱) و ده ها حدیث دیگر(۲) سازگار تواند بود؟

و آیا ژاژخایی های او درباره علی (علیه السلام) و صمیمیت او با

ص:۱۲

۱- تاریخ بغداد، ۵/۸۶.

۲- صواعق، ۹۶؛ نزههالمجالس ۲/۲۲۲؛ مستدرک حاکم، ۳/۱۶۱؛ مطالب السوؤل، ۷؛ اسعاف ا لراغبین، ۱۷۱ و غیر آن ها.

همسرش فاطمه چگونه با واقعیت تاریخی می سازد که ابوالاسود دوئلی در ابیاتی گفته:

اگر با سیمای ابوتراب روبه رو شوی، ماه چهارده شبه را بینی که بینندگان را به حیرت انداخته است.(۱)

آیا وجدان پاک شما رفتاری را که نویسنده مزبور [خدا دهانش را بشکند] مدّعی شده که علی (علیه السلام) سیلی به صورت فاطمه زده است، می پذیرد؟ مگر علی پا در جای رسول خدا نمی گذاشت و سخنان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوشش طنین انداز نبود که فرمود: ای فاطمه خدا برای خشم تو به خشم آید و برای خشنودی تو، خشنود می شود و چندین حدیث دیگر.(۲) آیا در فراوانی مهر و محبّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) سخن عایشه کافی نیست که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: ای عایشه!

علی محبوب ترین مردان نزد من و گرامی ترین است بر من. حق او را بشناس و منزلت او را گرامی بدار.(۳) و ده ها حدیث دیگر و یا سخن «بریده» که گفت: از زنان محبوب ترین، نزد رسول خدا، فاطمه (علیها السلام) و از مردان علی (علیه السلام) بود.(۴)

۱- تذکرهالسبط، ۱۰۴.

۲- فصول مهمه، ۱۵۰؛ نورالابصار، ۴۵ و جز آن ها.

۳- حافظ خجندی در ریاض ۲/۱۶۱؛ ذخائرالعقبی، ۶۲.

۴- احبّ الناس الی من الرجال علی.

ما اندکی از بسیاری یاوه های امیل را در مقایسه با تاریخ صحیح آوردیم، تعجب از عادل زعیتر است که خود را در ترجمه آن کتاب و تکرار یاوه های او معذور دانسته و می گوید که مجال حاشیه زنی نداشته است!

علّامه امینی (رضی الله عنه) در یاد از حمانی افوه، غدیریّه سرای اواخر قرن سوّم به تناسب این که او از پیروان و محبّان زید شهید بوده و بعضی از نویسندگان ضدّ شیعه به او زبان درازی کرده و شخصیت او را مورد هجوم قرار داده اند، تحت عنوان:

«زید شهید و شیعه امامیه اثنی عشریّه» فصلی گشوده و از او دفاع جانانه ای به عمل آورده و پاسخ برخی ژاژخایان و یاوه سراها را داده است.

دفاع از زید شهید

زید، یکی از ظلم ستیزان و از پیشروان دانشمند اهل البیت است که به فضائل و کرامات آراسته است. شیعه درباره او از روزگاران نخست جز به قدسیّت و وارستگی، عقیده دیگر نداشته است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: از نسل حسین بن علی سیدالشهداء، فرزندی خروج می کند و در کوفه به قتل می رسد و بدنش در کناسه به دار آویخته شود، قبرش شکافته گردد و درهای آسمان به استقبال او گشوده شوند.(۱)

۱- عیون اخبارالرضا، باب بیست وپنجم.

و امام صادق (علیه السلام) فرمود: زید، مردی مؤمن، عارف، دانشمند و راستگو بود و هرگاه در قیام خود موفق می شد وفا می کرد و می دانست مسئولیت امامت را به چه کسی بسپارد.(۱)

علمای بزرگ شیعه مانند شیخ مفید و شهید اول و دیگران اتفاق نظر دارند که دامن زید از هر عیب و ننگ و افترا، مبرّا و پاک بوده و دعوتش الهی و جهادش در راه خدا بوده است.

شاعران نامدار شیعه او را ثنا و رثا گفته اند مانند کمیت و سید حمیری و دیگران. خلاصه سخن آن که زید در نزد قاطبه شیعه، امامان اهل بیت، دانشمندان و شاعران و ادیبان، دارای مقامی قدسی بوده است.

پس سخن ابن تیمیّه(۲) که می گوید: زید، رانده شده شیعه و مردی کافر و فاسق بود، مغرضانه و به دور از حقیقت است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از دفاع از زید شهید و ردّ یاوه گویی های برخی نویسندگان درباره او، تحت عنوان «انتقاد و اصلاح» برخی کتاب ها و بعضی نویسندگان را مورد انتقاد قرار داده است: همانان که با دروغ و یاوه، بذر اختلاف افشانده و امّت یک پارچه مسلمان را پراکنده ساخته اند.

و تو هرگاه پس از حصول علم و آگاهی به دنبال سخنان هوس آلود آن ها باشی در آن صورت خود از ستمگران هستی.(۳)

۱- رجال الکشی، ۱۸۴.

۲- منهاج السنه،۱۲۶.

۳- بقره، ۵۴۱.

اوّل: کتاب عقدالفرید

خواننـده در ابتـدا می پنـدارد، کتاب عقدالفریـد، کتابی ادبی است، نه مـذهبی و دینی؛ و در آن نوعی نزاکت قلم می بینـد. اما هنگام مطالعه ملاحظه می کنـد که نویسـنده آن، شـهاب الـدین ابن عبدربه مالکی، مردی هوس آلود و مهمل گو، همان دروغ پرداز گناهکار است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) ده کلام یاوه از او نقل و به نقد آن ها پرداخته است.

۱. رافضیان (شیعه) یهود این امّتند، دوستی با رافضیان دوستی یهود است، رافضیان نماز مغرب را به تأخیر می اندازند، رافضیان به طلاق سوّم همانند یهود، عقیده ندارند، رافضـیان برای زنان مثل یهود، عده قائل نیسـتند، یهودیان خون هر مسـلمان را حلال می دانند؛ رافضـی ها همانند یهود تورات را تحریف کرده اند، رافضـیان نیز قرآن را تحریف کرده اند. یهود جبرئیل را دشـمن می دارند و همچنانند رافضـی ها، یهود گوشت شتر نمی خورند و هم چنین رافضی ها نیز گوشت شتر نمی خوردند، و چندین حرف خنده آور دیگر.

در ردّ یاوه نخست، سـخن پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) کافی است که فرمود: یا علی تو و شیعیان تو در بهشتند.(۱) در روز قیامت تو و شیعیان وارد عرصه قیامت شوید درحالی که، خدا از شما

ص:۱۶

۱- تاریخ بغداد، ۱۲/۲۸۹.

راضی و شما مورد رضایت خدا هستید.(۱) و چندین حدیث دیگر که در بیان فضیلت علی (علیه السلام) و شیعیانش بیان شده است.

یاوه دوّم او: محبّت رافضیان مانند محبت یهود است. یهود ملک و سلطنت را فقط در آل داود دانند و رافضی ها سلطنت و مکنت را تنها در آل علی بن ابی طالب می دانند.

علّامه امینی:

اگر سخن شیعه مبنی بر حدیث متواتر ثقلین باشد، که بیست و اندی صحابه (به گفته ابن حجر)(۲) آن را حدیث مورد اتفاق و ثابت می دانند.

در این صورت شیعیان چه گناهی دارند که پیرو سخن پیامبرند؟

یاوه سوّم: در تأخیر نماز مغرب تا پیدایی ستارگان و چشمک زدن آن ها، در این جا لازم است این سؤال مطرح شود که آیا مسائل منسوب به یهود در کتاب «عقدالفرید» چقدر واقعیت دارد؟آیا او رجوعی به فقه امامیّه داشته است؟ و حدیث امام صادق (علیه السلام) را شنیده که فرمود: هر کس نماز مغرب را به تأخیر اندازد تا ستارگان در آسمان پیدا شوند و سوسو زنند، من از او بیزارم.(۳)

۱- نهایه، ابن اثیر، ۳/۲۷۶.

۲- الصواعق المحرقه، ۱۳۶.

۳- ر.ك: من لایحضره الفقیه، تهذیب الشیخ و.... .

یاوه چهارم: می گویـد که رافضـیان،ماننـد یهودیان سه طلاق را بی اعتبار می دانند، باید گفت: در مورد سه طلاق، شـیعه تابع قرآن کریم است(۱) و سه طلاقه کردن در یک مجلس، امری است که در مورد آن باید به کتب فقهی مراجعه کرد.

یاوه پنجم: شـیعیان را همچون یهودیان قائل بر عـدّه نمی دانـد؛ که باید گفت: در خصوص نگه داشـتن عده برای بانوان، شـیعه برابر قرآن به آن عقیده دارد.(۲)

یاوه شـشم: در دروغ بودن تهمت حلال دانستن خون مسلمانان کافی است بدانید که شیعه شب و روز قرآن می خواند و به آن باور دارد و آن کتاب خدا قتل مؤمن را موجب کفر و ارتداد و قصاص می داند.

یاوه هفتم: شـیعیان را مانند یهودیان، تحریف کننده قرآن بر می شـمرد، که گفت: نسـبت دادن تحریف قرآن به شیعه، دروغی است آشـکار و شـیعه قرآن را مصون از دسـتبرد تحریف گران می دانـد و اگر بخواهی معنای تحریف کتاب را بدانی به نمونه های نقل شده از کتاب منهاج السنه ابن تیمیه رجوع کنید آن گاه می فهمید چه کسانی قرآن و آیات آن را تحریف و جابه جا کرده اند؟

ص:۱۸

۱- بقره ۲۲۹.

۲- ن. ك: بقره، ۲۳۴.

یاوه هشتم: درباره بغض شیعیان نسبت به جبرئیل و این که او اشتباه کرد وحی را به جای علی (علیه السلام) بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرود آورد! باید گفت آن مصداق دروغ شاخدار است و دامن شیعه از این تهمت و نسبت دروغ مبرّاست شگفتا! به جز برخی نویسندگان مصری که امروز هم آن یاوه را تکرار می کنند و میان مسلمانان ایجاد کینه و عداوت می کنند؛ چه کسی دیگر چنان ادعایی دارد؟!

یاوه نهم: شیعیان مانند یهودیان، گوشت شتر نمی خورند؛ باید گفت: هر مسلمانی که در شهرهای عراق و ایران و هر مرکز شیعه نشین برود قصابی ها را پر از گوشت شتر می بیند. پس این یاوه چیست؟

یک دروغ خنده آور

یاوه دهم: به نقل از جاحظ، شیخی تندخو و بداخلاق در کشتی نشسته بود. هرگاه سخن از شیعه به میان می آمد قیافه اَش ترش می کرد و عصبانی می شد. پرسیدند تو از چه چیز شیعه بدت می آید در جواب گفت: از این حرف «شین»که در آن است مرا به یاد شرّ، شوم، شیطان و شغب (شر زیاد) شقا (رنج) شفار (نقصان و کاستی) شرر، شوک (خار) شکوی (گلایه) شهره (رسوایی) شتم (ناسزا و دشنام) شحّ (حرص و آز و بخل) می اندازد.

ص:۱۹

البته شیعه خردمندتر از آن است که در اثبات و یا ردّ یک فکر و عقیده به چنان یاوه گویی هایی دلخوش کند و در پاسخ آن شیخ بد اخلاق بگوید: «و ان شیعته لابراهیم»(۱)؛ و حرف اوّل واژه هایی چون: شریعت، شمس (خورشید) شروق (تابش) شعاع (هاله) شهد (عسل) شفاعت، شرف، شباب (جوانی) شکر، شهامت، شجاعت و شفق، حرف شین می باشد که کلمه هایی مبارکند یا همانند آن شیخ تندخو بگوید من از سنّی به سبب حرف سین که مرا به یاد سام (مرگ) سئم (خستگی) سعر (آتش) سقر (دوزخ) سبی (اسارت) سقم (بیماری) سمّ (زهر) سموم (باد مهلک) سئود (بدی) سیئه (گناه) سهم (تیر) سهو، سرطان، سرقت، سفاهت، سفلگی، سخب (داد و فریاد) سخط (خشم) سخافت؛ سقط و سقوط، سلّ (بیماری) سماجت، می اندازد بدم می آید!

و هرگاه پس از حصول علم و آگاهی به دنبال خواهش های نفسانی آن ها باشی برای تو ولیّ، دوست و یاری کننده ای نخواهد بود.(۲)

ص:۲۰

۱- صافات، ۸۳.

۲- بقره، ۱۲۰.

دوّم کتاب «الانتصار»

دوّم کتاب «الانتصار»(۱)

اگر این کتـاب را که در ۱۷۳ صـفحه و سرچشـمه دروغ هاست دروغ نامه بنامی، خلاف نگفته ای. در جست وجوی صفحات، آن را مشحـون از حرف هـای شـگفت و دروغ زشت و زورگویی هـای خنک خواهی یافت. ما شـما را به خوانـدن آن کتاب، حوالت می دهیم که در مصـر چاپ و منتشر شده. با مطالعه آن در خواهی یافت که حقد و کین در دل نویسنده موج می زده و چه طاماتی بافته است که روح شـیعه امامیه از آن ها مبرّاست؛ او گفته است: شـیعیان خدا را دارای هیکل و شکل و شمایل می داننـد که حرکت می کنـد و می ایسـتد و زوال می یابـد و جـابه جا می شود و می گویـد به نظر شـیعه یک زن در یک روز با یکصد مرد بدون استبراء و گذارندن عدّه می تواند طرف باشد.

جواب این دروغ ها و تهمت ها در لابلای مباحث، واضح خواهد شد.

سوّم: «کتاب الفَرق بین الفِرق»

سوّم: «کتاب الفَرق بین الفِرق»(۲)

این نویسنده در کمانِ تیرهای دروغین خود، از هیچ افترا و دروغی نسبت به شیعه فروگذار نکرده است. بر حسب ظاهر،

ص:۲۱

۱- تألیف ابوالحسین عبدالرحیم خیّاط معتزلی.

۲- تألیف ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، متوفای ۴۲۹ه‍ در ۳۵۵ صفحه.

آنچه او را به این گرداب هلاکت انداخته، پنداری است که در صفحه ۳۰۹ کتابش بیان شده است: «رافضی ها، پیشوایی در فقه و روایت و حدیث و لغت و نحو و استادی در سیره و تاریخ و پژوهشگری در تفسیر و تأویل ندارند و پیشوایان این علوم و معارف همگی از اهل سنّت و جماعت هستند.» وی بر کشف این امر، خدا را سپاس گفته است! حتی او در این زمینه آینده نگری هم کرده است!

این در حالی است که، سرزمین او عراق و محیط زندگانی او بغداد، مملو از دانشمندان بزرگ شیعی در انواع علوم و دانش ها بوده است. دانشمندانی چون شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی و شریف رضی، نجاشی و کراجکی و ابویعلی و سالار دیلمی و امثال آنان.

ما در خلال مباحث یاوه های او را پاسخ گفته و پنبه دروغ های او را زده ایم.

و هرگاه تو پس از آن که علم و آگاهی به تو رسید از خواهش های نفسانی آن ها پیروی کنی برایت از سوی خدا ولی و نگهدارنده وجود نخواهد داشت.(۱)

۱- رعد، ۳۷.

چهارم: «کتاب الفِصَل فی الملل و النحل»

اشاره

چهارم: «کتاب الفِصَل فی الملل و النحل»(۱)

کسی که درباره ملل و نحل و ادیان و مذاهب کتاب می نویسد، بیش از مورخان و نویسندگان دیگر باید پای بند راستی و امانت باشد، تا مبادا به کسی نسبتی ناروا و به دور از حقیقت داده یا آبروی فرد یا ملتی را با یک یا چند دروغ بر باد دهد.

امّا ابن حزم گویی چنین التزامی نداشته، بلکه برعکس، برخلاف این رویّه عمل کرده است. هدف او فراوان نشان دادن مذاهب و گرایش های کلامی و عقیدتی است. او تنها به کثرت مذاهب و نحله ها می اندیشد و بس، هر که باشد و هر چه باشد.

او در این کتاب چندین تهمت ناروا به شیعه زده و علّامه امینی (رضی الله عنه) آن ها را نقل کرده و پاسخ داده است و اینک گزاره ای مختصر:

۱. رافضی ها مسلمان نیستند، آغاز پیدایش آن ها بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است!

جواب: به حقیقت سوگند! از این سخنان رکیک و گزنده و آزاردهنده، عرق شرم بر جبین انسانیت می نشیند و اگر اندلسی ظاهری، وجدان انسانی داشت، حیا می کرد که این سخن را بر زبان آورد لیکن ...

در شگفتم که او چگونه مردمانی را که رو به قبله فرائض

۱- تألیف ابن حزم ظاهری اندلسی، متوفای ۴۵۶ ه‍

به جا می آوردند و شهادتین بر زبان جاری می سازند و قرآن می خوانند و بدان عاملند و از پیامبر اقدس (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی می کنند و کتاب هایشان در زمینه عقاید و احکام دنیا را پر کرده است، نامسلمان می خواند؟!

او چطور چنان حکم قطعی صادر می کند در حالی که، هزاران شیعه از مشایخ سرشناسان سنّت هستند و روایان حدیث در صحاح ششگانه و دیگر مسانید و سنن می باشند. آنگاه علّامه امینی (رضی الله عنه) از نود و سه تن نام می برد،(۱) و می نویسد، اگر آنان نامسلمان باشند برای مجموعه های حدیثی اهل سنت: صحاح و مسانید و سنن چه اعتباری باقی می ماند؟

آری، او هم نیک می داند که آیین همه آنان، دین و توحید است و تنها گناه نابخشودنی شان این است که علی بن ابی طالب و فرزندان او را دوست و تولّی دارند و امّا کلام او که تشیع از بدعت های عبدالله بن سباء است در پاسخ آن، سخن محمد کرد علی دمشقی کافی است که گفته: این که تشیع، ابداع عبدالله بن سبا معروف به ابن سوداء باشد توهّمی است نادرست و ناشی از ناآگاهی از مذهب تشیع می باشد. هر کس از منزلت این شخص (ابن سوداء) در نزد شیعه آگاه باشد و سخنان علمای آنان را درباره او که از وی و سخنانش تبرّی می جویند، بداند، باطل بودن آن نسبت را خواهد دانست.

۱- ر.ک: المراجعات، شرف الدین عاملی ۱۰۴- ۱۰۵.

۲. پیرامون علم علی (علیه السلام) و دیگر صحابه

ابن حزم می گوید: آن کس که علی (علیه السلام) را داناترین صحابه دانست، دروغ گفته است. آن گاه درباره علم ابی بکر و علم عمر داد سخن داده، و ادّعا کرده دانش آن ها چند برابر دانش علی (علیه السلام) بوده است.

جواب: علّامه امینی (رضی الله عنه) فرمود: من نمی دانم به حال این مرد که جاهلانه سخن گفته بخندم یا بگریم که چنان سخن احمقانه ای گفته یا او را به سخره بگیرم که مانند دلشده و کم خرد و گمراه، سخن گفته است؟ زیرا هیچ کس تردید ندارد که علم امیرالمؤمنین بر علم همه صحابه فزونی داشته و همه در مسائل و مشکلات قضایی و غیره به او رجوع می کردند. لیکن او در حل مشکل علمی و قضایی از احدی نمی پرسید و به احدی مراجعه نمی فرمود.

نخستین کسی که به اعلمیّت علی (علیه السلام) اعتراف کرده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است که به فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی در آورم که اولین اسلام آورنده و داناترین و دانشمندترین است؟(۱)

آن گاه علّامه (رضی الله عنه) دوازده حدیث نبوی در اعلمیّت علی (علیه السلام) از کتب معتبر حدیثی اهل سنّت نقل کرده است. از

۱- المستدرک، حاکم، ۳؛ کنزالعمال، ۶/۱۳.

جمله: داناترین فرد بعد از من علی بن ابی طالب است، یا فرمود: علی گنجور دانش من است و یا فرمود: داورترین و داناترین به امر قضاوت در میان امت من، علی است.(۱)

و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عایشه به اعلمیت علی (علیه السلام) نسبت به سنّت اقرار کرده، عمر نیز گفته است در میان ما علی داناترین فرد نسبت به قضاوت است و چند سخن دیگر که مشعر بر تقدم و اعلمیّت علی (علیه السلام) بر دیگر صحابه است.(۲)

۳. تحریف کتاب

ابن حزم مدّعی شده که امامیه از قدیم و جدید به تحریف و دگرگونی قرآن معتقدند و می گویند چیزی به آن افزوده و چیزی از آن کاسته شده است.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در پاسخ می گوید: کاش این نویسنده جسور به سند معتبری در تأیید گفتارش اشاره می کرد و تعیین می نمود چه کسی و در چه کتابی چنین مطالبی را آورده است؟

ص:۲۶

۱- مسند احمد، ۵/۲۶؛ مناقب، خوارزمی ۴۶؛ کفایهالطالب، کنجی، ۷۰ و ۹۳؛ کشف الخفاء ۱/۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۲/۴۴۸؛ مصباح الظلام ۲/۵۶؛ بغیه الوعاه، ۴۲۷؛ مطالب السؤول، ۲۳؛ حلیهالاولیاء ۱/۶۶؛ اسنی المطالب، حافظ جزری، ۱۴ و جز آن ها.

۲- الریاض النضره ۲/۹۳؛ تاریخ الخلفاء، ۱۱۵؛ طبقات ابن سعد، ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۷/۳۵۹؛ تفسیر نیشابوری در سوره الاحقاف؛ مطالب السؤول، ۳۰؛ تذکره سبط، ۸۷؛ مقتل خوارزمی ۱/۲۵؛ ارشادالساری ۳/۱۹۵؛ فیض الغدیر، ۴/۱۹۵؛ الفتوحات الاسلامیه، ۲/۳۰۶؛ ده ها منبع دیگر؛ ر.ک: الغدیر بزرگ ۳/۹۵ — ۱۰۰.

۳- الفصل، ۴/۱۸۲.

خواننده متتبع درمی یابد که در سر سلسله کهن علمای امامیه، شیخ صدوق در کتاب اعتقادات و شیخ مفید و شریف مرتضی علم الهدی که ابن حزم خود به عظمت شخصیّت او اذعان دارد و شیخ طوسی در تبیان و امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان همگی با قاطعیّت، تحریف را نفی کرده اند و احیاناً اگر سخن از تحریف به میان آمده مراد تأویل است نه زیادت و نقصان که خود ابن حزم و هم مسلکانش بدان معتقد هستند و متأسفانه شیعه را متّهم می سازند.

۴. شیعیان ازدواج با نه زن را جایز و خوردن کلم پیچ «کرنب» را به زعم این که با خون حسین (علیه السلام) روئیده و پیشتر وجود نداشته است، حرام می دانند.

۴. شیعیان ازدواج با نه زن را جایز و خوردن کلم پیچ «کرنب» را به زعم این که با خون حسین (علیه السلام) روئیده و پیشتر وجود نداشته است، حرام می دانند.(۱)

پاسخ: دوست داشتم این نویسنده قبل از این نسبت دروغ به شیعه، به فقه امامیه مراجعه می کرد تا بیابد که احدی از علمای آنان، بدون استثناء، چنین ازدواجی را مباح نشمرده و بیش از چهار زن را جایز نمی دانند. ازدواج با نه زن از خصائص پیامبر بوده و در آن اختلافی میان امامیه و فقهای عامه وجود ندارد.

چرا او حتی از یک نفر نام نبرده و به کتابی اشاره نکرده که ازدواج با نه زن را جایز شمرده باشد؟

ص:۲۷

۱- کرنب، چغندر، قنبیط و کلم قمری و به قرینه رنگ خون، مراد چغندر و لبو است

ای کاش او درباره کلم پیچ «کرنب» چیزی نمی نوشت تا رسوا نمی شد؛ زیرا اگر او راهش به بلاد شیعه می افتاد، می دید که آنان، آن را کشت می کنند و آن را می پزند و همراه با برنج و گندم و بلغور می خورند و هیچ مطلبی از محدث، مورّخ، لغت شناس، نقّال و سبزی فروشی نقل نشده که گیاه کلم پیچ از خون حسین روییده است. امّا چه باید کرد که ابن حزم از دروغ بافتن دست بردار نیست و هدف او فقط بدنام کردن شیعه است و بس.

۵. تأخیر در بیعت ابی بکر

۵. تأخیر در بیعت ابی بکر(۱)

من پیرامون این موضوع نمی گردم و با این دروغ های آشکار روبه رو نمی شوم و با دجّال بازی های ابن حزم خود را سرگرم نمی کنم و او را با استاد عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «علی بن ابی طالب» وا می گذارم که در آن موضوع تحقیق جانانه کرده و حقیقت را ارائه داده است.(۲)

۶. امامت و پیش نمازی زن با جنین در شکم

ابن حزم ادعا کرده که رافضیان امامت زن با جنین در شکم او را جایز می دانند.(۳)

پاسخ: آیا به نظر شما این مرد هنگام نگارش این مطلب و

ص:۲۸

۱- الفصل، ۹۶ – ۹۷.

۲- رک: امام علی بن ابی طالب، ۲۲۵. این کتاب به فارسی ترجمه شده و در دسترس همگان قرار دارد.

۳- الفصل، ۴/۱۱۰.

سایر فتواهای بدون مدرک و مأخذ، به کتابی از کتاب های شیعه در زمینه کلام و عقاید به خصوص مبحث امامت، رجوع کرده و اینگونه دروغ و یاوه بافته است؟ نه هرگز، حتی دیگر فرقه های شیعه غیر امامیه اثنی عشری هم چنین سخنی نگفته اند. ای کاش او منبع ارائه می داد و دلیل ذکر می کرد جز این که باید گفت:

«شیاطین به اولیاء و دوستان خود وحی می کنند.»(۱)

۷. محبّت پیامبر دلیلی بر فضیلت

ابن حزم می گوید: مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به کسی فضیلتی برای او نیست؛ زیرا پیامبر عموی خود را که کافر بود، دوست می داشت.(۲)

پاسخ: پیامبر گرچه بر صله رحم و مهر و محبت تأکید دارد، امّا کفر را مانع صله رحم می داند، هر چند خویشی نزدیک باشد.

به همین جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عموی خود، ابولهب را دشمن می داشت و با نزول سوره ای مستقل، از او برائت جست و نظایر این ها.

بنابراین اگر پیامبر خدا کسی را دوست می داشت، نشانه رسوخ ایمان در دل او بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوطالب را

۱- انعام، ۱۲۱.

۲- انعام، ۱۲۳ و ۱۲۴.

دوست می داشت و تاریخ صحیح از آنچه ابن حزم ادعا کرده خالی است.

هنگام وفات ابوطالب به سوگ نشست و به علی (علیه السلام) فرمود برود و ابوطالب را غسل و کفن ودفن کند و امیرالمؤمنین برایش مرثیه سرود.(۱)

۸. در تأویل آیه «ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیماً و اسیراً.»

۸. در تأویل آیه «ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیماً و اسیراً.»(۲)

ابن حزم می گوید: رافضیان مدعی هستند که این آیه در شأن علی بن ابی طالب است و آن درست نیست و آیه بر عمومیت خود باقی است.(۳)

پاسخ: ابن حزم پنداشته که تنها شیعه می گوید این آیه در شأن علی (علیه السلام) و اهل بیت نازل شده، غافل از این که جمع کثیری از پیشوایان تفسیر و حدیث چنان روایت کنند و اگر او نمی داند، مصیبتی است و اگر می داند و انکار می نماید مصیبت بزرگ تر است.

آنگاه علّامه امینی (رضی الله عنه) نزول سوره «هل اتی» را در شأن اهل بیت از سی و چهار منبع و مؤلف نقل می کند، و در ادامه به متن جریان از قول ابن عباس اشاره می نماید: حسن و

۱- رک: اسنی المطالب، زینی دحلان و ما در این باره بحثی مستقل خواهیم داشت.

۲- سوره دهر، ۸.

۳- الفصل، ۴/۱۴۶.

حسین بیمار بودند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از یارانش به عیادت آمدند و برای شفای آن نور دیده ها پیشنهاد کردند که نذری به عمل آید. پس علی و فاطمه و فضّه نذر کردند اگر آن دو شفا یافتند سه روز روزه گیرند و آنان بهتر شدند. لیکن در خانه چیزی نبود. علی (علیه السلام) از شمعون خیبری سه پیمانه جو قرض گرفت. فاطمه زهرا آن را آرد کرد و به تعداد اعضای خانواده پنج تکه نان پخت و آنان روزه گرفتند. روز اوّل هنگام افطار، بینوایی پشت درِ خانه ایستاد و گفت من مسلمان تهیدستی هستم، به من کمک کنید آن ها ایثار کردند. روز دوّم یتیمی و روز سوّم اسیری تقاضای کمک کرد و آنان طعام خود را دادند و سه روز چیزی نخوردند.

علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و رسول خدا ضعف او را دید و به خانه آمد و فاطمه زهرا را هم ناتوان دید. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و هل اتی را بر پیامبر نازل کرد.(۱)

۹. اخوّت و برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی (علیه السلام)

ابن حزم گفته، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من اگر کسی را به دوستی می گرفتم، ابوبکر را بر می گزیدم، چه او برادر و

ص:۳۱

۱- رک: عقدالفرید ۳/۴۲ و ۴۷؛ مستدرک حاکم و اسباب النزول واحدی و کشاف زمخشری و المناقب خوارزمی و تفسیر فخر رازی. مطالب السؤول و سبط ابن جوزی و ابن ابی الحدید معتزلی و گنجی شافعی در کفایه و بیضاوی و تفسیر خازن و فوائد السمطین و الاصابه ابن حجر و تفسیر روح البیان و نور الابصار شبلنجی و جز این ها... .

مصاحب من است. مطلبی جز این صحیح نیست، و امّا اخوّت و برادری علی، جز با سهل بن حنیف صحیح نیست.

پاسخ: من درباره حدیثی که ابن حزم آن را صحیح پنداشته، سخن نمی گویم و در صحّت آن خدشه وارد نمی کنم، آن گونه که عمربن خطّاب بر حدیث «کتف و دوات»، خدشه وارد کرده که هر دو حدیث در هنگام بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است، چنان که در صحیحین آمده، و نیز کلام ابن ابی الحدید که او این حدیث را از ساخته های خانواده ابوبکر در مقابله با حدیث مؤاخات، می داند و آن ها جعل کرده اند.

حتی در توضیح مفاد آن، کلام ابن قتیبه را یاد نمی کنم که گفته مراد از اخوّت با ابوبکر، اخوت اسلامی و همگانی است که از آیه «انما المؤمنون اخوه»(۱) آمده است؛ مانند روایتی که به عمر و زید و اسامه نیز «ای برادر» فرموده است. هم چنان که دوستی در آن حدیث دوستی ویژه نه دوستی عمومی است که در آیه «الأَخِلَّاءُ یومئذ بعضهم لبعض عدوّ الّا المتقین»(۲) نیز آمده است.

برادری ویژه که به وحی و فرمان الهی صورت گرفت و براساس تجانس و تشابه اخلاقی و روحی انجام یافت، چنان برادری میان ابی بکر و عمر و میان عثمان و عبدالرحمن بن عوف

ص:۳۲

۱- حجرات، ۱۰.

۲- زخرف، ۶۷.

و بیـن طلحه و زبیر و....(۱) و بین فـاطمه دختر رسول الله و ام سـلمه و میـان عـایشه و زن ابی ایّوب(۲)، مطرح شـد، رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نیز علی را به آخر انداخت و فرمود: من تو را برای خود نگه داشـتم تو برادر و وارث من، برادر و رفیق من در دنیا و آخرت هستی.

تعجب می کنـم کـه ابن حزم چگـونه جز حـدیث خـود را صـحیح نمی دانـد و لاـف می زنـد و دشـمنی می ورزد. این گـونه فریفتگی بی جا انسان را کور و کر می کند و این انسان تیره فکر و نادان، سدّ راه حقیقت می شود.(۳)

برادری میـان رسول خـدا و علی بن ابی طـالب، چیزی است مخصوص آنـان و هر کس جز آن گویـد لاـف زنی کرده و دروغ بافته است.

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) پنجاه حدیث با ذکر منابع گوناگونی در این زمینه آورده و گوشزد می کند که سخنوران و شـاعران فراوانی در اشـعار و قصائـدشان حـدیث مؤاخـات را زینت بخش آثـار ادبی و کلاـمی خود سـاخته انـد. ما از آن همه حدیث یک حدیث را از باب تبرّک می آوریم.

عبادبن عبـدالله اسـدی: علی (علیه السـلام) فرمود: انا عبـدالله و اخو رسول الله و انا الصـدیق الاکبر لا یقولها بعدی الّا کاذب ... : من

ص:۳۳

۱- و ده ها تن از صحابه که نام برده شده.

۲- خصائص، نسائی، ۱۹.

۳- رک: الغدیر ۳/ ۱۱۱ — ۱۲۵.

بنـده خـدا و برادر رسول خـدایم صدّیق اکبر منم، آن وصف را بعد از من جز دروغگو، برای خود ادعا نمی کند. من در هفت سالگی ایمان آوردم و هفت سال پیش از مردم نماز گزاردم.(1)

۱۰. علم خدا

ابن حزم گوید متکلمان شیعه مانند هشام بن حکم می گویند علم خدا حادث است و خدا در آغاز چیزی نمی دانسته، و سپس دانایی را کسب کرده است، و این کفر است و... .

پاسخ: شما این سخن یاوه و دروغ فاحش را در هیچ کتاب و اثری از متکلمان شیعی، اعم از نسخ خطّی و چاپی نمی یابید.

نخستین کسـی کـه ایـن نسبت دروغ را به هشـام داد جاحظ بـود که از قـول نظـام نقـل کرده است. رای ابن قـتیبه در مختلف الحدیث صفحه ۵۹ و خطّاط در الانتصار نیز همین است. آن ها از دشـمنان سـر سختند و کلامشان درباره هشام مسموع نیست. اینک بنگرید به کتاب «شافی /۱۲» از سیّد مرتضـی در دفاع از هشام که در سخن عادلانه و محققانه ای در جواب دیگر نسبت های ناروای ابن حزم درباره هشام بن حکم شیعی گفته است.

۱۱. حدیث ردّ شمس

اشاره

شیعیان می گویند: خورشید دو بار برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) برگشته است.(2)

۱- الغدیر ۳/۱۱ – ۱۲۵، سیره ابن سیدالناس، ۱/ ۲۰۰ -۲۰۳؛ تاریخ ابن عساکر ۶/۲۰۱ و ده ها کتاب دیگر.

۲- الفصل، ۲/۷۸ و۵/۳.

پاسخ: چه بسا خواننده این سخنان رکیك و گزنده و نیش دار ابن حزم، پندارد که حدیث ردّالشمس از احادیث مخصوص شیعه است البته نزاکت کلام و ادب اخلاقی ما را از ناسزا گویی و فحاشی باز می دارد و با ابن حزم مقابله به مثل نمی کنیم. امّا بدانید حدیث رَدّ شمس را جمع بسیاری از حافظان گزارش کرده اند و علّامه امینی (رضی الله عنه) از چهل و سه کتاب نام می برد. شبلنجی آن را از معجزات رسول خدا می شمارد و بوصیری در قصیده اش گوید:

خورشید با درخشش برای علی برگردانده شد تا نمازش را ادا کند و سپس برگشت و غروب کرد با آهنگی ناشی از درد جدایی که وصال، درمان آن است.

متن حدیث:

اسماء بنت عمیس: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز ظهر را در صهباء از سرزمین خیبر به جا آورد و علی را برای انجام کاری فرستاد. هنگامی که علی (علیه السلام) از انجام مأموریت بازگشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از ادای نماز عصر، سر به دامن علی نهاد و آرمید و علی (علیه السلام) تکان نخورد. خورشید غروب کرد و علی نماز عصر نخوانده بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیدار شد و به درگاه الهی عرضه داشت: خدایا علی (علیه السلام) برای پیامبرش خویشتن داری کرد تا او استراحت کند. تو نیز خورشید را برای او برگردان تا نمازش را ادا نماید. خورشید برگشت و نور آن بر بالای کوه ها آشکار شد

ص:۳۵

و علی (علیه السلام) برخاست و وضو ساخت و نماز عصر خواند و آنگاه آفتاب غروب کرد.

«فردای قیامت خدا می داند که دروغگوی متکبر و مغرور، کیست؟»(۱)

پنجم: ملل و نحل

پنجم: ملل و نحل(۲)

این کتاب، هر چند که در بدزبانی و بیهوده گویی و یاوه سرایی همانند کتاب ابن حزم نیست؛ اما در فرازهایی از آن، نظرهای ساختگی و دروغ های فراوان آمده که هیچ خواننده ای نمی تواند آن ها را نادیده انگارد و انتقاد نکند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) سخنان شهرستانی را در دو بخش به بوته نقد کشیده است. در بخش اوّل به نقد و پاسخ به دروغ هایی که به بزرگان متکلمان شیعه، درباره خدا تعالی، نسبت داده، پرداخته است و در بخش دوم یاوه سرایی های او را درباره شیعه و تاریخچه امامان، پاسخ داده است.

بخش اوّل:

۱. هشام بن حکم گوید: خدا جسمی است دارای ابعاد در هفت وجب خود، و در جای مخصوص و جهت خاصی قرار گرفته است!

ص:۳۶

۱- قمر، ۲۶.

۲- تألیف فیلسوف اشعری مذهب محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸.

۲. او [هشام] علی را خدای واجب الاطاعه می داند!

۳. هشان بن سالم خدای تعالی را به صورت انسانی می پندارد که در بالا خالی و در پایین پر است. او نوری است درخشان که پرتوافکنی می کند و دارای حواس پنجگانه و دست و پا و دیگر اعضا است. امّا گوشت و خون نیست و نوری سیاه است!

هشام با این که امامان را معصوم می دانسته، اما صدور گناه را از پیامبران مجاز می دانست!

۴. زراره بن اعین می گوید، خدا پیش از پیدایش صفاتش؛ دانا، توانا، زنده، بصیر، مرید و گوینده نبوده است!

۵. محمد بن نعمان می گوید،خدا نوری است به شکل انسان، لیکن جسم نیست.

۶. یونس بن عبدالرحمن فرشتگان را حامل و عرش را حامل خداوند می پنداشته و او از شیعیان بوده و در این باره کتاب هایی نوشته است!

پاسخ: شهرستانی این عقیده های پوچ و باطل را به بزرگان شیعه نسبت می دهد. همانانی که قدم در جای پای امامانشان می گذاردند و همانند سایه به دنبالشان در حرکت بودند. این مردان، عقیده ای را باور نمی کردند و دانشی را پخش و حکمتی را منتشر نمی ساختند و اظهار نظری نمی نمودند، مگر آن که از سرورانشان بر آن، دلیل و برهان و یا بیانی شافی و صریح و غیر قابل تردید، اقامه شده باشد.

ص:۳۷

وانگهی، تعریف و ستایش امامان از آن بزرگان در حّد فراوان نقل شده و اگر آنان چنان می بودند که شهرستانی مدّعی شده است، به افشاگری پرداخته و آنان را از خود دور می کردنـد؛ چنان که درباره غالیان و گمراهان نیز چنین کردند و آن ها را از اطراف خویش رانده و رسوایشان ساختند. غیر از امامان، این عالمان بزرگ شیعه اند که آن مردان فضیلت را ستوده و مقامشان را بزرگ دانسته اند.

از زمان های قـدیم تاکنون فرقه هایی به نام های هشامیه، زراریه، یونسیّه جز آن مورد پـذیرش شیعه نبوده است. علمای شیعه مثل ابن عتائقی حلّی و شریف مرتضی علم الهـدی و سید مرتضی رازی، این عقایـد را نفی کرده انـد و انتساب آن ها را به بزرگان شیعه، تهمت و افترا می دانند.

آیا کسی می تواند چنین عقاید واهی را نسبت به شیعه اثبات کند؟ نه هرگز؛ آیا چشم کسی و یا گوش کسی شنیده که یونس بن عبدالرحمان کتاب هایی در آن زمینه هایی که شهرستانی ادعا کرده دیده یا شنیده باشد؟ نه هرگز؛ حتی خود شهرستانی هم آن ها را ندیده و نشنیده، فقط یاوه بافته است.

شگفت تر، دروغ پردازی او در تاریخ است بخوانید:

بخش دوّم:

۷. شیعه، پس از وفات علی بن محمد، اختلاف کردند.

عده ای به امامت جعفربن علی معتقد شدند و جمعی امامت

حسن بن علی را پذیرفتند. گروه اول رئیسی داشتند به نام علی بن فلان طاحن که اهل کلام بود. او جعفر بن علی را تأیید کرد و مردم را به سوی او متمایل نمود و فارس بن حاتم بن ماهویه هم او را یاری کرد.

شهرستانی مدعی است که پیروان حسن را حماریه لقب دادند و یاوه هایی از این قبیل.

پاسخ علّامه امینی: افراد گاهی به تئاتر و کاباره می روند تا چیزی ببینند یا بشنوند و بخندند.کتاب شهرستانی برای این مقصد مناسب تر است، جز این که شخص به جهالت شهرستانی می خندد و از سوی دیگر به گریه می افتد که می بیند در میان مسلمانان چه جرثومه هایی پیدا شده و بذر اختلاف و دشمنی افشانده اند.

اگر شهرستانی این مسائل را که به عنوان تاریخ به هم بافته و نمی داند، مصیبتی است و اگر می داند مصیبت بزرگ تری است.

کاش می دانستیم که شیعه در امامت بین حسن بن علی و جعفربن علی چه وقت، اختلاف کرده اند؟ البته او پیش از وفات برادرش حسن بن علی دعوی امامت کرده است و کاش می دانستیم این علی بن فلان طحّان کیست که جعفر را تأیید کرده؟ کی متولد شده و کی از دنیا رفته است؟ به اصطلاح عرب این«هیّ بن بیّ» آدمی خیالی و ذهنی، که بوده ما که نمی دانیم، شهرستانی هم نمی داند و ستاره شناس نیز، خبر ندارد!

ص:۳۹

آنان که پیروان حسن بن علی را حماریه خواندند کیستند؟

آری، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره مورد حسد بودند و خود و شیعیانشان مورد بی احترامی و ناسزاگویی قرار گرفته اند، لیکن تاریخ از چنین لقب گذاری چیزی سراغ ندارد.

حسن بن فضال در زمان امام حسن عسکری نبوده تا مردم را به جعفر ارجاع دهد و هم چنین امام حسن دختری به نام فاطمه نداشته فقط این دروغ ها در کشکول شهرستانی یافت شده و بس.

۸. ویژگی شیعه در نزد شهرستانی

او مدّعی است که شیعیان به تناسخ و حلول و تشبیه معتقدند.(۱)

پاسخ علّامه امینی: «آیا به شما خبر بدهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ آن ها بر هر لاف زِن یاوه گوی گناهکار فرود می آیند و بیشتر آن ها دروغ گویند.»(۲)

مجموعه عقاید شیعه در کتاب ها گردآوری شده و از نظر هیچ کس پوشیده نمی باشد. شما دست به هر کتابی بگذارید و از هر عالم شیعی بپرسید و حتی از عوام شیعه پرس وجو کنید، از این سخنان بیهوده شهرستانی خبری نخواهید یافت. فقط خود شهرستانی و در قرون اخیر طه حسین است که این دروغ را بافته اند.

ص:۴۰

۱- ملل و نحل مطبوع در حاشیه الفِصَل ۲/۵.

۲- شعراء، ۲۲۱.

بهترین بیان در هویت شهرستانی سخن محمد خوارزمی، هم عصر اوست، که یاقوت در معجم البلدان نقل کرده است. او می گوید.

اگر شهرستانی در مسائل عقیدتی خبط دماغ نداشت و ملحد نبود، پیشوایی می شد و ما از کثرت فضل و دانش او و فراوانی خردش در شگفت بودیم که با این وجود چگونه به چیزهایی گرایش داشت که دلیل معقول و منقول بر آن نیست. پناه می بریم به خدا از خواری و محرومیت از نور ایمان و سبب آن بوده که او از نور شریعت روی گردانده و به تاریکی های فلسفه مشغول شده است و میان ما و او گفت وگوها و بحث هایی بود.

شهرستانی در حمایت از مسلک های فلسفی و در دفاع از آن ها پافشاری زیادی می کرد و من در برخی جلسات وعظ او می رفتم هرگز نشنیدم او گفته باشد: خدا گفت، رسول الله گفت و حتی در مجالس او از مسائل شرعی، خبری نبود. خدا به حال او آگاه تر و داناتر است.(۱)

«آیا دیدی آن کس را که هواوهوس خود را معبود خویش گرفت و او را آگاهانه گمراه ساخت و بر گوش و دل او مهر زد و بر روی دیده اش، پرده آویخت.

پس جز خدا چه کسی تواند او را هدایت کند. آیا بیاد نمی آورید؟»(۲)

ص:۴۱

۱- معجم البلدان ۵/۳۱۵ و ۳/۳۷۷؛ دار صادر بیروت.

۲- جاثیه، ۳۲.

ششم– منهاج السنه

اگر شما خواستید کتابی را بنگرید که برخلاف حقیقت نامش نام گذاری شده باشد، به کتاب «منهاج السنه» تألیف ابن تیمیه (م.۷۲۸) مراجعه کنید! شایسته است این کتاب «منهاج البدعه» نام گذاری شود. این کتاب پر از دروغ، بدگویی، گمراهی، انکار مسلّمات، تکفیر مسلمانان، تأیید اهل بدعت و عداوتِ اهل بیت وحی (علیهم السلام) است و به جز دجّال بازی، وارونه نشان دادن حقایق، تحریف، برخوردهای وقیحانه همراه با ناسزاگویی، دشنام، تهمت و افترا چیزی دیگر نمی بینید.

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست و سه نمونه از آن تهمت ها و دروغ را نقل و از کنار بسیاری بزرگوارانه گذشته است و آنچه جنبه تاریخی و کلامی داشته، به استناد منابع معتبر از دیدگاه اهل سنّت، به بحث گذشته است.

در ابتدا بیست و چند یاوه او را اختصار مرور می کنیم و سپس پاسخ های علّامه را به اختصار، یاد می کنیم.

یک – رافضی ها، عدد عشر(ده) را دوست ندارند و حتی ساختمان ها را با ده ستون نمی سازند و در آن ها ده تیرچه به کار نمی برند؛ زیرا عشره مبشّره (ده تن بشارت داده شده) را جز علی بن ابی طالب، دشمن دارند و یاوه هایی از این قبیل.(۱)

دو– رافضیان برای امام منتظر، جاهای خاص قرار داده و با مرکبی آماده، انتظار می کشند.

۱– منهاج السنه، ۱/۹ و ۲/۱۴۳؛ تألیف ابن تیمیه، متوفا در زندان مراکش به سال ۷۲۸ هـ

سه- رافضیان میش سرخ موی را عایشه نامند که او حمیرا بوده و آن را آزار می دهند و موی تنش را می کَنند و می پندارند که بدین وسیله عایشه را شکنجه می نمایند.

چهار- رافضیان پوستی را از روغن پر می کنند و آن را می شکافند و روغنش بیرون آورده می خورند و آن را رمز قرار داده اند که عمر را زده و خونش را می خورند.

پنج- رافضیان دو دراز گوش آسیا را ابوبکر و عمر می نامند و آن ها را آزار می دهند تا عذاب و شکنجه ای باشد برای آن دو.

شش- رافضیان گاهی نام های آن دو تن (خلیفه اول و دوم) را در زیر پاهای خود می نویسند. حتی یک وقت بعضی از حاکمان بر پای آن کس که چنان کرده بود چوب می زد و می گفت من ابوبکر و عمر را می زنم و هماره آن ها را خواهیم زد تا نابودشان کنم.

هفت- بعضی از رافضیان، سگانشان را ابوبکر و عمر خوانده و آن ها را مورد لعن و نفرین قرار می دهند.

هشت- دروغ در میان رافضیان از همه طوائف اهل قبله، شایع تر است و بخاری از احدی از فقهای شیعه، با این که از نیکان بوده اند، حدیث روایت نکرده است.

نه- اصول دین در نزد امامیه مبنی بر چهار اصل: توحید، عدل، نبوت و امامت است.

ده- مساجد رافضیان (شیعه) بیشتر تعطیل است و در آن

نماز جمعه و جماعت برگزار نمی شود، در عوض مشاهد و مقابرشان دایر و آباد است و در بزرگداشت آن ها می کوشند، در آن جا نماز می خوانند و مانند بت خانه ها پاس می دارند.

یازده- برخی از رافضیان مدعی اند که آیه پنجاه و پنج سوره مائده، در حق علی علیه السلام نزول یافته است امّا به اتفاق دانایان حدیث، چنین چیزی دروغ است.

دوازده- رافضیان نمی توانند ایمان و عدالت علی (علیه السلام) و اهل بهشت بودن او را اثبات کنند؛ تا چه رسد به اثبات امامت و پیشوایی او، هرگاه چنان مقام را برای ابوبکر و عمر اثبات نکنند.(۱)

سیزده- ابن تیمیه، نصیرالدین طوسی و پیروان او و همه رافضیان را به ارتکاب انواع معاصی متهم و مورد اهانت قرار داده و ترک نماز و گناهان دیگر حتی در ماه رمضان را به آنان نسبت داده است.

چهارده- مرتدان و از دین برگشته هایی مثل مسیلمه کذاب مشهورترین دشمنان ابوبکر صدیق بوده اند، امّا رافضیان آن ها را دوست دارند و گویند آن مرتدان، بر حق بوده اند و ابوبکر که با آنان جنگیده بر طریق باطل است.

پانزده- علّامه حلّی مطالبی گفته که دلیل بر ناآگاهی اوست، مثل نزول «هل اتی» در شأن اهل بیت. در حالی که، آن مکی است و ازدواج علی و فاطمه در مدینه بوده و پس از هجرت(۲) اتفاق افتاده است.

۱- منهاج السنه ۱/۱۱، ۱۵، ۱۳۱، ۱۵۶، ۲/۱ و ۱۴۵.

۲- منهاج السنه، ۲/۹۹، ۱۰۲، ۱۷، ۱۹، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۶۸ و ۱۷۰.

شانزده- علّامه حلّی، بر اساس آیه بیست و سوّم شورا، مودت اهل بیت را واجب دانسته و آن درست نیست.

هفده- ابن تیمیه حدیث مؤاخاه و برادری رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را با علی (علیه السلام) جعلی و باطل دانسته و شگفتا!

هیجده- او با قاطعیت، حدیث «انّ فاطمه احصنت فرجها و فَحَرَّمَ الله ذریتها علی النار» را مردود می داند، و منتظر جواب باشید.

نوزده- ابن تیمیه مدّعی است حدیث «علی مع الحق، و الحق مع علی، یدور معه حیث دار» بزرگ ترین دروغ هاست و احدی آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نکرده است.

شما جواب علّامه امینی (رضی الله عنه) را در صفحات بعد بخوانید و بر جهالت و دروغگویی و بی شرمی ابن تیمیه خواستید بخندید و خواستید گریه کنید.

بیست- او حدیث «خشم و غضب خدا برای غضب فاطمه و رضای او رضای فاطمه است» دروغ قلمداد کرده و گفته است چنان حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نشده است.(۱)

بیست و یک – او حدیث فاروق بودن علی (علیه السلام) را انکار و ملاک بودن حب و بغض او را نفی می کند. همچنین در این گفتار عبدالله بن عمر که گفته: «در عهد پیامبر منافقان را جز از راه دشمنی با علی نمی شناختیم» نیز تردید ایجاد کرده و آن را فاقد سند معتبر می داند.

۱- منهاج السنه ، ۲/۱۷۹ و ۲۳۱ و ... .

بیست ودو- ابن تیمیه مدعی است جنگ های علی (علیه السلام) در جمل و صفین به امر رسول خدا نبوده، بلکه نظر شخص او بوده است.

بیست و سه- او حدیث های پرچم، پیام برائت، مباهله و دیگر احادیثی را که علّامه حلّی نقل کرده مورد تردید قرار می دهد.(۱) علّامه امینی (رضی الله عنه) به همه آن یاوه ها پاسخ داده و ده منقبت و برتری برای علی (علیه السلام) اثبات می کند.

پاسخ های علّامه امینی: شگفتا! آیا عجیب نیست کسی خود را شیخ الاسلام می نامد و چنین دروغ هایی رسوا و سخنانی بی پایه بگوید؟ او طوری حرف زده که گویا تحقیقی نو و فلسفه ای تازه کشف کرده و افسانه عشره ساخته و عجیب تر آن که او (ابن تیمیه) خود را به علم و فضیلت منسوب داشته امّا ژاژخایی ها کرده و یاوه هایی بافته که گویا یک گوسفندچران بی بهره از دانش و حدیث، سخن می گوید؛ سخنانی همه دروغ و بی پایه و اساس. ابن تیمیه درباره شیعه چنان سخن می گوید که گویا از قومی منقرض شده که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، حرف می زند.

در حالی که، در روی زمین میلیون ها انسان شیعی در کشورها و شهرها با کتاب ها و آثارشان زندگی می کنند و شما اگر بکوشید؛ آیا افسانه «عشره» او را در کتابی از کتب

ص:۴۶

۱- منهاج السنه ، ۲/۱۷۹ و ۲۳۱ و ... .

شیعی می یابید؟! آری، شیعه، شب و روز قرآن تلاوت می کند و در آن آمده است: «من جاء بالحسنه فَلَهُ عشر امثالها»(۱)

«والفجر ولیال عشر...»(۲)

و چندین آیه دیگر. شیعه در هر جمعه دعای عشرات را می خواند و برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ده نام می شناسد و برای امام ده خصلت قائل، و معتقد است علی (علیه السلام) از پیامبر ده خصلت به ارث برده و شیعه علی به ده مورد بشارت داده شده است و بالاخره ده خصلت از مکارم اخلاق می باشد و ده ها نمونه دیگر که در کتاب های شیعه، سخن بر محور عدد ده به میان آمده است.

بااین وجود، رقم ده و امثال آن به تنهایی خصوصیتی ندارد و دارای ارزش نمی باشد.

ما ترجیح می دهیم صفحات کتابمان را با ارائه این قبیل خرافه ها، سیاه نکنیم و به مصداق کریمه قرآن عمل نماییم که «و اذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً»(۳)و از کنار آن یاوه ها بزرگوارانه بگذریم، امّا همه آن ها را نمی توان مسکوت گذاشت.

۱- انعام، ۱۶۰.

۲- فجر، ۲.

۳- فرقان، ۷۲.

ابـن تیمیـه، شـیعه را به دروغ گـویی متّهم می کند(۱)و مـدّعی می شود که اصـحاب صـحّاح به همین سـبب، از قدمای شـیعه، حدیث نقل نکرده اند درحالی که، شما در صحاح ششگانه روایت های فراوانی از شیعه، اعم از صحابه و تابعین می بینید.(۲)

ابن تیمیه به صـراحت می نویسد: اصول دین در نزد امامیه چهارتاست: توحید، عدل، نبوّت و امامت. و شـیعه صـفات را از خدا نفی می کننـد و قرآن را مخلوق می داننـد و در پوشـش عدل، نبوّت و امامت شـیعه صـفات را از خدا نفی می کنند و قرآن را مخلوق می دانند و در پوشش عدل، قدرت خدا را منکرند و به رؤیت خدا در قیامت قائل نیستند.(۳)

ناآگـاهی او به این درجه است که اوّلاًـ فرقی میـان اصول دین و اصول مـذهب نگذاشـته ثانیاً: دو نفر شـیعه هم یافت نشود که معاد را از اصول دین ندانند.

بلی اگر شیعه امامت را از اصول دین بشمرد به مفاد آیه پنجاه و پنج مائده و با تکیه بر جمله «والذین آمنو» که مراد، علی (علیه السلام) است، سخنی دور از حقیقت نگفته است، و در آیه

۱- منهاج السنه، ۱۵؛ متأسفانه ابن تیمیه ناسزا می گوید، تکفیر می کند و به شیعه بددهنی می کند و ابداً جانب ادب، امانت در نقل را پاس نمی دارد و عفّت کلام را رعایت نمی کند. همین یاوه های او را در عصـر نور ودانش برخی قلم به مزدان مصـری چاپ و منتشر می کنند و به جای دعوت به کلمه توحید و وحدت، امّت مسلمان را پراکنده می سازند.

۲- رک: الغدیر ۳/۹۲ -۹۴.

۳- منهاج السنه ۱/۲۳.

اکمال دین، سوم از سوره مائده، خدای سبحان ولایت علی را کمال دین دانسته و این بدان معناست که امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از اصول دین است و از سوی دیگر به نص آیه شصت و هفت مائده قصور در تبلیغ ولایت و امامت مولا علی (علیه السلام) کوتاهی در انجام رسالت تلقی شده است و چیزی که خارج از اصول دین باشد دارای چنین ویژگی نیز نباید باشد.(۱)

قریب به همین مضمون است آنچه در تفسیر آیه تبلیغ گذشت.(۲)

نکته دیگر این که اعمال انسان به صحت امامت و ولایت بستگی دارد و آن، شرط است. پس امامت فرع نیست، بلکه یکی از اصول دین است. خلیفه دوم شاید به همین جهت در مورد قضاوتی که علی (علیه السلام) بر یک اعرابی انجام داده و او راضی نبود گفت: ای بیچاره او مولای تو است و مولای هر مرد و زن مؤمن.(۳)

و خلیفه در برابر اعتراضی که به وی شد گفت: او (علی (علیه السلام)) مولای من است.(۴) امّا درباره صفات و مخلوق

۱- رک: الغدیر ۲/۵۲.

۲- رک: الغدیر ۱/۲۱۴ – ۳۲۳ و ۲/۳۰۱ و ۳۰۲.

۳- فتوحات اسلامیه، ۲/۳۰۷.

۴- زرقانی، شرح مواهب، ۱۳؛ الغدیر، ۱/۳۸۲.

بودن قرآن و دیگر مسائل کلامی، حق با شیعه است؛ زیرا نفی صفات زائد، محض توحید است و حادث بودن قرآن و نفی قدمت از آن لازمه توحید و مسئله رؤیت نیز چنین است.

آنچه ابن تیمیه درخصوص تعطیلی مساجد شیعه آورده است، کافی است چشم باز کرده و مسجدهای آباد و مفروش و دایر را ببیند و از نظر فقهی نیز حفظ طهارت و پاکیزگی آن ها لازم است. سخن ابن تیمیه افترائی محض است.

ابن تیمیه مشاهد ائمه را به بتکده تشبیه کرده که نشان از کینه بی درمان او نسبت به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است. شیعیان در آن اماکن شریف خدا را می پرستند و با زیارت اولیای معصوم به خدا تقرب می جویند نه آنکه آنان را بپرستند و فرق میان این دو مقوله، بسیار است. کتاب «منسک الزیاره» از شیخ مفید در معنا و آداب زیارت است که عبادت خدا تلقی می شود و توهم او و خلط مناسک حج، ناشی از غرض ورزی او است. هیچ شیعه ای زیارت امامان را کافی نمی داند، هر چند برای آن زیارت، ثواب فراوان قائل باشد.

ابن تیمیه با کمال وقاحت می نویسد برخی کذّابان آیه ۵۵ از سوره مائده را در شأن علی (علیه السلام) دانسته اند و آن به اجماع دانایان علم حدیث، دروغ است.(۱) او در آیه تطهیر و آیه اجر رسالت و

۱- منهاج السنه، ۱/۱۵۶.

مودت نزدیکان پیامبر و پیش تر در حدیث رد شمس تردید کرده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) فقط درباره خاتم بخشی علی (علیه السلام) در حال رکوع نماز، شصت و شش منبع از حافظان آورده که همگی اتّفاق دارند آیه، در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است. علّامه ادامه می دهد من نمی دانستم وقاحت این شخص به اندازه ای باشد که حقایق ثابت را مورد انکار قرار دهد و حدیثی را که امیرالمؤمنین، ابن عباس، ابوذر، عمّار یاسر، جابربن عبدالله انصاری، ابورافع، انس بن مالک راویان آن هستند، بر حسب اجماع راویان جعلی پندارد. که اگر چنین باشد، اجماع های ادعایی او هیچکدام بهره ای از صدق و راستی ندارد.

متن حدیث

آن گاه علّامه یک حدیث از آن همه را یاد می کند:

انس بن مالک می نویسد: سائلی وارد مسجد شد و گفت: کیست به دارای وفادار قرض دهد و علی (علیه السلام) در حال رکوع بود و به سائل فهماند که انگشتری از دست من درآور. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود، ای عمر واجب شد. عمر گفت: پدر و مادرم به فدایت باد، چه چیز واجب شد. فرمود: بهشت برای او واجب شد. به خدا سوگند، علی (علیه السلام) انگشتری از دست نیاورد مگر آن که خدا او را از هر گناه و خطا پاک فرمود. انس گفت: هیچ کس از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را ابلاغ نمود:

ص:۵۱

(انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون.)

حسّان بن ثابت اشعاری بدین مضمون سرود:

ای ابالحسن! روح و روانم فدای تو و هر که در راه هدایت به سرعت و یا به آرامی گام می سپارد. آیا ستایش من و دیگر دوستان ستایشگر، تباه شدنی است درحالی که ستایش در کنار ذات خدا ضایع و تباه نیست. تو بودی ای بهترین رکوع کنندگان که در حال رکوع انگشتری مبارک خود را بخشیدی. جان ها به قربانت سرور و دادوستد کننده. خدا نیز درباره تو آیه ولایت نازل کرد و آن را در کتاب محکم به ثبت رسانید و بیان فرمود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در پاسخ ابن تیمیه و ابن کثیر و دیگر هم مسلکان آن ها که جمع بودن «والذین آمنوا» را مایه اشکال خود قرار داده اند، بیست مورد از آیات قرآنی را که به صورت جمعند، لیکن مفسّران مصداق آن ها را فرد دانسته اند، بر شمرده و به منابع سخن اشاره کرده است.(۱)

۱- تفسیر قرطبی ۲/۲۹۴؛ تاریخ ابن کثیر ۱/۴۳۴؛ تفسیر خازن ۱/۳۲۲ (۳۱۰)؛ الاصابه ۳/۵۴۹؛ اسدالغابه ۳/۱۱؛ تفسیر ابن کثیر ۱/۱۶۱؛ الریاض النضره ۱/۳۴؛ تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن ۱/ ۴۴۷؛ نوادرالاصول، حکیم ترمذی، ۱۵۷؛ الروض الانف ۲/۱۹۶ و صحیح بخاری و صحح مسلم و مسند احمد و جز آن ها.

تشکیک در ایمان و عدالت

علّامه امینی (رضی الله عنه) گوید: تا زنده هستی روزگار چیزهای شگفت آوری به تو نشان می دهد. مگر در اثبات عدالت علی علیه السلام نیازی به دلیل و برهان است؟ آفتاب آمد دلیل آفتاب.

او چه زمان کافر بوده که ایمان آورد؟ و آیا کسی جز او برادر و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است؟ و آیا اسلام جز با شمشیر او قامت برافراشته است؟ آیا سپاه شرک را جز حمله های شجاعانه او هزیمت داده است؟ و آیا بیانی جز بیان او الحادها و شبهه ها را بر طرف ساخته است؟ میان ایمان و عدالت علی (علیه السلام) و ایمان و عدالت دیگران چه ارتباطی است که اثبات آن موقوف به اثبات این باشد؟

امّا چه باید کرد؟ میزان معلومات حدیثی و تاریخی ابن تیمیه کوردل و سطح دین و دانش و تقوای بازدارنده و ادب و معرفت او، بسیار پایین است.

احادیث شیعه در این مقوله در حدّ تواتر است جز این که آنان هنگام بحث و نظر به احادیث اهل سنت استناد می کنند و آن، الزام آور است و شیوه ای شناخته شده در بحث و کنکاش. چیزی که ابن تیمیه را خوشحال می کند تشبیه شیعه به نصرانی ها و در یک سطح قرار دادن ایمان علی (علیه السلام) و ایمان معاویه و یزید و فسق و فجور دیگر سلاطین جور اموی و عباسی است.

ص:۵۳

تهمت به بزرگان شیعه

ما ابن تیمیه را در نسبت ارتکاب گناه به بزرگان شیعه، به دادگاه عدل الهی که ترازوهای قسط بنا نهاده واگذار می کنیم و از یاد ژاژخایی های او چشم می پوشیم.

تولّای مرتدان

ادّعای ابن تیمیه درباره تولای مرتدان توسط شیعه، مانند مسیلمه کذاب، گزافه گویی ای بیش نیست. از او می پرسیم در کدام کتاب شیعه چنین چیزی آمده است؟ مگر بزرگان شیعه نبوده اند که مسیلمه را کذّاب نامیده و نبوّت را در وجود پیامبر اعظم مختومه می دانند؟ خدایا از این سخنان، شکایت به درگاه تو می آوریم.

نزول سوره هل اتی

جهل و ناآگاهی ابن تیمیه، به رشته ای اختصاص ندارد. او در زمینه مسائل کلامی و عقیدتی، فرقه شناسی، تفسیر، سیره، احکام، حدیث و علوم قرآنی نادان است. او نمی داند که مکّی بودن سوره ای منافی آن نیست که بعضی آیه های آن، مدنی باشد.(۱)

ثانیاً: در شأن نزول، روایت های معتبر، ملاک قضاوت است و بس.

ص:۵۴

۱- اتقان سیوطی ۱/۲۳.

ثالثاً: ادّعاهای اجماع علما بر مکی بودن هل اتی، توسط ابن تیمیه، محلّ بحث است. برخی، برخلاف آن، نظر داده انـد و حافظ بیهقی آن را مدنی شمرده است.(۱)

رابعاً: آن کس که سوره را مکی دانسته، تصریح کرده که آیه مربوط به اطعام، مدنی است.

خامساً: مکّی بودن سوره ای دلیـل بر آن نیست که آن قبـل از هجرت نـازل شـده باشـد، ممکن است در حجه الوداع نیز نزول یافته باشد.

اجر رسالت

ابن تیمیه در رسالت آیه «قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا الموده فی القربی»(۲)هم دچار اشکال است. او مدعی است که لزوم مودّت اهـل بیت از این آیه، بر نمی آیـد. او علّامه حلّی را در اسـتدلال کلامی و روایی اش، به کـذب متهم می کنـد و می گویـد آیه مکّی است و ازدواج علی (علیه السـلام) و فـاطمه زهرا (علیهـا السـلام) در مـدینه رخ داده است و حسـنین (علیهمـا السـلام) در مدینه به دنیا آمده اند و در نتیجه روایت منقول را دروغ می پندارد.

امّیا علّامه امینی (رضـی الله عنه) در جواب بـا ذکر چهـل و پنـج شاهـد از محـدثان صـاحب اثر به نزول آیه در شأن اهل بیت و فرزندان

۱- تفسیر خازن ۴/۳۵۴؛ الاتقان ۱/۱۷ و ۱۶.

۲- شوری، ۲۳.

فاطمه زهرا (علیها السلام) استدلال می کند و شعر شافعی را چاشنی مطالب می کند:

یا اهل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انّکم

من لم یصلّ علیکم لا صلوه له

این دو بیت را ابن حجر در صواعق /۸۷ ... و دیگران نقل کرده اند.

حدیث «مؤاخات»

ابن تیمیه موضوع برادری را که از روزگـار نخست از احـادیث ثابت و مسـلّم است با قاطعیت دروغ و باطل قلمـداد می کنـد و مدعی می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با احدی عقد اخوت نبسته و هیچ مهاجری را با مهاجر دیگر برادر نکرده است؛ چنان که انصار را با یکدیگر برادر نکرده. چنین انکاری از او، نشانه جهل و ناآگاهی وی از تاریخ، سیره و حدیث است و یـا از کینـه او نسـبت به امیرالمـؤمنین علی (علیه السـلام) حکـایت دارد. گویـا او قسم خـورده که هر فضـیلتی را از علی (علیه السـلام) نادیـده گرفتـه و انکـار نمایـد. درحـالی که، مؤاخـات بین پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و علی (علیه السـلام) و مهاجرین و انصار دوبار رخ داده و در هر دو بار پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) برادری خود را با علی (علیه السلام) اعلام فرموده است.(۱) ابن حجر پس از نقل روایات مؤاخات، می نویسد انکار حدیث مؤاخات

۱- دربار ه برادری، مطالبی هم در پاسخ به ابن حزم در این فصل گذشت.

توسط ابن تیمیه و سخنان او، ردّ نص با قیاس و اجتهاد است. او از حکمت مؤاخات و هدف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن غافل بوده است

حدیث «تحریم ذریّه فاطمه بر آتش»

ابن تیمیه این حدیث را هم به اجماع و اتفاق حدیث شناسان دروغ قلمداد می کند و در اثبات دعوی خود، فلسفه بافی، نظرپردازی و قیاس می کند.

شگفتا! او می پندارد که امر اجماع و اتفاق به اراده او بستگی دارد که هر چه را نپسندید و آن را نفی کرد، به اجماع علما مستند کند!

کاش می دانستیم او چنان حدیثی را که علّامه امینی (رضی الله عنه) با ذکر شانزده مأخذ آورده، چگونه دروغ می پندارد؟(۱)

پس، بعد از اثبات صحّت حدیث، تکاپوی ابن تیمیه با قیاس و استحسان، رنج بی حاصل است. افزون بر آن علّامه امینی (رضی الله عنه) ، جز آن حدیث، احادیث دیگری را با همان مضامین مختلف حدیثی یاد کرده است.

پیرامون حدیث «علی مع الحق ...»

این حدیث را گروهی از صحابه و حافظان سرشناس حدیث مانند

۱- الغدیر، ۳/۱۷۵.

خطیب، آورده اند(۱)و از ام سلمه صحابی و همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نقل شده است. امّا ابن تیمیه، ام المؤمنین را جزو صحابی محسوب نمی کند؛ زیرا مهر علی و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دل اوست و هیثمی و کسان دیگر نیز آن را گزارش کرده اند.(۲)

حدیث ام سلمه را سعدبن ابی وقاص در خانه او شنیده که رسول خدا فرمود: علی با حق، یا حق با علی است، هر کجا که باشد. مردی کس فرستاد تا از ام سلمه جویا شود که آیا حدیث سعد از او درست است؟ ام سلمه گفت: آری، رسول خدا آن حدیث را در خانه من فرمود است. آن مرد به سعد گفت: تو اکنون نکوهیده ترین کس نزد من می باشی. سعد پرسید چرا؟

آن مرد گفت: اگر من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان سخنی می شنیدم همواره تا دم مرگ خدمتکار علی (علیه السلام) می بودم.

در این جا حق داریم از ابن تیمیه بپرسیم: به چه جرئت ادعا کرده که احدی آن حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل نکرده است و پس از ثبوت صحّت آن حدیث در پذیرش آن چه مشکلی پیش می آید: اجتماع دو نقیض؛ دو ضد، دو مثل، رخ می دهد که ناممکن است؟!

۱- تاریخ بغداد، ۱۴/۳۲۱.

۲- مجمع الزوائد، ۷/۲۳۶ و دیلمی در فردوس الاخبار و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه و زمخشری در ربیع الابرار و خوارزمی در مناقب و همه با یک مضمون و تعبیر.

(... کبرت کلمه تخرج من افواهم...)(۱)

چه سخن بزرگی است که از دهانشان بیرون آید!

ما در جلد اوّل(۲) از طریق طبرانی با اسناد صحیح سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آوردیم که در روز غدیر خمّ فرمود: خدایا دوستدار علی را دوست و دشمن او را دشمن بدار تا آنجا که فرمود: و حق را با او آنجا که بگردد بگردان.(۳) وقتی به سند صحیح حدیث: خدا علی را رحمت نماید خدایا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد.(۴) فخررازی می نویسد: علی بن ابی طالب (علیه السلام) بسم الله الرحمن الرحیم را بلند می خواند و آن، به تواتر ثابت است و هرکس به علی بن ابیطالب اقتدا کند هدایت یافته است و دلیل آن، کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: حق را با او آنجا که بگردد، بگردان.(۵)

حدیث دیگر ام سلمه نیز با حدیث مذکور هماهنگ است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود: «علی مع الحق و القرآن، و الحق و القرآن مع علیّ و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض». علی با حق و قرآن است، و حق و قرآن با علی است و جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند.

۱- کهف، ۵.

۲- الغدیر ۱/۳۰۵ و ۳۰۸.

۳- وبه همین تعبیر شهرستانی در نهایه الاقدام، ۴۹۳.

۴- مستدرک حاکم ۳/۱۲۵؛ جامع ترمذی ۲/۲۱۳؛ کنزالعمال ۶/۱۵۷؛ نزل الابرار، ۳۴؛الجمع بین الصحاح ابن اثیر و چندین حدیث با منابع مختلف.

۵- تفسیر رازی ۱/۱۱۱.

دینوری، از محمد بن ابی بکر نقل می کند که او بر خواهرش عایشه ((رضـی الله عنه)) وارد شد و گفت آیا شـنیده ای رسول خدا فرمود «علی با حق و حق با علی است»، سپس بیرون آمده ای با او بجنگی؟!(۱)

خود علی (علیه السلام) نیز در روز نبرد که گفتمانی همراه با سوگند داشت؛ فرمود: شما را به خدا می دانید رسول خدا فرمود: حق با علی و علی با حق همراهند... جواب دادند آری.(۲)

آیـا شـرم آور نیست که با این همه حـدیث، ابن تیمیه مـدعی می شود که احـدی آن را از پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) روایت نکرده است. زهی بی شرمی!

حدیث «خشم و رضای فاطمه»

«ای فـاطمه خـدا با خشم تو به خشم آیـد و با رضای تو راضـی شود.» کاش می دانسـتم چه انگیزه ای ابن تیمیه را به این ورطه انـداخته و چه چیزی او را به این حـد از وقاحت و لج بازی کشانده که روایت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را دروغ می پندارد و مدعی می شود این روایت در کتاب های معروف حدیثی نیامده و سند آن معروف، صحیح و حسن نمی باشد.(۳)

ابن تیمیه چیزی را که نیافته، با قاطعیّت و بی باکانه دروغ

ص:۶۰

۱- الامامه و السیاسه ۱/۶۸.

۲- ر.ك: الغدیر ۱/۱۵۹.

۳- منهاج السنه، ۲/۱۷۰.

می نامد. انگیزه او در این کار، حقد و کینه او نسبت به اهل بیت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و بس، وگرنه حدیث، در نزد حافظان و سرشناسان حدیث، معروف و سند آن صحیح و در نزد برخی حسن می باشد. علّامه امینی (رضی الله عنه) شانزده کتاب و شخصیت را نام می برد که این حدیث را گزارش کرده اند.(۱)

حدیث «علی فاروق امّت است»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) فرمود: علی فاروق امّت من است که اهل حق را از اهل باطل جدا می سازد و عبدالله بن عمربن خطّاب نیز می گوید ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) منافقان را با دشمنی شان نسبت به علی (علیه السلام) می شناختیم.

ابن تیمیه پس از نقل این دو حدیث می گوید: حدیث شناسان تردید ندارند که هر دو حدیث، جعلی و دروغ اند و در کتب حدیث نیامده و دارای سند، نیستند.(۲)

در این جا دو سخن است:

۱. فاروق بودن علی (علیه السلام) از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

۲. وجود علی (علیه السلام) ملاک شناخت منافقان در عصر رسول خدا از قول ابن عمر.

۱- ذخائر محب الدین طبری، ۳۹؛ مستدرک، ۳/۱۵۴؛ تذکره، ۱۷۵؛ الاصابه ۴/۳۷۸؛ صواعق المحرقه، ۱۰۵؛ زرقانی، شرح مواهب ۳/۲۰۲۰؛ اسعاف الراغبین، ۱۷۱؛ نزل الابرار،۴۷؛ چندین کتاب و شخص دیگر.

۲- منهاج السنه ۲/۱۷۹.

جامع ترین کلام درباره این نویسنده غافل (ابن تیمیه) سخنی است که درباره جزا در زمان پیش از ابن تیمیه گفته شده: «قدرت سخن گفتن دارد، لیکن توان خردورزی ندارد» شما در بحث های او بنگرید، سخن می گوید، امّا درک و تعقل در کلامش راهی ندارد. سخنی را رد می کند که کسی درباره آن ادعایی ندارد.

آیت الله علّامه حلّی از ابن عمر روایت می کند که او گفته ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منافقان را با بغض علی (علیه السلام) می شناختیم.

ابن تیمیه در ردّ او می گوید این حدیث به دروغ به پیامبر نسبت داده شده، مگر علّامه حلّی گفته است که آن سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است؟

و مناسب بود که ابن تیمیه بگوید ابن عمر چنان کلامی نگفته است.

امّا واقعیّت آن است که ابن عمر چنان کلامی را گفته است و تنها هم نبوده جمعی از صحابه نیز با او همصدایند. مثل: ابوذر غفاری، ابوسعید خدری، جابربن عبدالله انصاری، ابوسعید محمد بن هیثم، ابودرداء(۱)

۱- الریاض النضره، محبالدین طبری ۲/۲۱۵؛ اسنی المطالب، جرزی، ۸، جامع ترمذی، ۲/۲۹۹؛ حلیه الاولیاء ۶/۲۹۵؛ فصول مهمّه، ۱۲۶؛ مطالب السؤول،۱۷؛ صواعق، ۷۳؛ نظم الدرر زرندی، احمد در مناقب، استیعاب، ابن عبدالبرّ ۳/۴۶؛ در حاشیه الاصابه، مجمع الزوائد، ۹/۱۳۲.

وانگهی این سخن، ادعای محض نیست؛ بلکه مورد تأیید با کلام نبوی است که در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

(والذی فلق الحبه و برء النسمه انّه لعهد النبی الامی الیّ انه لایحبّنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق):

سوگند به خدایی که دانه شکافت و انسان را آفرید .این عهدی است از پیامبر امّی به من؛ که مرا دوست نمی دارد جز مؤمن و مرا دشمن نمی دارد جز منافق.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این حدیث را از شش طریق با ذکر منابع مختلف آورده و در پایان می نویسد، شخصی در حضور عمربن خّطاب علی (علیه السلام) را دشنام داد. عمر گفت: گمان دارم تو منافق باشی.(۱) بنابراین، جای دارد که دیگ حقد و کین ابن تیمیه بجوشد و منفجر شود که در برابر آن سخن عبدالله بن عمر، چنان موضع گیری منفی داشته باشد.

درباره جمل و صفین

من از نادانی این شخص که البته جوهره ذاتی اوست، در شگفت نیستم. او شئون امامت و شرایط پیشوایی را نمی داند و با مسئولیت رهبر دینی که او چگونه بایـد در مسائل ورود و خروج داشته باشد، آشنا نیست. و نیز از نادانی او نسبت به موضع گیری های امام امیرالمؤمنین، در شگفت نیستم که

۱- تاریخ بغدادی، خطیب ۷/۴۵۲.

ناصبی گری و عـداوت علی (علیه السـلام) چشـمان او را کور کرده و وی را از جاده حق به پرتگاه باطل انداخته است. فقط از این متعجبم که چگونه او از گزارش های پیشوایان تاریخ و حدیث، غفلت کرده است. جواب این امر واضح است او از کسانی است که چشم دارند، اما نمی بینند.

(ولهم اعین لا یبصرون بها)(۱)

ما می دانیم دغـدغه خاطر این مرد چیست؟ و چگونه برای فریب امّت مسـلمان و وارونه نشان دادن حقیقت، حکم قطعی صادر می کنـد؟ هـدف او، آن است که جنـگ هـای خونین (جمـل و صـفین) را نـتیجه رأی و اجتهـاد طرفین قلمـداد کنـد تـا بتواند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را با دشمنانش، یکسان جلوه دهد. آنان هر دو مجتهد بوده اند و نظر هر کدام حجّت بوده، اگر صواب کار باشند دو پاداش و اگر خطا کار باشند یک پاداش دارند!

او غافل است از این که دجّال بازی هایش برای افراد محقق و کارشـناس پوشـیده نمی مانـد و دست پژوهشـگر ماهر، هر انسان خفته در جهل را از خواب بیدار می کند و قلم حق جوی، مردم را به حال خود نمی گذارد که به راحتی شـکار هر شیادی قرار گیرند که چنان اجتهادی، اجتهاد در برابر نصّ و بی اعتبار است.

۱- اعراف، ۱۷۹.

کاش می دانستم سخن رسول خدا در میان انبوه مردم خطاب به همسرانش که فرمود: کدامتان صاحب آن شتر پر موبید که خروج می کند و سگان حوأب بر روی پارس کنند و در کنار او جمع کثیری کشته می شوند و خود تا مرز کشته شدن پیش می رود، اما نجات می یابد؟(۱)

این حدیث به چندین صورت روایت شده و از جمله، رسول خدا خطاب به عایشه فرمود: ای حمیرا! گویا تو را می بینم که سگان حوأب بر تو پارس می کنند تو با علی (علیه السلام) می جنگی و بر او ستم می کنی.

یاقوت می نویسد: وقتی عایشه خواست در وقعه جمل به بصره رود از این جا (یعنی حوأب) گذر کرد بانگ سگان را شنید پرسید این جا چه جایی است گفتند این جا حوأب است. عایشه گفت: انّا لله ... می بینم من همان صاحب روایت هستم، پرسیدند کدام روایت؟ گفت شنیدم رسول خدا در میان همسرانش می فرمود کدامتان هستید که در حرکت به سوی شرق با لشکری، سگان حوأب بر او پارس کنند، و خواست برگردد؛ لیکن مغالطه کردند و برای او قسم (دروغ) خوردند که اینجا حوأَب نیست(۲)

۱- این حدیث را بزار، ابو نعیم، ابن ابی شیبه، ماوردی، زمخشری، ابن اثیر، فیروزآبادی، گنجی، قسطانی، زرقانی، هیثمی، سیوطی، متقی هندی، حلبی، زینی دحلان و صبان آورده اند

۲- معجم البلدان، ۳/۳۵۶.

خدا هرگز مردمانی را گمراه نمی کند مگر پس از آن که آنان را هدایت کرده و بیان کند که از چه چیز پروا کنند. (۱)

تا آن کس که هلاک می شود با دلیل روشن هلاک شود و هر کس زنده بماند با دلیل روشن زنده بماند که خدا شنوای داناست.(۲)

و انسان بیشترین جدال کننده است.(۳)

بلکه انسان بر خویشتن خویش بیناست هر چند که عذرها آورد و بهانه ها جوید.(۴)

سخنان صحابه در لابلای کتاب ها درباره جنگ جمل و صفین دلیل بر آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، یاران علی (علیه السلام) را در آن جنگ ها، ترغیب و احیاناً فرمان داده و فرموده است همراه علی (علیه السلام) با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. علّامه امینی (رضی الله عنه) نام چند تن از آنان را با ذکر کتاب و اثر، یاد کرده است که از آن جمله اند:

ابو ایوب انصاری، ابوسعید خدری، عمّار یاسر، خلید عصری، عبدالله بن مسعود، علی بن ربیعه والبی، ابوسعید مولی رباب، سعدبن عباده و ابن عباس... و به روایتی به خود علی (علیه السلام) فرمان جنگ با آن گروه را داده است.

۱- توبه، ۱۱۵.

۲- انفال، ۴۲.

۳- کهف، ۵۲.

۴- قیامت، ۱۵.

حدیث جامع نبوی

پیـامبر گرامی فرمود: پس از من فتنه ای رخ می دهـد، در آن هنگـام با علی بن ابی طالب باشـید که در روز قیامت، او نخستین کسـی است که بـا من دست دهـد. او صـدّیق بزرگ و فاروق این امّت است، او حق را از باطل جـدا می سازد. او امیر و رئیس مؤمنان، و مال و ثروت، رئیس و امیر منافقان است.(۱)

پس از بیان این روایات از حافظان و سرشـناسان حدیث و منابع مختلف، ارزش سـخن ابن تیمیه که این حدیث را فاقد سند می داند، مشخص می شود.

(یا قوم اتّبعون اهدکم سبیل الرشاد)(۲)

ای مردم از من پیروی کنید شما را به راه رشاد و رستگاری هدایت کنم.

ابونعیم از شخصـی به نـام حـارث روایت کرده است که گفت در صـفین همراه با علی (علیه السـلام) بودم، دیـدم شتری شامی همراه با سوار و محموله ای از اثاث بر پشت می آید، محموله را انداخت و از میان صـفوف لشکریان عبور کرد تا نزدیک علی رسید. لب هایش را میان سر و شانه علی (علیه السلام) قرار داد و با گردنش شانه های علی را تکان می داد.

علی (علیه السـلام) فرمود: به خدا سوگند این همان علامتی است که میان من و رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سلم) مشهود بود.(۳)

ص:۶۷

۱- ر.ک: الغدیر ۲/۳۱۳ -۳۱۲.

۲- غافر، ۳۸.

۳- خصائص، ۲/۱۳۸.

در روایتی دیگر از ابو رافع نقل است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: میان تو و عایشه واقعه ای رخ خواهد داد.

علی (علیه السلام) سه بار گفت: من ای رسول خدا؟ پس من چقدر شوربختم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چنین نیست؛ ولی اگر چنین شد، او را به خانه و اقامتگاهش برگردان.(۱)

امّا ده فضیلت علی (علیه السلام)

اگر این کتاب ابن تیمیه را فقط مردان عامی و ناآگاه از حدیث و تاریخ می خواندند و اهل دانش و آگاهان آن را نمی دیدند و نمی خواندند شاید برای او بهتر می شد. لیکن دانشمندان، این کتاب را دیده و بی دانشی و بی صداقتی و رعایت نکردن امانت توسط او را می بینند و معلوم می شود او چقدر دجّال بازی کرده و حقیقت را تا توانسته انکار کرده است.

ما احتمال می دهیم لقب شیخ الاسلامی او را به غروری خطرناک مبتلا کرده و پنداشته است که احدی سخنان او را نخواهد سنجید.

اینک نظری و گذری

اوّل مرسل بودن و مسند نبودن حدیث عمروبن میمون در ده فضیلت.

گویا ابن تیمیه چشم بسته نوشته یا پرده ای روی دیدگان او

۱- مسند احمد، ۶/۳۹۳.

آویخته بوده است، وگرنه این حدیث در مسانید آمده است.(۱)

در غزوه تبوک، معلوم بوده که درگیری رخ نخواهد داد و الّا علی (علیه السلام) در همه معرکه های قتال حضور داشته و در مدینه نمانده است. افزون بر این در مدینه احتمال بروز حوادثی می رفته که ماندن علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می طلبیده است.

در اهمیت این جانشینی، همین بس است که حدیث منزلت در آن آمده است. سعد بن ابی وقاص می گوید: علی (علیه السلام) دارای سه خصلت است که من اگر یکی از آن ها را می داشتم؛ برایم بهتر از هر چیزی بود که آفتاب بر آن می تابد. نظیر آن در گفتمان سعد و معاویه بن ابی سفیان نیز آمده است.(۲)

همچنین مهم بودن آن حدیث از آن جا معلوم می شود که سعید بن مسیّب آن را از دو فرزند سعد بن ابی وقاص شنیده و به آن قانع نشده و می خواهد از خود سعد بن ابی وقاص بشنود و آمده و شنیده است.

هارون در میان قوم موسی، پس از او با فضیلت ترین بود، علی (علیه السلام) هم پس از رسول خدا با فضیلت ترین مردم بوده است.

۱- مسند احمد، ۱/۳۳۱؛ نسائی خصائص، ۳۸؛ مستدرک، حاکم ۳/۱۳۲؛ الاصابه ۳/۱۳۲؛ الاصابه، ۳/۵۰۹ و غیره.

۲- تاریخ ابن کثیر، ۸/۷۷.

حدیث سدّالابواب

روایتی است که پیامبر همه درهای مسجد جز درِ خانه علی را بست.

انگیزه ابن تیمیه در جعلی قلمداد کردن این حدیث از باب مقابله به مثل در برابر خانه ابی بکر بوده و از حقد و کینه او نشئت می گیرد؛ وگرنه حدیث بستن درهای خانه های اصحاب به مسجد و باز گذاشتن درِ خانه علی (علیه السلام) از احادیث متواتر است.

ابن عباس می گوید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درِ تمام خانه هایی را که به مسجد باز می شد بست، مگر درِ خانه علی (علیه السلام) (۱).

عبدالله بن عمربن خطّاب می گوید علی بن ابی طالب دارای سه ویژگی است که اگر یکی از آن ها از آنِ من بود برایم از شتران سرخ موی نیز بهتر بود. پرسیدند آن سه خصلت چیست؟

گفت: ازدواج با فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسکان وی در مسجد (بازگذاشتن در) و جریان اعطای پرچم در روز خیبر.(۲)

ابن عباس می گوید، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مردم را از مسجد بیرون کرد و تنها درِ خانه علی (علیه السلام) را به مسجد باز گذاشت، مردم در آن باره سخن گفتند، به گوش پیامبر

۱- جامع ترمذی، ۲/۲۱۴؛ خصائص، نسائی و غیره.

۲- مستدرک، حاکم ۳/۱۲۵؛ اسنی المطالب، ۱۲؛ صواعق، ۷۶ و غیره

(صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، فرمود: من این کار را به رأی خود انجام ندادم، من نبودم که علی (علیه السلام) را باقی گذاشتم، بلکه خدا بود که شما را بیرون و علی (علیه السلام) را باقی گذاشت. من بنده ای هستم مأمور و به دستور وحی عمل می کنم.(۱) علّامه امینی (رضی الله عنه) درباره مسجد و بستن درهای آن جز در خانه علی (علیه السلام) ، حدود بیست و سه حدیث به طریق مختلف روایت کرده است.

(انت ولیّ کل مؤمن بعدی:)

تو بعد از من ولیّ هر مؤمنی هستی!

ابن تیمیه مدعی است که این حدیث بنا به اتفاق حدیث شناسان حدیثی مجهول است. اما بر عکس ادّعای ابن تیمیه، این حدیث به اتفاق حدیث شناسان حدیثی صحیح و مسند می باشد. از جمله راویان حدیث، احمد بن حنبل (امام محبوب ابن تیمیه) است که بنابر اسناد صحیح این حدیث را روایت کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: انت ولیُّ کل مؤمن بعدی.(۲) و باز فرموده: از علی چه می خواهند، همانا علی از من است و من از علی هستم و او پس از من ولیّ و سرپرست هر انسان مؤمن است.(۳)

ص:۷۱

۱- سیره حلبی ۳/۳۷۴؛ مجمع الزواید، ۹/۱۱۵.

۲- خصائص نسائی،۲۳.

۳- تاریخ ابن کثیر ۷/۳۴۵؛ مستدرک حاکم ۳/۱۱۱.

وای بر هر بسیار دروغ گوی گناهکار که آیه های الهی را که بر او تلاوت می شود، می شنود؛ سپس با خود بزرگ بینی، اصرار می ورزد گویا که شنیده است. مژده باد او را عذاب دردناك.(۱)

هفتم- البدایه و النهایه

اشاره

هفتم- البدایه و النهایه(۲)

نویسنده کتاب علاقه بسیار و ولع زیادی به دروغ بستن و تهمت و ناسزاگویی و تعرّض بی دلیل دارد. این اصرار مفرط کتاب را از شکل تاریخی خارج و به صورت عربده های جاهلی در آورده است. در نتیجه، فضای صاف را تیره و اسلام انعطاف پذیر را ناآرام و ناسازگار قلمداد کرده و اختلاف کلمه پدید آورده است. افزون بر این، با اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی ورزیده، هر جا به فضیلتی از ایشان برخورده و یا مدح وثنایی از ایشان به عمل آمده، بر خروشیده و به تکذیب و انکار زبان گشوده و ایراد گرفته است.

گذشته از این ها، انگیزه و روش او گرایش اُموی گری بوده است.

اینک نمونه هایی از سخنان او و پاسخ ما.

۱. او پس از یاد حدیث مؤاخات و برادری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی (علیه السلام) می نویسد: در این زمینه احادیث فراوانی است ولی هیچ کدام صحیح نیستند.(۳)

۱- جاثیه، ۷و۸.

۲- تألیف عمادالدین ابوالفداء ابن کثیر دمشقی، متوفای ۷۷۴.

۳- البدایه و النهایه ۷/۲۲۳ و ۲۳۵.

پاسخ: خواننده هرگاه به طریق روایت این حدیث رجوع کند، در می یابد که آن ها مستند و صحیحند و پیشوایان حدیث، رجال آن ها را توثیق کرده اند. او خواهد دانست که انگیزه مؤلف در ایراد انکار و تردید تنها کینه او نسبت به اهل بیت است که البته از گرایش او به بنی امیه نشئت می گیرد.(۱)

۲. درباره حدیث طیر(پرنده)

او پس از نقل متواتر حدیث که پیشوایان حدیث در مورد آن اتفاق نظر دارند، می نویسد: دل در صحت این حدیث، شک دارد. و خدا داناتر است.(۲)

پاسخ: آن دل را خدا مهر زده وگرنه بعد از حصول تمام شرایط صحّت، دلیلی بر تردید وجود ندارد، و چه جای نقد و اعتراض است؟ علی (علیه السلام) با آن سابقه درخشان و فضائل بسیار که از نزدیکان و محبوب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و سبب انکار و تردید تنها، حقد و کین اموی است، نه چیزی دیگر.

۳. علی (علیه السلام) ساقی کوثر

او می نویسد: عوام می پندارند علی ساقی کوثر است ولی ابن کثیر ضمن ایراد خدشه بر مأخذ حدیث و اشاره بر غیر

۱- ر.ک: الغدیر ۳/۱۱۲ – ۱۲۵؛ ۱۷۵. در پاسخ یاوه های ابن حزم اندلسی و ابن کثیر دمشقی.

۲- البدایه و النهایه ۷/۳۵۳.

اعتماد بودن آن به طریق روایت حدیث می نویسد: تنها ساقی بودن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت است.(۱)

پاسخ: خواننـده عزیز نپنـدارد که حدیث ساقی بودن علی (علیه السـلام) سـخنی عامیانه است. شـما فریب اظهارنظر قطعی او را مخورید زیرا سند آن بسیار معتبر است و حدیث شناسان و حافظان درستی آن را باور دارند.

۴. ابن کثیر و اولین اسلام آور بودن علی (علیه السلام)

او ضـمن نقل دو حدیث صـحیح به اسـتناد امام احمد و ترمذی درباره اوّلین اسـلام آور بودن و همچنین اوّلین نماز گزار بودن علی (علیه السلام) می نویسد: این از هر طریقی صحیح نیست، هر چند احادیث زیادی در این خصوص روایت شده اند.(۲)

پاسخ: شخصی از این نویسنده نمی پرسد که چرا هیچ یک از آن احادیث صحیح نیست؛ درحالی که، رجال آن ها مورد وثوق و سندها معتبر و صـحیحند و حافظان حـدیث بر درستی آن ها حکم کرده انـد. ما اگر به همین اندازه قناعت کنیم خواننده می پندارد که کلام ما هم مانند سخن ابن کثیر، ادعای بی دلیل است، نه، هرگز!

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) به ده نصّ نبوی، بیست و سه

۱- ر.ک: الغدیر، ۲/۳۲۱.

۲- البدایه و النهایه، ۷/۳۳۴

سخن از خود مولا، کلامی از امام حسن مجتبی سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، شصت و شش نفر از صحابه و تابعین و همگی با یاد منبع و مأخذ، آورده و به تحقیق دامنه داری پرداخته است.(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

اوّلکم وارداً علی الحوض، اوّلکم اسلاماً علی بن ابی طالب.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از آن می نویسد: این است نصوصی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و کلماتی منقول از علی (علیه السلام) و صحابه و تابعین که بالغ بر صد سخن می شود. پس از این همه مطلب آیا مجالی برای ابن کثیر می ماند که در صحت آن احادیث تردید کند؟!(۳)

۵. آیه پنجاه و پنجم مائده

(انّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنو الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون.)

ابن کثیر پس از یاد حدیثی از ابوسعید اشجّ در زمینه تصدق انگشتری در حال رکوع به دنبال آن گفته این به هیچ وجه صحیح نیست و اصولاً در شأن علی (علیه السلام) آیه ای نازل نشده است!(۴)

۱- ر.ک: الغدیر، ۳/۲۲۰ — ۲۳۵.

۲- مستدرک حاکم، ۳/۱۳۶؛ تاریخ بغداد، ۲/۸۱؛ استیعاب، ۲/۴۵۷؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۲۵۸؛ سیره حلبی ۱/۲۸۵؛ سیره زینی دحلان ۱/۱۸۸؛ در حاشیه حلبی و ده کتاب و طریق دیگر. در سابقیت علی (علیه السلام) ر.ک: الغدیر ۲/۲۷۶ و ۳۰۶؛ حتی شاعران در آن مقوله شعرها سروده اند؛ ر.ک: الغدیر ۳/۲۳۱: الیس اوّل من صلی لقبلتکم واعلم الناس بالقرآن و السنن؟

۳- الغدیر، ۳/۲۳۸.

۴- البدایه و النهایه، ۷/۳۵۷.

پاسخ: چه سخن بزرگی از دهان ابن کثیر بیرون آمده و جز دروغ نگفته است. او چگونه در صحّت حدیث شأن نزول آیه مزبور درباره علی (علیه السلام) تردید روا می دارد و سند آن را ضعیف می شمارد درحالی که خود او در تفسیرش آن را آورده و گفته است سند، خدشه ناپذیری است.(۱) و اگر این آیه و آیات مشابه دیگر کلّی باشد و علی را هم شامل گردد و یا مصادیق بارز به حساب آید که ابن کثیر بی خبر و به خود رها شده و چشم پوشنده از حقیقت، گفته (و صحیح نیست) پس آن همه کتاب ها و حدیث ها در بیان شأن نزول ها چه می شود و آیا اعتباری برای آن ها باقی می ماند؟

آری، خود ابن کثیر به آن کتاب ها و روایات استناد می کند مگر در باب فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که دیگهای حقدش می جوشد و با بدزبانی و هرزه گویی، روبه رو می شود(۲)

۶. ابن کثیر و حدیث اعلام برائت از مشرکان توسط علی (علیه السلام)

او ضمن طرح این حدیث، می نویسد: این حدیث ناشناخته است؛ زیرا در آن سخن از بازگشت ابوبکر به میان آمده، در حالی که او بازنگشت و امیر حج بود.

پاسخ: شما این سخنان ابن کثیر را بخوانید و به اجتهاد

۱- تفسیر ابن کثیر ۲/۷۱؛ ر.ک: الغدیر ۳/۱۵۷.

۲- الغدیر ۳/۲۴۴.

خنک او در مقابل نصّ صحیح و مورد اتفاق، بخندید و ما در آینده به احادیث فراوان در آن زمینه خواهیم پرداخت.

۷. حدیثی درباره علی (علیه السلام)

اجلح کندی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود:

(لا تقع فی علی فانّه منی و انا منه و مولاکم بعدی)

با علی در نیفت که او از من است و من از اویم و او پس از من سرپرست شماست.

ابن کثیر پس از نقل این حدیث، مقصود از این تعبیر را نامعلوم عنوان کرده و با اشاره به شیعه بودن اجلح، شیعه در سخن او، به تنهایی، در مورد علی (علیه السلام) خدشه وارد می کند. و در دنباله حدیث آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

(من کنت مولاه فعلی ولیّه)(۱)

هر که را من مولا و سرپرست هستم، علی، ولی و سرپرست او است.

پاسخ: آیا عرب زبانی که از بنی امیه نباشد، یافت می شود که در عبارت این حدیث، دشواری و ناشناختگی ببیند؟ آیا آن، عبارتی فصیح، روشن و سهل و ممتنع نیست؟ و آیا عربی که انگیزه های عصبیّت او را به شبهه نیانداخته باشد، دشواری

۱- البدایه و النهایه، ۷/۳۴۳.

و ناشناختگی در این حدیث می بیند؟ بدون تردید آن، حدیثی ثابت و صادر از ثقه وحی است که احادیث دیگر هم آن را تأیید می کند.

آیا به گوش کسی خورده که حدیثی، تنها بدین سبب که ناقل آن شیعه است، مانند اجلح که ابن معین او را موثّق دانسته است، مردود شمرده شود؟

وانگهی حدیث مزبور: «لا تقع فی علیّ» از قبیل قضیه ای در یک واقعه است و به شخص علی (علیه السلام) مربوط است.(۱)

۸. خرافه شتر دو کوهان (خراسانی)

ابن کثیر این عقیده را به شیعه نسبت می دهد، و البته دروغ می گوید، که عده ای از شیعیان معتقدند شتر دو کوهان بخاتی از آن روز به وجود آمد که اسرای اهل بیت را در کربلا بر آنان سوار کردند، تا بدین وسیله قسمت های ایشان از جلو وعقب آنان پوشش داده شود!

پاسخ: من گمان ندارم در میان شیعه آدمی هر چند دل شده و کم خرد به چنین یاوه هایی لب گشاید و چنان خرافه ای را باور کند. بدون شک، امام حسین و اهل بیت او در راه خدا و دفاع از شریعت پیامبر، سختی ها دیدند و تلخی ها تحمل

۱- حدیث را بخوانید در مسند احمد ۵/۳۵۵؛ ترمزی نسائی، ۲۴؛ کنزالعمال ۶/۱۵۴؛ محب الدین طبری، ریاض نضره، ۲/۱۷۱؛ مجمع الزوائد، ۹/۱۲۸.

کردند؛ لیکن مقام و منزلتی والاتر از آن دارند که چنین افسانه هایی به آنان منسوب شود.

و هر کس پس از آن که هـدایت برای او آشکار گشت با رسول خـدا دشـمنی ورزد و ستیزه جویـد و جز راه مؤمنان را پیش گیرد او را به راهی که برگزیده واگذاریم و در دوزخ کنیم و چه بدفرجامی است.(۱)

هشتم- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه

مؤلف، این کتاب را به ظاهر کتابی تاریخی تـدوین کرده، لیکن به سادگی از کنار حوادث نگذشـته و گرایش های اموی خود را در صفحات آن به ودیعه گذاشته است. شما در لابه لای صفحات آن، فرازونشیب ها می بینید و در هر شکاف و ناهمواری، لگداندازی.

آن، نه کتـاب تـاریخی است که به نقـل آن، بتوان دل بست و نه کتاب عقیـدتی است که در انتقاداتش نگریست. آن، بانگ و خروشی است که تنها فضا را تیره و تار می کند و آرامش را به اضطراب و تشویش، بدل می سازد و جز این نیست.

شایسته آن بود که از این کتاب و مطالب نادرستش بگذریم، لیکن گزیری نداشتیم که خوانندگان گرامی را از برخی خطاهای او آگاه سازیم.

۱- نساء، ۱۱۵.

۱. جنگ صفّین

خضری می نویسد: سوگ مندانه، در جنگ (صفین) نه مقصد دینی بود، نه مبارزه با ستمی که امت مسلمان گرفتار آن شده باشند؛ بلکه هدف تنها پیروزی شخصی بر شخص دیگر بوده است. شیعیان علی (علیه السلام) ، او را بدین جهت یاری می کردند که او پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شایسته ترین فرد برای تصدّی خلافت بود؛ و پیروان معاویه، پیروزی او را می خواستند که او طالب خون عثمان و خواهان انتقام از قاتلان وی بود و کسی که آن ها را پناه داده بود، شایسته مقام خلافت نمی دیدند.(۱)

پاسخ: کاش این نویسنده برای ما روشن می کرد که مبادی و بنیادهای دینی در نظر او چیست؟ تا ببینیم در جنگ صفین مصداق داشته اند یا نه؟

گرچه او چیزی نگفته، امّا می گوییم: چه مبنای دینی، مهم تر از پیشبرد سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، که به علی (علیه السلام) فرمود: تو با قاسطین (یاران معاویه) می جنگی و به اصحاب خود فرمان داد در آن روز علی (علیه السلام) را یاری رسانند و جهاد با آنان را واجب دانست؟

در حدیثی دیگر فرمود: پس از من کسانی با علی (علیه السلام) می جنگند با آن ها در راه خدا جهاد باید کرد و جنگید و هر کس نتوانست، با زبانش و حدّاقل با قلب و بعد از آن دیگر چاره ای نیست.(۲)

۱- محاضرات ۲/۶۷.

۲- مجمع الزوائد ۹/۱۳۴؛ کنزالعمّال، ۶/۱۰۰؛ ۷/۳۰۵؛ به نقل از طبرانی.

چه بنیاد دینی، نیرومندتر از آن تواند بود که انسان، شایسته ترین فرد را برای خلافت، یاری کند که خود خضری بر این شایستگی اعتراف کرده و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق خاندانش فرمود: ای علی! گروه یاغی و متجاوز با تو می جنگند و تو بر حق هستی و هر کس در آن روز تو را یاری نکند از من نیست؟(۱) کدام اساس دینی قوی تر از این تواند بود که با گروه یاغی پیکار شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به عمّار فرمود؟(۲) و آیا عملی دینی تر از آن یافت می شود که انسان در زیر پرچم خلیفه بر حق و مردمی و قانونی که تمام شرایط در آن جمع بوده، پیکار کند؟

کاش می دانستیم چه ظلمی بر امت مسلمانان از غلبه معاویه و تسلّط او بر مقام خلافت بیشتر می توانست باشد که در حکومت او انتخاب، نصّ و شورایی در کار نبوده است. وانگهی از کجا او صاحب خون عثمان شد و حتی او در ساعت های آخر عمر عثمان که سپاه شام تا دروازه های مدینه آمده بودند از یاری او دریغ ورزید تا او کشته شود، آنگاه مدعی خون گردید و اگر ستمی بر عالم اسلام نشده بود، مگر تعیین یزید، که شهره به فساد و شرب خمر بود، به عنوان جانشین خود، در مبارزه، کافی بود.

۱- شرح المواهب، ۳/۳۱۷.

۲- تاریخ طبری، ۱۱/۳۵۷.

آقای خضری نگویید که جنگ صفّین مبنای دینی نداشته و ظلمی بر امّت مسلمان نرفته بود!

۲. علی و معاویه

خضری می نویسد: بدون شک، معاویه خود را از بزرگان قریش می پنداشت. او فرزند ابی سفیان بن حرب، شیخ قریش و بزرگ ترین فرزند امیه بن عبدشمس بود. همچنان که علی (علیه السلام) بزرگ ترین فرزندان هاشم بن عبد مناف بود. پس هر دو در بلندی نسب با هم برابر بوده اند.(۱)

پاسخ: من به این شخص بی خبر و به خود رها شده چه بگویم که او عنصر نبوت و قرابت قدس و نزاکت را که در رحم های پاک جابه جا شده و از صلب پیامبران، ولیّ، حکیم، عظیم و شریفی به صلب و نسل خاتمیّت انتقال یافته؛ با مردی شکمباره همزاد دانسته و بلندی نسب شرفشان را برابر پنداشته است؟

چه قدر فرق است میان دو درخت؟ درختی با ریشه ثابت و شاخه ای در آسمان و درخت پلیدی که در سطح زمین روییده و قراری ندارد.(۲)

و چه قدر تفاوت دارد درخت با برکت زیتون، و درخت

۱- محاضرات ۲/۶۷.

۲- ابراهیم، ۲۴ و ۲۶.

نفرین شده در قرآن(۱) یعنی معاویه و ایل و تبار او که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه را چنان تأویل فرمود و همه در این معنا اتفاق نظر دارند.(۲)

او علی (علیه السلام) و معاویه را چگونه برابر می داند در حالی که، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:(۳) همانا خدا از بنی آدم، عرب را انتخاب فرمود از میان عرب مُضر را برگزید و از مُضر، قریش را ممتاز کرد و از قریش، بنی هاشم و از بنی هاشم، مرا گزینش فرمود. او آن دو را چگونه برابر می بیند درحالی که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از حاصل این درخت نفرین شده تا زنده بود اندوهگین بود و هرگز خندان دیده نشد؟ آنگاه که در عالم رؤیا دید بوزینگان و خوکان بر منبر او جست وخیز می کنند(۴) و خدا آیه فرستاد:

(و ما جعلنا الرؤیا الّتی اریناک الّا فتنه للناس)(۵)

رؤیایی که به تو نشان دادیم، جز امتحان و آزمونی برای مردم نیست...

خضری چگونه علی (علیه السلام) را با معاویه برابر می داند

ص:۸۳

۱- اسری، ۶۰.

۲- ر.ک: تاریخ طبری ۱۱/۳۵۶؛ تاریخ خطیب ۳/۳۴۳؛ تفسیر قرطبی ۱۰/۲۸۶؛ تفسیر نیشابوری ۱۵/۵۵، در حاشیه طبری.

۳- ر.ک: کنزالعمّال، ۶/۲۰۴.

۴- تفسیر طبری ۱۵/۷۷؛ تاریخ طبری ۱۱/۳۵۶؛ تاریخ خطیب ۹/۴۴؛ ۸/۲۸۰؛ تفسیر نیشابوری، حاشیه طبری ۱۵/۵۵؛ قرطبی ۱۰/۲۸۳؛ النزاع و التخاصم، ۵۲؛ اسرالغابه، ۳/۱۴؛ خصائص کبری ۲/۱۱۸؛ تفسیر خازن ۳/۱۲۷.

۵- اسراء، ۶۰.

درحالی که، بنی امیه و تبار معاویه کسانی انـد که بندگان خدا را بردگان و مال خدا را عطا و بخشـش خدا برای خود و کتاب خدا را مایه نیرنگ خود ساختند؛ آن طورکه پیامبر صادق امین این مطلب را خبر داده است.(۱)

او چگـونه ابوسـفیان، شـیخ مشـرک قریش را، کـه ننـگ و عـار قـبیله اش بـود، و پیـامبر اعظم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به صراحت او را نفرین فرمود که خدایا این پیشرو و پیروانش را لعن فرما. خدایا این «اُقیس»(۲)متکبر را، گرفتار کن. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کلام را آنگاه فرمود که مشاهده کرد ابوسفیان و معاویه و برادرش با هم می آیند:

(الهم العن القائد و السائق و الراکب)(۳)

و ابوسفیان سوار بود و معاویه برادرش از پس و پیش مرکب را می راندند. نه هرگز شیخ قریش با فرزند شیخ ابطح نمی توانند برابر باشند.(۴)

کاش خضـری سـخن مقریزی را می خواند که نوشـته بود ابوسفیان، حزب ها را برای جنگ با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برانگیخت و در احـد هفتادتن از مهاجرین و انصار، به ویژه حمزه بن عبـدالمطلب، را به خاک وخون کشـید، و در جنگ خندق به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه تهدیدآمیز نوشت وبه بت های لات وعزّی و...

۱- النزاع و التخاصم، ۵۲ و ۵۴.

۲- مراد معاویه بوده است.

۳- صفین، نصربن مزاحم، ۲۴۴، ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ۱/۳۵۷.

۴- همان، ۲۱۹.

سوگند خورد که فاجعه احد را تکرار خواهدکرد. اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب نامه او الطاف الهی را یاد کرد و نوشت: ای بی خرد سفیه، خیلی مغرور هستی. خدا مانع خواهد شد وبه این زودی همه آن بت های تو را خواهم شکست.

ابوسفیان هماره، سودای براندازی اسلام را در سر داشت. لیکن ناکام ماند و در فتح مکّه به وساطت عبّاس، عموی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بالاـخره از بیم جانش، اسلام آورد. امّا نفاق پوشیده داشت وگاه و بی گاه آن را آشکار می ساخت.

او پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست آشوب به پا کند و مسلمانان را جان هم اندازد. او با اظهار تنفّر از قبیله های تیم وعدی و توجه دادن مردم به علی (علیه السلام) و عباس عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در کوچه های مدینه می گشت و قصد فتنه گری داشت، که علی (علیه السلام) دست رد بر سینه او زد، (۱) و فرمود ما را به خیرخواهی تو نیازی نیست و تو همیشه بدی اسلام را می خواسته ای.(۲)

البته در مقایسه علی (علیه السلام) با معاویه، معاویه خود بر خضری پیشی گرفته و علی (علیه السلام) پاسخ او را داده است.

معاویه در نامه ای خطاب به علی (علیه السلام) نوشته است، ما همگی فرزندان عبدمناف هستیم، برخی بر بعض دیگر برتری نداریم؛ گرچه ما فرزندان یک پدریم؛ امّا امیه هرگز مانند

۱- الکامل، ۲/۱۳۵.

۲- عقدالفرید، ۲/۲۴۹.

هاشم نبوده است و حرب هرگز مثل عبدالمطّلب و ابوسفیان، مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجر و آزاد شده برابر نباشند و آن که نسبی روشن و پدری شناخته شده دارد، با کسی که این گونه نیست و به این و آن منسوب است، یکسان نیست؛ مؤمن و دغل کار در یک مرتبه قرار ندارند.

چه بد نسلی است آن که به دنبال سلف خود به گودال دوزخ افتاده اند. در نهایت، فضیلت نبوت از آن ما است.(۱)

۳. ولیعهدی یزید

در دیدگاه نویسنده کتاب محاضرات،کار معاویه در تعیین جانشینی یزید، کار نیکویی بوده است؛ زیرا تا در جامعه، قانونی برای انتخاب خلفا وضع نشده و مرجعیّت عامه شکل نگرفته است، بهترین روش، تعیین جانشین قبل از مرگ خلیفه است.

او می نویسد: بزرگ ترین منتقدان معاویه در انتخاب جانشینی فرزندش، شیعیانند که خلافت را منحصر به خاندان علی (علیه السلام) می دانند و بنی عباس هم به همین سبک عمل کردند و هر پدری حکومت را به فرزند خود واگذاشت.

پاسخ: اشکال به کار معاویه از دو جهت است:

۱- کتاب صفین، نصربن مزاحم، ۵۳۸ و ۵۳۹؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۰۰؛ ربیع الابرار زمخشری، باب ۶۶. مروج الذهب ۶/۶۱؛ شرح نهج البلاغه ۳/۴۲۴؛ نهج البلاغه ۲/۱۲.

یک: فقدان صلاحیت ذاتی معاویه، چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلامی به وی فرمود: تو نه سابقه درخشانی در دین و نه صداقت ایمانی داشته ای؛ بلکه تو آزاد شده و فرزند آزاد شده ای و همیشه در جمع یکی از حزب هایی بوده ای که همیشه برای خدا و رسول او و مسلمانان دشمنی می ورزیدند. سرانجام معاویه و پدرش ابوسفیان، با اکراه و ناخوشایندی اسلام آوردند.(۱)

چرا اهل حلّ و عقد همانان که ابوبکر را برگزیدند و به وصیت او عمر را خلیفه شناختند و توسط شورای شش نفره عثمان را به خلافت برگزیدند، پس از قتل او مردم آزادانه و از روی طاعت و رغبت علی را برای خلافت برگزیدند و پیروی از او را بر همه و معاویه واجب کردند و هرگونه مخالفت و کارشکنی، مخالفت با پیشوای مردمی و منتخب آنان بود. این اهل حلّ و عقد، در امر بیعت معاویه نیز بودند و بر او ایراد گرفتند.

دو- گذشته از معاویه، فساد و بی کفایتی یزید بود که وی را ولیعهد و جانشین خود معرفی کرد. همان یزید لاابالی، بی شرم و بی حیا و متظاهر به فسق فجور که اگر نگوییم که او کافر و ملحد بوده است، معاویه از کجا می دانست پس از مرگ او مردم اختلاف خواهند کرد و آسیب اختلاف، بیشتر از

۱- تاریخ طبری، ۶/۴.

وجود خلیفه ستمگر و بدکردار است! مگرهمان اهل حلّ و عقد به عقیده او، خلافت را در مراحل خود، اداره نکردند. اکنون چنان می کردند و شاید با تجربه های اندوخته بهتر عمل می نمودند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این جا به استناد تاریخ های معتبر سخنان خضری را، که فقط بر مایه های اموی گری دور می زند، نقد کرده و بطان آن ها را آشکار ساخته است. در این جا فقط به یک روایت نبوی اشاره می کنیم که در بیان فساد یزید کافی است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اولین کسی که سنّت مرا عوض می کند مردی از بنی امیه است. و باز فرمود: این امر بر اعتدال، استوار است تا مردی به نام یزید آن را بر هم می زند.(۱)

۴. درباره نهضت حسینی (علیه السلام)

نویسنده کتاب «محاضرات» قیام امام حسین (علیه السلام) را در برابر یزید تخطئه کرده و آن را موجب بروز اختلاف در میان امّت دانسته است و هر کس که در این زمینه مطلبی نوشته متهم به آتش افروزی اختلاف و دوگانگی دل ها، کرده است، و بالاخره می گوید امام حسین، بدون فراهم بودن مقدّمات و مساعدت اوضاع، قیام کرد و کشته شد. خضری با این سخنان واهی،

۱- خصائص کبری، ۲/۱۳۹؛ تطهیر الجنان در حاشیه صواعق، ۱۴۵.

خواسته است دامن یزید را از آن همه ظلم و جنایت مبرّا سازد.(۱)

پاسخ: کاش این نویسنده، از شئون خلافت اسلامی و شرایط آن آگاه بود و سپس می نوشت. امّا پستی و رذالت یزید و همسویی نویسنده با او گرایش های اموی او را به چنان موضع گیری وا داشته است. او هرگز مجد و عظمت حسینی را نشناخته و عزت، شرف و غیرت دینی را درک نکرده است.

او تنها برای توجیه حکومت معاویه و جانشینی یزید، قلم زده است. او هرگز مجد و عظمت حسینی را نشناخته و عزت، شرف و غیرت دینی را درک نکرده است.

او تنها برای توجیه حکومت معاویه و جانشینی یزید، قلم زده است. علما درباره نهضت امام حسین (علیه السلام) کتاب ها و مقاله ها نوشته و روشنگری ها کرده اند و خضری، همه این ها را برنتافته و از آن عصبانی است و با معیار بنی امیّه پسند قلم زده است. یزید منکر رسالت و نبوت بوده و ماجرای کربلا را انتقامی از شکست قریش مشرک در جنگ احد تلقی کرده است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) ، وجه انتقاد مردم از جانشینی یزید و خلافت او بر مردم مسلمان را درشش نکته خلاصه کرده و

ص:۸۹

۱- محاضرات، ۲/۱۲۹ – ۱۳۰؛ و صفحات دیگر.

۲- تاریخ طبری ۱/۳۵۸؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۵۲ و ۱۵۵.

همه آن مطالب را به کتب و آثار معتبر، مستند نموده است.(۱) نکاتی که در نگرش تیزبین علامه نقش بسته است؛ عبارت اند از:

آنان خود را از مردم پنهان می دارند و چون خدا همراه آنان است نمی توانند خود را از او پنهان بدارند و آن شب را با سخنانی که مورد رضایت نیست به سر کردند و خدا به آنچه می کنند آگاه است.(۲)

نهم– السنّه و الشیعه

نهم– السنّه و الشیعه(۳)

مقصود نویسنده این رساله نه انتقادی پاکیزه و نه استدلال درست است. هر چند که آن را در قالب ردّ افکار عمومی شیعی علّامه حجّت؛ سید محسن امین عاملی درآورده است. امّا دژهای استوار منطق و بیان او را هرگز نتوانسته مورد حمله قرار دهد و جز با فحش و ناسزا و اهانت زشت و لقب پرانی قبیح و بی احترامی به آن مرد دانش و فضیلت کار دیگری انجام نداده است. قصد عمده نویسنده آن بوده که سه دوست عرب: عراق، حجاز و یمن را بر ضدّ او [سیّد محسن امینی] بشوراند آن هم با مشتی دروغ و وارونه نشان دادن حقایق و لذا سخنان او شایسته نقد و تحلیل نبود. امّا گریزی نیست که بعضی زاییده های فکری او و نسبت

۱– الغدیر ۳/۲۶۱ و بعد.

۲– نساء، ۱۰۸.

۳– تألیف محمد رشید رضا، صاحب المنار.

هایی را که به برخی علما داده و یا سخنانی که به شیعه نسبت داده و خواسته است تا رفع اشتباه کند، مطرح سازیم، وگرنه خدا می داند که روی گرداندن از این نوع بحث ها سزاوارتر است و دخالت در سیاست های خارجی کشورها، در شأن محیط های علمی نمی باشد.

رشید رضا رساله خود را با تاریخ شیعه و مذاهب شیعه آغاز کرده و عبدالله سبای یهودی را پدید آورنده مکتب تشیع می داند و جانبداران تفکرات او را در غلوگرایی و الحاد ایرانی مایه تفرقه و جدایی مسلمانان دانسته است.

او اعتقاد به عصمت امامان را، غلو شمرده و تحریف قرآن و مطالبی درباره امام منتظر و برخی چیزها، به شیعه نسبت داده است.

او امامیه را به فرقه های معتدل نزدیک به زیدی ها و غالیان نزدیک به باطنی ها، تقسیم کرده و مدعّی می شود که یک جهانگرد سنّی به او نوشته است که در شهرهای ایران دیده که خطیبی در روز جمعه، سوره ای خاص اهل بیت را می خوانده و یک خاورشناس مسیحی هم آن را نقل کرده است. او فرقه های بابیه و بهاییه را به امامیه منسوب می دارد!

پاسخ: پاسخ صحیح رشید رضا از مندرجات کتاب ما در فصل های گذشته معلوم است و آن جهانگرد سنّی، هنوز خلق نشده و آن خطیب نیز هنوز پای در عالم امکان نگذاشته است.

ص:۹۱

در اصل شیعه برای چنان سوره، وزنه ای قائل نیست و درباره تحریف و دیگر یاوه ها کافی بود او به کتاب آلاء الرحمن مرحوم بلاغی که زبان گویای شیعه است، مراجعه می کرد. ما نیز به این استدلال او، که به سخن یک مستشرق نصرانی، توسل جسته به وی تبریک می گوییم! و از نشانه های جهالت و بی اطلاعی او، نسبت دادن بابی ها و بهایی ها به شیعه است. درحالی که، شیعه آن ها را بی دین و گمراه و نجس می دانند و کتاب های علما درباره آن فرقه های مرتدّ، به طور گسترده چاپ و منتشر شده است. او مدعی است که اوضاع آشفته و نا به سامان عراق از همین رافضی هاست گویا زمین عراق با زهر گمراهی آنان آلوده شده است! آنان روز پیروزی روس ها را بر مسلمانان، جشن گرفته و شادی کردند و ایرانیان در چنان مناسبت ها، برای اظهار سرور و شادمانی شهرها را آذین بستند.(۱) شگفتا از این لاف زن بیهوده گوی؛ او می پندارد که پای مردم به سرزمین عراق و ایران گشوده نشده و یا اخبار این دو کشور به گوش مردم دیگر کشورها نمی رسد و یا اکثریت مردم عراق که شیعه هستند چشم و گوش خود را از دست داده اند و این سخنان منحصر به فرد او را نمی شنوند و یا تصور می کند که آنان، ملتی منقرض شده و از بین رفته اند و کسی از ایشان نمانده که از شرفشان دفاع کند و از این یاوه گو حساب بخواهد.

ص:۹۲

۱- السنه و الشیعه، ۵۱؛ او این مطلب و بعد آن را از آلوسی و از کتاب منسوب به جمال الدین قاسمی دمشقی، نقل کرده است.

شیعه عراق از رشید رضا می پرسند آن مردمی که در هر رخداد ناگوار برای مسلمانان شادی می کنند در کدام عراق اند همین کشور مجرای رافدین (دجله و فرات) یا قاره ای است که هنوز کشف نشده، هر چند به همین نام خوانده می شود؟! همچنین، همین سؤال درباره ایران تکرار می شود.

ساکنان این دو کشور و جهانگردان و خاورشناسان و سفیران و کارمندان، هیچ کس، چنان جشن و سروری در عراق ندیده اند و همه شیعیان، مال و جان و آبروی مسلمانان، اعم از شیعه و یا سنّی را محترم می دانند. از این نویسنده باید پرسید آن روز چه روزی است تعیین کنید؟ و او جوابی ندارد جز این که به آن سیاحتگر سنّی ناشناخته یا مبشّر نصرانی حواله کند، کاری دیگر نمی کند.

نویسنده این کتاب (الشیعه و السنه) در اتهامی دیگر مدّعی است که رافضی ها (شیعه) برخی اهل بیت را دشمن می دارند آنگاه وارد تاریخ علویان و بنی الحسن شده و با دروغ و شانتاژ بر ضد شیعه جو ساخته است.

درباره زیدبن علی بن الحسین(۱) و پسر او یحیی و ابراهیم و جعفر فرزندان امام موسی الکاظم (علیه السلام) و حسن بن حسن مثنّی و پسرش عبدالله محض و فرزند او ملقب به نفس زکیه و نیز درباره ابراهیم بن عبدالله و زکریا بن محمد باقر (علیه السلام) و محمدبن

۱- درباره زیدبن علی؛ ر.ک: همین کتاب.

عبدالله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسن و برخی دیگر از سادات حسنی و حسینی قلم فرسایی کرده و همراه با آن، در ضمن، دروغ ها و یاوه ها بافته و به شیعه امامیه در حق آنان تهمت ارتداد و بغض و دشمنی داده است! علامه امینی (رضی الله عنه) با حوصله تمام، سخنان او را به بوته نقد کشانده و سستی مطالب بی اساس او را آشکار کرده است. علامه امینی فرزندان امام باقر را یکایک نام برده که در میان آنان شخصی به نام زکریّا بن محمد باقر، وجود ندارد و اصولاً شیعه و امامان معصوم همه آن سادات علوی، حسنی و حسینی را دوست می داشتند و بر مظلومیّتشان اشک ریخته و گریسته اند.

ما از نویسنده دایه مهربان تر از مادر نسبت به علویان، می پرسیم: چه کسانی آنان را کشته و نسلشان را برانداخته و در سیاه چال ها، زندانی شان کرده اند. آیا شیعه، چنین کاری کرده یا سلاطین و امرای اموی و عباسی که از محبین رشید رضا هستند؟ شما به همراه من بیایید و تاریخ بخوانید که تاریخ پاسخ گوی خوبی است.(۱)

اگر این سادات علوی نزد امامان شیعه دوست داشتنی نبودند، دعبل خزاعی آن شاعر اهل بیت آن اشعار را نمی خواند و امام معصوم تأییدش نمی فرمود:

۱- ر.ک:تنقیح المقال، ۱/۳۴؛ معجمالبلدان، ۲/۲۲۱؛ همچنین طبری، مروج الذهب، مقاتل الطالبیین، عمده الطالب، ارشاد مفید، اصول کافی، اقبال سیدبن طاووس، انساب مجدی، تاریخ ابن عساکر و... .

«قبرهایی در کوفه و گورهایی دیگر در طیبه (مدینه) و قبرهایی در فخ- درود بر همه— و قبری دیگر در جوزجان و گوری در باخمری که غریبانه افتاده است...»

کتب اربعه شیعه

این نویسنده ادعا کرده که شیعه عمل به کتاب های، کافی من لایحضر، تهذیب و استبصار را واجب می دانند.(۱)

او بین معتبر بودن کتاب و وجوب عمل به آن، فرق نگذاشته است. ای کاش برخی از شروح که بر کتب اربعه نگاشته شده مانند مرآه العقول علامه مجلسی را می دید. در مرآه العقول احادیث کافی را چهار بخش کرده: صحیح، حسن، موثّق و ضعیف و یا مستدرک حاجی نوری را ملاحظه می کرد آنگاه از روی عقل و انصاف داوری می کرد و این همه به علمای بزرگ، اهانت نمی کرد و خارج از ادب و نزاکت حرف نمی زد.

مسئله توقیع

صاحب توقیعی که رشید رضا دروغینش پنداشته علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی است. رشید رضا حتی نام او را درست یاد نکرده و به طور مکرّر آن را به غلط (عبارت متبویه) ذکر نموده است.

او به دور از ادب علمی و دینی و اخلاق شرعی از شیخ مفید

ص:۹۵

۱- السنه الشیعه، ۵۵.

نام می برد. کاش او منبع سخن خود را در این مورد که شیخ مفید دروغ گفتن را در یاری مذهب جایز دانسته، ذکر می کرد.

چگونه بر او پنهان مانده که امامیه به توقیعات صادر از ناحیه مقدسه حضرت مهدیf تعبّد نمی کنند. سخن او و هم فکران او در این زمینه کاملاً بی اساس است؛ زیرا در زمینه احکام به آن استناد نکرده اند.

کاش او به توقیعات گردآوری شده توسط علّامه مجلسی از جمله جلد سیزدهم بحارالانوار مراجعه می کرد تا دریابد که تعداد احکام در آن توقیعات به ده حکم نمی رسد و چرا او توقیع علی بن الحسین بن بابویه را نیاورده است تا مردم بدانند که آن یک توقیع بیش نیست و در آن یادی از احکام نشده است.

دیگر این که شیخ کلینی با این که در بغداد و در عصر غیبت صغری می زیسته در کتاب اصول کافی، آن توقیع را نیاورده است و مطالب دیگر.(۱)

دهم- الصراع بین الاسلام و الوثنیه

دهم- الصراع بین الاسلام و الوثنیه(۲)

شاید همین نام، دلالتی روشن بر روحیات و باطن مؤلف و رسوایی های کتاب او، داشته باشد. اولین جنایت او در حق

۱- ر.ک: الغدیر، ۳/۲۷۷ — ۲۸۴.

۲- تألیف عبدالله علی قصیمی ساکن قاهره، ترجمه فارسی عنوان کتاب « درگیری میان اسلام و بت پرستی (دوگانه پرستی)».

مسلمانان، این است که امت های مسلمان را که تعدادشان به میلیون ها نفر می رسد، و در میان آنان، پیشوایان، رهبران، دانشمندان، حکیمان، مفسّران، حافظان حدیث، راهنمایان دین ناب الهی و پیشاپیش، صحابه و تابعان ایشان به نیکوکاری وجود دارند، همه را بت پرست نامیده است!

آیا به نظر شما چنین نامگذاری، در میان مسلمانان مودّت و الفتی باقی می گذارد؟ و آیا در صورت تکرار مسلمانان می توانند در زیر سایه یک کلمه جامع، گرد آیند؟ آری، این سخن او میان دین داران بذر اختلاف می افشاند و روح تنفّر و انزجار را دامن می زند، و در کش وقوس آن، تضارب افکار و برخورد اندیشه ها به وجود می آید. چه بسا خصومت ها به کارزار و جنگ بیانجامد.

خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد.

ای مسلمانان همگی به صلح و آرامش و به وحدت و برادری رو کنید و هرگز به جار و جنجال های امثال این نویسنده (قصیمی) که صفا را به تیرگی و صلح و آرامش را به تشویش و ستیزه مبدّل می سازد، اعتنا نکنید. شیطان می خواهد میان شما عداوت و دشمنی ایجاد نماید:

و هر کس گام در جای پای شیطان نهد او به فحشا و بدی فرا می خواند.(۱)

ص:۹۷

۱- مائده، ۹۱؛ نور، ۲۱.

امّا ناسزاگویی ها و بدزبانی های قصیمی و دشنام ها و نسبت های ساختگی او شاید به تعداد صفحات کتابش که ۱۶۰۰صفحه است، ارزش تعقیب ندارد. تنها به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.

۱. شیخی از شیعه به نام «بیان» می پنداشته که مراد از آیه «هذا بیان للناس؛ آل عمران/۱۳۸» اوست و دیگری با لقب «کِسف» خیال می کرده مقصود از آیه«و ان یروا کِسفاً من السماء...؛ طور /۴۴» اوست!(۱) راستی چه افسانه ها و چه لاف زنی هایی که در تاریخ گذشته امثال ابن قتیبه و جاحظ و خیّاط ساخته و پرداخته و به شیعه نسبت داده اند و صفحات کتاب ها را سیاه کرده اند و پس از گذشت ده قرن، آن یاوه ها تکرار می شود. اول این که، وجود خارجی دو شخص به نام بیان و کسف، معلوم نیست؛ دوم، اگر وجود داشته است، از کجا معلوم که شیعه بوده اند؛ سوم این که، بر فرض شیعه بودن آن ها، آیا عدالت و انصاف است که امّت بزرگی را با سخنان دو عقل باخته، مورد انتقاد قرار داد؟

۲. گوید قصیمی از امیر شکیب ارسلان درکتاب«حاضر العالم الاسلامی» نقل کرده که او با یکی از رجال فرهیخته شیعی دیدار کرد. آن مرد شیعی به شدّت، عرب را دشمن بود!

امّا درباره علی بن ابی طالب و فرزندان او غلو می کرده که اسلام و عقل آن را بر نمی تابید. شکیب از این امر متعجب که

۱- الصراع... ، ع مقدمه، ۵۳۸.

چگونه چنین دشـمنی بـا عرب بـا محبّت علی و فرزنـدان او جمع می شود، و می پرسـد، آیا جز این است که علی و اولاد او از خاندان های بلند و بالای عربند. آن شیعه در اثر این گفتار برگشته ناصبی شده و با علی و فرزندان او دشمن گردید و درباره اسلام و عرب سخنان ناخوشایندی ابراز نمود!(۱)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در پاسخ می نویسـد: نقـل این خرافه، امیر را به درّه جهالت و پستی می انـدازد؛ زیرا او اشارت به شخصـی دانشـمند دارد که بر مردمانی ارادت داشـته و درباره آنان غلو می کرده، درحالی که هیچ گونه شناختی از قومیت آن ها نداشته و آن ها را ترک یا دیلم می پنداشته است.

آیا شـما در میان مسـلمانان احدی را می شناسـید که نداند محمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان او عرب بوده اند پس چطور آن شـیعه نفهمیـده که خود پیـامبر اعظم، عرب بوده است که پس از اطلاع، مرتـد و مجوسـی شـده و مسئله را تمام می نماید!

اوّل این که، قصیمی در نقل قول از امیر شکیب ارسلانی رعایت امانت را نکرده است. سخن امیر، آن گونه که او آورده است، نمی باشـد؛ دوم این که، شـما در میان شـیعه احـدی را نمی شناسـید که عرب را دشـمن بدانـد؛ زیرا قرآن به زبان عربی است و شیعه با آن و روایات و ذکرهای عربی انس دارد.

امیر جمله «هو العلی الغالب» را در اول کتاب آن شیعه

۱- الصراع، ۱۴.

فرهیخته که مانند جمله «هو الله الاحد» نام خداست، بر نتافته و طور دیگر فهمیده و غلو پنداشته است. زهی تاسّف، آری شیعه، هر ناکسان و فرومایگانی را دشمن می دارد که حق الهی را کاسته و ارکان نبوّت را متزلزل کرده و به پیشوایان دینی ستم نموده اند و عترت طاهره را آزرده اند، خواه عرب باشند یاغیر عرب. لیکن قصیمی می خواهد تشیع را پدیده ایرانی قلمداد کند و میان امت یکپارچه مسلمان تفرقه به وجودآورد.

(و ما اریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد.)(۱)

من آنچه را می بینم به شما می نمایم و شما را به جز راه رستگاری رهنمون نمی شوم.

۳. طاق نصرت زدن ایرانیان و اظهار سرور و شادمانی آنان در پیروزی روس ها بر عثمانی ها را او از آلوسی برگرفته منتها با آب و تاب بیشتری به آن پرداخته که ما پیش تر پاسخ آن را داده ایم.(۲)

۴. قصیمی مدّعی است که شیعه درباره علی و فرزندان او (علیهم السلام) همان چیزها را گویند که مسیحیان درباره عیسی بن مریم گویند، مانند حلول، تقدیس و بروز معجزات از جانب او و غیره، هرکس مقام علی وحسین در نجف وکربلا یا دیگر مقامات اهل بیت را مشاهده نماید، متوجه می شود که شیعه در آن مکان

۱- غافر، ۲۹.

۲- ر.ک: الغدیر ۳/۲۶۷.

ها، چگونه استغاثه می کنند.آن ها را از روی رغبت و رهبت می خوانند. آنان بدترین دشمنان توحید و اهل توحید هستند .(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) در پاسخ قصیمی می نویسد: شیعه هرگز به غلو و خداپنداری بشر و حلول، معتقد نیست و این کتب اعتقادی شیعه وکتاب های فقهی آنان می باشد که به تکفیر این گونه عقاید پرداخته است؛ امّا درباره قداست آنان و صدور کرامات و معجزات، امر دیگری است. پاکی ولادت و بروز معجزات در مورد امامان، همانند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلّم و شیعه در مشاهد آنان، خدا را عبادت نموده و به اولیاء متوسل می گردد.

گویا او در این مسائل هم عقیده ابن تیمیه است و آن کار کجا با توحید ضدیت دارد؟(۲) بگذار افترا ببندند:

(انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بایات الله و اولئک هم الکاذبون)(۳)

مؤلف گوید شیعه در انکار رؤیت خدا در روز قیامت تابع معتزله نیستند؛ بلکه تابع دلیل و برهان عقلی و سمعی اند امّا هرگز به حلول و تشبیه عقیده ندارند و هیچ بشری را خدا نمی دانند و خدا را با صفات زاید بر ذات، توصیف نمی کنند که عقیده به زیادت صفات سر از شرک در می آورد. چنان که

۱- صراع، ۱۹.

۲- ما در این باره در جلد پنجم الغدیر سخن گفته ایم.

۳- نحل، ۱۰۵.

۴. شاعر گفته برادران نزدیک تر به ما ارفاق کنید شما پله های دشواری را بالا رفتید اگر قومی (مسیحیان) به سه اقنوم (اب و ابن و روح القدس) گرویدند شما به هشت خدا و قدیم عقیده پیدا کرده اید!

۵. درباره تحریم ذریّه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آتش و عصمت آنان...؟

شیعه جامه عصمت را جز بر اندام دوازده جانشین پیامبر از ذریه او و صدیقه طاهره نپوشانده اند و خدا چنان جامه پاکی را که به حکم آیه تطهیر در حق پنج تن که یکی هم جان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است برازنده دانسته، امّا بقیّه ذریّه مانند دیگرانند و اگر از روایاتی، عموم فهمیده شود باید به آنان تخصیصی داده شود.

امّا دیگر مردان اهل بیت هر چند اولیای صدّیق و پاکان باشند، ممکن است مرتکب گناه نشوند؛ لیکن شیعه برای آنان عصمت را واجب نمی دانند.

ابن مسعود روایت کرده: چرا فاطمه، فاطمه نامیده شد؛ زیرا خدا در روز قیامت او و ذریه اش را از آتش مصون داشته است. غسّانی آورده چون خدا آتش را از او و دوستدارانش بریده است، این روایت های تفضیل ذریّه، دست کمی از روایات منقول درباره صحابه(۱) ندارند که می دانیم دشمنی ها،

۱- صحیح بخاری، ۵/۱۱۳؛ ۹/۲۴۲ – ۲۴۷.

برخوردها و جنگ ها در میانشان به وجود آمده است.

امّا کلام سید محسن امین (رضی الله عنه) در این باره بسیار متین است و قصیمی در نقل آن رعایت امانت را نکرده است. علّامه امین براساس حدیث ثقلین استدلالی منطقی و معقول به عمل آورده است. بخوانید و داوری کنید.(۱)

۷. حدیث قسیم النار

شیعیان معتقدند علی در روز محشر مردم را از آب دور ساخته و دوستدارانش را سیراب می نماید. او مقسّم آتش است و آتش به فرمان او، هر که را خواهد در بر می گیرد.

در جلدهای پیشین، سند این حدیث را از امامان و حافظان یاد کردیم. به مضمون آن حدیث، علی (علیه السلام) در روز قیامت قسمت کننده آتش و بهشت است. از امام احمدبن حنبل درباره این حدیث سؤال کردند. جواب داد اشکال چیست؟ مگر ما روایت نمی کنیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: تو را جز انسان مؤمن و جز منافق دشمن نمی دارد؟ گفتند: آری، احمد گفت: مؤمن کجاست؟ گفتند در بهشت، سپس گفت منافق کجاست؟ گفتند در دوزخ. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است- کاش قصیمی کلام پیشوای خود یعنی ابن حنبل را می خواند- به مضمون برخی دیگر از احادیث، علی (علیه السلام) فرمود من تقسیم کننده آتش هستم، به او گویم این برای من و آن برای تو است.

۱- اعیان الشیعه ۳/۶۵.

این حدیث به طور مطلق از احادیث مسلّم و قطعی است و جای تردید در آن نیست.

۸. قصیمی ادعا می کند که امام منتظر همه مساجد را ویران خواهد کرد. بنابراین شیعیان مسجد را دوست ندارند.(۱)

گویا قصیمی در چنته کینه اش هر چه دارد بیرون می ریزد و از هر نوع دروغ و افتراء بر شیعه باکی ندارد. حجّت منتظر شیعه سرور مؤمنان به خدا و روز رستاخیز است، همان که مساجد را آباد می کند؛ تا چه رسد که تخریب کند. آیا این نویسنده، سرزمین شیعه را گشته و کتاب نوشته و یا مانند صاحب المنار، سند کلامش یک جهانگرد سنّی ناشناس و یا مبشّر مسیحی است؟!

۹. نویسنده این کتاب می گوید: یکی از شیعیان، مسئله ای را از یکی از امامان پرسید. جوابی از امام صادر می شود. سال دیگر باز همان مسئله را پرسیده و جوابی دیگر می شنود؛ درحالی که، در هر دو نوبت بین آن سائل و امام شخص سوّمی نبوده تا موضوع تقیه مطرح باشد. آن شیعه در مورد امام خود شک کرده و مذهب تشیّع را رها کرده است(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در جواب می نویسد: او استنادی به سائل و سؤال مورد اشاره ندارد و نام امامی از ائمه شیعه نیز

۱- الصراع، ۲/۲۳.
۲- الصراع، ۲/۳۸.

مشخص نیست. اگر قصیمی امام را می شناخت یا سؤال کننده و مسئله را می دانست، تعیین می کرد. امّا او هیچ یک را نمی داند ما هم نمی دانیم. امّا برای هیچ خواننده ای، عیب جویی و طعنه زنی او پوشیده نیست.

۱۰. قصیمی می نویسد شیعیان در کتاب هایشان توجهی به قرآن ندارند، و کم تر به آیه ای استشهاد می کنند و از این دست یاوه گویی ها!

من نمی دانم او این مطالب را در حال مستی نوشته یا هشیاری؟

او در حال نوشتن عقل داشته یا حماقت بر او غالب بوده است؟

آیا او برخی از بزرگان شیعه را نمی شناسد که تفسیرهای ارزشمندی بر قرآن نوشته اند. اگر او به کتاب های امامیه می نگریست آن ها را پر از استشهاد به آیات قرآنی می یافت و مصحف های چاپ شده در ایران، عراق و هند به تعداد نفوس شیعیانی است که کتابت بلد هستند. گمان دارم آن کسی که از شهرهای شیعه و سنّی برای قصیمی خبر آورده، جز در خیال قصیمی وجود نداشته است، وگرنه در خانه های شیعیان در شهرها و دورترین روستا ها نسخه هایی از قرآن موجود است. در کتاب «کشف الاشتباه فی رد موسی جارالله» از وجود یکصد و چهل و سه حافظ قرآن نام برده شده است.(۱)

ص:۱۰۵

۱- تألیف شیخ ما محقق عبدالحسین رشتی نجفی.

۱۱. قصیمی می نویسد: در کجای قرآن تناسخ ارواح و حلول خدا در پیکر امامان آمده است و رجعت و سنت در کجای قرآن است؟ در کدام آیه از قرآن علی (علیه السلام) بر ابی بکر و عمر و عثمان مقدّم است یا وجود علی (علیه السلام) در ابرهاست و رعد و برق آسمان تبسّم و صدای اوست؟

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: شگفتا! این نویسنده و امثال او در حق شیعیان چه بهتان ها و دروغ هایی که نگفته اند، آن هم در عصر ماشین که مسافرت و جابه جا شدن در کشورها و شهرها بسیار سهل و آسان است.

کاش او این آیه را می خواند:

و او سخنی به زبان نمی آورد مگر آن که در نزد او مراقبی آماده هست.(۱)

یا اگر تهدید الهی را تصدیق و جدی می گرفت که فرمود:

(ویل لکل افّاك اثیم.)(۲)

وای بر هر دروغ پرداز گناهکار.

قلمش را از این همه بهتان و افتراء نگاه می داشت.

شیعه چه وقت به تناسخ و حلول خدا در کالبد امامان معتقد بوده یا علی را در ابر پنداشته و...(۳) آیا بر یک انسان فرهیخته

ص:۱۰۶

۱- ق، ۱۸.

۲- جاثیه، ۷؛ قلم، ۱۱.

۳- ر.ك: الغدیر ۱/۲۹۲، چاپ دوّم.

رواست که چنین ژاژخایی کند؟ آری، ما حق داریم سؤال قصیمی را به خودش برگردانده و از او بپرسیم، آیا او حتی یک حرفی از قرآن می تواند بیاورد که بر تقدم ابوبکر و عمر و عثمان بر علی ولّی پاک خدا، امیرالمؤمنان، دلالت نماید؟!

آیا ننگ و عار نیست که او امتی بزرگ را به انواع تهمت ها هدف قرار داده که دامن آنان از همه آن ها پاک و مبرّاست. او در این دروغ ها و افتراها به نویسندگانی مثل طه حسین، احمد امین و موسی جارالله که همه شان دروغگویان بدزبان هستند، استناد می کند.

امّا عصمت امامان شیعه مفاد آیه تطهیر است که احمد حنبل پیشوای او در تفسیر آیه آورده است.(۱)

جای تعجب است که او با وجود آیه ولایت، چگونه علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدّم ندانسته است!؟(۲)

۱۲. قصیمی در شبهه دوازدهم خود، توقیعات را مطرح کرده و به الهام شیطانی خود توقیعات بقیه امامان را نیز دروغ پنداشته و حتی عصمت امامان را پندار شیعه دانسته است. او چه کند که در طومار اوهام و خیالاتش چیزی جز همان یاوه ها ندارد. او نمی خواهد در موارد اختلاف به خدا و رسول مراجعه کند.(۳)

ص:۱۰۷

۱- مسند، ۱/۳۳۱، ۳/۲۸۵، ۴/۱۰۷، ۶/۶۲۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۲۳، آیا کافی نیست.

۲- الغدیر ۳/۱۵۶ – ۱۶۳.

۳- ما موضوع توقیعات در پاسخ به شبهات صاحب المنار آوردیم. ر.ک.

۱۳. این نویسنده، رافضیان را به انجام متعه های کوچک و بزرگ متهم کرده و سرانجام به متعه دوره ای که ساخته مغز علیل او و هم مسلکان اوست پرداخته و متعه را بدترین حرام ها معرّفی کرده است.(۱)

متعه در نزد شیعیان همان است که پیامبر آورده و حدود آن را معین فرموده و در عصر آن حضرت، معمول بوده و سپس عمربن خطاب آن را تحریم کرده است. حدود متعه که حتی دو نفر در آن اختلاف ندارند عبارت است از:

۱. مهر

۲. مدت

۳. عقد مشتمل بر ایجاب و قبول.

۴. جدایی در پایان مدت یا بذل آن.

۵. نگاه داشتن عدّه، حرّ باشد یا کنیز، باردار باشد و یا نه.

۶. نبردن ارث.

این، متعه ای است که شیعه و سنی بر آن تصریح دارند و به خصوص در آثار اهل سنّت آمده است.(۲) و در فقه شیعه همان است که یاد کردیم و آن، یک نوع بیش نیست و گوش اهل دنیا جز آن را نشنیده است. فقط در فقه قرن بیستم عصر

۱- الصراع، ۱/۱۱۹

۲- ر.ک: صحیح مسلم، سنن دارمی، سنن بیهقی، تفسیر طبرسی، احکام القرآن جصّاص، تفسیر سیوطی، نجومی، ابن کثیر، فخررازی و تفسیر خازن و کنزالعمّال.

قصیمی چنین تازه هایی یافت شده است. شما این دروغ ها را جایی جز در چنته این دین به دنیا فروشان نمی یابید:

(لکن الشیاطین یوحون الی اولیائهم زخرف القول غروراً.)(۱)

۱۴. افسانه گوسفند و دو قوچ و قصّه سرداب و تهمت تحریف قرآن!

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: قلم از طرح و نقل این دروغ ها و یاوه ها، به لرزه در می آید. شیعه از روزگاری که پیامبر برخی اصحاب خود را شیعه خواند، تاکنون، از چنین نسبت هایی به دورند.

هرگز حیوانی را به هر عنوان نمی آزارند و کاش او از شخص و یا شهری نام می برد و سرداب نیز زیرزمینی است که در خانه عسکریین در سامرّا محل زندگانی آنان بوده و امام دوازدهم در آن جا پنهان نشده است از آن جا ظهور نخواهد کرد، که در مکه ظهور خواهد فرمود و کلام آن جماعت در مورد سرداب آشفته است. ابن بطوطه آن را در حلّه می داند و در اخبار الدول در بغداد و دیگری در سامرّا(۲)و قصیمی هم مطلق گذاشته تا کم تر رسوا شود.

این ها پاره ای از مطلب سبک و دور از نزاکت و ادب

۱- اقتباس از آیه ۱۱۲ انعام. علّامه امینی رضی الله عنه به قریب هیجده کتاب فقهی شیعه، مختصر و مفصل اشاره کرده که هماهنگ هستند.

۲- رحله ابن بطوطه، ۲/۱۹۸.

قصیمی است که به طور گذرا مورد اشاره قرار گرفته و صدها نظیر آن ها در کتاب او وجود دارد. هر کس مراجعه کند متوجه می شود.

کسانی که در آیات خدا بدون دلیلی که برایشان حاصل شود جدال و کشمکش می کنند. نزد خدا و نزد مردمان با ایمان، دشمنی بزرگی می ورزند و خدا، این چنین بر تمام دل شخص متکبّر جبّار، مهر می زند.(۱)

کتاب های فجرالاسلام، ضحی الاسلام و ظهرالاسلام

شماره های ۱۱،۱۲،۱۳

شماره های ۱۱،۱۲،۱۳(۲)

استاد احمد امین مصری به چه هدف این سه کتاب را نوشته، خودش بهتر می داند ما نیز نسبت به اهداف او ناآشنا نیستیم.

این نام های بزرگ و باعظمت خواننده جست وجوگر و بیدار را نمی فریبد آن گاه که در لابلای آن ها سخنانی واهی و دروغ هایی رسوا می بیند. نام آن کتاب ها همانند نام خود نویسنده، نام هایی بی مسمّی هستند. به خدا سوگند او اگر امین و درستکارِ بود آبروی علم، دین، کتاب و سنّت را حفظ می کرد و قلم را از سیاه کردن این صفحات، باز می داشت و آوازه مقدس اسلام و پیش تر شهرت مصر عزیز را با زبان گزنده و هرزه اش، زشت نشان نمی داد و به دنبال هوای نفس از راه حق منحرف نمی شد و به بیراهه نمی رفت و بر روی حقایق پرده نمی کشید و آن ها را برای مردم جز به صورت

۱- مؤمن (غافر)، ۳۵.

۲- هر سه تألیف احمد امین مصری.

واقعی آشکار نمی کرد و سخنان را از جایگاه هایشان، بیرون نمی آورد و ملّتی بزرگ را با نسبت های ساختگی متهم نمی ساخت و دامن مقدّس آنان را آلوده نمی کرد.

اگر تألیفات او اسلامی بودند (آن گونه که نام هایشان به ذهن می آوردند) این قدر پر از گمراهی، دروغ و زورگویی نبودند و از ادب اسلام، ادب علم، ادب زبان و قلم و ادب برادری که قرآن به آن فراخوانده، دور نبودند. اسلامی که امین قرن بیستم (نه قرن چهاردهم) آورده است، با اسلام قرآن رسا و امین وحی الهی در قرن اوّل هجری، در تضاد است.

اگر اسلام آن باشد که این سه کتاب او، مطرح کرده و امین اسلام هم این نویسنده باشد، فاتحه اسلام را باید خواند و از آن درگذشت.

اگر نماد دانشمند و دانش دانشگاه الازهر مصر، او باشد، خاک بر سر باد البته شماری از محقّقان امامیّه(۱) در تألیفات ارزشمند خود، به سخنان باطل او پاسخ داده اند و کسی که خواهان حقیقت باشد کتاب (تحت رایه الحق)(۲) کافی و بی نیازکننده است و شکایت به درگاه خدا داریم:

ـ«بلکه وقتی حقیقت نزدشان آمده تکذیب کرده و در وضعی آشفته قرار گیرند.»ـ(۳)

ص:۱۱۱

۱- مانند حجت های نابغه: سید شرف الدین، سید محسن امین و شیخ ما محمد حسین کاشف الغطاء

۲- این کتاب را شیخ عبدالله سبیتی، تألیف کرده است.

۳- ق، ۵.

چهاردهم- الجوله فی ربوع الشرق الادنی

چهاردهم- الجوله فی ربوع الشرق الادنی(۱)

قانون عمومی جهانگردی این است که هر سیّاح و جهانگرد، سرزمین ها و کرانه های عالم را از دیدگاه خود و هماهنگ با روحیات و طبیعت شخصی اش مشاهده می کند. به همین دلیل آنان را در انگیزه های متفاوتی برای سیاحت می بیند. جهانگردی را می بینید که جز دیدار دانشمندان و ادیبان، چیز دیگری را یاد نمی کند. دلیل دوم، انگیزه ملاقات با مردان سیاست و درج آرای سیاسی آنان دارد؛ دلیل سوم، تنها بقعه ها، آثار و طرز معیشت و اقتصاد را مدّنظر دارد و به بیان آب و هوای آزاد و چشمه های گذرا و میوه های دلخواه می پردازد؛ چهارم، عارفی است که شگفتی های آفرینش خدای تعالی و حکمت و اتقان صنع خدای را توصیف می کند.

سرانجام در این بین، سیّاح و جهانگردی درشت خوی، بی باک هم وجود دارد که تنها شهوات در نظرش جلوه می کند و رسوایی ها را می بیند به می خانه ها سر می زند و از زنان فاسد سخن می گوید. او دروغ گویی گناهکار است که با کلمات زشت و خارج از نزاکت آبروی اشخاصی را که در شهر و دیارشان از وی به خوبی پذیرایی نکرده اند، بر باد می دهد.

نویسنده این سیاحت نامه از دو قسم اخیر است. سزاوار بود که ما درباره او سخن نگوییم؛ لیکن برای آن که خواننده را به بعضی از آن چه در حق او ادعا کردیم، مجاب نماییم،

ص:۱۱۲

۱- محمد ثابت مصری معلم ممتاز علوم اجتماعی دبیرستان قبه. (نام کتاب به فارسی: گردشی در منطقه خاور نزدیک)

نمونه هایی را یاد می نماییم:

۱. او به برخی از علمای مدفون در نجف، دروغی بسته(۱) که در طلبه هیچ عطار و در کشکول هیچ درویشی یافت نمی شود.

او بدون آن که از عالم نجفی نام برده باشد، در کمال بی حیایی چنان ادعایی کرده و آن نسبت را داده است.

روی اموی چگونه حیا کند و خجالت کشد که لذت های فجور و گناه، شرم و حیایی برای او نگذاشته است.

۲. او به شیعیان نسبت می دهد که علی (علیه السلام) به رسالت سزاوارتر از پیامبر اکرم است.(۲) او سخنانی در تاریخ امام علی (علیه السلام) و سبط اکبر امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء نقل کرده که با واقعیت تطبیق نمی کند. او استاد علوم اجتماعی در دبیرستان قبه قاهره بوده است، امّا سخن او با سخن جهانگرد فرانسوی، که در مجله الاحرار بیروت چاپ شده، همسوست.

می خواهد به مکتب تشیع، رنگ ایرانی بدهد. شما سخنان آنان را بخوانید و بخندید.

۳. قصه مسافرخانه های نجف و طرح متعه کذایی و بچه های متولد از آن متعه ها با گوشواره ها، دروغ هایی که جبهه انسانیت از یاد آن ها عرق می کند.

۴. او می گوید، به اعتقاد شیعه همه صحابه، پس از وفات پیامبر و انکار امامت علی (علیه السلام) کافر شدند و حتی خود علی (علیه السلام) بعد از بیعت با ابوبکر کافر شد ولی بعد برگشت و...

ص:۱۱۳

۱- الجوله، ۱۰۶.

۲- الجوله، ۱۰۴.

۵. افسانه ای درباره بغض ایرانیان نسبت به عرب و یاوه هایی از این قبیل.

۶. تهمت اتخاذ مشهدالرضا (علیه السلام) به جای مکه...! و اظهار کینه نسبت به شاه عباس صفوی. در حالی که، شاه عباس که با پای پیاده به زیارت امام رضا رفته به قصد تقرب به خدای تعالی چنان زیارتی را به جا آورده است.

۷. عقده گشایی نویسنده به احترام گذاشتن به امامزاده ها، مانند امامزاده محروق درنیشابور که چنان احترامی را برنتافته است.

۸. ازدواج امام حسن (علیه السلام) با شهربانو و کسب فضیلت ساسانی ها!

شما غلط هایی را در کتاب این نویسنده می بینید که از یک بچه دبستانی انتظار نمی رود تا او که مدعی استادی در علوم اجتماعی است و علّامه امینی (رضی الله عنه) بیش از سی غلط مشخص بیان فرموده است.

پانزدهم- عقیده شیعه

پانزدهم- عقیده شیعه(۱)

خواننده صاحب نظر در این کتاب، در ابتدا نشانی از نزاکت یافته و می پندارد که از فحش و ناسزاهای گزنده خالی است ولی هر چه پیش می رود. از نادانی مطلق و بی اطلاعی او از آرا و عقاید شیعه، بیشتر آگاه می شود. او رجال شیعه و تراجم آنان را نمی شناسد و از تألیفات آنان بی خبر است. او را از آن

۱- تألیف د. رونالدسن خاور شناس

دروغ گویان گناهکار عیبجو، تهمت زن خواهید یافت. او مانند شب کوری است که در شب تار هیزم جمع می کند و نمی داند در طناب بار خود چه گرد می آورد. او از امّتی بزرگ سخن می گوید و درباره عقاید آنان بحث می کند؛ امّا تنها به کتاب های قوم خود، که پر از لاطائلات و نظرهای ساقط و مردود است، یاد و استناد می کند، یا به کتاب های اهل سنّت که به دست دجّال های نو پدید آمده که با قلم های مسموم خود در راه استعمار نوشته اند، تکیه کرده است. نمونه های ذیل را بخوانید.

۱. افسانه ای منسوب به شیعه در روز غدیر

۲. آلوده کردن مکان نزدیک به قبر ابوبکر و عمر

۳. بروز اختلاف پس از جعفر صادق (علیه السلام)

۴. افزودن چیزی در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شانزدهم– الوشیعه در نقد عقاید شیعه

شانزدهم– الوشیعه در نقد عقاید شیعه(۱)

دوست داشتم از این کتاب یادی نکنم و احدی حتی صدای آهسته ای هم از آن نشنود که آن در شمار کتاب هایی است که بیشترین رسوایی ها را دارد. لیکن چه باید کرد آن کتاب چاپ و منتشر شده و به دست مردم افتاده است. ناگزیر باید مسلمان را از ارزش این نویسنده آگاه کرد و به نمونه هایی از سیاه کاری هایش که هر صفحه اش ننگی است برای امت مسلمان و البته بیشتر برای قوم خود او، اشاره می کنم.

ص:۱۱۵

۱- تألیف موسی جارالله.

من نمی دانم درباره کسی که کتاب خدا و سنّت پیامبر را پشت سر نهاده، چه بنویسم. او به تنهایی نزد قاضی رفته و راضی برگشته است و حکم می کند و ایراد می گیرد و زور می گوید و دیگران را به بی خردی منسوب می دارد، بی شرمی کرده و ناکسی نشان می دهد و لقب های زشت می پراکند.

او کتاب خدا را با عقل ضعیف خویش تفسیر به رأی می کند، طوری که گویا قرآن در زمان او نازل شده و پیشتر به تفسیر آن نپرداخته اند و کسی جز او به شناخت آن، نرسیده است. او شریعتی تازه و نظری نو و آیینی ابتکاری و مذهبی ساخته است که احدی از مبادی اسلام و چیزی از کتاب و سنت، آن را تأیید نمی کند.

ارزش این نویسنده- به خود رها شده- و کتاب او چه می تواند باشد او امت مسلمان را شریک پیامبرشان می داند و آیات یکصد و بیست و هشت توبه و بیست و نه سوره فتح را تفسیر به رأی می نماید.

او امت را همانند پیامبر معصوم می داند و امت را از امامان داناتر و رشیدتر و امت را در طول تاریخ بی نیاز از امام می پندارد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در جواب این یاوه سرایی ها می نویسد: این مرد گویا در عالم خیال و در حال چُرت حرف می زند. اگر امت چنان است که او می گوید آیا امامان داخل آن نیستند؟ و از هدایت و رشدی که امت بهره مندند بهره ای ندارند؟

به زعم او در میان امت یک جاهل هم یافت نمی شود

ص:۱۱۶

درحالی که، ما بین مشرق و مغرب را افراد نادان به دین، گرفته که یکی از آن ها خود اوست. آیا در میان امت از زمان پیامبر تـا به امروز، اختلافی بروز نکرده است؟ بر هیـچ عاقلی این معنا پوشـیده نیست و شـگفت آن که می گویـد وقتی حادثه ای رخ دهـد خدا به یکی از افراد امت حکم را نشان می دهد که وارث پیامبر است. به برکت رسالت او رشد یافته است. پس نیازی به امامان معصوم نیست!

بدون شک، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از وجود و بروز اختلاف در میان امت خود آگاه بود که حدیث ثقلین را مرجع معرفی فرموده است.(۱)

از سخنان باطل او، یاوه هایش درباره متعه است که آن را به ازدواج های جاهلی مانند کرده است.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در پاسخ او: ابتدا سـخن اهل سنت را در آن زمینه، شاهد آورده است. چنان که حد و حدود آن را از دیـدگاه اسـلام با سـیزده مأخـذ معتبر گوشـزد فرموده و نیز اوّلین بازدارنـده از آن را پس از رسول خـدا نام برده است و نظر صحابه و تابعین را با یاد بیست مورد، راجع به متعه بیان کرده است.

پندی نیکو

اکنون حقیقت آشکار شد

هدف ما از انتقاد چند عنوان کتاب، آن است که وجدان جهان اسلام را به این امر معطوف بداریم که، امروز به وحدت

۱- علّامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه سخنان ارزشمندی مطرح کرده است. ر.ك: الغدیر، ۳/۳۲۶ -۳۲۹.

اجتماعی و نگاهبانی از مرزبانی اسلامی که سیل های بنیان کن آن را تهدید می کند، به شدت نیازمندیم.

ای مسلمانان! اگر موقعیّت من و این که سخن از یاد آیات خدا به میان می آورم برای شما سخت است من به خدا توکل کرده و دل بسته ام.

شما را به خدا قسم هیچ تبلیغی به اندازه این کتاب های یاد شده در پراکندن صفوف مسلمین و فساد نظام اجتماعی و زوال شکوه وحدت عربی و گسستن رشته های اخوت اسلامی و ایجاد کینه و برافروختن آتش دشمنی بین گروه های مسلمان، مؤثر تواند بود؟ ای مسلمانان هم کیش من به دنبال من باشید تا شما را به راه رشد و رستگاری هدایت کنم.

این کتاب های شانزده گانه بر ضدّ قرآن هستند و این بانگ های نحس، فساد و منکر را در محیط های دینی دامن می زند و این کلام های پوچ بنیاد مکارم اخلاقی را که پیامبر برای تکمیل آن ها مبعوث شده است، از بن بر می اندازد و این قلم های زهرآگین، امّت مسلمان را از سعادت و پیشرفت باز می دارد و در راه تعالی، ایجاد مانع می کند و تمام نقشه های اصلاح را از بین می برد.

ای مردم!

(قد جاءتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور)

پندی از پروردگارتان آمد و شفایی برای دردهای سینه ها.

عقائد اسلامی دینی، مربوط به اجتماع مسلمانان است و هر کس مسلمان باشد در آن ها شریک است. پس هر کس

عاطفه دینی دارد، از دین اسلام و کیان امّت مسلمان دفاع کند و تفرقه افکنان را افشا نماید و اگر کسی و یا گروهی لغزشی و یا خطایی داشت، نباید به آن بهانه شکاف در صفوف ایجاد شود. زمین از آن خداست و همه اش محیط زندگانی مسلمان صادق است و اسلام، آیین حکومت اوست همه باید در زیر پرچم حق و کلمه توحید زندگی کنند و هر کجا باشند صادقانه با هم برادر باشند. این وظیفه آحاد مسلمانان است و امّا دولت ها و حکومت های عزیز اسلامی که همگی ملت هایی وابسته به حکومت بزرگ اسلامی اند و اعضای این اندام سالم؛ آن ها باید توحید را پاس بدارند، عزت و شرف را حفظ کنند و به دنبال ترقی و پیشرفت باشند. آیا این ننگ و عار نیست مصری که در قرون گذشته مایه افتخار بود، حکومت آن اجازه می دهد که چنین کتاب هایی که آوازه نیکوی او را زشت می کند، چاپ و منتشر نمایند. آیا عیب نیست آن مصر سرافراز با دانشمندان نیک نامش امروز با دجّالان و قلم به مزدانی خائن شناخته شود؟و گفته شود فقیه آن، موسی جارالله، دانشمندش قصیمی و مصلحش احمد امین و عضو کنگره اش رشید رضا و دکترش طه حسین و تاریخ نگارش خضری و استاد جامعه شناسش محمد ثابت و شاعرش عبدالظاهر است؟!

آیا وقت آن نرسیده که دل ها برای یاد خدا به خشیت افتد؟

آیا یک انسان مصری می پندارد که نشر چنین کتاب هایی

ص:۱۱۹

مـایه حیـات ملت مصـر است؟ و آن هـا شـعور نسـل بافرهنـگ را بیـدار نگاه می دارد؟ و آنان را در حرکت های علمی، ادبی، اخلاقی، دینی و اجتماعی، پیش می برد؟!

آنگاه علّامه امینی (رضـی الله عنه) آن روز عراق را مورد ملامت قرار می دهـد که چگونه اجازه می دهند آن نوع کتاب ها که قداست نجف و مردم شریف عراق را زیر سؤال برده اند، چاپ و منتشر شود؟

(ذلک یوعظ به من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر ذالکم ازکی لکم و اطهر)(1)

این پندی است برای کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان دارند و این برای شما پاکیزه و پاکتر است.

ص:۱۲۰

۱- بقره، ۲۳۲.

جلد ۵

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۴

پیش سخن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمـد و ثنـا خـدایا تو را سـزاست ای آن که بـا شـکوه و عظمت، بر دل ها تجلّی کردی و در پرتو عزّتت از دیـدگان، محجوب شـدی و با قدرت بی انتهایت بر اشـیاء، توانا گشتی. نه دیدگان برای دیدن تو اسـتوارند و نه اندیشه ها به کنه ذاتت رسـند و نه عقل ها نهایت توانایی تو را در می یابند.

حمد و ثنا برای توست ای خدای سـبحان در برابر نعمت های بزرگ و فراوانی که بر ما احسان فرمودی و انبوه نعمات که از ره تفضّل و نه اسـتحقاق به ما ارزانی داشتی و خلاءها را پر کردی و هر چه از تو خواسـته شـد، اجابت فرمودی چنان که خود بیان کردی: «و آتـاکم من کـل مـا سـالتموه و إن تعـدّوا نعمه الله لاتحصوها» سوره ابراهیم/ ۳۴: و از هر آنچه شـما از او درخواسـت کردید، به شما داد و هرگاه (بخواهید) نعمت او برشمرید نتوانید.

ای خداوند متعال تو را حمد و ثنا گوییم که ما را از

ص:۵

پلیدی های کفر و از آلودگی های شرک پاک و مبرّا ساختی و با برانگیختن با فضیلت ترین رسولان و بزرگ ترین سفیران و خاتم پیامبرانت با کتابی گران سنگ راه روشن هدایت پیشاپیش ما گشودی. «لقد منّ الله عَلَی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمُهم الکتاب و الحکمه و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین» سوره آل عمران/۱۶۴.

البته خداوند به مومنان منّت نهاد آن گاه که در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیخت که آیات الهی برای ایشان تلاوت می کند و تزکیه شان فرموده و آن ها را کتاب و حکمت می آموزد هر چند که پیشتر در گمراهی آشکار به سر می برده اند.

سپاس تو راست ای صاحب جلالت و شکوه بر اتمام نعمت هایت و اکمال دین پیامبرت با ولایت امیرمؤمنان برادر رسول تو و پدر نسل و ذریّه اش و سیّد و آقای عترت و جانشین بلافصل او که قرآن در آن باره فرو فرستادی. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» سوره مائده/ ۳: امروز دین شما را بر شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما به اتمام رسانده و برای شما اسلام را به عنوان دین و آیین پسندیدم.

حمد و ثنا برای توست ای عزیز که توفیق پیروی از پیامبر برگزیده ات محمد مصطفی و جانشین او در میان امتش، را به ما عطا فرمودی. کتاب با کرامت و عترت و اهل بیت همانان که

ص:۶

طاعتشـان را به مـا فرض و به مودت و دوستی شان فرمان دادی و آن مهر و وفا را پاداش رسالت خاتم قرار داده و آن را حسـنه نامیدی و فرمودی: «و من یقترف حسنهً نزد له فیها حسناً إنّ الله غفور شکور» سوره شوری/ ۲۳: هر کس حسنه و کار نیکی کند برای او نکویی می افزاییم و همانا خداوند آمرزنده سپاسگزار است.

پروردگارا! قسـمت کن مرا که نعمت تو را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، شکر بگزارم و بتوانم عمل صالح و شایسته ای انجام دهم که تو آن را بپسندی و وضع مرا و ذریه ام را سامان بده، من به سوی تو برگشته ام و من از مسلمانانم.

الأمینی

ص:۷

پیشاهنگ سخن

در جلـدهای اول و دوم «الغـدیر همراه» از سـر گذشت حـدیث غـدیر و غـدیریه سـرایان قرون اسـلامی از آغاز تا قرن دوازدهم هجری سـخن گفتیم و در جلد سوم برخی کتاب ها را که عربده های قرون وسـطی و عصـر جاهلیت سر داده اند با نقد چندین کتاب، به پایان بردیم.

اکنون در جلد پنجم «الغدیر همراه» به جلدهای پیشین الغدیر بزرگ بر می گردیم.

مطالبی را که برخی شاعران غـدیریه سـرا از فضائل و منقبت های والای امیرالمؤمنین (علیه السـلام) مطرح کرده انـد و برخی از نامردمان روزگار در آن ها تردید نشان داده و القای شبهه نموده اند، به نقد کشیده و با ارائه اسناد خلل ناپذیر آن ها را برهانی می سازیم.

روح بزرگ علّامه امینی شاد

ص:۹

طی الارض امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱. طیّ الارض

از فضائل و کرامات امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) طی الارض است. عزالدین اقساسی از غدیریه سرایان، این فضیلت را مطابق با روایت ذیل به نظم کشیده است.

روایت شده که روزی مستنصر، خلیفه عباسی به همراه عزالدین بن اقساسی به زیارت قبر سلمان می رفت. خلیفه در بین راه به او گفت: از دروغ هایی که غلات شیعیان و دوستداران علی بن ابی طالب، می گویند آن است که او در شب وفات سلمان از مدینه به مدائن آمده و او را غسل داده و شبانه به مدینه برگشته است. ابن اقساسی بالبداهه چند بیت سرود:

تو منکر آن هستی که وصی، برای غسل سلمان پاک شبانه از مدینه به مدائن آمد و همان شب به مدینه بازگشت و آن را غلو خواندی. مگر آصف در یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را از سرزمین سبا به بیت المقدس نیاورد؟

ص:۱۱

تو ماجرای آصف را غلو نمی دانی اما کار حیـدر را غلو می شـماری؛ اگر احمـد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بهترین رسولان باشد، که هست؛ علی (علیه السلام) نیز از بهترین اوصیا است.

منکران کرامت طی الارض برای علی (علیه السـلام) نمی اندیشـند که چنان کاری محال عادی است، نه ناممکن عقلی و ذاتی؛ وگرنه بسیاری از حقایق قرآنی مانند واقعه معراج و ماجرای آصف، زیر سوال می رود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) با یاد اختراعات صنعتی و پدیده هواپیما که سرعت های شگفتی دارند توضیح داده که چنان کاری محال ذاتی نیست، هر چند از روی عادت ناممکن بوده و هست.

جـالب تر آن که دشـمنان علی (علیه السـلام) طی الارض را در حق او غلو دانسـته انـد، لیکن چنان امر را برای اشـخاص عادی خودشان اثبات کرده اند. سپس علامه به ده داستان با ذکر مأخذ و منبع، اشاره می کند و ما به یک مورد اشاره می کنیم:

سخاوی در طبقات خود آورده است که شـیخ معالی از شـیخ سلطان بعلبکی متوفای ۶۴۱ هـ پرسـید: ای سرور من شما چند بار یـک شـبه بـه مکه رفته ایـد؟ او گفت: سـیزده مرتبه. شـیخ عبـدالله یـونینی گفت: اگر او اراده می کرد که هر فریضه را در مکه بخواند می توانست.(۱)

۱- شذرات الذهب، ابن عماد ۵/۲۱۱.

۲. حدیث رد شمس

انسان تا زنده است هر روز یک سخن شگفت می شنود. دشمنان امیرمؤمنان و امامان معصوم، هر نوع فضیلتی را در حق آنان انکار می نمایند؛ در حالی که آن فضیلت ها در مورد مردمان عادی نیز، گزارش شده است. از جمله این فضیلت ها، برگرداندن خورشید است.

پیش تر آوردیم که خورشید به دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امیرمؤمنان برگشته است و چهل سخن از سخنان علما را ذکر کردیم. با این وجود اهل کین نسبت به امیرمؤمنان، سروصدا راه انداخته و منکر شده اند؛ لیکن اشخاصی مانند سبکی، یافعی و ابن حجر، چنین کرامت را برای اسماعیل حضرمی آن هم با دعای خادم او اثبات کرده اند.(۱)

۳. هزار رکعت نماز

اشاره

براساس بسیاری از روایات، مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام حسین سبط شهید و فرزند پاک و علی زین العابدین (علیه السلام) در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده اند.(۲) این معنا مورد قبول همگان بود تا ابن تیمیه، آن هم به سبب جهل و نادانی او، که این عمل نیک را مکروه پنداشته و از فضیلت به دور دانسته است.

ص:۱۳

۱- طبقات الشافعیه، سبکی ۵/۵۱؛ مرآه الجنان، یافعی ۴/۱۷۸.

۲- عقدالفرید، ابن عبدربه ۲/۳۰۹ و ۳/۳۹؛ تاریخ، ابن خلکان ۱/۲۵۰؛ صفه الصفوه، ابن جوزی ۲/۵۶ و... .

دلیل او بر این مدعا این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب سیزده رکعت و در روز تعداد رکعات معینی نماز می گزارد و تمام شب را نماز نمی خواند و هر روز، روزه نمی گرفت. بنابراین هر شب بیدار ماندن، مستحب نیست و سنت ثابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست!

ابن تیمیه گاه مدعی شده که چنان کاری ناممکن است و علی (علیه السلام) به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داناتر بوده و... وانگهی به طور طبیعی هزار رکعت نماز باید با شتاب خوانده شود و آن، خالی از خضوع و خشوع خواهد بود. در پایان می گوید شب زنده داری همراه با تهجد و تلاوت قرآن در یک رکعت، از عثمان ثابت است.(۱)

علامه امینی در جواب این سخنان بی پایه ابن تیمیه می گوید: ادعای این که هزار رکعت نماز خواندن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، نشانه جهل و ناآگاهی او نسبت به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

ابن تیمیه از روی عناد و لجاجت، حقیقت را وارونه نشان می دهد زیرا نمازهای روز و شب و نافله ها، ارتباطی با استحباب مطلق نماز ندارد. روایات فراوانی داریم مبنی بر این که نماز - کم یا زیاد – بهترین موضوع است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گاه آن قدر نماز می خواند که پاهای مبارکش کوفته می شد و می شکافت.(۲)

۱- منهاج السنه، ابن تیمیه ۲/۱۱۹.

۲- حلیه الاولیاء، ابونعیم ۱/۱۶۶ به شش طریق؛ الترغیب و الترهیب، منذری ۱/۱۰۹؛ کشف الخفاء، عجلونی ۲/۳۰؛ مستدرک، حاکم ۲/۵۹۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۱/۱۶۰، تاریخ، ابن عساکر ۳/۱۴۲؛ سنن، ابن ماجه ۱/۴۰۰؛ تاریخ، خطیب بغدادی ۱/۳۴۶ و ۷/۳۹۰؛ شذرات الذهب، ابن عماد ۱/۲۹۸.

علّامه امینی (رضی الله عنه) از بیست و چهار نفر نام برده که در هر روز یکصد رکعت، دویست رکعت و به ترتیب: سیصد، چهارصد، پانصد و تا ... نماز می خواندند و نیز از تعدادی اهل سنت، از جمله رابعه، سخن گفته که در یک شبانه روز و یا در یک روز هزار رکعت نماز می خوانده اند،(۱) وانگهی اگر شب زنده داری، آن گونه که ابن تیمیه مدعی است، مستحب نبوده و مکروه باشد، تهجد و شب زنده داری در کتاب های گوناگون، فضیلت شمرده نمی شد.

علامه از سیزده نفر از بزرگان اهل سنت نام برده که چهل سال تمام با وضوی نماز عشاء، نماز صبح خوانده اند.(۲) و چون به نظر برادران اهل تسنن، سنت تنها با عمل پیامبر اثبات نمی شود؛ بلکه با عمل فردی از مسلمانان نیز اثبات می شود؛ بنابراین علی (علیه السلام) اول کسی باشد که خواندن یک هزار رکعت نماز را سنت کرده است. چنان که عمربن خطاب در سال ۱۴هـ نماز تراویح را سنت کرد و گفت بدعت خوبی است.

اوراد و ختوم

از موضوع نماز که بگذریم، در میان کتاب ها با موضوع وردها، ذکرها و ختم هایی مواجهه می شویم که بیش از یک هزار

۱- روض الاخبار گزیده ربیع الابرار، ابن قاسم ۱/۵.

۲- مستدرک، حاکم ۱/۹۳؛ تاریخ، ابن عساکر ۲/۳۶۵.

رکعت نماز به طول می انجامد. ابن تیمیه و هم مسلکان او در این موارد ایرادی وارد نکرده اند؛ زیرا انگیزه های انکار بر اهل بیت وجود ندارد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) یازده نفر از اهل سنت را نام می برد که بر ذکر اوراد و ختم هایی مداومت داشته اند و ابوحنیفه پیشوای حنفی ها، در نماز جمعه حضور می یافت و پیش از نماز جمعه بیست رکعت نماز می خواند و در آن ها قرآن را ختم می کرد(۱) و در مشکل ختم قرآن از نه تن، از جمله عثمان، نام می برد که شبانه در یک رکعت قرآن ختم کرده است.(۲) عده ای در هر شب یک قرآن ختم می نموده و کسانی دیگر دو بار ختم قرآن می کرده اند و طایفه سوم در هر شبانه روز دو بار ختم قرآن می کردند و بعضی در یک شب دو بار و بعضی در روز و شب سه بار و بعضی چهار بار و برخی هشت ختم و ...!

این ها افسانه هایی است که کتاب ها را پر کرده بدون این که در صحت و سقم آن ها، بحث کنند و اگر ابن تیمیه می دانست کسانی با دید انتقادی و موشکافانه به مسئله خواهند نگریست، درباره هزار رکعت نماز امیرمؤمنان و امام حسین (علیه السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) دم فرو می بست تا قوم او بیش از این رسوا نشوند.

ص:۱۶

۱- مناقب، خوارزمی، ابی حنیفه ۱/۲۴۰، علامه بزازی کردری ۱/۲۴۴.

۲- حلیه الاولیاء، ابونعیم ۲/۵۷ و از سوی دیگر ابن تیمیه ختم قرآن در یک رکعت را سنت نمی داند.

(و لو انهم قالوا سمعنا واطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیراً لهم و اقوم...)(۱)

و هرگاه آنان می گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم، بشنو و بنگر، برایشان بهتر و استوارتر بود لیکن نفرین برایشان به سبب کفرشان که جز اندکی ایمان ندارند.

۴. محدَّث در اسلام

امت مسلمان اتفاق نظر دارند که در میان آن ها همانند امت های پیشین، کسانی وجود دارند که به آن ها محدَّث (با فتحه دال)، می گویند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در کتاب های صحاح و مسانید از دو طریق شیعه و سنی از این امر خبر داده است.

محدّث، کسی است که فرشتگان با او سخن می گویند و یا به او الهام می شود و یا دلش به نوعی آگاه می گردد و امر از سوی مبدأ اعلی برایش مکشوف می شود و یا حقایقی که برای دیگران پنهان است بر دل او افکنده می شود، بی آن که او پیامبر باشد و یا فرشتگان را ببیند. پس در وجود محدّث، تردیدی نیست، سخن در تشخیص اوست که کیست. شیعیان، امیرالمؤمنین و فرزندان او را که امامانند – درود بر ایشان – از محدّثین می دانند و اهل سنت، عمربن خطاب را محدّث می شناسد.

برادران اهل تسنن در باب محدّث روایاتی دارند که خواننده متتبع را به جلد پنجم مجموعه الغدیر ارجاع می دهیم و تنها به نصوص شیعه درباره محدّث اشاره می کنیم:

ص:۱۷

۱- نساء، ۴۶

کلینی در بـاب فرق بین رسول، نبی و محـدّث در ذیل آیه ۵۷ سوره حج «و ما ارسـلنا من قبلك من رسول و لانبی و لامحدَث» چهار حدیث آورده است:(۱) برید از قول امام باقر (علیه السـلام) و امام صادق (علیه السـلام) نقل می کند. عرض کردم فدای شما شوم قرائت محدث نزد ما چنان نیست (قرائت ابن عباس چنین است) رسول، پیامبر (نبی) و محدث چه کسانی هستند؟

امام فرمود: رسول کسـی است که فرشـته بر او ظاهر شود و با وی سـخن گویـد، و پیامبر کسـی است که رؤیا می بیند و گاهی عنوان رسالت و نبوت در یک نفر جمع می آید، و محدث کسی است که صدا را می شنود ولی صورت (فرشته) را نمی بیند و در حـدیث دیگر به جـای محـدث، امام آمـده است. و در حـدیث دیگر آمـده: علی، محـدث بوده و فرشـته ای با او سـخن می گفت. راوی گفت: گفتم می فرماییـد او پیـامبر بوده است؟ امـام دسـتانش را تکان داد و فرمود: نه ماننـد سـلیمان، یا موسـی یا ذوالقرنین.

شیـخ طوسـی نیز از قول امام صادق (علیه السـلام) نقل کرده است: علی (علیه السـلام) محـدث بوده و سـلمان نیز محـدث بوده است. پرسیدم نشان محدث بودن چیست؟ فرمود فرشته نزد او آید و در قلب او چنین و چنان می افکند و احادیث دیگر.

از بررسی احادیث فریقین چنین بر می آید که در تعریف

ص:۱۸

۱- اصول کافی، کلینی/۸۴ و ۱۳۵.

محدث هماهنگی وجود دارد، و اختلاف در مصداق آن می باشد. آیا این جای تعجب نیست که آنچه برای عمربن خطاب فضیلت محسوب می شود، همان درباره علی (علیه السلام) گمراهی و کاستی باشد؟ نه، به خدا سوگند چنین نیست.

اکنون با من بیایید، از دروغ پرداز حجاز آن جرثومه نفاق و تخم فساد در جامعه اسلامی بپرسیم، که چرا در حق شیعه دروغ پراکنی کرده، و مدعی شده که امامان در نزد شیعه پیامبرانی هستند که به ایشان وحی می شود و فرشتگان بر ایشان وحی می آورند و یاوه هایی از این قبیل. او حدیث ها تحریف کرده و حقیقت را وارونه نشان داده است.(۱)

(انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون)(۲)

جز این نیست کسانی دروغ گفته و افترا می بندند که به آیه های الهی ایمان ندارند و درغگویان واقعی این ها هستند.

۵. علم امامان شیعه به غیب

پیرامون علم غیب امامان آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) افراد کینه توز خائنانه سخن گفته و بی باکانه مطالب باطل، شایع کرده اند؛ گویا تنها شیعه است که به علم غیب امامان خود معتقد است، و دیگران چنین اعتقادی در مورد پیشوایان خود ندارند.

۱- او عبدالله قصیمی است در کتاب سراسر ناسزای خود «الصراع بین الاسلام والوثنیه»
۲- نحل، ۱۰۵.

قصیمی می گوید: امامان شیعه شریک خدایند در علم غیب، آنان همه چیز را می دانند و چیزی بر آنان پوشیده نیست، درحالی که جز خدا غیب نمی داند. قصیمی با خصومت قلم زده و تحریف کرده و حقیقت را وارونه نشان داده است.

علم غیب: آگاهی از ماورای شهود و عیان گذشته یا آینده است و برای همه انسان ها، مثل علم شهودی، ممکن است. یا انسانی از گذشته به او خبر داده باشد یا از آینده ای او را مطلع سازد و آن خبر دهنده از مبدأ غیب و شهادت یا از راه معقول دیگر، آن علم را فراگرفته باشد. در این جا هیچ منعی از چنین علم و آگاهی وجود ندارد.

بیشتر باورها و آگاهی های مؤمنان، شامل ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب ها، رسولان، روز آخرت، بهشت و آتش و لقاء و حیات پس از مرگ، بعث و نشور، نفخ صور، حساب و کتاب، حور و قصور و ولدان و آنچه در روز محشر واقع می شود؛ ناشی از غیب است. در قرآن نیز بر آن ها غیب اطلاق کرده و مؤمنان هم با این ویژگی توصیف شده اند: «الذین یؤمنون بالغیب»(۱): کسانی که غیب را باور دارند.

«الذین یخشون ربهم بالغیب(۲)» کسانی که پروردگارشان را از غیب خشیت دارند.

۱- بقره،۲.

۲- انبیاء،۴۹.

«انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب»(۱): تو انذارکننده کسانی هستی که پروردگارشان را از غیب خشیت دارند.

و «انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب فبشره بمغفرهٔ»(۲). تو کسانی را انذار می کنی که پیرو قرآنند و از خدای رحمان، به غیب، خشیت دارند.

و «جنات عدن التی وعدالله الرحمن عباده بالغیب»(۳): و بهشت های عدن که خدا بندگان را به غیب وعده است.

این ها مجموعه معلومات غیبی هر انسان مؤمن است.

مقام نبوت و رسالت ایجاب می کند که افزون بر معلومات یاد شده برای همه مؤمنان، آنان از جنبه های مختلف دیگری هم غیب بدانند. برخی آیات قرآن گویای چنین علمی است: «و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظهٔ و ذکری للمؤمنین»(۴) و همه خبرهای رسولان را به تو حکایت کنیم آن اندازه که دل تو را بدان وسیله آرام نماییم و در همه آن موارد، حقیقت و پندی است برای تو و یادآوری برای مؤمنان.

از همین نوع است داستان هایی که خدا برای پیامبرش

ص:۲۱

۱- فاطر،۱۸.

۲- ملک،۱۲.

۳- مریم، ۶۱.

۴- هود، ۱۲۰.

حکـایت فرمایـد و پس از حکایت قصه مریم فرمود: «ذلک من انباء الغیب نوحیها الیک»(۱): این از خبرهـای غیبی است که به تو وحی می کنیم و بعد از یاد تضـرع فرماید... «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک»(۲): این ها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی کنیم. و بعد از ذکر داستان برادران یوسف فرماید: «این از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم.»(۳)

این همـان علم غیب خـاص پیـامبران است و به دیگران داده نشـده است، قرآن کریم، فرمود: «عـالم الغیب. فلاـ یظهر علی غیبه احـداً الا من ارتضـی من رسول»(۴). خـدا دانـای غیـب است و احـدی را از آن غیب، آگـاه نمی سـازد جز رسـولی را که از او خشنود است. آری، البته هیچ کس بر علم خداوند احاطه ندارد چنان که فرمود:

«دیگران به چیزی از دانش او احاطه پیدا نمی کنند مگر آن اندازه که خود او خواسته باشد.»(۵)

«و شما جز اندکی از دانش، داده نشده اید.»(۶)

پس پیامبر، اولیاء و مؤمنان به صراحت آیات قرآنی، واجد علم غیبند و برای هر کدام از آنان بهره ای است اما علم و دانش

۱- آل عمران،۴۴.

۲- هود، ۴۹.

۳- یوسف، ۱۰۲.

۴- جن، ۲۷.

۵- بقره، ۲۵۵.

۶- اسری، ۸۵.

همه آنـان به هر مرتبه و درجه هم باشـد نـاگزیر در کم و کیف محـدود بوده، و دانشـی عارضـی و اعطـایی از سوی حق تعالی است که از قبل چنان علمی برایشان نبوده و ازلی نیست؛ اول و آخر دارد، بی پایان هم نیست. همه از خدای سبحان گرفته شده است «و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو»(۱): کلیدهای غیب در نزد اوست و آن ها را جز خدای کسی نمی داند.

پیامبر و وارث علم او(۲) در میـان دانش امتش در عمل و حرکت مطابق آن دانش غیبی شان در زمینه بلایا، منایا و قضایا و این که مردم را به چیزی از آن، آگاه بکنند یا نه، به اجازه و رخصت خداوند سبحان موکول است.

پس دانسـتن غیـب و عمـل برابر آن و آگـاه سـاختن مردم از آن، سـه مرحله جـداگانه هسـتند که هر مرحله ای به مرحله دیگر دخالتی ندارد که علم به چیزی، مسـتلزم آن نیست که عمل بر طبق آن، واجب باشد و لازم نیست که آن را به مردم اعلام کند و هر مرحله جهت مقتضـی خود را دارد و صورت هـایی که مـانع می شود و ناگزیر همه را بایـد رعایت کرد و چنان نیست که هر چه دانسته می شود، مورد عمل قرار می گیرد و نه آن که هر چه معلوم گردید، گفته می شود.

۱- انعام،۵۹.

۲- امت مسلمان به این معنی اتفاق دارند که وارث علم پیامبر، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است. رک: الغدیر ۳/۹۵-۱۰۱.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در امر قضاوت به ظاهر شکایت عمل می کرد، و هرگز به علم غیبی و آگاهی های حاصل از فراست یا مکاشفه، عمل نمی کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این خصوص بیانی صریح دارد، و اگر غیر از این بود نظام اجتماعی به هم می خورد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در ادامه می نویسد: پس باید روشن شود که کجا می توان به علم غیب عمل کرد؟

اول- اقدام به امری مباح که عمل به مقتضای آگاهی غیبی، کشف و یا خواب و امثال آن، مشکلی ایجاد نکند و در عین حال باید با احتیاط عمل شود.

دوم- عمل به مفاد آگاهی غیبی، فایده ای داشته باشد. گاهی که پیامبر خدا از غیب خبر می داد که البته برحسب نیاز و اقتضای حاجات بوده است.

سوم- در اخبار غیبی، هشدار یا بشارتی باشد تا مردم را آماده کند و از این قبیل است گزارش های خبرهای غیبی فرزند نوح، پسران آدم و فرزندان قوم هود و عاد و ثمود و خبر قوم ابراهیم و لوط و ذوالقرنین و امثال آن ها. همچنین تمام قصه های انبیاء گذشته و امت های در گذشته به تفصیل یا به اجمال که در اخبار از چنین غیب ها، محظوری نیست و به هر حال باید دانست که علم غیب خدای متعال، علمی ذاتی، اصیل و مطلق است. اما دانش غیبی دیگران، عرضی و اکتسابی و محدود است و هرگز این دو

علم و آگاهی قابل مقایسه نبوده و صـفت مخلوق با صـفت باری تعالی هم سنگ نیست و سلسله آیاتی که علم غیب را به خدا اختصاص می دهد، همان نوع ذاتی، استقلالی، اصیل و مطلق است.

«قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله»(۱): بگو هر که در آسمان ها و در زمین است غیب نمی داند جز خدا.

«ان الله عالم غیب السـموات و الارض انه علیم بـذات الصـدور»(۲): همانا خـدا دانای غیب آسـمان ها و زمین است و او داننـده عمق سینه ها است.

«ان الله یعلم غیب السـموات و الارض و الله بصیر بما تعملون»(۳): همانا خدا غیب آسـمان ها و زمین را می داند و خدا به آنچه می کنید بیناست.

«ثم تردون الی عالم الغیب و الشـهاده فینبئکم بما کنتم تعملون»(۴). سـپس به سوی دانای غیب و آشکار برگردانده می شوید و شما را از آن چه می کرده اید آگاه می سازد.

«عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم»(۵): دانای غیب و آشکار است، او بخشاینده مهربان است.

ص:۲۵

۱- نمل/۶۵.

۲- فاطر/۳۸.

۳- حجرات/۱۸.

۴- جمعه،۸.

۵- حشر،۲۲.

«ذلک عالم الغیب و الشهاده العزیز الرحیم»(۱): آن است دانای غیب و آشکار، با عزت مهربان است.

«عالم الغیب و الشهاده العزیز الحکیم»(۲): دانای غیب و آشکار با عزت و حکیم است. و در حکایت از نوح:

«لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملك»(۳): برای شما نمی گویم که گنجینه های الهی نزد من است و من غیب نمی دانم و نمی گویم من فرشته هستم.

همچنین سخن خدا در قالب بیان که فرمود: «لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر»(۴) اعراف/۱۸۸: هرگاه غیب می دانستم بیشتر کار خیر انجام می دادم.

با توجه به آنچه درباره علم غیب در آیات قرآن و احادیث بیان گردید، معلوم می شود که در نفی و اثبات آن، تعارضی نیست؛ زیرا آنچه نفی می شود غیر از آن چیزی است که اثبات می گردد. علم غیب ذاتی، اصیل، مستقل و بدون قید و حد و حدود از ماسوی الله نفی می شود، اما علم غیب عرضی، اعطایی و محدود و مقید، برای غیر خدا و نیز اثبات می شود.

بیان امام موسی کاظم (علیه السلام) نیز به همین منظور است:

۱- سجده،۶.

۲- تغابن،۱۸.

۳- انعام، ۵۰؛ هود، ۳۱.

۴- اعراف،۱۸۸.

یحیی بن عبدالله بن حسن به امام عرض کرد، فدای شما شوم، برخی می گویند شما از غیب آگاهی دارید؟ امام در جواب فرمود: سبحان الله از این سخن تمام موهای سر و بدن من، راست شد. نه، به خدا سوگند آن علم و دانشی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث رسیده است.(۱)

پس از این، نوع سوم، غیب گویی است. آنچه پیامبر برخی از همسرانش را از رازی آگاه ساخت و او آن را فاش کرد (تحریم/۳)، و آنچه صاحب موسی او را از تأویل اموری که توان صبر بر آن ها را نداشت خبر داد، یا عیسی از ذخیره بنی اسرائیل در خانه هایشان سخن گفت. (آل عمران/۴۹) و چندین داستان غیبی دیگر که در قرآن آمده است و همین طور علم فرشتگان و مأموران الهی؛ فرشته ای که از لوح محفوظ مطلع است و فرشته ای در رحم صورتگری می کند و فرشته ای که روزی، اجل و عمر جنین را رقم می زند و ملک الموت جان ها را می گیرد و فرشته ای همواره بیدار است و خواب چشمان او را نمی گیرد و... همه این ها به تقدیر خدای عزیز و داناست و هیچ کدام شریک خدا به حساب نمی آیند و معتقدین به آن علوم و دانش ها و توانایی ها، مشرک نمی شوند. حتی اگر خدا کسی را توانا سازد که همه مرده ها را زنده کند باز احیاء کننده حقیقی و اصلی تنها خداست.

۱- امالی، شیخ مفید، مجلس سوم، حدیث پنجم.

پس بیایید از قصیمی بپرسیم: سخن شیعه که می گویند اگر امامان خواستند چیزی را بدانند خدا آگاهاشان می سازد، چگونه با شرک ربط پیدا می کند؟ پس از آن که دانستیم علم آنان از خدا و آگاه سازی اوست نه مستقل و ذاتی و اصیل.

آن نادان ندانسته که با آن سخن خود علم غیب خدا را محدود کرده است؛ زیرا امامان هر قدر هم از غیب آگاه باشند، لیکن آن محدود و مقید است؛ اما علم غیب الهی، نامحدود و بی انتهاست. «و من حدّه فقد عدّه»(۱)

این مردِ «به خود واگذاشته شده» معنای آیه ای را که فرمود: «جز خدا غیب نمی داند» نفهمیده یا تحریف در محتوای آن کرده و به جدال زشت پرداخته است. ما از این مرد می پرسیم مگر هم کیشان او (اهل سنت) نقل نکرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حذیفه علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمه را آموخت؟(۲) و چگونه او بر این حدیث ایراد نگرفته که حذیفه شریک خدا گشته است؟!

حتی آگاهی مؤمن عادی از مرگ خود و گزینش آن امری ممکن است که این نادان آن را درباره امامان شیعه برنتافته و شرک پنداشته است. ولی در مورد پیشوایان خود باور کرده و شرک ندانسته است.(۳)

۱- نهج البلاغه، خ ۱.

۲- مسند، احمد ۵/۳۸۸.

۳- مسند، احمد ۱/۴۸ و ۵۱؛ ریاض النضره، طبری ۲/۷۴ و ۷۵.

عبـدالله بن سـلام می گویـد: روزی که عثمان محاصـره شـده بود نزد او آمدم تا سـلام کنم. گفت: برادر من خوش آمدی. آیا خوابی را که دیشب دیـدم برای تو بازگو کنم؟ گفتم: بفرمایید. گفت رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را دیدم از این روزنه (اشاره کرد به روزنه ای بالای اطلاق) بر من آشـکار شـد و فرمود: تو را محاصـره کردند؟ گفتم: آری. فرمود: تشـنه ات گذاشـتند؟ گفتم آری. آن گاه سـطلی آب پایین فرستاد از آن نوشیدم و سیراب گشتم و اکنون خنکی آن را میانه سینه و شانه هـایم احساس می کنم. پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: اگر خواستی نزد ما افطار می کنی و اگر خواستی بر آن ها، یاری ات می کنم. من افطار کردن در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را برگزیدم.(۱)

در حدیث دیگر: رسول خدا را شب در خواب دیدم، با ابوبکر و عمر به من گفتند صبر کن که تو روزی که در پیش است نزد مـا افطـار می کنی. نظـایر این هـا را در کتـاب هـای حافظـان و معجم های سرشـناسان قوم درباره مردمان عادی آورده و آن را کرامت و فضـیلت برایشان دانسته و علم غیبی آن ها را ستوده اند و تعجب است از کلام قصیمی و هم فکرانش، که درباره علم غیب امامان شیعه جار و جنجال راه انداخته و یاوه بافته اند در حالی که بر همان مبنا خللی وارد نشده است.

۱- ریاض النضره، طبری ۲/۱۲۷؛ الاتحاف، شبراوی ۹۲؛ مستدرک، حاکم نیشابوری ۳/۹۹ و ۲۰۳.

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) ده داستان از آن قبیل را با ذکر منابع آورده است:

«الذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم من حیث لایعلمون»(۱): کسانی که آیه های ما را تکذیب می کنند از آن جا غافل گیرشان می کنیم که نمی دانند.

۶. حمل جنازه ها به مشاهد

برخی مردم ناآگاه به احکام، درباره این مسئله سروصدای بسیاری بلند کرده و پنداشته اند که این موضوع، از ویژگی های شیعه است، لذا کمان برداشته و شیعیان را آماج تیرهای خود قرار داده اند؛ برخی نیز درصدد دفاع برآمده و ناآگاهانه با آن گروه اول شریک گشته اند. بر این بینوایان پوشیده مانده که در هر چهار مذهب نقل جنازه مرده از محل مرگ به جای دیگر، قبل از دفن و یا بعد از آن، وصیتی در کار باشد یا نباشد، تنها برای مقاصد صحیح مجاز است.

مالکی ها: به سه شرط می توان جنازه ای را قبل از دفن به محل دیگر برد. اول: در حال نقل، فاسد نشود و پخش نگردد. دوم: بی حرمتی نشود و به گونه ای حمل نشود که موجب تحقیر مرده شود؛ سوم: مصلحتی در نقل باشد؛ که در صورت فقدان این سه شرط آن عمل، حرام است.

۱- اعراف/۱۸۲.

حنبلی ها: انتقال را جایز می دانند، به شرط وجود غرض صحیح مثل نقل به یک بقعه شریف یا جوار مرد صالح به شرط اطمینان از تغییر نکردن بوی جسد و در این معنی فرقی بین قبل از دفن و بعد از آن نیست.

شافعی ها: نقل مرده از شهری به شهری برای دفن حرام است و گفته شده که مکروه است. مگر آن که مرده در نزدیکی مکه یا مدینه، بیت المقدس و یا نزدیک قبر صالحی باشد و اگر وصیت کند که جنازه به یکی از مکان های یاد شده حمل شود، لازم است بدان عمل شود.

حنفی ها: مستحب است مرده در همان جایی که مرده، دفن شود و در برخی موارد نقل جایز است مثل آن که محل دفن غصبی باشد.

حتی نقل جنازه در شرایع پیشین هم جایز بوده است. مانند نقل جسد یعقوب و جسد امیرالمؤمنین از کوفه به نجف حمل شده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) هشتاد مورد یاد کرده که جنازه شخص پیش از دفن به محل دیگری انتقال یافته است، همچنین از هفتاد مورد نیز یاد کرده که جنازه ای را از محل دفنی به محل دفن دیگر برده اند.

ص:۳۱

«منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک»(۱): برخی را برای تو حکایت کردیم و برخی دیگر را، نه.

۷. زیارت مشاهد عترت پاک

اشاره

از صدر اسلام و از زمان صحابه نخستین و تابعین نیکوکار تاکنون سیره مسلمانان بر این جاری بود که قبر هر پیامبر مرسل، امام پاک، ولی صالح و بزرگی از بزرگان دین، زیارت شود. در پیشاپیش آنان قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. نمازگزاردن، دعا کردن در کنار آن، توسل و تبرک به آن، تقرب جستن به خدا و زیارت، در نزد همه فرقه های مسلمان با تفاوت در مذهب و گرایش ها، بدون انکار احدی، از مسلمات بوده است؛ تا آن که روزگار، ابن تیمیه حرانی را به خود دید. او کینه توزانه و بی مبالات پیش آمد، بیهوده و یاوه گفت، سنت های نیکو را که تغییر ناپذیرند عوض کرد و با آن سنت جاری، به مخالفت برخاست و از آداب پسندیده کنار افتاد و با زبانی تند، بیانی زشت و در چهارچوبی خارج از عقل سلیم و دور از ادب و دانش، کتابت و عفت، سخن گفت و حتی به حرمت سفر به قصد زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فتوا داد و آن را سفر معصیت دانست که نماز در آن، شکسته خوانده نشود! البته سرشناسان زمان و مردان قوم او سخنانش را رد کرده و در

ص:۳۲

۱- غافر/۷۸.

این باب کتاب ها نوشتند.(۱) برخی آرا و عقاید او را به نقد کشیدند(۲) و ماهیت او را برملا کردند و بدعت و گمراهی او را به مردمان شناساندند و علمای شام طی فتوایی، کفر و بی دینی او را اعلام کردند. این فتوا به قاضی القضاه شافعی در مصر عرضه شد و او آن را تأیید و بر استحباب زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تأکید نمود. محمد بن جویری انصاری حنفی گفت: به طور یقین او باید زندانی شود و مالکی محمد بن ابی بکر گفت: شکنجه شود تا از سخن خود برگردد و احمدبن عمرمقدسی حنبلی هم همین طور و ذهبی از معاصران او طی نامه ای به نصیحتش پرداخت.

بالاخره چهار قاضی القضاه مذاهب چهارگانه مصر در روزگار فتنه ابن تیمیه در برابر او موضع مخالف گرفتند.(۳) و در هر عصری دانشمندانی از هر مذهب، به یاوه سرایی های ابن تیمیه پاسخ دادند و پرده از بدعت ها و گمراهی های او کنار زدند تا این که در قرن بیستم شتر چموش ضلالت و جهالت و تربیت شده دامن هوا و هوس و شیرخورده پستان پستی و

۱- شفاء السقام و الدره المضیئه، سبکی؛ مقاله المرضیه، اخنائی؛ نجم المهتدی، قریشی؛ دفع الشبهه، تقی الدین حصنی؛ تحفه مختاره، ناکهانی، و جز آن ها.

۲- مانند صواعق الهیه از شیخ سلیمان عبدالوهاب در رد برادرش محمد عبدالوهاب نجدی؛ فتاوی الحدیثه از ابن حجر؛ مواهب لدنیه قسطلانی؛ شرح مواهب زرقانی و دیگر کتاب ها.

۳- رک: تکمله السیف الصقیل، محمد زاهد کوثری/۱۵۵.

رذالت، در برابر امت مسلمان آشکار شد. بعد از او قصیمی حجازی است که گام در جای پای ابن تیمیه نهاد و بر راه باطل او گام نهاد.

او با دجال بازی و فحش و ناسزاهای آزاردهنده، مخالفان خود را کافر و مشرک خوانده و با بی شرمی تمام چنان وانمود کرده که زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نماز و دعا در کنار آن قبر شریف و توسل و تبرک و شفاعت طلبی از آن حضرت، از آسیب های شیعه است که با این کارها از رشته مسلمانی بیرون رفته اند؛(۱) صلوات و سلام فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دور و نزدیک ندارد و مشاهده قبر شریف و سنگ های آن، ثواب و فضیلتی ندارد و علمای اسلام در این امر، اختلاف ندارند! و حتی دیدن آن حضرت در حال حیات دارای فضیلت نبوده و دیگر خرافه ها و سخنان باطل و بی اساس او.

شاید خواننده گرامی از ملاحظه این همه خشونت و شدت عملی که قصیمی از ابن تیمیه استاد بدعت و گمراهی و یگانه مرجع آن همه رسوایی و سخنان باطل و شگفت آور برگرفته، چنین بپندارد که سخن او بویی از حقیقت و نشانی از صدق و راستی دارد؛ غافل از آن که سرشناسان مذاهب اسلامی، از قرون گذشته، عصر ابن تیمیه تا روزگار پس از او مانند روزگار محمدبن عبدالوهاب که همان بافته های کهن

۱- رک: الصراع بین الاسلام و الوثنیه، یدالله قصیمی/۵۴ و ۱۷۸.

ابن تیمیه را تازه کرده و تا عصر حاضر که از حلقوم های دست آموزان آنان تکرار می شود همه، آن سفسطه گری را دروغ پنداشته و مورد انکار قرار داده اند.

خواننده خود می داند که آن لحن گزنده و ناسزاگویی در شأن یک مسلمان موحد و نیکوکار و مؤمن به پیامبران و قرآن و سنت نیست. کسی که پای بند مکارم اخلاق و ملتزم به مبادی انسانی باشد چنان مطلبی را بر زبان و قلم نمی آورد؛ ادب اسلامی آن ها را نیکو نمی شمارد. آیا بر مسلمان روا است که مشاهده چند تکه سنگ را با رؤیت جمال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال حیاتش، برابر داند؟ آیا یک مسلمان پیدا می شود که برای زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حال حیاتش و پس از مرگ او، ارزشی قائل نشود و آن را فضیلت و کرامت نشمرد؟ قصیمی به دنبال ابن تیمیه و هم مسلکانش، در قرن بیستم آن چنان یاوه هایی را فریاد می کند که گوش را می خراشد.

جایی که مسلمانان در گذشته و حال، بزرگان و زعمای خود را احترام می کنند و به زیارتشان می روند و از وجودشان تبرک می جویند، او با نعره جاهلی خود جاهلیت نخستین را زنده می کند.

عبدالأعلی دمشقی متوفای ۲۱۸ه از دانشمندان مسلمان، وقتی وارد مسجد می شد مردم صف می کشیدند تا به او سلام

ص:۳۵

کنند و دستش را ببوسند و ده ها نمونه دیگر.(۱) با این وجود گمان شما در زیارت سرور فرزندان آدم که مایه سعادت بشر است و فرشتگان آسمان ها هر روز به زیارت آن قبر شریف می شتابند و هر روز که آفتاب طلوع می کند هفتاد هزار فرشته نازل می شوند و قبر را فرا می گیرند و بر او درود می فرستند تا شب که به آسمان عروج می کنند و هفتاد هزار فرشته دیگر فرود می آیند و کارشان همین است تا زمین آن قبر شکافته شود.(۲) (یعنی قبر بر پا شود).

انگیزه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

پیشوایان چهار مذهب و صاحبان صحاح و مسندها در زیارت قبر پیامبراعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) احادیث فروانی آورده اند که ما بخشی از آن ها را یاد می کنیم.

۱. عبدالله بن عمر از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: من زار قبری وجبت له شفاعتی: هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من برای او واجب است.

این حدیث را چهل و یک تن از سرشناسان، نقل کرده اند.(۳)

۱- رک: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۳۷؛ تذکره الحفاظ، شمس الدین ذهبی ۳/۳۴۶؛ صفه الصفوه، ابن جوزی ۲/۱۵؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی ۱۲/۱۲۳ و ۱۱۹؛ شذرات الذهب، ابن عماد ۳/۳۵۰.
۲- سنن دارمی، ابومحمد دارمی ۱/۴۴؛ شرح مواهب، زرقانی ۵/۳۴۰؛ کنز المطالب، عدوی حمزاوی،۲۲۳.
۳- شفاء السقام، تقی الدین سبکی/۱۱/۳۴۰ و ۸؛ ۲/۱۴.

۲. عبدالله بن عمر به نقل از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس به انگیزه زیارت ما آمد؛ شایسته است که من در روز قیامت شفیع او باشم. این موضوع با عبارت هایی متفاوت و مشابهی نیز روایت شده است.(۱)

این حدیث را شانزده نفر یاد کرده اند.

۳. عبدالله بن عمر به نقل از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس حج گذارد و قبر مرا پس از وفات من زیارت کند همانند کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است. این حدیث را بیست و پنج تن در کتب مختلف آورده اند.

۴. عبدالله بن عمر به نقل از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: من حج البیت و لم یزرنی فقد جفانی: هر کس خانه خدا را زیارت کند و مرا زیارت ننماید به من جفا کرده است. این حدیث را ۹ تن گزارش کرده اند.

۵. عمر، به طریق مرفوع از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است. کسی که قبر مرا زیارت کند، من شفیع او خواهم بود. هر کس در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره کسانی که ایمنی یافته اند، محشور می فرماید. این حدیث را یازده نفر در کتاب های خود آورده اند.

۶. حاطب بن ابی بلتعه از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: هرکس بعد از وفات من به زیارتم آید گویا مرا در حال حیاتم

۱- السنن الصحاح، سعید بن عثمان بغدادی و احیاء العلوم، غزالی،

زیارت کرده و هرکس در یکی از دو حرم بمیرد روز قیامت، ایمن محشور شود. این حدیث را سیزده تن روایت کرده اند.

۷. عبدالله بن عمر از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: هر که حج به جا آورد و قبر مرا زیارت کند و در کارزاری شرکت کند و در بیت المقدس بر من درود فرستد خدای عزوجل در زمینه فرائض از وی بازخواست نکند.(۱)

۸. ابوهریره به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند گویا مرا در حالی که زنده هستم زیارت کرده، و هر که به زیارت من بشتابد من در روز قیامت گواه و شفیع او خواهیم بود. این روایت به ۷ تعبیر بیان شده است.

۹. انس بن مالک از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: هر کس مرا در مدینه به قصد قربت زیارت کند من شفیع او خواهم بود. این حدیث با سه تعبیر متفاوت نقل شده است و بیست و یک نفر آن را گزارش کرده اند.(۲)

۱۰. انس بن مالک به طور مرفوع از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: هر کس مرا پس از مرگ زیارت کند، همانند کسی باشد که مرا در حال زنده بودن، زیارت کرده و هر کس قبر مرا زیارت کند روز قیامت شفاعت من در حق او واجب خواهد بود و احدی از امت من که امکان و گشایش مالی

۱- وفاء الوفاء، سمهودی ۲.

۲- مصباح الظلام ۲/۱۴۴.

دارد سپس مرا زیارت نکرده عذری برای او نیست. این حدیث را شش تن گزارش کرده اند.(۱)

۱۱. ابن عباس در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس مرا پس از مرگم زیارت کند، مانند کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کند و هر کس به قصد زیارت من حرکت کند تا به قبر من برسد، روز قیامت برای او گواه و یا شفیع خواهم بود.(۲)

۱۲. علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرمود: من زار قبری بعد مماتی فکأنما زارنی فی حیاتی و من لم یزر قبری فقد جفانی: هر که قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند گویا مرا در حال حیاتم زیارت کرده است و هر کس مرا زیارت نکند به من جفا کرده است. این حدیث را ۹ تن بیان کرده اند.(۳)

۱۳. بکربن عبدالله به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس به عنوان زائر به مدینه آید، در روز قیامت شفاعت من برای او واجب شود؛ و هر کس در یکی از دو حرم بمیرد، ایمن برانگیخته شود.(۴)

۱- از جمله: الدره الثمینه فی فضائل المدینه و کشف الخفاء، شیخ اسماعیل عجلونی ۳/۲۷۸.

۲- شفاءالسقام، سبکی/۲۱؛ وفاءالوفاء، سمهودی ۲/۴۰۱؛ نیل الاوطار، شوکانی ۴/۳۲۵-۳۲۶.

۳- از جمله زیدالدین مناوی، کنوز الحقایق/۱۴۱.

۴- ن.ک: اخبارالمدینه، یحیی بن حسن حسینی

۱۴. عبدالله بن عمر به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: هر کس مرا پس از مرگم زیارت کند گویا مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است. این حدیث را ده تن از جمله حافظ نسائی خراسانی نقل کرده اند.

۱۵. ابن عباس از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: هرکس قصد مکه کند و سپس اراده کند مرا در مسجدم زیارت نماید برای او دو حج پذیرفته شده، نوشته می شود.(۱)

۱۶. مردی از خاندان خطاب از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است: هر کس به قصد زیارت من آید روز قیامت در جوار من باشد و هر کس در یکی از دو حرم بمیرد خدا او را در میان کسانی بر می انگیزد که ایمن هستند. این حدیث را ۹ تن از جمله خطیب تبریزی گزارش کرده اند.(۲)

۱۷. عبدالله بن عمر از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: هر کس به مدینه آید و مرا زیارت کند من برای او گواه شفیع باشم.(۳)

۱۸. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: هر کس گشایشی یافت و بر من وارد نشد به من جفا کرده است.(۴)

۱۹. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس پس از وفاتم مرا زیارت کرد و بر من سلام گفت، ده سلام در پاسخ او گویم و

ص:۴۰

۱- نیل الارطار، شوکانی ۴/۳۲۶.

۲- در مشکاه المصباح، قاضی جعفر، فصل سوم.

۳- وفاء الوفاء، سمهوی ۲/۳۹۸.

۴- کشف الخفا، عجلونی ۲/۲۷۸.

ده فرشته بر او سلام می کنند و هر کس در خانه خود بر من سلام کند خدا روح مرا بر من بر می گرداند تا بر او سلام کنم.(۱)

در مجموع، این احادیث یکصد و شصت و نه مورد است.

سخنان سرشناسان مذاهب چهارگانه

افزون بر احادیث مزبور سرشناسان مذاهب چهارگانه درباره زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چهل و دو سخن دارند که علّامه امینی آن ها را با طول و تفصیل و توضیحی، با ذکر منابع آورده است. در این بین به ذکر روایتی از دمیاطی شافعی که ده کرامت برای زائر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کرده است اشاره می کنیم:(۲)

چه زیبا سروده اند: گوارا باد برای کسی که بهترین ماسوی را زیارت کرد و بار گناهان خود بر زمین نهاد. سعادت، برای کسی که وارد مدینه شود، تضمین شده است.

و دیگری گوید:

آن کس را که دوست می داری زیارت کن هر چند خانه اش دور باشد و میان تو و او دشت ها و کوه ها فاصله باشد. دوری، تو را از زیارت باز ندارد زیرا دوستدار برای معشوق و محبوب خود همواره زیارت کننده است.

ص:۴۱

۱- الروض الفائق ۲/۱۳۷.

۲- مصباح الظلام، جردانی دمیاطی ۲/۱۴۵.

(هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید) (حج/۲۴):

آنان به سخن پاکیزه و به راه خدای ستوده، راهنمایی شدند.

سه فرع فقهی

سه مسئله است که نشان می دهد زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستحب است و بار سفر بستن به آن نیت نیز پسندیده می باشد.

اول: رأی فقهای مذاهب چهارگانه در این مورد مختلف است؛ برخی حج را مقدم بر زیارت می دانند و برخی بالعکس. سبکی می گوید: افضل آن است که قبل از مکه از مدینه شروع شود و یا مکه و سپس مدینه زیارت شود و نظرها متفاوتند. اما استحباب زیارت مورد قبول همه است و اختلاف در تقدم یا تأخر آن بر حج است.

دوم: در نزد همه فرقه های مسلمان، پذیرفته شده است که برای زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، در صورت وجود عذر و مانعی می توان نائب گرفت.

سوم: نذر کردن پیاده رفتن به مکه در سفر حج و عمره برای رفتن به مدینه برای زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شرع بلامانع است و نذر برای رفتن با پای پیاده از کعبه به بیت المقدس و مدینه، مجاز و وفا لازم است.(۱)

۱- ر.ک: شفاء السقام، تقی الدین سبکی، ۵۳ و ۴۲ و ۴۱.

آداب زیارت

علّامه امینی (رضی الله عنه) چند مورد از آداب زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ذکر کرده که خلاصه ای از آن را می آوریم:

۱. اخلاص نیت و پاکسازی درون؛

۲. شوق و علاقه به زیارت حبیب شفیع؛

۳. خروج از خانه با نام خدا و توکل بر او و دعاهای مأثور؛

۴. سلام و صلوات فراوان فرستادن در راه و در لحظه های فراغت؛

۵. در راه مساجد و آثار مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با زیارت و تبرک احیاء کند؛

۶. با دیدن نشانه های مدینه به قصد تواضع از مرکب پیاده شود؛

۷. وقتی وارد مدینه شد بعد از سلام و صلوات دعاهایی را بخواند. از جمله این دعاها، دعای: اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایه من النار و اماناً من العذاب و سوء الحساب؛(۱)

۸. برای ورود به مدینه غسل کند؛

۹. بخواند: رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً؛

۱۰. همواره در حال خضوع و خشوع باشد؛

۱۱. در صورت مشاهده بی احترامی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خشم کند؛

ص:۴۳

۱- احیاءالعلوم، غزالی ۲/۲۴۶

۱۲. در ورود به حرم لحظه ای مکث کند؛

۱۳. ایستاده زیارت کند و اگر طولانی بود و خسته شد دو زانو بنشیند و چشم به پایین دوزد؛

۱۴. در زیارت صدای خود را بلند نکند و این ادب اجتماعی است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) سپس در زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نُه زیارت نامه و چندین دعا از منابع مختلف یاد کرده است.

توسل و شفاعت طلبی

علّامه امینی (رضی الله عنه) در آداب توسل به هنگام زیارت، می نویسد: زائر به جایگاه نخستین بر می گردد و رویاروی حضرت می ایستد و توسل می کند و شفاعت می طلبد و فراوان گریه وزاری و رازونیاز می کند. جمعی از حافظان و سرشناسان اهل سنت درباره توسل به طور گسترده سخن گفته اند و آن را قبل از خلقت و پس از آن، و در حیات دنیوی او و بعد از آن و در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در قیامت و بهشت روا دانسته اند و توسل را در سه بخش آورده اند.

۱. حاجت خواستن از خدا به جان و حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ؛

۲. حاجت خواستن از خود آن حضرت؛

۳. خواستن از آن حضرت که برای او دعا کند و نزد خدا برایش شفاعت نماید؛

علامه آن گاه، ده مورد را با یاد منابع ذکر کرده است.(۱)

(اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله): اسری /۵۷.

آنان که می خوانند به دنبال وسیله به سوی پروردگار خویش هستند.

تبرک به قبر شریف

تبرک جستن به قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دست کشیدن و بوسیدن آن جایز است و هیچ کدام از سرشناسان مذاهب چهارگانه که در جامعه دارای ارزشند و سخنشان پذیرفته است قائل به حرمت آن نیستند. اگر منعی از آن شده به اصطلاح نهی تنزیهی است و به معنای کراهت است که نزدیک شدن بیشتر به قبر شریف دور از ادب است و شایسته نیست؛ بلکه حریم نگاه داشتن سزاوارتر است.

البته برخی کسان، همانند ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب و قصیمی از مسیر شریعت بیرون رفته و بدون دلیل و وجود بیّنه و برهان به حرمت آن حکم کرده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست و اندی روایت ذکر می کند که طی آن به قبر پیامبر و تربت پاک آن تبرک جسته شده است. از جمله:

علی (علیه السلام) فرمود: وقتی رسول خدا به خاک سپرده شد،

ص:۴۵

۱- شرح مواهب، زرقانی ۸/۳۱۷در تعریض به ابن تیمیه که شفاعت را شرک می پندارد. و رک: الوفاء فی فضائل المصطفی، ابن جوزی؛ وفاء الوفاء، سمهودی۲، باب توسل به پیامبر طاهر، صلح الاخوان از خالدی بغدادی که بهترین تألیف در این موضوع است و فرقان القرآن، قضاعی شافعی.

فاطمه (علیها السلام) آمد و بر سر قبر ایستاد و مشتی از خاک قبر برداشت و بر دیده نهاد و گریست و چنین گفت:

ماذا علی من شم تربه احمد

ان لایشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو انها

صبت علی الأیام صرن لَیالیا

کسی که تربت احمد (علیه السلام) را بو کند طوری نیست که در طول روزگار، عطرهای دیگررا استشمام نکند و نبوید. بر سر من مصیبت هایی ریخت که اگر آن ها بر سر روزها می ریخت تبدیل به شب های تار می گشتند.(۱)

بلال، مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن حضرت را خواب دید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: ای بلال این بی مهری چیست؟! وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی. بلال بیدار شد در حالی که کوله باری از غم و اندوه و نگرانی بر دوش خود احساس می کرد. سوار بر مرکب خود شد و راهی مدینه گردید و کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، در حالی که می گریست و سر و صورت به قبر می مالید. حسن و حسین (علیهما السلام) آمدند، بلال آن دو را در بغل گرفت و بوسید.(۲)

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پس از دفن

ص:۴۶

۱- السیره النبویه، ابن هشام ۲/۳۴۰؛ الاتحاف، شبراوی /۹؛ مشارق الانوار، حمزاوی /۶۳؛ اعلام النساء. شام، ابن عساکر در دوجا؛ شفاء السقام، تقی الدین سبکی /۳۹؛ اسدالغابه، ابن اثیر ۱/۲۰۸.

۲- تاریخ شام، ابن عساکر در دو جا؛ شفاء السقام، تقی الدین سبکی /۳۹؛ اسدالغابه، ابن اثیر ۱/۲۰۸.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، عربی بادیه نشین آمد و خود را روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انداخت و خاک قبر بر سرش پاشید و گفت، خدا در قرآن فرمود که اگر شما برای گناهنکاران طلب مغفرت نمایید توبه آنان پذیرفته شود، اکنون من به خویشتن خویش ستم کرده ام، آمده ام برای من طلب مغفرت کنی. از قبر صدا آمد که تو بخشیده شدی.

علّامه امینی (رضی الله عنه) فرمود: این حدیث را هشت تن گزارش کرده اند، و در چهارمین ماجرا می نویسد: ابوایوب انصاری روی بر قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نهاده بود. مروان آمد گردن او را گرفت و گفت: می دانی چه می کنی؟

ابوایوب گفت: آری، من به نزد چند قطعه سنگ نیامده ام، نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده ام و شنیده ام فرمود: بر دین خود مویه مکنید، اگر اهل دیانت حاکم باشند؛ لیکن هرگاه جز اهل دین بر حکم باشند، بر آن گریه کنید.(۱)

از این ماجراها معلوم می شود منع از زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بدعت های امویان است و احدی از صحابه چنین کاری را منکر نشده است. مروان حکم آن ستمگر خانه زاد امویان و به طور کلی بنی امیه کینه ای نسبت به پیامبر داشتند؛ زیرا پیامبر با معرفی هویت آنان، حرمتی برایشان باقی نگذاشت و از طریق وحی، رسوایشان فرمود. همچنین در حدیثی آمده:

۱- مستدرک، حاکم ۴/۵۶۵؛ شفاء السقام، سبکی /۲۱۳.

هرگاه تعـداد بنی امیه به چنـد تن رسـید بنـدگان خـدا را برده زر خریـد خویش و مال خـدا را عطای خود و کتاب خدا را مایه دغل کاری قرار دهند. در روایتی دیگر سی تن آمده است.(۱)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در بیسـتمین حـدیث آورده است: عمر با تعـدادی از یارانش به حـج می رفت. در ابواء مردی را به طور اتفاقی دیـد که از او یاری جست. وقتی عمر برگشت و در همان منزل فرود آمـد و جویای احوال شـیخ از آن شـد، فهمید که او مرده است. عمر گام های بلندی برداشت تا بر سر قبر او رسید، ایستاد و بر او درود فرستاد و قبر را بغل کرد و گریست.

پس حالا که برای شخصی مانند عمر جایز است که بر سر قبر مردی عادی بایستد و آن را در آغوش گیرد و بر وی بگرید؛ چه مانعی دارد که امت مسلمان بر قبر رسول گرامی یا قبر عترت طاهرین او بایستند و آن ها را در بغل گرفته و بگریند؟!

(اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده)(۲)

اینان کسانی اند که خدا هدایتشان فرموده پس به هدایت آن اقتدا و تبعیت کن.

۱- این احادیث را جمعی از حافظان به طریق خود، گزارش کرده اند و حاکم همه آن ها را در مستدرک گرد آورده و همه را صحیـح داشـته است ۴/۴۷۹ - ۴۸۲؛ رک: الـدیباج المـذهب، ابن فرحـون /۱۸۷؛ وفـاء الوفاء، سـهودی ۲/۴۴۴؛ مشـارق الانوار، حمزاوی، ۶۶.

۲- انعام /۹۰.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در پایان هفت زیارت نامه از کتب اهل سنت و همچنین کتاب فقه مذاهب چهارگانه نقل کرده و بعد به دعا و نیایش وداع حرم اقدس پرداخته و می نویسد در هنگام خروج دو رکعت نماز گزارد و از خدا بطلبد که دوباره برگردد.

زیارت امامان بقیع و دیگر مزارها

زائر بعد از زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستحب است هر روز به ویژه در روز جمعه به زیارت بقیع رفته و مشاهد و مزارات بقیع را زیارت نماید.

چهار مزار ائمه طاهرین، امام حسن بن علی، زین العابدین و فرزند او محمد باقر و پسر او جعفر صادق و قبر ابراهیم بن النبی و همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و صفیه عمه آن حضرت و یاران رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را سلام گوید و زیارت کند.(۱)

مشاهد بقیع قبل از سلطه وهابیان، آن گروه یاغی و فاسد، دارای گنبد و بارگاه بود و سمهودی درباره آن ها به طور گسترده سخن گفته است.

زیارت شهدای احد

پسندیده است حاجی به زیارت شهیدان احد نیز بشتابد، به ویژه حمزه سیدالشهدا و بهترین روز، روز پنجشنبه است و

۱- وفاء الوفاء، سمهودی ۲/۲۴۸ و ۱۰۱- ۱۰۵.

برخی روز دوشنبه را روز زیارتی دانسته اند. زایر در نهایت ادب و بزرگداشت بگوید: سلام بر تو ای عموی حضرت مصطفی، سلام بر تو ای سرور شهیدان، سلام بر ای شیر خدا، سلام بر تو ای شیر رسول خدا تا آخر سلام مأثور.

ابن جبیر می نویسد: تربت سرخی است پیرامون شهیدان که به حمزه نسبت دارد و مردم از آن برکت می جویند و پس از زیارت حضرت حمزه، بقیه شهیدان را زیارت کنند و در آن جا حاجات خود را بطلبد که رحمت های الهی و برکات پروردگاری در آن جا نزول می یابد. سمهودی نام همه آن ها را که بالغ بر هفتاد تن می باشند؛ آورده است.(۱)

زیارت مسجد قبا

مستحب مؤکد است زایر به مسجد قبا درآید و دو رکعت نماز گزارد. که ثوابی معادل یک عمره دارد. همچنین مستحب است حاجی از همه آثار نبوی دیدن کند و با آن ها عهد تازه نماید.

علامه در پایان فصل، به منابع بحث که بیست و دو تألیف است اشاره می کند.(۲)

ص:۵۰

۱- کفایه فاخوری؛ حسن ا لأدب فاکهی، ۸۳۶؛ رحله ابن جبیره،۱۵۳؛ کنز المطالب حمزاوی، ۲۳۰؛ وفاءالوفاء سمهودی، ۲/۱۳ و ۱۱۴؛ السیرهالنبویه ابن هشام، ۳/۷۵ – ۸۵.

۲- از جمله: مجمع الانهر، شیخ زاده ۱/۱۵۸ و غیره.

زیارت اهل قبور

در سنت صحیح تصریح شده که مردم به زیارت اهل قبور بروند.

علامه امینی بیست و شش حدیث را با ذکر مآخذ آورده است.

از جمله:

عبدالله بن مسعود: به زیارت قبور بروید که آن، انسان را به دنیا بی رغبت می کند و آخرت را به یاد او می آورد.

انس بن مالک از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده: (قبلاً) شما را از زیارت قبور منع کرده بودم. اما به زیارت قبور بروید که آن، مرگ را به یاد شما آورد.

ابن عباس نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: شما را از زیارت قبور باز داشته بودم، اکنون می گویم به زیارت قبور بروید و سخن گزاف نگویید. فاطمه زهرا در هر جمعه به زیارت قبر عمویش حضرت حمزه می رفت و در کنار آن نماز می گزارد و می گریست.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در پایان می نویسد: در این جا احادیث فراوانی وجود دارد که یاد همه آن ها به طول می انجامد.

ص:۵۱

۱- مستدرک حاکم، ۱/۱۷۷؛ مجمعالزوائد هیثمی، ۳/۵۸؛ تاریخ بغدادی، خطیب بغدادی ۱۴/۲۲۸؛ مغنی، شربینی ۱/۳۵۷؛ اخبار مکه، ازرقی ۲/۱۷۰؛ سنن کبری، بیهقی ۵/۲۴۹؛ مسند، حنبل ۳/۳۸ و ۲۵۰ و ۲۳۷ و غیره ها.

(فلیأ توا بحدیث مثله ان کانوا صادقین) طور /۳۴

اگر راستگو هستند، سخنی همانند آن، آورند.

آدابی که زایران باید رعایت کنند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در ادامه ده رفتار ادبی برای زائران یاد می کند؛ از جمله: پاک بودن، ایستاده زیارت کردن، رو به قبله بودن، صدقه دادن از سوی مرده و آب پاک روی قبر پاشیدن، ...؛ آن گاه تحت عنوان سخن در زیارت، سیزده کلمه از سرشناسان اهل سنت حکایت کرده است؛ از جمله، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عایشه فرمود:

جبرئیل بر من نازل شد و گفت پروردگار تو فرمان می دهد بر سر اهل بقیع روی و برایشان طلب مغفرت کنی. عایشه پرسید چگونه بگویم. فرمود: بگو: درود بر شما مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده اید، ما هم به شما می پیوندیم(به خواست خدا)[(۱)] و چند نمونه دیگر.

سخنانی پیرامون زیارت قبور

علامه امینی (رضی الله عنه) با عنوان فوق، سخنان سیزده تن از علمای سرشناس اهل سنت را که برخی هم طولانی است، آورده است. به یک نمونه از آن اکتفا می کنیم:

ص:۵۲

۱- ر.ک: سنن کبری بیهقی، ۴/۷۹؛ مصابیح السنه، ۱/۱۱۶؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۳/۶۰ و۲۹۹ بیان وتبیین، جاحظ ۳/۹۹؛ عقدالفرید، ابن عبدربه ۲/۶ و ۷ و ۸؛ قاموس و سفرالسعاده،فیروزآبادی، ۵۷؛ المستطرف، خطیب ابشیهی ۲/۳۳۸؛ صفهالصفوه، ابن جوزی ۳/۸۲.

کلام سیزدهم: فقهای مذاهب چهارگانه و نویسندگان فقه چهار مذهب گفته اند: زیارت قبور مستحب است؛ زیرا پندآموز و یادآور روز آخرت است. سزاوار است زائر به دعا و گریه وزاری مشغول باشد و برای مردگان قرآن تلاوت کندکه به حالشان سودمند است و از مرده ها عبرت بگیرد و به هنگام دیدن قبور بگوید: خدایا! ای پروردگار روح های ماندگار و تنهای فرسوده و موهای پریشان و پوست های پاره پاره و استخوان های پوسیده که از دنیا رفته اند، اما به تو مؤمنند. آسایش از خود و سلامی از من به ایشان نازل فرما و سلام و دعایی دیگر...(۱)

نذر برای اهل قبور

برای ابن تیمیه و هم مسلکان او مانند قصیمی در صحت نذر برای اهل قبور جار و جنجالی است که جز یاوه گویی و ناسزا چیزی نگفته و شیعه را به داشتن غلو و عقاید باطل متهم ساخته اند.

درحالی که شیعیان در این مسئله از دیگر مسلمانان جدا نیستند.

خالدی در کتاب صلح الاخوان(۲) به طور گسترده در آن باب

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزیری ۱/۴۲۴.

۲- الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزیری، ۱/۱۰۲ – ۱۰۹.

سخن گفته و خلاصه این که امر، دایر بر مدار نیت نذر کننده است. اگر نذر کننده قصد تقرب به میت داشته باشد، نذرش باطل است.

لیکن اگر او خدا را قصد کند و سود کار به زنده و ثواب هم به روح میت عاید گردد، چنین نذری اشکال ندارد و وفا به آن واجب می شود. در کتاب «فرقان القرآن» از قول ابن تیمیه نقل شده است: کسی که چیزی را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا دیگر پیامبران و اولیاء و اهل قبور نذر کند یا گوسفندی را ذبح نماید در رده مشرکان و بت پرستان قرار می گیرد که نذر بت ها می کنند.

چنین کسی جز خدا را می پرستد و با این عمل، کافر می شود.(۱)

ابن تیمیه در این باب طول سخن داده، برخی علمای متأخر، از شاگردان او، بوده و فریفته او شده و ادعاهایی کرده اند که هیچ مسلمانی به مانند آن نمی اندیشد و عمل نمی کند.

مسلمانان همگی، نذر برای پیامبران و اولیای الهی را صدقه می شمارند و ثواب آن را تقدیم به ارواح مردگان می کنند؛ البته منفعت آن به زندگان نیز بر می گردد. در این خصوص احادیث صحیح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است.

ص:۵۴

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزیری، ۱۳۳.

(اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم) محمد/۱۶

آنان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان مهر زده و به دنبال هواهای خویشند.

قبرهایی که قصد زیارت آن ها را می توان کرد

برخی اماکن دارای قبرها و مزارهایی هستند که می توان برای زیارت آن ها رحل سفر بست و به آن ها توسل و تبرک جست و نزد آن ها دعا و نماز برگزار کرد و برای اهل قبور قرآن تلاوت نمود. این مسئله از قرون نخستین اسلام مورد توجه بوده و سرشناسان مذاهب چهارگانه در آن باب سخن گفته و فوائدی بر آن مترتب دانسته اند، مانند شناخت شیوه زندگانی مسلمانان در سده های پیشین. آن گاه علّامه امینی مواردی را یاد کرده است.

۱. بلال مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در دمشق از دنیا رفته و روی سنگ قبر اسم او نقش بسته و دعا در آن جا مستجاب است.

این مسئله فراوان تجربه شده و اهل خیر به زیارت او تبرک می جویند.(۱)

۲. قبر سلمان فارسی در نزدیکی ایوان کسری قرار دارد و دارای بنا و خدمتکار است. بزرگانی او را زیارت کرده و می کنند.(۲)

۱- رحله ابن جبیر، ۲۲۹.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۱۶۳؛ المنتظم، ابن جوزی ۵/۷۵.

۱. ابوایوب انصاری صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روم(استامبول) مدفون است و مردم همواره قبر او را زیارت می کنند. در ایام خشکسالی باران می طلبند.(۱)

۲. رأس الحسین در مصر. ابن جبیر می نویسد سر مبارک در تابوت سیمین زیر خاک دفن شده و بنایی باشکوه که در آن، آینه کاری شده و طلا و نقره به کار برده اند. او زیبایی های بنا را به تصویر می کشد و می نویسد مردم با خضوع و خشوع به آن توسل کرده و از تربت مقدس او برکت می جویند. ابن جبیر آن گاه دیگر دیدنی ها را یاد می کند.(۲)

شبراوی نیز در کتاب خود فصلی درباره این مشهد شریف گشوده و برکات مشهور آن جا را ذکر کرده و قصیده هایی -کوتاه و طولانی- آورده است.(۳) حمزاوی عدوی پس از سخنانی طولانی می گوید: شایسته است این مشهد عظیم را با دعا و توسل به خدا، زیارت کرد او نیز ابیاتی را زینت بخش کتاب خود نموده است.(۴) همچنین است دیگر مزارهایی که علّامه امینی از آن بیش از بیست مورد را یاد کرده است.(۵)

علّامه امینی (رضی الله عنه) طی فصل هایی درباره زیارت قبر احمد

ص:۵۶

۱- مستدرک حاکم،۳/۴۵۸؛ صفهالصفوه، ابن جوزی ۱/۸۷ و....

۲- رحله ابن جبیر، ۱۲.

۳- الاتحا، شبراوی ۲۵.

۴- مشارق الانوار، حافظ برسی ۹۲.

۵- الغدیر امینی، ۵/۱۹۲ – ۱۹۸.

حنبل(۱) و دیگر پیشوایان از اهل سنت یاد کرده و بعد آخرین سخن را در زیارت قبور ذکر می کند.

این بود اندکی از بسیار که بیانگر رفتار نسل به نسل مسلمانان از کهن ترین عصر صحابه و تابعین که قبر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مرقدهای امامان و اولیاء و صالحان را زیارت می کرده اند و به قصد زیارت آن ها، بار سفر می بسته اند و در میان آن، زائران، پیشوایان و مقتدایان نیز وجود داشته اند.

شما خواننده گرامی پس از اطلاع از آن تاریخ و سیره صحیح، به سخنان ابن تیمیه و هم مسلکان او وقعی قائل نشده و به یاوه سرایی های آن ها گوش نخواهید داد که او شفاطلبی و دعا در کنار قبر امام حسین سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، را از آسیب های شیعه می پندارد.

(کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا)(۲)

چه سخن بزرگی از دهانشان بیرون می آید آن ها جز دروغ نمی گویند.

۸. کندوکاوی در حدیث

اشاره

قیل و قال پیرامون احادیث شیعه از سوی کسانی که نسنجیده

ص:۵۷

۱- علامه امینی پیرامون زیارتگاه ابوحنیفه و احمد حنبل و مزارهایی که مردم در بغداد به آن ها نذر می کنند، پرداخته است. از جمله نقل می کند که خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می کند، آن هم به استناد یک رؤیا (مناقب احمد، ابن جوزی /۴۵۴؛ تاریخ ابن عساکر، ۲/۴۶ و جز آن. رک: الغدیر ۵/۱۹۹).
۲- کهف، ۵.

سخن می گویند و باکی ندارند، کلامشان درست یا نادرست باشد و آن ها کلامی را برگزیده و نشخوار می کنند، زیاد شده است.

یکی را می بینی که آن ها را توقیع های ساختگی منسوب به امام غائب قلمداد کرده و دیگری که آن ها را ساخته های منسوب به امامان باقر و صادق (علیهما السلام) پنداشته است.

آن ها از سرانجام دروغشان و برملاشدن ننگ و عار کلامشان نترسیده اند، و اکنون عبدالله قصیمی، دروغ پردازی عصبانی و تنگ نظر، با سخنانی زشت بر شدت انکار افزوده است.(۱)

او طی یک دروغ رسوا چنین گفته است: در میان رجال شیعه فراوانند کسانی که به طمع مال دنیا و تقرب به اهل دنیا حدیث دروغ ساخته اند. لیکن در میان علمای اهل سنت، به طور کلی کسی که متهم به جعل حدیث باشد،یافت نمی شود. گاهی در میانشان شخص بد حافظه و یا فراموش کار وجود داشته که در کتاب های تراجم، جرح و تعدیل، بیان کرده اند!

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این جا آستین بالا زده این دروغ پرداز قرن بیستم را رسوا ساخته است. علامه، زنجیره دروغگویان و جعل کنندگان از اهل سنت را به ترتیب الفبا و با در نظر

ص:۵۸

۱- ر.ک: الصراع بین الاسلام والوشیعه، عبدالله قصیمی ۱/۸۵؛ الغدیر ۳/۲۷۷ و ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۳۰۹.

گرفتن حرف اول نـام آن ها و با ذکر منابع ازخود اهل سـنت، بر شـمرده که شـمارش آن ها به هفتصـد نفر می رسـد. ما نمونه هایی را ذکر می کنیم.

سلسله دروغ سازان و جاعلان

۱. ابان بن جعفر ابوسعید بصری، دروغگویی است به زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث های دروغین ساخته است. او بیش از سیصد حدیث به ابوحنیفه نسبت داده که هرگز ابوحنیفه به آن ها لب نگشوده است.(۱)

۲. ابراهیم بن براء انصاری، نوه انس بن مالك بسیار دروغگو بوده و حدیث های جعلی از اشخاص ثقه روایت می کرده است.

از او نباید نامی برد مگر به عنوان قدح و جرح؛ و ابن عدی گفته است حدیث های او ساختگی است.(۲)

۳. احمد بن خلیل نوفلی قومسی دروغگو بوده و از کسانی حدیث نقل کرده که آفریده نشده اند.(۳)

احمد بن عبدالله شیبانی جویباری، کذاب و دجالی حدیث ساز بوده است. بیهقی می نویسد: او را خوب می شناسم

ص:۵۹

۱- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۱۰؛ تذکره الموضوعات، مقدسی، ۱۲۰؛ اللئالی المصنوعه، سیوطی ۲/۱۳.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۱۲، ۲۶؛ تذکره الموضوعات، مقدسی هندی /۸۷.

۳- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی ۱/۱۶۷.

۱. بیش از هزار حدیث به زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ساخته و شنیدم که حاکم می گفت او دروغگویی ناپاک است. حدیث های فراوانی در فضائل عمر جعل کرده که به هیچ وجه گزارش آن ها روا نیست.

سیوطی نیز می گوید: هزاران حدیث به نفع کرامیه ساخته است. ابن جبان نیز می گوید: او دجالی است از دجال های روزگار؛ از پیشوایان هزاران حدیث نقل کرده که هیچ کدام از زبان آنان جاری نشده است.

حافظ سری نیز نقل می کند که او و محمد بن تیم و محمدبن عکاشه ده ها هزار حدیث ساخته اند.(۱)

۲. احمد بن عبدالله بکری، دجالی دروغگو بود و سازنده داستان هایی است که هرگز رخ نداده است. او بی اندازه نادان و بی شرم بوده است.(۲)

۳. احمد بن محمد بن عمر و ابوشکندی مروزی، حافظی خوش بیان بوده ولی از زبان پدر خود و اشخاص مورد وثوق جعل حدیث کرده است.

ابن حبان گفته است: او سندها را زیر و رو کرده و از خود متن هایی می ساخت. او شاید بیش از ده هزار حدیث ساخته باشد و من خودم بیش از سه هزار حدیث از آن ها را نوشتم، اما شک ندارم که آن ها جعلی و زیر و رو شده است.

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۳/۲۹۵؛ تذکار /۱۵۵؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۵۱ و ۵۱۸۷، اللئالی المصنوعه، سیوطی ۱/۲۱.
۲- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۵۲

دارقطنی نیز می نویسد: او یکی از دروغگویان و جاعلان بوده است.(۱)

۱. حسن بن علی بصری شخصی کم حیا، دروغگو و تهمت زن که از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث می ساخته و حدیث دزد بوده و آن ها را به کسانی می بست و چیزهایی به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می داد که او نفرموده است. ابن حبان درباره او می گوید: شاید او بیش از هزار حدیث، گزارش کرده باشد.(۲)

۲. خارجه بن مصعب بسیار دروغ می گفته و مورد وثوق نبوده مردم او را رها کرده و و به حدیثش اعتنا نداشتند. بدان جهت که اصحاب رأی، برای مسائل ابن حنیفه سند ساخته و آن ها را در کتاب ها قرار داده حدیث می کردند.(۳)

۳. دینارین عبدالله، کذاب است نسخه ای طولانی داشت و آن را به سال ۲۴۰هـ(۴) با وقاحت تمام از انس روایت می کرد.

۴. سلیمان نخعی دروغگوترین به زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و در جعل حدیث، فردی شناخته شده، اما به ظاهر مردی شایسته و موجه به نظر می آمد، لیکن حدیث ساز.

خطیب می گوید: در بغداد تنی چند بوده اند که دروغ

ص:۶۱

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۷۴؛ و المجروحین، ابن حبان ۱/۱۵۶؛ الضعفاء و المتروکون، نسائی/۱۲۴ و غیره.

۲- المجروحین، ابن حبان ۱/۲۴۱؛ اللثالی المصنوعه، سیوطی۱/۵۹ و ۲۲۶

۳- تاریخ شام، ابن عساکر ۵/۲۶.

۴- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۳۲۹.

می گفته و حدیث جعل می کردند، سلیمان یکی از آن ها بوده است.(۱)

۱. شیخ بن ابی خالد بصری حدیث می ساخته چنان که خود می گوید چهارصد حدیث ساختم و آن ها را در برنامه های مردم وارد کردم. نمی دانستم چه کنم؟(۲)

۲. صالح بن احمد، کذاب و دجال، چیزی را که نشنیده بود حدیث می کرد و حدیث دزد نیز بوده و آن را زیر و رو می کرد.

شاید او بیش از ده هزار حدیث را چنان کرده و سخن او به هیچ وجه اعتبار ندارد.(۳)

۳. عامربن صالح، نوه زبیربن عوام، ساکن بغداد بوده دشمن خدا و کذاب ناپاکی بود و مورد وثوق نبوده است. ابن معین، ابن حیان و ابن عدی او را به کذب و دروغگویی نسبت داده اند.(۴)

۴. عبدالرحیم بن حبیب فاریابی، از زبان مردم مورد وثوق حدیث می ساخته او بیش از پانصد حدیث به دروغ از رسول خدا گزارش کرده است.(۵)

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۹/۱۵-۲۱.؛ اسنی المطالب، ابن جرزی /۲۱ و... .

۲- تحذیر الخواص، سیوطی /۵۶.

۳- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۴۵۳.

۴- خلاصه التهذیب، صفی الدین خزرجی، ۱۵۶.

۵- تاریخ شام، ابن عساکر ۵/۱۶۰ و... .

۱. عبدالله بن محمد قزوینی، عالم فقه در مذهب شافعی.

او در مصر حلقه فتوا داشته ولی دروغ می گفته و بر متن های معروف حدیث جعل می کرده است. کتابی، به نام «سنن شافعی»،تألیف کرده که در آن دویست حدیث نقل شده که روح شافعی از آن ها بی خبر بوده است.

۱۶. عتاب بن ابراهیم کذاب بوده و برای نزدیک شدن به خلیفه عباسی، مهدی پسر منصور حدیث می ساخته است.

۱۷. عثمان بن مقسم یکی از پیشوایان سرشناس، اما معروف به کذب و جعل حدیث است. حدیث هایش سند و متن درست نداشته و از وی در نزد شیعیان بیست و پنج هزار حدیث موجود بوده است.

فلاس گفت شنیدم ابوداود می گفت در سینه من ده هزار حدیث از عثمان وجود دارد که آن ها را به کسی نگفته ام.(۱) یعنی قابل گفتن نبوده است.

۱۸. علی بن جهم بغدادی متوفی به سال ۲۴۹هـ دروغگوترین خلق خدا بوده و به عداوت علی بن ابی طالب و اهل بیت و پایین آوردن مقام آنان مشهور بوده است. پدرش را بدین سبب لعن می کرده که نام وی را علی نهاده است و بحتری شاعر، او را هجو کرده است.(۲)

۱- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۱۹۱.

۲- لسان المیزان، خطیب بغدادی۱۱/۱۸۹.الجرح و التعدیل، سلیم بن قیس ۶/۱۴۰؛ اللثالی المصنوعه، سیوطی ۲/۳۶.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد این همان کسی است که ابن کثیر درباره اش(علی بن جهم)گفته است: او یکی از شاعران نام آور و اهل دیانت بوده و به علی بن ابی طالب فراوان حمله کرده است.

شاید همین امر او را نزد ابن کثیر اهل دیانت قرار داده باشد، «بازگشت به سوی خداست.»

۱۹. عمر بن هارون بلخی، کذاب ناپاکی بود و مردم حدیث او را رها می کردند.

ابوغسان می گوید: هفتاد هزار حدیث را دور انداختم و ابوزکریا گفت از عمر بن هارون در اول، حدیث می نوشتم بعد که شناختمش همه را پاره کردم فقط چند حدیث درشت در یک دفترم مانده بود که همه آن ها را هم پاره کردم.(۱)

۲۰. عیسی بن عبدالعزیز لخمی در احادیث، قرائت مورد اعتماد ندارد. سندهایی را جعل و چیزهایی ادعا کرده است که وجود ندارد. جمع کثیری او را تضعیف کرده اند. کتاب جامع اکبر که در اختلاف قاریان و در بردارنده هفت هزار روایت است، از اوست.(۲)

۲۱. کثیربن زید شافعی، نقل او برپایه دروغ است. ابن

ص:۶۴

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۱۸۹.الجرح و التعدیل، سلیم بن قیس ۶/۱۴۰؛ اللئالی المصنوعه، سیوطی ۲/۳۶.

۲- لسان المیزان، ابن حجر سقلانی ۴/۴۰۲.

حیان گفته برای او از پدر و نیایش نسخه ای است که پر از حدیث های ساختگی است.(۱)

۲۲. لاحق بن حسین مقدسی، ادریسی درباره او گفته است او کذاب و تهمت زن بوده و از قول ثقات حدیث جعل می کرده است. برای احادیث مرسل احادیث می ساخته و از کسان روایت می کرده که حدیثی از آن ها شنیده نشده است. برای کسانی نسخه هایی پرداخته که نام هایشان شناخته شده نیست.

در عصر حاضر، در دروغ پردازی و وقاحت، مانند او ندیده ایم.

او بسیار کم فهم بود. او با خط خود، از حدیث هایش بیش از پنجاه جزوه برای من نوشت و من هم از او نوشتم تا ساخته های او را بدانم و حدیث های مرسل و مقطوع را که مسند کرده، بشناسم.

با این وجود وقتی ما از او جدا شدیم باز حدیث نقل می کرده و آن ها را بعد از بیرون رفتن از سمرقند، انشاء کرده بود.(۲)

۲۳. محمد بن اسحق بلخی، یکی از حفاظ، اما کذاب و دروغ ساز بوده که از خودش احادیثی نادرست گزارش کرده

۱- اسنی ابن جرزی /۲۳۸.

۲- کشف الخفاء عجلونی، ۱/۲۳۵؛ اللئالی المصنوعه، سیوطی ۱/۵۹ و ۲/۱۶۰؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۲/۲۴۴ و ۴/۱۰۰.

است. به طور کلی برای هر کلامی سندهایی ساخته و به عنوان حدیث مطرح می کرده است.(۱)

۲۴. محمـد بن حمید، ابوعبدالله رازی یکی از حفاظ و خرده بین های دانش حدیث؛ اما کذابی حدیث دزد بود و سـندهایی را بر متون منتسب می کرد! حـدیث ها را گرفته و درهم آمیخته و حدیث جدید می گفت؛ به همین ترتیب حدیث هایش هر روز فزون تر می شد.

اسدی می گوید: کسـی را در دروغ سازی ماهرتر از دو شـخص ندیدم. سـلیمان بن شاذکونی و محمد بن حمید رازی. جزری نیز می گویـد: او جـدی ترین فرد دروغگو نسـبت به خـدا بوده و فضـلک رازی نیز می گوید نزد من از پسـر حمید پنجاه هزار حدیث هست که به احدی آن را گزارش نکرده ام. یعنی گزارش کردنی نیست.(۲)

۲۵. هشام بن عمار سـلمی، فقیه، خطیب و محدث دمشق، ابوداود درمورد او گفته: او چهارصد حدیث گزارش کرده که اصلی ندارد.(۳)

(ان هولاء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون)(۴)

ص:۶۶

۱- منتظم، ابن جوزی ۵/۱۴۸؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۳/۲۴.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۲/۲۶۸؛ شذرات الذهب، ابن عماد ۲/۱۱۸؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۳/۴۹.

۳- شذرات الذهب، ابن عماد ۲/۱۱۰.

۴- اعراف،۱۳۹.

بی گمان، آنچه اینان در آنند، تباه و آنچه می کرده اند، باطل می باشد.

نکته قابل توجه

آنچه برشمردیم اندکی بود از گفتار بسیار سلسله دروغ سازان و جاعلان حدیث، شاید شما خواننده عزیز آن ها را زیاد و یا بزرگ بشمارید غافل از این که جعل حدیث و دروغ گفتن به زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه و تابعین مورد وثوق، در نزد بسیاری از افراد اهل سنت منافی با زهد و تقوا نبوده است. بلکه آن را (حدیث سازی از زبان پیامبر) شعار (برخی) صالحان و مایه تقرب می دانستند! به همین سبب یحیی بن سعید قطان گفته است:

صالحان را در چیزی دروغگوتر از حدیث ندیدم، و باز از اوست که گفت: اهل خیر را در چیزی دروغگوتر از حدیث ندیدم، در سومین تعبیر نیز می گوید: ندیدم دروغ در میان قومی شایع تر باشد از آنچه در میان اهل خبر شایع است.(۱)

قرطبی نیز در این مورد گفته است: به احادیث دروغ و خبرهای باطلی که جاعلان حدیث در فضل سوره ها و فضیلت اعمال ساخته اند نباید اهمیت داد و توجه کرد. زیرا عده ای این حدیث ها را قربه الی الله(!) می ساخته اند. یکی از آن ها می گوید:

۱- مقدمه صحیح، مسلم؛ تاریخ بغداد، خطیب بغداد ۲/۹۸

من دیدم مردم از قرآن روی برگردانده و به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد ابن اسحاق مشغول شده اند و من برای رضای خدا چنان احادیث را ساختم.

همچنین به مردی از زاهدان و پارسایان که در جعل حدیث پیرامون فضل قرآن و سوره های آن، پیش قدم بود گفتند: چرا چنین می کنی؟ در جواب گفت دیدم مردم به قرآن بی رغبت شده اند، خواستم بدین وسیله آنان را به قرآن علاقه مند کنم.

اعتراض شد، مگر نشنیده ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش در آتش است؛ گفت من علیه او دروغ نگفته ام بلکه به نفع او گفته ام.(۱)

در مقام بر حذر داشتن مردم از حدیث های ساختگی گفته اند: بزرگ ترین و پرآسیب ترین مردمی هستند که به زهد و تقوا منسوبند، اما به زعم خود برای خدا دروغ می ساخته و مردم از آن ها می پذیرفتند. آنان خود گمراه شده و دیگران را گمراه می کردند.

زنجیره زاهدان دروغگو

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: گویا دروغ، افترا و زورگویی از گناهان بد و آشکار نیست و هیچ عیب و کاستی در ایمان

۱- شما به میزان فهم حدیث آنان پی ببرید. اینان را چه شده که در اصل سخنی را نمی فهمند: «فما لهولاء القوم لایکادون یفقهون حدینا» نساء /۷۸.

انسـان به وجود نمی آورد و بـا فضائل نفسانی در تضاد نمی باشـد و کرامت انسانی را مخـدوش نمی سازد. علامه از بیست تن نام می برد که با وصف شهرت به زهد و تقوا، از جعال و دروغ پردازان بوده اند. مثل:

حرب بن میمون، مردی شب زنده دار و عابد، لیکن دروغگوترین خلق بوده است.

هیثم طایی، تمام شب را بیدار می ماند و نماز شب می خواند.

اما صبح که می شد می نشست و حدیث دروغ می گفت.

عبـدالمغیث حنبلی، معروف به داشـتن زهـد و دینـداری و امـانت و صـلاحیت و پیروی از سـنت، او در حـدیث های ساختگی، کتابی نوشته از جمله در فضائل یزیدبن معاویه تألیفی دارد.

ابوعمر زاهد نیز در حدیث های جعلی و در فضائل معاویه بن ابی سفیان کتابی نوشته است.

احمد باهلی از زاهدان بزرگ بوده است. با این وجود او دروغگوی جعال بوده است. ابن جوزی در مورد او می گوید:

او زهـد نمایی می کرد و از شـهوات و هوس های دنیوی دوری می نمود. اما شـیطان این کار زشت حدیث سازی را در نظرش آراسته بود.

بردانی، مرد صالحی می نمود که در فضیلت معاویه حدیث می ساخت.

بـدین ترتیب می بینیم بیشترین این حـدیث سـازان، پیشوای مقتـدا و حافـظ مشـهور و فقیـد و دانشـمند دینی و اسـتاد حـدیث و سخنگوی برجسته ای بوده اند و گروهی از آن ها برای

خدمت به عقیده دینی و یا بزرگداشت پیشوا و یا تأیید مذهب ویژه ای دروغ می گفته اند و آن ها که دستشان از جعل و دروغ در مقوله های دینی کوتاه گشته در طیف های مذهبی وارد شده و در توصیف رجال دینی به رقابت پرداخته و چشم و هم چشمی کرده اند و در منقبت سازی و تخریب دیگران، مسابقه گذاشته اند.

مناقب ابوحنیفه

عده ای را می بینیم در منقبت ابوحنیفه از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ ها ساخته اند و علامه بیش از سی حدیث راجع به ابوحنیفه با ذکر منابع، آورده است و از آن جمله است.

در میان امت من مردی خواهد بود که او را ابوحنیفه گویند.

او چراغ امت است.(۱) شیخ علی قاری «موضوعات کبری»(۲)

خود گفت: این سخن به اتفاق همه محدثان ساختگی است.

در روایتی دیگر: همه پیامبران به وجود من افتخار می کنند و من هم به وجود ابی حنیفه. او در نزد پروردگار من، مرد پارسایی است گویی او کوهی از دانش می باشد و پیامبری از انبیای بنی اسرائیل است. هر کس او را دوست داشت مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن داشت مرا دشمن داشته

۱- کشف الخفاء، عجلونی ۱/۳۳.

۲- کشف الخفاء، عجلونی ۱/۱۶.

است.(۱)

ابن جوزی گفته: این سخن، ساختگی است و عجلونی گفته:

سخن شایسته ای نیست هر چند که به طرق متعدد نقل شده است.

مبالغه در حق ابوحنیفه به جایی رسیده که جمعی پنداشته اند او از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داناتر است.

علی بن جریز گفت: در کوفه بودم به بصره آمدم و عبدالله بن مبارک آن جا بود پرسید چه مردمی را پشت سر گذاشتی؟

در پاسخ به او گفتم: در کوفه جماعتی هستند که می پندارند ابوحنیفه داناتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و تو را پیشوای خود در کفر، قرار داده اند. ابن جریر گفت: عبدالله گریست به اندازه ای که ریشش تر شد یعنی که چرا از او حدیث روایت کرده است.

در نقل دیگر عبدالله مبارک پس از شنیدن این سخن که برخی از مردم کوفه ابوحنیفه را داناتر از رسول خدا دانند گفت:

دوباره بگو او سخن را تکرار کرد. عبدالله گفت: این کفر است، کفر است. گفتم به سبب تو کافر شدند و توسط تو آن ها کافر را برای خود پیشوا گرفتند. پرسیدند چرا؟ گفتم به سبب روایت تو از ابوحنیفه. عبدالله گفت: من از این که از او

۱- کشف الخفاء، عجلونی۱/۳۳.

روایت هایی کرده ام از خدا طلب مغفرت دارم.(1)در مقابل این ستایش و مبالغه گویی درباره ابوحنیفه، عده ای نیز از امامشان بد گفته و به شدت او را مورد حمله قرار داده اند.

در تخریب ابوحنیفه

محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب «صحیح»، ابوحنیفه را از کسانی می داند که حدیثشان ضعف و متروک است.

از سفیان ثوری نیز نقل است که ابوحنیفه دوبار از کفر توبه داده شد و شریک نیز می گوید: اگر در هر قبیله ای شراب خواری باشد، بهتر از آن است که مردی از اصحاب ابوحنیفه در آن باشد.

نعیم فزاری نیز می گوید: نزد سفیان بن عینیه بودم ابوحنیفه آمد. سفیان گفت: خدا لعنتش کند او اسلام را رشته رشته، پنبه کرد و در عالم اسلام مولودی از او شرتر وجود ندارد.

ابن جارود نیز می گوید تمام حدیث های ابوحنیفه، غلط است و به طورکلی در مسلمانی او اختلاف هست. دیگری گفته ابوحنیفه در دویست مسئله با رسول الله مخالفت کرده است. به عبدالله بن مبارك گفتند تو به عقیده ابوحنیفه هستی؟ گفت همه آنچه را که مردم می گویند راست نیست ما یک زمانی که او را نمی شناختیم نزد او می رفتیم، اما وقتی شناختیم رهایش کردیم.

مقری گفت شنیدم پدرم می گفت ابوحنیفه بیش از یک بار

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغداد ۱۳/۴۴۲، ۴۱۳ و ۶۳.

مرا به مرجئه گری فرا خواند و من پاسخش ندادم و ابن ابی شیبه گفت: به نظر من ابوحنیفه یهودی بوده است. و احمد بن حنبل گفته: ابوحنیفه دروغ می گفته است.

آن گاه علّامه امینی مطالبی و احیاناً رویاهایی در آن زمینه نقل کرده است و سخنانی در نفی شافعی و مالکی و حنبلی یاد نموده است، و آشفته بازار مناقب تراشی و خرده گیری را افشا کرده است. بالاخره ابن درویش حوت می گوید: درباره هیچ کدام از پیشوایان مذاهب، نص و حدیثی نه صحیح و نه ضعیف، وارد نشده است.(۱)

لیست حدیث های ساختگی یا وارونه شده

انسان پژوهشگر با ملاحظه آنچه در بحث زنجیره دروغ سازان و جاعلان، یاد شده و حدیث های جعلی و دروغ آنان که شمارش گردید، می تواند به حساب آن حدیث های مجعول و دگرگون شده و وارونه، وقوف یابد که در کتاب ها پخشند و هر چند آگاهی از همه آن ها ناممکن است؛ زیرا در آن زمینه کتابی جامع وجود ندارد.

۱- اسنی المطالب، ابن جزری پ۱۴؛ در زمینه مطالب یاد شده رک: تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی ۱/۹۹، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۲/۲۸۹؛ مناقب، خطیب خوارزمی ۱/۱۴ و ۱۵ و ۱۸؛ جامع المسانید، ابن کثیر ۱/۱۷؛ الانتقاء فی فضائل الثلاثه اللائمه الفقهاء: مالک و شافعی و ابی و ابی حنیفه، ابن عبدالله /۱۴۹. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۳/۳۷۹- ۳۸۴؛ ۱۴/۲۵۹- ۲۶۰ و ۵/۳۰۹ و ۸/۶۴؛ مستدرک، حاکم ۳/۸۳؛ منظم، ابن جوزی ۱۰/۲۳۹ و جلد ۴ و صفحاتی دیگر و کشف الخفاء، عجلونی ۲/۴۲۰. تاریخ، ابن عساکر ۱/۴۵۴؛ تاریخ، ابن ثیر ۱۰/۳۳۱؛ منابع دیگر. رک: الغدیر، امینی ج ۵/۲۷۵- ۲۸۸.

علّامه امینی (رضی الله عنه) ، لیست به ترتیب الفبا و نام اول آن گروه که بالغ بر سی و پنج نفرند آورده با مجموعه حدیث های نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار نفر به اضافه حدیث های کنار گذاشته شده از شش تن از ایشان که مجموع چهارصد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث ناصحیح می باشد آورده است.

خواننده می تواند از این امر، میزانی به دست آورد، و دریابد که دروغ سازان با حدیث چه کرده اند. آن گاه سخن یحیی بن معین را که گفته: «ما از دروغگویان چیزهایی نوشتیم و با آتش زدن آن ها تنوری را داغ کردیم و نان تازه ای بیرون آوردیم.» مبالغه نخواهد دانست و یا سخن بخاری صاحب «صحیح» را که گفت: من دویست هزار حدیث ناصحیح؛ حفظ هستم؛ باور خواهید کرد(۱)و موارد دیگر.

این از یک سو و از سوی دیگر علّامه امینی چهل عنوان دیگر مطرح می کند که غیر از جعل و دروغ سازی مستقیم، از جنبه جرح راویان، حدیث هایی از اعتبار ساقط شده است. مانند عنوان های: حدیث از او روا نباشد، او چیزهایی را روایت می کند که اصل ندارد، حدیث او از اعتبار ساقط است. نمی توان به سخن او استدلال کرد، او حدیث دزد بوده است و امثال آن.(۲)

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۴/۱۸۴؛ ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری، قسطانی ۱/۲۳.

۲- رک: الغدیر، امینی ۵/۲۹۳.

مشکل ثقه ها

آنچه آمـد، در مـورد کسـانی است که در زمره مردمـان مورد وثوق نبوده انـد. در این جـا مشـکلی است که خواننـده را دچـار حیرت می کنـد و نمی توانـد بدانـد که معنای ثقه چیست و فرهیختگی چه معنایی دارد و ضـد و یا نقیض وثوق چیست؟ علّامه امینی (رضی الله عنه) مواردی را ذکر می کند که پنج نمونه از آن را ذکر می کنیم.

۱. زیاد بن ابیه، با آن همه جرم و جنایت، از زاهدان شمرده می شد و متهم به دروغ نیست!(۱)

۲. عمر بن سعدبن ابی وقاص، قاتل امام حسین (علیه السلام) نزد عجلی ثقه و مورد اعتماد است!

۳. عمران بن حطان، رئیس خواجه و ستایشگر ابن ملجم مرادی، از رجال بخاری در صحیح اوست.

۴. اسماعیل بجلی، امیر کوفه و از همدستان حجاج بن یوسف که سعیدبن جبیر را به کشتن داد، فرد مورد وثوق ابن معین و ابن حبان است.

خالـد قسـری، امیر ناصبی از علی (علیه السـلام) بـدگویی می کرده و مادرش نصـرانی بوده و خود نیز متهم به انحراف بود. نزد ابن حبان ثقه معرفی شده است.(۲)

زنجیره روایت های جعلی از زبان پیامبر امین (صلی الله علیه و آله و سلم)

ما در این جا به حدیث هایی اشاره می کنیم که در مورد فضائل اشخاص ساخته اند و علامه آن ها را بالغ بر یکصد حدیث

۱- تاریخ، ابن عساکر ۵/۴۰۶-۴۱۴.

۲- رک: الغدیر، امینی ۵/۲۹۴- ۲۹۶.

دانسته و چند نمونه را ذکر می کنیم.

حدیث صدم: در سیر به آسمان (معراج) از جبرئیل پرسیدم آیا امت من حساب پس خواهند داد؟ در جواب گفت بر همه امت شما حساب و کتاب هست جز ابی بکر صدیق. وقتی روز قیامت شد به ابوبکر گفته می شود وارد بهشت شو. او می گوید: وارد نمی شوم مگر آن که همه کسانی را که مرا دوست می داشتند وارد کنم!(۱)

حدیث هشتاد و شش: در شب معراج دیدم بر عرش نوشته شده بود: لا اله الا الله محمد رسول الله. ابوبکر صدیق، عمر فاروق عثمان صاحب دو نور که مظلومانه کشته شود!(۲)

حدیث هفتاد و پنج: جنازه ای را نزد رسول الله آوردند او بر وی نماز نخواند و فرمود او عثمان را دشمن می داشته و خدا هم او را دشمن داشت!(۳)

حدیث پنجاه ونه: خدا مرا با چهار وزیر تأیید کرده دو نفرشان اهل آسمان و دو نفر دیگرشان اهل زمین هستند پرسیدند آن دو تن که از اهل زمین یا اهل دنیا هستند کیستند؟ فرمود ابوبکر و عمر.(۴)

حدیث چهل و نه: اگر من مبعوث نمی شدم تو (ای عمر)

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۲/۱۱۸ و ۸/۳۶۷؛ بعد گفته این حدیث، دروغ است و ذهبی هم در میزان الاعتدال ۳/۳۶ آن را دروغ دانسته است.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی۱۰/۶۴ هر دو راوی آن کذابند.

۳- تذکرهالموضوعات، مقدسی هندی /۲۷.

۴- این حدیث از ساخته های محمد بن مجیب صائع است. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۳/۲۹۸.

مبعوث می شدی!(۱)

حدیث سی و هشت: برای هر پیامبری از امتش افراد ویژه ای است و افراد ویژه من از امتم ابوبکر و عمر می باشند.(۲)

حدیث بیست و هشت: اول کس از این امت که نامه عملش به دست راستش داده شود، عمر بن خطاب است. او پرتوی دارد همانند پرتو آفتاب، گفته شد پس ابوبکر کجاست؟ فرمود فرشتگان او را همانند عروس به بهشت می برند.(۳)

حدیث هیجده: امین در نزد خدا سه تن باشند، من و جبرئیل و معاویه:(۴) این حدیث از ساخته های احمد خشاب می باشد و جز او.

این ها نمونه هایی هستند از اخبار جعلی در زمینه فضائل، و تعداد، بیش از این ها است. و ارزش آن ها از کلام فیروز آبادی معلوم می شود: احادیث فضائل ابی بکر از جعلیات مشهور است و درباره معاویه حتی یک حدیث صحیح، هم وجود ندارد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این یکصد حدیث، با احادیث صحیح در تعارضند و ما فقط حدیث هایی را که با همین صدمین حدیث در تعارضند یاد می کنیم آن گاه هیجده حدیث را با ذکر منابع آورده است.

۱- کشف الخفاء،عجلونی ۲/۱۶۳. صفائی گفته: این سخن ساختگی است.

۲- لسان المیزان، ذهبی ۳/۳۶۵، خبر باطلی است.

۳- لئالی المصنوعه، سیوطی ۱/۱۵۶، حدیث ساختگی است.

۴- شذرات الذهب، ابن عماد ۲/۳۶۶.

زنجیره حدیث های ساختگی تنها در امر خلافت

مهمترین موضوعی که دستان اهل هوا و هوس و عواطف گمراه کننده، به بازیچه گرفته موضوع خلافت در سنت و حدیث نبوی است. آن جماعت (مکتب خلافت) از زبان خدا و امین وحی او و پیامبر پاک حدیث های دروغ ساخته و در میان مردم پخش کرده اند و نویسندگانی از رهگذر تزویر و پرده پوشی حقیقت و گمراه کردن نا آگاهان بیچاره، آن ها را منتشر نموده اند، با علم به این که همه آن ها، حدیث های ساختگی و بر ضد مبادی اسلام در نزد همه فرقه ها هستند و هیچ کدام از مذاهب اسلامی با آن ها نظر موافق ندارد؛ بلکه لازمه آن حدیث ها این است که بگوییم امت مسلمان بر خطا گرد آمده اند، درحالی که همه آنان بر خطا و اشتباه جمع نمی شوند؛ زیرا همه امت از دو گروه خارج نیستند، یا می گویند علی بن ابی طالب از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به نص تعیین شده و یا گویند نصی در کار نبوده و امر به انتخاب مردم واگذار شده است و اگر به شق سومی گرایش کنیم امت را مجتمع بر خطا دانسته ایم. آن گاه علّامه امینی چهل و پنج حدیث دروغ، از همان نوع رسوا را آورده است که به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

انس بن مالک می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد وارد بوستانی شد، کسی آمد و در زد. پیامبر فرمود ای انس بلند شو در را بگشا و او را به بهشت، بشارت و به خلافت پس از من مژده بده. انس گفت یا رسول الله آگاهش کنم. فرمود آگاهش کن آن شخص ابوبکر بود گفتم بشارت باد تو را به بهشت و خلافت

۱. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ؛ سپس دیگری آمد و در زد پیامبر فرمود: انس در را باز کن و به او بشارت بده به بهشت و جانشینی ابی بکر. پرسیدم یا رسول الله آگاهش کنم؟ فرمود: آگاهش کن آمدم در را گشودم عمر بود گفتم مژده باد تو را بهشت و جانشینی ابی بکر. سومین شخص در زد. فرمود: ای انس در را باز کن و به او بهشت و جانشینی عمر را بشارت بده و این که او کشته می شود. در را گشودم عثمان بود گفتم: مژده باد تو را بهشت و خلافت پس از عمر و تو کشته می شوی.

این حدیث از ساخته های صفربن عبدالرحمن کذاب است و علی بن مدینی آن را دروغ و ساختگی می داند و اگر این حدیث صحیح بود عمر خلافت را شورایی نمی کرد و بدون اختلاف به عثمان وا می گذاشت.(۱)

این حدیث به شکل های متفاوت آمده(۲) و علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از اشاره به برخی از آن ها می نویسد: این که آن سه تن در خلافت خود به این حدیث استناد نکردند و اختلاف در آن باره بالا گرفت و نزدیک بود جنگی رخ دهد، دلیل آن است که خدا چنین بستانی را نیافریده تا پایه های فتنه های تیره و تار در آن، فراهم شود و ... .(۳)

در حدیث دیگری، عایشه می گوید: در بنای مسجد، اولین

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۹/۳۳۹؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۴۶۷؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی ۳/۱۹۲.

۲- میزان، ذهبی ۲/۹۱.

۳- الغدیر، امینی ۵/۳۳۴.

سنگ را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمل فرمود سپس ابوبکر سنگی دیگر آورد و بعد عمر و بعد از او عثمان سنگی آوردند. من (عایشه) گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اینان را نمی نگری که چگونه شما را یاری می کنند؟ فرمود: ای عایشه آنان خلیفگان پس از من هستند.(۱)

ذهبی در تلخیص مستدرک می نویسد: آن، حدیث ناشناخته ای است و از چیزهایی که بر مسلم ایراد گرفته اند، آوردن همین حدیث است. وانگهی در سال اول هجرت، عایشه هنوز صغیره بود و رسول خدا هنوز با او هم بستر نشده بود و چنین مطلب دلیل بر بطلان آن حدیث است.

حدیث سوم: به نقل از زبیر بن عوام شنیده شده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: خلیفه پس از من ابوبکر و عمر است و بعد اختلاف می شود. ما نزد علی (علیه السلام) آمده و به او خبر را بازگو کردیم.

علی (علیه السلام) گفت: زبیر راست گفته من هم شنیدم پیامبر چنان فرمود: این حدیث از ساخته های عبدالله بن عمرو بن جبلی و سخنی باطل است.(۲)

اگر آنچه را زبیر از رسول الله شنیده، علی (علیه السلام) هم شنیده بود پس چرا خلافت را برای خود مدعی شده العیاذ بالله با نص رسول الله مخالفت کرده است؟ وانگهی اگر زبیر چنین سخنی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده پس چرا خود در آن روز شمشیر کشید و گفت آن را در غلاف نمی کنم مگر آن که با

۱- مستدرک، حاکم ۳/۹۷.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۱۴۷. این حدیث «الغدیر» حدیث شماره شش است.

علی (علیه السلام) بیعت شود.

حدیث چهارم: از علی (علیه السلام) نقل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

ای علی سه بار از خدا درخواست کردم که تو را مقدم بدارد (و خلیفه گرداند) اما خدا جز مقدم بودن ابوبکر را نخواست.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من از سازنده این روایت و دیگر حافظان حدیث، که امین ودایع علم و دین هستند، می پرسم برای پیامبر پنهان بوده که شایسته خلافت کیست؟ آن وقت از خدا چیزی بخواهد که ابا دارد؟ و سؤال های مشکل دیگر که گمان ندارم سازندگان این روایت بتوانند پاسخی درست به آن ها بدهند.

اف بر سازندگان چنین دروغ ها. خدایا شکایت به تو داریم.

حدیث پنجم: عایشه از قول رسول خدا در بستر بیماری مرگ نقل می کند که پدر و برادرت را صدا کن تا نامه ای بنویسم من بیم آن دارم که کسی مقام خلافت را آرزو کند و بگوید من شایسته تر هستم در حالی که خدا و مؤمنان جز به ابی بکر نظر ندارند.(۲) و قریب به آن نقل های دیگر.

حدیث ششم: از عایشه نقل است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۲۱۳؛ الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر هیثمه /۱۲۶ و جز آن.

۲- ر.ک: صحیح مسلم و مسنِد احمد و الصواعق ابن حجر هیثمی/۱۳؛ مشارق الانوار، حمزاوی ۲/۲۵۸.

تصمیم دارم کسی را نزد ابوبکر و فرزندش بفرستم و وصیت کنم که او خلیفه بعد از من است. مبادا کسی بگوید که در امر خلافت از او سزاوارتر است.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این حدیث مسخ شده حدیث «کتف و دوات» است که با سندهایی در کتاب صحاح و مسانید نقل شده است.

ابن ابی الحدید می نویسد: این حدیث در برابر آن حدیث ساخته شده که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در موقع بیماری فرمود: دوات و بیاضی برای من بیاورید برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. در کنار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اختلاف کردند. عده ای گفتند: درد بر او غالب آمده، کتاب خدا ما را بس است.(۱)

حدیث هفتم: از عایشه نقل است که خلیفگان پس از من، ابوبکر و عمر هستند.(۲)

ذهبی ابن حدیث را باطل دانسته و علی بن صالح اغاطی را به جعل آن متهم می کند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از نقل چهل و پنجمین حدیث ساختگی درباره خلافت، می نویسد: همه این حدیث ها باطلند؛

زیرا اهل سنت در حدیث های صحیح و حسن گزارش کرده اند که پیامبر برای کسی عهدی نکرد و خلیفه ای برای خود تعیین ننمود، لذا میان علی (علیه السلام) و آن قوم خواهان

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۳/۱۷؛ الغدیر، امینی ۵/۳۴۰- ۳۴۱.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۲۲۷.

خلافت، اختلاف به وجود آمد و علی (علیه السلام) مدت ها از بیعت کردن با خلیفه منتخب، خودداری فرمود و دنیا خطبه شقشقیه مولا علی (علیه السلام) را شنیده، اما چه می توان کرد که دروغ سازان درباره علی (علیه السلام) فراوان دروغ گفته اند. سخن ابن سیرین حق است که گفت: بیشتر مطالبی که درباره علی (علیه السلام) روایت شده، دروغ است.(1)

(و لئن اتبعت اهوائهم من بعد ما جاء ک من العلم مالك من الله من ولی و لاواق.)(2) الرعد /۳۷

و هرگاه پس از حصول علم و آگاهی، به دنبال هوی وهوس آن ها باشی برای تو از سوی خدا ولایت و نگاهدارنده ای نیست.

سخن تباه و تزویر رسوا

آنچه تاکنون نقل شد، روایت هایی بود در پایه گذاری اساس دروغین خلافت، شما خواننده گرامی، خواندید و دیدید که سرشناسان حدیث از اهل سنت به افسانه و ساختگی بودن احادیث اذعان دارند و هرگونه نص از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را منکر هستند و بحث انتخاب را مطرح کرده اند.

خضری می نویسد: اصل در انتخاب خلیفه رضایت امت است، و نیرو و مشروعیت خلیفه از این ناحیه تأمین می شود. خلیفه اول در انتخاب خلیفه بعد، روش دیگری برگزید و

۱- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۲۲۷.

۲- رعد /۳۷.

جانشین خود را تعیین کرد آن هم پیش رفت و از همین جا معلوم می شود که تاریخ پیداییِ این روایت های خلافت پس از آن بود که ابوبکر پیراهن خلافت را بر تن کرد؛ وگرنه در

روز سقیفه هیچ سخنی از این روایت ها به میان نیامد و جا داشت که بیاید. در این جا حدیث هایی در نزد اهل سنت است که صحیح محسوبند، در ضدّیت و مخالفت آن حدیث هاست.

علّامه امینی (رضی الله عنه) سی و نه حدیث در این خصوص با ذکر منابع آورده و به تحلیل پرداخته است:

۱. ابوبکر در بستر مرگ گفت: دوست داشتم از پیامبر می پرسیدم مقام جانشینی او برای کیست تا احدی در آن دعوا نداشته باشد؟

پس اگر ابوبکر براساس آن (روایت های جعلی خلافت) از پیامبر شنیده بوده که خلیفه اوست، چه زمینه ای برای این آرزو و سؤال بود؟

۲. از عایشه نقل است که وقتی زمان مرگ ابوبکر فرا رسید عمر را خواند و گفت من تو را جانشین خود کردم...(۱) اگر براساس آن سلسله روایات نصی از رسول خدا بر عمر بوده؛ چرا ابوبکر تعیین را به خود نسبت می دهد؟

۳. عمر بن خطاب می گوید: این که از رسول خدا سه مطلب را می پرسیدم برای من از شتران سرخ موی دوست داشتنی تر بود، می پرسیدم خلیفه پس از او کیست؟(۲)

۱- تفسیرالوصول، ابن ربیع ۲/۴۸.

۲- نوادر الاثر، ابن راز.

۱. وقتی عمربن خطاب، مضروب شد و زخمی گردید گفتند:

برای خود جانشین تعیین کن گفت اگر ابوعبیده جراح زنده بود او را جانشین تعیین می کردم تا آخر حدیث.(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش می دانستم و هم کیشان من نیز می دانستند چطور اصحاب، از عمر خواستند جانشین تعیین کند و از آن حدیث های چهل و پنجگانه در نص تعیین صرف نظر کردند و حتی برخلاف آن نصوص عمر به ابوعبیده و سالم غلامش نظر داشت!؟(۲)

۲. از حذیفه نقل است: اصحاب گفتند ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کاش ابوبکر را برای ما خلیفه تعیین می کردی. فرمود: اگر من برای شما خلیفه تعیین کنم و شما با او مخالفت ورزید عذاب بر شما نازل می شود.(۳) و چندین حدیث دیگر.(۴)

(أفمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون)(۵)

آیا از این سخن در شگفت هستید و می خندید و گریه نمی کنید.

این غرض ورزی و جاروجنجال برای چیست؟

این روایت های جعلی و ساختگی که درباره خلافت و در نفی و

۱- تاریخ طبری، ۵/۳۳.
۲- الغدیر امینی، ۵/۳۶۱.
۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی و مستدرک، حاکم ۳/۷۰؛ حلیه الاولیاء، ابونعیم ۱/۶۴.
۴- رک: الغدیر امینی، ۵/۳۵۸-۳۷۵.
۵- نجم،۵۹ و ۶۰

اثبات نص بر آن، آوردیم همه اش جنجال آفرینی در برابر حقیقت تاریخی و خلافت حقه و منصوص امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بوده است که پیامبر امین به وحی خدای عزیز، از آغاز دعوت تا آخرین نفس درباره آن با قاطعیت سخن گفته است.

آری، آن ها همه زنجیره بلایی بود که امت را به گمراهی کشاند و در دره جهل و نادانی و هلاکت انداخت. این ها همه دروغ هایی است که با انگیزه های باطل و هوس های بدفرجام که در بازار صدق و حق بهایی ندارند، زاده شده اند.

آن ها بافته های دروغینی است که توسط دست دروغ سازان و تهمت زنان به هدف انحراف از قانون حق و عدل و دوری از امانت پرداخته شده اند.

آن ها دجال بازی هایی هستند که برای زشت نشان دادن صفحات تاریخ اسلامی که هیچ دینداری به آن رضا نمی دهد، رنگ آمیزی شده اند.

آن ها یک سلسله نامردمی، زشت گویی و درشت رفتاری است که سعادت بشر را هدف گرفته اند و خیلی چیزهای دیگر.

پس گناه انسان ناآگاه چیست و او به کدامین وسیله سخنان سره از ناسره و حدیث های صحیح از ناصحیح را تشخیص دهد؟

چه دست نجات بخشی او را باید از این منجلاب بیرون کشد؟

آیا مسلمان دارای عواطف و دینداری وجود دارد که آستین بالا زند و او را از این امواج قیل و قال و دجال بازی ها نجات بخشد؟

آری ما در صفحاتی، از هیچ پند و اندرزی و از هیچ بیان و توضیحی، دریغ نورزیدیم تا هلاک شونده از روی دلیل هلاک شود، و نجات یابنده هم از ره برهان و منطق حیات یابد.

حکم آن جاعلان چیست؟

سیوطی در کتاب «تحذیر الخواص» می نویسد: من هیچ گناهی را سراغ ندارم که احدی از اهل سنت، به کفر مرتکب آن، حکم کند مگر دروغ گفتن از زبان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، شیخ ابومحمد جوینی از اصحاب ما (شافعی ها) پدر امام الحرمین گفته است، هر کس از روی عمد به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ ببندد به چنان کفری گرفتار آید که از رتبه ملت اسلام بیرون رود. پیشوایان مالکی نیز، همین نظر را دارند.(۱)

حکم گزارشگران حدیث های دروغین

حکم گزارشگران حدیث های دروغین و بی اساس از زبان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتاب ها و مجموعه های حدیثی و انتشار آن ها توسط حافظان و اهل حدیث و رجال سیره و تاریخ نسل به نسل از روایت خطیب که ابن حذری هم آن را صحیح دانسته معلوم می شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس از قول من حدیثی روایت کند درحالی که می داند آن دروغ است، او خود یکی از دروغگویان است.(۲)

خدا فرمود: «اگر او بر ما برخی سخنان گوید که حقیقت

۱- تحذیر الخواص، جلال الدین سیوطی /۲۱.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۴/۱۶۱؛ منتظم، ابن جوزی ۸/۲۶۸.

نـدارد او را با یـد قـدرت می گیریم و سـپس شاهرگ او را می بریم و احـدی نمی تواند از او حمایت و دفاع کند. و آن، برای پارسایان، یک یادآوری است و ما می دانیم که برخی از شـما دروغگو و تکـذیب کننـده هستیـد.» آیا به نظر شـما این حدیث گویان حافظ و تاریـخ نگاران که واقعیت آن سلسـله حـدیث های ساختگی را می داننـد بیشتر گمراه نشده و بسیاری را از راه راست گمراه نکرده اند؟

«و چه کسـی سـتمکارتر از آن است که به خـدا دروغ و افترا، می بنـدد؟ اینـان بر پروردگارشان عرضه شونـد و گواهان گویند اینان بر پروردگارشان دروغ بستند آگاه باشید، آنان ستمگر و مورد لعن خدا هستند.»(۱)

آیا به نظر شـما آنان نادان هسـتند و دروغ بودن آن حـدیث ها را نمی داننـد؟! و همانند آدمی کور و کر آن دروغ ها را تکرار می کنند، همانند بی سوادانی که قرآن را جز آرزو نمی دانند و تنها گمان می کنند. پس چه کسـی ستمکارتر از آن هست که بر خدا دروغ و افترا می بندد تا مردم را بدون دانش گمراه کند. خدا مردم سـتمگر را هدایت نمی کند. پس وای بر آنان از آن چه به دستان خود نوشتند؛ وای بر ایشان، از آنچه به دست می آورند.(۲)

۱- هود،۱۸.

۲- حاقه، ۴۹-۴۴ و هود، ۱۸.

جلد ۶

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۳

ص:۴

پیشاهنگ سخن

پاک و منزهی تو. برای ما دانشـی نیست جز آنچه تو به ما آموختی که تو بسیار دانای حکیم هستی. ما آنان را کتابی آوردیم با طول و تفصیل براساس علم و آگاهی و مایه هدایت و مهربانی.

به کسانی که کتاب دادیم می داننـد که آن، حقیقتی است است نازل شـده از پروردگار تو و آن کتاب داده شـدگان و مومنان شک و تردید به خود راه نمی دهند.

و کسـانی که کتـاب داده شدنـد دچـار اختلاـف نشدنـد مگر پس از آن که علم و آگاهی برایشان آمـده بود و آن اختلاف به سبب تجاوز و سـتمگری میانشان شد. و هر گاه تو بعد از آن که علم و دانش پیدا کردی به دنبال هواهای نفسانی آن ها باشـی تو نیز از ستمگران خواهی بود.

آنان در آن ادعاهایشان جز به دنبال ظن و گمان نیستند و ظن و پندار چیزی از حق و حقیقت بی نیاز نمی سازد و این

میزان انـدازه دانش آن هاست و پروردگار تو داناتر است که چه کسانی به شاهراه هدایت اند.پس حمد و ثنا برای خداست که ما را به این راه هدایت فرمود و اگر هدایت او نبود ما به این شاهراه، ره پیدا نمی کردیم.

و سـلام بر بنـدگان برگزیـده خـدا کسـانی که درودهایی از پروردگارشان در پوشـش رحمت همواره به ایشان نثار می شود و آنان هدایت یافتگان حقیقی اند.

الأمینی

ص:۶

ولادت امیرمؤمنان (علیه السلام) در کعبه

اشاره

سیّد یحیی اوالی از غدیریه سرایان، در قصیده خود به تولّد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کعبه اشاره و می نویسد: علی (علیه السلام) کسی است که ولادتش در حرم خدای رحمان واقع شد و خدا او را در هر سختی و دشمنی مورد حمایت قرار داد.

حکایت ولادت

هنگام میلاد امیرمؤمنان (علیه السلام) دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین، وارد جوف کعبه شد. آنگاه شکاف به هم پیوست درحالی که او هم چنان در داخل بیت بود، تا انسانی پا به عرصه گیتی بگذارد که کعبه، مسجد و شرف خود را از او بازیابد. او از میوه های بهشتی تناول کرد و از صدف کعبه مرواریدی بیرون آمد که جهانی با نور چهره درخشانش، روشن گردید.

ولادت علی (علیه السلام) در کعبه، حقیقتی است که شیعه و سنّی در آن اتّفاق نظر دارند و احادیث آن، فراوان و در کتاب ها آمده است.(۱)

۱- مستدرک، حاکم ۳/۳۸۳.

حتی از مخالفان شیعه، هم چون شاه ولی الله دهلوی و محمود آلوسی به آن ماجرا اعتراف دارند:

ولادت علی (علیه السلام) در کعبه، امری مشهور است و در کتب فریقین نیز، از آن یاد شده است.

علی (علیه السلام) به شکرانه مولود کعبه بت ها را از پشت کعبه پایین آورد. سیّد رضا هندی این معنی را در قصیده ای آورده است.

پس علّامه امینی (رضی الله عنه) اسم شانزده کتاب اهل سنّت را ذکر کرده که این حکایت را نقل کرده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پنجاه تن از علمای شیعه را نام می برد که میرزا محمّد علی اردوباری، ادیب نجف، پنجاهمین آنان است. چنان که قاضی ابو البختری هم در آن موضوع، کتابی ویژه تألیف کرده و عده ای هم حکایت آن ولادت را به نظم کشیده اند که علّامه امینی (رضی الله عنه) تعداد آن ها را بالغ بر چهل نفر می داند، از جمله شاعر مسیحی، پولس سلامه که می گوید:

(کعبه اللهِ فِي الشَّدائِد تَرجِی فَهِیَ جِسرُ العَبید لِلمَعبود ...)

کعبه خدا که به آن در سختی ها بسته می شود و آن پل بندگان به سوی معبود است. مسجد الحرام از شادی تبسمی کرد و سنگ ها سرود سر دادند. در آن روز دو فجر رخ داد. یکی فجر صبح و دیگری فجر آن ولادت.

ص:۸

روزگار می گذرد، اما او چنان صبح روشن باقی می ماند و هر روز، فجری تازه در وجودش می دمد(۱).

حدیث اَنَا مدینه العِلم ...

شمس الدین مالکی، از غدیریه سرایان، در قصیده خویش از فضیلت های فراوان علی (علیه السلام) سخن گفته و در وصف او می سراید:

شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داماد و پسر عموی پیامبر، ابوالحسنین، همسر زهرای بتول و از جمله: باب مدینه علم رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) .

علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر یکصد و چهل و سه مورد نام می برد که حدیث «اَنَا مَدِینَه العِلم ...» را آورده اند.(۲) همچنین بیش از پنجاه حدیث، در ردّ سخن ابن حزم، در دانش و اعلمیّت علی (علیه السلام) در میان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، مطرح کرده است.

متن حدیث

این حدیث با متن های متفاوت و لی هماهنگ، گزارش شده است. در حدیث ابن عباس چنین آمده است:

(انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابه)

ص:۹

۱- مستدرک، حاکم ۳/۳۸۳.

۲- طبقات الأنوار، میر حامد حسین هندی، ج۵؛ دراک: کتاب های قره الأعیان از سلیم محمّد افندی؛ نفع قوّت المغتدی از سلیمان مغربی مالکی؛ کفایه الطالب از شنقیطی، ص ۴۸.

پیامبر فرمود: من شهر دانش هستم و علی باب آن و هر کس خواهان علم باشد باید از باب آن وارد شود.

آن گـاه علامه امینی یازده حـدیث دیگر به همان مضـمون مطرح کرده است و از آن جمله است: علی برادر من و از من است، من از او هستم و او در دانش من، وصی و جانشین من است.(۱)

صحت حدیث

علّامه امینی شهادت بیست و یک دانشمند حدیث شناس را در صحت سند حدیث، آورده است. از جمله:

ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تهذیب الاثار و حاکم در مستدرک و فیروزآبادی در نقد صحیح و ... .

۱- الغدیر، ۳/۱۰۱-۹۵.

تا زنده ای روزگار به تو شگفتی ها ارائه می دهد.

اشاره

انسان درباره کسی که خود را فقیه می داند چه می تواند بگوید که آن همه حدیث های صحیح و حسن در علم و دانش علی بن ابی طالب در پیش اوست، با این وجود دیگری را داناتر از علی (علیه السلام) می داند!

من چه بگویم در حقّ کسی که کتابی می نویسد به نام «الوشیعه» و باکی ندارد که سرانجام آن همه دروغ، تهمت و یاوه گویی چه خواهد بود.

او می نویسد: عمر، داناترین و فقیه ترین اصحاب محمد در عصر خود و به قرآن و سنّت، آشناترین به طور مطلق بوده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) یکصد مورد از موارد اشتباه های خلیفه را با استناد به منابع و مدارک متقن آورده و میزان معلومات فقهی و قرآنی او را معرفی کرده است.

ص:۱۱

شگفتی هایی از دانش عمر

اول: حکم تیمّم

مردی نزد عمر آمـد و گفت من جنب شـدم و آب برای غسـل نیـافتم. عمر به او گفت: نمـاز نخوان، عمّار یاسـر در آن مجلس حضور داشت، گفت: یادتان می آیـد ما جنب شـده بودیم تو نماز نخوانـدی و اما من خود را به خاک مالیـدم و نماز خوانـدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کافی بود تیمم می کردید، آنگاه کیفیت تیمم را یاد داد.

عمر گفت: ای عمّار از خدا بترس. عمّار گفت: اگر خواستی این موضوع را به احدی نمی گویم. علّامه این ماجرا را به صورت های مختلف نقل کرده است.

شقیق می گویـد نزد عبـدالله و ابوموسـی بودم. ابوموسـی پرسـید به نظر تو اگر آدمی جنب شـد و آب نیافت چه کنـد؟ عبـدالله گفت نماز نخواند تا آبی پیدا کند و ابوموسی گفت: پس سخن عمّار چه می شود؟ که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او تیمّم یاد داد و عبـدالله گفت: دیـدی که عمر به سـخن عمّار قانع نشد. ابوموسـی گفت: عمّار را رها کن به همه آیه (تیمّم) چه می گویی؟(۱)

دوم: حکم شک

عمر روزی از غلامی پرسـید: آیا شـنیده ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا یکی از اصحاب او گفته باشد اگر کسی در نمازش شک کند چه باید بکند؟

۱- صـحیح مسـلم، بـاب تیمّم، ۱/۱۱۰ و ۲۶۵؛ سـنن ابـن داود، ۱/۵۳؛ ابن مـاجه ۱/۲۰۰؛ سـنن نسایی، ۱/۵۹-۶۱؛ سـنن بیهقی ۱/۲۱۹و۲۰۹؛ صحیح بخاری، ۱/

در این میان عبدالرحمن بن عوف سر رسید و پرسید درباره چه صحبت می کردید؟

عمر مسئله را گفت: عبدالرحمن گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرگاه یکی از شما در رکعت یک و سه شک کند، بنا را به رکعت یک بگذارد؛ اگر در دو و سه شک کند بنا را به رکعت دو بگذارد؛ و در صورت شک میان سه و چهار بنا را به رکعت سه بگذارد تا آن که اشتباه در زیادت باشد. سپس قبل از سلام دو سجده به جا آورد و سلام گوید.

این امر به صورت دیگری بدون تفاوت زیاد نقل شده است. علّامه امینی می نویسد: آیا تعجب نمی کنید که خلیفه حکم شک در رکعات نماز را که مسئله ای مورد ابتلا است و شب و روز یک نوبت با آن سروکار دارد، نمی داند و از غلامی می پرسد و او هم نمی داند تا عبدالرحمن بن عوف جواب می دهد

آدمی مبهوت می ماند و نمی داند چه بگوید و کسی را که اعلم اصحاب دانسته اند میزان آگاهی او از احکام، این اندازه پایین است و زهی بیچاره امّتی که داناترینشان این است. روزی ما ز خوان قدر این نواله بود!

(کَبرَت کَلَمِهُ تَخرُجُ مِن اَفواهِهِم إن یَقُولونِ اِلّا کذباً)(۱)

چه سخن بزرگی از دهان هایشان بیرون می آید و جز دروغ نگویند.

ص:۱۳

۱- کهف، ۵.

سوّم و چهارم: خلیفه کتاب خدا را نمی داند!

زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه بچه زاییده بود. عمر خواست حکم سنگ سار صادر کند. موضوع به گوش علی (علیه السلام) رسید، فرمود: برای این زن رجم و حدی نیست. عمر اطلاع یافت و کسی فرستاد تا نظر حضرت را جویا شد. علی (علیه السلام) فرمود:

(وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ اولَادَهُنَّ حَولَینِ کامِلینِ)

مادرها باید فرزندان را دو سال کامل شیر دهند.

و فرمودند: «وَ حَملهُ و فِصالُهُ ثَلاثُون شَهراً»(۱)

شش ماه حمل و بارداری و دو سال شیر دهی، سی ماه می شود.

پس عمر زن را آزاد کرد.

در عبارت حدیث نیشابوری و حافظ گنجی نیز تصدیق عمر در مورد علی آمده است که:

(لَولا عَلیٌ لَهَلَکَ عُمر)

اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود.

و در نقل سبط بن جوزی نیز آمده است: عمر هنگام رها کردن آن زن گفت:

(اَللّهُمَّ لاَ تبقِنی لِمُعضَلَهِ لَیسَ لَها اِبنُ اَبی طالبِ)

۱- احقاف، ۱۴.

خدایا مرا در مشکلی که فرزند ابی طالب در آن حضور ندارد باقی مدار.

نظیر این قصّه را در زمان عثمان هم نقل کرده اند. اما در آنجا تا عثمان از حکم آگاهی یابد و جلو گیرد آن زن بیچاره سنگ سار شده بود.(۱)

پنجم: همه داناتر از عمر هستند

روزی عمر بن خطّاب بر منبر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و گفت: ای مردم شما مهریه زنان را زیاد کرده اید. رسول خدا و اصحاب او مهریه را چهارصد درهم تعیین می کردند اگر زیادی مهریه نزد خدا نشان تقوا و کرامت بود شما بر آن ها پیش نمی گرفتید. پس زیاده بر چهارصد درهم مهریه قرار ندهید و از منبر پایین آمد.

زنی از قریش اعتراض کرد و گفت: ای امیر، مردم را از مهریه های بیشتر از چهار صد درهم باز داشته ای ؟ عمر گفت: آری. آن زن گفت: آیا نشنیده ای خدا در قرآن چه آیه ای نازل فرموده است؟ عمر پرسید کدام آیه؟ آن زن گفت: آیا نشنیده ای که خدا فرمود:

(و آتیتم احداهنَّ قنطاراً...)(۲)

۱- موطّاء مالک، ۲۴/۱۷۶؛ سنن کبری، بیهقی ۷/۴۴۲؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۱۵۷؛ در منثور سیر طه،۶/۴۱.

۲- نساء، ۲۰.

عمر گفت: خدایا مرا ببخش همه مردم از عمر داناترند و برگشت بر منبر و نشست و گفت: ای مردم من شما را از مهریه افزون بر چهارصد درهم منع کردم، اکنون می گویم: هرکه بخواهد از مال خود هرچه بخواهد بدهد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را به ۹ صورت از منابع مختلف آورده است. در متن روایات تفاوت هایی وجود دارد، لیکن اصل قضیه همان است.

ششم: خلیفه معنای «ابّ» را نمی داند

عمر به روی منبر قرائت کرد:

(فانبتنا فیها حباً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلاً حدائق غلباً و فاکهه و ابّاً)(۲)

پس، در زمین دانه و انگور و سبزه و زیتونی رویاندیم و باغ ها و بستان های انبوهی و میوه و گیاه و چراگاهی.

سپس گفت: همه آن ها را فهمیدیم؛ اما مفهوم «ابّ» را نفهمیدیم. آن گاه عصایش را از دست انداخت و گفت: به خدا سوگند این همان به زحمت و رنج، افتادن است. تو را چه شده چه عیبی دارد که معنای «ابّ» را نمی دانی؛ سپس خطاب به مردم می گوید به دنبال چیزی باشید که کتاب هدایت برای شما

۱- مجمع الزوائد، هیثمی، ۴/۲۸۴؛ الدررالمنتشره، ۲۴۳؛ ترتیب جمع الجوامع، ۸/۲۹۸؛ کشف الخفاء، ۱/۲۶۹.
۲- سوره عبس، ۲۹.

بیان کرده و به آن عمل کنید. آن چه را نشناختید، به پروردگار آن، واگذارید.

این حدیث هم با تعبیرهای متفاوت گزارش شده و محدثان و صاحبان سنن آن را آورده اند، همین مطلب از ابوبکر نیز گزارش شده است. ابن حجر در توجیه مسئله می گوید، شاید آن کلمه عربی نبوده که بر دو خلیفه پوشیده مانده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چگونه پیشوایان لغت و ادب عربی این کلمه را در معجم های خود آورده اند، بدون اشاره به این که آن واژه دخیل است. به فرض اگر کلمه عربی هم نباشد، کلمه های دیگر آیه آن را توضیح می دهد. اما هدف ابن حجر آنست که از دو خلیفه هرچند با زورگویی، دفاع کرده باشد و درصحیح بخاری چه بسیار از احادیث است که دست تحریف در آن ها بازی کرده است.

هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه ای که زنا کرده بود

زن دیوانه ای که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند. او بعد از مشورت حکم سنگسار داد. علی بر او گذر کرد و پرسید گناه

ص:۱۷

۱- فتح الباری ابن حجر ۱۳/۲۳۰، ارشادالساری ۱۰/۲۹۸؛ تفسیر رازی ۸/۳۸۹؛ کنزالعمال ۱/۲۲۷؛ درّ منثور سیوطی ۶/۳۱۷؛ تفسیر خازن ۴/۳۷۴؛ ابن تیمیه، مقدمه تفسیر، ص۳۰؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۴۷۳؛ نهایه ابن اثیر ۱/۱۰؛ الموافقات شاطبی، ص۲۱-۲۵؛ ریاض نضره، محب طبری ۲/۴۹؛ کشاف مخشری ۳/۲۵۳؛ مستدرک ۲/۵۱۴؛ تفسیر ابن جریر ۳۰/۳۸ و ... .

این زن چیست؟ گفتند: زن دیوانه فلان قبیله است. زنا کرده و عمر دستور رجم او را داده است. فرمود:(1)

او را برگردانید. سپس نزد عمر آمد و فرمود: ای امیر آیا نشنیده ای رسول خدا فرمود: قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: ۱- بچه تا به سن بلوغ برسد؛ ۲- شخص خواب تا بیدار شود؛ ۳- دیوانه و عقل باخته تا بهبود یابد. این همان دیوانه و دلشده فلان قبیله است شاید در آن حال، چنان کرده باشد. علی (علیه السلام) او را آزاد کرد و عمر تکبیر گفت.

این روایت به پنج صورت و با اندکی تفاوتی نقل شده؛ در حدیثی، برای ابوبکر هم، چنان امری پیش آمده است. ناگفته نماند بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده، اما او در هر حدیثی که موجب خدشه دار شدن کرامت و شخصیت خلیفه می شود؛ صدر و ذیل را تحریف می کند.

هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا

ابوسعید خدری می گوید: با عمربن خطّاب حج گذاردیم وقتی وارد طواف شد، برابر حجر الأسود قرار گرفت و گفت: من می دانم که تو سنگی بیش نیستی و زیان و سودی نداری و اگر

۱- مستدرک، حاکم ۲/۵۹ و ۴/۳۸۹، او حدیث را صحیح دانسته است؛ سنن کبری، بیهقی ۸/۲۶۴؛ محب طبری، ریاض نضره ۲/۱۹۶؛ ذخائرالعقبی، ص۸۱؛ ارشادالساری، قسطلانی ۱۰/۹؛ فیض ا لغدیر ۴/۳۵۷؛ مصباح الظلام و سیاطی ۲/۵۶ و تذکره ابن جوزی، ص ۵۷؛ فتح الباری، ابن حجر ۱۲/۱۰۱ و ... .

ندیده بودم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را می بوسید، هرگز نمی بوسیدمت. آن گاه بر حجر بوسه زد. علی بن ابی طالب گفت: ای امیر او زیان و سود دارد. خدا فرمود:

(وَ إذ أخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ أشهَدَهُم عَلَی أنفُسِهِم)(۱)

هنگامی که پروردگار تو از صلب های بنی آدم نسل شان را بر گرفت و از آن ها بر خودشان شهادت و گواهی خواست...

وقتی آنان اعتراف کردند که خداوند عزّوجّل، پروردگارشان و آن ها بندگان او هستند آن پیمان و شهادت را در برگ و ورقی نرم در این حجر خورانید و در روز قیامت آن حجر برانگیخته شود و او دارای دو چشم و یک زبان و دو لب است و برای آن کس که وفا کرده، شهادت دهد. او امین خدا در این زمین است. عمر گفت: خدا مرا در سرزمینی باقی نگذارد که تو، ای ابالحسن در آن جا نباشی.(۲)

نهم: ناآگاهی خلیفه از کفّاره تخم شترمرغ

داخل مسجد دمشق شدم. پیرمردی را دیدیم که از زیادی سن و سال، استخوان های سینه اش درهم ریخته و کج شده بود (قد

۱- اعراف، ۱۷۲.

۲- مستدرک، حاکم ۴/۴۵۷؛ سیره عمر، ابن جوزی، ۱۰۶؛ ارشادالساری ۳/۱۹۵؛ عمدهالقاری، عینی ۴/۶۱۶؛ ترتیب جامع کبیر، سیوطی ۳/۳۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۱۲۲ و... .

خمیده بود) پرسیدم: ای پیرمرد، زمان چه کسی را درک کرده ای؟ گفت عمر را دیده ام. پرسیدم در کدام غزوه حضور یافته ای؟ گفت: غزوه یرموک. گفتم خاطره ای را برای من بگو. گفت: با کاروان، سوار بر شتر برای حج بیرون آمدیم، تخم شترمرغی یافتیم در حالی که محرم بودیم اعمالمان را به پایان رسانیدیم. این مسئله را برای امیرالمؤمنین عمر گفتیم. او برگشت و گفت به دنبال من بیایید، تا به حجره های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدیم. حجره ای را زد. زنی جواب داد، عمر گفت: آیا ابوالحسن آن جاست؟ زن گفت: نه، به مزرعه رفته است. عمر برگشت و گفت دنبال من بیایید تا به علی (علیه السلام) رسید و او با دست خود خاک را هموار می کرد و گفت ای امیر خوش آمدی. عمر گفت: این جماعت در حال احرام تخم شترمرغ شکسته و خورده اند. علی فرمود: پس چرا به سراغ من نفرستادید. عمر گفت: شایسته است که من خدمت شما بیایم. علی (علیه السلام) فرمود: به تعداد تخمها، شتران نر را با شتران ماده نزدیک کنند نتیجه هر چه شد آن را به خانه خدا فرستند. عمر گفت گاهی شتر، بچه می اندازد و علی فرمود: تخم هم گاهی لقالق می شود. وقتی عمر بر می گشت گفت: خدایا! امر سختی بر من فرود نیاور مگر آن که ابوالحسن در کنار من باشد.(۱)

۱- الریاض النضره، ۲/۵۰ و۱۹۴؛ ذخائرالعقبی،۸۲؛ کفایهالشنقیطی، ۵۷.

دهم: همه از عمر دین فهم ترند

عمر به جوانی از جوانـان انصـار برخورد درحالی که تشـنه بود. از او آب طلبیـد آن جوان آب را با عسل درهم آمیخت و به او داد. عمر آن را ننوشید و گفت: خدای تعالی می فرماید:

(أذهَبتُم طیِّباتِکُم فِی حَیاتِکُمُ الدُّنیا)(۱)

شما لذت ها و خوشی هایتان را در حیات دنیوی تان بردید و از آن ها بهره مند گشتید.

آن جوان انصـاری گفت: ای امیر این آیه برای شـما و برای هیـچ یـک از اهـل قـبیله نیست. اول آیه را بخوانیـد: «وَ یَوم یُعرَضُ الَّذینَ کَفَرُوا عَلی النار...» روزی که کافران به آتش عرضه شوند و گفته شود شـما لذت ها و خوشی های خود را در زندگانی دنیا بردید و در آن کامروا گشتید...

عمر گفت: همه از عمر فقیه تر هستند.(۲)

یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بزنند.

پسـری از انصار با مادرش نزاع کرد. مادرش او را نزد عمر بن خطّاب آورد و گفت این فرزنـد من نیست. عمر شاهـد خواست، فرزند شاهدی نداشت. زن چند نفر شاهد آورد و به نفع او گواهی دادند که او ازدواج نکرده و آن پسر دروغ می گوید و

۱- احقاف، ۲۰.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ۱/۶.

به او نسبت بد می دهد عمر دستور داد آن پسر را تنبیه کنند و بزنند. علی (علیه السلام) سر رسید و از حال، جویا شد. آن دو را به مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرا خواند. از زن پرسید. او آن نسبت را انکار کرد. علی به آن پسر فرمود: همان طورکه آن زن فرزندی تو را انکار می کند تو هم مادری او را انکار کن. آن پسر گفت: ای پسرعموی رسول خدا او مادر من است، چگونه انکار نمایم؟ علی (علیه السلام) فرمود: انکار کن من پدر تو و حسن و حسین برادران تو هستند. آن پسر گفت: من او را انکار می کنم. علی (علیه السلام) به کسان آن زن فرمود: آیا من می توانم درباره این زن هر تصمیمی که خواستم بگیرم؟ گفتند: آری، در حق ما نیز می توانید تصمیم بگیرید. فرمود شاهد باشید من این پسر جوان را همسر این زن قرار دادم و به قنبر فرمود برو کیسه ای را که در آن، درهم هایی است، بیاور. آن را آورد و شمرد چهارصد و هشتاد درهم بود. آن ها را به عنوان مهریه به سوی زن انداخت و به آن پسر فرمود دست زن خود را بگیر و برو و نزد من نمی آیید مگر آن که اثر عروسی بر تو باشد.

وقتی آن جوان می رفت، آن زن گفت ای اباالحسن، خدا را، خدا را، آن آتش است. به خدا سوگند او پسر من است. پرسید چگونه؟ گفت: پدر او مرد زنگی بود برادرانم مرا به همسری او درآوردند و من به این پسر باردار شدم آن مرد به جنگ رفت و کشته شد و من این پسر را به محلّه بنی فلان فرستادم در آن جا

نشو و نما کرد و خوش نداشتم او پسر من باشد. علی (علیه السلام) فرمود: منم ابوالحسن و او را به وی ملحق کرد و نسب ثابت گردید.(۱)

دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان

علّامه در این مورد پنج داستان نقل می کند و ما به یکی اکتفا می کنیم. عمر بن خطّاب از مردی پرسید چطوری؟ گفت: این گونه که فتنه را دوست دارم و حق را خوش ندارم و بر چیزی شهادت می دهم که ندیدم. عمر دستور داد او را به زندان اندازند. علی فرمود: او را برگردانید و فرمود: او راست گفته عمر پرسید چگونه؟ علی فرمود: او مال و فرزند را دوست دارد و خدا فرمود: «إنَّما أموالُکُم وَ أولادُکُم فِتنَهٌ»(۲) و مرگ را که حق است ناخوش دارد و شهادت می دهد که محمد رسول خداست و او را ندیده است. عمر دستور داد آن مرد را آزاد کنند. گفت: «الله أعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ»(۳) خدا داناتر است که رسالتش را کجا نهد.(۴)

سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می کند

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این مورد، سه روایت گزارش کرده و ما تنها به یکی بسنده می کنیم. عمربن خطّاب با مردم نماز مغرب

۱- طرق الحکمیه،ابن قیم جوزیّه، ۴۵.

۲- انفال، ۲۸.

۳- انعام، ۱۲۴.

۴- طرق الحکمیه، ۴۶.

به جماعت می خواند و در رکعت اول حمد و سوره قرائت نکرد. چون از نماز فارغ شد، مردم گفتند: قرائت نخواندید. پرسید رکوع و سجده چطور بود؟ گفتند خوب بود گفت پس مهم نیست.(۱)

همه رجال این حدیث را، صحیح و ثقه دانسته اند.

چهاردهم: رأی خلیفه در ارث

مسعود ثقفی نقل می کند که ما شاهد بودیم عمر بن خطاب در تقسیم ثلث، برادان امّی را با برادران ابی و امّی شریک کرد گفتند: تو اول سال جز این داوری کردی، پرسید چطور؟ گفتند تو ثلث را به برادر امی دادی و به برادر ابی و امّی ندادی.

عمر گفت آن روز چنان و امروز چنین کردم و حکم همان است!(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: گویا احکام قضایی دایر بر مدار نظر خلیفه است؛ حال مطابق شرع باشد یا نه، و به طورکلی قانون یکنواخت در شریعت نیست. این سخن رسواتر از نظریه تصویب در اجتهاد است!

علّامه امینی (رضی الله عنه) مواردی را از دانش های خلیفه بیان کرده است که عبارتند از: طلاق کنیز، حکم رجم زن فاجره یا باردار،

۱- بیهقی، السنن الکبری، ۲/۳۸۱، ۳۴۷.

۲- بیهقی، السنن الکبری، ۶/۲۵۵؛ سنن دارمی، ۱/۱۵۴.

رأی خلیفه بر زن حائض بعد از افاضه و حکم ازدواج در عده بدون آگاهی و اجتهاد در میراث جدّ و حکم زنی که به استناد آیه قرآن با غلام زر خرید خود هم بستر شده و برخورد خلیفه با زن آوازه خوان که در راه، از خوف او سقط جنین کرد و حکم زنی که ناچار شده و تن به زنا داده بود، علّامه آن ها را با شماره های پانزده الی بیست و سه به تفصیل آورده است.(۱)

بیست و چهارم: خلیفه نمی داند چه بگوید

مردی سیاه پوست را، همراه همسر سیاه پوستش، نزد خلیفه آوردند. او گفت من کشت سیاه کرده ام این همسر سیاه پوستم بچه سرخی آورده است. زن گفت: به خدا سوگند من خیانت نکرده ام این، بچه خود اوست. عمر درماند که چه کند و چه بگوید.

این مسئله به علی بن ابی طالب گفته شد. علی از آن مرد سیاه پوست پرسید: اگر چیزی بپرسم راست می گویی؟ گفت: آری به خدا قسم. علی (علیه السلام) پرسید آیا با همسرت در حال حیض نزدیکی کردی؟ آن مرد سیاه پوست گفت این کار شده است. علی (علیه السلام) فرمود: هرگاه نطفه با خون درآمیزد، بچه سرخ در می آید. این بچه از توست و تو خود بر خود ستم کرده ای.(۲)

۱- ر.ک: الغدیر، ۶/۱۱۰-۱۲۰.

۲- الطرق الحکمیه، ۴۷.

بیست و پنجم: تجسس خلیفه

عمربن خطّاب شب هنگام در مدینه گشت می زد. صدایی از خانه ای شنید، از دیوار خانه بالا رفت مردی را با زنی و کوزه شرابی دید، گفت: ای دشمن خدا، پنداشتی که خدا معصیت کاری تو را می پوشاند؟ آن مرد گفت: ای امیر شتاب مکن؛ اگر من یک خطا کرده ام تو اکنون سه خطا مرتکب شده ای.

اول: تو تجسس کردی و خدا فرمود: «لا تجسّسوا»(۱)

دوم: تو از دیوار بالا آمدی و وارد خانه من شدی و خدا فرمود: «وَ أتوا البُیوتَ مِن ابوابِها»(۲)

سوم: تو وقتی وارد شدی سلام نگفتی و خدا فرمود: «فاِذا دَخَلتُم بُیوتاً فَسَلِّمُوا»(۳) عمر پرسید اگر از تو در گذرم به چه چیز امیدوار باشم. آن مرد گفت به خدا قسم دیگر تکرار نمی کنم. عمر گفت: برو که بخشیدمت.(۴)

علّامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را به شش روایت با اندکی تفاوت، نقل کرده است. در این آثار، بحث های مهمی وجود دارد که بر هیچ خواننده ای پوشیده نیست و سخن کوتاه باید کرد.

۱- حجرات، ۴۹.

۲- بقره، ۱۸۹.

۳- نور، ۶۱.

۴- الریاض النضره ۲/۴۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۹۶ و ۱/۶۱؛ عقدالفرید ۳/۴۱۶؛ الدرالمنثور۶/۹۳؛ الفتوحاتالاسلامیه ۲/۴۷۷.

بیست و ششم: رأی خلیفه در حدّ شرابخواری

عمر در اجرای حد شرابخوار برخلاف رای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کرده که علّامه آن را به تفصیل آورده است.(۱)

بیست و هفتم

زنی عاشق جوان انصاری شده بود، اما آن جوان توجّهی نشان نمی داد، تا آن زن نقشه ای کشید. او سفیده تخم مرغی را بر جامه و میان دو پایش ریخت سپس نزد عمر آمد و فریاد کشید این مرد بر من چیره گشته و مرا در میان خانواده ام رسوا ساخته و این، اثر عمل اوست. عمر تصمیم گرفت آن جوان انصاری را ادب کند. آن جوان یاری می طلبید و می گفت: من گناهی نکرده ام آن زن به سراغ من آمد ولی من قصد او نکردم و خود را نگاه داشتم.

عمر گفت: ای اباالحسن نظر شما چیست؟ علی (علیه السلام) نگاهی به آن جامه انداخت و آب بسیار داغ در حال جوش طلبید و آن را بر روی جامه ریخت. سفیده جمع شد. آن را بو کرد و چشید، دانست سفیده تخم مرغ است. علی (علیه السلام) آن را از چنین کاری بازداشت و او اعتراف کرد.(۲)

۱- صحیح مسلم، ۲/۳۸؛ سنن دارمی ۲/۱۷۵؛ سنن ابی داود ۲/۲۴۰؛ مسند ابی داود طیاسی، ص۲۶۵؛ سنن بیهقی ۸/۳۱۹؛ کنزالعمال ۳/۱۰۲؛ علّامه بعد از بعد از نقل آن فتواها و نظرات پژوهشی ابراز کرده و حقایقی را روشن ساخته است.

۲- الطرق الحکمیه، ابن قیّم، ۴۷.

بیست و هشتم

دو مرد، یکصد دینار نزد زن قرشی ودیعت نهادند و گفتند آن را وقتی تحویل ما بده که دو نفری نزد تو حاضر باشیم و به یکی تنها و بدون همراهش تحویل مده. یک سال بعد یکی از آن دو مرد آمد و گفت رفیق من مرده است یکصد دینار را تحویل بده آن زن خودداری کرد و امر برای خانواده او دشوار گردید و از او خواستند که امانت را تحویل دهد و تحویل داد. یک سال دیگر گذشت آن مرد دیگر آمد و دینارها را طلبید زن گفت: دوست تو آمد و وانمود کرد که تو مرده ای من همه آن پول را به وی تسلیم کردم داوری به نزد عمر بردند و او خواست زن را ضامن بداند. و او گفت: تو را به خدا داوری مکن ما را نزد علی بن ابی طالب بفرست و عمر چنان کرد. امام علی (علیه السلام) دانست که آن دو مرد برای آن زن قرشی نقشه کشیده و قصد کلاهبرداری داشته اند. به آن مرد فرمود: مگر شما نگفته بودید که پول به یکی بدون دیگری ندهد؟ او گفت آری. علی گفت پول نزد ما است برو دوستت را بیاور و مال را تحویل بگیر. خبر به گوش عمر رسید گفت: خدا مرا پس از علی بن ابی طالب زنده ندارد.(1)

۱- الاذکیا، ابن جوزی، ۱۸؛ اخبارالظّراف، ابن جوزی،۱۹؛الریاض النضره ۲/۱۹۷؛ ذخایرالعقبی، ۸۰؛ تذکره، سبطبن جوزی، ۸۷؛مناقب خوارزمی، ۶۰.

بیست و نهم: خلیفه و کلاله

عمر بن خطّاب روز جمعه سخنرانی می کرد و یادی از پیامبر و ابوبکر کرد. سپس گفت: من برای پس از خودم چیزی بهتر از کلاله باقی نگذاشته ام و در هیچ مورد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه کلاله نپرسیدم، تا آن که روزی با انگشت بر سینه من زد و فرمود: ای عمر! آیا تو را آیه تابستان در آخر سوره نساء کافی نیست؟(۱) علّامه امینی (رضی الله عنه) از این ماجرا شانزده نقل متفاوت، آورده است. همچنین از خلیفه دوم چندین داوری دیگر از شماره سی تا چهل آورده است.(۲) علّامه امینی (رضی الله عنه) در حاشیه بعضی از آن ها اظهار داشته که عمر در داوری خود در هر قضیه به یک عقل منفصل، مثل مغیره که زناکارترین ثقیف و دورغگوترین امت در شریعت الهی است- نیازمند بوده است. چگونه در حکمی که همه اصحاب حضرت محمد از آن آگاهی داشتند، اما او به سادگی اظهار بی اطلاعی می کند. اگر به راستی نداند مصیبتی است و اگر می داند و از روی مصلحت و حب و بغض می گوید: مصیبت دو چندان است.(۳)

ص:۲۹

۱- آیه کلاله را (سوره نساء،۱۷۶) آیه تابستان نامند؛ چون در تابستان سال حجهالوداع نزول یافته است. صحیح مسلم کتاب فرائض، ۲/۳؛ مسند احمد، ۴۸؛ سنن ابن ماجه ۲/۱۶۳؛ احکام القرآن، جصاص ۲/۱۰۶؛ سنن بیهقی ۶/۲۲۴ و ۸/۱۵۰؛ تفسیر قرطبی ۶/۲۹؛ تفسیر طبری ۶/۳۰؛ تفسیرالدرالمنثور ۲ /۲۵۱؛ تفسیر ابن کثیر ۱/۵۹۴؛ مستدرک، حاکم ۲/۳۰۳؛ سنن دارمی ۳/۳۶۵.

۲- ر.ک: الغدیر، ۶/۱۲۷-۱۳۱.

۳- رسائل جاحظ، الأذکیاء، ۲۵۱۹۸

قضیه مغیره بن شعبه را در ذیل می آوریم:

چهل و یکم

مغیره بن شعبه پیش از اسلام در جاهلیت به زناکاری مشهور بود. پس از آن که مسلمان شد، مدّتی از این عمل زشت دست برداشت تا آن که این خصلت در زمان والی گری او بر بصره، در عهد عمر بن خطاب، آشکار شد.

چهارتن به نام های زیاد، ابوبکره، نافع و شبل به طور اتفاقی، عمل زشت مغیره را با زن بدکاره ای، دیدند و او را به مدینه آورده و بر عمل زشت او شهادت دادند. سه تن شهادت کامل دادند، اما زیاد، با ترفندی که عمر به کار بست و تلقین کرد که او از مهاجرین است و مغیره را رسوا نخواهد کرد، گفت من اطمینان ندارم. در نتیجه عمر آن سه شاهد را تازیانه زد. ابوبکره گفت مرا که تازیانه زدید، باز می گویم که مغیره زنا کرد و عمر خواست او را دوباره حد بزنند. امیرالمؤمنین فرمود: اگر شهادت در شهادت محسوب شود باید مغیره رجم گردد، نه آن که ابوبکره دوباره حد خورد. بالاخره عمر برای او حد شرعی اجرا نکرد.

مغیره بن شعبه از دشمنان سرسخت علی بن ابی طالب بود. او در کوفه خطیبان را به لعن امیر المومنین پس از شهادتش، وادار می کرد و قصه هایی در این خصوص آورده اند.(۱)

۱- ر.ک: الغدیر، ۶/۱۴۴-۱۴۶،شماره های ۴۲ و۴۳

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: حد قذف برابر آیه چهار سوره نور، هشتاد تازیانه است و آن در صورتی است که قذف، صریح و آشکار باشد نه با اما و اگر؛ اما عمر بدون قذف صریح، هشتاد تازیانه زده است. یک مورد هم وقتی یک پیرزن، ناآگاهی خلیفه را از وضعیتش فهمیده، گریسته و گفته است همه و حتی پیرزنان هم از عمر داناترند.

چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان

مردم کنار درختی می آمدند که پیامبر زیر آن بیعت رضوان نمود و نماز می خواندند. عمر آنان را تهدید کرد و دستور قطع آن را داد؛ و به نقلی دیگر گفت: شما از اسلام برگشته اید. از این به بعد، اگر کسی چنان کند، کشته شود چرا که مرتد شده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در شماره های چهل و پنج تا پنجاه اشتباهات دیگر خلیفه دوم را به طور مفصّل آورده است که شامل: در نفی تقدّس آثار انبیاء درماندگی وی از پاسخ احبار و عالمان یهود، در زکات، لیلهٔالقدر و چوب زدن بر جارود بیچاره و

ص:۳۱

۱- طبقات الکبری، ابن سعد ۶۰۷؛ سیره عمر ابن جوزی ۱۰۷؛ السیره الحلبیه۳/۲۹؛ فتح الباری، ابن الحجر ۷/۳۶۱؛ ارشادالساری ۶/۳۷۷؛ شرح المواهب، رقانی ۲/۲۰۷؛ الدرالمنثور۶/۷۳؛شرح ابن الحدید ۱/۶۰.

اعتراض او و ناآگاهی عمر از سنت مشهوری که صغیر و کبیر اصحاب می دانستند، فصل مشبعی در این موارد آورده است.(۱)

پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده

زمانی که زینب دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات یافت، زنانی گریه کردند و عمر آن ها را با چوبدستی اش زد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفت و فرمود: آرام باش ای عمر! بگذار گریه کنند ولی مباد که مثل شیطان، شیون کنند.

پیامبر بر کنار قبر نشست و فاطمه در کنار او گریست و پیامبر از روی مهربانی چشمان فاطمه را با دست و جامه اش پاک می کرد.(۲) مطابق روایت بیهقی از ابن عباس: زنان به رقیّه (دختر رسول الله) گریستند، عمر آن ها را از گریه باز می داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ای عمر! دست نگهدار و فرمود: از ایجاد صدای ناهنجار شیطانی و شیون کردن بر حذر باشید. فاطمه در کنار قبر رقیه می گریست و رسول خدا، سرشک جاری بر گونه های او را با دست و یا جامه پاک می کرد. روایت دیگر: از آل رسول کسی از دنیا رفت، زنان گرد آمدند و بر او می گریستند. عمر آن ها را منع کرد و پراکنده ساخت. رسول

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۶۴۰/۱۴۷-۱۵۹.

۲- مسند، احمد،۱/۳۳۷و۳۳۵؛ مستدرک، حاکم،۳/۱۹۱، مسند، ابی داود طبالسی، ۳۵؛ الاستیعاب،۲/۴۸۲؛ مجمع الزوائد، ۳/۱۷.

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر آن ها را رها کن؛ چشم اشک بار است و دل غم بار و عهد و انس نزدیک.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نمی دانم علت این که عمر زنانی را که گریه می کردند زد، چه بود؟ این در حالی است که پیامبر گریه و شیون آنان را می نگریست و اگر منعی برای گریه کردن بود، پیامبر شایسته تر بود که آنان را از گریستن باز دارد.

پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی

ابوبکر و عمر قربانی کردن را خوش نداشته اند. مبادا مردم پندارند آن واجب است.(۲) شعبی می نویسد آن دو در موسم حج حاضر شدند و قربانی نکردند.(۳) علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آیا آن دو به حکمی رسیدند که پیامبر نرسیده بود؟

علامه امینی (رضی الله عنه) درادامه به ناآگاهی ها و اشتباه های خلیفه دوم درباره ارث زن از دیه، کم کردن خلیفه از حدّ؛ امداد امام بر او برای جاری ساختن حد در مسئله دشوار؛ درماندگی خلیفه در مواجهه با نوزادی عجیب و امداد امام علی (علیه السلام) بر او؛ .. به طور مفصل پرداخته است.

ص:۳۳

۱- سنن الکبری، بیهقی،۴/۷۰ و نظایر آن؛ مسند، احمد ۲/۴۰۸؛ مستدرک ۱/۳۸.

۲- مجمع الزوائد،۴/۱۸ و.... .

۳- کنزالعمال،۳/۴۵.

شصتم: اجتهاد در زیورآلات کعبه

در روزگار عمربن خطّاب، از زیادی اشیای نفیس کعبه، سخن به میان آمد. عده ای گفتند: آن ها را بگیر و با آن سپاه مسلمانان را آماده کن، که اجر آن بیشتر است. آن زیورآلات برای کعبه چه سودی دارد؟ عمر تصمیم گرفت چنان کند و نظر امیرالمؤمنین را جویا شد. او فرمود: این قرآن بر پیامبر نازل شده و اموال بر چهار نوع است. اول، اموال و دارایی شخصی مسلمان که آن ها مطابق فرائض، بین وارثانشان تقسیم شود؛ دوم، فیئ و اموال عمومی است. آن را هم به کسانی که استحقاق آن رادارند، قسمت گردد، سوم، خمس است که آن را در جایگاه خود قرار داده؛ چهارم، صدقه ها، زکات و امثال آن است در جای خود باید قرار گیرد. زیور و نفایس کعبه در آن روز هم وجود داشت. خداوند آن ها را به حال خود واگذاشت. نه از روی فراموشی و نسیان و نه آن که جایگاه آن ها را ندانسته یا بر او پنهان باشد، پس تو هم آن ها را همان جا باقی بگذار که خدا و رسول او باقی گذاشته اند. عمر گفت: اگر نبودی ما رسوا شده بودیم و آن اشیا را به حال خود باقی گذاشت.(۱)

ص:۳۴

۱- مسند، احمد ۱/۵۷۴؛ صحیح، مسلم ۱/۵۷۴؛ سنن الکبری، بیهقی ۷/۳۳۶؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۹۶؛ تفسیر قرطبی ۳/۱۳۰؛ ارشادالساری ۸/۱۱۷ و... .

شصت و یکم: اجتهاد خلیفه در سه طلاق

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، ابوبکر و دو یا چند سال از خلافت عمر، سه طلاق(در یک نوبت)، یک طلاق حساب می شد. عمر گفت: مردم در کاری که باید تامل داشته باشند، شتاب می ورزند؛ پس ما آن را سه طلاق تلقی می کنیم و آن را واگذارد. این روایت به صورت های مختلفی نیز نقل شده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: شگفتا! که شتاب مردم مجوز آن شده است که کتاب خدا پشت سر گذاشته شود و مردم رأی خلیفه را بگیرند و قرآن را رها کنند.(سوره بقره/۲۹۹و ۲۳۰)

شصت و دوم: اجتهاد خلیفه، درباره نماز خواندن پس از نماز عصر

تمیم داری گوید: پس از نهی عمر از نماز خواندن بعد از نماز عصر، من دو رکعت نماز می خواندم. عمر رسید و با تازیانه اش ضربه ای زد. تمیم به عمر اشاره کرد که بنشین. بعد که نمازش را تمام کرد به عمر گفت: چرا مرا زدی؟ عمر گفت: چون تو، پس از منع من از نماز بعد از عصر دوباره نماز خواندی. تمیم گفت: من آن دو رکعت نماز بعد از عصر را با کسی بهتر از تو –رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) – خوانده ام... عمر گفت من ترسیدم که بعد از شما کسانی بیایند که میان عصر و مغرب هم نماز بخوانند.

۱- سنن، ابی داود ۱ /۳۴۴؛ الدرالمنثور ۱/۲۷۹؛ کنزالعمال ۵/ ۱۶۳ و... .

علّامه امینی (رضی الله عنه) این روایت را به هشت صورت نقل کرده و می نویسد: شگفتا! خلیفه با تازیانه اش از خواندن نمازی باز می دارد که سنت بودن آن ها قطعی است.

در موارد شصت و سه تا شصت و هشت آمده که خلیفه غیر عرب را از ارث محروم می کرد و با سعایت و سخن چینی اشخاص به جست وجو می پرداخت و در دفن شدن در حجره نبوی از عایشه اجازه خواست و بالاخره سوره بقره را در طول دوازده سال آموخت! علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چطور شد خلیفه از عایشه اجازه خواست آیا او حجره نبوی را با ارث مالک شده بود که خود گفته اند پیامبر میراثی باقی نگذاشته و ... .

شصت و هشت: منع از دو متعه

۱. متعه حج؛ ۲. متعه زنان.

آیه ای در حج تمتع نازل شد و رسول خدا به آن امر فرموده و بعد آیه ای که آن را نسخ کرده باشد نازل نشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم از آن منع نفرمود تا پیامبر درگذشت. بعد، مردی آنچه می خواست گفت.(۱)

۱- صحیح، مسلم ۱/۴۷۴؛ تفسیر، قرطبی ۲/۳۶۵ با همین تعبیر؛ صحیح، بخاری ۳/۱۵۱؛ سخن نسایی۵/۱۵۵؛ مسند،احمد ۴/۴۳۶؛ فتح الباری ۳/۳۳۸؛ ابن ماجه، ۲/۲۲۹؛ سنن، بیهقی ۵/۲۰؛ شرح موطأ، زرقانی ۲/۱۷۹.

شصت و نه: متعه زنان

جابربن عبدالله گوید: در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به روزگار ابوبکر با یک مشت خرما و آرد متعه می کردیم، تا آن که عمر به خاطر عمل عمروبن حریث آن را نهی کرد.

عروهبن زبیر نیز نقل می کند که خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و گفت: ربیع بن امیّه زنی را متعه کرده و او باردار شده است. عمر راه افتاد با عصبانیت درحالی که لباسش بر زمین کشیده می شد، گفت: این متعه، اگر به این صورت پیش برود، سنگسار می کنم.

علی فرمود: اگر عمر از متعه منع نکرده بود، جز بدبخت، مرتکب زنا نمی شد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را در ۱۵ روایت آورده است.(۱)

ص:۳۷

۱- صحیح، مسلم ۱/۳۹۵؛ زادالمعاد،ابن تمیم ۱/۴۴۴؛ کنزالعمال ۸/۲۹۴؛الام، شافعی ۷/۲۱۹؛ طبری ۵/۹ و... .

دو متعه: متعه حج و متعه زنان

اشاره

ابو نضره گفت: نزد جابربن عبدالله انصاری بودیم شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در دو متعه اختلاف کردند.جابر گفت: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امر او را انجام دادیم بعد که عمر ما را بازداشت، دیگر انجام ندادیم.

علّامه، چندین صورت مسئله از این ماجرا را آورده است.(۱)

راغب نقل می کند که یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت: در جواز متعه به چه کسی اقتدا کرده ای گفت: به عمربن خطاب. یحیی گفت: چطور؟ او که در این مسئله بسیار سرسخت بود. آن شیخ گفت: زیرا در روایت صحیح آمده که عمر بر بالای منبر نشست و گفت: همانا خدا و رسول او دو متعه را برای شما حلال کرده اند و من آن دو را حرام می کنم و

۱- سنن، بیهقی۷/۲۰۶؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی ۹۳؛ تاریخ طبری ۵/۳۲؛ کنزل العمال ۸/۲۹۳.

هر کس انجـام دهـد کیفر می دهـم. آن شـیخ گفـت: مـا گـواهی عمر را برحلّیـت آن دو، پـذیرفتیم و رای و تحریـم او را نپذیرفتیم.(۱)

علّامه می نویسد احادیث متعه، بالغ بر چهل حدیث می باشند.

نگاهی به مسئله دو متعه

مروری کوتـاه بر احادیث وارده درباره دو متعه، گویای این است که متعه در عصـر پیامبر از نظر کتاب و سنّت مشـروع بوده و هرگز نسخ نشده اند. نهی عمر فقط مبتنی بر رأی و نظر خاص او بوده و بس.

منشأ توهّم خلیفه در مورد متعه حـج آن بوده که خوش نداشـته مردم پس از انجـام عمل با همسـرانشان هم بستر شـده و غسـل کننـد و آب غسل از سـر و صورت آنان بچکد. باید گفت وقتی صاحب شـریعت چنان کاری را مجاز دانسـته، چه اشـکالی در این میان وجود دارد؟!

در مورد متعه زنان، گویا عمر آن را با زنا و رابطه نامشـروع برابر پنداشته که چنان سخت موضع گرفته است. لذا وقتی اصحاب در مورد آن، اختلاف نظر پیدا می کردند، موافقان به کتاب و سنّت، استناد می نمودند و مخالفان، به نهی و منع خلیفه؛ و حتی کلام خود عمر که به صراحت گفته: من از آن

۱- محاضرات، راغب ۲/۹۱.

نهی می کنم و انجام دهنده آن را کیفر می دهم، نسخ را نفی می کند، چنان که ابن عباس می گوید: آیه متعه، محکم است نه متشابه و نسخ هم نشده است.

آن گاه علّامه از بیست نفر با ذکر مأخذ یاد می کند که در مباح بودن متعه به آیه قرآن استناد جسته اند؛ آن ها پنداشته اند آیه متعه نسخ شده، درحالی که دلیلی بر آن ادعا، ندارند.

استدلال به آیه پنجم و ششم سوره مؤمنون، صحیح نیست، زیرا زن به طریق متعه و عقد انقطاعی، همسر مرد محسوب می شود. چنان که فقدان ارث در آن، دلیل حرمت نباید باشد که عقد دائم با عقد منقطع در برخی احکام تفاوت دارد و در بسیاری احکام هم مشترکند.

اختلاف اصحاب درباره متعه، بسیار دامنه دار شده و اهل تفسیر هم در آن خصوص، سخنانی دارند و در این میان حدیث های ساختگی، در زمینه ادعای نسخ آیه، در برابر حدیث های ثابت و تاریخ صحیح نمی تواند مقاومت کند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) به طورکلی اقوال را به پانزده قول رسانده و می نویسد:(1) رسواتر از همه، بانگ های جاهلانه موسی جارالله است. او در کتاب «الوشیعه» می نویسد به نظر من متعه، از نکاح زمان جاهلیت باقی مانده است و در صدر اسلام برخی انجام

۱- الغدیر، ۶/۲۲۵.

داده اند و شارع برای مصلحتی ان را در برخی حالات مجاز دانسته، لیکن بعداً منع شدید به عمل امده است.

مهم آن است که ببینیم چنان چیزی از نظر قرآن ثابت است یا نه؟

کتاب های شیعه به استناد آیه «فَما استَمَتعُتم بِهِ مِنهُنَّ فأتوهُنَّ اُجورَهُنَّ»(۱) و آن را اثبات می کنند.

ولی به نظر موسی جارالله، صاحب الوشیعه، اگر آیه را در مورد متعه بدانیم از جهت ادبیات و بیان عربی، جمله آشفته می گردد. درباره متعه و نکاح متعه در قرآن، آیه ای نازل نشده، جز آنچه در کتاب های شیعه درباره آن آیه، آمده است و

من این فصل را در جواب آن ها، گشوده ام.(۲)

او، مدعی است که اصلاً متعه در اسلام مباح نبوده و نسخ آن هم، نسخ حکم شرعی نبوده بلکه نسخ یک امر جاهلی بوده و تحریم ابدی صورت گرفته است.(۳)

موسی مدعی است که متعه، از حدیث های شگفتی است که جمعی از صحابه قائل به آن بوده و برخی تابعین از جمله طاووس، عطا، سعیدبن جبیر و جماعتی از فقهای مکه نیز به آن تمایل داشته اند. از فقهای مکه ابن جریح در آن باره بسیار

۱- نساء، ۲۴.

۲- الوشیعه، ۳۲و۱۲۱.

۳- الوشیعه، ۱۳۲.

اسراف کرده است و خلاصه امّت مسلمانان به حرمت آن اتفاق نظر دارند.(۱) حتی دولت ایران (حکومت پهلوی اول)، آن را به طور قطع ممنوع اعلام کرده و بر خلاف فقهای شیعه از آن، ممانعت به عمل آورده است که آن حکومت در مقام اصلاح و سامان دادن به اوضاع جامعه بوده است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این بود چکیده سخن موسی جارالله که چندین صفحه از کتاب «الوشیعه» را سیاه کرده و تمام آن ها از ادب دینی و عفت کلام و اصول علمی و شیوه سلیم نویسندگی و آداب اجتماعی به دور است و سخنان او با روش اسلام، فرسنگ ها فاصله دارد.

متعه در قرآن

(فَما استَمتَعتُم به مِنهُنَّ فأتوهُنَّ اُجورَهُنَّ و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه إنّ الله کان علیماً حکیماً)

پس آنچه بدان وسیله از آن بانوان کام می جویید، مهرشان را به عنوان فرض به آنان بپردازید و گناهی بر شما نیست

ص:۴۳

۱- الوشیعه، ۱۶۶.

۲- الوشیعه، ۱۸۵، این نویسنده ناصبی، کارهای ضد دینی و ضد ملی رضاشاه را سامان دادن به اوضاع کشور تلقی کرده است. لیکن بحمدالله تعالی ملت شریف ایران با انقلاب اسلامی، خاندان مزدور پهلوی را به گورستان فرستاده و جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه برپا کرده انـد و قرائن نشان می دهد که پهلوی و این علم ودین به استعمار فروش و همپالگی های او همگی دست دریک کاسه داشته و آن کاسه آلوده انگلیس بوده است. سید علوی

اگر پس از تعیین فرض، به چیزی توافق کنید که خدا، دانای حکیم بوده است.

به نظر نویسنده کتاب «الوشیعه» قول به نزول آیه متعه فقط از ادّعای شیعه است و احدی از دیگران قائل به آن نیستند. البته این کلام، کلام کسی است که بسیار ناآگاه و بی اطلاع است. آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) بیش از بیست قول از بزرگان اهل سنّت را آورده که قائل به نزول آیه مزبور درباره متعه بوده اند.

ما از موسی جارالله می پرسیم آیا این بیست کتاب و بیست شخصیّت از مراجع اهل سنّت در دانش قرآن نیستند؟ و شاید هدف او اهانت به دو امام بزرگوار شیعه: امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) باشد که او و همه می دانند که پیشواهای چهارگانه اهل سنّت، جیره خوار سفره علم و دانش آن امامان بزرگوار بوده اند. اگر شخصیت هایی مانند: بخاری، مسلم،احمد، طبری، فخر رازی، بیضاوی، بیهقی، اندلس، خازن، ابوحیان، ابن کثیر، ابوالسعود و آلوسی و چند تن دیگر از علمای تستن مورد احترام او نیستند پس چه کسی نزد او محترم است و عالمان اهل سنت نزد او چه کسانی هستند؟

متعه در اسلام حدود و شرایطی دارد که عبارتند از:

۱. مهر؛ ۲. زمان معین؛ ۳. عقد شامل ایجاب و قبول؛ ۴. جدایی با انقضای مدّت یا بذل آن؛ ۵. عده نگاه داشتن ۶. عدم میراث.

ص:۴۴

این حد و مرز را فقها در کتاب های فقهی و محدثان در صحیح ها و مسندها و مفسّران در ذیل آیه تلاوت شده یاد کرده اند. و همه آنان اتفاق نظر داشته اند که متعه، با آن حدود و شرایط وجود داشته و به طور مباح، دایم یا موقت نسخ نشده است. پس سخن موسی جارالله که مدعی است متعه ازدواج های تاریخ جاهلیت و با اذن شارع نبوده است، سخنی است بی پایه و چنین ازدواجی در جاهلیت با این نام و نشان هیچ گاه نبوده است.

ص:۴۵

بخوانید و بخندید یا بگریید

اشاره

عمر بر منبر نشست و گفت: ای مردم! سه چیز در زمان رسول خدا رایج بوده و من آن ها را نهی می کنم و هر که مرتکب آن اعمال شود، کیفر می دهم؛ متعه زنان، متعه حج و گفتن حی علی خیرالعمل.

قوشچی، در شرح تجرید، می نویسد: این کار عمر مسئله ای نیست؛ زیرا او طبق اجتهاد خود عمل کرده و بدعت محسوب نمی شود.

ما نمی دانستیم که انسانی عادی بتواند در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتهاد کند و رأی مخالف دهد. پیامبر که از روی هوا سخن نمی گوید. می گویند می شود در برابر او اجتهاد کرد؟(۱)

سرخسی در کتاب مبسوط می نویسد: متعه این است که مردی به زنی گوید تا زمان معین و با مهریه مشخص تو را متعه

۱- الغدیر، ۳/۳۳۱.

کردم. این عقد نزد ما باطل است. در نزد مالک ابن انس جایز است از قول ابن عباس هم همین جواز بر می آید.

(وَلا تَقولُوا لِما تَصف السِنَتِکُم الکَذب)

بـا دروغی که زبانهایتـان وصف می کننـد نگوییـد این حلال است و این حرام تا به خـدا افترا ببندیـد کسانی که بر خـدا دروغ ببندند رستگار نشوند.

علامه امینی در ادامه مواردی نقل می کند که عبارتند از: نهی خلیفه از ادعای مؤمن بودن؛ ورود اسـقف نجران بر خلیفه و مدد خواسـتن او از علی بـن ابی طـالب جهت پاسـخگویی به سؤالات اسـقف؛ حـد زدن به فرد روزه داری که همراه بـا میگسـاران دستگیر شده بود و ... .

هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه های آن

خداوند متعال درباره شراب سه آیه نازل فرمود:

(یَسئَلونَکَ عَنِ الخَمرِ و المَیسِر قُل فیهِما اِثمٌ کَبیرٌ و مَنافِعُ لِلنّاسِ ...)(۱)

از تو درباره شراب و قمار می پرسند. بگو در آن دو، گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم است.

۱- بقره، ۲۱۹.

بعضی مسلمانان باز شراب می خوردند و بعضی دیگر آن را رها کردند، تا مردی شراب خورد و در آن حال به نماز ایستاد و اشتباه کرد؛ آیه نازل شد:

ای مومنان به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می گویید. (۱)

عده ای باز می خوردند و عده ای رها کردند. تا آن که عمر شراب خورد و در حال مستی استخوان فک شتری را گرفت و با آن سر عبدالرحمن بن عوف را شکست. سپس نشست و آن گاه بر کشته های بدر که در چاه ها انداخته شده بودند نوحه سرایی کرد! این مطلب به گوش رسوا خدا رسید با خشم بیرون آمد و درحالی که عبایش بر زمین کشیده می شد و چیزی در دست داشت آن را بلند کرد و عمر را زد. عمر گفت: از خشم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدا پناه می آورم. آیه نازل شد:

(انَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العَداوَةَ وَالبَغضآءَ فِی الخَمرِ وَ المَیسِرِ وَ یَصُدَّکُم عَن ذِکرِ اللهِ وِ عَنِ الصَّلوهِ فَهَل اَنتُم مُنتَهونَ)(۲)

جز این نیست شیطان می خواهد در میان شما در شراب و قمار دشمنی ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد. آیا دست بردار هستید؟

در این وقت عمر گفت: دست برداشتم، دست برداشتم.(۳)

ص:۴۸

۱- نساء، ۴۳.

۲- مائده، ۹۱.

۳- تفسیر طبری، ۲/۲۰۳(۹۱).

علّامه امینی در این باره چندین روایت از منابع مختلف نقل کرده از جمله:

عمر گفت: این گوشت شتر را در شکم ما جز شراب تند نمی شکند و نمی بُرد.(۱)

او تا آخرین نفس شراب تند می خورد و وقتی با خنجر زده شد، نبیذ تندی آوردند و خورد. او عادت کرده بود و با آن مست نمی شد و دیگری اگر آن را می خورد مست می کرد.(۲)

هشتادم: خلیفه و توسعه دو مسجد

در توسعه مسجد مدینه و اضافه کردن خانه عباس بن عبدالمطلب میان او و عمر، چندین نقل است و علّامه امینی (رضی الله عنه) شش صورت از آن ماجرا را آورده و به گفته طبری عمر در سال هفده هجری عمره به جا آورد و مسجدالحرام را توسعه داد و بالاخره از مجموعه آن روایات بر می آید که خلیفه در توسعه دو مسجد چیزی نمی دانست و از این و آن تبعیت نمود و در گسترش مسجد الحرام برخلاف آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است، عمل کرد.(۳)

۱- جامع مسانید، ابی حنیفه، ۱۹۰-۲۱۵.

۲- عقدالفرید، ۳/۴۱۶.

۳- تاریخ طبری، ۴/۲۰۶؛ فتوح البلدان، ۵۳؛ سنن بیهقی، ۶/۱۶۸؛ کامل ابن اثیر، ۲/۲۲۷؛ تذکرهالحفاظ ذهبی،۱/۷؛ الدرالمنثور، ۴/۱۵۹؛ وفاءالوفاء ۱/۳۴۱-۳۴۹.

هشتاد و یکم

خلیفه حکم طلاق را نمی داند و سکوت می کند چنان که پسر او حکم طلاق در حال حیض را نمی دانست و عمر او را به همین سبب برای خلیفه شایسته ندید.

هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت

زبیربن عوام در بقیع یک کشتارگاه داشت و عمر با چوبدستی اش می آمد و هرگاه می دید کسی دو روز پی درپی گوشت خرید او را با چوبدستی می زد. و ما وجه چنین کاری را ندانستیم و آن جایگاه دینی ندارد.

هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی

ابو طفیل نقل می کند بر جنازه ابوبکر نماز میت خواندیم. سپس در نزد عمربن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم روزی نزد او نشسته بودیم و یکی از یهودیان مدینه پیش آمد و پرسید کدام یک از شما نسبت به پیامبر و کتاب او داناتر هستید تا من چند سؤال بپرسم؟ عمر به علی (علیه السلام) اشاره کرد و گفت این داناترین است. یهودی پرسید چنین است ای علی؟و علی فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

او هم سؤال هایش را مطرح و جواب دریافت کرد. در این روایت عمر تصریح می کند که علی داناترین است، امّا نویسنده

«الوشیعه» عمر را به طور مطلق داناتر می داند. هر انسانی نسبت به خود آگاه تر است.

هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی های کارگزاران

خلیفه اولین فردی بود که با کارگزارانش مشارکت نمود و اموال آنان را نصف کرد.

در یک نقل، اموال ابوهریره را مصادره کرد. در مورد دوّم اموال سعدبن ابی وقاص را مصادره کرد. مورد سوّم، اموال ابوموسی اشعری است. مورد چهارم، اموال عمروبن عاص است. مورد پنجم، اموال ابوسفیان است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست و یک مورد را آورده و در پایان می نویسد من نمی دانم اگر نزد خلیفه دلیلی وجود داشته که آن دارایی ها اختلاس است پس باید همه آنها را مصادره می کرد! افزون بر آن که این برخورد خلیفه نشان می دهد که آنان بدترین دزدان بوده اند؛ زیرا یک دزد غالباً از یک یا دو نفر مالی می دزد. لیکن این ها از اموال همه مسلمانان دزدی کرده اند. پس چگونه آنان را امین مال و جان مردم کرده است، نمی دانم!

هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر

عربی بادیه نشین شترانی را برای فروش آورده بود. عمر برای خرید پیش آمد و یک یک سر شتران را می خست تا او را بیازماید و ان مرد، عمر را از آن کار باز می داشت، امّا عمر اعتنا

نمی کرد. اعرابی گفت به گمانم تو آدم بدی هستی. سرانجام آن ها را خرید و پول آن ها را داد. اعرابی گفت: اجازه بده پلاس ها و جهاز از روی آن ها بردارم. عمر گفت من آن شتران را با جهاز و پلاس ها خریده ام. میان عمر و آن مرد اعرابی اختلاف پیش آمد. علی (علیه السلام) رسید. به داوری این مرد راضی هستی؟ اعرابی گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: اگر شرط کرده ای که این شتران با جهاز و پلاس بخری آن ها مال توست، ولی اگر شرط نکرده ای به طور معمول مال فروش متاعش را با اشیایی بیشتر از قیمت یک شتر می آراید عمر راضی شد و بهای شتران را پرداخت و شتران را برد.(1) خدا امیرالمؤمنین را خیر دهد که برای اعرابی، پلاس و جهاز شتر را حفظ کرد و الّا عمر آن ها را برده بود. اما قضاوت در مسئله با خواننده هوشمند است.

هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت المقدس

مردی از عمر بن خطاب اجازه خواست که به بیت المقدس برود. گفت: برو، هر وقت آماده شدی مرا آگاه کن. آن مرد آماده شد و آمد. عمر گفت به جای آن عمره برو. در این موقع دو مرد گذر کردند، درحالی که عمر شتران را زکات عرضه می داشت. پرسید شما از کجا می آیید؟ گفتند از بیت المقدس.

۱- کنزالعمال، ۲/۲۲۱.

عمر چوب دستی (دِرّه) را بالا برد و گفت حجّی مانند بیت الله است؟ آن دو مرد گفتند نه ما از آنجا در حال گذر بودیم.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) ضمن بیان هشت نقل از این روایات، می نویسد: بیت المقدس از سه مسجدی است که می توان به قصد زیارت آن ها عزم سفر کرد و گویا خلیفه از یاد برده و آن حدیث نبوی را فراموش کرده است. وانگهی او بدون بررسی این که آن ها به طور مستقل به آنجا سفر کرده اند یا گذشته اند چوبدستی اش را بالا برده است.

هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس

خلیفه می گوید: نمی دانم با این مجوس چه کنم، آن ها اهل کتاب نیستند. عبدالرحمن بن عوف گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود با آن ها مثل اهل کتاب رفتار کنید. بجاله، که دبیر و نویسنده "جزء بن معاویه" در بخش منادز از نواحی اهواز بود، گفت به ما نامه ای از خلیفه رسید که از مجوس جزیه بگیرید که عبدالرحمن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین خبر داده که او از مجوس «مجر» جزیه گرفته است.(۲)

عمیر پیش ار سخن عبدالرحمن از مجوس جزیه نمی گرفت و تنها در یک سال آخر عمرش چنان کرد. آیا تعجب نمی کنید

۱- ازرقی، اخبار مکه ۲/۹۳.

۲- الأموال، ابوعبیده، ۸۸/۴۰.

کسی که متصدی خلافت کبری است ضروری ترین مسئله روز را نمی دانست تا عبدالرحمن به او گفت چه کند؟ آن هم درباره مسئله ای که از نظر بعد اقتصادی، سیاسی و دینی مهم است.

هشتاد و نهم: روزه ماه رجب

عمر بن خطّاب در مورد ماه رجب و روزه در آن ماه گفت: ماه رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را بزرگ می داشته اند. اسلام آمد و آن را رها کرد.

آیا روایت های نبوی که در فضیلت ماه رجب و روزه آن وارد شده بر خلیفه پوشیده بود؟

علّامه امینی (رضی الله عنه) ابتدا هشت حدیث در خصوص روزه ماه رجب و سپس طوائفی از احادیث به طور کلی روزه سه روزه از هر ماه که شامل رجب هم می شود و نظر فقهای مذاهب چهارگانه در باب استحباب آن را آورده و همه این ها را با ذکر منابع خاطر نشان ساخته است.

حالا ـ این سؤال مطرح است که چرا خلیفه به سبب روزه ماه رجب به کف دستان مردم چوب می زده و آن ها را می آزرده و آن را از اعمال عصر جاهلیت می دانسته است؟!(۱)

۱- تهذیب التهذیب، ۹/۵۳۱و۳/۱۹۴؛ شرح المواهب، ازقانی ۸/۱۲۷؛ ارشادالساری، ۵/۱۴۸؛ صحیح بخاری، ۳/۲۱۹؛ صحیح مسلم ۱/۳۲۱و۳۲۲؛ سنن دارمی، ۲/۱۹؛مصباح السنه، تبریزی ۱/۱۳۵ و ده ها کتاب دیگر.

نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن

مردی به نام صُبیغ وارد مدینه شده از آیه های متشابه پرس و جو می کرد و عمر چند شاخه خرما آماده کرد و او را خواست، او آمد، پرسید تو کیستی؟ گفت من بنده خدا صبیغ هستم. عمر شاخه ای از آن شاخه ها برداشت او را زد تا از سر او خون جاری شد. گفت: ای امیر بس کن عقل و هوشم را از دست دادم.

ماجرای صبیغ به چند صورت و از راویان مختلف نقل شده و زهری گفته عمر بن خطّاب، صبیغ کوفی را که از حروف قرآن می پرسید، آن قدر زد که خون در پشت او لخته شد.(۱)

خلیفه حاضر نبود حتی از معنی یک لغت پرس وجو شود و آن را تکلیف می پنداشت. نمی دانم چرا کسی را که از مجهولی سوال می کند آن قدر باید بر پشت او بنوازند که خون آلود شود؟ این خُلق خلیفه در سؤال در برخی مشکلات به آن جا رسیده بود که فردی در مقام ابن عباس می ترسید از عمر راجع به آیه «وَ اِن تَظاهروا علیه ...»(۲) سوال کند.

افزون بر این، به نظر خلیفه علاوه بر منع سؤال از مشکلات قرآن، از چیزی که رخ نداده هم نباید سؤال شود؛ زیرا چنین

۱- سنن دارمی، ۱/۵۴و۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ۶/۳۸۴؛ اتقان السیوطی ۲/۵؛ سیره عمر، ابن حجر ۱۰۹؛ تفسیرابن کثیر، ۴/۲۳۲؛ کنزالعمال، ۱/۲۲۸ و دیگران

۲- تحریم، ۴۰

امری روا نیست در مورد آنچه اتفاق افتاده، به قدر کافی دل مشغولی وجود دارد.(۱)

نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث

خلیفه افزون بر نهی سؤال از مشکلات قرآن و پرسش از آنچه رخ نداده، امر سومی هم افزود و آن، نهی از نقل حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا نقل فراوان آن است و آن رسواترین است.

قرظه بن کعب گوید: وقتی عمر ما را به عراق می فرستاد ما را مشایعت کرد و پرسید می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتند: آری، برای احترام ما. گفت: علاوه بر آن، شما به جایی می روید که آنان قرآن می خوانند و صدایشان همانند صدای زنبوران عسل می پیچد، آنان را با حدیث مشغول مکنید. چون قرظه وارد عراق شد، گفتند برای ما از رسول ا لله حدیث بگو؛ گفت عمر ما را از آن نهی کرده است.

او می گوید: پس از آن، حتی یک حدیث هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش نکردم.

خلیفه همچنین به ابوموسی که او را به عراق می فرستاد گفت: تو به میان مردمی می روی که صدای قرآن آن ها در مساجد مانند کندوی زنبوران عسل می پیچد، آنان را به حال خود بگذارید و با حدیث ها مشغول شان نکنید و من در این کار

۱- کتاب العم، ابن عمر،۵۶؛ سیره عمربن خطاب، ۱۱۸.

شریک شما هستم. در عبارت طبری نیز آمده: عمر می گفت: تنها قرآن بخوانید و آن را تفسیر نکنید و کم تر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کنید و من شریک شما هستم.(۱)

آیا خلیفه نمی دانسته که ظاهر کتاب خدا مردم را از سنت بی نیاز نمی کند؟ بنابر نقل اهل سنت، پیامبر فرمود: فانّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی ... قرآن از سنت جدا نیست تا بر سر حوض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شوند و نیاز امّت به سنّت کم تر از نیاز ایشان به قرآن نیست، کما این که کتاب به سنّت نیازمندتر است از سنّت به کتاب.

بنا بر گزارش ابن کثیر در «البدایه و النهایه»(۲) خلیفه به کعب الاحبار گفت: حدیث گویی از نخستین را رها می کنی یا تو را به سرزمین بوزینگان، ملحق کنم و نیز به ابوهریره می گفت: حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها می کنی یا تو را به سرزمین روس تبعید می کنم.

آری سیاست گذاری وقت، سبب شد که در های دانش به روی امّت بسته شود آنان را در درّه هولناک جهل و بی خبری بیندازد و گرفتار هواهای نفسانی کند، هر چند خلیفه چنان قصدی نداشته باشد؛ لیکن آن، سپری بود که او برای حفظ

۱- سنن دارمی، ۱/۸۵؛ سنن ابن ماجه، ۱/۱۶؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۰۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ۱/۱۴۹؛ هیثمی گفته این حدیث صحیح است و به صورت های زیاد نقل شده و عمر در امر حدیث بسیار سخت گیر بوده است.

۲- جامع البیان العلم،۲/۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۸/۱۰۶و۱۰۷؛ سنن ابن ماجد، ۱/۱۵.

خود پشت آن قرار گرفت؛ تا از موج مشکلات و مسائلی که برایش پیش می آمد در امان باشد.

پس از آن که امّت مسلمان از دانش قرآن نهی شدند و از درس های بزرگ علمی، ادبی, دینی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و تاریخی قرآن دور ماندند و باب تعلیم و تعلم چنان بسته شد که مردم علاج واقعه ها را قبل از وقوع نتوانند؛ خواه ناخواه در طوفان مشکلات رها شوند، آن وقت با کدامین حکم و حکمت این امت بیچاره پیشرفت کند و بر امت های دیگر پیشی بگیرد؟ و با کدام کتاب و با کدام سنت به سیادت برسند که صاحب رسالت خاتم برای آنان در نظر داشته است؟

این روش خلیفه در نهی از حدیث نبوی، ضربه ای مهلک بر پیکره اسلام و امّت مسلمانان بود و مانع آموزه ها، شرف، تعالی و پیشرفت گردید. حال دانسته یا ندانسته!

نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن

عمر بن خطاب خواست سنت ها نوشته شود. در این مورد یک ماه با اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشورت کرد. سرانجام تصمیم کرفت و گفت من خواستم سنت ها را بنویسم، به یاد مردمی افتادم که پیش از شما کتاب ها نوشتند، روی به آن ها نهادند و کتاب خدا را رها کردند. من کتاب خدا را با هیچ چیز در نخواهم آمیخت.

ص:۵۸

جمعی از این روش خلیفه پیروی کردند و بر خلاف آنچه از شارع بزرگوار ثابت بود مانع کتابت سنت ها شدند.(1)

نود و چهارم: نظر خلیفه درباره کتاب ها

افزون بر آن چهار موضوع ذکر شده، یعنی سؤال از مشکلات قرآن، پرسش از آنچه هنوز رخ نداده، نهی از نقل حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و رویداد کتابت سنّت ها. خلیفه، پیرامون موضوع پنجمی که خود کتابت و تألیف باشد، اجتهاد و نظری ابراز کرده و به آن عمل نموده است.

مردی از مسلمانان نزد عمر آمد و گفت: وقتی ما مدائن را فتح کردیم، به کتاب هایی برخوردیم که حاوی دانش های ایرانیان و سخنان شگفتی بود. عمر چوبدستی را خواست و شروع کرد به زدن آن مرد و بعد خواند:

(نَحنُ نَقصُّ عَلَیکَ اَحسنَ القَصَص)(2)

و می گفت ای بیچاره، داستانی نکوتر از قرآن وجود دارد؟ امت های پیشین به این جهت هلاک شدند که به کتاب های دانشمندان شان روی نهادند. آثار اسقف ها را در نظر داشتند و

1- طبقات ابن سعد، 3/206؛ مختصر جامعالعلم، 33و36و37؛ سنن دارمی، 1/125؛ المستدرک حاکم، 1/104و106.

2- یوسف، 3.

تورات و انجیل را رها کردند و علومی که در آن ها بوده همه از میان رفت.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این جریان را به صورت های مختلف و گاه با تفصیل بیشتر آورده است. بنا به نقلی دیگر، خلیفه یک مرد کوفی را که به دنبال کتاب های دانیال بوده، خواست و بر او تازیانه نواخت و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و آن وقت تمام کتاب ها را آتش زد.(۱)

یحیی غراماطیقی زنده بود تا آن که عمروبن عاص اسکندریه را فتح کرد. او (یحیی) که جایگاهش در دانش، شناخته شده بود بر عمرو وارد شد و عمرو او را گرامی داشت و سخنان فلسفی او را که عرب با آن ها مأنوس نبود شنید، عمرو شیفته یحیی شد که او مردی خردمند، خوش برخورد و راست اندیش بود و از او جدا نشد. روزی یحیی به عمرو گفت: تو ثروت های اسکندریه را صاحب شدی و همه دارایی های موجود در آن را لاک و مهر زدی آنچه را که از آن، سود می بری، از آن تو و ما هیچ حرفی نداریم؛ لیکن آنچه را که برای تو سودمند نیست، ما به آن شایسته هستیم. عمرو گفت شما به چه چیز نیاز داری؟ یحیی گفت: آن کتاب های حکمت است که در گنجینه های شاهان موجود است. عمرو گفت: این ممکن نیست مگر آنکه من از

۱- ر.ک: سیره علمی، ابن جوزی، ۱۰۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۲۲؛ کنزالعمال، ۱/۹۵.

خلیفه اجازه بگیرم و نامه ای نوشت و او را در جریان گذاشت عمر در پاسخ نوشت: کتاب هایی که تو یاد کرده ای هرگاه در آن چیزی باشد که موافق قرآن است کتاب خدا ما را بی نیاز می کند و اگر مخالف کتاب خدا باشد ما نیازی به آن ها نداریم همه را از میان ببر و نابود کن. عمرو عاص آن کتاب ها را به تون های حمام اسکندریه توزیع کرد و طی شش ماه همه آن ها را نابود کرده و سوزاندند. بشنو و تعجب کن.(۱)

این جمله ملطی را جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام آورده و در پاورقی افزوده: که در نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء یسوعیین بیروت، این جمله را نمی بینیم و نمی دانیم به چه سبب حذف شده است.(۲)

در نقلی دیگر، مشابه آنچه گذشت از یحیی نحوی آورده و ابن خلدون هم به آن اشاره دارد.(۳)

علامه امینی می نویسد: نظر در کتاب های امت های پیشین به طور کلی ممنوع نیست، به خصوص اگر آن ها کتاب های علمی، صنعتی، فلسفی، اخلاقی، پزشکی، فلکی، نجومی، ریاضیات و امثال آن باشد. به ویژه اگر چنان کتابی منسوب به

۱- تاریخ مختصر الدول، ۱۰۲.

۲- تاریخ تمدن اسلام، ۳/۴۰.

۳- تاریخ الحکماء قفطی (مخلوط)؛ تاریخ ابن خلدون، ۱/۳۲؛ الافاده الاعتبار، عبداللطیف، بغدادی ۲۸.

پیامبری از انبیا، مانند دانیال نبی باشد. هرگاه چنان نسبتی ثابت شود.

آری، اگر کتابی به امر باطل و ضلالت، فراخوان باشد و بر اشخاص ساده و کم خرد تاثیر بد بگذارد و او توان نقد و پاسخگویی را نداشته باشد، برای او حرام خواهد بود. اما برای کسی که قدرت تجزیه و تحلیل دارد و باطل را از حق تشخیص می دهد، خواندن چنان کتاب یا کتاب هایی نه تنها مجاز است، بلکه از بهترین طاعات محسوب می گردد.

وانگهی، منافات ندارد که قرآن نکوترین داستان باشد. با این وجود در کتاب هایی هم، دانشی کارآ، حکمتی رسا و صنعتی سودمند و یا آنچه به حال بشر مفید است، وجود داشته باشد. هرچند که آنچه در قرآن، با معنایی دقیق و ژرف است، بسیار محکم و استوار می باشد؛ لیکن فکر بشر عادی از آن ها قاصر است. با آن که انسانی اذعان دارد که کوچک و بزرگی نمانده مگر آن که قرآن، آمار آن ها را دارد و هر تروخشکی در کتاب مبین هست ولی او نمی تواند همه آن ها را استنباط کند. پس منع از کتاب های دیگر جنایتی در حق جامعه بوده و دور نگاه داشتن افراد از دانش است و کتک زدن در آن مورد عملی است غیر قانونی و هرگز کتاب و سنت آن را تأیید نمی کند.

خدا می داند، مسلمانان با از دست دادن آن همه ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده ساختن آن ها در سرزمین های

ایران چه تمدنی پیشرو و چه صنعت های ظریفی را که به هدایت و یا ضلالت هم ارتباطی نداشته، از دست داده و خسارت دیده اند. علاوه بر آن خلیفه می توانست آن ها را جدا کند و کتاب های خوب و سودمند را نگاه داشته و آنچه را مایه ضلالت و الحاد بود از بین ببرد؛ ولی چنان نکرد و گذشت تا حادثه ای که نباید، روی داد.

نود و پنجم: خلیفه و قرائت ها

علّامه امینی ده مورد از مواردی که ثابت می کند خلیفه بر قرآن اشراف نداشته ذکر می نماید که به چند مورد اشاره می کنیم:

نقل است خلیفه در خطبه ای گفت: مبادا در مورد آیه رجم هلاک شوید و گوینده ای نگوید ما دو حد را در کتاب خدا نیافتیم در حالی که رسول خدا رجم کرد و ما رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اگر مردم نمی گفتند عمر در کتاب خدای تعالی افزود، هر آینه می نوشتم: «الشیخ و الشیخه فارجموهما»، پیر مرد و پیرزن را سنگسار کنید. چون که ما آن آیه را قرائت کردیم.

در مورد آیه ای دیگر که ما می خواندیم، گفت:

«اِنْ لا تَرغبوا عن آبائِکُم فإنَّهُ کفر بکم»، همانا کفر است بر شما اگر از پدرانتان روی برگردانید. سپس به زیدبن ثابت گفت، آیا چنین بوده است؟ او گفت آری.

در مورد سوم عمر به عبدالرحمن بن عوف گفت ما در قرآن آیه ای می دیدیم که نازل شده بود: «اِنّ جاهَدوا کَما جاهَدتم اوَّل مَرَّه»، اکنون نمی بینیم، گفت در بخش هایی که از قرآن انداخته شد، آن آیه بوده است.

ابی ابن کعب آیه ای را چنین خواند:

(وَلَا تَقرَبُوا الزَّنَی إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً وَ سَاء سَبِیلًا)(۱)

وقتی عمر آمد و از وی پرسید او گفت آری من از دو لب پیامبر چنان شنیدم و تو در آن زمان کاری جز دادوستد و خریدوفروش نداشتی.

آنچه گفته شد و نمونه هایی دیگر که علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر آورده است، نشان می دهد که عمر چندان احاطه به قرآن و قرائت های آن نداشته و به سخن این و آن اعتماد می کرده و قائل به کم وزیاد شدن در قرآن بوده است. چرا باید خلیفه مسلمانان چنین وضعی داشته باشد؟

نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام ها و کنیه ها

علّامه امینی (رضی الله عنه) ضمن ارائه پنج گزارش در مورد نام و کنیه اشخاص، چنین نتیجه گرفته است.

۱. خلیفه از نام گذاری به نام پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی کرد و دستور داد کسانی که با آن نام خوانده شده اند، تغییر نام دهند.

۱- اسراء، ۳۲.

درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر برای کسی سه فرزند متولد شود و نام یکی را محمد ننامد نادان است.(۱)

۲. خلیفه نام گذاری به نام های پیامبران را ممنوع کرد، درحالی که نام پیامبران بهترین نام ها است. در این زمینه حدیث هایی تشویقی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منقول است.

۳. خلیفه از کنیه ابوعیسی چندشش می شد و حالش دگرگون می گشت و می گفت مگر عیسی (پیامبر) پدر داشت؟ و به صهیب می گفت: تو چرا ابویحیی کنیه داری تو که فرزند نداری؟!

۴. شگفت آن که وقتی خلیفه فهمید کنیه مغیره را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوعیسی لقب داده، باز از نظرش برنگشت و گفت گناهان گذشته و آینده رسول خدا آمرزیده شده، ما باید به فکر خود باشیم که گناه نکنیم؟!

۵. آن گاه که خلیفه تصور کرد که این دو لقب و کنیه بد است و برای آن شروع کرد به گاز گرفتن دست خود، قبل از زدن. چنین تنبیه ناگواری را گوش روزگار نشنیده است.

۶. او کنیه ابومرّه را پسندید. درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کنیه ای را نهی فرموده است. آن کنیه شیطان است.

۷. خلیفه می پنداشته است که ذوالقرنین از نام های فرشتگان است درحالی که او یک غلام رومی بوده که به سلطنت رسیده

۱- مجمع الزوائد، ۸/۴۹ و حدیث هایی دیگر دربارهٔ نام محمد و کنیهٔ ابوالقاسم .

است. در قرآن، احادیث، اشعار و ادبیات جاهلی فراوان از آن نام سخن به میان آمده است.

نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می زند

عبدالرحمن، پسر عمر در زمان خلافت پدرش در مصر شراب خورد و مست کرد وقتی به هوش آمد نزد عمروعاص که امیر مصر بود آمد و گفت ما را پاک کن. عبدالله بن عمر گفت: برادرم به من نگفت که نزد عمرو عاص رفته است. من پس از اعتراف او گفتم وارد خانه شو من تو را پاک می کنم. بعد معلوم شد پیش عمرو عاص هم رفته است. عبدالله گفت: به خدا قسم من نمی گذارم جلوی مردم تو را سر بتراشند [در آن روزها همراه اجرای حد سر را هم می تراشیدند] او وارد خانه شد و من سر او را تراشیدم و عمرو عاص هم بر او حد شراب خواری اجرا کرد. این مسئله به گوش عمربن خطاب رسید به عمرو عاص نوشت عبدالرحمن را سوار بر شتر بی جهاز به مدینه بفرست. او فرستاد. عمر، عبدالرحمن را به سبب انتساب به خلیفه باز حد زد و چند ماه بعد او مرد و مردم پنداشتند که در اثر اجرای حدّ مرده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این جریان را به شکل های مختلف و از منابع متفاوت گزارش کرده است.(۱)

ص:۶۶

۱- السنن الکبری، بیهقی ۸/۳۱۲؛ عقدالفرید، ابن عبدربه ۳/۴۷۰؛ تاریخ بغداد، خطیب ۵/۴۵۵؛ سیره عمر، ابن جوزی ۱۷؛ الریاض النضره ۲/۳۲؛ ارشادالساری، قسطانی ۹/۴۳۹؛ استیعاب ۲/۳۹۴؛ الاصابه، ابن حجر ۳/۷۲؛ تاریخ طبری ۴/۱۵۰؛ الکامل، ابن اثیر ۲/۲۰۷.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: حدّ، کفاره و پاک کننده است هرگاه گناه کاری را حد زدند گناهش پاک می شود و دیگر چرا دوبـاره حـدّ بخـورد؟ و این در سنّت ثـابت است سپس شـش روایت بر این معنـا گزارش می کنـد از جمله: از علی امیرالمؤمنین روایت است که فرمود: هر کس گناهی انجام داد و بر آن حد خورد همان، کفاره و پوشاننده است.(۱)

نود و هشتم: خلیفه نمی داند روز عید چه بخواند؟

عمر در روز عیـد، به نماز می رفت. کسـی را نزد ابی واقـد لیثی فرسـتاد که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در چنین روزی چه می خواند؟ او گفت سوره قاف و اقترب را می خواند.(۲)

علامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: این روایت از نظر پیشوایان حدیث، صحیح است و ما و شما از خلیفه می پرسیم چرا او نمی دانست پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در نماز عیـدین چه می خوانـده؟ آیا او فراموش کرده بود؟ چنان که سـیوطی چنین عذر آورده است؛ یا اشـتغال به خریدوفروش در بازار او را از این معانی باز می داشـته است که دیگری چنین عذر آورده است! به هر تقدیر در چنین امری، چنین عذری پذیرفته نیست.

ص:۶۷

۱- السنن الکبری، بیهقی ۸/۳۲۹.

۲- صـحیح مسلم، ۱/۲۴۲؛ سـنن ابی داود، ۲/۲۸۰؛ موطّـا مالک، ۱/۱۴۷؛سنن ابن ماجه، ۱/۱۸۸؛ صحیح ترمذی، ۱/۱۰۶؛ سنن نسایی، ۳/۱۸۴.

نود و نهم: خلیفه و معانی الفاظ

عمر روزی بالای منبر گفت: چه می گویید در کلام خدا که فرمود «او یأخذهم علی تخوّف»(۱) یا ایشان را در حال ترسیدن بگیرید. همه سکوت کردند. مردی از هذیل گفت: این، لغت ما است و به معنای کاستی است، عمر پرسید شاهدی از اشعار عرب داری؟ گفت: بلی. شعری برایش خواند. آن گاه گفت: ای مردم از دیوان ها غفلت نکنید.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه چهار آیه دیگر آورده است که عمر از معانی الفاظ آن بی اطلاع بوده و از مردم می پرسید. سپس می نویسد: ما خلیفه را در ندانستن کتاب و سنت یا فهم برخی قضایا معذور می دانیم که او همواره به شغل دلّالی و واسطه گری و دادوستد در بازار مثل نخ فروشی و غیره سرگرم بوده است؛ لیکن در ندانستن معانی کلماتی که هر روز میان مردم دایر بود، معذور نمی دانیم.

صدمین: روزه همه سال

اشاره

مردی را نزد عمر آوردند که همه سال روزه می گرفت. خلیفه او را با چوب می زد و می گفت: بخور ای دهری، ای دهری.(۳)

۱- سورهٔ نحل، ۴۷.
۲- تفسیر کشاف، ۲/۱۶۵؛ تفسیر قرطبی، ۱/۱۱۰؛ تفسیر بیضاوی، ۱/۶۶۷؛ علّامه در این مورد چهار نقل از آیه های مختلف آورده است. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ۲/۱۷۵؛ خازن، ۲/۱۷۵؛ الدرّالمنثور، ۳/۴۵ و... .
۳- سیره عمر، ابن جوزی ۱۷۴و۱۴۶.

از دیگر سوی، ابن جوزی نقل کرده است که عمر همه روزه، روزه می گرفت.(۱) در سیره او آورده اند که عمر پی درپی روزه می گرفته است و روایت هایی مختلف در این خصوص آمده است. از سویی روزه همه سال ناممکن است برخی روزها مثل عیدین و تشریق نباید روزه گرفت. البته به طورکلی اگر کسی منهای روزهای ممنوع روزه بگیرد، اشکالی نیست، ضرری هم به خود نزند یا حقّی را پایمال نکند. خلیفه در ظاهر، در زمره کسانی بوده که پیوسته روزها را به هم می پیوندند و روزه می گیرند. علّامه از بیش از بیست نفر را نام برده که تمامی سال را روزه می گرفته اند.(۲) امّا جای این سوال باقی است که چرا خلیفه به آن مرد به سبب روزه دهر تازیانه زد. آیا روزه همه سال مخصوص خلیفه و اجتهاد او بوده است؟!

(ان هذا لهو القصص الحق و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً)

ترجمه آیه

همانا این همان داستان حق است و ما برای شما کتابی آوردیم که از روی دانش آن را شرح داده ایم. آنان به آن، آگاهی ندارند

ص:۶۹

۱- سنن بیهقی، ۴/۳۰۱؛ الریاض النضره، ۲/۳۸؛ صحیح مسلم، ۱/۳۱۹.

۲- الغدیر، ۶/۳۲۴.

آنان فقط گمان دارند و همانا گمان به هیچ وجه از حقّ بی نیاز نمی کند.

نتیجه بحث

اشاره

این ها شمّه ای بود از دانش های شگفت خلیفه و آگاهی های عمر و ما بیش از این ها می توانیم یاد کنیم اما همان اندازه کافی است و از آن ها چند نتیجه کلی می توان گرفت.

اول: جز علی (علیه السلام) که عمر بیشتر دانش خود را از او گرفته، بقیه کسانی هستند که به داشتن علم مشهور و شناخته شده نیستند. علّامه امینی نام بیست و پنج تن از آن ها را ذکر می کند. خلیفه در هیجده مورد اشاره به این نکته دارد که اگر علی نبود عمر هلاک و گمراه شده بود؛ و پناه به خدا می برد از مشکلی که علی (علیه السلام) در کنار آن نباشد؛ و امثال آن. همچنین در هشت مورد اعتراف کرده است که همه، حتی بانوان پرده نشین و پیرزنان خانه نشین، از او داناتر هستند. از سویی امام الحرمین جوینی می نویسد: خلیفه باید دارای اجتهاد و دانش زیاد باشدکه در رویدادها نیازی به سوال از دیگران نداشته باشد.(۱)

با این وصف، میزان دانش و آگاهی عمر معلوم است و آن گاه به پوچی سخن ابن حزم پی می بریم(۲) که گفت: دانشی که

۱- الأرشاد الی قواطع الادلّه فی اصول الاعتقاد، ۴۲.

۲- الفصل،۴/۱۳۶.

در نزد عمر بود چنـدین برابر دانش علی (علیه السـلام) بود! یا کلام ابن تیمیه که گفت: مردم داوری ها و فتاوای ابوبکر و عمر و عثمـان و علی را گرد آوردنـد. درست ترین و بـا دلیـل ترین آن هـا را چیزی یافتنـد که در نزد ابـوبکر و سـپس عمر بـوده و مخـالفت عمر را بـا نصّ، کم تر از مخـالفت هـای علی یافتنـد؛ امـا در داوری های ابوبکر مخالف نص نیافته انـد! با این وجود، ابوبکر و عمر در اصل از علی چیزی نمی پرسـیدند؛ حتی علی (علیه السلام) از ابوبکر دانش آموخته است، و دیگر سخنانی که قلم از ذکر آن ها، شرم دارد.(۱)

دوم: ارزیابی حـدیث «بر شـما باد سـنت من و خلفای دانا و رهنما! پس به آن چنگ زنیـد و با دندان های عقل آن را سـخت و محکم نگه دارید، بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تازه و نو؛ زیرا هر تازه ای بدعت و در هر بدعتی گمراهی است.»(۲)

این حـدیث را بر خلیفه هایی نسـبت داده انـد که با گزینش نص، ابوبکر و سـپس به شورا بر کرسـی خلافت نشسـته اند و علی (علیه السـلام) را هم ردیف این ها آورده انـد و معقول نیست رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمان دهد به تبعیت از کسـانی که واقـف و مجتهـد در فقه،کتـاب، سنّت و فتـوا نبـوده، و از دهـان این و آن می گرفته انـد. افزون بر آن که علمـا در مواردی با سنّت عمر، که مخالف نصّ

۱- منهاج السنه،۳/۱۲۸.

۲- سنن ابن ماجد، ۱/۲۰؛ سنن ابی داود، ۳/۲۶۱؛ مستدرک حاکم،۱/۹۶ و... .

سنت نبوی بوده است، مخالفت کرده اند. پس معنای صحیح حدیث مزبور خلفایی است که همواره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ازآنان نام برده و آنان را همدوش قرآن کریم قرارداده و در حدیث: انی تارکم فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.(۱) عدل و برابر قرآن یاد کرده است. پیامبر آنان را به رشد و هدایت توصیف فرموده است و سیره آنان با سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تمام معنا مطابقت دارد. کسانی که حکومت به دست گرفتند، لیکن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نه آنان را معرفی کرد و نه نصب شان فرمود و نه به آن ها وصیّت فرموده است. رسول خدا عددی نفرمود که منطبق بر خلفا باشد و فقط صفت هایی یاد کرده است که آن ها جز بر امامان معصوم و اهل بیت صدق نمی کند و تمسّک در خلافت عمر به این حدیث از قبیل تمسّک به عام در شبهات مصداقی است.

سوم: در فضائل عمر یک سلسله حدیث های ساختگی وجود دارد که با مسلمات، سازگار نیست. مثل: اگر من مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد!(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این باره به هشت حدیث با عبارت های مختلف و هدف یکسان اشاره می کند.

۱- همهٔ پیشوایان حدیث و حافظان بر صحت و درستی آن اتفاق نظر دارند.

۲- ر.ک: موضوعات، ابن جوزی و تاریخ ابن عساکر، ۳/۲۸۷.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) سپس می نویسد: کسی به این درجه از فضیلت باشد تا آن جا که نزدیک به مقام پیامبری، آن گاه فاقـد علم در مسائل واضـح و روشن تا آن جا که خود می گویـد همه از عمر داناترند و معانی کتاب و سـنت را از دهان این و آن آموخته و جز اشـتغال در بازار برای کار، مشـغولیتی نداشـته و دانسـتن یک لغت قرآنی را تکلف انگاشته است؟ آری، عده ای برایش فضائل تراشـیده انـد و ندانسـتند این کار رسوایی به بار خواهـد آورد و کاوشـگران هر چه زمان پیش رود پرده کنار می زننـد. سـخن می گوینـد و قلم هـایی که آگاهانه می نویسـند و عادلانه داوری می کننـد. بین مردم به داد، داوری کن و به دنبال هوای نفس مباش و از راه حق منحرف مشو.

چهارم: در اسـناد شـمس الدین مالکی مطابقی آمده، اولی حدیث ولایت و روز غدیر می باشد، (که موضوع کتاب ما «الغدیر» است). دومی حدیث منزلت است.

تو نسبت به من [بدون در نظر گرفتن نبوت]، مانند هارون هستی نسبت به موسی و همین بس است و سپاسگزار باش.

درباره این حدیث هم در جلد چهارم بحث کردیم.

پنجم: سبقت در اسلام و در این خصوص هم بحثی گذشت.

ص:۷۳

ششم: کنیه ابوتراب

شمس الدین مالکی در سه بیت این کنیه را برای علی مطرح کرده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کنیه را در غزوه عشیره که در ماه جمادی الاولی یا جمادی الثانی سال دوم هجری رخ داده، به علی (علیه السلام) داده است.

آن گاه که او و عمار را که روی خاک نرمی خوابیده بودند، بیدار کرد و علی (علیه السلام) را تکانی داد و فرمود: «بایست ای اباتراب. آیا از شقی ترین آن دو مرد، تو را خبر دهم؟ آن پی کننده شتر صالح و آن کس که بر سر تو زند و با خون آن ریش تو را خضاب کند.» این حدیث از احادیث صحیح و قطعی است.(۱)

روایت دیگر: علی (علیه السلام) نقل می کند: پیامبر دنبال من بود مرا در کنار نهری که خوابیده بودم، یافت. فرمود: امروز مردم تو را ابوتراب می نامند و گویا احساس فرمود که من از این امر راضی نیستم و نسبت به آن در دل من چیزی است. فرمود: بلند شو من تو را خشنود می کنم تو برادر من و پدر فرزندان من هستی. از سنت من دفاع می کنی و دیون مرا می دهی. هر کس در زمان من بمیرد خدا را تکبیر گفته و هر کس در زمان تو بمیرد

۱- مسند، احمد ۴/۲۶۳؛ مستدرک، حاکم ۳/۱۴۰؛تاریخ، طبری۲/۲۶۱؛ سیره نبوی، ابن هشام ۲/۲۳۶؛ تاریخ، ابن کثیر ۳/۲۴۷؛ مجمعالزوائد، هیثمی ۹/۱۳۶؛ طبقات، ابن سعد/۵۰۹؛ عیون الاثر، ابن سیدالناس ۱/۲۲۶؛ الإمتاع والمؤانسه، مقریزی ۵۵؛ سیره حلبی ۲/۱۴۳؛ تاریخالخمیس ۲/۳۶۴ و جز این ها.

اجلش سر رسیده و هرکس بمیرد در حالی که تو را بعد از مرگ تو، دوست داشت خدا امن و ایمن کار او را پایان دهد. مادامی که آفتابی طلوع یا غروب کند هر کس بمیرد در حالی که تو را دشمن داشت با مرگ جاهلی می میرد و حساب هرچه در اسلام کرده باید پس دهد.(۱)

در ظاهر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را ابوتراب خوانده و در مواردی هم تکرار شده، مثل روز عشیره و روز برادری. البته در برخی احادیث آشفتگی احساس می شود. در شعر جمال الدین مالکی هم این معنا انعکاس دارد. گو این که میان علی و فاطمه زهرا (علیها السلام) ، شکرآبی به وجود آمده و علی (علیه السلام) اندکی دلگیر بود. این، نشان می دهد که دست هایی در این حدیث بازی کرده و تصرف نموده اند. درحالی که هرگز میان علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) که خاندان عصمت و طهارت اند و آیات قرآن بر این معنا شاهد است، رنجشی حاصل نشده است.

علّامه امینی می نویسد: این را بدخواهان علی برای شکستن قداست او گفته و خواسته اند حسن معاشرت او را با همسر پاکش، مخدوش سازند و این کینه و عداوت تا به امروز هم کشیده که نویسنده سیاه دلی در صفحه کتابش می نویسد: میان علی و فاطمه (علیها السلام) رنجشی پیش آمده و او سیلی به صورت

ص:۷۵

۱- سیوطی این حدیث را در ترتیب جامع کبیر ۶/۴۰۴، آورده و می گوید بوصیری می گوید تمام راویان آن موثقند.

فاطمه نواخته بود...(۱) تا آخر افسانه. حاکم نیشابوری می گوید: این بنی امیه بوده اند که لقب ابوتراب را برای علی (علیه السلام) کاستی شمردند و او را بر بالای منبرها لعن کردند و مسخره نمودند. آنان در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که لقب ابوتراب را به او داده بود، مسخره کردند.

(قُل أَبالله و آیاتِهِ و رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِئُونَ لا تَعتَذِرُوا قَد کَفَرتُم بَعدَ إیمَانِکُم إِن نَعفُ عن طائفه مِنکُم نُعَذِّب طآئِفهً بِأنهم کَانُوا مُجرِمینَ)(۲)

بگو آیا خدا و آیات او و رسول او را به سخره می گیرید؟ عذر نیاورید، شما پس از ایمان، کافر گشته اید.

ابن جوزی هم سخن حاکم را درست دانسته است.

کرامتی درباره این حدیث

عبدالباقی افندی در شعر خود نکته زیبایی آفریده، آن جا که می گوید: ای پدر اوصیا، و ای علی، تو داماد طه بودی و پسر عمو و برادرش. در راز نام های تو جهانیان مبهوت مانده و چیزی نفهمیدند، تو در پایان دور، دومین پدران بودی و پدران او (خاک) فرزندان او محسوب اند. خدا آدم را از خاک آفرید، او برای خاک فرزند است، ولی تو پدر خاکی.

۱- ر.ك: الغدیر ۳/۲۰ سخن دوکیم در کتاب حیات محمد.

۲- توبه، ۶۵و۶۶.

هفتم: برائت

از جمله مضامین غدیریه به جمال الدین مالکی، در مناقب امیرالمومنین علی (علیه السلام) حدیث ابلاغ برائت از مشرکین است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را از سوی خود برای ابلاغ برائت فرستاد و این ماموریتی ویژه بود و فرمود: شایسته نیست از سوی من کسی جز اهل بیتم رساننده باشد.

ماجرا چه بود؟

رسول خدا ابوبکر را با آیه های اوّل سوره برائت به مکه اعزام فرمود تا آن ها را برای مردم مکه بخواند. جبرئیل فرود آمد و گفت این پیام را جز خودت و یا کسی که از تو است نباید برساند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را سوار بر شتر غضباء کرد و به دنبال ابوبکر فرستاد و فرمود هر کجا به او برخوردی آیه ها را بگیر و تو به سوی مردم مکه برو. علی (علیه السلام) در عرج یا ذوالحلیفه یا در ضجنان و یا در جحفه به ابوبکر رسید و نامه را از او گرفت و حج گزارد و برائت را اعلام کرد.

این جریان تاریخی را انبوهی از محدثان، مورخان و سیره نگاران آورده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) هفتاد و سه تن را به ترتیب سال وفات نام برده و اولین آنان اسماعیل سدی کوفی و آخرین آن ها سید مؤمن شبلغی است. سند این اعلان برائت از مشرکین و تبلیغ آن به جمعی از صحابه نخستین می رسد که

اولین آن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (۱) که به چند صورت از او روایت شده است.

دوم: ابوبکر بن ابی قحافه:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به قرائت برائت به اهل مکه بر انگیخت تا اعلام کنم پس از آن سال مشرکی نباید حج بگزارد و برهنه ای نباید طواف خانه خدا کند و جز مسلمانان داخل بیت نشود و میان هر کس و رسول خدا پیمانی وجود داشت، تا پایان مدت آن محترم است. خدا و رسول او از مشرکان بیزارند. سه روز گذشت سپس به علی (علیه السلام) فرمود: به ابوبکر بپیوند و او را برگردان و تو تبلیغ کن. ابوبکر گفت: او هم چنان کرد که پیامبر فرموده بود.

وقتی ابوبکر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد، گریست و گفت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا درباره من چیزی رخ داده است؟ پیامبر فرمود: در حقّ تو جز خیر رخ نداده و لیکن مأموریت یافتم آن را جز خود و یا کسی که از من باشد، تبلیغ نکند و نرساند.(۲)

سوّم: ابن عباس نقل می کند:

رسول خدا ابوبکر را فرستاد و فرمود آن کلمه ها را ندا کند سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد. ابوبکر صدای شتر پیامبر

۱- زوائدالمسند، عبداللهبن احمد؛ الدرالمنثور، سیوطی ۳/۲۰۹؛ کنزالعمال ۱/۲۴۷؛ تفسیر جرشوکانی،۳۱۹؛ الریاض النضریه، ۲/۱۴۷؛ ذخائرالعقبی، ۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ۵/۳۸، ۷/۳۵۷ و جز این ها.

۲- مسند احمد،۱/۳؛ کنزالعمال ۱/۲۴۶؛ کفایه گنجی، ۱۲۵؛ تاریخ ابن کثیر، ۷/۳۵۷.

را شـنید با وحشت بیرون آمـد پنداشت که رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) آمده است. امّا او علی (علیه السـلام) بود. نامه رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را تسـلیم کرد که او چنان کلمات را ندا در دهد و توافق حاصل شد و علی (علیه السلام) در ایام تشریق ندا داد: خدا و رسول او از هر مشرکی بری هستند و هیچ تعهدی نسبت به آنان ندارند.(۱)

گزارش عباس به چند صورت نقل شده است.(۲)

چهارم: جابربن عبدالله انصاری نقل می کند:

پیامبر از عمره بازگشت. ابوبکر را به عنوان امیر حاج فرستاد. در عرج آماده نماز صـبح بودیم ابوبکر صدای شتر پیامبر را شنید و گفت این صدای ناقه رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) است. در امر حج برای رسول خدا بدا حاصل شده است. منتظر باشیم با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بگزاریم. اتفاقاً علی (علیه السلام) بود. ابوبکر پرسید امیر آمدید یا رسول و آورنده پیام. علی گفت: رسول و پیام دارم.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) سیزده نفر را ذکر می کند و سپس روایت های مرسلی آورده که ارسال مسلّم هستند؛ از جمله امام ابوجعفر محمدباقر (علیه السلام) و همه منابع آن را یاد کرده که اندکی از بسیار را نقل کردیم.

۱- جامع ترمـذی، ۲/۱۳۵؛ سـنن بیهقی، ۹/۲۲۴؛ المنـاقب خوارزمی، ۹۹؛ مطـالب السؤول، ابن طلحه ۱۷؛ فتـح الباری، ابن حجر ۸/۲۵۶.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۰۵؛ تفسیر طبری، ۱/۴۶.

هدف از ذکر پی درپی این حدیث ها آن است که بگوییم: آن، تواتر معنوی و یا اجمالی دارد و اصل قضیه که چند آیه از ابوبکر برگرفته شده و امیر المؤمنین (علیه السلام) به تبلیغ آن مشرّف گشته، کافی است تا باور کنیم، آن که برای رساندن چند آیه شایسته نبوده پس چطور برای رساندن کل احکام دین و آیات قرآن مبین امین و شایسته است؟

جلد ۷

اشاره

ص:۱

فهرست

حدیث بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ابن عرندس یکی از غدیریه سرایانی است که در غدیریه اش از بت شکنی علی (علیه السلام) نیز یاد کرده و سروده:

رفتن بر فراز دوش احمد، برای علی (علیه السلام) برترین فضلیت و برتری افزون بر قرابت و خویشی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

علی (علیه السلام) روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به سوی بت ها آورد و فرمود: بنشین. در کنار کعبه نشستم آن گاه رسول الله بر دوش من بالا رفت، فرمود: بایست و مرا به سوی بت بالا ببر من بلند شدم و چون ضعف مرا دید فرمود: بنشین. نشستم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از دوش خود بر زمین نهادم. رسول خدا نشست و فرمود: ای علی، تو بر شانه من بالا برو من بر دو شانه او بالا رفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد، وقتی مرا بلند کرد، تصوّر کردم به کرانه آسمان رسیدم، به بام کعبه رفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار رفت و امر کرد: بت بزرگ قریش را بینداز؛ انداختم. این بت از مس بود و با میخ های آهنین بر

زمین برپای بود. فرمود: آن را تکان بـده و من تکان می دادم و پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می فرمود: هان، هان، هان آنقدر تکان دادم که قدرت انداختن پیدا کردم و فرمود: بشکن! آن را شکستم و پایین آمدم.

در عبارتی دیگر آمده است، فرمود: آن را پایین بینداز من آن را انداختم و آن، همانند شیشه شکست. سپس پایین آمدم.

در حـدیث جابربن عبـدالله آمده: همراه پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) وارد مکه شدیم و در بیت و پیرامون آن، سـیصد و شصت بت بود. رسول خدا فرمود تا همه آن ها را سرنگون کردند. بتی دراز بر بام بیت بود که هبل نام داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) نگریست، یعنی برای سرنگونی هبل تو بر شانه من بالا می روی یا من بر دوش تو روم؟ گفتم: ای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) شـما بر دوش من بالا بروید. وقتی بر پشت من نشـست از سـنگینی رسالت نتوانستم او را بکشم و تحمل کنم.

گفتـم یـا رسـول الله من بر دوش شـما بروم، پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) خندیـد و خم شـد من بر پشت او قرار گرفتم، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر می خواستم آسمان را نگاه دارم، با دو دستم آن را نگاه می داشتم.

هبل را از پشت بام، پایین انداختم. آیه آمد:

(وَ قُلْ جَاء الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً)(۱)

«بگو حق آمد و باطل رفت همانا باطل رفتنی است.»

علّامه نقلی دیگر از ابن عباس با اندکی تفاوت در جزئیات داستان آورده و سپس می نویسد: این ماجرای تاریخی و حدیثی را جمعی از حافظان و پیشوایان حدیث و تاریخ، گزارش کرده اند و مردان تألیف نیز در کتاب های خود آورده اند. آن گاه علامه چهل و یک تن از آنان را با ذکر کتابشان آورده است.

مبالغه در بیان فضیلت ها

چون برخی از غدیریه سرایان، مانند حافظ برسی، در آماج انتقاد عده ای از مؤلفین(۲) قرار گرفته اند و آنان را در تیررس تهمت غلوگرایی و گزافه گویی قرار داده اند، باید خوانندگان را در جریان این امر قرار دهیم و حدود آن را بیان کنیم.

غلو، بنا بر گفته لغت شناسان، گذشتن از حد و اندازه است و آن امری به ویژه در دین، نکوهیده است.

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُم)(۳)

«ای اهل کتاب! در دین خود غلّو نکنید و گزاف نگویید»

۱- اسراء/۱۸.

۲- مثل ابن تیمیه و ابن کثیر و قصیمی و موسی جارالله و امثال آن ها.

۳- نساء/۱۷۱؛مائده/۷۷.

مفسّران این آیه ها را در مورد گزاف گویی یهود و نصاری در حق عیسی دانسته اند که یهود مریم را متّهم کردند و نصاری عیسی (علیه السلام) را پسر خدا پنداشتند. هر دو از حق گذشتند، این یکی افراط و آن دیگری تفریط و کوتاهی کرد؛ نیکوکاری همیشه اعتدال و میانه دو طرف است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: دین خدا، بین مقصّر و غالی است، حد میانی را داشته باشید که مقصّر به آن می پیوندد و غالی و متجاوز به آن، برمی گردد.(۱)

امر مهم آن است که حد میانی را بشناسیم که غلّو را گاهی متلازم با دروغ می کنند و گاهی هم انسان را در جهالت و نادانی می اندازد و حق واجب را می کاهد.

در عین حال، برخی چونانند که هرچه را نمی پسندند، به امر غلّو و تندروی منتسب می کنند. همانند آن چه شیعه امامیه درباره امامان می اندیشند و عقاید حقّه ای که بر آن باور دارند و کتبی دارند که بیانگر فضایل آنان است و در کتب صحاح و مسانید آمده؛ امّا عدّه ای آن را غلّو پنداشته و کاغذها سیاه کرده اند. چون کتاب و سنّت را نفهمیده اند و حتّی پدیده های خارجی را هم درک نکرده اند و توان تحلیل علمی و فلسفی صحیح نداشته اند و تنها بر مرکب هوای نفس سوار شده اند به درّه سرگردانی و جهالت درافتاده اند و علم غیب امامان، سخن

۱- ربیع الابرار، زمخشری.

گفتن آنان با مردگان، فهم زبان پرندگان و زنده کردن مردگان را با دعای خویش و بهبود بخشیدن به انواع بیماری ها و امثال آن غلّو دانسته و از دایره ادب و اخلاق اسلامی بیرون رفته اند.

این گروه، مقام امام را در حدّ یک پادشاه و امیری می پندارند که دست سارق را می برد، قاتل را قصاص می کند و مرزها را نگاه می دارد و جلوی هرج و مرج را می گیرد و مالیات گرد می آورد چنان که خطبه های ابوبکر و عمر پس از خلیفه شدن و جانشین کردن عثمان و معاویه و پسر طغیانگر او، به این معنا اشعار دارد.

این ها در وجود جان به نیروی قدسی ناشی از طهارت و پاکی و عصمت بدان وسیله که در کائنات تصّرف می کنند، و غیب را با چشم بصیرت می بینند و حتی با همین چشم ظاهری و نور آن که دست کم از پرتو ایکس یا اشعه رونتگن ندارد و بدان وسیله درون شکم و امحاء و احشاء و زیر پوست دیده می شود و چندین پیشرفت علمی و پزشکی و صنعتی دیگر که شاید امروزه الفبای آگاهی های بشری شده، بی خبرند و آن ها را ناممکن دانسته و علم به آن معنا را شکر می گذارند.

علامه امینی (رضی الله عنه) در ادامه به پاره ای از تکنیک ها و پیشرفت های علمی بشر اشاره می کند که دیروز ناشناخته و امروز از یافته های بشر محسوب می شوند.

غلّو درباره ابوبکر

شناخت ابعاد شخصیت اصحاب پیامبر چندان دشوار نیست. گرچه تاریخ مشمول پریشان گویی و آشفتگی شده است. دستان گناهکاری در آن دخالت کرده و رخدادهای درست و نادرست درهم آمیخته و احیاناً فضایی تیره و تار به وجود آمده است. امّا در لابه لای کتب، نشانه هایی از حقیقت، که بر هیچ پژوهشگر بینایی پوشیده نیست، یافت می شود تا بدان، سره از ناسره و صحیح از ناصحیح بازشناخته شود و ارزش مردان و ابعاد شخصیّت انسان ها را تمیز دهد.

لازم است این نکته را یادآور شوم که ما، شخصیت های بزرگ عالم اسلام را در گذشته و بعد همواره باید بزرگ بداریم و به ویژه خلفای راشدین را که در جامعه دینی، شناخته شده اند، بدبینانه بررسی نکنیم هر چند که آنان دستوری انتخاب شدند که در مقام ارزش گزاری فاقد اعتبار و از میزان عدل و داد کنار بوده است. پروردگار می فرماید:

«پروردگار تو آن چه را که بخواهد می آفریند و برمی گزیند برای آنان، حق گزینشی نیست.»(۱)

همچنین:

«وقتی خدا و رسول او به امری حکم کنند، برای هیچ مرد و زن مؤمنی حق اختیار و انتخابی در کارشان نباشد.»(۲)

۱- قصص،۶۸.

۲- احزاب،۳۶.

«همه کارها از آن خداست.»(۱)

«[آنانکه] تکذیب کردند و به دنبال خواهش های نفسانی رفتند و هر امری، استقرار خواهد یافت»(۲)

پس، آن یار غار پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و تنها مهاجر با او از گروه پیشگامان را باید بزرگ بداریم و جنایت بزرگی است اگر حق او را کم کنیم و در بیان روحیّات او از راه عدل و انصاف بیرون رویم و فرمانبردار احساس و عاطفه خویش گردیم.

ما می خواهیم پیرامون موضوع خلافت بگردیم که چگونه شکل گرفت و چطور دوام یافت؟ آیا رأی گیری آزادانه در کار بود، یا نه؟ آیا سفارش های قانون گذار اعظم، پیگیری شد، یا نه؟ یا در آن روز، هواهای نفسانی و امیال شخصی در حکومتی جبّار که می تاخت و می گرفت، بالا می برد و پایین می آورد، می برید و می دوخت، می شکافت و استوار می کرد، می گشود و می بست، در کار بود و بس؟!

نمی خواهیم بر محور این بحث ها بگردیم، که گوش جهانیان، ماجرای سقیفه را شنیده که در آن، جمعی ناچیز گرد آمدند و آن رستاخیز بزرگ را آویزه گوش کرده اند و کشمکش های عظیم میان مهاجرین و انصار را به یاد دارند که:

ص:۱۳

۱- اقتباس از برخی آیات قرآنی.

۲- قمر،۳.

«هنگامی که آن واقعه رخ داد. وقوع آن، دروغ نبود، پایین آورنده، بالابرنده بود.»(۱)

در انتخاب نخست

من چه گویم که تاریخ در پیشاپیش هر انسان پژوهشگری قرار دارد و او می بیند در آن روز توده مردم به فکر خود بودند که به سلامت برهند و در هیچ یک از حزب ها، که کم هم نبودند، داخل نشوند و در آن شورش های آتشین وارد نگردند که همواره گروه گرایی و تهدید به قتل مطرح بود و هرکس با چشم خود می دید که شمشیر آخته بر بالای سر او برق می زند و از آن مرد خشن می شنید که می گفت: هرکس بگوید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرده با شمشیر او را می کشم. او نمرده بلکه به آسمان رفته است.(۲) همه تهدید بود و خشونت؛ مردم با گوشه چشم به هم می نگریستند و نفس ها در سینه ها حبس بود. در این میان آن دو پیرمرد ایستاده و هر یک بدون توجه به نظر دیگران دست به سوی دیگری دراز می کرد و بیعت می خواست. گویا کار را یک شبه سامان داده بودند. این به رفیقش می گفت: دستت بیاور تا با تو بیعت کنم و رفیق او می گفت: تو سزاوارتری. ابوعبیده جرّاح، آن گورکن

۱- واقعه/۳.

۲- تاریخ، طبری ۳/۱۹۸؛ شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۲۸؛ تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۲؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ المواهب اللدنیه، قسطلانی؛ روضه المناظر، ابن شحنه ۷/۱۶۴؛ شرح المواهب، زرقانی ۸/۲۸۰؛ السیرهالنبویه، زینی دحلان ۳/۳۷۱-۳۷۴؛ ذکری حافظ، دمیاطی/۳۶.

مدینه، مردم را به آن دو فرا می خواند.(۱) در حالی که وصیّ مقدّس و عترت هدایت گر بنی هاشم در خانه را بسته و مشغول غسل، کفن و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.(۲) تا سه روز پیکر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن نشد.(۳)سرانجام خاندان او در روز دوشنبه یا چهارشنبه یا شبانه وی را به خاک سپردند و آن دو شیخ در دفن پیامبر حضور نیافتند.(۴)

بعد آن مرد، عمربن خطّاب را دید که ابوبکر را پیش انداخته و شتابان می آید و آن قدر فریاد کشیده که دهانش کف کرده بود،(۵) صدای حباب بن منذر آن صحابی بدری بزرگ، شمشیر بر ابوبکر کشیده و می گوید: به خدا قسم کسی نمی تواند سخن مرا برگرداند وگرنه دماغش را با شمشیر خرد می کنم.

من به آن کار شایسته تر هستم من پدر شیر بچه هایم. به او گفته می شود در آن صورت خدا تو را می کشد. او گفت بلکه تو را می کشد.(۶)

۱- تاریخ، طبری ۲/۱۹۹.

۲- سیره، ابن هشام ۴/۳۳۶؛ الریاض النضره ۱/۱۶۳.

۳- طبقات، ابن سعد ۲ قسم دوّم/۷۶ و /۸۲۱ چاپ لندن.

۴- کنزالعمّال ۳/۱۴۰، به نقل از ابی شیبه.

۵- طبقات، ابن سعد/۷۸۷، چاپ لندن؛ شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۳.

۶- صحیح، بخاری ۱۰/۴۵؛ مسند، احمد ۱/۵۶؛ البیان و التبیین ۳/۱۸۱؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۹؛ العقد الفرید ۲/۲۴۸؛ الامامه و السیاسه ۱/۹؛ تاریخ، طبری ۳/۲۰۹؛ تاریخ، ابن اثیر ۲/۱۳۶-۱۳۷؛ الریاض النضره ۱/۱۶۲؛ تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۶؛ الصفوه ۱/۹۷.

عمر او را به زمین انداخت و بر شکم او لگد کوبید و بر دهانش خاک ریخت.(۱)

سوّمی را دیـد که با بیعت برای ابوبکر مخالفت می کرد و فریاد می کشـید به خدا قسم با همه تیرهایی که در تیردان دارم شـما را می زنم و با خون شما نیزه ام را رنگین می کنم و تا شمشیر در دست دارم شما را می زنم و با خانواده و خویشاوندانم با شما پیکار می نمایم.(۲)

چهـارمی را مشاهـده کرد که از بیعت بـا ابوبکر خشـمگین است و بـا این کلام که طوفانی می بینم که جز خون آن را خاموش نسازد(۳) و بعد سـعدبن عباده، بزرگ خزرجیان را دید که به خواری افتاده به روی او می پرند و ندا در دهند: سـعد را بکشـید خدا او را بکشد که او منافق و یا فتنه گر است و آن مرد (عمر) بالای سـر او ایسـتاده و می گوید: خواستم تو را زیر لگد بگیرم تا عضو تو یا چشمانت از حدقه درآید.(۴)

سپس هیث بن سعدبن عباده را دید که ریش عمر را گرفته و او گوید به خدا سوگند اگر یک رشته مو از آن بکنی

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۲/۱۶.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۱؛ السیره الحلبیه ۳/۳۸۷.

۳- الغدیر ۳/۲۵۳. چاپ دوّم.

۴- تاریخ، طبری ۳/۲۱۰؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۹؛ و...

برنمی گردی که در دهانت یک دندان باقی باشد و یا عضوی در تو بماند.(۱)

زبیر را دید که شمشیرش را کشیده و می گوید: آن را در نیام نکنم تا با علی (علیه السلام) بیعت شود و عمر گوید این سگ را بگیرید و شمشیر از دست او گرفته می شود و به سنگ زده شده و شکسته می گردد.(۲)

آن گاه مقداد آن بزرگ مرد را دید و بر سینه اش مشت کوبید و...

ابوبکر، عمربن خطّاب را به سراغ پناه جویان به خانه نبوّت و امن گاه امّت، خانه شرف، بیت فاطمه و علی (علیهم السلام) که ترس و وحشت همه را گرفته بود،(۳) فرستاد و به او گفته بود اگر امتناع کردند با آنان جنگ کن. عمر با پاره ای آتش آمد تا خانه را آتش زند. فاطمه بیرون آمد و فرمود: ای پسر خطّاب آمده ای خانه مرا آتش بزنی؟ عمر گفت: آری. مگر آن که بر امری وارد شوید که امّت وارد شدند.(۴) پس از آن که حزب سیاسی کار، به خانه اهل وحی یورش آوردند و خانه فاطمه را تفتیش کردند و فریاد رهبر آن حزب و هیزم خواستن او که

۱- سیره، حلبی ۳/۳۸۷.

۲- تاریخ، طبری ۳/۱۹۹.

۳- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۵۸.

۴- تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ اعلام النساء/ ۱۲۰۷.

گفت: به خـدا قسم یا برای بیعت بیرون آیید، یا خانه را بر سـر شـما ویران کنم و آتش زنم. به او می گویند فاطمه در آن خانه است و گوید، باشد!(۱)

فاطمه (علیها السـلام) را دیدنـد به همراه بانوان هاشـمی ناله می کنـد و با صـدای بلنـد گویـد ای ابابکر چقدر زود بر اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تاخت و تاز کردید. به خدا قسم تا خدا را دیدار کنم با عمر سخن نخواهم گفت.(۲)

پس از آن پیکره و تندیس قدس و عظمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مانند شتر به بند کشیده شده(۳) با خشونت برای بیعت می برند و مردم گرد آمده و می نگرند و به علی (علیه السلام) گفته می شود بیعت کن او می گوید:

اگر بیعت نکنم چه؟

آن مرد می گوید: به خدایی که جز او خدا نیست گردنت را می زنیم.

علی (علیه السـلام) می گویـد: پس شـما بنـده خـدا و برادر رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را می کشـید(۴) و علی بر ضریح مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برده و بلند، بلند می گرید و می گوید:

۱- الامامه و السیاسه ۱/۱۳؛ اعلام النساء/۱۲۰۵؛ تاریخ،ابن شحنه و امام علی عبدالفتاح عبدالمقصود/۲۲۵؛ تاریخ، طبری ۳/۱۹۸.

۲- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴ و ۲/۱۹.

۳- صبح الاعشی ۱/۲۲۸؛ العقد الفرید ۲/۲۸۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۰۷.

۴- الامامه و السیاسه ۱/۱۳.

(قَالَ ابْنَ أَمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کَادُواْ یَقْتُلُونَنِی)(۱)

«ای پسر مادرم این مردم مرا ناتوان پنداشتند و نزدیک بود مرا بکشند.»(۲)

ابوعبیـده جرّاح آن هنگام که علی را برای بیعت کردن بردنـد، بانگ برآورد و گفت: ای پسـر عمو! تو کم سن و سال هستی و تجربه و کارآیی پیران قوم در تو نیست. من ابوبکر را در این کار تواناتر می بینم تسـلیم ابوبکر باش. تو اگر زنـده بمانی و عمر برقرار باشد، برای این کار شایسته تر هستی که تو برابری در فضل، تدیّن، علم، فهم و پیشینه و نسبت دامادی که با پیامبر داری.

از سویی انصار در آن روز سخت، فریاد سر می دادند که جز با علی (علیه السلام) با کس دیگری بیعت نمی کنند.

منّا امیر و منکم امیر: از ما یک امیر و از شما هم یک امیر، و عمر به او گوید: پس تو با این آرزو بمیر.(۳)

ابوبکر نیز خطاب به انصار گوید: ما امیرانیم و شما دست یاران ما.(۴)

۱- اعراف، ۱۵۰.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۴.

۳- صحیح، بخاری ۱۰/۴۵؛ طبقات، ابن سعد ۶/۵۵؛ البیان و التبیین ۳/۱۸۱؛ و... .

۴- عیون الاخبار، ابن قتیبه ۲/۲۳۴؛ عقد الفرید ۲/۱۵۸، تاج العروس ۸/۲۰۵ و... .

در این جا شما امّتی را مست و بیهوش می بینید، مست نیستند، موقعیّت دشوار است. من درباره این خلافت چه بگویم که ابوبکر و عمر آن را یک رخدادی ناگهانی و از نوع جاهلی آن دانستند که خدا از شرّ و آسیب آن را نگاه داشت.(۱)

عمر به صراحت گفت: هر که همانند دفعه قبل اقدام کند او را می کشد.(۲)

آن روز در سقیفه نیز گفته بود، هرکس با امیر و فرمان روایی بدون مشورت با مسلمانان بیعت کند برای او بیعتی نیست و برای بیعت کسی که با او بیعت کرده نیز اعتباری نیست. مباد که کشته شود.(۳)

پیش تر نیز عمر، به ابن عباس گفته بود: علی (علیه السلام) در میان شما از من و ابوبکر شایسته تر بود.(۴)

همچنین گفته: به خدا قسم ما این کار را از روی عداوت نکردیم سن او را کم دیدیم و پنداشتیم عرب و قریش بر او گرد نیایند که او از ایشان افرادی را کشته بود. ابن عباس در پاسخ او می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را اعزام می کرد و او

۱- تمهید، باقلانی/ ۱۹۶؛ الغدیر، امینی ۵/۳۷۰.

۲- الصواعق، ابن حجر/۲۱.

۳- مسند، احمد ۱/۵۶؛ النهایه ابن اثیر ۳/۱۷۵؛ تیسیرالوصول ۲/۴۵ و... .

۴- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۳۴ و ۲/۲۰؛ کنز العمّال ۶/۳۹۱.

قهرمانانه برمی گشت و او را کوچک نمی شمرد؛ لیکن تو و رفیقت او را کوچک می انگارید.

عمر در کلامی دیگر به ابن عباس می گوید: ای پسر عباس! به گمانم دوست شما علی (علیه السلام) مظلوم شد. ابن عباس در پاسخ به وی می گوید: به خدا سوگند آن گاه که خدا فرمان داد سوره برائت را از ابی بکر بگیرد او را کوچک نشمرد.(۱)

درد دل علی (علیه السلام)

من درباره آن خلافت چه بگویم که امیرالمؤمنین درباره آن گفت: من بنده خدا و برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم من برای این امر، ازشما سزاوارتر هستم، دست فرمانبری به شما نمی دهم؛ شایسته آن است که شما با من بیعت کنید. عمر می گوید: تو رها نمی شوی مگر آن که بیعت کنی. علی (علیه السلام) در پاسخ می گوید: عمر! شیری را بدوش که بخشی از آن برای تو است.(۲)

علی (علیه السلام) سپس در کلامی می گوید: خدا را خدا را ای مهاجرین! سلطنت و حکومت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در میان عرب، از ژرفای خانه او بیرون برده به خاندان های خود نبرید و او و خاندانش را از حقی که در میان مردم دارند محروم مسازید. ای گروه مهاجر به خدا قسم ما برای حاکمیت شایسته ترین

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۲/۱۸.

۲- الامامه و السیاسه ۱/۱۲.

مردم هستیم؛ زیرا مـا اهـل خانه ایم و ما به این کار از شـما شایسـته تریم. در میان ما است، قاریان کتاب خـدا، دانایان به سنّت های الهی و آشـنا به مردم داری و جلوگیرنده از کارهای بد، تقسـیم کننده به عدالت؛ به دنبال خواهش نفس نباشـید که از راه خدا گمراه شده و از حق، بیشتر دور خواهید شد.

پس از رحلت محمّدمصـطفی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به خاطر این که عده ای بر سـر جانشینی او به کشمکش برخاستند، حضـرت علی (علیه السـلام) در کلامـی فرمـود: به خـدا سوگنـد، هرگز به ذهن من خطور نمی کرد و از دلم نمی گـذشت که عرب پس از رحلت محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) امر جانشـینی را از خاندان او برگردانند و مرا کنار بدارند، شـگفتا که ناگهـان دیـدم آن جمـاعت بـه سـوی ابی بکر رفته و بـا او بیعت کردنـد. من دست نگـاه داشـتم و دیـدم دیگران هم پس از او برخاستند، در حالی که من به جایگاه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن کسانی که دست به کار شدند سزاوارتر هستم.

پس از آن علی (علیه السلام) ، شبانه فاطمه (علیها السلام) را بر ستوری سوار کرده و به انجمن انصار می برد و یاری می جست و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) دیگر گذشت ما با این مرد بیعت کردیم و هر گاه شوهر و پسر عموی شما، جلوتر و پیش از ابوبکر می آمد، ما از او نمی گذشتیم. علی (علیه السلام) فرمود: آیا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دفن نکرده و در خانه رها می کردم و می آمدم در امر جانشینی او کشمکش می نمودم. سپس

فاطمه (علیها السلام) گفت: آری، ابوالحسن چه می توانست بکند و چه کاری برای او سزاوار بود؟ آن ها کاری کردند که خدا از ایشان حساب خواهد خواست و جویا خواهد شد.(۱)

آن گاه فرمود:

الا ای تاریخ! به خدا سوگند که فرزند ابوقحافه خلافت مسلمین را چون پیراهن بی قواره ای در پوشید در حالی که به خوبی می دانست ناخدای کشتی خلافت، جز «علی» (علیه السلام) نیست.

فضایل چون سیل از کوهسار وجودم فرو ریزد و بر «جایگاه آسمانی ام» تیزپروازی نرسد، امّا با این همه از خلافت چشم پوشیدم و از آن کناره گرفتم، زیرا نیک اندیشیدم که یا باید تنها و بی یاور قیام کنم یا بر تاریکی های کور، صبر پیشه سازم؛ تاریکی هایی که بزرگسالان را فرسوده و فرتوت سازد، و بر سیمای نوجوانان غبار پیری بپاشد و مؤمن را به رنج آورد، تا آن گاه که به ملاقات خدا بشتابد. پس شکیبایی را عاقلانه تر یافتم و آن را برگزیدم.

آری، صبر کردم، امّا چه صبری؟! چون آن که خار در چشمش خلیده و استخوان در گلویش مانده باشد. می دیدم که میراثم به تاراج می رود.

ص:۲۳

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۱ و ۲/۵؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۲.

خلافت دست به دست شد

این چنین بود تا روزگار خلیفه اول به سر آمد و او خلافت را به دیگری پاس داد.

آن گاه امام (علیه السلام) از قول «اَعشی»، شاعر معروف عرب، چنین مَثَل آورد: «چه دور است بین روز من که بر پشت اشتری زیر تازیانه خورشید می رانم، با روز «حیّان» برادر «جابر» که در سایه سار منزل می آرامد.»

شگفتا، او که در زندگیش می خواست از مرکب خلافت به زیر آید، چگونه آن را برای دیگری پس از مرگش زین کرد! راستی هر یک تا توانستند ناقه خلافت را به سهم خود دوشیدند!

به هر صورت او که طبیعتی خشن داشت، خلافت را در آن مستقر ساخت؛ طبیعتی که برخورد با آن «جراحت شمشیر» بود و ارتباط با آن «سوهان روح» و مالامال از لغزش ها و عذرخواهی ها.

«مرکب» خلافت زیر پای «راکب» تندخویِ آن، تعادل از کف داد و همه راه های چاره را هم بست، بدین سان که اگر افسارش را تنگ می گرفت بینی اش مجروح می شد و اگر رهایش می ساخت سقوط می کرد.

به خـدا سوگنـد، مردم در بیراهه و بی ثبـاتی و نابسامـانی گرفتار آمدنـد. و من هرچه بود، بر این رنـج طولانی و انـدوه جانکاه شکیبا بودم تا راهش به پایان رسید.

او در واپسین دم حیات، خلافت را در جمعی قرار داد که مرا یکی از آنان می پنداشت. خدایا، فریاد از این شورا! اگر در آغاز مرا همسنگ نخستین نمی دیدند، امروز با اینانم نمی سنجیدند، امّا هر چه بود با آنان سازگاری کردم و در فرود و فرازشان یار گشتم. ولی توطئه به ثمر نشست: یکی از آن جمع به حسادت، از من روی گرداند و دیگری به خویشاوندش رأی داد با مسائل ناپسندی که گفتن را نسزد.

تا سـرانجام سومین از آن باند به خلافت برخاست، درحالی که باد نخوت به غبغب افکنده و هدفی جز کامجویی از خلافت در سر نپرورده بود، و همراه او فـامیلش به غارت بیت المال پرداختنـد و چون شتری که بر گیاه بهاران درآمـده، مال خـدا را بر باد دادنـد. تـا آن روز که رشـته هـایش گسـیخت و کردار ناشایسـتش گریبـانش را گرفت و غوطه وری در نعمت، طغیان در بهره وری و سوءاستفاده از اموال عمومی هلاکش ساخت.

سخنی درباره خطبه

اشاره

این خطبه را شقشـقیه نامیدند و درباره آن سـخن فراوان گفته اند و استادان فن ادب، از هر دو گروه، آن را از جمله خطبه های مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) گزارش کرده اند. جای

ص:۲۵

هیچ گونه تردید و شبهه ای در انتساب این خطبه به امیرمؤمنان نیست. بنابراین، به گفته شخص نادانی که آن را ساخته و پرداخته سیّدرضی می داند، نباید اعتنایی کرد؛ زیرا از قرن های نخستین، قبل از آن که نطفه سیّدرضی در رحم مادر بسته شود، بسیاری از افراد آن را روایت کرده اند، چنان که به طرق معاصران و متأخران او، از اسنادی جز سند سیّدرضی، گزارش شده است. آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست و هشت تن از راویان خطبه را نام می برد که اولین آن ها حافظ یحیی بن عبدالحمید حمّانی (م: ۲۲۸) و آخرین آن ها، مجدالدین فیروزآبادی (م: ۸۱۷) است.

با این وجود من چه بگویم که شاعر نیل، در قصیده عمریه اش عربده می کشد و آتش های خفته را از نو برمی انگیزد و آن جنایت های فراموش شده را تجدید می کند. برخی مصریان ناآگاه در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی، جشنی بزرگ راه می اندازند که در آن برخی رجال و بزرگان مصر حاضر بودند و قصیده او را مطرح و آفرین گفتند و وحدت جهان اسلام را مخدوش کردند و اشعری گری خود را به رخ کشیدند و بزرگ ترین کاستی خلیفه را کمال انگاشتند، آن گاه که سکونت دختر مصطفی در آن خانه هم مانع کار عمر نشد!

به هر حال ما با خلافت آن خلیفگان، اکنون کاری نداریم. مهّم آن است که درباره دو نکته به بحث بپردازیم.

اوّل: فضیلت های نقل شده ابوبکر و عیار صحت آن ها؛

دوّم: روحیّات و خلقیّات ابوبکر.

۱. فضیلت هایی که برای ابوبکر نقل کرده اند

آیا حتی یک حدیث فضیلت، درباره ابوبکر به سند صحیح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است؟ ما مانند یک پژوهشگر حقیقت یاب و شفاف ساز وارد بحث می شویم و جز از پیشوایان حدیث که سخن سره از ناسره را تشخیص می دهند، مطلبی نمی آوریم.

فیروزآبادی در پایان کتاب «سفر السعاده» می نویسد: از احادیث در فضیلت ابوبکر، حتی یک مورد روایت صحیح، ثابت نیست و بزرگان حدیث، آن ها را اثبات نکرده اند. او درباره روایت های مربوط به فضائل ابوبکر می نویسد:

آن ها از مشهورترین حدیث های ساختگی هستند، حدیث هایی که از جمله آن ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- خدا برای توده مردم به طور عام و برای ابوبکر به طور خاص جلوه کرده است.

- خدا چیزی را در سینه من نریخت، مگر آن که در سینه ابوبکر هم ریخت.

- رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگاه اشتیاق بهشت می کرد، بر ریش سفید ابوبکر بوسه می زد.

ص:۲۷

- من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم.

- وقتی خدا ارواح را برمی گزید، روح ابوبکر را برگزید.

و امثال این حدیث ها که بطلان آن ها به بداهت عقل، واضح است.

عجلونی می نویسد: درباره فضائل ابوبکر هیچ حدیث بر پایه صحت وجود ندارد و آن چه هست، از مشهورترین ساخته ها هستند.

سیوطی نیز می نویسد: از مشهورترین ساخته ها، احادیث مربوط به فضایل ابوبکر است، که مؤلفان آن ها را از مسلّمات گرفته اند. از آن جمله است: وقتی مرا به معراج می بردند به هر آسمان که می رسیدم در آن، مکتوبی می دیدم: محمّد رسول الله و ابوبکر صدیق از خلف من. این حدیث را عبدالله بن ابراهیم حدیث ساز، جعل کرده است.

یکی دیگر از شواهد بطلان بر احادیث این است که صحاح ششگانه و مسندهای قدیمی فاقد آن هاست. اگر نویسندگان آن کتاب ها (صحاح و مسانید) در آن ها نشانی از صحّت می یافتند، هر چند یک مورد، آن ها را کنار نمی گذاشتند و با کنکاش آن چه در پشت پرده های فراموشی پنهان مانده، بیرون می آوردند. این امر نشان می دهد که تاریخ ولادت این سلسله احادیث جلوتر از زمان صاحبان صحاح بوده و این مضامین متأخر از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

افزون بر این خلیفه اوّل اگر به مضامین آن حدیث ها، اندکی اطمینان داشت، شخصی مانند ابوعبیده جرّاح گورکن را به امر خلافت، سزاوارتر نمی دانست و او را بر خود مقدّم نمی داشت.

ثانیاً: در آن روز که گفت وگو درباره خلافت بالا گرفت و هرکس حجّتی می آورد آن حدیث می توانست کارساز باشد. بلی درباره ابوبکر و در مقام استدلال برای تصدّی مقام خلافت، چیزهایی به او نسبت داده اند (مثل این که: او اولین مسلمان و اولین نمازخوان و...) که البته در کتاب «الغدیر» به اثبات رسیده که علی (علیه السلام) اولین مسلمان و نخستین نمازخوان بوده و ابوبکر به نقل حدیث صحیح طبری، پنجاهمین مسلمان از مردان بوده است.

هرگاه صحابه نخستین چیزی از آن احادیث ساختگی را می دانستند در آن روز برای قانع کردن مردم به جای تهدید و توسل به زور از آن احادیث بهره می جستند.(۱) در این حال، عمر و عثمان، تنها یارغار بودن و پیرمردی ابوبکر را به رخ نمی کشیدند.(۲) چنان که سلمان فارسی می گوید: پیرترین اصحاب را برگزیدید، ولی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشتید.(۳)

۱- سیره، ابن هشام ۴/۳۴۰.

۲- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۱.

۳- کنز العمّال ۳/۱۴۰ [۵/۶۵۳].

اگر آن حدیث ها تمام بود مغیرة بن شعبه آن سخن را به ابوبکر و عمر نمی گفت که عبّاس را دیدار کنید و برای او و فرزندانش سهمی قائل شوید و به این وسیله از ناحیه علی (علیه السلام) خاطرجمع گردید که اگر عبّاس با شما باشد، به نفع شما در مقابل علی (علیه السلام) است. به دنبال همین پیشنهاد ابوبکر و عمر و ابوعبیده و مغیره، شبانه با عبّاس دیدار کردند و همان سخن به وی گفتند: که تو عموی پیامبری و باید سهمی داشته باشی.(۱)

اگر این احادیث بویی از واقعیت داشت، خلافت برای ابوبکر، این گونه به سرانجام نمی رسید که فقط دو نفر السید و بشر یا سالم مولای ابی حذیفه که تفصیل آن خواهد آمد، تمام نمی شد. سران مهاجران و انصار همچون علی و فرزندانش - نوه های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - و عباس و فرزندانش و بنی هاشم و سعدبن عباده و فرزند و خانواده او و حباب بن منذر و پیروان او و زبیر، طلحه، سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، خالدبن سعید، سعدبن ابی وقّاص، عتبه ابن ابی لهب، براء بن عازب، أُبیّ بن کعب، ابوسفیان بن حرب و دیگران، از بیعت با ابوبکر، سرباز نمی زدند.(۲) اگر آن احادیث فضیلت ثابت می بود سخن محمد بن اسحاق، مجال نداشت که گفت: عموم مهاجران و

۱- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۳ و ۱۰۴؛ الامامه و السیاسه ۱/۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۲.

۲- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۳؛ الریاض النضره ۱/۱۶۷؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴.

جمع کثیری از انصار تردید نداشتند که خلیفه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) است و بس[(۱)] و اشعار فضل بن عباس، عتبه بن ابی لهب در برابر مدعیّان فضیلت، چه می شود:

- من گمان نمی کردم خلافت از هاشم و در میان ایشان از ابوالحسن برگردانده شود.

- اولین ایمان آورنده با سابقه و داناترین مردم به قرآن و سنّت هاست.

- آخرین رازدار پیامبر و کسی که در غسل و کفن او، جبرئیل وی را یاری کرد.

- کسی که آنچه در آن ها هست، در او هست و خود شما در آن شک و تردید ندارید و در او نکویی وجود دارد که در دیگران نیست.

- چه چیزی شما را از او برگردانید ما باید بدانیم، هان بیعت شما، آغاز فتنه و آشوب بود.

یا شعر قُصیّ که در آن روز گذشت چه می شود:

ای بنی هاشم! چنان مباشید که آن مردم، به ویژه تیم بن مرّه و یا عدی در شما طمع ورزند چه امروز خلافت و امر جانشینی جز در دست شما نباید باشد و غیر از ابوالحسن علی (علیه السلام) کسی شایستگی آن را ندارد. ای اباالحسن (علیه السلام) با دستی نیرومند، خلافت را قبضه کن که تو به آنچه امید

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۲/۸.

می رود توانا هستی، البته مردی که قصیّ پشتیبان او باشد، عزیز و محافظت شده است که آن مردم از غالب قصیّ اند.(۱)

۲. خلقیّات و روحیات خلیفه

نگاه به منش های اخلاقی، آگاهی ها و روحیه های خلیفه برای ما اهمیت دارد. تا بدانیم آیا پیوندی میان او و آن فضیلت ها وجود دارد تا او را در جایگاه شایسته ای قرار دهد یا برای او شخصیتی بسازد که نپذیرفتن آن، ظلم و ستم در حق وی گردد و از مقام او کاسته یا ما را به غلّو و افراط برساند؟

ما راجع به قبل از اسلام او سخنی نمی گوییم که میزان وضع کنونی هرکس است. اسلام، روزگار پیش از خود را نادیده می انگارد؛ پس ما به آن چه از عکرمه (رضی الله عنه) آمده، بی توجهی نداریم که گفت: ابوبکر با ابیّ بن خلف و دیگر مشرکان، قمار بازی می کرد. آن البته قبل از تحریم قمار بود. این مطلب را شعرانی نیز گفته است.(۲)

جصّاص رازی حنفی می نویسد: در حرمت قمار و گرو بستن مال و شرط بندی که از انواع قمار است، دانشمندان

۱- الریاض النضره ۱/۱۶۷؛ تاریخ، ابی الفدا ۱/۱۵۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴؛ تاریخ، یعقوبی ۲/۱۰۵؛ شاید مراد از قصی اوّل، خود شاعر باشد و قصی دوّم نام نیاکان قریش که بنی هاشم و دیگر طوائف قریش در آنان به هم می پیوندند. سیدعلوی

۲- کشف الغمّه، امام شعرانی ۲/۱۵۴.

اختلاف ندارند.(۱) ابن عباس نیز می گوید: گروبندی قمار است و در جاهلیت مردم به مال و همسر گرو می بستند و این، مباح بود تا تحریم آمد. ابوبکر صدیق در نزول «الم غلبت الروم» با مشرکان گروبندی کرد.

ما به سخن اسکافی در رد رساله عثمانیّه جاحظ(۲) توجهی نداریم که می نویسد: ابوبکر پیش از مسلمانی اش از سران نام آور و شناخته شده بود که بسیاری از مردمان مکه با وی گرد می آمدند، شعر می خواندند و اخبار رد و بدل می کردند و باده می نوشیدند. او دلائل پیامبری و حجّت های رسالت را شنید و به شهرها سفر کرد و خبرها به او می رسید.

فاکهی نیز از ابی القموص نقل می کند: ابوبکر پیش از تحریم شراب خورد(۳) و این اشعار را خواند:

به مادر ابوبکر با سلام و خوش آمدگویی تهنیت می گویی آیا پس از خویشاوندان تو، سلامتی مانده است؟

این جریان به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، برخاست و خشمگین در حالی که جامه اش به زمین کشیده می شد، تا بر او وارد شد. عمر که با ابوبکر بود، پیش آمد و چهره برافروخته پیامبر را نگریست، گفت: به خدا پناه می آورم از

ص:۳۳

۱- احکام قرآن، ابوبکر رازی ۱/۳۸۸.
۲- رسائل، جاحظ/۳۴؛ شرح، ابن ابی الحدید ۳/۲۶۴.
۳- این جمله در روایت افزوده شده و ذیل آن، تکذیب می کند و ماجرای درست می آید و با روایت های دیگر هم در تضاد است.

خشم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، به خدا قسم، از این پس هرگز بویش هم به مشام ما نخواهد رسید و ابوبکر نخست کسی بود که شراب را بر خود حرام کرد.

حکیم ترمذی که گویا حدیث را فاش و بر سر زبان ها یافته، گفت: دل ها چنین چیزی را انکار دارد.(۱)

ابن حجر نیز به این ماجرا اشاره دارد و می گوید: نفطوَیه به این حدیث، اعتماد کرده و گفته است: ابوبکر شراب خورد —پیش از تحریم– و بر کشته های بدر از مشرکان، مرثیه خواند.(۲)

روایت ابی القموص را طبری از قول چند راوی از رجال صحاح ششگانه، همچنین از زیدبن علی در مورد نزول سه آیه درباره شراب آورده است.(۳)

بزّار این ماجرا را شکسته بسته آورده و در فتح الباری می نویسد: چنین چیزی با این که سند آن پاکیزه است، ناشناخته است، به گمانم اشتباهی رخ داده است.(۴)

ابونعیم از عایشه نقل کرده که ابوبکر شراب را بر خود حرام کرد و آن را، در زمان جاهلیت و در دوران اسلام، ننوشید. احتمال این هست که ابوبکر و عمر در آن روز به دیدن ابوطلحه رفته باشند، امّا با دیگران شراب نخوردند و سپس...

۱- نوادر الاصول/۶۶.

۲- الاصابه، ۴/۲۲.

۳- در دانش های شگفت عمر، گذشت.

۴- فتح الباری، ابن حجر ۱۰/۳۰؛ عمدة القاری، عینی ۱۰/۸۴؛ تفسیر، طبری ۲/۲۰۳.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: شما می بینید ابن حجر در مورد این حدیث درنگ می کند. از سویی مهر خلیفه او را رها نمی کند که شراب خواری او را بپذیرد و از دیگر سوی صحت حدیث دغدغه خاطر اوست؛ لذا گاهی می گوید با وجود پاکیزگی سند حدیث، چنان امری غریب است و گاهی می گوید به قرینه وجود عمر در آن قصه، مراد همان ابوبکر صدیق است، نه ابوبکر دیگر و کسانی که در خانه ابوطلحه شراب می خوردند یازده نفر بوده اند. ابن حجر، نیک می داند که گزارشگران حدیث عایشه جاعلان و حدیث سازانند(۱) و با این حدیث صحیح، برابری نمی کند و او از آن نفرات نام می برد که اوّل آن ها ابوبکر بن ابی قحافه و آخرین أنس بن مالک هجده ساله بوده است.(۲)

این ها آیات تحریم خمر را تأویل می کردند و بعد از نزول سومین آیه دست کشیده اند. آخرین سخن در این باره آن است که حرمت شراب در فتح مکه، سال هشتم هجری به گوش او رسیده و تا آن زمان شراب می خورده و همین، میزان آگاهی او را از احکام اسلام و قرآن می رساند.

۱- ر.ک: تهذیب التهذیب ۵/۲۹۴ و ۹/۲۹۵.

۲- صحیح، مسلم؛ سنن، بیهقی ۸/۲۹؛ فتح الباری ۱۰/۳۰؛ الدرّ المنثور ۱/۲۵۲؛ روح المعانی، آلوسی ۷/۱۷؛ و ده ها منبع دیگر.

ابوبکر در زمان اسلام

ما در عالم اسلام، برای ابوبکر هیچ نبوغی علمی، پیشگامی در جهاد، استواری در مبانی اعتقادی و مجاهدت در راه خدا سراغ نداریم.

در علم تفسیر چیز قابل توجهی از او گزارش نشده شما می توانید کتاب های تفسیر و حدیث را ورق بزنید که در آن زمینه آن چه تشنه ای را سیراب و جوینده دانشی را راضی کند، از او نمی یابید. جز این که همانند رفیقش (عمر) معنای واژه «ابّ» را نمی داند(۱) و یا مفاد و حکم «کلاله» را نمی فهمد.(۲)

ابوبکر در نشناختن واژه کلاله با دوستش یکسان است. از او درباره کلاله پرسیدند، گفت در آن باره رأی خودم را می گویم اگر درست بود از خداست و اگر اشتباه بود از من و از شیطان است. خدا و رسول او از آن بدورند. به نظر من کلاله یعنی خویشان، به غیر از فرزند و پدر؛ وقتی عمر را جانشین خود می کرد او گفت من شرم دارم چیزی را که ابوبکر گفته ردّ کنم.(۳)

۱- تفسیر، قرطبی ۱/۲۹؛ ابن تیمیه...اعجازالقرآن و تراجم الاعاجم/ ۳۰؛ کشاف، زمخشری ۳/۲۵۳.
۲- همان ۵/۷۷؛ کلاله — مرده ای که پدر و مادر ندارد- میراث خوار ز مادر، پدر و فرزند حجار القرآن و تراجم عاجم.
۳- تفسیر، طبری ۶/۳۰؛ سنن، دارمی ۲/۳۶۵.

در برداشتی دیگر گفته: کلاله را تنها آدم بی فرزند دانسته و در این نظر عمر با او هماهنگ بوده است.

من نمی دانم، آن احتیاطی که به عنوان عذر برای ندانستن معنای «ابّ» توسط خلیفه آورده اند در اینجا کجا رفته است که چنان احتیاط اینجا مناسب بود تا او از خود در یک مسئله دینی چیزی نگوید و آن اجتهاد بی در و پیکری که در کتب خلفا باب شده رسمیت نیابد. او چرا به نص قرآن کریم که می فرماید:

هر گاه ندانستید از اهل ذکر بپرسید.(۱)

چرا نپرسید و نیاموخت؟ با این که اهل ذکر را می شناخت. مگر احکام توقیفی نیستند؟ آیا هرکس می تواند درباره کتاب و سنت هر چه به ذهنش آمد، بگوید. این، هرج و مرج است، نه اجتهاد، که آن به معنای استنباط احکام از ادله تفصیلی، در کتاب و سنّت است.

این همان باب خودرأیی و اجتهاد، در مقابل نصّ است، که آنان باب کردند. عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین مجتهد است و در آن کار زشتش معذور و ابوالفادیه قاتل عمار یاسر آن صحابی بزرگ، مجتهد بوده و تبرئه می شود. معاویه بن ابی سفیان نیز کشنده هزاران انسان پاک و بی گناه

۱- ر.ک: الغدیر ۶/۱۲۷ چاپ دوم.

مجتهد است وتبرئه می شود عمرو پسر نابغه آن عاصی پسر عاصی مجتهد است و معذور. خالدبن ولید قاتل مالک بن نویره و زانی با همسر او، اجتهاد کرده و تبرئه شده و طلحه و زبیری که بر امام و پیشوای قانونی وقت، شورش کرده اند، مجتهدند و معذور؛ و یزید شرابخوار و بدکاره صاحب آن پرونده سیاه، مجتهد است و مبّرا و...

آفرین بر چنین آیین! امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چقدر مجتهد دارد و زهی به این کیش که حتی آشوبگران شام و فرومایگان و فرزندان آزاد شده ها، همگی مجتهد شده و دارای رأی هستند.

آن چه آوردیم نمونه ای بود از دانش خلیفه در تفسیر و فهم قرآن.

جالب توجه است که سیوطی، ناموران در علم تفسیر را ده تن می داند و اول از خلفای راشدین که ابوبکر نخستین است، نام می برد؛ در حالی که سخنان و اطلاعات او از انگشتان یک دست تجاوز نمی کند. او چگونه با علی بن ابی طالب قابل مقایسه است؟

معمر می گوید: علی (علیه السلام) را دیدم سخنرانی می کرد و می گفت: از من بپرسید! به خدا سوگند از چیزی نمی پرسید، مگر آن که شما را خبر دهم و از کتاب خدا از من بپرسید به

خدا سوگند آیه ای نیست مگر آن که من می دانم آیا در شب نازل شده یا روز در دشت نزول یافته یا در کوه؟(۱)

یا فرمود: به خدا قسم آیه ای نازل نشده مگر آن که من می دانم درباره چه نازل گشته و در کجا نازل شده است. همانا پروردگار من، مرا دلی آگاه و زبانی پرسش گو عطا فرموده است.(۲)

آیا این نقل از سیوطی، تناقض گویی نیست که علی (علیه السلام) را با ابوبکر در یک مجموعه مشهور به تفسیر دانسته و آورده، گو این که او می خواسته میان مولای ما علی (علیه السلام) و بین خلیفه فرقی نگذارد، و از این آیه غفلت کرده که می فرماید:

بگو، آنان که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابرند؟(۳)

از ابوبکر پرسیدند معنای فاکهه و ابّ چیست؟ گفت کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا برمی دارد اگر بگویم نمی دانم.(۴) جالب است که در ذیل همان آیه خدای متعال آن دو کلمه را در معانی میوه،گیاه و علف معنا کرده است.(۵)

ص:۳۹

۱- الاتقان، سیوطی ۲/۱۸۷، چاپ سوم ۱۳۷۰.

۲- الاتقان، سیوطی ۲/۱۸۷.

۳- زمر، ۱۹.

۴- تفسیر، قرطبی ۱/۲۹؛ مقدمه اصول التفسیر، ابن تیمیه/۳۰؛ کشّاف، زمخشری ۳/۲۵۳ و چندین کتاب دیگر.

۵- الغدیر، ۷/۱۰۳.

تقدم خلیفه در عوض کردن سنّت پیامبر

آنچه احمد، پیشوای حنبلیان، در زمینه سنّت از ابوبکر به ثبت رسانده هشتاد حدیث است که با حذف مکررات از شصت حدیث تجاوز نمی کند. این در حالی است که در مسند احمد، پنجاه هزار و هفتصد حدیث وجود دارد. خود او نیز هزار هزار حدیث از حفظ بوده است.(۱)

سیوطی نیز، با تبحری که در امر حدیث دارد، شمار حدیث های ابوبکر را به یکصدوچهار تا رسانده است.(۲) وانگهی مشایخ اهل سنّت فقط بر شش حدیث اتفاق نظر دارند. بخاری یازده حدیث و مسلم تنها یک حدیث دارد.(۳)

پژوهشگران اگر در متن و سند آن ها کنکاش کنند، درمی یابند که برخی از آن ها در اصل حدیث نبوده، کلام خود او است. مثل این کلام از ابوبکر که به سبط پیامبر، امام حسن (علیه السلام) می گوید: پدرم فدایت که شبیه پیامبر هستی و به علی شبیه نیستی. یا سخن او که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ مشورت کرد.

بعضی از آن احادیث هم ساختگی و مخالف کتاب، سنّت، عقل و منطق است.

ص:۴۰

۱- مسند، احمد ۱/۱۴؛ طبقات الحفاظ، ذهبی ۲/۱۷.

۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی /۶۲.

۳- شرح ریاض الصالحین، ۲/۲۳.

علّامه امینی (رضی الله عنه) چهار حدیث از احادیث ساختگی را به طور مستدل و مفصل، آورده و غیرمنطقی بودن آن ها را اثبات کرده است.(۱)

فرائض و احکام

۱. میراث جدّه (مادربزرگ) در نظر خلیفه

مادربزرگی نزد ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) آمد و میراثش را از ارث نواده از او جویا شد. ابوبکر گفت: در کتاب خدا برای تو چیزی نیست و در سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم چیزی نمی دانم برگرد تا از مردم بپرسم. مغیرهٔ بن شعبه گفت: من در حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم او به جده، یک ششم داد. ابوبکر گفت: آیا کس دیگر همراه تو هست؟ محمدبن سلمه انصاری بپاخاست و همانند مغیرهٔ گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) آن حکم را گذارند.(۲)

بنگر، خلیفه حکم یک مسئله را که فراوان پیش می آید، نمی داند و ناگزیر به سخن مغیره بن شعبه زانی، نابکار و دروغگوترین، اعتماد می کند.(۳)

ص:۴۱

۱- لسان المیزان ۶/۴۴، در ترجمه مصعب بن سعید؛ تهذیب التهذیب ۶/۶۶؛ اللئالی المصنوعه ۱/۳۰۲؛ ۴/۲۰۰۰؛ الروض الفائق /۳۸۸، در حدیث ساختگی «ما طلعت الشمس و لا غربت من بعدی علی رجل افضل من ابی بکر الصدیق»؛ مطالب السؤول/۳۳؛ الاصابه ۴/۲۰۵؛ رک: الغدیر ۷/۱۰۸-۱۳۰.

۲- بدایه المجتهد ۲/۳۴۴.

۳- اغانی ۱۴/۱۴۲ در معرفی مغیره.

۲. سهم دو مادربزرگ

دو مادربزرگ- مادر مادر و مادرپدر- نزد ابوبکر آمدند و او میراث را به مادرمادر داد. عبدالرحمن بن سهل گفت: ای خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو ارث را به زنی دادی که اگر او می مرد این مرد از وی ارث نمی برد. ابوبکر آن یک ششم را میان دوتایشان تقسیم کرد.(۱)

شگفتا، از ناآگاهی خلیفه که او حکم ارث دو جده را نمی داند و با انتقاد مردی انصاری به سرعت، رأی عوض می کند و به رأی او هم عمل نمی کند و میراث را به هر دو می دهد.

اما نظر آن مرد انصاری هم مخالف کتاب خدا و سنّت است. بلکه مطابق سخن شاعر، که گفت:

پسرانِ پسران ما، پسران مایند، و پسرانِ دختران ما، پسران مردان دورند.

در فقه مکتب خلافت این شعر در برابر کتاب خدا قرار داده شده است، که فرمود:

(یُوصِیکُمُ اللهُ فِی أَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ)(۲):

خدا درباره فرزندان شما، سفارشتان می کند که برای پسر مانند بهره دو تن دختر باشد.

ص:۴۲

۱- سنن، بیهقی ۱/۲۳۵؛ الاصابه ۲/۴۰۲؛ الاستیعاب ۲/۴۰۰.

۲- نساء، ۱۱.

آنان اولاد را که در آیه مطلق است، به اولاد پسر اختصاص داده انـد و آن را بر پسـرانِ از طریق دختر شامل ندانسـته اند و تنها سنـدشان هم، این شـعر است که یـاد شـد. پس خلیفه برابر رأی آن انصـاری، حکم کرده که مبنی بر نفی فرزنـد از طریق دختر باشد. این مسئله را در فرائض، وقف و وصیت، جاری ساختند.(۱)

بغدادی می نویسد.(۲) گوینده این شـعر، شناخته شده نیست و تنها در کتاب های نحویان به عنوان شاهد بر جواز تقدیم خبر و امثال آن، یاد شـده است. برخی آن را به فرزدق نسـبت داده انـد و صاحب کتاب جامع الشواهد آن را به عمربن خطاب نسـبت داده و این بـا سـیاست خلیفگان در زمینه پسـران دختری، سازگارتر اسـت(۳) سـبحان الله! این سـیاست بازی، در دین خـدا چه کارها که نمی کند. خدای تعالی در قرآن فرمود:

(تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَ أَبْنَاءكُمْ..)(۴):

بیایید فرزندانمان و فرزندان شما را بخوانیم.

ولی آن ها برای این که آل الله را فرزندان و پسران رسول خدا ندانند چنان تشبّث ها کردند.

۱- تفسیر، ابن کثیر ۲/۱۵۵.
۲- خزانه الادب ۱/۳۰۰.
۳- ر.ک: الغدیر ۷/۱۲۲ پاورقی.
۴- آل عمران/۶۱.

آن آیه نصّ است که حسن و حسین (علیهم السلام) دو پسران نبّی اقدسند. و در اصل خدا عیسی را که پسر مریم است، از نسل نوح می شمارد:

(وَ مِن ذُرِّیتِهِ دَاوُود و سُلَیمانَ و أَیُوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسَی وَ هَارُونَ و کَذَلِکَ نَجزی المُحسِنِینَ* وَ زَکرِیَّا وَ یَحیَی وَ عِیسَی وَ إلیَاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ)(۱):

و عیسی را که پسر مریم است نسلی و ذریه نوح برشمرده و فخر رازی می نویسد: آیه مباهله دلیل آن است که حسن و حسین (علیهما السلام) پسران رسول خدایند و آیه مذکور سوره انعام را شاهد آورده چنان که انتساب عیسی به ابراهیم شاهدی دیگر در اثبات این که "پسر دختر"، پسر صاحب دختر هم هست.(۲)

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) در حدود پنجاه شاهد حدیثی، ادبی و شعری، مبنی بر این که حسن و حسین پسران رسول خدا و ذریه او از طریق فاطمه دختر بزرگوارش هستند، نقل می کند. از جمله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این پسرم حسین را می کشند.(۳) یا خطاب به امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: این پسرم آقاست.(۴) همچنین فرمود: مهدی از پسران

۱- انعام/۸۴-۸۵.

۲- تفسیر، فخر رازی ۲/۴۸۸؛ قرطبی ۴/۱۰۴ و ۷/۳۱.

۳- مستدرک، حاکم ۳/۱۷۷؛ اعلام النبوه، ماوردی/۸۳؛ ذخائر العقبی ۱۴۸.

۴- تفسیر، ابن کثیر ۳/۱۵۵.

من است و صورتش مانند دُرّ می درخشد؟[(۱)] این حسن و حسین دو پسران من را هر که دوست بدارد، من را دوست داشته است.[(۲)]

ابوتمام طایی می گوید: بر پسران پیامبر و خاندان او ستم هایی کردید که کمترینش خیانت و فریب بود.[(۳)]

دعبل خزاعی: من پسران پیامبر و خاندان او را دوست می دارم و به زادگان آن زن کبود چشم، مادر مروان و فرزندان عبوه آن زن قریشی کینه می ورزم و بدان وسیله به خدا تقرب می جویم[(۴)] و ده ها نمونه دیگر.

بنابراین، چرا خلیفه از کتاب خدا، سنت و کلام رسول الله، روی برگردانده و به سخن نامربوط آن مرد انصاری که ضد قرآن و کلام رسول خداست، تکیه کرد؟!

۳. بریدن دست دزد در نزد خلیفه

در دوران ابوبکر (رضی الله عنه) شخصی دزدی کرد که یک دست و یک پایش قطع شده بود. ابوبکر خواست پای دیگر او را ببرد و دست او را بگذارد تا بتواند خود را نظافت کند و از آن

۱- ذخائر العقبی، ۱۳۶.
۲- تاریخ ابن عساکر، ۴/۲۰۴ و ۲۰۳.
۳- ابی تمام ۱/۲۳۰، در قصیده ۷۳ بیتی.
۴- دعبل، قصیده تائیه/۱۲۶.

سود ببرد. اما عمر گفت نه به خدا قسم باید دست او را برید و ابوبکر به حرف عمر گوش کرد.(۱)

شگفتا، که خلیفه کیفر دزد را که از اهم موارد برای از بین بردن تباهی و برقراری امنیت است، نمی داند. شگفت تر از آن این که در اجرای حکم خدا به جای رجوع به قرآن و سنت، به نظر یاران رجوع می کند.

این جریان در زمان عمر نیز تکرار شد و خلیفه تصمیم گرفت پای دزد را ببرد.

علی (علیه السلام) اینگونه داوری فرمود: پیشتر دست و پای او را بریده ای، پای دیگر او را نبر، که ستونی برایش نماند که راه برود، یا او را تنبیه کن یا به زندان بینداز. عمر نیز چنان کرد، و او را به زندان انداخت.(۲)

آن قضاوت و داوری دو خلیفه و این داوری علی امیرالمؤمنین به استناد قرآن مجید، قضاوت نهایی با خواننده است.

۴. نظر خلیفه درباره میراث جدّ

ابوبکر، جدّ را، پدر فرض می کرد(۳) و همان طور که پدر، حاجب برادران و خواهران می شود جدّ هم حاجب می شود.

ص:۴۶

۱- سنن، بیهقی ۸/۳۷۴ و ۳۷۳.

۲- کنزالعمال ۳/۱۳۸.

۳- منشأ توهم او آیه های: «بل ملّه ابیکم ابراهیم» و «یا بنی آدم...» بوده که تناسبی ندارد. ر.ك: الغدير ۷/۱۳۰.

بنابراین اگر شخصی بمیرد و پدربزرگ داشته باشد، برادران از ارث وی بهره ای نمی برند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این برداشت خلیفه برگرفته از کتاب و سنت نیست. در این مورد پیامبر سنتی آشکار به کار برده، که خلیفه به آن عمل ننمود.

۵. تقدم حکمرانی افراد کم فضیلت در نظر خلیفه

اشاره

ابوبکر معتقد بود، افراد کم فضیلت می توانند بر کسانی که از آنان برترند، فرمانروایی و حکمرانی کنند.

حلبی می نویسد: اهل سنت نیز بر همین رأی هستند و حق همین است؛ زیرا چه بسا شخص کم فضیلت زمانی که نصب افضل یا فاضل میسر نبود، صلاح امت را در برداشته باشد و از همین باب ابوبکر به انصار گفت من خوشنودم، تنها با یکی از این دو تن؛ عمر و ابوعبیده جراح، بیعت کنید. درحالی که او می دانست ابوعبیده در حد پایین تر از اوست و عثمان و علی از او برترند، جز این که ابوبکر چنان تشخیص داد که در آن صورت اتفاق همه حاصل می شود و آشوب می خوابد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما معتقدیم که جانشینی پیامبر امری الهی است. وظیفه خلیفه روشنگری و اجرای احکام و اجرای عدالت است و باز کردن افق هایی که در زمان

ص:۴۷

۱- سیره، حلبی ۳/۳۸۳.

پیامبر دستیابی به آن ها میسر نشد و... زیرا از سویی عمر پیامبر محدود است و از دیگر سوی، بسیاری از مسائل در بستر زمان خود را نشان می دهند و شناخت و انتخاب چنین جایگزینی تنها با خداوند است.

خلافت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دیدگاه شیعیان

خلافت مانند نبوت حکومتی الهی است هر چند که رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به وحی و مقام تشریع مخصوص است و شأن خلیفه: بیان و تبلیغ، تفصیل مجمل، تفسیر مشکل، تطبیق کلیات بر جزئیات، قتال در کنار تأویل نه قتال برای تنزیل می باشد و امام و خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزهایی را که ظرف زمان، با طرح آن ها مساعد نبوده و نفوس آمادگی پذیرش آن را نداشته اند و یا به خاطر سایر علل و اسباب، مقرراتی را مبتنی بر اصول، مطرح می سازد و همه این ها داخل قاعده لطف الهی است که بر او ملازمه می باشد. بدین معنا که او باید کاری کند تا بندگان خدا به طاعت خدا نزدیک و از معصیت او به دور باشند، بر همین اساس، آنان را بیافرید و بنده خویش ساخت و آن چه را که نمی دانستند، آموخت. آن ها را مثل چهارپایان رها نکرد که بخورند و کام بگیرند و مشغول آزمندی هایشان باشند؛ بلکه آنان را آفرید تا او را بشناسند و برای تحصیل رضای او امکان پیدا کنند و با بعثت رسول، این راه را آسان کرد و کتاب فرستاد و آنان را پیوسته نازل کرد. از

ص:۴۸

آن جا که هیـچ پیامبری عمر جاویـدان نـدارد و چنان امری را برای آنان تقدیر نفرموده است و شـریعت ها هم محدودیت های زمانی داشـته، اما شریعت خاتم، زمانی بی پایان دارد. پس هر گاه آن رسول و فرستاده بمیرد درحالی که برای شریعت او یکی از دو مـدت (محـدود یـا نامحـدود) مقرر است. برخی ظرف هـا هنوز مساعـد نبوده و بعضـی زایش ها صورت نگرفته و برخی احکام هر چنـد در اصل تشـریع شده، لیکن تبلیغ نگردیده است. در همه این موارد نباید امت به حال خود رها شوند؛ زیرا همه انسان ها به طور مساوی مشـمول قاعده لطف الهی هسـتند و لازم است خدایِ باجلالت برای آنان کسی را برگزیند که شریعت را برایشان با بیان خود تشـریح کند و شـبهه های ملحدان هر عصـر را پاسخ گوید و تاریکی های ناشی از ستم جهل را برطرف سازد. خلاصه آن که هرگونه تجاوز به ساحت دین را هر چند با سـلاح شمشیر و سنان دفع کند و هر نوع کژی و انحراف را با دست و زبان راست بگرداند.

بالاخره برای خداوند – نعمت هایش با جلالت باد- در حق بندگان چنان عنایتی است که بر خود لازم دانسـته که همه درهای خیر و نیکوکاری را برایشان بگشاید تا جز راه سـعادت نپویند. پس انسانی را در ادامه رسالت برمی گزیند که او آن بار سنگین را بر دوش بکشد و او در همه وظیفه ها و مسئولیت ها

ص:۴۹

نمونه کامل رسول باشد. این فرد را خود آن رسول باید به زبان، تصریح کند و در این خصوص کوچک ترین اهمال روا نبوده و کوتاهی نباید شود. آیا نمی بینی که عبدالله بن عمر به پدرش گفت: مردم می گویند تو نمی خواهی برای خود جانشین تعیین کنی. اگر برای تو شتر یا گوسفندچرانی می بود و او رمه را می گذاشت و نزد تو می آمد آیا کوتاهی نکرده و آن رمه را تباه نساخته است؟! سرپرستی مردم که از نگهداری شتر و گوسفند مهم تر است. آن وقت در دیدار با خدا و در صورت تعیین نکردن جانشین، چه جوابی برای او داری؟(۱)

عایشه به پسر عمر گفت: سلام را به عمر برسان و بگو امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون تعیین سرپرست باقی مگذار، جانشینی معین کن و مردم را سرخود رها مساز و من بیم فتنه بر ایشان دارم(۲)؛ در بی سرپرست گذاشتن مردم خوف فتنه و آشوب است. عبدالله بن عمر به پدر خود گفت: کاش خلیفه جانشین تعیین می کرد؛ عمر گفت: چه کسی را تعیین کنم؟ عبدالله گفت: کوشش کن، تو که پروردگار مردم نیستی؛ تو (در حد توان)

ص:۵۰

۱- سنن، بیهقی ۸/۱۴۹؛ سیره عمر، ابن جوزی/۱۹۰؛ و...؛ این همان قانون عقلائی است که استثنا بردار هم نیست. سوال این است که آن ها چطور چنان امر غیر عقلائی را در شأن رسول الله(ص) جایز دانسته اند. اما نه، حسد کردند و حقیقت نص را پنهان و انکار نمودند و حقّ وصی رسول الله را ضایع و امتی را دچار چنین سرنوشت تاریک کردند که هنوز تاوان پس می دهند. سیدعلوی

۲- الامامه و السیاسه۱/۲۳.

کوشش خود را بکن. آیا به نظر تو اگر کسی را به سرپرستی زمین و مزرعه خود بفرستی، سپس او را برای کاری بخواهی، دوست نمی داری که او برای آنکه به کار زمین برسد، کسی را بگمارد؟ عمر گفت: چنین است. باز عبدالله گفت: اگر تو به سراغ چوپان گوسفندان خود کسی بفرستی که نزد تو آید، آیا دوست نمی داری که او کسی را به جای خود بگذارد و بیاید تا دوباره به گوسفندان بپردازد؟(۱) وانگهی همین معاویه بن ابی سفیان در جانشین کردن یزید به این قاعده مسلم عقلی، چنگ انداخته که گفت من می ترسم امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پس از خود همانند گوسفندان بدون چوپان رها کرده باشم.(۲)

کاش می دانستم این دلیل و قاعده عقلی که مورد قبول همه بوده و هست درباره پیامبر اعظم و تعیین جانشین او چرا مورد غفلت امت قرار گرفته است؟

از سویی واگذاشتن امرِ به آن مهمی به آحاد مردم و یا به اهل حل و عقد، هم روا نباشد؛ زیرا امام به حکم عقل شرایطی باید داشته باشد که بعضی از آن ها جنبه روحی و روانی دارد و از آن ها جز خدای آگاه از درون انسان ها احدی خبر ندارد مانند

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۴۹. (۳۴۳).

۲- تاریخ، طبری ۶/۱۷۰

عصمت، قداست روح، نزاکت نفسانی(۱) تا در پرتو آن ها از شهوات و هوس های نفسانی به دور باشد. امام باید دارای دانش کافی باشد تا در بیان احکام و در مشکلات، در نماند و بسیاری از شرایط دیگر که نفس آدمی با آن ها قوام دارد و از آن صفات بشری جز اندکی بروز نمی کند و استقراء همه آن ها دشوار است. و پروردگار تو می داند که آنان در سینه های خود چه پنهان دارند و چه آشکار سازند؟(۲)

و خدا داناتر است که رسالتش را کجا نهد و به که دهد.(۳)

پس امتی که از روح و روان آدمی، آگاهی لازم ندارد، نمی داند که چه کسی به آن صفات موصوف است و غالب نیکان شان، اشتباه می کنند. چنان که موسی (علیه السلام) از میان هزاران نفر هماهنگ فقط هفتاد مرد برگزید، اما آنان وقتی به میقات رسیدند گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده!(۴) پس گمان شما به اشخاص عادی و گزیده آنان چه می تواند باشد؟ و طبعاً مردمان مادی، انتخاب کسانی مانند خود را خواهند خواست.

به همین سبب خدای مهربان برای این انسان که خود، او را ظلوم و جهول، خوانده، حق انتخاب و اختیار گزینش نداده

۱- ما در اقامه برهان بر لزوم وجود آن صفات کمال در امام، برهان و دلیل قطعی، اقامه کرده ایم.

۲- قصص،۶۲؛ نحل،۷۴.

۳- انعام،۱۲۴.

۴- نساء،۱۵۳.

است. چنان که فرمود: آیا خدا نمی داند که چه کسی را آفریده است او لطیف و آگاه است. و پروردگار تو آن چه می خواهد می آفریند، برمی گزیند و برای آنان حق انتخاب نیست و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که وقتی خدا حکم کرد، آنان، اختیاری داشته باشند. هرکس خدا و رسول او را، نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است.(۱)

این که چنین گزینشی از آن خداست و به بشر توسط پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داده است؛ آن روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای دعوت به اسلام، خود را به قبایل عرضه می داشت، از جمله این قبایل، به قبیله عامر بن صعصعه نیز سر زد و دعوتشان کرد. سخنگوی آن قبیله گفت: به نظر شما اگر ما شما را پذیرفتیم و پیروی شما را کردیم و خدا تو را بر مخالفانت پیروز گردانید، آیا برای ما پس از خود سهمی می دهی؟ پیامبر در جواب آن ها به اختصار فرمود: آن کار، موکول به خداست و هرکس را بخواهد در آن نهد.(۲)

چگونه ممکن است برای مردم حق انتخاب و اختیار خلیفه و امام، وجود داشته باشد درحالی که می بینیم غرض ها، هدف ها، ادعاها، تمایلات و خواهش ها، پیرامون گزینش،

۱- احزاب،۳۶ و ۷۲؛ قصص،۶۷؛ ملک،۱۴.

۲- سیره، ابن هشام ۲/۳۲؛ سیره، حلبی ۲/۳؛ بهجة المحافل، عماد الدین عامری ۱/۱۲۸؛ حیاه محمد، هیکل/۱۵۲.

پراکنـده و همراه بـا اختلاـف نظر و برخورد آرا و عقایـد در تحلیـل روحیه هـای مردان و شخصـیت هـای برجسـته، حزب ها و قومیت ها و طائفه گری ها و ناسیونالیزم های افراطی در بیچاره فرزندان آدم از ابتدا، جریان دارد.

در آغاز امر که انتخاب صورت گرفت همراه شـد با درشت گویی، زدوخورد، خشونت، به عداوت به هم نگریسـتن، صداها را بالاـ بردن و دشـمنی تـا آن جـا که گریبـان هـا چـاک شـد و آزارهـا پیش آمـد و در نتیجه آن انتخـاب، حرمت هـا هتک و به مقـدسات اهانت شـد؛ حقایقی ضایع گردید؛ حق ثابت و مسـلمی، پایمال گشت؛ مردان صالح آسـیب دیدند؛ سازگاری از بین رفت؛ اضـطراب پیش آمد؛ خون ها ریخته شد و اسلام صحیح، پاره پاره شد؛ کسانی در امر خلافت و حکومت، طمع ورزیدند که بهره ای برای آن هـا نبود، اعم از بـازاری، برده فروش، دلّـال دوره گرد، یا بزّازی که خویشاونـدانش را بر گرده مردم سوار کرد؛ یا گورکنی که عرض و طولش ناشناخته بود یا آزاد شده ستمگر، یا شراب خوار بدمست یا آبروریز آشوبگر و فتنه انگیز، از کسانی که بنـدگان خدا را برده و مال خدا و بیت الله را بخشـش و کتاب الله را، دسـتاویز و دین الهی را وسـیله نیرنگ بازی خویش قرار دادند. و به موجب آن بیان کامل، خلیفه باید با فضیلت ترین مردم باشد، زیرا در زمان او اگر فردی هم پای او و یا نزدیک به وی در

ص:۵۴

فضیلت، وجود داشته باشد، تعیین او به ترجیح بلامرجح و یا کاستن حقّ او در کفّه ترازوی سنجش، خواهد انجامید.

افزون بر این، اگر پیشوا و خلیفه در یکی از آن صفات کمال، کمبود داشته باشد، ممکن است واقعه ای پیش آید که او حکم آن را نداند و یا بینشی در آن زمینه نداشته باشد و یا نیروی کشش آن بار سنگین را نداشته باشد. در این موقع، مصیبتی بزرگ رخ خواهد داد. یعنی فتوا و رأی بدون دلیل و یا مراجعه به کسی که او را یاری کند. در صورت اول فساد و گسیختگی امور است و در صورت دوّم او از آن مکانت بلند، ساقط خواهد شد.

دیگر این که امام همانند پیامبر باید مطاع باشد، چنان که فرمود: ما رسولی نفرستادیم مگر آن که او به اذن خدا باید اطاعت شود؛(۱) و از دیگر سوی، اطاعت از امام با اطاعت خدا و رسول او پیوند خورده و هماهنگ گردیده است:

(اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)(۲).

این، بدان جهت است که او بتواند حدود الهی را برپای بدارد و باطل را از میان ببرد و چه بسا اگر او جواب مسئله ای را نداند، شبهه از این طریق به نفس دعوت و حقیقت دین رخنه کند که رئیس آن دعوت، خود نمی تواند از آن دفاع کند و شک و شبهه ها را پاسخ گوید.

ص:۵۵

۱- نساء، ۶۴.

۲- نساء، ۵۹.

همه این ها موجب می شوند تا امام در همه صفات کمال در میان همه امت، بافضیلت ترین باشد:

(قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون)(۱)

بگو آیا آن کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، برابر هستند؟

(قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور)(۲)

بگو آیا نابینا و بینا برابرند و آیا تاریکی ها و نور مساویند؟

(افمن یهدی الی الحق احقّ ان یتبع امّن لایهدی الاّ ان یهدی فما لکم کیف تحکمون)(۳)

آیا کسی که به سوی حقیقت رهنمون است، سزاوارتر است مورد تبعیّت قرار گیرد یا آن که راه نمی جوید مگر آن که او را راه بنمایند؟ شما را چه شده و چگونه داوری می کنید؟

پیشوایی در مکتب خلافت

خلافتی که آن جماعت گویند، هیچ کدام از شرایطی که یاد کردیم را ندارد. به پندار آنان، امام کسی است که غلبه یابد و بر امت مسلط گردد، دست دزد ببرد، قاتل را قصاص کند و مرزها را نگاه دارد، و امنیت عمومی را حفظ کند و نظیر

۱- زمر،۹.

۲- رعد،۱۶.

۳- یونس،۳۵.

این هـا. او هرگز، بـا فسق و فجور برکنـار نمی شود و مورد انتقـاد قرار نمی گیرد. جهـالت برای او عیب نیست. در موقع لغزش مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد. آن صـفات کریمه هرگز در او شـرط نمی باشد. اوست که سرزنش می کند، ولی مورد سرزنش قرار نمی گیرد.

سخن باقلانی

باقلانی در بیان منش امام و خلیفه چند شرط را بیان می کند: از قبیله قریش باشد؛ دانش او در حد قاضی باشد؛ بصیر در مسئله جنگ و دارای بینش و تـدبیر در فنون لشکرکشـی باشـد؛ مرزها را نگه دارد؛ بیضه اسـلام را حفظ کنـد؛ پای بنـد مصالـح امت مسـلمان باشـد و در اقامه حدود، ضـعف و رقّت قلب نشان ندهد. او در ادامه می نویسد: امام و توده مردم در دانش شـریعت و احکـام آن برابرنـد؛ تقـدّم امـام فقـط برای امر اجرای اموری است که یاد شـد؛ اگر جایی اشـتباه کرد یا از راه صـحیح منحرف گردید مردم در پشت سر او هستند، اصلاح می کنند.

او به صـراحت می نویسد: امام و خلیفه به سبب فسق، ستم، غصب دارایی ها و تضییع حقوق و تعطیل حدود برکنار نمی شود و قیـام بر ضـد او روا نیست. بلکه او را بایـد موعظه کرد و ترسانیـد و ترک طاعت او، خود از معاصـی خـداست. او برای این نظر خود حدیث هایی را مطرح می کند. از جمله می نویسد: اطاعت کنید و شنوایی داشته باشید، هر چند

پیشوای شما برده ای و یا غلامی حبشی باشد. در پشت سر هر نیک و بد نماز بخوانید و از خلفا اطاعت کنید، اگرچه مال تو را بخورد و پشت تو را بی جهت شلاق زند. مادام که نماز می گزارند اطاعتشان کنید و خلاصه با بروز فضلی برای دیگری، خلیفه از مقام خود کنار نمی رود.(۱)

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) پنج حدیث از احادیثی را که باقلانی در نظر دارد، می آورد.

او از حذیفه بن یمان نقل می کند: پس از من پیشوایانی خواهند بود که بر طریق هدایت من نبوده و بر سنت و روش من عمل نمی کنند. کسانی در میان آن ها قرار می گیرند که دل هایشان، دل شیاطین و اندامشان، اندام بشری است. حذیفه گفت: یا رسول الله در آن موقع چه کنیم؟ فرمود: بشنوید و از امیر اطاعت کنید، هر چند بر پشت تو زند و مال و دارایی تو بگیرد.(۲)

همچنین عوف بن مالک از قول رسول خدا نقل می کند که فرمود: بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آن ها را دوست دارید و آن ها هم شما را دوست می دارند. شما بر آن ها درود می فرستید و آن ها نیز؛ به شما درود می فرستند؛ بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آن ها را دشمن

۱- التمهید/۱۸۱ و ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- صحیح، مسلم ۲/۱۱۹؛سنن، بیهقی ۸/۱۵۷و ۱۵۸ و ۱۵۹.

می داریـد و آن هـا نیز؛ و شـما آن ها را نفرین می کنیـد و آن ها نیز. پرسـیدند آیا مبارزه نکنیم. فرمود: تا آن گاه که نماز در میان شما برپای می دارند، دست از اطاعت مکشید.(۱)

مؤلف گویـد: اگر مضـامین این احـادیث صـحیح است پس عـذر عـایشه، طلحه و زبیر و پیروان آن هـا از نـاکثین و مـارقین در خروج بر امیرمؤمنان چه می توانـد باشـد؟ فرض کنیم او کشـندگان عثمان را پناه داد و معاذالله حدود را تعطیل کرد، پس عمل به این حدیث ها چه می شود؟ بیچاره امتی که چنین سخنان را حدیث پنداشته و آن ها را ثابت دانستند.

تفتـازانی هم به صـراحت می نویسـد: هاشـمی بودن و عصـمت و افضـلیت در امام شـرط نیست. و اگر پیشوا و خلیفه ای مُرد و کسـی بر جای او نشـست که شـرایط خلافت (آنچه گفته شد) را دارد و بدون بیعت و با قدرت و غلبه و شـکوه مسـلط گردید، خلافت او درست است و هم چنین اگر او فاسق، یا جاهل بود؛ به هر حال اطاعت امام واجب است عادل باشد و یا ستمگر.(۲)

قاضی ایجی از پیشوایان مکتب شافعی می گوید: جمهور بر این باورند که خلیفه و امام، باید در اصول و فروع مجتهد باشد

۱- صـحیح، مسلم ۲/۱۲۲؛ در تعلیقه بر یـک حـدیث دیگر گویـد: خداونـد هرگز چنین خلیفگـان و امیرانی را تعیین نفرموده و اطاعت آن ها را واجب نکرده و این با گزینش خود مردمان است خوب یا بد.

۲- شرح مقاصد ۲/۲۷۱ و ۲۷۲.

تا به امور دین قیام کند و در مسائل مملکت داری دارای فکر و نظر باشد و نیز از شجاعت و دلیری بهره وافی داشته باشد تا بتواند از حوزه اسلام دفاع کند و گفته شده این صفات شرط نیست؛ زیرا چنان ویژگی ها در هیچ فردی پیدا نمی شود. پس شرط کردن آن ها لغو تکلیف فوق توان است و مستلزم مفاسدی می شود که دفع آن ها با نصب فرد فاقد آن صفات، ممکن می باشد. آن گاه خود چند شرط را معتبر می داند.

۱- عادل باشد. ۲- عاقل باشد. ۳- بالغ باشد. ۴- مرد باشد. ۵- آزاد باشد نه برده. این شرایط اجماعی است. اما پنج شرط دیگر: قرشی، هاشمی، عالم بودن به جمیع احکام، وجود معجزه و عصمت مورد اختلاف است و دلیل بر شرط نبودن برخی از آن ها، خلافت ابوبکر است.(۱)

امامت و پیشوایی چگونه شکل می گیرد؟

قاضی ایجی می نویسد: استواری پیمان امامت یا بر بنیاد نص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا از طریق امام پیشین صورت می گیرد که این امر مورد اتفاق است و یا از طریق بیعت اهل حلّ و عقد(برخلاف نظر شیعه) ثابت می شود. دلیل ما ثبوت خلافت

۱- " فرزند مرده " به این استدلال می خندد و آن مصادره به مطلوب است و خود مدّعا را به جای دلیل قرار دادن می باشد. شمس الدین اصفهانی(متوفی۷۴۹ه) هم نه شرط مطرح می کند و می گوید عصمت در خلیفه شرط نیست بر خلاف اسماعیلیه و امامیه دلیل ما بر نفی آن شرط خلافت ابوبکر می باشد! شگفتا و چه برهان محکمی!

ابوبکر است.(۱) که با بیعت و اختیار ثابت شد. بنابراین نیازی به اجماع و اتفاق همگان نیست که دلیلی عقلی و یا نقلی بر آن وجود ندارد بلکه یک و دو نفر از اهل حل و عقد کافی است مثل خلافت عمر و عثمان که با بیعت و گزینش ابوبکر و عبدالرحمن، تحقّق یافت. پس اتفاق همه اهل مدینه لازم نبوده تا چه رسد اتفاق همه مسلمین و چنین امر را هیچ کس انکار نکرده است.

نظیر این سخن را ماوردی و امام الحرمین جوینی و قرطبی در تفسیر خود دارند.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اگر امامت با عمل حتی یک تن هم شکل می یابد، چنان که عمر عبّاس را که به علی (علیه السلام) گفت دست بده تا من با تو بیعت کنم و کار تمام است. پس چرا عبدالله بن عمر و تعدادی دیگر از بیعت با علی (علیه السلام) سرباز زدند، درحالی که همه مردم به رضا و رغبت بیعت کرده بودند و آنان در میان اصحاب، کناره گیران نامیده شده اند.(۳)

نظر خلیفه دوم

خلافت از آنِ اهل بدر است. تا تعدادی از آنان باقی باشند نوبت

ص:۶۱

۱- شگفتا! چه برهان محکمی؟! بنگر به سخنان این متکلم مکتب خلافت که چگونه متشابه یافته است. ر.ک: مواقف قاضی عبدالرحمن ایجی۳/۲۵۶۵.

۲- احکام السلطانیه/۴؛ ارشاد/۴۲۴؛ قرطبی ۱/۲۳۰.

۳- مستدرک، ۳/۱۱۵؛ کامل، ابن اثیر ۳/۸۰.

به دیگران نمی رسد؛ سپس حق با جنگجویان اُحد است و هرگز آزادشده ها و آنان را که پس از فتح مکه اسلام آوردند، بهره ای از خلافت نیست. همچنین می گوید: اگر دو تن در زمان من می بودند حکومت را به آنان وا می گذاشتم: سالم غلام ابی حذیفه و ابوعبیده جراح و اگر سالم زنده می بود او را در شورای شش نفره نیز، داخل می کردم و هنگامی که ضربت خنجر خورد گفت: اگر خلافت و امامت را به علی (علیه السلام) واگذار کنند، مردم را به راه واضح و مستقیم می برد. پسر عمر به او گفت: چه مانعی است که علی (علیه السلام) را مقدم نمی داری؟

گفت: خوش ندارم آن امر را در حیات و مماتم بر دوش کشم! و...(۱)

سخنان او، دور از حق و منطق است و ما از کنار آن می گذریم.

نگاهی به خلافت در مکتب، اهل سنت و جماعت

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ویژگی های آن خلافت اسلامی و پیشوایی همگانی که جماعت اهل سنت، ارائه دادند؛ عبارت است از:

۱. ریاست و سرپرستی عمومی برای تدبیر امور؛

ص:۶۲

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۴۸؛ التمهید، باقلانی /۲۰۴؛ اسدالغابه ۲/۲۴۶؛ الاصابه ۲/۳۰۵؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۶؛ الآثار؛ رک. الغدیر ۷/۱۴۵.

۲. نگهبانی مرزها، جلوگیری از ستم گری ها؛

۳. دستگیری مظلوم؛

۴. اقامه حدود؛

۵. تقسیم بیت المال عمومی میان مسلمانان؛

۶. دفاع از کیان اسلام با برگزاری حج و جهاد.

که در آن، نبوغ علمی زاید بر آن چه توده مردم می دانند، شرط نیست. پیشوا و مردم عادی در دانش شریعت برابرند و کافی است خلیفه به میزان یک قاضی آگاهی داشته باشد و شما با قاضیان سر و کار دارید و آنان را می شناسید که میزان علم و دانش آن ها چقدر است؟

از دیگر سوی، خلیفه و پیشوا، با فسق و فجور و ظلم و جور بر کنار نمی شود و بر امت است که از او، چه نکوکار یا بدکار باشد، اطاعت کنند و فرمان ببرند. قیام بر علیه او و نزاع در حکومت او روا نباشد.

بر این اساس، خلیفگان با انتخاب فرمایشی، در داوری و فتوا از قرآن و سنت دور شدند و هیچ چیز جلودار آن ها نبود و کسی از بیم برخورد سیاسی امر به معروف و نهی از منکر نمی کردند. آن ها بر دهان ها، مهر زدند و همچون حدیث عرفجه که البته اسناد آن خالی از کاستی هم نیست:

«حوادثی رخ داد هرکس خواست در وضع این امت تفرقه ایجاد کند او را با شمشیر بزنید هر که باشد.»(۱)

همچنین حدیث عبدالله که بر همان قیاس است.(۲)

بر همین برداشت، معاویهٔ بن ابی سفیان توانست در کوفه برای اخذ بیعت بنشیند و از مردم بخواهد از علی بن ابی طالب (علیه السلام) برائت بجویند.(۳) همچنین عبدالله پسر عمر بر همان پایه، با یزید شراب خوار بیعت کرد. نافع گفت: وقتی مردم مدینه، یزیدبن معاویه را خلع کردند، پسر عمر، خدم و حشم خود را گردآورد و گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر پیمان شکن در روز قیامت، درفشی، نصب شود... ما بر بیعت خدا و رسول او با این مرد (یزید) بیعت کردیم و چه پیمان شکنی از این مهم تر. کسی بیعت با یزید را نشکند وگرنه بین من و او شمشیر خواهد بود.(۴)

بر همین بنیاد بود که حمید بن عبدالرحمن، بر یسیر انصاری صحابی، به هنگام گزینش یزیدبن معاویه، وارد شد و گفت: مردم می گویند یزید بهترین امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، من هم این را می گویم؛ لیکن این که خدا امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرد

۱- صحیح، مسلم ۲/۱۲۱؛ سنن، ابی داود ۲/۲۸۳.

۲- صحیح، مسلم ۲/۱۱۸.

۳- البیان و التبیین، جاخط ۲/۸۵.

۴- صحیح، بخاری ۱۴۰/۱۶۶؛ سنن، بیهقی ۸/۱۵۹؛ مسند، احمد ۲/۹۶.

هم آورد برای من بهترین است، که پیامبر فرمود: برای تو در اجتماع و اتفاق، جز خیر نیست.(۱)

بر همین اساس، عایشه در پاسخ این سؤال که شما تعجب نمی کنید شخصی از آزاد شده ها در امر خلافت با یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نزاع می کند؟ گفت: عجیب نیست. این سلطنت از آن خداوند است و به اراده خویش به هر نیک و بد می دهد. فرعون نیز چهارصد سال بر مردم مصر سلطنت کرد.(۲)

سخن مروان بن حکم نیز بر همین بنیاد است که گفت: هیچ کس در دفاع از عثمان، کوشاتر از علی بن ابی طالب نبود. به او گفتند پس چرا وی را بر منبرها، ناسزا گفتید؟ در پاسخ گفت: حکومت برای ما جز در آن صورت، فراهم نمی شد!(۳)

قتل عبدالرحمن بن خالد توسط معاویه نیز بر همین اصل بود. هنگامی که معاویه خواست برای یزد بیعت بگیرد، او برای مردم شام سخنرانی کرد و گفت: ای اهل شام، سن من زیاد و اجلم نزدیک شده می خواهم حکومت را برای کسی فراهم کنم تا کار شما سامان یابد. من نیز مردی مانند شما هستم، نظر بدهید آن ها بهم برآمدند و اجتماع کردند و گفتند: ما عبدالرحمن بن خالد را می پسندیم. این کار بر معاویه سخت شد و آن را در دل،

۱- اسدالغابه، ۵/۱۲۶.

۲- الدر المنثور، ۶/۱۹.

۳- الصواعق المحرقه،۳۳.

پنهان داشت و آن گاه که عبدالرحمن مریض شده بود معاویه پزشکی یهودی را بر بالین عبدالرحمن فرستاد و دستور داد او را با زهری بکشد. آن پزشک چیزی به او خوراند که شکمش پاره شد. بعدها برادر او مهاجربن خالد با غلامش، پنهانی وارد دمشق شدند و برای آن طبیب یهودی کمین کردند او که شبانه از نزد معاویه بیرون آمد مورد هجوم قرار گرفت، کسانش فرار کردند و مهاجر او را به قتل رسانید.(۱)

عذر شمر قاتل حسین بن علی، امام سبط هم بر همین پندار بود. ابواسحاق گفت: شمربن ذی الجوشن همراه ما نماز می خواند و می گفت: خدایا تو شریف هستی و شرف را دوست می داری و تو می دانی من هم شریف می باشم پس مرا ببخش. گفتم: چطور خدا تو را می بخشد در حالی که بر قتل پسر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) کمک کردی. شمر گفت: بیچاره! چه می توانستم بسازم، این امیران ما به ما فرمان دادند و ما فرمان بردیم و مخالفت نکردیم و اگر اطاعت نمی کردیم از این شتران آبکش بدبخت تر می گشتیم.(۲)

بر این منوال بسیاری از عملکردهای افراد توجیه پذیر است.

ص:۶۶

۱- الاستیعاب ۲/۴۱۸؛ اخبار مدینه، ابن شبه؛ اسدالغابه، ۳/۲۸۹.

۲- تاریخ، ابن عساکر ۶/۳۳۸؛ میزان الاعتدال، ذهبی ۱/۴۴۹؛ این ماجرا با تعبیرهای گوناگون، نقل شده است.

بر همین پندار ناصحیح خلیفه نخست و پیروانش جلو انداختن شخص فاقد فضیلت بر انسان با فضیلت را درست دانند. آنان با عذرهای ساختگی، اوهام واهی و به اقتضای سیاست وقت آن را کژراهه، ظلم و ستم به حساب نیاوردند و پس از آن که در حاکم و زمامدار هیچ نوع قداست روحی و معنوی، اخلاق فاضله، خصلت های کریمه، جنبه های شریف شخصیتی، دانش، شناخت، داشتن مراتب بالای ایمانی، شرط نباشد و او در برابر عملکردش مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نگیرد و از حکومت برکنار نشود. هر چند احکام را تعطیل کند و حدود شرعی را برپای ندارد؛ مادامی که نمازی برگزار می کند، روی همین پندارها چه اشکالی دارد که امثال ابوعبیده جرّاح گورگن آن مسئولیت سنگین را بر عهده گیرد و جامه خلافت بر تن پوشد که خلیفه اول و رفیق او در مرحله نخست او را بر خودشان مقدم می داشتند و در آن کار عیب و مانعی نمی دیدند. از نظر آنان حاکم، باید کسی باشد که فقط آن کارها را که برشمردیم بتواند انجام دهد (که از نظر آنان خلافت و زمامداری همان است و بس و او و ایادی قداره بندش هر چه سخت تر، انعطاف ناپذیرتر، بی باک تر، خشن تر باشند، بهتر است و حتی به اقتضای سیاست وقت، چنان شخص و یا اشخاص برای به دست گرفتن امور سزاوارترند. بزرگان اهل سنت جلو انداختن بی فضیلت را بر

فاضل و افضل، بی اشکال و در مواردی لازم دیده اند، برای مثال آنجا که او به زمامداری و حکومت شایسته تر باشد؛ زیرا آن چه در ولایت و سرپرستی هر امری معتبر است شناخت مصالح و مفاسد و نیروی قیام به امر و مدیریت است و چه بسا که فاقد فضیلت علم و عمل است راه های زعامت و رهبری را بهتر شناسد و شرایط در وجود او استوارتر باشد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: البته مراد ما از افضل، کسی نیست جز آن که جامع صفات کمالی باشد که در انسان امکان تحقق دارد. بنابراین، دانشمندتر و فقیه تر کسی است که به شئون سیاسی بیناتر، به مصالح و مفاسد امور آشناتر، در اداره شایسته عمومی پایدارتر، در رزم و نظام گری شجاع تر، در محاکمات و قضاوت ها داورتر، در اجرای فرمان های خدایی خشن تر، در رسیدگی به ناتوانان امت، مهربان تر، در رفع نیازهای جامعه دینی بخشنده تر و باسخاوت تر و امثال این شرایط و اوصاف، نه آن چه آن ها گفتند و شما شنیدید.

مولا سبحانه تعالی هیچ گاه جهان را از وجود چنین انسانی خالی نمی گذارد که آن کمالات لازم را نداشته باشد. مقتضای همان قاعده لطف واجب بر او سبحانه چنان است که بعثت پیامبران بر آن اصل صورت گرفته و او همتای قرآن کریم است و جدا نمی شوند تا هر دو بر سر حوض بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شوند.

ص:۶۸

۱- شرح مواقف ۳/۲۷۹.

اما سخن قاضی که گفت: گاهی، برخی نظامی ها و دیگران از افضل اطاعت نمی کنند و فرمان نمی برند، سخن پوچی است. آن مورد همانند کسی است از صاحب رسالت فرمان نبرد. آن کس که خدا به وی ولایت کبری عنایت فرمود و بر حکومت گماشته اطاعت نکند که بر مردم واجب است او را وادارند چنان که اهل رده را برگرداندند و خاضع کردند و کسی را چنان پنداشتند با تیر پریان او را هدف گرفتند چنان که سعدبن عباده بزرگ خزرج را هدف قرار دادند.

این افسانه که جواز تقدیم مفضول از سوی خلیفه، برای این بوده که جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خود فراهم نماید و در جلو انداختن خویشتن بر آن کسی که خدای سبحانه در کتاب عزیزش او را مقدس شمرده و جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته و طاعت او را به طاعتش و ولایت او را به ولایت خویشتن، همراه دانسته است و دین را به واسطه او کمال و نعمت را با وجود او تمامی بخشیده و به پیامبرش فرمان داده برساند و از گزند مردمان ضمانت نگاهداری به عمل آورده و هاتف وحی، سرپرستی و سزاوارتر بودن او را به مؤمنان از خودشان در میان گروه یک صد هزار نفری و یا بیشتر، اعلان کرده:

ای مردم! خدا مولای من و من سرپرست مؤمنانم من به ایشان از خودشان سزاوارتر هستم؟ و هر که را من مولا بوده ام، علی مولای اوست.

(اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه)

«خدیا موالیان او را دوست و بدخواهان او را، دشمن باش.»

از سویی، برتری های پدر سبطین (حسن و حسین) (علیهما السلام) و معنویات و روحیات او،پاکی بنیادش، پاکیزگی سرشتش، قدسیت زایشش، عظمت شأنش، دوراندیشی و عزم استوارش، پیشینه اش در اسلام و سبقتش در ایمان، به فداکاری و جانفشانی اش در راه خدا و برتری های او در علم و دانش و همه فضیلت ها، بر احدی پوشیده نبوده است.

آری، بر همین پندار خلیفه در تقدیم مفضول، انتخاب ابوبکر در اولین روز، مشکل یافت و با بیعت فقط دو تن؛ عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح گورکن، تمام شد. کاری که شب تصمیم گرفته شد و روز به اجرا درآمد با تدبیر آن بنیان گزاران انتخاب فرمایشی که از آن دو نفر تبعیّت نکرد مگر اسیدبن حضیر و بشربن سعد. آن گاه مردمانی که خودداری کرده بودند در اثر فشار، همسویی نشان دادند و شکاف جامه چندان شد که رفوگر از رفو کردن درماند و جلوی جاهلان گرفته نشد تا هلاکت رخ داد و اصلاح خواه دلسوز گفت: آن مرد را واگذارید با انتخابش و از این شر، گزیری نیست که از خار بوته نتوان انگور چید.

با ابوبکر بیعت شد و کارش سامان یافت و تمام مسئولیت های دینی از اوّلین روز میان سه تن تقسیم گردید.

ص:۷۰

خلافت و پیشوایی برای ابوبکر و سرپرستی پست قضاوت را عمر و ابوعبیده مسئول بیت المال و عمر گفت: گاهی یک ماه می گذشت دو نفر نزد من برای داوری نمی آمد(۱) و کس نبود که پندارد و یا به این سخن دهان بگشاید که ابوبکر و عمر از مولای ما امیرمؤمنان، افضل بوده اند.

ندای ابوبکر بر بالای منبرها

من بهترین شما نیستم و برای من شیطانی وجود دارد که مرا فرامی گیرد. و او از امت می خواست یاری اش کنند و کژی ها و انحراف های او را به راستی و درستی برگردانند.(۲)

سخنان صریح عمر هم پیشاپیش شماست. خلافت بدون شک حق علی (علیه السلام) بود، جز این که آن ها وی را به سبب جوانی و خون هایی که (از قریش مشرک) ریخته بود،(۳) از حق خود محروم ساخته و کار را منحرف کردند. همین خلیفه دوّم روزی که می خواست جانشین برای خود تعیین کند به علی (علیه السلام) گفت: چه می شد در تو، این مزاح و شوخ طبعی نبود.(۴)

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۱۳۰.

۲- عیون الاخبار، ابن قتیبه ۲/۲۳۴؛ سیره، حلبی ۳/۳۸۸.

۳- شرح، ابن ابی الحدید ۱/۱۳۴.

۴- الغیث المسجم، صفدی۱۴۰/۱۶۸.

او همواره از خدا می خواست وی را در مشکلی که در آن ابوالحسن حضور ندارد، باقی نگذارد و نظرش این بود که اگر علی (علیه السلام) نبود او گمراه می شد.(۱)

اگر علی (علیه السلام) نبود او هلاک می گردید و اگر نبود، او رسوا می شد و می گفت زنان از زادن انسانی مثل علی (علیه السلام) نازایند و کلمات دیگری که از او منقول است.

شما پس از آن که معنای خلافت و پیشوایی را در مکتب اهل سنت شناختید و به نظر سلف آنان و پیشاپیش همه شان، خلیفه اول آگاهی یافتید اکنون با من همراه شوید و تناقض سخنان و پندارهای ایشان را تماشا کنید. آری، سخنی که از غیر خدا باشد در آن، اختلاف فراوان می یابند.(۲)

احمدبن محمد وتری بغدادی نقل می کند: جمهور اهل سنت و جماعت عقیده دارند که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و پس از عمر و عثمان و سپس علی (علیه السلام) با فضیلت ترین مردمانند و آن که در خلافت جلوتر قرار داده شد در فضیلت هم، جلوتر است چون مجال است مفضول را بر فاضل مقدم داشت. آنان قاعده الافضل فالأفضل را رعایت می کردند.

دلیل بر این معنی آن است که وقتی ابوبکر (رضی الله عنه) به جانشینی عمر تصریح می کرد. طلحه (رضی الله عنه) به پا خاست و

۱- التمهید، باقلانی/۱۹۹.

۲- نساء،۸۲.

گفت به پروردگارت چه خواهی گفت که تند درشت خویی را بر ما سرپرست کردی؟

ابوبکر گفت: چشمانت را برای من برهم مالیدی و پاشنه هایت را ساییدی و آمده ای مرا از رأی خودم بازداری و از دینم بگردانی؟!

اگر از من بپرسید می گویم: بهترین اهل شما را بر ایشان خلیفه کردم. و این دلیل آن است که آن ها قاعده «الافضل فالافضل» را رعایت می کرده اند.(۱)

شما خواننده می بینی در این سخن وهم آمیز، نوعی دجال بازی به کار رفته بیچاره ساده لوحان امت را فریب می دهد که با رأی جمهور اهل سنت و نظر دانشمندان کلامی آنان و گفتار صریح صحابه به ویژه و قبل از همه با رأی خلیفه اول، نمی سازد.

یعنی: بر خلیفه و همه کسانی که او را در رسیدن به خلافت یاری کردند و طی قرن ها و زمان های گذشته به پیشوایی اش گرویدند، ناممکن بودن تقدیم مفضول، پوشیده بوده است.

گویا افضل بودن آن مرد تند و درشت برای صحابه معلوم نبوده و ابوبکر پرده ها را کناری زده و گویا تاریخ و آثار شگفت عمربن خطاب پیشاپیش «احمد وتری بغدادی» نبوده تا ارزش مردان را بشناسد و درباره آن ها به غلو نگراید، زور نگوید و در سخن اسراف و زیاده روی نکند و گزاف نبافد و بداند که اگر

ص:۷۳

۱- روضه الناظرین، وتری بغدادی صفحه ۲.

عمر، بهترین امّت می بود بـا آن سـیره و رفتـار و گفتـار تنـد و خشن و آثار شـگفت او، فاتحه بر اسـلام خوانـده شـد؛ آری آن سخنـان، مشـتی مطـالب هـوس آلـود اسـت کـه هر که گـوشه ای از آن را گرفته فتواهـای عـاری از دلیـل که به دنبـال آن هـا، اشخاصی آرام و تسلیم، حرکت می کنند.

ما عقل سـلیم شـما خواننده را میان این دو پیشوا، آن که ما توصیف می کنیم و آن که اینان می گویند، مقیاس و ابزار سنجش قرار می دهیم بنگر عقل تو به کدام یک بال می گشاید و تمایل نشان می دهد. کدام شایسـته است که بر مسـلمانان سـرپرستی کند و نوامیس و امور دین و دنیاشان را به دست گیرد. اگر چشم در این سنجش نباشد وای بر کم فروشان!

۶. رأی خلیفه در قَدَر و سرنوشت

مردی نزد ابوبکر آمـد و گفت: آیا زنا و روسپی بازی به تقـدیر خـداست؟ جواب داد: آری. آن مرد گفت: پس خدا چیزی را برای من رقم می زند و تقدیر می کند و آن گاه مرا عذاب می فرماید؟ ابوبکر گفت: آری ای پسـر زن گندیده و بدبو، به خدا سوگند اکنون اگر کسی نزد من می بود فرمان می دادم دماغ تو را بزنند و خُرد کند.(۱)

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی،۶۵.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: به نظر شما خواننده، آیا خلیفه معنای صحیح قدر و سرنوشت را فهمیده که آن، ثبوت جریانات در علم ازلی الهی است با دادن قدرت بر فعل و ترک و معرفی خیر و شر و سرانجام عاقبت هر یک را نیز بیان داشته است.

(إنا هديناهُ السَّبيل امّا شاكراً وَ امّا كفوراً)(۱)

«ما انسان را هدایت نمودیم، یا سپاسگزار است و یا ناسپاس.»

(وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)(۲)

«آیا و ما او را به هر دو راه، (نیک و بد) ره ننمودیم؟»

(وَ مَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِيٌّ كَرِيمٌ)(۳)

«و هرکس سپاسگزاری کرد جز این نیست که برای خود سپاس و شکر می گزارد و هرکس کفر ورزد، پروردگار من بی نیاز و بزرگوار است.»(۴) و نظیر آن.

همه این ها، با برابری عقل و شهوت در انسان و توأم با آفرینش عوامل پیروزی در مقابل نفس بسیار فرمان دهنده به بدی می باشد، پس انسانی با حسن اختیار، ره طاعت پیش می گیرد و شخص دیگر با گزینش بد، گناه انجام می دهد.

۱- انسان،۳.

۲- بلد، ۱۰.

۳- نمل، ۴۰.

۴- لقمان،۱۲.

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ)(۱)

«پس از آن انسان ها، کسی است که برای خود ستم کننده است و برخی معتدل و بعضی دیگر، پیشی گیرنده به خیرات و نیکی هایند.»

(مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدى لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا)(۲)

«هرکس هدایت یافت جز این نیست که به نفع خود کرده و هرکس گمراه شد او نیز خود، ضرر کرده (و بار گمراهی به دوش کشیده است).»(۳)

ملاحظه می کنید سرنوشت به معنای جبری بودن عملکردها نیست و علم و آگاهی خدای سبحان انتخاب بندگان از کار نیک یا بد و خیر و شر با تکلیف (و اختیار) منافات ندارد.

هم چنان که آن علم و آگاهی الهی، تأثیر مطلق در گزینش اشخاص مکلّف ندارد، پس کیفر به سبب معصیت زشت نیست و پاداش برای طاعت، گزاف نمی باشد.

«هرکس به سنگینی یک ذره، خیر انجام دهد؛ پاداش آن را بیند؛ و هر که به سنگینی یک ذره، کار بد کند، کیفر آن را ببیند.»(۴)

۱- فاطر،۳۲.

۲- اسری،۱۵.

۳- در همین رابطه، نک: زمر،۴۱؛ جاثیه،۱۵؛ انعام،۱۰۴؛ سباء، ۵۰؛ اسراء،۷؛ نجم، ۳۰؛ قصص،۸۵.

۴- زلزال،۷ و ۸.

«ما ترازوهای قسط و عدل را در روز قیامت برپا کنیم، و به هیچ کس کم ترین ستمی نشود، هرگاه عملی به سنگینی دانه خردل هم باشد آن را می آوریم و همین بس که ما حسابگر هستیم.»(۱)

آیا خلیفه، معنای صحیح قدر و سرنوشت را می دانست و چنان جواب داد؟ به طور یقین آن مرد پرسش گر نمی دانست و آن انتقاد را به عمل آورد و خلیفه هم اگر، درست می دانست آن جواب تند و خارج از نزاکت را نمی داد و آن مرد بیچاره، با فحش و دشنام، روبه رو نمی شد. گویا خلیفه فقط جلاد کم داشت که بینی او را بکوبد و بشکند در صورتی که اگر خلیفه معنا را درک کرده و پاسخ منطقی می داد آن مرد حقیقت را می فهمید و برمی گشت.

یا این که در اصل خلیفه، از قضا و قدر و سرنوشت انسان چیزی نمی دانست جز آن چه، جماعت، پیرو او (به تبع اشعری گری) در خلق اعمال و فعل عباد، عقیده دارند در آن صورت، سخن آن مرد انتقاد کننده، درست بوده حالا خلیفه او را دشنام داده باشد یا نه. (که پندار اشعری جز جبر نتیجه نمی دهد) و آنچه از دختر او عایشه نقل شده گرایش به معنای دوم را، نشان می دهد. آن روز که از شورش بر مولای ما امیرمؤمنان، پوزش خواست که از پوشش واجب خود درآمده

۱- انبیاء،۴۷ و همچنین نک: غافر،۱۷؛ آل عمران،۲۵.

و همانند جاهلیّت نخستین، جلوه کرده بود و وقتی مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت گفت: آن تقدیر و سرنوشت بود آن اسباب و عوامل خود را دارد!(۱)

باز به نقل خطیب: هرگاه عایشه حرکت خود را در جمل یاد می کرد به شدت می گریست. طوری که روبندش، خیس می شد، می گفت: «کاش، نسی منسّیِ(فراموشِ فراموش شده)» می شدم و سفیان ثوری می گفت: معنای آن، لخته خون کثیفی است که از زنان جدا می شود.(۲)

گویا عایشه آن حرکت را گناه بزرگی می دید و تمام عمر بر آن گریست به اندازه ای که روبندش، خیس می گشت و آرزوی نابودی خود را می کرد و این عذرخواهی غیر از آن موضع گیری خشکی است که از رأی پدرش گرفت که در دفع آن جز ناسزا مطرح نیست.(۳)

۷. خلیفه و قربانی

در گزارشی صحیح آمده که ابوبکر و عمر قربانی نمی کشتند تا مبادا گمان شود که آن واجب است و مردم به آنان اقتدا کنند.(۴)

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱/۱۶۰.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۱۸۵؛ النهایه، ابن اثیر ۴/۱۵۱؛ لسان العرب ۲/۱۹۶؛ تاج العروس، زبیدی ۱/۳۶۷.

۳- ر.ک: نگاهی به خلافت در مکتب اهل سنت و جماعت.

۴- ر.ک: شگفتی هایی از دانش عمر.

۸. ارتداد بنی سلیم

در میان بنی سلیم، مرتدانی بودند. ابوبکر، خالدبن ولید را به سراغ آنان فرستاد و او مردانی را در آغل هایی گرد آورد و با آتش بسوزانید. خبر به گوش عمر رسید او نزد ابوبکر آمد و گفت: دست مردمی را باز گذاشته ای که به عذاب خدای عزوجل، کیفر می کند. ابوبکر گفت: من شمشیری را که خدا بر دشمنانش برآهیخته در نیام نکنم، مگر این که خود کند سپس فرمان داد و از همان روی به دنبال مسیلمه رود.(۱)

این حرکت ابوبکر، جواب اعتراض عمر نشد؛ زیرا در کتاب عزیز خدای تعالی می فرماید:

(إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً أَن يُقَتَّلُوْا أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الاَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)(۲)

«جز این نیست کیفر انسانی که با خدا و رسول او می جنگند و محاربه می کنند و در روی زمین به فساد تلاش مفسدانه می نمایند این است که سخت کشته شوند، سخت دار آویخته گردند یا دست ها و پاهایشان برخلاف (یکی چپ، یکی راست) سخت بریده شود یا از زمین نفی و تبعید

۱- الریاض النضره ۱/۱۰۰.

۲- مائده،۳۳.

شوند و این خواری دنیوی برای آن هاست و در آخرت برایشان کیفری بزرگ فراهم است.»

و در حدیث صحیح، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

(لا یعذب بالنّار الاّ ربِّ النّار)

«با آتش جز پروردگار آتش، عذاب نکند» و احادیث دیگر.(۱)

امّا رفتار امیرالمؤمنین با عبدالله بن سبأ و یاران هم فکر او سوزاندن نبوده او آن ها را گودال هایی قرار داده و به هم راه باز کرد و آن ها در اثر درد حاصل از آتش خفه شده و هلاک گشتند و عمار دهنی آن را به نظم کشیده است.(۲)

امّا آن کلام ابوبکر که گفت: من شمشیری را در نیام نمی کنم که...

زورگویی در مقابل سخن صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و شمشیر از سخن گویاتر نیست و خدا سبحانه چه وقت این شمشیر مصیبت آفرین و مشکل ساز را برآهیخته؟

چه در این روز و چه در روز رسواکننده در بنی حنیفه و رفتار او با مالک بن نویره و خانواده اش؛ و چه پیش از این دو در بنی جریه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از عملکرد خالد برائت جست؛ و دیگر و رسوایی ها که در واقع در نیام کردن آن شمشیر، کافی به نظر می رسید.

۱- صحیح، بخاری ۴/۳۲۵؛ مصابیح السنه ۲/۵۷ و ۵۸ و ۵۹؛ مشکاه المصابیح/۳۰۰.

۲- سنن، بیهقی ۹/۷۱.

۹. سوزاندن فجأه

مردی از بنی سلیم به نام فجأه، بر ابی بکر وارد شد و گفت: من مردی مسلمان هستم، می خواهم با مرتدان و از دین برگشتگان کافر، بجنگم مرا سواره کن و یاریم نما. ابوبکر او را بر اسبی سوار کرد و سلاح به دست او داد او بیرون آمد و بر جان مردم اعم از مسلمان و از دین برگشته افتاد، دارایی شان را گرفت و هرکس خودداری کرد با وی برخورد نمود و همراه او مردی از بنی شرید بود به نام «نجبه»، وقتی خبر او به ابوبکر رسید به طریفه بن حاجه نوشت، به همراه مسلمانانی که با تو هستند به سراغ او برو تا او را بکشی و یا زنده دستگیر کرده نزد من آوری. طریفه راه افتاد وقتی مردم به هم رسیدند، تیراندازی رخ داد و نجبه تیر خورد و مُرد. وقتی فجأه از مسلمانان جدیّت دید به طریفه گفت: به خدا سوگند تو از من سزاوارتر نیستی، تو از سوی ابوبکر امیر هستی من هم از سوی او فرمان دارم.

طریفه گفت: اگر راست می گویی سلاح بر زمین بگذار، با هم نزد وی می رویم. چنان کردند وقتی به مدینه رسیدند ابوبکر به طریفه گفت برو به بقیع و فجأه را آتش بزن.

ص:۸۱

طریفه به مصلّا آمد و آتشی برافروخت و فجأه را با دست و پای بسته در میان آتش انداخت![(۱)]

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این قصه مانند ماجرای پیشین است که با سوزانیدن نمی توان کیفر کرد. افزون بر آن که فجأه تظاهر به مسلمانی کرده و خلیفه او را پذیرفته و اسب و سلاح در اختیارش گذارده است، اگر چه فاسق و نابکار در آمده است.

خالدبن ولید آن شمشیر خدا! هم در آن جا حضور نداشته که خلیفه نتوانسته باشد آن را در نیام کند و برای طریفه، عذری همانند آن چه برای خالد، ادعا کرده پیش کشد که در مخالفت با نص شریف و گفتار صریح معذور باشد و شاید به همین سبب، ابوبکر در آخرین نفَس روزی که می مُرد پشیمان شده بود و تعجب از قاضی ایجی است که از خلیفه، دفاع می کند و می نویسد او مجتهد بوده و هیچ مسئله ای نیست مگر آن که چند وجه و قول در آن است. سوزانیدن فجأه با آتش و پذیرفته نشدن توبه او که زندیق بوده و توبه او بنا بر قول صحیح، پذیرفته نیست، از آن موارد بوده است، و بعد از او قوشچی آمده او هم

۱- تاریخ، طبری ۳/۲۳۴؛ تاریخ، ابن کثیر ۶/۳۱۹؛ کامل، ابن اثیر ۲/۱۴۶؛ الاصابه ۲/۳۲۲.

از خلیفه دفاع کرده و سوزانیدن فجأه را از اشتباهات اجتهاد که پیش می آید، برشمرده است.(۱)

شما خواننـده، بخوانیـد و بخندیـد یا گریه کنیـد، آفرین بر این اجتهاد در برابر بیان صـریح کتاب و سـنت و آفرین بر مجتهدین مخالف دین خدا!

۱۰. داستان مالک بن نویره

اشاره

خالـدبن ولیـد به سوی «بطاع» حرکت کرد در آن جا کسـی را نیافت؛ زیرا که مالك آنان را پراکنده ساخته و از گردهم آمدن نهی کرده بود.

او در سـخنی با پسـران یربوع گفت: ما به این امر فرا خوانـده شـدیم. دیر جنبیـدیم و موفق نشـدیم. من نگریسـتم، دیدم این امر برای ایشان بدون سـیاست معقول فراهم شود و مردم در آن تدبیری ندارند. پس، از دشـمنی با جمعی که کار برایشان ساخته و پرداخته گردید، پروا کنید و پراکنده شوید و مانند دیگران در همین طور در این امر وارد شوید.

وقتی خالد به بطاح آمد فوج هایی از سیاهان را پخش کرد و فرمان داد مردم را به اسلام فرا خوانند و هرکس را که پاسخ نداد پیش او بیاورند و اگر خودداری کرد او را بکشند و ابوبکر هم سفارش کرده بود که در هر منزلی فرود آمدند اذان

ص:۸۳

۱- ر.ك: المواقف و شرح تجرید، قوشچی،۴۸۲.

و اقامه گویند اگر مردم هم اذان و اقامه گفتند دست به آنان نگشایید ولی اگر نکردند جز قتل و غارت و کشتار چیزی برایشان نیست. آنان که به دعوت اسلام پاسخ دادند بپرسید اگر زکات را اعتراف کردند. بپذیرید و اگر خودداری نمودند جز غارت و چپاول چیزی برایشان نیست.

سپاهیان مالک بن نویره را با گروهی نزد خالد آوردند و درباره آن ها اختلاف رأی پیش آمد. ابو قتاده در میان ایشان بود و گواهی داد که آنان اذان و اقامه گفتند و نماز گزاردند. چون سخن یکی نبود، خالد فرمان داد آنان را زندانی کنند. شب سردی بود و سرما تحمل ناپذیر و هر لحظه هم بر شدت سرما افزوده می شد.

خالد فرمان داده و گفت: اسیران را گرم کنید. اما واژه ادفئوا در زبان کنانه به معنای قتل است، پنداشتند که نظر خالد بر کشتن آن هاست. شخصی به نام ضرار، مالک بن نویره را کشت. خالد صدای فریاد او را شنید بیرون آمد دید کار از کار گذشته است. گفت: اگر خدا چیزی را خواست پیش می برد. او با ام تمیم همسر مالک، ازدواج کرد و ابو قتاده گفت: این بود عملکرد تو؟ خالد با وی تندی کرد و راندش و راهش را پیش گرفت.

عمر به ابوبکر گفت: در این شمشیر خالد، طغیان و ظلم و فتنه انگیزی است و با ابوبکر درباره او سخنانی دیگر نیز گفت.

ص:۸۴

ابوبکر پاسخ داد: ای عمر! او تأویل کرده و دچار خطا و اشتباه شده از تعرض به خالد زبانت را نگاهدار من شمشیری را که خدا به کافران بر آهیخته در نیام نمی کنم. ابوقتاده نیز پس از آن کارهای خالد، عهد کرد که هرگز با او در جنگی شرکت نکند، نوشته اند:

موی سر مالک بسیار زیاد بود، وقتی خالد دستور داد سر او را سه پایه دیک کنند، سرش آن قدر موی زیادی داشت که هرچه می سوخت، آتش به پوست سر نمی رسید.

روزی خالد زن مالک بن نویره را دید و او بسیار زیبا بود. مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی، یعنی به سبب تو من کشته شوم.(۱)

آثار درباره مالک و شخصیت او زیاد است و برادر او مهمّم بن نویره در رثای برادرش اشعاری سروده است.(۲)

جالب آن که ابوبکر در مقابل اصرار و پافشاری عمر، مبنی بر مجازات رجم و قصاص و بالاخره عزل و برکنار کردن وی، یک جمله را تکرار کرد: او تأویل کرده و اشتباه نموده است.(۳)

۱- تاریخ، طبری ۳/۲۴۱؛ اسدالغابه ۴/۲۹۵؛ خزانه الادب۱/۲۳۷.

۲- الفائق ۲/۱۵۴؛ النهایه ۳/۲۵۷؛ تاریخ، ابی الفداء ۱/۱۵۸.

۳- تاریخ الخمیس ۲/۲۳۳؛ تاریخ،ابن عساکر ۵/۱۱۲.

تحلیل جریان خالد با مالک

تحلیل جریان خالد با مالک(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هر پژوهشگری حق دارد این قضیّه را از دو چشم انداز مورد دقت قرار دهد:

چشم انداز اول: عملکردهای چیره گرانه و خودسرانه خالد از گناهان بسیار بزرگ بوده است و دامن هر مسلمان متدیّن و معتقد، از آن ها پاک است. کارهای خالد ضدّ ندای قرآن کریم و سنّت شریف بوده و هرکس به خدا و رسولش و روز آخرت، ایمان داشته باشد از آن ها و انجام دهنده اش، بیزاری می جوید.

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى):(۲)

«آیا انسان می پندارد که او، رها می شود؟»

(أَيَحْسَبُ أَنْ لَّنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ)(۳)

«آیا او می پندارد که زور هیچ کس به او نمی رسد؟»

«و یا آنان که کارهای بد می کنند پنداشته اند که از ما جلوتر زده اند. چه بد داوری می کنند.»(۴)

۱- علامه امینی رضی الله عنه پس از طرح ماجرا از منابع و مستندات تاریخی آن قضیه را در دو چشم انداز به تجزیه و تحلیل نشسته و نکاتی را روشن تر ساخته است.

۲- قیامت،۳۶.

۳- بلد،۵.

۴- عنکبوت،۴.

کدام کتاب و سنت، به خالد اجازه داده که او خون های محترم آن انسان هایی را که به خدا و رسول او ایمان داشته و راه حق را دنبال می کردند و فرجام نیکو (قیامت) را باور داشته و تصدیق می نمودند، اذان گفته و اقامت بسته و نماز می گزاردند و فریادشان بلند بود که ما مسلمان هستیم چرا به روی ما سلاح بر کشیده اید؟ خالد این خون ها را به سادگی ریخت و طوری هم نشد.!

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَواْ وَّ یُحِبُّونَ أَن یُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ یَفْعَلُواْ فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَّهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ)(۱)

«گمان مبر آنان که از کردارشان شادمان می شوند و دوست دارند برای کارهایی که نکرده اند ستایش شوند از عذاب رهایی دارند. برای آن ها عذاب دردناکی است.»

بهانه خالد برای کشتن مالک چه بوده، و عذر او چه می توانست باشد؟

مالک، با پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) معاشرت نیکو داشته و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مسئول صدقات و امور مالی قبیله انسار قرار داد که مالک، هم در دوره جاهلیت و هم دوره اسلام، از افراد شریف بوده و در ردیف ملوک و امیران، قرار داشته است.

۱- آل عمران،۱۸۸.

(مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا):(۱)

«و هر کس انسانی را بدون قصاص بکشد و یا برای فساد در زمین، چنان کاری کند گویا او همه مردمان را کشته است.»

(وَ مَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا)(۲)

«و هرکس، مؤمنی را از روی عمد و قصد می کشد، کیفر او دوزخ است و در آن جاویدان خواهد بود.»

از مالک که بگذریم، چه چیزی شبیخون زدن به خانواده بی گناه آن کشته ها را برای خالد حلال کرد؟

چه کسی آنان را آزار داد، به اسارت گرفت بی آن که جرمی مرتکب شده باشند و گناهی کرده باشند یا در جامعه دینی، آشکارا فساد و تباهی بیافرینند؟!

«و کسانی که مردان و زنان مؤمنی را بدون انجام دادن کاری می آزارند، قطعاً بهتان و گناه آشکاری را بر گردن گرفته اند.»(۳)

خالد با آن قساوت و سنگدلی و زشتکاری اش از سرهای کشته های مظلوم برای دیگ غذای خود، سه پایه فراهم می کند.

(فَویلٌ للقاسیه قلوبهم)(۴)

۱- مائده،۳۲.

۲- نساء،۹۳.

۳- احزاب،۵۸.

۴- زمر،۲۲.

«پس وای بر سنگدلان.»

«و وای بر کسانی که ستم کردند، از عذاب روز دردناک.»(۱)

در اصـل، خالـدبن ولیـد چه ارزش وجودی داشـته پس از آن که او خواهش هـای نفسانی خود را پرستیـده و هواهای نفسانی، گمراهش کرده و شـهوت، مسـتش ساخته بود. او حرمت های الهی را درید و آوازه اسـلام را زشت نشان داد و در همان شـب قتل ظالمانه اش، بر همسر مالک برجست.(۲)

(انَه کان فَاحشهً وَ مَقْتًا وَ سَاء سَبِیلًا)(۳)

«کار او بسیار زشت و نفرت انگیز و بد راه و روشی بود.»

و از سویی، قتـل مالـک جز برای انجـام همین عمل نامشـروع صورت نگرفت و آن، امری بوده مشـهود و رازی بوده نه چنـدان پوشـیده و خود مالک از آن، آگاه شـده بود که قبل از واقعه به همسـرش گفت، جمال تو مرا به کشـتن داد. در حـدیث متواتر آمده: هرکس در کنار همسرش و برای غیرت او کشته شده شهید گشته است.(۴)

ص:۸۹

۱- زخرف،۶۵.

۲- صواعق،۲۱.

۳- نساء،۲۲.

۴- مسند،احمد ۱/۱۹۱؛ مناوی در فیض القدیر، بر تواتر آن حدیث، تصریح کرده است.

آیـا خودداری چنـان انسـان مسـلمان، موحـد و مؤمن از تحویل زکات، به ویژه به آن مرد (خالـد) ارتـداد و از دین برگشـتن به حساب می آید؟ مالك که اصل فریضه را منکر نشده است و خون هر مسلمانی جز به یکی از سه امر، حلال شمرده نشود: کفر پس از اسلام، زنا با داشتن همسر و قتل عدوانی و بدون قصاص.(۱)

تاریخ نگـاران دربـار خلافت برای خالـد مفهوم لغت خـاص کنـانه را مطرح کرده انـد که هیـچ بی خردی هم به آن لب نمی گشایـد و بهـانه هـایی تراشـیدند که در مقابل واقعیات تاریخی هر کـدام خنک تر از دیگری درآمـده است مگر فقهای اسـلام نگفته اند: الحدود تُدرأ بالشبهات: حدود با پیش آمدن شبهه ها، دفع می شود.

چطور عمر بن خطّاب، خالـد را دشـمن خـدا و متهم به زنا کرد؛ هر چند که این کار عمر، ابوبکر را از رأی خویش برنگرداند. چرا عمر آبروی خالد را در جلوی چشـمان صحابه برد با این سخن که تو مرد مسلمانی را کشته سپس بر همسر او جسته ای. به خدا سوگند تو را با همان سنگ های خودت

ص:۹۰

۱- تاریـخ الخلفـا، سـیوطی/۷۰، در حرمـت خـون مسـلمان؛ ر.ك: نسـائی و پـاورقی۱:فیض القـدیر۶/۱۹۵؛ الـدیات، ابـن ابی عاصم/۱۰؛ السنه، مصباح ۲/۵۰؛ مشکاه المصابیح/۲۹۱ و ۲.

سنگ سار می کنم و چرا عمر گفت: شمشیر خالد فتنه آفرین است که او را لغت کنانه کشته نه خالد.

چرا خالد در برخورد با عمر لال شد و از خود دفاع نکرد.

(بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ)(۱)

«بلکه انسان بر خویشتن خود، بیناست هر چند عذرها آورد.»

چرا ابوبکر، عمر را تکذیب نکرد و سخنان او را راست انگاشت فقط از خالد دفاع کرده که او دچار تأویل شده و...

چرا خالد با سرهای کشته شده ها، آن رفتار زشت را کرد و چرا گناه را بر گردن لغت و لهجه کنانه انداختند و چرا او بر همسر مالک برجست و خانواده اش را اسیر کرد و جمعشان را پریشان نمود و قوم و قبیله او را بر باد داد و دارایی اش را غارت کرد. آیا همه این ها تقصیر لغت کنانه بوده و از سویی مگر مورخان ننوشته اند که مالک در حمایت از همسرش و دفاع از او کشته شد و آن قتل فجیع را کار خالد دانستند، نه لغت کنانه.

در شرح احوال ضرار نوشته اند که خالد او را به قتل مالک فرمان داد و در تشریح احوال مالک نوشته اند؛ او را خالد، ضرار به فرمان خالد، با شکنجه کشته است. این سؤالاتی است که هر پژوهشگر می تواند، با آن ها مطرح سازد اما برای آن جوابی ندارند.

ص:۹۱

۱- قیامت،۱۴ و ۱۵.

پسـران سـلف را چه شده است که مستی حاصل از شـهوت و انگیزه هوی و هوس آن ها را به پرتگاه انداخته و در حق مؤمنان، عهد و پیمانی را مراعات نکرده اند؟ و آنان متجاوزند.

(لایرقبون فی مؤمن الاَّ و لا ذمّه و اؤلئک هم المعتدون):(۱)

(نـه تنهـا) دربـاره شـما، دربـاره آن هـایی کـه بـا فرد باایمـانی رعـایت خویشاونـدی و پیمـانش را نمی کننـد. و آن هـا! همـانا تجاوزکارانند!

در این جا، خالد برای عشق ام تمیم، مالک را می کشد. سـرور عترت، امیرمؤمنان، توسط آن سیاه دل برای رسیدن و ازدواج با قطام قربانی می شود و به شهادت می رسد.

و دیگری(۲) بر طـائفه ای از بنی اسـد شبیخون می زنـد و زن زیبـایی را می گیرد و بـا او هم بستر می شود وقتی خبر به گوش دوستش خالد می رسد به او تبریک می گوید.

گویـا این سـپاه فراهم آمـده خلیفه، برای هم بستری بـا زنان و دریـدن ناموس آزاده ها بسـیج شـده بودنـد. البته در این مورد به عمربن خطاب نوشته شد و او پاسخ لزوم سنگ ساری ضرار را مورد تأکید قرار داد.(۳)

۱- توبه، ۱۰.

۲- او ضرار بن ازور دوست خالد و همانند اوست.

۳- خزانه الادب ۲/۸؛ الاصابه ۲/۲۰۹.

یزید پسر معاویه و یا خود معاویه به هدفی که می آید، همسر ریحانه رسول الله، سبط اکبر حسن زکّی را واداشت تا وی را با زهر کشنده به قتل برساند و به آن زن وعده ازدواج می دهد.(۱)

و در پشت سر این جریان های شوم و اشخاص تجاوزگر، افرادی قرار دارند که با عذرهای ساختگی مانند تأویل و اجتهاد – و ای کاش آن دو اصلاً وجود نمی داشت– و لغت کنانه هم به آن عذرها افزوده شد، در صدد تبرئه عاملان اصلی هستند.

(وَ رَبَّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا یُعْلِنُونَ)(۲)

«و پروردگار تو می داند که در سینه های آن ها چه پنهان دارند»

(سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَآؤُوکَ فَاحْکُم بَیْنَهُم أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن یَضُرُّوکَ شَیْئًا وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُم بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ)(۳)

«و هر گاه داوری کردی، در میان ایشان به قسط و داد، داوری کن که همانا خدا، اهل قسط و دادگران را دوست می دارد.»

۱- تاریخ، ابن عساکر ۴/۲۲۶.

۲- قصص،۶۹.

۳- مائده،۴۲.

چشم انداز دوّم

در این چشم انـداز که برای ما مهمّ است، صورت مسـئله آن است که چرا خلیفه، اوّل این که امثال خالـد بن ولیـد و ضـرار بن ازوَر آن میگسـار و فاسق و فاجر را بر جان و خون و آبرو و نوامیس مسـلمانان تسـلط بخشـیده و از سـپاهیان اعزامی خود تعهد گرفته که مرتدین و از آیین برگشـته ها را بسوزانند، درحالی که چنان چیزی در سنّت شریف، منع شده است.(۱) دوم این که چرا خلیفه از آن همه کارهای وحشـتناک و رفتارهای دهشت زا و جنایت های آشکار، چشم پوشیده و آن ها را نادیده گرفته، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است؟! گوش جهانیان پیرامون آن رخداد حتی آوای آهسـته ای هم از خلیفه نشـنید و در انکار آن ها، کلمه ای که خالد را خوش نیاید، از وی حکایت نشده و احدی توسط او برکنار نشد؟

ص:۹۵

۱- ر.ک: به صفحه ۱۱۵ همین کتاب.

چرا خلیفه، خالد را به سبب قتل مالک و همراهان مسلمان او، که بی گناه بودند، بازخواست نکرده، بلکه به دفاع و حمایت از وی، نیز آشکار پرداخت؛ که خالد چنان کارها را انجام داده و ثابت شده است.

چرا خالد را به علت قتل عمد، قصاص نکرد و حد زنا را در حق او جاری نکرد و حکم قذف و افتراء، جاری نساخته است؟!

حکم تعزیر و تنبیه متجاوزان به اموال آن مسلمانان را مورد عمل قرار نداده است؟

چرا، با آن که از کارهای او (خالد) بدش آمده او را از مقام، برکنار نکرد و به متمم بن نویره(برادر مالک بن نویره)، پیشنهاد دیه و خون بها و خالد را به طلاق زن مالک، دستور داد.(۱)

همه این ها را کنار بگذار چرا خلیفه امر به معروف و نهی از منکر را کنار نهاد و آن مرد را در برابر آن سه جرم و بزه مورد نکوهش و توبیخ قرار نداد؟ و کمترین انکار منکر آن است که به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) با معصیت کاران، با رویی تُرُش، دیدار شود.

خلیفه را چه شده که در دفاع از خالد و جنایت های او دچار سردرگمی است، حالت انتظار دارد، درنگ می نماید،

۱- الاصابه، ابن حجر ۱/۴۱۵.

عقب می نشیند، از روی تردید نظر می دهد. گاهی چنان می بیند که او تأویل کرده و اشتباه نموده است و دیگر بار عذر می آورد که او شمشیری از شمشیرهای الهی است و آن را در نیام نمی کند. عمربن خطاب را از درافتادن با او برحذر می دارد و فرمان می دهد که زبان از تعرض به وی باز دارد و حتّی ابوقتاده را که از عملکردهای خالد انتقاد کرده و آن ها را بد دانسته بود، مورد خشم قرار داد.(۱)

ما، بحث را در این چشم انداز طول نمی دهیم، که پایان سخن از ابتدا هویداست، و قباحت آن کردارها بر احدی پوشیده نیست و در دستگاه خلافت از آن نوع ضد و نقیض ها کم نیست. برای مثال، قدامه بن مظعون باده نوشید و ادعای تأویل و اجتهاد کرد، اما عمر او را حد زد و عذر او را نپذیرفت.(۲)

به روایت ابن ابی شیبه، عده ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شام باده گساری کردند و گفتند ما شراب خوردیم و به این آیه عمل کردیم:

(لَیسَ عَلَی الَّذین آمنوا و عَمِلوا الصّالِحات جُناحٌ فیما طَعموا)(۳)

«به کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کردند در آن چه خورده اند گناهی نیست.»

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۴/۱۸۷.

۲- سنن، بیهقی ۸/۳۱۶.

۳- مائده،۹۲.

اما عمر بر آن ها حدّ اجرا کرد.(۱) و ابوعبیده، ابا جندل نافرمان را که با تأویل همان آیه، شراب نوشیده بود تازیانه زد.(۲)

شمشیر خالد، شمشیر الهی

آیا کسی در این معنا می تواند تردید داشته باشد که شمشیر خدا در دروغ، جهالت و سفاهت به کار نمی رود، و در شرّ، فتنه، ریختن خون های محترم و دریدن حرمت های الهی نقش نداشته و نباید در رسیدن به شهوات و هوس ها به کار گرفته شود و در کامجویی نامشروع از نیام درآید و آبروی اسلام و مسلمین نباید با جرئت و جسارت تمام و غافلگیرانه مورد حمله قرار گیرد و چنان شمشیری جز به دست انسان های پاک و مردان دور از فساد و تباهی و زشتکاری، نباید حمل شود.

خالد کیست و چه ارزشی دارد که خلیفه به وی چنان فضیلتی می بخشد و او را شمشیری از شمشیرهای الهی که به روی دشمنان خدا، آهیخته شده، می پندارد؟ در حالی که خود او به گفتار صریح خلیفه دوم، دشمن خدا بوده است.(۳)

آیا همه این ها، زورگویی و زیاده روی در سخن و بی منطق حرف زدن و فضائل را در دین خدا اسباب مسخره و جهالت گرفتن نیست؟

ص:۹۸

۱- الدرّ المنثور، ۲/۳۲۱.

۲- زوض الألف،؟؟؟؟ سهیلی ۲/۲۳۱.

۳- ر.ک: همین کتاب /۱۵۹.

چگونه برای ما ممکن است خالد را شمشیری از شمشیرهای خدایی که بر دشمنان آهیخته، به شمار آوریم درحالی که شرح احوال او در کتاب هایی که جلوی ما هست آمده که: او ستمگری بی رحم و ناجوانمرد بود که طرف را غافلگیر می کرد و هرگاه به خشم می آمد و هوای نفس او را برمی انگیخت، دین را ملاحظه نمی نمود.

ماجرای غمیصا

در حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در قبیله بنی جذیمه، توسط خالد جنایتی رخ داد که از واقعه مالک، بزرگ تر بود. امّا او از عطوفت اسلامی و از خلق کریم پیامبر گرامی سوءاستفاده کرد و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز سراغ همان اعمال رفت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن واقعه تلخ خالد بن ولید را با فوجی برانگیخت و فرمود به پایین تهامه رود و مردم را به اسلام فراخواند و او را برای جنگیدن نفرستاد. همراه او عدّه ای عرب بودند. خالد به قبیله بنی جذیمه بن عامر گام نهاد و آنان، با سو ء سابقه ای که از وی داشتند، اسلحه برگرفتند. خالد گفت سلاح بر زمین نهید که مردم، مسلمان شده اند. مردی از آنان گفت: ای مردم! این، خالد است اگر سلاح بر زمین گذاریم، اسارت است و گردن زدن. من سلاحم را بر زمین نگذارم، مردم او را آرام کردند، و قانع شد و سلاح بر زمین نهاد. همه قبیله اسلحه بر زمین گذاشتند و خالد دستور داد همه آن ها را

کت بسته به تیغ بسپارند و او آنان را کشت. خبر به گوش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست ها به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! من از آنچه خالدبن ولید کرده، بیزاری می جویم.

صاحب استیعاب بعد از نقل ماجرا می نویسد: این گزارش، از آثار صحیح است.(۱)

ابن هشام در این جا، رؤیایی از پیامبر نقل می کند که در خواب دیدم لقمه ای بس گوارا از خوراکی مخصوص در دهان گذاشتم. اما وقتی خوردم بخشی از آن در گلویم گیر کرد، سپس علی با دست آن را درآورد. ابوبکر در تعبیر خواب گفت: برخی از سپاهیانت بازمی گردند، در حالی که بخشی از مأموریت خود را درست و بخشی را ناصواب انجام داده اند و تو علی را برای تکمیل و جبران می فرستی.(۲)

ابن اسحاق گفت: سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خواست و فرمود: به سوی آن قوم برو و بنگر چه شده و امر جاهلیّت را زیر پا بگذار. علی (علیه السلام) با مالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وی فرستاد، آمد و خون بهای همه کشته ها و تاوان های مالی را داد و حتّی بهای ظرف های لیس سگانشان هم، پرداخت و غرامتی نماند که علی (علیه السلام) از عهده آن برنیاید؛

ص:۱۰۰

۱- استیعاب، ۱/۱۵۳، (۴۰۷)

۲- سیره، ابن هشام (۳-۴)/۴۲۹.

باز از آن مال اضافه آمد پرسید آیا چیزی مانده است که غرامت نداده باشیم؟ گفتند نه.

فرمود: من باقیمانده آن مال را برای احتیاط کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که مواردی را او می داند و شما نمی دانید، به شما می دهم. آن گاه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت و گزارش کار داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کاری درست و نیکو کردی. سپس رو به قبله کرد و دست هایش را گشود و ایستاد و بالا برد طوری که زیر بغل هایش آشکار شد و سه بار گفت: «خدایا! من از آن چه خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیزاری می جویم.»(۱)

در همه این صحنه ها ابوبکر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می نگریست و می دید. آیا این جنایت مالک در آن روز هم گناه لغت کنانه بوده است؟! این جهالت و جلفی شمشیر خالد در زمان ابی بکر و درباره مالک بن نویره از همان انگیزه های جاهلی او بود و چطور ما می توانیم او را از شمشیرهای الهی به شمار آوریم؟ در صفحات کتاب های تاریخ آمده ابوبکر به خالد نوشت:

ای پسر مادر خالد! به جانم سوگند تو با دل آسوده با زنان درمی آمیزی در حالی که در آستانه خانه ات خون هزار و دویست مرد از مسلمانان هنوز خشک نشده است.(۲)

۱- سیره، ابن هشام (۳-۴)/ ۴۳۰.

۲- تاریخ، طبری ۳/۲۵۴؛ تاریخ الخمیس ۳/۳۴۳.

این نامه را وقتی ابوبکر به وی نوشته که او از مجاعه، دختر وی را خواستگاری کرد و مجاعه به او گفت: ای خالد آرام باش تو در نزد دوستت، پشت من و پشت خود را شکسته ای. خالد باز پیشنهادش را تکرار کرد و بر آن اصرار ورزید و سرانجام آن دختر را گرفت.

این جریان به گوش ابوبکر رسید و آن نامه بلند را به وی نوشت و زمانی که خالد در آن نامه نگریست، گفت: این کار آن مرد چپ دست «أعیسر» (عمربن خطاب) است.(۱) پس واقعه مالک اولین شیشه ای نبوده که به دست خالد در اسلام شکست.

۱۱. سه و سه و سه

اشاره

خلیفه اول، در آخرین لحظه های حیات به عبدالرحمن بن عوف گفت:

۱. سه چیز کردم، کاش که نمی کردم.

۲. سه چیز نکردم، دوست داشتم کرده باشم.

۳. سه چیز را کاش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسیدم.

سه چیز نخست: کاش خانه فاطمه (علیها السلام) را به هیچ وجه بازرسی نمی کردم. هرچندکه درِ آن خانه برای جنگ بسته شده بود. دوست داشتم فجأه سلمی را زنده نمی سوزاندم، و کاش

۱- تاریخ الخمیس ۳/۳۴۵؛ لسان العرب لغه عمر.

موضوع خلافت را در سقیفه بر گردن یکی از دو تن؛ عمر و ابوعبیده نمی انداختم.

سه چیز دوم: کاش آن روزی که اشعث بن قیس را اسیر گرفته و نزد من آوردند، گردن می زدم و دوست داشتم هنگامی که خالدبن ولید را به سراغ از آیین برگشته ها، می فرستادم خود، در «ذی القصه» می ماندم... و دوست داشتم زمانی که خالد بن ولید را به شام می فرستادم عمربن خطاب را هم به عراق اعزام می کردم تا هر دو دستانم را با هم در راه خدا می گستردم. در این جا خلیفه دو دستانش را باز کرد.

سه چیز آخر: دوست داشتم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسیدم این خلافت، از آن کیست؟ تا احدی درآن باره کشمکش نکند. کاش می پرسیدم آیا برای انصار در امر حکومت، سهمی هست؟ و دوست داشتم از میراث دختر برادر و عمه سؤال می کردم که در ته دل من از آن ها چیزی هست.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) درباره این نه چیز مایه های پشیمانی، نکاتی دارد. خلاصه آن ها چنین است:

آرزوی خلیفه که کاش خلافت را در روز سقیفه بر عهده آن دو تن می نهاد! روشن می سازد که خلافت، حق او نبوده است؛ چنان که عمربن خطاب پس از گذشت اندك زمانی، گفت: بیعت ابی بکر، رویدادی ناگهانی بود. همانند آن چه در

۱- الاموال، ابوعبیده/۱۳۱۰؛ مروج الذهب، مسعودی ۱/۴۱۴.

زمان جاهلیّت رخ می داد. خدا از آسیب آن نگاه داشت و هرکس همانند او قصد خلافت کند، او را بکشید.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم آن خطایی که آن دو نفر در گزینش خلیفه مرتکب و متوجّه شدند، در کسی است که انتخاب کرده است؟ یا در کسی که گزینش شده است، یا در هر دو، یا این مسئله که آیا در اصل با انتخاب و گزینش می توان خلیفه تعیین کرد؟

همه پیامبران و رسولان از قاعده تصریح به خلیفه بعد از خودشان، نگذشته اند و امت ها برای خود خلیفه بر نگزیده اند.

آیا از روی خردورزی است که بپنداریم شخص عاقل و دارای رشد فکری، تصرف در مال خود را پس از مرگ به بیگانگان واگذارد، در حالی که شناختی نسبت به او ندارند و از آرمان هایش بی اطلاع هستند و او نیک می داند که در میان مردم، صالح و ناصالح وجود دارد که پیرامون او پرسه می زنند و با دیگران درمی آمیزند و به هم می پیچند و گاهی حرص شدید برخی را برمی انگیزد و چشم آزمندی و آرزومندی بعضی دیگر را به تکاپو وامی دارد و سبک سرشان می کند. با وجود همه این ها یک فرد عاقل وصیت تصرف در اموال خود را به چنین بیگانگانی وامی گذارد؟! اگر انسانی، خیر خاندانش

را بخواهد چنان نمی کند. و به همین سبب وصیت در شرع و قانون نیز جایگاه ویژه ای دارد.(۱)

اگر وصیّت درباره مال بی ارزش دنیا، به این اهمیت است، پس درباره خلافت و شریعت جاویدان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چطور خواهد بود؟ موضوعی که دربردارنده صلاح انسان ها، نوامیس، دارایی ها، احکام، اخلاق، صلح، مصالح عمومی و بسیاری از امور زندگانی است که فهم بشر عادی از درک عمق آن ها قاصر و درمانده می باشد. پیش تر نیز گذشت که عایشه، عبدالله بن عمر و معاویه و سخن مردم عادی که گفتند: چوپان، گوسفندان و ساربان شتران یا سرپرست یک زمین، هنگام رفتن، رمه ها را به حال خود رها نمی کند.(۲)

امر امت که از آن کارها مهم تر است؛ چرا امت در روز سقیفه از این کار غفلت کردند و چرا گوش ها سنگین و زبان ها لال و فکرها خوابید. چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امت خویش را سرخود رها کرد و دروازه های فتنه های آشوب و حوادث تاریک و گمراه کننده را بدان وسیله باز گذاشت و امت را ناچیز شمرد و ملّت را از رمه گوسفند و شتر و یک قطعه

۱- ر.ک: صحیح، بخاری و صحیح، مسلم و الریاض الصالحین، نوری/۱۵۶.

۲- صحیح، بخاری/۴؛ الوصیه و صحیح، مسلم ۲/۱۰؛ فتوحات مکیه، ابن عربی جزء آخر/۵۷۵؛ سنن، بیهقی ۸/۱۴۹؛ سیره عمر، ابن جوزی/۱۹۰؛ فتح الباری ۱۳/۱۷۵؛ حلیه الاولیاء ۱/۴۴؛ الریاض النضره ۲/۷۴.

مزرعه، بی اهمیت تر دیـد! حاشا که پیامبراعظم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) چنان باشد. او وصـیت کرد و نام خلیفه اش را به صراحـت بر زبـان آورد و به امت خـویش رسانیـد و این امر را به وصـیّ و جانشـین خـود فرمـود: امّت پس از او به وی خیـانت خواهند کرد. این در احادیث صحیح آمده است.(۱)

به علی (علیه السـلام) نیز فرمود: تو پس از من رنج و زحمت فراوان خواهی دید. علی پرسید آیا دینم سالم خواهد بود؟ فرمود: آری دین تو سالم خواهد بود. باز فرمود: کینه هایی در سـینه های عده ای هست. آن ها را پس از من آشکار خواهند کرد.(۲) یا علی تو گرفتار خواهی شد، نجنگ.(۳)

وانگهی خلیفه ای که کارش به پشیمانی کشـیده، اول این که، چرا آرزو کرده که در روز سـقیفه آهسـته از آن مسئولیت کنار رفته و آن را به گردن یکی از دو نفر –عمر و ابوعبیـده- می انـداخت. آیـا پـذیرش مسـئولیت، حق او بوده، که در این صورت پشـیمانی نـدارد و اگر باطل بود که پیش آمد، چنین چیز پایه خلافت و شالوده حکم خلیفگان را ویران می سازد. دوم این که، چرا او دوست داشته که خلافت را به گردن یکی

ص:۱۰۶

۱- مستدرک، حاکم ۳/۱۴ و ۱۴۲. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۲۱۶؛ تاریخ، ابن کثیر ۶/۲۱۹؛ کنزالعمال ۶/۱۵۷.

۲- محب طبری، الریاض النضره ۲/۲۱۰.

۳- کنوز الدقائق، مناوی/۱۸۸.

از آن دو تن بیندازد و آن دو نفر چه خصوصیتی داشته اند؟ درحالی که در میان اصحاب، بزرگان و صاحبان فضیلت بوده اند که آن دو نفر به مقام و موقعیّت آنان نمی رسیدند. نظر به شناختی که از صحابه داریم اگر نگوییم، آن دو در مقامی بسیار پایین تر قرار داشته اند، به صراحت می توانیم بگوییم که دارای مرتبه والایی نبوده اند.

در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیش از همه، سرور ما امیرمؤمنان وجود داشته صاحب پیشینه و برتری، و سرافراز به دامادی و خویشاوندی نزدیک پیامبر. با آن چاره اندیشی و تحمل رنج ها، و صاحب روز غدیر و دیگر روزهای مشهور و موقعیت های معروف و به تصریح قرآن کریم و کتاب عزیز، "جان پیامبراعظم" که به حکم آیه تطهیر، پاک و مبرّا از هر پلیدی است.(۱) سوم این که چرا افسار خلافت را به دست علی (علیه السلام) نداد که امت را به راهی هموار و به شاهراهی روشن برد و در متن راه مستقیم قرارشان دهد و توده، او را راهنمایی ره یافته می یافتند که به بهشت واردشان می کرد. چنان که همه این ها را پیامبراعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود در حق علی (علیه السلام) بیان فرموده است.(۲)

۱- احزاب،۳۳.

۲- بخشی از آن ها در الغدیر ۱/۱۲ و ۱۳ آمده است.

بازرسی خانه فاطمه

با یاد آن رویداد تلخ، عواطف را جریحه دار نمی کنیم.(۱) علّامه امینی (رضی الله عنه) ضمن ذکر چندین حدیث نبوی درباره صدیقه طاهره می نویسد: فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت درحالی که او نسبت به کسی که حرمت خانه اش را شکست، خشمگین بود و به دنبال هر نمازی او را نفرین می کرد.(۲)

سه امر میانی

جریان سه امر میانی، از ضعف تدبیر و نداشتن بصیرت و بینش و دوگانگی عقیده و عمل خلیفه حکایت دارد. در مورد اشعث بن قیس، ندامت خلیفه به جا بوده او پس از ارتداد کارهای زشتی کرد. اما ابوبکر نه تنها او را مجازات نکرد که خواهرش، ام فروه، را به عقد او را درآورد. اشعث جشن نامعقول راه انداخت و صدای مردم درآمد و شاعران در آن زمینه سروده هایی دارند.(۳)

سه امر پایانی

این سه امر، قصور دانش دینی و ناآگاهی فقهی خلیفه را می رساند. چه خلیفه ای که احکام ارث را، که مورد ابتلای جامعه

۱- ر.ک: الغدیر، ۳/۱۰۲ و ۷/۷۷ و ۷۶.

۲- رسائل، جاحظ/۳۰۱؛ اعلام النساء، عمر رضا کحاله (۴/۱۲۴-۱۲۵).

۳- مجمع الامثال، میدانی ۲/۳۴۱؛ ثمارالقلوب، ثعالبی/۶۹ و... .

است، نمی دانـد. اما مسئله خلافت و جانشـینی و حداقل آن است که او شک داشت، آیا خلافت با گفتار صـریح پیامبر تحقق یابـد یا با انتخاب مردم؟ هر چه باشـد او در منصب جانشـینی پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) دارای یقین نبوده است. ما در این جا فقط وجـدان بیدار خوانندگان را داور قرار می دهیم و نصوص نبوی را عنوان می کنیم. علّامه امینی (رضـی الله عنه) آن گاه ده ها حدیث درباره خلافت و شخصیت ایمانی و عملی علی (علیه السـلام) می آورد که آن ها در لابه لای صـفحات این کتاب پخش اند و از آن جمله است:

(إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی)

«همانا من دو امر سنگین و ارجمند در میان شما باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم».

همچنین «ـمن دو جانشین دارم: کتاب خدا و اهل بیتم» و«خدا بر اهل زمین عنایتی کرد محمدـــ (صلی الله علیه و آله و سلم) ـــ را برگزید و برانگیخت باز و برای بار دوم عنایتی کرد به پیامبرـــ (صـلی الله علیه و آله و سـلم) ـــ وحی فرمود که زهرا را به عقـد علی درآورد و او را وصـی خویش سازد» و «علی برادر من، وصـی من، وارث من و خلیفه و جانشـین من پس از من استـ»(۱)

شگفت آن که خلیفه در بستر مرگ می گوید: ای کاش در خصوص جانشینی از پیامبر سؤال می کرد.

۱- ن.ک: الغدیر ۷/ ذکر احادیث پیامبر/۲۶۱.

اول، پیامبر آن همه فرموده؛ دوم، اگر هم او می پرسید همان ها را می شنید که بارها پیامبر فرموده بود؛ لیکن گویا گوش ها سنگین یا این که آن ها موضوع را یک شبه بین خود حل و فصل کردند و سخنان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به بوته فراموشی سپردند.

۱۲. یک یهودی از ابوبکر می پرسد

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یک یهودی به مدینه آمد و نزد ابوبکر رفت و گفت: من چند سؤال دارم که جواب آن ها را جز پیامبر، یا جانشین او نمی داند:

۱. خبر بده مرا از چیزی که برای خدا نیست.

۲. از چیزی که نزد خدا نیست.

۳. از چیزی که خدا آن را نمی داند.

ابوبکر نتوانست جواب بدهد. آن مرد را به کفرگویی متهم کرد. ابن عباس گفت به سراغ علی (علیه السلام) بروید من شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق علی بن ابی طالب می گفت:

«اللهم اهد قلبه و ثبّت لسانه؛ _خدایا دل او را هدایت کن و زبانش را استوار گردان_».

همگی برخاستند نزد علی بن ابی طالب آمدند. آن یهودی سؤال هایش را مطرح کرد و علی (علیه السلام) پاسخ داد: آن چه را خدا نمی داند: سخن شما یهود است که عزیر را پسر خدا می خوانید و خدا برای خود پسری نمی داند، و آن چه نزد خدا

نیست: ظلم و ستم به بندگان است. آن چه برای خدا نیست: شریک و انباز برای خداوند نیست.

آن یهودی مسلمان شد و ابوبکر و دیگر مسلمانان خطاب به علی (علیه السلام) گفتند: یا مُفَرِّجَ الکرب، ای برطرف کننده اندوه.

بخوانید و داوری کنید.

۱۳. گروه نصارا با سؤالاتشان

علّامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را با طول و تفضیل، آورده است. گزارشگر این روایت سلمان است: رأس الجالوت از ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند سؤال کرد، او نتوانست پاسخ دهد و مردم به من نگریستند.

گفتم: به سراغ مردی بروید که اگر بر مسند قضا نشیند برای اهل تورات، با تورات و برای اهل انجیل، با انجیل و برای اهل زبور با زبور و برای اهل قرآن با قرآن داوری می کند. خبر دادم. علی (علیه السلام) آمد و در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و چنین پاسخ داد:

۱. من و تو نزد خدا چیستیم؟ من در نزد خدا و پیش خودم تاکنون مؤمن بوده ام پس از این، نمی دانم چه می شود؟ و اما تو در نزد خدا و در پیش من تاکنون کافر بوده ای و نمی دانم بعد چه می شود.

ص:۱۱۱

۲. جایگاه خود را در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ توصیف کن تا بدان رغبت کنم و به این بی رغبت گردم. فرمود: من پاداش بهشت و عذاب دوزخ را ندیده ام تا برای تو تعریف کنم. لیکن می دانم خداوند برای مردمان مؤمن بهشت، و برای کافران دوزخ را آماده ساخته است. هرگاه تو در این معنا شک و تردید داشته باشی با پیامبر مخالفت کرده و بهره ای از اسلام نداری.

۳. یا علی! خدا را با محمد شناخته ای یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را با خدا؟ فرمود: ای مرد یهودی! من، خدا را با محمد نشناخته ام؛ لیکن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به یاری خدا شناخته ام؛ زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) انسانی محدود و آفریده و بنده ای از بندگان خداست، که خدا او را برای هدایت خلق برگزیده و به او وحی کرد. چنان که به فرشتگان اطاعت را الهام فرموده است و ذات خود را بدون چگونگی و شباهت، به آنان شناسانده است.

۴. پروردگار در دنیا است یا در آخرت؟ در جواب فرمود: واژه «در» ظرف است. وقتی بگوییم فلان چیز در فلان جاست، یعنی محدود است و خدا محدود نیست، و او هر آن چه را در دنیا و آخرت هست، می داند...(۱)

ص:۱۱۲

۱- زین الفتی، حافظ عاصمی۱/۳۰۶، حدیث ۲۱۹.

بحث غلّو

آن بود شـمه ای از دانش خلیفه اول، در زمینه قرآن، سـنت، فقه شـریعت و احکام دینی؛ با ملاحظه آن ها آیا این، غلو و گزافه گـویی نیست که گفته شود: دانشـی که نزد ابوبکر بوده، چنـد برابر دانش علی (علیه السـلام) است؟!(1) آیـا این، غلو و گزافه گویی نیست که گفته شود: مردم داوری ها و فتواهای نقل شده از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السـلام) را گرد آورند و دیدنـد بهـترین آن هـا مطـالبی است که نزد ابوبکر و عمر بوده است و وجود نص مخـالف نظر عمر از علی، کمـتر است. لیکن نص مخـالف رأی ابوبکر در اصـل یـافت نشود. آیا این، غلو نیست که گفته شود: ابوبکر و عمر جز آن دو از بزرگان اصـحاب سؤال ویژه ای از علی نکرده انـد و معروف آن است که علی (علیه السـلام) دانش را از ابوبکر آموخته است!(2) آیا این، سخن یاوه نیست که گفته شود: ابوبکر از مجتهدین بزرگ و دانشـمند ترین اصحاب به طور مطلق، بوده است؟(3) آیا گزافه گویی و غلو نیست که گفته شود: ابوبکر هوشـمندترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و داناترین آنان نسبت به سنّت پیامبر بوده

۱- الفصل، ابن حزم ۴/۱۳۶.

۲- منهاج السنه، ابن تیمیه۳/۱۲۸.

۳- صواعق، ابن حجر/۱۹.

که از بعثت تا وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با وی بوده است.(۱) آیا این، یاوه نیست که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده شود: خدا چیزی در سینه من نریخت، مگر آن که آن را در سینه ابوبکر ریختم.(۲)

کار به رؤیا کشیده و ادعا کرده اند: در رؤیا دیدم کاسه بزرگی شیر به من داده شد، آن را نوشیدم و دیدم در رگ هایم بین پوست و گوشت جریان دارد. آنچه اضافه مانـد آن را به ابوبکر دادم. مردم در تعبیر آن رؤیا گفتند: ای رسول خدا! آن، دانش بـوده که خـدا به تـو عطا کرد و شـما اضـافه را به ابوبکر عطـا فرموده ای. پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: درسـت گفتید.(۳)

آیا این گزافه گویی نیست که گفته شود: از پسر عمر پرسیدند در زمان رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) چه کسانی فتوا می دادند او گفت: ابوبکر و عمر و... از آن دو کسی را نمی شناسم و نمی دانم.(۴)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: کاش من و مردمان، می دانستیم که هـدف این فضـیلت گزافه گویی با این دروغ های جهت دار و یـاوه هـای بی سـر و ته و انـداختن توده هـای ساده در لغزش گاه ها و دور کردن آنان از راه حق و راه درست در شناخت مردان و ارزش سلف، چه بوده است؟!

ص:۱۱۴

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی/۲۹.

۲- الغدیر ۷/۸۷

۳- الریاض النضره ۱/۱۰۱.

۴- اسدالغابه ۳/۲۱۶. و غیره.

آیـا این انـدیشه هـای واهی با سـخن شارع مقـدّس که به فاطمه (علیها السـلام) فرمود: «خشـنود نیستی که تو را به عقـد کسـی درآوردم که اولین اسـلام آورنـده و دانشـمندترین مسـلمانان است» در تضـاد نیست؟ و ده ها حـدیث مبنی بر علم و کمالات و برتری های علی (علیه السلام) ؟(۱) و آیا سـخنان بی دلیل، با آن چه پیش تر آوردیم که همه صحابه و تابعین اتفاق نظر دارند که علی (علیه السلام) دانشمندترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، در تقابل و تضاد نیست؟

چگـونه می توان به اعلمیّت کسـی از امت جز علی (علیه السـلام) لب گشوده که همه گفته انـد تنهـا علی (علیه السـلام) وارث دانش پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) است و خود مولا (علیه السـلام) فرمود: به خدا سوگند من برادر، وصـیّ، پسر عمو و میراث دار دانش او هستم، پس چه کسی به جانشینی او از من سزاوارتر است؟!

وانگهی، آن دانشی که گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سینه ابوبکر ریخت، یا آن باقیمانده شیر در رؤیا که به علم تعبیر گردیـد، چه وقت جلوه کرد؟ بیندیشـید در کلاـم او درباره ابّ، کلاله، ارث نیا، مادربزرگ پـدری، مادربزرگ مادری و موضوع خلافت و جز این ها؟ آیا آن دو خلیفه با همین دانش در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فتوا می داده اند. مگر نگویند: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

شمـا خواننـده به یقین می دانیـد که اسـتناد به مجموعه احادیث صـحیح از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و سـخنان صحابه و تابعین درباره علم

۱- در این زمینه ر.ک: الغدیر ۷/۸۷ و ۵/۳۱۶.

و دانش علی (علیه السلام) و جمع میان آن ها و این آرای منقول در علم ابی بکر، مستلزم آن است که ابوبکر را از خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داناتر بدانیم! زیرا پیامبر و علی –درود خدا بر آنان – همانند دو برادرند و علی (علیه السلام) همتای قدسی او، جان علی در همه سرافرازی ها، وارث علم او، دروازه دانش او، انبان معلومات او و گنجور علوم و آگاهی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و اگر کسی ابوبکر را از وی برتر دانست، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز برتر پنداشته است. من گمان ندارم مسلمانی به چنین کلامی دهان گشاید. آری، کسی که از غلو و گزافه گویی درباره ابوحنیفه حاشا ندارد و او را در قضا و داوری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلم داند(۱) برای او مشکل نیست به برتری ابوبکر، که از ابوحنیفه برتر بوده است، قائل باشد. این همان غلوّ و گزافه گویی نفرت انگیز است که گوش ها را می خراشد. نه آن چه شیعه بدان معتقد است ای پیروان ابن حزم، ابن تیمیه، ابن کثیر و ابن جوزیّه!

پدیده های علمی خلیفه

۱. نخستین جلوه دانش ابوبکر و پدیده علمی او

اشاره

نخستین جلوه دانش ابوبکر و پدیده علمی او و آگاهی(۲) خلیفه از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قانع کردن عمربن خطاب است با تلاوت آیه ۱۴۴ سوره آل عمران، که می فرماید: محمد،

ص:۱۱۶

۱- ر.ک: الغدیر ۵/۲۷۹ چاپ دوم.

۲- ر.ک: باقلانی، تمهید/۱۹۱؛ سیره، احمد زینی دحلان، حاشیه سیره، حلبی ۳/۳۷۶.

جز فرستاده ای نیست. پیش از او نیز رسولانی درگذشته اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شد، آیا شما به جاهلیت برمی گردید؟

هر دوی آن ها چه غافل بوده اند. باور کردن مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هیچ یک از صحابه، چندان دشوار نبوده است. حاشا آنان که حاملان قرآن بوده اند، این اندازه از قرآن بی بهره باشند. این کتاب عزیز چنان چیزی را قانون الهی و سرنوشت محتوم بشری می داند؛(۱) روایت های نبوی در جایگاه های مختلف که پرجمعیت ترین آن ها، حجه الوداع است، به همین جهت حج خداحافظی نامیده شده است و از فرارسیدن مرگ خبر داده است.

امّا انکار عمر

عمر، مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار کرد؛ نه بدان سبب که آن را نمی دانسته که قبل از ابوبکر، پسر زائده آیه را بر او و دیگر صحابه خواند. همچنین آیه: «انک میّت و انهم میّتون»(۲) که می فرماید: و مردم همه می میرند(۳) را بر آن اضافه کرد. امّا عمر از پسر زائده روی بگردانید و به آیه التفات نکرد. درحالی که او صحابی بزرگی بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سیزده مورد که در

۱- انعام/۲؛ آل عمران/۱۴۵؛ یونس/۴۹.

۲- زمر، ۳۰.

۳- ر.ک: تاریخ، ابن کثیر ۵/۲۴۲؛ الاصابه ۲/۵۲۳ و... .

غزوات شرکت می کرد، او را در مدینه جانشین خود کرده بود. انکار عمر و ترساندن مردم برای سیاستی بود که یک شبه اندیشیده شد. او می خواست درباره خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صحبت نشود تا ابوبکر که در خارج از مدینه بود، بازگردد.(۱) شاهد بر این، عذرخواهی برخی از سرشناسان اهل سنت اند که گفتند سبب نپذیرفتن مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط عمر، آشفتگی فکری و پریشانی حال او در آن لحظه بوده، که انسان در برخی لحظه ها از آشکارترین چیز هم غفلت می کند.(۲) و برخی گفته اند عمر در آن وقت، عقل و هوش از دست داده بود و می گفت: به خدا سوگند! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمرده لیکن او نزد پروردگار خویش رفته است.(۳)

۲. پدیده علمی دوّم:

در صلح حدیبیه، عمر رفتار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را برنتابید و لب به اعتراض گشود که آیا تو پیامبر راستین خدا نیستی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری، هستم. عمر: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بلی، چنین است.

۱- شرح مقاصد، تفتازانی ۲/۲۹۴.

۲- عیون الاثر.

۳- صواعق، ابن حجر،۳۳.

عمر گفت: پس چرا زبونی را در دینمان، بر خود می پسندیم؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) : من رسول خدا هستم، نافرمانی او نمی کنم و او یاور من است. عمر گفت: آیا تو نبودی به ما می گفتی: ما به زودی به بیت می آییم و آن را طواف می کنیم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) : آیا من گفتم همین امسال تو می آیی و بیت را طواف می کنی؟ عمر گفت: نه. پیامبر فرمود: تو حتماً به بیت می آیی و به طواف آن می پردازی. عمر نزد ابوبکر آمده و از او هم همان سؤالات را کرده و همان پاسخ ها را شنیده است.

این گزارش، تنها بر آن دلالت دارد که ابوبکر، نبوت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را باور داشته است و طبیعی است که هر مسلمانی باید چنین باشد این کجا و اثبات اعلمیت مطلق ابی بکر در میان اصحاب، کجا؟

اول: عمر در میان اصحاب جز از ابی بکر سؤال نکرده و اگر از دیگر اصحاب هم می پرسید همان را می شنید که ابوبکر گفته و پیش تر نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود.

دوم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله دشواری را مطرح نفرمود که دانستن آن توسط ابوبکر دلیل اعلمیّت مطلق او در میان اصحاب باشد، آنگونه که ابن حجر مانور داده است.(۱) او باید بداند در تاریخ دیدهای تیزبینی وجود دارد که در کار او دقّت می کنند و خدا در پشت سر هر امری، حسابگر است.

ص:۱۱۹

۱- صواعق، ابن حجر،۱۹.

۳. پدیده علمی سوّم:

ابن حجر از دلائل اعلمیت ابوبکر در میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: از عایشه به طور مرسل نقل است که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نفاق، سربلند کرد و عرب از دین برگشت و انصار صف شان را جدا کردند و حوادثی برای پدرم رخ داد که اگر بر کوه ها فرود می آمد، آن ها را از هم می پاشید و او آن همه بار را می کشید و کارها را فیصله می داد. از جمله اختلاف در جای دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. ابوبکر گفت: من شنیدم رسول خدا فرمود: هر پیامبری در زیر همان محل خوابش به خاک سپرده می شود و در میراث او هم اختلاف شد. ابوبکر گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما جماعت پیامبران، میراثی باقی نمی گذاریم آن چه از ما می ماند صدقه و هزینه نیکوکارانه است.

آن چه در این روایت مرسله از عایشه آمده دو روایتی است از ابوبکر که، تنها او و نه دیگران، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است. هرگاه او به نسبت همان دو روایت، داناترین اصحاب باشد صحابه ای که ده ها حدیث شنیده اند که ابوبکر در آن ها نقشی نداشته و در شنیدن آن ها حاضر نبوده، باید لااقل از ابوبکر داناتر باشند.

آیا ابن حجر ناآگاهی خلیفه را از معنای «ابّ»، «کلاله»، ارث «نیا»، «مادربزرگ های پدری و مادری» و دیگر امور شگفت را می داند که روی اعلمیّت ابوبکر مانور می دهد؟

ص:۱۲۰

ابن حجر مردم را قیاس به خود می کند و آنان را زاده های سنگ می پندارد، عقل ندارند درحالی که می شنوند؟

به نظر ابن حجر، صحابه از شنیدن چندین حدیث نبوی درباره مکان دفن پیامبر، چه تصوری داشته اند و آن حدیث ها را انبوهی از محدثان، مؤلفان در آثار خود آورده اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: میانه قبر من و مقبرم، بوستانی از بوستان های بهشتی است. این احادیث را بخاری، احمد، سعیدبن منصور، بیهقی، خطیب، بزار، طبرانی، دارقطنی، ابونعیم و... گزارش کرده اند.(۱)

و نیز: «هر که خوشنود است در بوستانی از بوستان های بهشتی نماز گزارد باید میان قبر من و منبر من نماز خواند».(۲)

به پندار ابن حجر، صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از شنیدن این همه احادیث از مکان دفن او بی اطلاع بوده اند و این آگاهی به ابوبکر اختصاص داشته است؟ وانگهی اگر چنین امری بود، باید کسانی که به غسل و کفن و دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته اند، از آن خبر دهند. عایشه می گفت ما از دفن رسول خدا بی خبر بودیم تا صدای بیل و کلنگ را در دل شب شنیدیم پس چگونه او می تواند تنها گزارش گر محل دفن باشد؟!

ص:۱۲۱

۱- ر.ک: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱۱/۲۹۰ و ۲۲۸؛ کنز العمّال ۶/۲۵۴؛ وفاء الوفاء، سمهودی ۱/۳۰۳؛ و ده ها کتاب دیگر.

۲- تحفه الباری، چاپ شده در ذیل ارشاد الساری ۴/۴۱۲.

اما نکته دیگر آن که کلیت آن حدیث محل مناقشه است و گفت: آدم ابوالبشر در مکه وفات یافت و در کنار کوهی در هند، دفن شد و یا در کوه ابوقبیس(۱) و ابراهیم خلیل (علیه السلام) مغاره ای را در حبرون(۲) خرید و ساره را در آن جا دفن کرد و سپس خودش و پسرش اسحاق در آنجا به خاک سپرده شدند.

یعقوب در مصر وفات یافت و یوسف (علیه السلام) جنازه او را آورد و در همان مغاره حبرون، مدفون ساخت.(۳)

۴. پدیده علمی چهارم: حدیث میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

ابن حجر در ابتدا چنین می پنداشت که حدیث باقی نگذاشتن میراث، خاص خلیفه و دلیل اعلمیت او در میان اصحاب است اما سخن خود را عوض کرده و می گوید: این حدیث را علی و عباس و برخی کسان هم گزارش کرده اند، منتها ابوبکر حضور ذهن داشته و دیگران بعد از طرح ابوبکر به یاد آوردند.

این چند نقیض گویی ابن حجر جای شگفتی دارد. آیا میزان اعلمیّت و داناترین بودن، همین است؟

از دیگر سوی، اگر چنان حدیثی صحت می داشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باید به خاندان و ارحام خود می فرمود تا پس

۱- الفراش، ثعالبی/۲۹؛ کامل، ابن اثیر ۱/۲۲.

۲- تاریخ، طبری ۱/۸۰ و ۸۱.

۳- معجم البلدان ۳/۲۰۸.

از رحلت او، براساس آیات قرآنی و سنت نبوی میراث نخواهند که در این زمینه چه مصائبی پیش آمد و چرا حدیث تنها ابوبکر پذیرفته شد؛ لیکن از فاطمه صدیقه (علیها السلام) شاهد خواستند و سرانجام ابوبکر بدان علت که شاهد باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد آن را مردود دانست.(۱)

نکته دیگر این که ابوبکر در این دعوی، بسیار مردد بود و پس از مراجعه مکرر فاطمه صدیقه (علیها السلام) نامه نوشت فدک را برگرداندند، اما عمر آمد و به صراحت گفت عرب با تو در حال جنگند از کجا هزینه خواهی کرد؟ و آن نامه را گرفت و پاره کرد و این نشان می دهد که موضوع نفی میراث هم از همان توطئه های عجولانه شب سقیفه بوده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) یازده حدیث آورده که بعد از خلیفه، فدک دست به دست شده است. در حدیث اول، عمر بن خطاب آن را به وارثان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگرداند، که قصه طولانی دارد.(۲) در زمان عمربن عبدالعزیز و مأمون، فدک در دست فرزندان فاطمه بود. اما در عصر متوکل او دوباره پس گرفت.(۳)

۱- فتوح البلدان، بلاذری/۳۸.

۲- الغدیر ۷/۱۹۴.

۳- بلاغات النساء ابن طیفور/ ۱۲-۲۰ و در جوار رسول الله(ص) چنین گفت: ... کاش پس از تو مرگ به سراغ ما می آمد وقتی که تو رفتی و خروار خاک میان ما و شما حائل گردید.

شگفتا! ابن حجر در دست انداز اثبات داناتر بودن ابوبکر در صحت حدیث تواتر، «انا مدینه العلم و علی بابها» خدشه وارد کرده است. فرض این که آن حدیث صحیح یا حسن باشد، ابوبکر هم محراب آن و عمر دیوارهای آن، عثمان سقف آن هستند! شگفتا او معنای رمزی و کنایی حدیث را نفهمیده و سخنان خنده آور به زبان قلم رانده است.

۲. دلیری خلیفه اوّل

اشاره

از این خلیفه در پیش از اسلام صحنه رزمی دال بر دلیری گزارش نشده است. پس از اسلام و در دوران مسلمانی، در غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وجود فراوانی آن ها و حضور ابوبکر چیزی که نشان از دلیری او باشد نقل نشده است؛ جز این که او و رفیقش عمر، در جنگ خیبر از مبارزه با مرحب یهودی گریختند.(۱)

حدیث پرچم نیز دلیل بر فرار و هزیمت آن دو و نصرت و پیروزی با مقاومت علی بن ابی طالب است.(۲)

ابن ابی الحدید در قصیده علویه منسوب به وی، این برتری بزرگ را ثبت کرده است.

۱- مجمع الزوائد ۹/۱۲۴.

۲- صحیح، بخاری ۶/۱۹۱؛ صحیح، مسلم ۲/۳۲۴ و ده ها کتاب دیگر.

«من فراموش نمی کنم و آن دو نیز فرارشان را فراموش نمی کنند و می دانستند فرار از جلویِ دشمن گناه است».

از نشانه های شجاعت خلیفه، ماجرای فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است مبنی بر قتل ذوالثدیه که ابوبکر این کار را نکرد و قشری گری کرد و چون دید او در حال نماز است، نماز او را بر امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدّم داشت و دست خالی برگشت. همین طور عمر و سومین بار که علی مأمور آن کار شد و رفت، اما ذوالثدیه، از آن جا رفته بود و اگر می بود، کشته می شد.

آری، ابن حزم در کتاب «المفاضله بین الصحابه» در اثبات برتر بودن ابوبکر در شجاعت و دلیری، حدیثی بدون سند آورده که ابوبکر در روز بدر تنها پاسدار و نگهبان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایبان بوده است.(۱)

در مقابل آن، حدیث صحیح ابن اسحاق است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بدر در «سایبان» بود و سعد بن معاذ همراه عده ای از اصحاب مسلّحانه کشیک می دادند، مبادا که دشمن حمله غافلگیرانه کند.(۲)

وانگهی موضوع حراست و نگهبانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به روز بدر، به ابوبکر اختصاص نداشت و در موقعیّت های مختلف عده ای از

۱- الریاض النضره، ۱/۹۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی/۲۵؛ مجمع الزوائد ۹/۴۶۱؛ او حدیث مزبور را ضعیف دانسته است.
۲- عیون الاثر، ابن سیدالناس ۲/۳۱۶؛ سیره ۳/۳۵۴.

اصحاب مانند سعد بن معاذ در شب بدر، ابوبکر در روز بدر، محمد بن مسلمه در احد، زبیر در خندق، مغیره بن شعبه در حدیبیّه و ابو ایوب انصاری در راه خیبر در شب زفاف با صفیّه و برخی دیگر در شب واقعه حنین، حراست و نگهبانی را بر عهده گرفتند.(۱) حراست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم چنان ادامه داشت تا در حج خداحافظی با نزول آیه: «والله یعصمک من الناس»(۲): خدا تو را (از گزند مردم)، حفظ می کند، تعطیل شد.(۳)

اگر موضوع حراست ابوبکر در روز بدر، آن چنان اهمیت می داشت؛ او از علی و حمزه و عبیده، سزاوارتر بود که آیه در شأنش نزول یابد که در حق آنان در آن روز نازل گردید: «هذانِ خصمان اختصموا فی ربهم»(۴): اینان دو گروه (مؤمن، کافر) دشمنان همند، درباره پروردگارشان جدال کردند.(۵)

همچنین اگر آن گزارش صحت داشت؛ آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»(۶): از مؤمنان مردانی هستند که بر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستادند. در حق علی و

۱- المواهب اللدنیّه ۱/۲۸۳.

۲- مائده،۶۷.

۳- مستدرک، حاکم ۲/۳۱۳؛ تفسیر، ابن حزی کلبی ۱/۱۷۳.

۴- حج،۱۹.

۵- صحیح، بخاری ۶/۹۸؛ صحیح، مسلم ۲/۵۵؛ تفسیر، خازن ۳/۲۹۸.

۶- احزاب،۲۳.

حمزه و عبیده بن حارث، نازل نمی شد.(۱) همچنین آیه «هوالذی ایدک بنصره و بالمؤمنین»(۲) او است که تو را با نصرت و یاریش توسط مؤمنان، تأیید فرمود. در شأن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نزول نمی یافت.(۳) همچنین آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ الله وَ الله رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»(۴)

برای مولای ما علی (علیه السلام) ، اختصاص نمی یافت.(۵)

هم چنان که رضوان منادی خدا در روز بدر به جای ندایی که در شأن ذوالفقار (لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار) سر داد، راجع به شمشیر ابوبکر که در روز بدر در سایبان بر بالای سر او گرفته بوده، ندا می داد و از سویی مگر جنگ های خونین پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و برپا کردن سایبان، مخصوص بدر بوده است؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در زیر آن سایبان می آرامید و گام به میدان جنگ نمی گذاشت، یا این که وارد معرکه های پیکار می شد و محافظ خود (ابوبکر) را در زیر سایبان، جانشین می کرد؟!

ص:۱۲۷

۱- مناقب، خوارزمی/۱۸۸؛ صواعق محرقه/۸۰ از علی(ع) این آیه در حق من و عمویم حمزه و پسرعمویم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شده است.

۲- انفال/۶۲.

۳- کفایه، کنجی شاخص/۱۱۰.

۴- بقره، ۲۰۷.

۵- تفسیر، قرطبی ۳/۲۱؛ شرح، ابن ابی الحدید، ۳/۲۷۰.

پیامبراعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز خیبر به یک جهادگری که تازان و ناگریز در خدمت باشد، و پشت به دشمن نکند به شدّت نیاز داشت و خلیفه دلیر هم آن جا حضور داشت آیا او گریز پای نبود؟!

جالب توجّه است که مورخان مکتب خلافت، تحریف تاریخ کرده و با این که از آن دو تن ناتازنده و گریزنده نام برده شده، نوشته اند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم را به دست مردی داد، او کاری نکرد و برگشت،(۱) آیا آن مرد ناشناخته بود، نه هرگز! کجا بود آن شجاع تر در روزی که یگان های یهود و یاسر در جلویشان، انصار را کنار زد و به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در جایگاهش رسید و آن روز برای رسول خدا، روز سختی بود و اندوهگین گشت.(۲)

در آن روز، سلمه بن اکوع را به سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و او به سبب درد چشم شدید در مدینه مانده بود و حتی جلوی پای خویش را نمی دید، سلمه دست او را گرفت و به خیبر آورد و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوش همه، طنین انداخته بود:

پرچم را دست مردی دهم که او تازنده است، هرگز نمی گریزد.(۳)

آیا آن دلیرترین صحابه باز، در زیر سایبان بود آن گاه که خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با ادب ویژه خود دو زره بر تن و بر سر کلاه خود و سپر در دست و با نیزه گام در میدان نهاده بود.

۱- الإمتاع، مقریزی ۳۱۳ و ۳۱۴.

۲- سیره، حلبی ۳/۳۹.

۳- سیره، حلبی ۳/۳۹.

در روز احـد، آن روزی که گرفتاری و امتحان دشواری بود و دشـمن به رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) راه یافت و به سویش سـنگ پرتاب کردنـد و آن به گونه اش خورد و دنـدان رباعیه اش آسـیب دید و صورتش شـکافت و زخمی شد و در حالی که خون از صورتش پاک می کرد، فرمود:

چگونه رسـتگار می شوند مردمی که صورت پیامبرشان را با خون رنگین کردند در حالی که او آنان را به سوی پروردگارشان فرا می خواند.(۱)

آیـا آن دلیرترین صـحابه بـاز، در زیر سایبـان بود، آن گاه که مردم در صـحنه احـد پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را تنها گذاشـتند و پراکنـده گشـتند و علی (علیه السـلام) گویـد قتلگاه را جسـتم اثری از پیامبر ندیـدم. گفتم به خدا قسم او فرار نمی کنـد. لیکن خـدا به سـبب عملکردها، خشم کرد و پیامبرش را بالا برد. گفتم خیری در زندگانی نیست و سپرم را شکسـتم و به دشـمن حمله کردم راه باز کردند و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم. علی (علیه السلام) در آن روز شانزده زخم کاری برداشته بود که تنها یکی کافی بود او را از پای درآورد و هیچ کس جز جبرئیل، او را از زمین بلند نمی کرد.(۲)

۱- سیره، ابن هشام ۳/۲۷.

۲- اسدالغابه، ۴/۲۰.

آن روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از گودال هایی که ابوعامر کنده بود تا مسلمانان نادانسته در آن ها بیفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن واقع شد، علی (علیه السلام) دست او را گرفت و طلحه بلند کرد و او بر دو پایش ایستاد.(۱) آن دلیرترین اصحاب کجا بود آیا او در سایبان به سر می برد؟

روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان کارزار دیده شد: دو زره بر تن داشت به نام های ذات الفضول و فضّه یا سعدیه،(۲) آن شجاع ترین در کجا بود، در زیر سایبان!

آن روزی که هفتاد زخم شمشیر بر چهره مبارك پیامبر خورد و خدا از گزند همه، حفظ فرمود،(۳) آن دلیرترین اصحاب در کجا به سر می برد؟ در سایبان بود؟

روزی که هشت تن: علی، زبیر، ابودجانه، حباب بن منذر، سهل بن حنیف و تنی چند برای جانبازی، با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردند،(۴) این شجاع ترین یار کجا بود؟ در سایبان به سر می برد؟

آن روزی که علی (علیه السلام) از سویی و ابودجانه از دیگر سو و بعضی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع می کردند و حباب بن منذر،

ص:۱۳۰

۱- عیون الاثر، ۲/۱۲.

۲- شرح مواهب، زرقانی ۲/۲۴.

۳- المواهب اللدنیّه ۱/۱۲۴.

۴- الإمتاع، مقریزی/۱۳۲.

مشرکان را همچون گوسفندانی، به سمتی می برد(۱) این دلیرترین یار کجا بود؟ در زیر سایبان آرام داشت؟

آن روز که آتش جنگ روشن شد و رسو ل الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیر پرچم انصار نشست و به سراغ علی (علیه السلام) فرستاد که بیاید و او می آمد و می گفت: منم دشمن شکن.(۲)

روزی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از میدان به نزد خانواده اش برگشت و شمشیر را به دخترش فاطمه داد و فرمود: خون این را بشوی ای دخترک من! به خدا سوگند امروز این، با من راست آمد، همان روز که علی (علیه السلام) در سپر خویش آب آورد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنوشد و خون سر و صورت بشوید و فاطمه (علیها السلام) ، پاره ای بوریا برگرفت و آن را سوزانید و خاکستر بر زخم نهاد و خون بند آمد؛(۳) آن صحابه دلیر کجا تشریف داشت؟

زمانی که صدای جبرئیل در فضا، طنین افکند: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی (علیه السلام) نیست. شجاع ترین یار غار، کجا بود؟ همان روز که حسان در آن زمینه چنین سرود:

جبرئیل، آشکارا ندا در داد و گرد و خاک، برطرف نشده بود. مسلمانان پیرامون پیامبر مرسل، حلقه زده بودند ندا آمد:

۱- الإمتاع، مقریزی/۱۴۳.
۲- سیره، ابن هشام ۳/۱۹.
۳- طبقات، ابن سعد ۳/۹۰.

شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی مانند علی (علیه السلام) نیست.(۱) آن یار دلیر کجا بود؟

در روز حمراء الاسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با جراحت صورت، با پیشانی شکسته، دندان آسیب دیده، لب پایین از درون خسته، شانه از ضربت ابن قمئه در هم کوبیده و پوست زانوانش خراشیده، بیرون آمد،(۲) آن دلیرترین، کجا حضور داشت، در زیر سا یبان؟!

در روز حُنین، در گرماگرم پیکار، که مردم فرار را برقرار ترجیح داده و پیرامون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را جز چهار تن از جمله علی و عباس، خالی کردند و احدی از مشرکین نزدیک نمی شد مگر آن که کشته می شد.(۳) آن شجاع ترین یار در چه موقعیتی بود در سایبان؟!

آن دلیرترین یار کجا بود که در روز احزاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه صحابه اش خاک خندق را بار می کردند و گرد و خاک شکم سفید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را پوشانده بود و می خواند:

خدایا! اگر تو نبودی ما راه پیدا نمی کردیم و زکات نداده و نماز نمی خواندیم. آرامشی بر ما فرود آر و گام ها را به هنگام

۱- ر.ک: الغدیر ۲/۵۹-۶۱.

۲- طبقات، ابن سعد ۳/۴۹.

۳- سیره، حلبی ۳/۱۲۳.

دیدار دشمن، استوار بدار. همانا اینان به ما تجاوز کردند و اگر قصد فتنه گری داشته باشند، جلو آن ها را خواهیم گرفت.(۱)

آیا آن دلیرترین یار در روزی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«یک ضربت علی، بهتر از عبادت انس و جن است.»(۲) در زیر سایبان بود؟

آری برای خلیفه دلیر، در روز احد یک موقعیت رزمی ثبت شده، آن هنگام که عبدالرحمن بن ابی بکر که از مشرکان بود مبارز طلبید و رجز خواند.

ابوبکر ایستاد و گفت: من همانم که تو خواستی او هم رجزی خواند. عبدالرحمن گفت: اگر نبود که تو پدر من هستی. از جنگ تو بر نمی گشتم(۳) و روی برنمی تافتم.

بحث سایبان

جاحظ نخستین کسی است که بحث سایبان و نقش آن را در برتری خلیفه اول، بازگو کرده است:(۴)

ورود به میدان های کارزار و کشتن پهلوانان نامدار، چندان مایه برتری نیست و اگر چنان امری، ملاک باشد امثال زبیر و

۱- تاریخ، ابن کثیر ۴/۹۶.
۲- مستدرک، حاکم ۳/۳۲. این حدیث با تعبیرهای مختلف نقل شده، کنزالعمال ۶/۱۵۸؛ سیره، حلبی ۲/۳۴۹ و... .
۳- الامتاع/۱۴۴.
۴- خلاصه کتاب العثمانیه/۱۰؛ منتظم، ابن جوزی ۶/۳۲۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۸/۲۱.

ابودجانه باید از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بافضیلت تر باشند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط یک تن را کشته و در میدان جنگ بدر حضور نیافته و به همراه ابوبکر در زیر سایبان نشسته است؛ زیرا رئیس بود و سرنوشت پیکار به تدبیر و مدیریّت او بستگی داشت و شکست او شکست سپاه بود، نه به کشتن یا کشته شدن چند سرباز.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما در پاسخ این افسانه درهم بافته و ناهمگون، لب تر نمی کنیم و به جواب ابوجعفر اسکافی معتزلی بسنده می کنیم که گفت:(۱)

اگر جاحظ چنان مطلبی را از روی عقیده و باور گفته باشد سخنی بزک کرده و تهی از معنا و حقیقت گفته است. آیا او نمی داند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیرترین بشر است و همواره در میدان های نبرد وارد شده و چنان پایداری و ثبات نشان می داد، که افراد را دچار شگفتی و حیرت می کرد؟

مگر در اُحُد، جز چهار تن، علی، طلحه، زبیر و ابودجانه نبودند که سه نفر از آن ها فرار کردند و علی به تنهایی جنگید تا تیرهایش پایان یافت و به عکاشه فرمان داد تا برایش تیر آماده کند، و آنقدر تیراندازی کرد که کمانچه اش شکست؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خود به جنگ ابی بن خلف رفت، و برخی یاران گفتند اجازه دهید ما به سراغ او رویم. لیکن او نپذیرفت

۱- رسائل، جاحظ/۵۴؛ شرح، ابن ابی الحدید ۳/۲۷۵.

و دشنه ای از دست حارث گرفت و سپس تکانی خورد و همه مانند مور و ملخ به این طرف و آن طرف پریدیم و او دشنه را آن چنان بر اُبّی فرود آورد که مانند گاو به صدا درآمد.

اگر چنین هم نبود جز این آیه در استواری او در میدان نبرد، کافی است:

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلاَ تَحْزَنُواْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لاَ مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)(۱)

«و آن گاه که فرار می کردید و از دامنه کوه بالا می رفتید و به احدی سر برنمی گردانیدید و رسول در گروهی دیگر شما را صدا می کرد.»

همین فرار بسیاری از اصحاب و بالای کوه رفتن و به احدی توجّه نکردن سربازان، دلیل پایداری و ثبات او در میدان است که هرگز فرار را بر قرار اختیار ننموده است.

در روز حنین هم با نه تن از کسان نزدیکش ایستادگی کرد و در حالی که مسلمانان، مهاجرین و انصار فرار کرده بودند او با شمشیر و نیزه کارزار می کرد و مشتی شن و ماسه برگرفت و به روی دشمن پاشید و فرمود: زشت باد روی ها.

وانگهی علی بن ابی طالب آن دلاور بی همتا، گوید:

ص:۱۳۵

۱- آل عمران،۱۵۳.

«هر گاه کار سخت می شد و تنور جنگ داغ می گشت ما به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پناه برده و در زیر سایه اش سنگر می گرفتیم.»

پس جاحظ چگونه می گوید، پیامبر در جنگ ها گام جلو ننهاد و داخل صف ها نشد، چه دروغ بزرگی!

اما نکته دیگر این که، چه مناسبتی میان ابوبکر و رسول خدا وجود دارد که جاحظ به این مقایسه غلط می پردازد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمانده کل و صاحب دعوت و رئیس اسلام و مسلمین است. چشم ها به او دوخته شده است و دوست و دشمن او را زیر نظر دارند. اوست که دین بت پرستان را عیب ناک و کینه قریش و عرب را برانگیخته و با بیزاری از خدایان موهوم آنان، دل هایشان را کباب کرده است و سپس رؤسا و بزرگانشان را کشته است.

او همانند پرچم دار در میدان جنگ است که همواره باید در اهتزاز باشد و خوابیدن آن به معنای شکست است. پس فرمانده سپاه اسلام حالاتی می تواند داشته باشد:

۱. او عقب می ماند تا دیگر سپاهیان را ببیند و پشتیبان آنان باشد و ضمن تدبیر و مدیریت جنگ، کاستی ها را شناسایی کند.

۲. گاهی جلو می افتاد و در سینه صفوف حرکت می کرد تا مایه دلگرمی ضعیفان و جرئت پیدا کردن آن ها که روحیه شکست پذیری و فرار در آن ها به وجود آمده است، گردد.

ص:۱۳۶

۳. در صورت برخورد دو سپاه و در گرماگرم کارزار، اوست که باید صلاح را بسنجد و عمل کند؛ زیرا در این هنگامه است که دلیری دلیران و فرومایگی دیگران آشکار می شود. پس مقام ریاست عظمای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کجا ومنزلت ابوبکر کجا و چه جای مقایسه است؟ اگر ابوبکر در کار رسالت و نبوت، شریک پیامبر بود، جا داشت جاحظ چنین برداشتی داشته باشد. اما ابوبکری که از ضعیف ترین مسلمانان و ترسو بوده و از عرب کسی را نکشته و تیری نینداخته و شمشیر به کسی نکشیده و خونی نریخته است، همانند یک سرباز عادی در سپاه اسلام بوده، چه جای مقایسه با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. برای نمونه وقتی پسرش عبدالرحمن در احد که با مشرکان بود و ابوبکر او را دید و به خشم آمد و به اندازه یک انگشت، شمشیر از نیام برکشید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای ابابکر شمشیر در غلاف کن ما را از وجودت بهره مند ساز. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را نگفت مگر برای آن که می دانست او اهل جنگ نیست و اگر مبارزه می کرد کشته می شد پس جاحظ چگونه می گوید اقدامات جنگی، برخورد با یلان و کشتی پهلوانان مشرک، دارای فضیلت نیست و آیا ستون اسلام جز بر همان سلحشوری ها و دلاوری ها ایستاده، آیا دین جز بر آن پایه ها استوار و قرار یافت؟ گویا جاحظ قرآن را نخوانده که خدا تعالی فرمود:

(إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيَانٌ مَّرْصُوصٌ)(۱)

«همانا خدا کسانی را دوست می دارد که درصف واحد، پیکار می کنند. گویا بنیادی پولادین هستند.»

معنای محبت خدای تعالی، ثواب و پاداش است پس هرکس در این صف گامی استوارتر داشته باشد و پیکاری زیاد کند، نزد خدا محبو ب تر است، و معنای برتری همین است. پس علی (علیه السلام) محبوب ترین مسلمانان در نزد خدا است چون او در این صف پولادین، گامی استوارتر داشته و به اتفاق همه مسلمین، او هرگز از جلوی دشمن نگریخته و احدی به جنگ او نیامده مگر آن که کشته شده است.

آیا جاحظ، این آیه را نشنید که خدای تعالی فرمود:

(و فضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً)(۲)

«خدا جهادکنندگان را بر نشستگان با پاداش بزرگی، برتری داده است.»

(إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ الله فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِى

۱- صف،۴.

۲- نساء، ۹۰.

التَّوْرَاهِ وَ الإِنْجِيْلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكَمُ الَّذِى بَايَعْتُم بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)(١)

«همانا خـدا از مؤمنان، جان ها و دارایی هایشان را به بهای بهشت خریـد آنان که می کشـند و کشـته می شونـد براساس وعده راستی که در تورات، انجیل و قرآن داده شد و کیست که از خدا نسبت به تعهدی که داده، باوفاتر باشد. پس مژده باد شـما را به داد و ستدی که کردید و آن، رستگاری بزرگی است.»

یا فرمود:

(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الاَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخمَصَهٌ فِى سَبِيلِ اللهِ وَ لاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغيظُ الْكُفَّار وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)(٢)

«اهل مدینه و اعراب بادیه نشین پیرامون آن، نباید از رسول خدا باز مانند و به جان های خود بیش از جان او رغبت نشان دهند زیرا هیـچ تشـنگی و رنـج و گرسـنگی در راه خـدا به آن ها نمی رسد و در هیچ جایی که کافران را به خشم آورد گامی نمی گذارنـد و هیـچ کامی از دشـمن نمی گیرنـد مگر آن که بـدان سـبب عمل شایسـته ای برای آنان نوشـته شـده که خـدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.»

ص:۱۳۹

۱- توبه، ۱۱۱.

۲- توبه، ۱۲۰.

پس، موقعیّت های مردم در جهاد، متفاوت است و برخی را بر بعضی دیگر برتری است. برای مثال، آن کس که به دشمن نزدیک شد با نیزه، تیر و شمشیر رودررو است، چنین جهد کننده ای، بر دوش دشمن، سنگینی بیشتری دارد و به همین اندازه، او برتری دارد. تا آن کسی که در میدان هست، یاری می کند. لیکن گامی جلو نمی گذارد؛ لیکن او در تیررس دشمن ایستاده و از آسیب برکنار نیست، اینان دارای مراتب فضل هستند.

اگر ترک کارزار و خودداری از کشتار در اثر ضعف و ترس، موجب شایستگی ریاست می شد، پس حسان بن ثابت، که بسیار ترسو بوده، از همه به ریاست و زعامت، سزاوارتر است. اگر به زعم جاحظ، برتری های علی (علیه السلام) در میادین نبرد نادیده گرفته شود، بدان قیاس که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کشتار کمتر کرده است، برتری ابوبکر در امر انفاق و هزینه کردن زیر سؤال می رفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کمتر داشته و انفاق کرده است.

با این همه، قریش قصد جان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشتند و به او که دستشان نمی رسید، می خواستند علی (علیه السلام) را بکشند. برای مثال در جنگ بدر که عتبه و شیبه و ولید به میدان آمده مبارز طلبیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برخی انصار را به جنگ آن ها فرستاد. لیکن آنان گفتند ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مجاهدان خویشاوند ما را به جنگ بفرست و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی و حمزه و عبیدهٔ بن حارث

را به میدان فرستاد و امام علی (علیه السلام) ولیدبن عتبه را کشت و در قتل عتبه شرکت جست و شیبه توسط حمزه کشته شد و هند بر ایشان مرثیه خواند و چنین گفت:

ای علی! تو کمر مرا با آن قتل شکستی! به سبب اهمیّت وجود علی (علیه السلام) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در معرکه ها همواره نگران علی (علیه السلام) بود و برای سلامتی اش دعا می کرد، تا آسیبی به وی نرسد و هنگامی که در روز خندق علی (علیه السلام) با عمروبن عبدود، روبه رو شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو دست به آسمان بلند کرد و در میان یاران چنین گفت:

خدایا! اگر حمزه را در احد و عبیدهٔبن حارث را در بدر از من گرفتی، امروز علی (علیه السلام) را برای من نگاهدار. خدایا! تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی —و وقتی صدای تکبیر از میدان شنیده شد- معلوم شد علی (علیه السلام) عمرو را کشته است.

ابن عباس آیه ای که فرمود: «خداوند مؤمنان را از پیکار بی نیاز کرد» درباره علی می داند.(۱)

غریق به هر خسی چنگ اندازد

برخی از اهل سنت در اثبات دلیری خلیفه خود را زیاد به زحمت انداخته تا شجاعت خلیفه را به اثبات رسانند. آن ها در این باب به اصطلاح همانند غریقی، به هر خسی چنگ انداخته اند.

۱- احزاب،۲۵.

قرطبی و به تبع او حلبی هم در اثبات دلیری خلیفه با استناد به آیه ۱۴۴ سوره آل عمران که بعضی به استناد آن آیه اعلمیت خلیفه را اثبات کرده اند، می نویسد: این آیه دلالت بر دلیری ابوبکر دارد؛ زیرا او در مرگ پیامبر خود را نباخت.

قرطبی می گوید در روز وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که عمر به جنون آنی دچار شد و منکر مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و عثمان زبانش بند آمد و لال گشت و علی (علیه السلام) پنهان گردید، عبدالله بن انیس، دق مرگ شد، این ابوبکر دلیر بود که فرا رسید و به مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراف کرد و این در اثبات دلیری خلیفه کافی است.(۱)

از قرطبی باید پرسید، آیا مدلول آیه، جز مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح کرده است، پس به کدامین دلالت، از دلالت های سه گانه، شجاعت خلیفه از این آیه مستفاد می شود؟

وانگهی او بین شجاعت و قساوت، فرق نگذاشته و آن استدلال تار عنکبوتی را تنیده است؛ البته پشیمانی عمر و عدم قدرت تکلم عثمان سیاست بازی آن ها بوده تا برنامه پیش رود. از سوی دیگر، آن حالت ابوبکر که بی باکانه مرگ رسول الله را به زبان آورده و هیچ تأثیری نشان نداده، اگر چیزی را اثبات کند، آن برتری او بر رسول خداست که در مواردی از مصیبت وارده، اظهار تألم و اندوه کرده و در زمانی که عمر بانوان را

۱- ر.ک: تفسیر، قرطبی ۴/۲۲۲؛ سیره، حلبی ۳/۳۵.

به سبب گریه شان، چوب می زد او در مرگ دخترانش می گریسته است در حالی که عثمان متأثر نبوده و در همان شب وفات ام کلثوم با همسر دیگرش به سر برده است.(۱)

از طرفی، برخی سبب مرگ خلیفه را هم مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قلمداد کرده اند، که اندام او، پس از رسول الله، آب می شد و کاستی می یافت و سرانجام دق مرگ شد.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم کدام خصلت خلیفه را به اسلام وابسته می کند. آن دلیری هایش و یا آن علم و دانش که میزان آن را شناختی و یا چیز دیگر. تو گمان نیک داشته باش و مپرس.

به دنبال این همه گزاف گویی و دلیرتر شمردن خلیفه، چیزی است که به ابن مسعود نسبت داده اند. او گوید: اولین کس که با برکشیدن شمشیر اسلام را آشکار کرد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، ابوبکر و زبیر بوده اند.(۳) گو این که پیامبر گفته است: اگر ابوبکر نبود اسلام از بین رفته بود.(۴)

ما می دانیم این کدام شمشیر در دست خلیفه بود که آن را در امر ناخوشایندی برکشیده و یا شخصی از آن ترسید و خلیفه بدان وسیله در کنار رسول خدا قرار گرفت؟

۱- صحیح، بخاری ۶/۲۸۱؛ سیره، ابن هشام ۴/۳۳۴؛ تاریخ، طبری ۳/۱۹۸.

۲- ر.ک: مستدرک، حاکم ۳/۶۳؛ اسدالغابه ۳/۲۲۴؛ صفه الصفوه ۱/۱۰۰.

۳- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۲.

۴- نور الابصار، شبلنجی/۵۴.

۴. پایداری بر بنیاد عقیده

در این زمینه، قصّه ذوالثدیه می تواند روشنگر باشد. ابوسعید خدری می گوید: ابوبکر نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت یا رسول الله در فلان وادی، مردی نکونما دیدم با خضوع و خشوع نماز می خواند.

پیامبر فرمود: برو او را بکش. ابوبکر رفت و او را در آن حالت دید خوش نداشت او را بکشد به نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عمر فرمود: برو او را بکش عمر هم رفت و او را بر همان حال که ابوبکر دیده بوده دید، کراهت داشت او را بکشد، برگشت و گفت یا رسول الله من او را خیلی خاشع دیدم خوشم نیامد او را بکشم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی برو او را بکش و علی (علیه السلام) رفت و آن مرد را ندید و برگشت و گفت یا رسول الله من او را ندیدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این (ذوالثدیه) و یاران او قرآن خوانند در حالی که ندای قرآن از گلویشان نمی گذرد، چنان از دین بیرون شده اند، که گویی تیر از کمان، و سپس به آن برنمی گردند مگر آن که تیر به سوفار برگردد. آن ها را بکشید که بدترینند.(۱)

۱- مسند،احمد، ۳/۱۵.

انس نیز مشابه این قصّه را با اندک تفاوت آورده است. ذوالثدیه، رئیس خوارج نهروان است که امیرالمؤمنین او را کشت.(۱)

حال این سؤال مطرح می شود که ابوبکر و عمر نمازی را که خون بدان وسیله محترم می شود از که آموخته بودند. خبر از همان شارع مقدّس که امر برایشان مشتبه شد و قاطی کردند و فرمان او را امتثال ننمودند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آگاهی چنان فرمانی داده بود که از هوا سخن نگوید، وحی است که بر وی نازل می شود. به ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایت انس فرمود:

آن روسیاه ضربتی از شیطان در صورت دارد. شیری بود در بیشه و آن دو شیخ نماز را بهانه آوردند.

سخنی را که ابونعیم آورده می گفتند:(۲)

آن ها ترسیدند او را بکشند و آن ها از هیبت و شکوه آن مرد هراسیدند.(۳) با آنکه او در حال نماز بوده و سلاح همراه نداشت.

ذوالثدیه مسابقه ای در نزد آن ها دارد روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غنائم هوازن را تقسیم می کرد، ذوالثدیه گفت: نمی بینم تو

۱- تاریخ، ابن کثیر ۷/۲۹۸.
۲- حلیه الأولیاء، ۳/۲۲۷.
۳- ثمارالقلوب، ثعالبی.

عـدالت کرده باشـی و در این تقسـیم خدا را در نظر نداشتی! و رسول خدا به خشم آمد و فرمود: ای بیچاره اگر عدل و داد در نزد من نباشد پس کجاست؟ عمر گفت: یا رسول الله آیا او را نکشم؟ پیامبر فرمودند: نَه... .(1)

۴. خلیفه، خود را در عبادت، به هلاکت می انداخت

عمربن خطّاب پس از مرگ ابوبکر نزد همسـر وی آمد و از او راجع به کارهای ابوبکر در خانه پرسید. او گفت او شب به نماز می ایسـتاد و کارهایی انجام می داد سـپس او هر شب جمعه وضو می گرفت و نماز می خواند و سپس رو به قبله می نشست و سر بر دو زانو می نهاد و هنگام سحر که سر بلند می کرد و نفسی عمیق می کشید، آن هنگام در خانه انواع بوهای جگر بریان، می پیچید. عمر گریست و گفت: عمر کجا و جگر بریان شده کجا؟

عبیدی مالکی می نویسد: عمر از عایشه و اسماء پرسید: ابوبکر شب که در خانه تنها بود، چه می کرد؟

آن ها گفتند: نماز و قیام زیاد نداشت، وقتی تاریکی همه جا را می پوشاند نزدیک سحر برمی خاست و می نشست و زانوان را بغل می نمود سپس سر به آسمان بلند می کرد و نفسی عمیق می کشید و دود از دهان او، بیرون می آمد.

۱- تاریخ، ابی الفداء ۱/۱۴۸؛ الامتاع، مقریزی/۴۲۵.

عمر گریسته می گفت: عمر بر همه چیز توانایی دارد جز دود.(۱)

ماجرا چیست؟ مراد آن است که قلب ابوبکر از شدت خوف خدا آتش می گرفت و کسی که در پهلوی او نشسته بود. بوی جگر بریان شده، می شنید و سبب آن بود که ابوبکر اسرار نبوت را که بر دوش او نهاده شده بود، نمی کشید.

حکیم ترمذی می نویسد: امتیاز و برتری ابوبکر در زیادی نماز و روزه نبود، بلکه امری قلبی بوده است.(۲)

البته خشیت لازمه علم و آگاهی است.

(وَ مِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ):(۳)

«جز این نیست که در میان بندگان خدا، عالمان و دانشمندان هستند که از خدا خشیت دارند.»

در حدیث نیز آمده است: هرکس علمش بیش، خشیت اش بیشتر است.(۴)

پیامبر فرمود: آن چه را که من می دانم اگر شما می دانستید کم می خندیدید و بسیار می گریستید.(۵)

۱- الریاض النضره، طبری ۱/۱۳۳؛ عمده التحقیق، عبیدی مالکی/۱۳۵.

۲- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۳.

۳- فاطر،۲۸.

۴- تفسیر، خازن ۳/۵۲۵؛ تفسیر، ابن جوزی ۳/۱۵۸.

۵- مسند، احمد ۶/۱۶۴؛ تیسیرالوصول۲/۲۶.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«اعلمکم اخوفکم»(۱) «دانشمندترین شما کسی است که خوف بیشتر دارد».

اما این معانی چه ربطی به آتش گرفتن محسوس دل و بلند شدن دود از آن دارد چنان که در این فضیلت افسانه ای آمده است؟! جالب آن که در آن افسانه دل می سوخت و دود از آن بلند می شد؛ لیکن به دیگر بطنیات سرایت نمی کرد. گویا آن دل حال اعضای دوزخیان را داشته که فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً)(۲)

وگرنه عادتاً با چنین سوختی از سران می رفت و به گمان ما سازنده این برتری برای خلیفه بر سر مائده ادیبان عرب نشسته که آنان باایراد کنایه و استعاره و تمثیل، سخن از سوز دل و آتش گرفتن به میان آورده اند و آن جنبه ادبی دارد و تشبیه آتش معنوی به محسوس است نه آن که راستی و به طور حسی دودی از دهان بیرون آید. پناه به خدا از جهالت و بی فرهنگی و خرافه گری و این مبالغه ها و غلوّ فاحش در سخن عبیدی بسیار است.

ص:۱۴۸

۱- غرر و درر، آمدی/۶۲.

۲- نساء/۵۶.

۵. برجستگی اخلاقی خلیفه

اشاره

در زمینه اخلاقیات خلیفه از چیزی آگاهی نیافتیم که بیانگر مقام والای او باشد، جز روایت این ابی ملیکه که می گوید: کاروانی از بنی تمیم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد را امیر کن و عمر گفت: اقرع بن حابس را. ابوبکر گفت: تو خواستی با من مخالفت کرده باشی. عمر گفت: من نخواستم مخالفت تو کنم. آن دو بر سر این موضوع بگومگو کردند طوری که صداهایشان بلند شد و آیه نازل گردید. به روایت بخاری، آن گاه که صدایشان بالا رفت.(۱) آیه نازل شد:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لَا تَرفَعُوا أَصوَاتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِیِّ وَ لَا تَجهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهرِ بَعضِکُم لِبَعضٍ أَن تَحبَطَ أَعمَالُکُم وَ أَنتُم لَا تَشعُرُون)(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، صداهایتان را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و با او آن گونه که با یکدیگر سخن می گویید، صحبت مکنید و از خدا پروا کنید که خداوند شنوا و داناست.»

ص:۱۴۹

۱- صحیح، بخاری ۷/۲۲۵؛استیعاب در شرع حال قعقاع و... .

۲- حجرات،۲.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: جای تعجب است، آن دو مرد در طول هم صـحبتی شان با پیامبراعظم (صلی الله علیه و آله و سـلم) ، اخلاـق بزرگوارانه او را برنتـافته و نیاموختنـد که در محضـر بزرگـانی چون این انسان با عظمت، که قرآن خلق و خوی او را ستوده «و انک لعلی خلق عظیم» ادب حضور داشته و آرام صحبت کنند و احترام او را نگاهدارند و در پاسخگویی، از او جلوتر سـخن نگوینـد. لیکن آن دو نفر از هیـچ کـدام این آداب بهره ای نـبرده و در محضـر او به خصومت و بگومگو با همـدیگر با صدای بلند پرداخته اند. ابن عساکر می نویسد:(۱) عقیل بن ابی طالب و ابوبکر به یکدیگر دشـنام می داده و ناسزا می گفتند و ابوبکر سباب، یعنی بسیار دشنام گو بود.

گویـا ابن حجر احسـاس کرده که این کلمه منـاسب شـأن خلیفه نیست، آن را با تردیـد یاد کرده و گفته: سـبّاب یا نسّاب. او با انصـاف بـوده که هر دو کلمه را آورده است؛ لیکن سـیوطی پس از او «سـبّاب» را انـداخته و فقـط «نسّـاب» را یـاد کرده اسـت هرکس آن سخن ابن عساکر را که گفت: «استبا»: عقیل و ابوبکر به یکدیگر ناسزا و دشنام می دادند توجه کند، می داند کلمه نساباً تناسب ندارد؛ بلکه مراد همان سبّاباً است.

گویا هدف وی در تبدیل سبّاب به نسّاب آن بوده که ابوبکر در ناسزاگویی بر عقل غلبه می یافت که آن خوی و

ص:۱۵۰

۱- تاریخ الخلفاء،۳۷.

خصلت، برایش ملکه بوده است و از سویی خواستند چنان وانمود کنند که او نسب شناس بوده و نقاط ضعف اشخاص را در نسب و آبرو می دانست و این از مصادیق عذر بدتر از گناه است که جنبه اشاعه فحشاء و نسبت ناروا داشته است. به روایت سیوطی این دشنام گویی ابوبکر و عقیل در محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است(۱)

در حدیث آمده:

پیش تر گذشت که او در جواب کسی که از قضا و قدر پرسید:گفت ای پسر «سخناء» یعنی: زنِ بدبو و به عمر در حالی که ریش او را گرفته بود گفت: ای مادر به عزایت نشیند تو می خواهی من، کسی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را سرپرستی داد؛ برکنار کنم و کسی سالمندتر از اسامه بگمارم؟(۲) افزون بر این، خلیفه در این جا دو خطا انجام داده: اول اینکه منصوب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که نباید کنار گذاشت و از آن تجاوز کرد و تطرد اجتهاد به آن راه ندارد. جانشین او و احکام و شرایع اسلامی است که به فرمان خداوند مولی سبحانه برای جهانیان و برای همیشه روزگار تعیین شده، نه نصب فرمانده سپاه و تعیین فرماندار و استاندار و امثال آن ها که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم آنان را بر مصلحت وقت بعد از احراز شایستگی برای امیری،

۱- خصایص کبری ۲۴۰/۸۶ و مسند احمد.

۲- روض الأنف سهیلی۲/۳۷۵؛ تمهید، باقلانی/۱۹۳.

سرپرستی و کـار، تعیین می کرد که در صورت فقـدان مصـلحت و دگر گونی شـرایط، می توان آن هـا را از کاری بر کنار و به کار دیگری بر گماشت و این، کار خلیفه پیامبر نیز هست.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در این جا نمونه های فراوانی را آورده که خلیفگان، مسئولانی را بر کنار و یا عوض کرده انـد.(۱) دوم این که درخواست انصار مبنی بر نصب آدمی سالمنـدتر از اسامه، از عملکرد خود خلیفه و رفیق او بر گرفته شـده است. آن جا که در سـقیفه، بزر گسالی و ریش سـفیدی را ملاک دانسـتند و انصار حق داشـته اند بگویند حالا که شخصی سالمند، برای امر جانشـینی کـه پیـامبر منصـوب داشـت، می تـوان تعییـن کرد، چـه مـانعی دارد کـه برای فرمانـدهی فرد سالمنـدتر را در نظر گرفت؟!

اگر منصوب داشـتن اسامه برای فرمانـدهی سـپاه توسط پیامبر مانع از آن باشـد که نصب شده رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سلم) را نشود عوض کرد؛ پس چطور شد که کسـی را که رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در جلوی چشمان انبوهی از مردم بالغ بر یکصـد هزار و بیشتر در روز غـدیرخم و در جاهای دیگر به خلافت منصوب داشت به راحتی کنار گذاشـته شـد و سر و صدایی هم بر نخاست؟!

بگذریم که قضیه بی سروصدا هم نبوده که در آن روز ریش عمر را گرفت؛ همان طور که ابوبکر ریش عمر را در

ص:۱۵۲

۱- ر.ک: الغدیر ۷/۲۲۵. به استناد کتب تاریخی.

جریان عزل اسامه گرفت، و بالا برد؛ لیکن آن جا که اطاعت در کار نباشد، رأی و تدبیر کارساز نیست.

آری، مدّاحان مکتب خلافت از قول آن دروغ پرداز حدیث ساز عبدالله بن محمّد، از قول جبرئیل آورده اند: ابوبکر در آسمان ها، مشهورتر از زمین است و فرشتگان او را، حلیم و بردبار قریش می خوانند.(۱)

اگر خلیفه بردبار قریش می بود یا از خلق و خوی رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) بهره ای می داشت به بازرسی خانه فاطمه و جنگ با ساکنان آن، فرمان نمی داد که به هنگام مرگ پشیمان شود و آرزو کند که کاش چنان نمی کرد. بخاری نیز از قول عایشه همین جریان مطالبه ارث را گزارش کرده که فاطمه (علیها السلام) رنجیده و با وی قهر کرد و تا دم مرگ با ابوبکر حرف نزد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: به بیان چندین حدیث از منابع معتبر که مشعر بر رفتار خشن خلیفه با پاره تن محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) است، سبب شد او شبانه و به طور پنهانی دفن شود و مزارش معلوم نگردد.(۲)

افسانه پوزش خلیفه از فاطمه (علیها السلام)

روایاتی که بر مظلومیت صدیقه طاهره و رنجش خاطر او از

۱- المجروحین، ابن حبّان ۱/۱۳۱؛ لئالی، سیوطی ۱/۲۹۴.

۲- طبقات، ابن سعد؛ رسائل جاحظ/۳؛ حلیه الاولیاء ۲/۴۳؛ مستدرک، حاکم ۳/۱۶۳.

خلیفه و راضی نشدن أمّ أبیها دلالت دارند به اندازه ای زیاد و قطعی هستند که چند روایت ساختگی مکتب خلافت نمی تواند در برابر آن ها ایستادگی کند.

شعبی می گوید: ابوبکر در شدّت بیماری فاطمه (علیها السلام) آمده و اجازه دیدار خواست و علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: اینک ابوبکر بر در خانه است و اجازه می خواهد اگر خواستید، اجازه دهید. فاطمه (علیها السلام) گفت: آیا دوست می داری او بیاید، علی (علیه السلام) فرمود: آری.

او وارد شد و از صدیقه طاهره (علیها السلام) پوزش خواست و سخن گفت تا فاطمه (علیها السلام) راضی شد. یا اوزاعی نیز می گوید به گوش من رسید که فاطمه دختر رسول الله بر ابوبکر خشم کرده بود. او آمد و در یک روز گرم بر در خانه ایستاد و گفت: از جای خود تکان نمی خورم تا دختر رسول اللهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) از من خشنود شود و بالاخره او وارد شد و قسم یاد کرد و فاطمه راضی گردید.(۱)

ارزش این گونه روایت ها در برابر آن همه روایات صحیح چه می تواند باشد. آری حدیث هایی از ابن قتیبه و جاحظ منقول است که حدیث های صحیح را تأیید می کند.

ابن قتیبه می نویسد:(۲) عمر به ابوبکر گفت، بیا برویم سراغ فاطمه (علیها السلام) که او را به خشم آورده ایم، پس آمدند و از

۱- الریاض النضره ۲/۱۲۰؛ تاریخ،ابن کثیر ۵/۲۸۹.

۲- الامامه والسیاسه...کجّ۱/۱۴؛ اعلام النساء، عمر رضا کحّاله ۳/۱۲۱۴.

فاطمه (علیها السلام) اجازه خواستند و او اجازه نداد. نزد علی (علیه السلام) آمدند، با او سخن گفتند او آن دو را وارد خانه کرد و تا نشستند فاطمه (علیها السلام) روی به سمت دیوار برگردانید آن ها سلام گفتند فاطمه (علیها السلام) جواب نداد. ابوبکر گفت: ای محبوب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدا سوگند خویشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از خویش من، برایم دوست داشتنی ترند. تو در نزد من از دخترم عایشه، محبوب تر می باشی. روزی که پدر تو درگذشت من دوست داشتم بمیرم و پس از او باقی نمانم آیا به نظر تو من با این شناخت برتری و شرف، تو را از حق و میراث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می دارم، نه، من از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما چیزی به ارث باقی نگذاریم و ماترک ما هزینه کارهای خیر است. فاطمه (علیها السلام) فرمود: من از شما می پرسم آیا اگر من حدیثی برای شما از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بگویم آن را می شناسید و عمل می کنید؟

آن دو گفتند چرا که نه، گفت شما را به خدا سوگند شنیدید رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود خشنودی فاطمه، خشنودی من و خشم فاطمه، خشم من است و هرکس این دخترم فاطمه را دوست بدارد، به یقین مرا دوست داشته و هرکس فاطمه (علیها السلام) را راضی کند، مرا راضی کرده و هرکس فاطمه (علیها السلام) را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟ گفتند آری ما از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین حدیث شنیدیم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم

ص:۱۵۵

که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساختید؛ هرگاه پدرم را دیدار کنم، از شما دو تن نزد او شکایت کنم.

ابوبکر گفت: من از خشم خدا و غضب تو ای فاطمه به خدا تعالی پناهنده هستم. سپس به سختی به گریه و زاری افتاد؛ طوری که نزدیک بود روح از تنش بیرون رود. فاطمه (علیها السلام) می گفت: من به دنبال هر نمازی که می خوانم، شما را نفرین می کنم.

ابوبکر در حال گریه بیرون آمد مردم پیرامون او را گرفتند و او خطاب به آن مردم گفت: شماها هر کدام شب در خانه هایتان کنار همسرتان می آرمید و مرا با این وضع رها کردید، من به بیعت شما نیازی ندارم. آن را نادیده بگیرید و مرا رها کنید.

جاحظ(۱) نیز می نویسد: مردمانی پندارند که علت درست بودن عملکرد ابوبکر و عمر، در منع فاطمه (علیها السلام) از میراث خویش و تبرئه آن دو، آن بوده که اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر آن دو نفر برنخاسته و اعتراض نکردند و در پاسخ گفته می شود:

اگر اعتراض نکردن دلیل بر درستی عملکرد آن دو نفر باشد وجود دادخواست ها و شکایت از ظلم و مطالبه حق از آن دو نفر و شکایت فاطمه (علیها السلام) و رنجش خاطر او تا آن جا که وصیّت کرد ابوبکر بر وی نماز نگذارد؛ دلیل بر درستی ادعای او و کسانش می تواند باشد. به خصوص که

۱- رسائل جاحظ،۳۰۰.

فاطمه (علیها السلام) برای مطالبه حق خود و استدلال به نفع خاندانش از ابوبکر پرسید: اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث می برد؟ ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: چطور شد ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارث نمی بریم؟!

چون ابوبکر او را از میراث خود منع کرد و حق او را نپرداخت و بهانه آورد و با دخت پیامبر دشمنیِ آشکار کرد و دنیاخواری بر وی غلبه یافت و فاطمه از خلیفه بی تقوایی دیده و در برابر قدرت خلیفه، به ظاهر شکست خورد و احساس ضعف کرد و کمی یاوران بدید به ابوبکر گفت: به خدا سوگند، نفرینت می کنم.

ابوبکر گفت: به خدا برایت دعا می کنم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خدا سوگند هرگز با تو حرف نمی زنم. ابوبکر گفت: به خدا هرگز از تو دوری نخواهم گزید و با تو قهر نخواهم نمود.

به طور قطع باید گفت: اگر نبودن اعتراض مردم دلیل درستی کار خلیفه در منع میراث باشد جواب درست و حسابی ندادن به فاطمه (علیها السلام) هم دلیل حقانیت و صحت ادعای او می تواند باشد. زیرا کمترین واکنش معقول در برابر ادعاهای فاطمه (علیها السلام) آن بوده که او را در جریان کامل قرار می داد، آگاهش می کرد و اگر چیزی فراموش کرده بود، یادش می انداخت و او را از اشتباه و خطا برمی گرداند؛ نه آن که با بیهودگی، مقام بلند والای او را پایین آورد و در پوشش

عدالت، ظلم روا بدارد و یا با طرح صله و حرمت خویشاوندی قطع رحم نماید.

از آن جا که می بینیم مردم به هیچ کدام اعتراض نکردند، پس در ادعا برابر بوده اند. اکنون طبق قاعده باید به اصل قرآنی در مسئله میراث مراجعه می کردند، که در این صورت حق فاطمه (علیها السلام) اثبات می شد.

جاحظ در ادامه به نرمش ظاهری خلیفه اشاره کرده که در برابر سخنان تند فاطمه (علیها السلام) ، مبنی بر نفرین و دوری گزیدن، انعطاف نشان داده و سخن از دعا و آشتی به میان آورده و سپس می نویسد: چنین نرمش سیاسی در میان سیاستمداران سابقه دارد. گاهی ستمگر با هوشمندی در اجرای نقشه، مظلو م نمایی می کند و حق به جانب سخن می گوید.

امّا همه می دانند که آن دو نفر خلاف فراوان کرده اند مانند تحریم دو متعه و دعوی این که خلافت در قریش خواهد بود و بعداً کسانی دیگر مثل سالم را لایق خلافت می داند و در حدود آن شش تن شورا دچار تردید شده و احدی به او اعتراض نکرد و او آن چه که خواست، کرد.

سخن گزنده ای از ابن کثیر

ابن کثیر در دفاع از خلیفه، کار را به آن جا کشانده که می گوید: فاطمه دختری از دختران آدم ابوالبشر است، افسوس

می خورد، معصوم نیست. سرزنش کرده و به خشم آمده و با صدیق، سخن نگفت تا رخت از دنیا بست.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چه بگوییم با کسی که کلامش چارچوب ندارد. او در دفاع از خلیفه به آن جا رسید که گفت:

فاطمه زنی بوده از نوع بشر نابرخوردار از عصمت(!) خلیفه را نکوهش کرده، بر وی خشم گرفته و با صدیق سخن نگفته تا از این دنیا رفته است.

«او دختری از دختران آدم ابوالبشر است همانند دیگران، افسوس می خورد و اندوهگین می شود معصوم که نبوده است!»

ابن کثیر با وجود روایت های معتبر در برتری و عصمت فاطمه (علیها السلام) و آیه تطهیر در کتاب خدا، که در شأن او، پدر، همسر و پسران او نزول یافته، چنان لاف بافته است.

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) با ذکر ده ها حدیث که در متجاوز از پنجاه اثر تحقیقی و تاریخی از مؤلفان و مشاهیر عالم اسلام است که برخی موارد با بیان آن روایات نیز آراسته شده است، به این بحث پایان داده که نمونه هایی ذکر می کنیم:(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «فاطمه پاره ای از من است هرکس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

۱- ر.ك: الغدير ۷/۲۳۱-۲۳۶.

علّامه امینی (رضی الله عنه) روایات مختلف از این حدیث را آورده و سرانجام نام پنجاه و نه نفر از راویان مشهور، از جمله صاحبان صحاح ششگانه را در زمینه اعتبار حدیث، شاهد آورده است.

سهیلی نیز در کتاب روض الانف می نویسد: ناسزاگویی به فاطمه، کفر است؛ زیرا سر از بغض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درمی آورد، و بدون تردید فاطمه (علیها السلام) از شیخین برتر و بافضیلت تر است.

سمهودی نیز می نویسد: فرزندان فاطمه پاره تن او هستند پس آنان به واسطه او پاره ای از پیامبر خدا هستند.

ابن حجر می نویسد: از این حدیث ها برمی آید که آزار کسی که با آزردن او پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آزرده می شود، حرام است و به گواهی این خبر، کاری که فاطمه (علیها السلام) را آزرده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آزرده خاطر کرده است.

آیا به گوش ابن کثیر نخورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«فاطمه دل من و روح من است که میان دو پهلوی من قرار دارد. پس هرکس او را آزار داد مرا آزار داده است».(۱)

از مجموعه آن حدیث ها برمی آید که شأن فاطمه صدیقه در هر آن چه موجب رضا و غضب می شود، شأن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. شما هرگز در خشنودی و خشم فاطمه

۱- فصول المهمه /۱۵۰؛ نزهه المجاس/۲۲۸؛ نور الابصار، شبلنجی/۴۵؛ ر.ک: الغدیر ۳/۲۰.

زهرا (علیها السلام) جنبه نفسانیّت و یا رنگ هوا و هوس نمی بینید و معنای عصمت همین است. گرچه ابن کثیر، آن پر گوی ناگزیده گوی، پس از آن همه احادیث و به خصوص آیه تطهیر آن را نفی می کند.(۱)

سخنان غلوآمیز یا داستان های خرافی

۱. خورشید بر مدار گردش

روایت است، روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عایشه فرمود: چون خداوند تعالی خورشید را، از مروارید سفید آفرید که به اندازه یکصد و چهل برابر زمین است. آن را بر چرخی نهاد با هشتصد و شصت گوشه و دستگیره و بر هر یک از این دستگیره ها و دست آویزها، زنجیره هایی از یاقوت سرخ نهاد و شصت هزار فرشته مقرّب را فرمان داد که خورشید را با آن زنجیرها با تمام نیرو که خدا دادشان، بکشند. خورشید همانند سپهر گردون بر روی آن چرخ در گنبد سبز (فضا) می گردد و زیبایی اش بر خاکیان آشکار می شود و جلوه می کند.

هر روز بر خط استوا برابر کعبه می ایستد، که کعبه مرکز زمین است و می گوید ای فرشتگان پروردگار من! همانا من چون برابر کعبه، قبله مؤمنان می رسم، حیا می کنم از آن گذر کنم.

۱- ر.ک: مستدرک، حاکم ۳/۱۵۴؛ مقتل ،خوارزمی، ۱/۵۲؛ تذکره، سبط ابن جوزی/۱۵۷ و چندین منبع دیگر.

فرشتگان با تمام نیروی شان خورشید را می کشند تا از روی کعبه گذر کند، اما خورشید نمی پذیرد و فرشتگان عاجز می شوند. خداوند متعال به فرشتگان الهام می کند خورشید را ندا کنند و گویند:

ای خورشید تو را قسم می دهیم به احترام آن مردی که نام او در صورت روشنگر تو نقش است به گردش خود ادامه بده. خورشید تا این را شنید، به قدرت مالك به حركت پرداخت.

عایشه پرسید: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن مردی که نامش بر روی خورشید نقش بسته است، کیست؟

فرمود: او ابوبکر صدیق است...(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از یاد این روایت با ذکر منبع آن، به بیان وجه خرافی آن پرداخته و با توجه دادن به برخی آیه های علمی قرآن درباره کیهان، خورشید و فضا(۲) می نویسد: این حدیث سازان فضیلت تراش آوازه نیکوی سنت را زشت کردند و خرافات را در میان مردم رونق بخشیدند.

۲. توسل به ریش ابی بکر

نقل است از قول ابوبکر که در مسجد نشسته بودیم مردی نابینا وارد شد سلام کرد و ما هم جواب دادیم و او را جلوی

۱- عمده التحقیق فی بشائرآل الصدیق، ابراهیم عبدی مالکی/۱۸۴ و...

۲- یس،۳۸-۴۰.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشاندیم. او گفت: چه کسی در محبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من کمک می کند و حاجتی از من برمی آورد؟

ابوبکر گفت: حاجت تو چیست؟ او گفت: خانواده ای دارم چیزی برای خوردن نداریم. ابوبکر گفت: آن با من. دیگر چه؟ او گفت: دختری دارم، دوست دارم تا من زنده هستم کسی با او ازدواج کند. ابوبکر گفت: بعد چه؟ نابینا گفت: دوست دارم ریش سفید ابوبکر صدیق را در محبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست بگیرم. ابوبکر ایستاد و ریش خود را در دست آن نابینا نهاد. او ریش ابوبکر را گرفت و گفت: پروردگارا! به احترام ریش سفید ابوبکر صدیق بینایی ام را به من بازگردان. خدا همان ساعت چشم او را بینا کرد.

جبرئیل (صلی الله علیه و آله و سلم) بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند تو را سلام می رساند، همراه تحیّت و احترام ویژه و به تو گوید: سوگند به عزت و جلالتم اگر همه نابینایان به احترام ریش سفید ابوبکرصدیق مرا قسم می دادند، چشم آنان را برمی گرداندم و در روی زمین نابینایی باقی نمی ماند و همه این ها به برکت وجود تو و ارزشمندی و بلندمرتبتی تو است، در نزد پروردگارت.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: راستی که گاهی چشم ها کور نمی شود؛ لیکن دل های درون سینه ها نابینا شوند. آن عرب

۱- روض الریاحین، یافعی، مطبوع در حاشیه عرائس، ثعلبی /۴۴۳.

نابینا (اگر وجود خارجی داشت) نفهمید که قسم دادن به ریش سفید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سزاوارتر بود که در قداست، شرف و تقرب در نزد خدا، بر همه مقدم است و چطور او این دعای مستجاب را در حق همه نابینایان اهل سنت نکرد تا همه به یمن آن ریش سفید بینا گردند و دیگر کوران از فیض محروم نمانند. وانگهی چطور حافظان حدیث این روایت را تا قرن هشتم، عصر یافعی تأخیر انداختند و نابینایان زمان های گذشته را ناآگاه گذاشته اند؟! و یا آن که آنان این حدیث مرسل را مسخره دانسته و یادی از آن نکرده اند و یا...(۱)

۳. گواهی ابوبکر و جبرئیل

مردی در مدینه مرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست بر وی نماز گزارد. جبرئیل آمد و مانع شد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، نماز بخوان من از او جز خیر، نمی دانم. جبرئیل باز آمد و گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بگزار که گواهی ابوبکر به گواهی من، مقدم است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نخست این روایت، سند ندارد تا در صحت و سقم آن سخن بگوییم؛ دوم، سخن جبرئیل وحی بوده یا خودسرانه؟ و چون او هر چه آورده،

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۷/۲۷۰.

۲- مصباح الظلام، جردانی۲/۲۵.

وحی الهی است، پس گرفتن وحی به سخن ابوبکر، نادرست است، خواننده باید بیشتر بیندیشد.

۴. انگشتری و مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

روایت شده: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انگشتری خود را به ابوبکر داد و فرمود بر روی آن بنویس: «لا اله الا الله».

و ابوبکر آن را به حکاکی داد و گفت: بر روی آن بنویس: «لا اله الا الله» محمد رسول الله، آن حکاک هم نوشت وقتی ابوبکر آن را به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تحویل داد آن حضرت دید بر آن نوشته شده:

«لا اله الا الله» «محمد رسول الله»، ابوبکر صدیق. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید ای ابابکر این زیادت ها چیست؟

او گفت: من راضی نشدم میان اسم شما و اسم خدا جدایی باشد و بقیه را من نگفته ام. جبرئیل آمد و گفت:

خداوند سبحانه و تعالی فرمود: من نام او را نوشتم چون او راضی نشد میان اسم من و اسم تو جدایی بیفتد من هم راضی نشدم نام او از اسم تو جدا باشد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آن چه مسلم است نقش نگین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «محمد رسول الله» بوده است بدون هیچ زیادتی، روایت هایی در کم و کیف این موضوع وارد است.(۲)

ص:۱۶۵

۱- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۵.

۲- صحیح، بخاری ۸/۳۰۹؛ سنن، ابن ماجه ۲/۳۸۴ و ۳۸۵ و... .

اما گذشته از آن، ارزش چیزی که یک حکاک آن را آورده است، چیست؟ جز دروغ و گزافه آن هم پس از گذشت سال ها از وفات حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و بسته شدن درگاه وحی. وانگهی، در تألیفات گذشتگان هیچ اثری از آن نیست و آن، جز مسخره گرفتن خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) چیز دیگری نیست.

هیچ کس راز گفته جبرئیل خیالی و آن نگین ساخته عالم غیبت را نمی داند.

آیا ابوبکر به تصریح قرآن، جان پیامبر است؟ و یا در عصمت و قدسیت همتای او در ذکر حکیم (قرآن) است و یا آیه تبلیغ درباره او نازل گشته و یا کمال دین با وجود او، تحقق یافته که آغاز از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است، آیا او از آغاز دعوت توحیدی در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و یا وصی و جانشین او از ابتدای بعثت معرفی شده که اطاعت او اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نافرمانی او، نافرمانی پیامبر خدا، به حساب آید و همه این ها در صحاح در شأن علی (علیه السلام) آمده است. من نمی دانم و سازنده آن روایت هم نمی داند.

۵. پهنای باغ ابوبکر

در حدیث آمده است: فرشتگان زیر درخت طوبی گرد آمدند. فرشته ای گفت: دوست داشتم خدای تعالی به من نیروی هزار

فرشته می داد و بر من بال و پر هزار پرنده می پوشاند تا پیرامون بهشت به پرواز آیم و از این سوی به سوی دیگری از آن برسم.

خداوند دعای آن فرشته را مستجاب کرد و او یک هزار سال پرواز کرد تا نیرویش برفت؛ بال و پرش ریخت. باز خدا به او نیرو و بال و پر داد یک هزار سال دیگر به پرواز درآمد تا از نیرویش برفت، و بال و پرش ریخت. باز خدا قوت و بال و پر به وی عطا کرد، برای سومین بار، یک هزار سال دیگر به پرواز درآمد تا نیرویش پایان یافت و بال و پرش بریخت.

گریه کنان نزدیک کاخی فرو افتاد، حوریه ای بیرون آمد و گفت: ای فرشته چرا گریه می کنی؟ این جا، جای گریه و اندوه نیست، که خانه سرور و شادمانی است. آن فرشته گفت: من قدرت خدا را اندک شمردم و قصه اش را باز گفت. حوریه گفت: تو خود را به خطر انداخته ای؛ آیا می دانی در این سه هزار سال چقدر پرواز کرده ای؟ آن فرشته گفت نه. حوریه گفت: قسم به عزت و جلال پروردگارم تو در بیش از یک بخش از ده هزار بخشی که خدای تعالی برای ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) فراهم فرموده را هم پرواز نکرده ای![(۱)]

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: قدرت و توان باری تعالی فزون تر است. اما من حساب و کتاب علمی این روایت را به نسل جوان بیدار و فارغ التحصیلان دانشگاه های جهان،

۱- نزهه المجالس، صفوری ۲/۱۸۳؛ مصباح الظلام، جردانی ۲/۲۵.

وامی گذارم. اما در مورد سند روایت، چنان که نگاه به رجال سند است و اسناد این روایت، رجال الغیب است؛ زیرا ناممکن است، شخص هر قدر جست وجو گر، ماهر و حافظ حدیث هر اندازه ماهر و کارکشته و دور نگر باشد، در میان رجال شناسان عالم مشهود یافت نشود و علمای رجال اهل کشف و شهود نیز وجود ندارند.

۶. خدا از ابوبکر شرم دارد

زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا، در خواب دیدم، شوهرم در سفر است و گویا نخلی در خانه ام فرو افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شکیبا باش؛ زیرا تو هرگز او را نخواهی دید. آن زن بیرون شد، در حالی که می گریست. ابوبکر را دید و خوابش را به او هم گفت ولی سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد نکرد. ابوبکر گفت: برو تو امشب با شوهرت گردهم آیید. آن زن به خانه اش رفت، در حالی که در اندیشه سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حرف ابوبکر بود قضا را شوهر آن زن آمد. زن نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و از آمدن شوهرش خبر داد رسول الله نگاهی طولانی بر وی انداخت. جبرئیل آمد و گفت: ای محمد تو حق گفتی؛ لیکن چون صدیق به آن زن گفت: تو همین امشب با شوهرت گردهم می آیید، خدا حیا کرد که

دروغ بر زبان ابوبکر جاری شود که او صدیق است. پس به احترام او، آن مرد مرده را زنده کرد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش ما بر سند و رجال این گزارش خیالی، وقوف داشتیم تا ببینیم که آنان کیستند که هوشمندانه خواستند ننگ دروغ را از دامن صدیق بروبند، هر چند آن را به جانب رسول الهی بریزند. گویا خدا باکی ندارد پیامبرش دروغگو شناخته شود؛ لیکن او حیا کرد که دروغی به زبان ابوبکر جاری شود. لذا آن مسافر مرده را زنده کرد. آیا حرمت ابوبکر نزد خدا بیشتر بوده و آیا انتشار دروغ او اسلام را می شکست؟ در حالی که پخش دروغ به زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازوی دین را سست می کند.

مگر آن که چنین یاوه هایی در مکتب خلافت، که تقدیم بی فضیلت را مجاز می شمرد یا گزافه گویی در بیان برتری خلیفگان را روا می داند، به زبان آوردن چنان مطلبی بی اشکال باشد.

۷. کرامتی در دفن ابوبکر

روایت شده: زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید به حاضران گفت: وقتی من مردم و از غسل و کفن فارغ شدید. جنازه را ببرید تا به درِ خانه ای که قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن است، برسید و دم در بایستید و بگویید درود بر تو ای رسول خدا! اینک ابوبکر اجازه

۱- نزهه المجالس ۲/۱۸۴.

می خواهـد، اگر او اجازه داد و در که قفل بر آن و بسـته است، گشوده شد مرا وارد کنید و در آن جا دفن نمایید و اگر در باز نشد مرا بیرون و به بقیع ببرید. در آن جا به خاک بسپارید.

آن جماعت تا به دم در رسـیدند و آن چه ابوبکر گفته بود، به زبان آوردنـد قفل افتاد و در گشوده شد و صدایی از قبر شـنیده شد: حبیب را به کنار حبیب آورید و همانا دوست به دوست، اشتیاق دارد.(۱)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: سازنـدگان این داسـتان، پس از آن که در دفن خلیفه در مکـان مقـدس [حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)] مشکل پیدا کردند و جوابی نیافتند در مقام توجیه برآمده و قصّه پرداختند.

زیرا آن حجره شـریفه از دو حال خارج نبوده یا همچنان در مکتب رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) باقی بوده که حق آشکار همین است و یا صدقه بوده و به همه مسلمانان تعلق داشته است؟

در صورت نخست، رضایت فرزندان و تنها وارثان او دو سبط امام حسن و امام حسین و خواهران ایشان، شرط بوده و احدی از ایشان اجازه نگرفته است. در صورت دوم، خلیفه و هر کسـی که زمام امور مسـلمانان را از نظر شرعی و قانونی بر عهـده گرفته، باید از جامعه مسلمان، اجازه می خواست و چنین کاری هم نشده است. بنابراین دفن در آن خارج از قانون شرع

۱- تفسیر، فخر رازی ۵/۳۷۸؛ سیره، حلبی ۳/۳۹۴.

بوده است و اگر گفته شود: او از سهم دخترش(عایشه) در آن جا دفن شده است او چه حقی داشته پس از آن که پدرش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد که ما جماعت پیامبران، ارث باقی نمی گذاریم و آنچه ماند صدقه عمومی است، برای خود ارثی در نظر بگیرد؟(۱) نقاط ضعف این داستان فراوان است و خانه از پای بست ویران است. این کرامت ساختگی و تراشیده شده توسط فخر رازی و توسط کسانی پس از او نیز یاد شده و آن را مسلم و قطعی انگاشته اند و در ردیف دلایل برتری های ابوبکر آورده اند. امّا سند آن را یا ندانسته اند یا خود را به ندانم کاری زده اند.

ابن عساکر آن را از طریق ابوطاهر موسی به محمد پسر عطاء مقدسی، از عبدالجلیل مدنی، از حبّه عرنی، گزارش کرده و گفته است؛ آن جای انکار دارد زیرا ابوطاهر دروغگو و عبدالجلیل، مجهول است و ابن حجر، آن را خبر باطل می داند.(۲) ابوطاهر مقدسی را ابوذرعه و ابوحاتم، تکذیب کرده اند و نسائی نقل او را مورد وثوق نمی داند. ابن حبان می گوید: گزارش از او حلال نیست که حدیث می ساخته و ابن عدی نیز او را حدیث دزد می شناسد و عقیلی گفته: او از مردمان مورد اطمینان، سخنان باطل و ساختگی، نقل می کرده

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۶/۱۹۰، تفصیل را آنجا بخوانید.

۲- لسان المیزان ۳/۳۹۱ (۴/۷۷۴).

است. منصور ابن اسماعیل نیز می گوید: او به زبان مالک حدیث می ساخت.(۱)

۸. جبرئیل از هیبت ابوبکر سجده می کند

دانشـمند امت شیخ یوسف فیشی ملکی می نویسد: هر زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با جبرئیل در حال گفت وگو بود و ابوبکر وارد می شد جبرئیل به احترام ابوبکر، و نه شخص دیگری به پا می خاست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سبب آن پرسید. جبرئیل گفت ابوبکر از ابتدای آفرینش بر من حق استادی دارد. وقتی خداوند تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر آدم سجده کنند من هم به آنچه ابلیس بدان وسیله رانده شده بود، وسوسه شدم. هنگامی که خداوند تعالی فرمود: سجده کنید. گنبد عظیمی دیدم که بر آن مکرر نوشته شده بود: ابوبکر، ابوبکر و او می گفت سجده کن، و من از هیبت ابوبکر سجده کردم!(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در شگفتم از این گروه که حتی امین وحی خدا، جبرئیل نیز از دست آن ها مصون نمانده، او را که از اولین روز آفرینش، از خطا و لغزش مصون بوده،

ص:۱۷۲

۱- ر.ک: الغدیر،امینی ۵/۲۶۷؛ جرح و تعدیل، ابوحاتم ۸/۱۶۱؛ مجروحین، ابن حبان ۲/۲۴۲. کامل در ضعفاء ابن عدی ۶/۳۴۷؛ ضعفاء الکبیر، عقیلی ۴/۱۶۹.

۲- عمده التحقیق در حاشیه روض الریاحین/۱۳۳، از عبیدی مالکی

در ردیف ابلیس ملعون و رانده شده قرار دادند و ابوبکر به داد او رسیده است.

شگفتا! از این فرشته پنداری که خدا سبحانه به او اعتماد کرده است... .

تعجب از این فرشته مقرّب که هیبت ابوبکر، او را می ترساند لیکن شکوه خدای بزرگ او را نمی گیرد پس او در سجده بر آدم از ابوبکر فرمان می برد.

ارزش سجده ای که از جبرئیل سرزده، آن هم از هیبت و خوف ابی بکر، چیست؟ که برای تقرّب به خدا و اطاعت امر او سبحانه صورت نگرفت. گویا شکوه ابوبکر در عالم بالاـ از هیبت و مقام باری جلت عظمته، مهم تر و عظیم تر بوده است؛ وانگهی داستان گنبد و خرگاه چیست؟ آیا سزاوار نبود که چنان چیزی برای پیامبر با عظمت، برپا می شد نه برای شخصی که انواع گناهان وجود او را پوشانده و پاره تن مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) با خاطری رنجیده از وی، درگذشته است؟ و از دیگر سو، ابوبکر از کجا از وسوسه و حدیث نفس جبرئیل پنداری آگاهی یافت؟ آیا او غیب می دانست و یا توسط فرشته ای جز جبرئیل به او وحی شده و سؤالات دیگر که طرح آن ها، حدیث سازان قصه پرداز را رسواتر می کند و در همه آن موارد داوری با شما خواننده فرهیخته است.

ص:۱۷۳

۹. داستان دیگر در کرامت ابوبکر

شیخ صالح عمربن زغبی می گوید: در مدینه مشرّفه مجاور بودم، در روز عاشورا که امامیّه در قبه عباس – عموی پیامبر- گرد هم می آیند، بر آن خرگاه ایستادم و گفتم در محبت ابوبکر کمکی می خواهم. از میان آنان شخصی برون آمد و گفت بنشین تـا کارهایم تمام شود، نشستم تا او آمـد و مرا به خانه اش برد و پس از ورود بر خانه در را از پشت بست و دو غلام را به جان من انداخت مرا کَت بسته زدند و زبانم را بریدند و بعد دستان مرا باز کردند و گفتند برو سوی آن کس که در مهر او کمک می خواستی تا زبانت را برگرداند. بیرون آمدم به طرف حجره شریف نبوی، گریه کنان و از شدت درد نالان، شتافتم. با خود می گفتم ای رسول خدا! تو می دانی در محبت ابوبکر بر سر من چه آمد اگر او، راستی صحابه تو است دوست دارم زبانم به من برگردد.

خوابیدم در عالم رؤیا دیدم زبانم بر من برگشته، محبتم به ابی بکر افزون شد. سال دوم در روز عاشورا که آنان برابر عادتشان، جمع می شدنـد آمـدم بر درِ همـان قبّه العبـاس ایسـتادم و گفتم در محبت ابوبکر یـک دینار کمک می خواهم. جوانی از میان حاضـران ایسـتاد و گفت بنشـین تـا کارمـان تمـام شود و من نشسـتم آن جوان آمـد و دست مرا گرفت به همان خانه وارد کرد طعامی جلوی من گـذاشت وقتی، غذا خوردیم آن جوان ایستاد و در اطاقی را در آن خانه به من گشود و داشت می گریست. من هم

ص:۱۷۴

ایستادم تا ببینم او چرا گریه می کند. در آن اطاق بوزینه ای دیدم بسته شده. از قضیه جویا شدم او بر گریه اش افزود، ساکتش کردم، آرام گرفت. گفتم به خدا قسم باید به من بگویی جریان چیست؟ گفت: اگر قسم بخوری که به احدی از اهل مدینه نگویی، برایت می گویم. من برایش قسم یاد کردم. گفت سال نخست مردی آمد و در محبت ابوبکر (رضی الله عنه) بر در همان قبّه کمک خواست پدرم که از بزرگان امامیه شیعه بود، بیرون آمد و به او وعده کمک داد و بعد او را به همین خانه آورد و دو غلام خود را بر جان او انداخت و آن ها او را زدند و دستور داد زبانش بریدند و بعد بیرونش کردند و او راهش را گرفت و رفت و دیگر، خبری از او نداریم، شب که شد خوابیدم پدرم فریادی کشید که همه بیدار شدیم. دیدیم خدا او را به صورت بوزینه، مسخ کرده است ترسیدیم و او را در این اطاق وارد کردیم و بستیم و به مردم گفتیم او مرده است. حال، ما روز و شب بر او گریه می کنیم. گفتم شاید تو آن مردی را که پدرم زبان او بریده بشناسی؛ گفتم من همان هستم...(1)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چه افسانه ساز و چه بافته ای که هیچ بشری، شهری و یا بادیه نشین، بر آن صحّه نمی گذارد هر چند قصه گوها آن را در گوش ها بنوازند و در هیچ دلی

ص:175

1- مصباح الظلام، جردانی/23، مطبوع مصر به سال 1347 ه_.ق.

قرار نمی گیرد اگر چه دست سازنده دروغ پرداز آن، به زعم خود، نازک کاری و مهارت نشان داده است.

کدام خردمندی می پذیرد یک مرد مشهور از بزرگان و از رده های بالای جامعه مدینه به صورت بوزینه مسخ و در خانه اش به بند کشیده شود و احدی آگاه نگردد و یا از مرگ «ساختگی» او، اهل شهر، کسان و خویشاوندان مطلع نباشند و چندین سؤال دیگر.

از سویی چطور فرزندان جنایتکار موهوم (که نه پدر و نه فرزند هنوز زاده نشده اند) مهمانی به خانه اش می آورد و راز پدرش را، که به احدی نگفته، به او می گوید و از رسایی و برملا شدن آن راز نهراسد؟!

نکته دیگر: چطور آن مرد به سراغ خلیفه نرفته و شکایت نبرده که با وی چنان رفتار خشن شده و با کرامت ابوبکر زبان او باز گردانده شده است. در حرم نبوی کسی متوجه حال و وضع او نشده و او به مراجع قضایی و حکومتی مراجعه نکرده و دادخواهی به عمل نیاورده و نیز آن معجزه و کرامت را افشاء ننموده است در حالی که آن قوم در پرونده سازی بر ضد شیعه از هیچ کاری دریغ نکرده اند.

در مکتب خلفا، تهمت مسخ شدن رافضی (شیعه) به صورت خوک، بوزینه و امثال آن مانند افسانه ساختگی برای ابن منیر در حلب، سابقه دارد. آن را اثر جوشش حقد و غلیان

ص:۱۷۶

کینه و می توانی بگویی مستی حاصل از افراط در غلو و گزافه گویی است. این جماعت وقتی از شیعه می گویند گویا از مردمی حرف می زنند که منقرض شده اند. در حالی که میلیون ها نفر از آنان در اطراف و اکناف جهان زندگی می کنند.

۱۰. ابوبکر، پیری سرشناس و پیامبر، جوانی ناشناس

انس بن مالک نقل می کند: زمانی که پیامبر به سمت مدینه حرکت کرد، ابوبکر پیرمردی شناخته شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جوانی ناشناس بود. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد، در پس او ابوبکر حرکت می کرد، از او می پرسیدند: ای ابابکر این که پیشاپیش شما حرکت می کند، کیست؟ او گفت: راهنمای من است، این که چرا ابوبکر به صراحت نگفت و به کنایه برگزار کرد جای حرف است، اگر قضیه صحیح باشد.

در این جا به هدف اثبات برتری ها برای خلیفه قصه ها ساختند، هر چند به بهای کوچک کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و زیادی یا کمی سن ابوبکر در عنوان بعدی می آید، لیکن ناشناس بودن پیامبر به نسبت ابوبکر نیز خنده آور است. گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه با دعوت توحیدی، شهره آفاق نشده بود و مردم مدینه در بیعت های عقبه اول و دوم با وی دیدار و او را شناسایی نکرده بودند و در موقع ورود به مدینه، همه به استقبال نشتافته و در

پشت بام ها، بانوان و کودکان، سرود شادی نمی خواندند که «ماه چهارده شبه از جاده ثنبه الوداع بر ما طلوع کرد...»؟!

علّامه امینی (رضی الله عنه) نام های دوازده نقیب، نه تن خزرجی و سه تن اوسی را آورده است و نیز اسامی هفتاد و سه نفر مرد و دو بانو را که در عقبه دوم حضور داشته اند، یاد کرده است. هم چنان که اسامی مهاجران را که پیشتر به مدینه آمده بودند، ذکر نموده است. حالا شما سخن انس را اگر به راستی گفته باشد، بخوانید و داوری کنید.(۱)

۱۱. ابوبکر سالمندتر از پیامبر؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابوبکر پرسید: من بزرگ تر هستم یا تو؟ ابوبکر گفت: شما از من بزرگ تر، گرامی تر و بهتر هستید. لکن سن من از سن و سال شما بیشتر است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: از این دروغ آشکار در شگفت نیستند، که چگونه آن را فضیلت برای ابوبکر برشمرده اند؟

اول: گزارشگر این روایت، یزدبن امم است. او به طور کلی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده و سال ها پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنیا آمده است؛ دوم: چگونه سن ابوبکر از

۱- علّامه با مراجعه به بیش از ده منبع، فشرده ای از ماجرای هجرت را آورده است. ر.ک: الغدیر ۷/۲۷۰-۲۵۷.

۲- استیعاب ۲/۲۲۶.

سن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال عام الفیل و ابوبکر سه سال پس از آن سال، به دنیا آمده است.(۱)

۱۲. مسلمانی ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام)

شبابه از قول فرات که به سائب گفت و او از میمون بن مهران پرسید: اولین ایمان آورنده به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر صدیق بوده یا علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جواب گفته: ابوبکر در زمان بحیرای راهب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده و آن پیش از تولد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است.

از ربیعه پسر کعب نیز نقل شده که مسلمانی ابوبکر چیزی شبیه وحی آسمانی بوده است که او بازرگانی در شام بود. خوابی دید(۲) و آن را به بحیرای راهب باز گفت:

راهب: تو کجایی هستی؟ ابوبکر: از مکه.

راهب: از کدام قبیله؟ ابوبکر: از قریش.

راهب:تو چه کاره هستی؟ ابوبکر: بازرگان هستم.

بحیرای راهب گفت: اگر خواب تو راست باشد. پیامبری از قوم تو برانگیخته شود و تو در زمان او وزیر و بعد از او جانشین وی خواهی بود. ابوبکر این راز را در سینه داشت تا

۱- المعارف،ابن قتیبه /۷۵.

۲- متن آن خواب در گزارش نیامده و سربسته گذشته اند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث گردید. ابوبکر پرسید: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، دلیل بر ادعای تو چیست؟فرمود خوابی که در شام دیدی.

ابوبکر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آغوش گرفت و بر میان دو دیده اش بوسه زد و شهادتین به زبان آورد.(۱)

در روایتی دیگر، ابو نوح قراء از قول ابوموسی نقل می کند: ابوطالب در میان شیخ هایی از قریش همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شام سفر کردند. بر بحیرای راهب فرود آمدند. او دست محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر را گرفت و گفت: این سرور عالمیان و فرستاده پروردگار جهانیان است خدا او را برای رحمت به مردم دنیا برمی انگیزاند و حاضران همه بیعت کردند. راهب به قید سوگند پرسید کدامتان سرپرست او هستید، گفتند ابوطالب. راهب به ابوطالب سوگند یاد کرد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را برگرداند و ابوبکر بلال را با توشه ای همراه کرد و او را برگرداندند.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: با من همراه شوید تا متن و سند این حدیث های مرسل را بررسی کنیم.

۱- ابو عمرو شبابه بن سوار مدائنی، از مبلغان فرقه مرجئه بوده و احمد، حدیث او را رها کرده، و ابوعلی مدائنی نیز

۱- اسدالغابه ۱/۱۶۸ و...

۲- صحیح، ترمذی ۲/۲۸۴.

می گوید: او اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دشمن می داشته و مورد نفرین قرار گرفته و همان روز فلج شده و مرده است.(۱)

۲- فرات پسر سائب جزری، از نظر بخاری حدیث او نکوهیده و زشت است و ابن معین می گوید، قابل اعتنا نمی باشد، دارقطنی و دیگران گفته اند حدیثش رها شده است.(۲)

۳- میمون بن مهران کسی است که به علی (علیه السلام) می تاخته است.(۳) حدیث چنین کسی چه اعتباری دارد؟ گزارش های او را گروه بسیاری از حفاظ ضعیف شمرده اند.

و اما پنج راوی حدیث دوّم؟

۱- ابونوح قراد، در گزارش این روایت غریب، تنها هست و ذهبی سخن او را مردود دانسته است چنان که در بررسی متن حدیث می آید.

۲- گزارش های یونس بن ابی اسحاق را احمد ضعیف دانسته و حاکم گفته چه بسا در حدیثش اشتباه می کرد و به غلط می افتاد. بالاخره با حدیث او را استدلال نمی شود.(۴)

۳- ابن حبّان، ابواسحاق سبیعی را، اهل تدلیس دانسته و او حدیث ها را به هم می زده است.(۵)

۱- میزان الاعتدال ۱/۴۴۰.

۲- لسان المیزان ۴/۴۳.

۳- تهذیب ابن حجر ۱۰/ ۳۹۱

۴- تهذیب ابن حجر۱۱/۴۳۴.

۵- میزان الاعتدال ۳/۳۳۹.

۴- ابوبکر پسر ابوموسی را ابن سعد ضعیف دانسته و احمد در وصف او می گوید: او از پدرش چیزی نشنیده است.(۱)

۵- واقعه بحیرای راهب سال ها پیش از ولادت ابوموسی اشعری رخ داده پس اگر او قبل از تولد شاهد صحنه بوده که حرفی نداریم! و اگر از کسی شنیده از او نام برد تا ما شناسایی کنیم.

این بود سخن در رجال و سند آن گزارش ها و اما متن روایت:

حافظ دمیاطی: این حدیث دو نقطه ضعف اساسی دارد: ۱- بیعت با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حضور بحیرا؛ ۲- برگرداندن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه بلال با توشه اعطایی ابوبکر.

در اصل ابوبکر و بلال همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده اند و بلال هنوز مسلمان نشده، و ابوبکر مالک بلال نشده(۲) بود. نیز به گفته زرکشی(۳) ابوبکر بلال را پس از بعثت خرید که او را قریش به سبب مسلمانی اش شکنجه می داد و آن زمان که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه ابوطالب به شام سفر کردند شاید بلال از مادر زاده نشده بود.(۴)

۱- تهذیب التهذیب ۱۲/۴۱.

۲- حیاهالحیوان دمیری۲/۲۷۵.

۳- الاصابه/۵۰.

۴- تاریخ، ابن کثیر ۲/۲۷۵.

این بود خلاصه کلام درباره اولین مسلمان بودن ابوبکر با آن تشبّثات، اما پیرامون اولین اسلام آورنده بودن علی بن ابی طالب متجاوز از شصت حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و صحابه و تابعین، نقل شده است.(۱) در حالی که بنا به روایت صحیح طبری، ابوبکر بعد از مسلمانی بیش از پنجاه تن مسلمان گردیده است وانگهی اگر ابوبکر اولین مسلمان بوده پس حدیث ابن عباس با عبدالله بن مسعود چه می شود که گفت: در روی زمین احدی با این دین (اسلام) خدا را نمی پرستید، مگر این سه تن: محمد، علی و خدیجه.(۲)

۱۳. ابوبکر سالمندترین اصحاب

در گزارش بعضی راویان، ابوبکر سالمندترین اصحاب، یاد شده است.(۳)

ما تصور می کردیم غلّو و گزافه گویی در اخلاق روحی اشخاص که با حواس ظاهری درک نمی شوند، امکان دارد، اما در امور حسی و قابل درک دروغ به سرعت فاش شده و صاحب آن رسوا می گردد. موضوع کهنسال تر بودن ابوبکر نیز از آن جمله است.

ص:۱۸۳

۱- ر.ک: الغدیر ۳/۲۲۲.

۲- تاریخ، ابن عساکر ۱/۳۱۸.

۳- استیعاب ۱/۵۷۶ و...

آن گـاه علّـامه امینی (رضـی الله عنه) اسامی چهل تن از صـحابه رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را نام می برد که از ابوبکر مسن تر بوده اند.(۱)

۱۴. ابوبکر در ترازوی سنجش

اشاره

ترمـذی از مطرح پسـر یزیـد با پنـج واسـطه نقل می کند که رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: وارد بهشت و باغ شدم، در آنجا صدایی شـنیدم. پرسـیدم کیستی؟ گفت: بلال هسـتم. پیش رفتم دیدم بیشتر اهل بهشت، تهی دستان، مهاجران و فرزنـدان مسـلمانان بودنـد و از دارایان و زنان در آن ها کمتر دیـدم. تا فرمود: از یکی درهای باغ دوم بیرون آمدیم وقتی کنار در بـودم ترازویی آوردنـد مرا در یـک کفه و امت مرا در یـک کفه دیگر نهادنـد کفه من، سـنگین تر بـود. آن گـاه ابوبکر را آوردنـد او را در کفه ای و همه امت مرا در کفه دیگر گذاشـتند. او سـنگین تر بود و بعد عمر را آوردند و در یک کفه و همه امت مرا در کفه دیگر گذاردند او سنگین تر بود و سپس ترازو را به آسمان بردند.(۲)

رجال حدیث

علّامه امینی (رضـی الله عنه) با ذکر منابع پنـج روای آن، مطرح بن یزیـد کوفی، عبیدالله بن زحر افریقی، علی بن یزید الالهانی، قاسم بن عبدالرحمن

ص:۱۸۴

۱- ر.ک: الغدیر ۷/۲۸۵-۲۸۱.

۲- نوادر الاصول/۲۸۸؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۴/۷۸.

شامی، همه را ضعیف و حدیث ساز دانسته و سپس می نویسد: هیثمی، متن حدیث را هم دلیل بر ضعف حدیث برشمرده است.(۱)

۱۵. خورشید به ابوبکر توسل جسته است

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در شب معراج همه چیز به من عرضه شد حتّی خورشید، من به او سلام کردم و سبب کسوف(۲) (خورشید گرفتگی) را پرسیدم. خدا او را به نطق درآورد و گفت: خدای تعالی مرا بر روی چرخی نهاده بود و آن، هر جا را که او اراده می فرمود، می رفت من به چشم خودبینی بر خویشتن نگریستم آن چرخ مرا پایین آورد و در دریا انداخت. دو شخص دیدم یکی می گوید: احد، احد و دیگر می گوید: صَدق صَدق من آن دو را به درگاه خدا تعالی وسیله قرار دادم تا مرا از کسوف نجات دهد و من گفتم: پروردگارا آن دو کیستند؟ فرماید آن که احد، احد گوید حبیب من محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و آن که صدق صدق گوید ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) است.

درباره این حدیث، دانشمندان فضا و ستاره شناسان باید داوری کنند و کاش عالمان هیئت، از این حدیث اطلاعاتی درباره

۱- مجمع الزوائد ۹/۵۹.

۲- مبنای علمی پدیده کسوف (خورشیدگرفتگی)، امروزه بر دانشمندان مشخص است. مطابق با این دریافت علمی، گاهی سیاره ماه بین خورشید و سیاره زمین واقع می شود، در آن صورت رویت خورشید برای یک مدت زمانی غیرممکن است.

خسوف (ماه گرفتگی) کسب کننـد و کشف نماینـد که آن با توسل به کسـی، باز می شود تا بر نزهت و شادی مجالس افزوده گردد.(۱)

۱۶. ماده سگی از پریان مأمور

انس بن مالک نقل می کند: نزد رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نشسـته بودیم مردی از اصـحاب آمد در حالی که از ساق های پایش خون می چکید. پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: این چیست؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) به ماده سگ فلان منافق گذر کردم آن مرا گاز گرفت. فرمود بنشین! او جلویِ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) نشسـت. پس از یک ساعت مردی دیگر از اصـحاب آن حضـرت آمـد با ساق های خونین هماننـد اولی، پرسـید موضوع چیست؟ او هم گفت: ای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بر مـاده سـگ فلاـن منـافق گذشـتم آن حیوان مرا گزید. پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) به پا خاست و به یارانش فرمود با من بیایید برویم آن سگ را بکشیم. همگی شمشیر به دست برخاسـتند وقتی به سـراغ آن سـگ رفته و خواسـتند بکشـندش آن ماده سگ بر پای رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سلم) افتـاد و به زبان شـیوا و گیرا گفت ای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) مرا نکشـید من به خـدا و رسول او ایمان دارم. پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: تو را چه شـده که این دو مرد را گاز گرفتی؟ آن سگ گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من ماده سگی از پریانم و مأموریت دارم هرکس را که عمر و ابوبکر(رضی)

ص:۱۸۶

۱- نزهه المجالس ۲/۱۸۴.

را دشـنام و ناسـزا گويـد گاز بگيرم. پيامبر (صـلى الله عليه و آله و سـلم) به آن دو فرمود: شـنيديد آن سگ چه گفت؟ گفتند: آرى اى رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) ، ما به ابوبكر و عمر توهين كرديم.(۱)

علّامه امينى (رضـى الله عنه) مى نويسد: چه ماده سگ شـجاعى بوده كه پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) با اصحابش به سوى آن لشـكر كشـيده انـد، آيـا آن، سگ بوده يا شـير ژيان و يا لشـكر گران؟! گمان دارم آن دو مرد از ترسوهاى اصـحاب بودند وگرنه دليرانشان از شـير ژيان هم نهراسـند، تا چه رسد به سـگى از جنيان، اين سگ كجا بوده و چرا از آن پس ديگر كسى را گـاز نگرفته، بلكه بر آنان پارس هم نكرده است. وانگهى آن اصـحاب حاضـر چقـدر بى زبان و بى دست وپا بوده انـد كه آن زبان آورى سگ مادينه اى را در نشـر منقبت و برترى شـنيده انـد و آن را پخش نكرده اند و گذاشـتند در قرون متأخر، عبيدى آن بشارت را، براى خاندان صديق، منتشر سازد.

البته براى خـدا سـگانى درنـده و شـيرانى دمنـده وجود دارد كه به نفرين پيـامبراعظم (صـلى الله عليه و آله و سـلم) و يا يكى از فرزندان صادق او –درود بر او و بر همسـرشان- براى نبرد دشـمنان مأمور مى شوند، مانند سگى كه خدا به نفرين پيامبر (صلى الله عليه و آله و سـلم) بر لهب بن ابى لهب، مسـلط فرمـود(۲) و سـگى كه به نفرين رسول الله (صـلى الله عليه و آله و سـلم) سر عتبه را برگرفت و

ص:۱۸۷

۱- عمده التحقيق، عبيدى مالكى/۱۰۵.

۲- ر.ك: الغدير، امينى ۱/۲۶۱.

یا شیری که شاعر چاپلوس اموی را که، درباره زید جسارت کرده بود، در حضور امام صادق (علیه السلام) ، برگرفت.(۱)

۱۷. ارمغان ابوبکر به دوستدارانش

نقل است از علی (علیه السلام) که با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم و جز خداوند عزوجلّ کسی با ما نبود، فرمود یا علی: می خواهی سرور کهنسالان بهشت و ارزشمندترین آن نزد خدا به روز قیامت را به تو بشناسانم؟ گفتم قسم به زندگانیت، ای رسول خدا! آری. فرمود: این دو نفر که می آیند. نگاه کردم ابوبکر و عمر بودند سپس دیدم رسول خدا لبخندی کرد و سپس چهره اش جمع شد. آن دو، وارد مسجد شدند. ابوبکر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی ما به خانه ابی حنیفه نزدیک شدیم شما برای ما لبخندی زدید و سپس چهره تان را جمع کردید، چرا؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی شما به طرف خانه ابی حنیفه می رسیدید ابلیس با شما روبه رو شد و در صورت های شما نگریست. آن گاه دست هایش را به آسمان بلند کرد من می شنیدم و او را می دیدم و شما دو نفر او را نمی دیدید و نمی شنیدید. او دعا می کرد و می گفت: خدایا به آبروی این دو مرد از تو تقاضا دارم مرا با عذاب دشمنان این دو مرد عذاب مفرما.

۱- سیره، حلبی ۱/۳۱۰.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا چه کسی ما را دشمن می دارد در حالی که ما به تو ایمان آورده و یاریت کردیم و به آن چه از سوی پروردگار عالمیان آوردی، اعتراف داریم.

فرمود: آری ای ابابکر! مردمی در آخرالزمان پدید آیند که به آن ها رافضی گویند. آن ها حق را کنار گذاشته و قرآن را به طور ناصحیح تأویل کنند و خدا درباره آنان در کتاب عزیزش خبر داده:

(يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ)(۱)

کلمه ها را از معانی برمی گردانند.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! کیفر کسانی که ما را دشمن می دارند، نزد خدا چیست؟ فرمود: همین اندازه برای تو کافی است که ابلیس لعین از چنان عذابی به خدای تعالی پناه آورده است.

ابوبکر گفت: این کیفر دشمنان ماست. پاداش دوست داران ما چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چیزی است که شما دو نفر به آنان هدیه کنید. ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من، خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که یک چهارم پاداش کارهایم را از زمانی که به خدا ایمان آورده ام تا آن روز که با او دیدار خواهم کرد به دوستدارانم هدیه کردم. عمر نیز گفت من همچنان کردم، ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) .

۱- نساء،۴۶.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دست خط بدهید. علی (کّرم الله وجهه) گفت ابوبکر دوات شیشه ای را برداشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده خدا، عتیق بن ابی قحافه، می گوید: من، خدا و رسول او و همه حاضران مسلمان را شاهد می گیرم که یک چهارم عملکرد خودم را از روزی که به خدا ایمان آورده ام تا آن لحظه ای که به دیدار خدا بشتابم به دوستدارانم در این دنیا، هدیه کردم، و این دست خط را نوشتم، همچنین عمر، وقتی قلم از نوشتن فراغت جست جبرئیل امین فرود آمد و گفت ای رسول خدا پروردگار به تو سلام می خواند و تهنیت و احترام ویژه دارد و می گوید: آن چه را که دو صحابه تو نوشتند، بده. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این است. جبرئیل آن را گرفت و به آسمان برد و سپس به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید ای جبرئیل آنچه از من گرفتی کجاست؟ جبرئیل گفت: آن نزد خداوند تعالی است خود خدا و حاملان عرش و من و میکائیل و اسرافیل بر آن گواهی دادند و خدای تعالی فرمود: آن در نزد من است تا ابوبکر و عمر به آنچه گفتند در روز قیامت وفا کنند.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من در بیان نقاط ضعف و خطاهای این روایت شبیه به افسانه های قصه گوها و خیالات

۱- عمد التحقیق، عبیدی مالکی/۱۰۵-۱۰۷.

واهی رمان نویسان نمی خواهم سخن دراز کنم و از سازنده آن روایت مسخره نمی پرسم که آن شاهد گرفتن ها با طول و تفصیل چرا؟

و نمی پرسم چطور شده پیشوایان دانش حدیث و سنّت این حدیث برتری را قرن ها پنهان داشته اند تا در قرن یازدهم عبیدی آن را کشف کرده یا ساخته است. فقط می پرسم به چه جرئت آیه های قرآن را که درباره یهود است(۱) تحریف و تأویل ناصحیح کرده اند؟

۱۸. ابوبکر در قاب قوسین

گزارش به ما رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب معراج چون به «قاب قوسین» رسید،ترس و وحشت بر او چیره شد که صدای ابوبکر (رضی الله عنه) را شنید، با صدای صحابه اش مأنوس شد و دلش آرام یافت! و این کرامت ویژه صدیق است.(۲)

البته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اول تا آخر هرگز دچار ترس و وحشت نشده است تا چه رسد به پیشگاه حضرت باری تعالی، چه او همیشه در بارگاه او بوده و با ذات اقدس خداوندی انس و الفت داشته است. این ماجراها از ساخته های ایادی اموی و هم پالگی های آنان است که در مبعث و رسالت هم آن ها را

۱- نساء،۴۶؛ مائده/۱۲ و ۱۳.

۲- عمده التحقیق، عبیدی مالکی/۱۵۴.

ساز کرده اند و دانشمندان مسلمان پاسخ داده اند. پس این، افسانه در افسانه است.

۱۹. گوش و چشم دین

از حذیفه یمانی نقل است که شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: تصیم گرفتم مردانی را به گوشه و کنار بفرستم تا به مردم سنت ها و فریضه ها را بیاموزند، همانند عیسی بن مریم که حواریون را برانگیخت. به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد: ابوبکر و عمر چطور؟ فرمود: آن ها گوش و چشم دین هستند و من از آن ها بی نیاز نیستم.(۱) به نقل حاکم گزارشگر این تنها حدیث حفص بن عمر است که از زبان مسعر بازگو کرده است.

ذهبی در تلخیص مستدرک حدیث حفص بن عمر مدنی را حدیثی سست دانسته است.

نسائی حدیث را ثقه نمی داند، ابن عدی نیز می گوید: عموم حدیث های او قابل حفظ نیست. ابن حنّان نیز می نویسد: او سندها را زیر و رو می کرد و زمانی که او تنها گزارشگر است، استدلال به سخن او روا نیست. ابن معین نیز او را مرد بدی می داند و مالک بن عیسی او را آدمی ارزشمند ندانسته و نمی شناسد، عقیلی نیز می نویسد: او حدیث های باطل، گزارش

۱- مستدرک، حاکم ۳/۷۳.

می کرده است. قطنی نیز این حدیث را ضعیف و متروک دانسته است.(۱)

این وضعیت حدیث از جهت سند،اما در متن آن نیز مسائلی وجود دارد که مورد مناقشه است. کاش می دانستیم آن دو نفر کدام سنت و فریضه را به مردم می آموختند؟ آن چه درباره کلاله، ارث پدربزرگ، مادربزرگ ها، حکم تیمم و شکیات نماز و امثال آن می دانستند و اگر درباره قرآن سؤال می شدند از لغات مشکل آن جواب می دادند تا مطالب سخت آن؟ وآنگهی آن ها با چه چیزی گوش و چشم دین بودند آیا با حمله های آن چنانی در میدان های کارزار یا عطایایشان در خشکسالی و...؟ از مقدمی نقل است که حدیث گوش و چشم از ساخته های ولید بن فضل حدیث ساز است و ابن حجر نیز سند این حدیث را ضعیف می داند.(۲)

۲۰. منزلت ابوبکر در نزد خدا

از قول ابن عباس گزارش کرده اند که ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غار ثور همراه بود که به شدت تشنه شد. این مطلب را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه داشت. پیامبر فرمود برو سینه غار و آب بنوش. ابوبکر می گوید به سینه غار رفتم و آبی شیرین تر از

۱- میزان الاعتدال ۱/۲۶۲؛ تهذیب التهذیب ۲/۴۱۰؛ لسان المیزان ۲/۳۲۴.

۲- ر.ک: الغدیر،امینی ۵/۳۲۵؛ الاستیعاب ۱/۱۴۶؛ الاصابه ۲/۲۹۹.

عسل، سفیدتر از شیر و پاکیزه تر از بوی مشک نوشیدم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرشته ای را که مأمور جوی های بهشت کرده، فرمان داد تا نهری از جنه الفردوس به سینه این غار جاری سازد تا ابوبکر از آن بنوشد. گفتم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی من در نزد خدا این اندازه منزلت دارم. فرمود: آری و بیشتر. قسم به خدا که مرا به پیامبری برانگیخت دشمن تو وارد بهشت نمی شود، هر چند عبادت هفتاد پیامبر داشته باشد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چگونه این حدیث می تواند، صحیح باشد. در حالی که محدثین و مورخان آن را ندیده اند. حال آن که چنین چیزی معجزه ای بزرگ است. از طرفی ابن عباس، راوی نخستین آن، اندکی قبل از هجرت، زاده شده است. از سوی دیگر، چگونه حافظان حدیث و پیشوایان تاریخ و سیره از چنین خبر مهم و کرامت بزرگ، اعراض کرده اند، در حالی که آن ها پیشاپیش بر گردآوری دلائل نبوت و معجزات رسالت، اهتمام داشته اند. ولی آن را در کتب روایی و تاریخی ذکر نکرده اند. در این بین تنها سیوطی از ابن عساکر آن هم با سندی ضعیف، گزارش کرده است.(۲)

ص:۱۹۴

۱- الریاض النضره، ۱/۷۱؛ مرقاة الوصول،۱۱۴.

۲- الخصایص، ۱/۱۸۷.

اما چه بایـد کرد آن قوم در محبت ابوبکر و رفیق او روایت هایی دارند شبیه قصه های خیالی که دسـتان غالیان فضـیلت تراش، آن ها را ساخته و پرداخت کرده است.

آن گاه علّامه امینی (رضی الله عنه) دوزاده حدیث از آن قماش احادیث را با یاد راویان و کتاب هایشان آورده است.

ما داوری نهایی را به وجدان خواننده دانا، آزاده و هوشیار وامی گذاریم.

۲۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تأیید شیخین

نقل است از أبو أروی دوسـی: نزد پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم. ابوبکر و عمر درآمدند. پیامبر فرمود: سپاس خدا را که مرا با شما دو تن، تأیید فرمود.(۱)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: سـند این حـدیث درست نیست و متن آن، چنان که ملاحظه می کنیـد آیتی در گزافه گویی و غلّو این گروه است.

۲۲. اشباح پنج گانه از نسل آدم

نقل است از انس بن مالک که گفت: شـنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از قول جبرئیل فرمود: وقتی خداوند آدم را آفرید و روح در بدنش وارد کرد به من فرمود سیبی از بهشت بگیرم و آن را

۱- مستدرک، حاکم ۳/۷۴.

در دهـان آدم بفشارم. ای محمـد، خداونـد از چکه نخست، تو را آفریـد و ابوبکر از چکه دوم آفریـده شـد، و از چکه سوم نیز عمر و از چکـۀ چهارم عثمان و از چکه پنجم علی را آفریـده است. آدم پرسـید اینان کیسـتند که چنین گرامی داشتی؟ خداوند تعـالی فرمـود: پنـج تن از نسـل توانـد و اینـان از مجمـوع آفریـده هـای من گرامی تر هسـتند. وقـتی آدم، معصـیت کرد، گفت پروردگارا به حرمت این پنج تن که آنان را برتری بخشیدی مرا ببخش و خدا توبه او را پذیرفت.(۱)

سیوطی آن را دروغ و سـاختگی دانسـته و متن حـدیث را دلیل بر ساختگی بودن آن می دانـد. این حـدیث در برابر آیه «فتلقی آدم من ربه کلمات...» بقره/۳۷. ساخته شده است. ابن عباس از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) پرسید آن کلماتی که آدم از خدا تلقی کرد و براساس آن توبه نمود چیست؟ پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تقاضای توبه کرد و خدا توبه اش را پذیرفت. این گزارش را ابن مغازلی در ینابیع نیز آورده است.(۲)

۱- الریاض النضره، ۱/۳۰.

۲- الدُرّ المنثور، ۱/۶۰.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این جا به احادیث صحیحی از مشایخ اهل سنت درباره پنج تن آل محمد، پرداخته و حدیث فوق را نقد کرده است.(۱)

از آن جمله، ابوالفتح محمدبن علی نطنزی (م: ۴۸۰) در الخصائص و از قول ابن عباس نقل می کند: چون خداوند آدم را آفرید و از روح خود در وی دمید؛... و به فرمان پروردگار فرشتگان بر وی سجده کردند. سپس گفت: بار الها! آیا دیگرانی هم هستند که نزد تو گرامی باشند. خدای تعالی گفت آری و اگر آنان نبودند، تو را نیز نمی آفریدم. آدم گفت: ایشان را به من نشان ده؛ خداوند فرشته های پرده دار را فرمان داد تا پرده بگشایند و ناگاه آدم پنج سایه را پیشاپیش عرش دید و درباره آن ها پرسید. خداوند فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. حضرت آدم خشنود شد. چون از او لغزشی سر زد. خداوند را به این پنج تن یاد کرد و آمرزیده شد. اما بدانید گزارش معروفی با سند صحیح درباره توسل عمر به عباس (عموی پیامبر) وجود دارد که در نماز طلب باران او به نماز باران رفت و گفت: به آبروی پیامبرت تشنگی و گرسنگی را از ما دور کن. عباس گفت: پروردگارا!... اینان مرا به واسطه خویشی با پیامبرت واسطه قرار دادند... خدایا! آنان

ص:۱۹۷

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۷/۳۰۰-۳۰۵، ۵/۱۴۳-۱۵۶.

را در پناه خودت پناه ده. چون غیر از گروه کافران کسی از رحمت تو نومید نمی شود و باران بارید.

۲۳. ابوبکر بهترین اهل آسمان ها و ساکنان زمین است

ابوهریره نقل می کنـد که رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: ابوبکر و عمر بهترین اهل آسـمانند و ساکنان زمینند، جز پیامبران و رسولان.(۱) این روایت از جبرون آفریقایی است که آفت حدیث است.

۲۴. پاداش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر

از قول علی بن ابی طالب آورده انـد که شـنیدم رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به ابوبکر می فرمایـد: ای ابابکر خدا پاداش کسانی را که از آغاز آفرینش آدم تا زمان بعثت من ایمان آورده اند به من عطا فرموده و خدا ثواب و پاداش کسانی را که از زمان بعثت تا قیام قیامت، به من ایمان دارند، به تو عطا کرده است.(۲)

در زنجیر سند این حدیث، ابوالحسن تمّار قرار دارد که مؤثق نیست و حدیث های باطل گزارش کرده است. او همانند ابوسعید عـدوی است شـیخی کم حیا و دروغ پرداز و حدیث ساز بوده است و نیز در سـند آن ابومعاویه ضـریر قرار دارد که معروف به غلّو و

ص:۱۹۸

۱- صواعق، ابن حجر/۴۵؛ تاریخ بغداد، خطیب ۵/۳۵۳.

۲- الریاض النضره، ۱/۱۲۹.

گزافه گویی است.(۱) این، وضع سند حدیث است و اما مضمون آن را باید خواننده با وجدان و آزاده، داوری کند.

۲۵. مهر و سپاس دو واجب بر امت

از سهل بن سعد نقل است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مهر ابی بکر و سپاس او بر امت من واجب است.(۲)

این حدیث از ساخته های عمربن ابراهیم کردی است که دارقطنی او را دروغگوی ناپاك می داند.

۲۶. ابوبکر در کفّه ترازو

مورد شماره چهارده، به برتری ابوبکر با امّت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سنجیده شده چنان که گذشت. در این حدیث رؤیایی، ابتدا ابوبکر با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سنجیده شده و بعد به ترتیب عمر، عثمان و علی با یکدیگر سنجیده شده اند. پس از علی (علیه السلام) ترازو بالا رفته است و رنگ و رخسار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تغییر یافته و فرموده خلافت سی سال است آن گاه به ملك و سلطنت تبدیل شود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) وضع سه راوی این حدیث را بررسی کرده و بی اعتباری سخن آنان را اثبات نموده است.(۳)

۱- میزان الاعتدال، ۳/۳۴۴.
۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۴۵۳.
۳- مرقاه الوصول،۱۲ به نقل از حکیم ترمذی.

۲۷. مسلمانی پدر و مادر ابوبکر

اشاره

یکی از بحث های دایر در تاریخ و حدیث، سبقت مسلمانی پدر و مادر ابوبکر بر مسلمانی پدر و مادر دیگر صحابه است. عایشه می گوید: پدر هیچ مهاجری مسلمان نشده جز پدر ابوبکر.(۱) از علی بن ابی طالب نیز نقل است، به طور مرسل: پدر و مادر ابوبکر با هم مسلمان شدند و این مزیت برای احدی فراهم نشد، جز برای ابوبکر.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما جانب علی و عایشه را از چنین دروغ آشکار که برخلاف تاریخ و حدیث است، پاک می دانیم و سوگمندانه می گوییم که مهر و محبت بی دلیل انسان را کور و کر می کند. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) فصل هایی گشوده و تعداد قریب به بیست و هشت صحابه را نام برده که پدر و مادر آنان پیش تر، مسلمان شده اند که از آن جمله بوده اند: پدر و مادر عمار(۳) و پدر و مادر عبیدالله بن جعفر به همراه برادرانش محمد و عون(۴) و جز این ها.

سپس روایات مسلمانی ابوقحافه و ام الخیر مادر ابوبکر را آورده و سند و متن ها را بررسی کرده و ضعف آن ها را آشکار

ص:۲۰۰

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی/۷۳.

۲- تفسیر، قرطبی ۱۶/۱۹۴.

۳- تهذیب التهذیب، ۷/۴۰۸.

۴- ر.ک: سیره، ابن هشام /۱۱۲-۱۱۷ و... .

ساخته است، همچنان که دعوی غالیان در منقبت و فضیلت مبنی بر نزول آیه پانزده سوره احقاف و نیز آیه شصت و دو سوره مجادله را با منطق و استدلال مردود دانسته است و قدر مسلّم آن است که خود ابوبکر در سال هفتم بعثت مسلمان شده و پدرش ابوقحافه اگر مسلمان شده باشد در سال هشتم هجرت در روز فتح، اسلام آورده همچنان که مادرش که مادرش ام الخیر اگر مسلمان شده باشد در سال ششم بعثت مسلمان شده است.

پس این برتری های دروغین چیست؛ حاشا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنان کلامی خلاف واقع گفته باشد.(۱)

هدف از آن سخن

اشاره

من گمان دارم آن جماعت این دروغ را فقط از روی ناآگاهی از تراجم رجال، به هم نبافته اند و نه آن که اسلام آوردن و یا اسلام نیاوردن پدران مهاجران، برای ایشان مهم بوده و یا از طرح اسلام پدر و مادر ابوبکر هدفی داشته اند. جز این که آن همه سر و صداها برای این بوده که سرور ابطحی ها و بزرگ دودمان طالبی ها پدر مولای ما –امیر مؤمنان– را کافر قلمداد کنند و پس از آن که نتوانستند درباره فرزند او سخنی بگویند، تیرهای زهرآگین خود را به طرف پدر و یا هر دو پدر و مادر

۱– ر.ک: الغدیر، امینی ۷/۳۱۰–۳۲۹.

او پرتاب کرده اند و حتی به آن هم قناعت نکرده، سخن را به پدر و مادر خود پیامبر معظم، هم کشاندند.

به عنوان مثال، عاصمی در بیان وجه تشابه به میان پیامبر و علی –درود خداوند بر هر دو- می نویسد: از جمله در مورد پدران شباهت دارند که با وصف برخورداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بسیاری از نعمات الهی، خدا نعمت اسلام پدر و مادر را به او نداده و این مورد اتفاق جمهور مسلمانان است.(۱) جز اندکی ناچیز که مورد توجه نیستند، همچنین مرتضی با این که از اخلاق و خصال والایی بهره مند بوده و خداوند نعمت های فراوان به وی بخشیده، اما او از نعمت اسلام آوردن پدر و مادر محروم بوده است.

آن ها با لجاجت تمام این جار و جنجال را به راه انداختند در حالی که روش زندگانی شیخ ابطح و سرپرستی او و از صاحب رسالت و حمایت او از وی و تصریح به گرایش به آیین او و تسلیمش در گفتار و کردار و نظم و نثر و با هر توانی که داشته، نادیده گرفته اند.

ابن ابی الحدید در اشعاری اینگونه می سراید: اگر ابوطالب و پسر او (علی) نبودند. دین اسلام شاخص و برپا نمی شد.

ص:۲۰۲

۱- این، پندار عاصمی است. وگرنه امامیه و زیدیّه و هم کیشان آنان از روزگار اول به مسلمانی پدر و مادر پیامبر اقدس، عقیده مند بوده اند و اشخاص شاذ مورد توجه نیستند.

آن، در مکه پناه داد و حمایت کرد، و این، در یثرب به دنبال مرگ دشمنان حرکت کرد...(۱)

در این جا چهار راه وجود دارد که بدان وسیله روحیات و جنبه های معنوی هر شخص را می توان فهمید.

۱. فهم سخنان شخص؛

۲. عملکردهای او؛

۳. آنچه خانواده او که آشناترین اند، گزارش کرده اند؛

۴. سخنان دیگران؛

اول: سخنان خود ابوطالب

ابوطالب در بخشی از اشعار جواهرنشان خود که در کتاب های سیره تاریخ و حدیث، ثبت و ضبط است. چنین گفته است:

مردمان نیک بایستی بدانند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دستیار موسی و عیسی پسر مریم است. او برای ما هدایت آورد همانگونه که آن دو پیامبر آوردند... .(۲)

و از جمله سخن اوست در امر نامه منحوس، محاصره.(۳)

۱- ابن ابی الحدید این اشعار را به خود نسبت داده است ۳/۳۱۷.

۲- مستدرک، حاکم ۲/۶۲۳.

۳- سیره، ابن هشام ۱/۳۷۳ و... .

در حمایت صریح از پیامبراعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: به خدا سوگند دستشان با جمعی به تو نمی رسد تا من به زیر خاک نرفته ام.

ابن ابی الحدید گوید: مجموعه اشعار ابوطالب در تصدیق رسالت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حمایت از او، در حد تواتر است و ما به اندکی از بسیار اشاره کردیم.(۱)

دوم: عملکرد نیکوکارانه و سخنان شکرانه

سرور بطحاء ابوطالب –سلام خدا بر او- در دفاع از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و دعوت به آیین حنیف او، از اولین ساعات تا دم واپسین، عملکردهای نیک و تلاشی، درخور سپاس داشته است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پانزده نمونه از آن ها را با یاد منابع و مأخذ، آورده است. همراهی سفر شام، طلب باران با توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ولادت امیرالمؤمنین و کسب تکلیف در نامگذاری او و ندای هاتف غیبی، در آغاز بعثت، در گم شدن او در بچگی، توصیه او به ملازمت و پیوستن به پسر عمویش در نماز و چندین مورد دیگر.

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۲/۳۱۵.

سوم: روایت های خاندان و نزدیکان او

تمام مردان هاشمی، فرزندان عبدالمطلب، و پسران ابوطالب به ایمان ثابت ابوطالب اعتراف داشته اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) در این خصوص ده نمونه آورده و در پایان آن فصل به عنوان سخن پاکیزه از پیشوایان اهل بیت، امامان سجاد، باقر، صادق و رضا (علیهم السلام) و نیز مرثیه ای از زبان فرزندش آورده است:(۱)

ای ابوطالب پناهِ پناه جویان و ای باران خشکسالی ها و نور تاریکی ها فقدان تو حریم حفاظت و شرف را در هم کوبید خدای صاحب نعمت ها به تو درود بفرستد و رضوان خدا بر تو که برای آن پیامبر پاک، بهترین عمو بودی.(۲)

مجموعه این حدیث ها و ماجراها پیرامون ابوطالب جز با اسلام و ایمان او به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی سازد و از جمله تحقیقات ارزشمند درباره ایمان ابوطالب، کلام علّامه بزرنجی است. برخی دانشمندان معروف اهل سنت مثل قرطبی، سبکی و شعرانی نیز از طرق دیگر جز طریق اهل بیت، اهل نجات بودن ابوطالب را اثبات کرده اند و زینی دحلان نیز در این مورد، اثری دارد.(۳)

۱- دیوان، ابی طالب،۳۶.

۲- الحجه، فخاربن معدّ،۲۴.

۳- اسنی المطالب،۴۳.

چهارم: سخنان دیگران

آن بود شیعیان اهل بیت و خاندان و نزدیکان که احدی در ایمان و اسلام ابوطالب شک و تردید نداشته اند و همگی او را در مرتبه ای بالا از ایمان دانسته اند.

معلّم بزرگ، شیخ مفید می نویسد: امامیه اتفاق نظر دارند که پدران و نیاکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آدم تا عبدالله همه مؤمن و موحد بوده اند و نیز اتفاق دارند که ابوطالب و آمنه دختر وهب، در حالی که مؤمن بوده اند، از دنیا رفته اند.(۱)

ابوجعفر شیخ طوسی می نویسد: به فرموده امام باقر و اما صادق (علیهما السلام) ابوطالب، مسلمان از دنیا رفته است و امامیه، بر این معنا اتفاق نظر دارند و بر آن دلائل تعیین کننده، یاد کرده اند.(۲)

شیخ طبرسی نیز می نویسد: اجماع اهل بیت بر ایمان ابوطالب، ثابت است و چنان اجماع و اتفاقی، حجت است. آنان یکی از ثقلین هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به چنگ زدن به دامن آن، فرمان داده است.(۳)

علامه در این جا سخنانی از بزرگانی مانند ابن معدّ فخار، فتال نیشابوری و سیدبن طاووس آورده است.(۴) ابن ابی الحدید

۱- اوائل المقالات،۴۵.

۲- تبیان، ۲/۳۹۸.

۳- مجمع البیان، ۲/۲۸۷.

۴- الحجه،۱۳؛ روضه الواعظین،۱۲۰؛ طرائف،۸۴.

نیز می نویسد: شیعه بر اسلام و ایمان ابوطالب، اجماع دارند و بزرگان معتزله، مانند ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی، نیز بر همان باور هستند.(۱)

علّامه محمدباقر مجلسی می نویسد: شیعه بر مسلمانی و ایمان ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اول بعثت، اجماع دارند و معتقدند که او هرگز بتی را نپرستیده، بلکه خود از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بوده است.(۲) اخبار از طریق خاصه و عامه بر این معنا متواتر است و مستند آن، عقیده اجماعی و احادیث مردانی از اهل بیت است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) چهل حدیث درباره ایمان ابوطالب با ذکر منابع و مآخذ، آورده و پس از آن، از کسانی نام برده و برخی آثارشان را یاد کرده که به طور مستقل درباره ابوطالب کتاب نوشته اند، یا در قصائدی بلند او را ستوده اند. در این جا با حدیث نابی از ابوطالب این فصل را می بندیم و سخن به پایان می بریم.

ابن حجر در الاصابه از قول ابورافع می نویسد: شنیدم ابوطالب می گوید: شنیدم پسر برادرم محمدبن عبدالله می گوید: همانا پروردگار من او را (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)) به پیوند با ارحام و خویشاوندان نزدیک، برانگیخته و این که تنها خدا

۱- شرح، ابن ابی الحدید ۳/۳۱۱.

۲- بحار، ۹/۲۹.

پرستش شود و همراه او چیزی عبادت نشود و محمد همان انسان راست گو و امین است.(۱)

زینی دحلان نیز این حدیث را از منابع مختلف و از عروه آورده است: شنیدم ابوطالب (رضی الله عنه) می گوید: حدیث کرد مرا پسر برادرم همان مرد راستگو و امین –و به خدا سوگند او راستگو بود- فرمود: پروردگار او، وی را برای پیوند با خویشاوندان نزدیک، و به پاداشتن نماز و ادای زکات، فرستاده است و می گفت: سپاسگزاری کن و کفران و ناسپاسی نکن که معذّب می شوی.(۲)

ص:۲۰۸

۱- الاصابه، ۴/۱۱۶.

۲- اسنی المطالب،۶؛ الحجه، فخاربن معد،۲۶.

جلد ۸

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۳

ص:۴

ص:۵

پیشاهنگ سخن

پاک و منزّه هستی تو، من نباید چیزی بگویم که حق من نیست و مرا نسزد.

کسانی را که کتاب دادیم آن را با تلاوتی شایسته، خوانند، آنان به او باور دارند.

و مردمانی که کتاب داده شده اند می دانند که آن حقیقتی است از سوی پروردگارشان و آنان که به ایشان کتاب دادیم او را می شناسند همان گونه که پسرانشان را شناسند در آن کتاب از یادکرد چیزی کوتاهی نورزیده ایم. در حالی که گروهی از ایشان، حقیقت را دانسته پوشیده می دارند.

و منافقان و کسانی که دل هایی بیمار دارند گویند دین آنان (دشمنان) مغرورشان ساخته چه سخن بزرگی از دهانشان بیرون می آید و جز دروغ نمی گویند.

سوگند به پروردگار آسمان و زمین، آن یک حقیقت است مانند آنکه شما حرف می زنید. بگو آری، آن یک حقیقت می باشد و ما آنگاه که آن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم سخن

ص:۷

دروغ نبود. تصدیق کننده کتابی است که پیشتر بوده و خداوند مؤمنان را به اذن خود کسانی را که در حقانیت آن دچار اختلاف شده بودند هدایت فرموده است.

پس از حق چه چیز جز باطل وجود دارد؟! بگو حق و حقیقت از سوی پروردگار شماست هر کس خواست باور کند و هر که خواست کفر بورزد. و بگو، حمد و ثنا برای خداست و سلام و درود به بندگان برگزیده او.

ص:۸

ابوطالب در یاد قرآن حکیم

اشاره

همانا گروه دشمنان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناجوانمردانه بر ابوطالب، قهرمان ایمان، نخستین مسلمان پس از فرزند نیکوکارش و تنها یاور دین خدا، ستمگرانه تاختند؛ تا آنجا که به داستان سرایی درباره او بسنده نکرده، به سراغ کتاب خدا رفته و با جابه جایی کلمات در آیات قرآن حکیم، سخنانی به هم بافتند که از حقیقت دور بوده و فاصله ای به بلندای مشرق تا مغرب دارد.

تحریف و تطبیق

آیه نخست

(و هم ینهون عنه و ینئون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون)(۱)

و آنان از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند و از او دور می شوند و جز خویشتن را به هلاکت نمی اندازند و نمی فهمند.

طبری از قول سفیان ثوری و... روایت می کند که این آیه

۱- انعام /۲۶.

درباره ابوطالب نازل شد. او مردم را از آزار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می داشت، امّا خود به اسلام نمی گروید.(۱)

قرطبی می گوید: این آیه عام بوده و شامل همه کافران است.

مفهوم آن اینست که از پیروی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می داشتند و خود نیز از وی دوری می گزیدند؛ و نیز گفته شده: آیه فوق مخصوص ابوطالب است. او مردم را از آزار دادن به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منع می کرد، و خود از ایمان آوردن به وی خودداری می نمود و دور می شد.

آنگاه حکایت آزار دادن ابوجهل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط ابن زبعری، با نهادن شکمبه ای بر سر او هنگام نماز و تا آخر قصه را آورده است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نزول این آیه در شأن ابوطالب به چند دلیل نمی تواند صحیح باشد:

۱. مرسل بودن حدیث، نداشتن سند پیوسته که شاید راویان ضعیفی در میان باشند.

۲. این حدیث را حبیب بن ابی ثابت به تنهایی گزارش کرده است. ابن حبان او را اهل تدلیس دانسته و به قول عقیلی،

۱- تاریخ، طبری ۷/۱۱۰ و...

۲- تفسیر، قرطبی ۶/۴۰۶؛ ملاحظه می کنید: مرجع ضمیر«هم» و متعلق «نهی» در روایت نخست، کفارند که مردم را از پیروی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می دارند و به روایت دوم، ابوطالب است که مردم را از اذیت و آزار نهی می کرد و ما آن برداشت متفاوت را از مصادیق تفسیر به رأی می دانیم.

احادیث او دنبال نمی شود.

قطّان نیز می گوید. حدیث او محفوظ نیست، و برخی اقوال دیگر در سندیّت این قول خدشه وارد کرده اند.(۱)

۳. آنچه از ابن عباس ثابت است گزارشی است که با این حدیث منافات دارد. اینکه مشرکان مانع از ایمان آوردن مردم به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می شدند، و از آن حضرت دوری می گزیدند.(۲)

۴. از سیاق این آیه چنین بر می آید که خداوند تعالی مردمان زنده ای را مورد نکوهش قرار داده که از محمد دوری می گزیدند و دیگران را از ایمان به وی، باز می داشته اند. مؤید آن نقل دوم قرطبی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از نزول قرآن در آن جریان خبر داده است و نکاتی دیگر.

۵. باز از سیاق آیات کریمه بر می آید که آن جماعت مشرک، از ایمان به محمد منع می کردند، و دور می شدند. نظیر آیه پنجم سوره غافر که می آمدند با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو مگو می کردند و قرآن را از افسانه های نخستین می خواندند، آنان بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از رسالت خود باز می داشتند و از او دور می شدند.

این ها کجا و آن کارهای شریف و پاکیزه ابوطالب کجا؟ طبری می گوید: مراد آیه، مشرکانند که آیات الهی را تکذیب

۱- تهذیب التهذیب ۲/۱۷۹؛ میزان الاعتدال ۱/۳۹۶.

۲- تفسیر، طبری (جامع البیان) ۷/۱۰۹.

کرده و مردم را از تبعیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دور می نمودند.(۱)

آیه دوم و سوم

برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که ایمان آورده اند، روا نباشد که برای مشرکان، طلب آمرزش کنند هرچند که از خویشان آنان باشند. بعد از آنکه برایشان آشکار شده که آنها از دوزخیان هستند.(۲)

همانا تو نمی توانی هر که را دوست داشتی، هدایت کنی ولکن خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند و او به راه یافتگان آشناتر است.(۳)

عده ای از سران مشرکین مکه هنگام وفات ابوطالب بر بالین وی حاضر بودند. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادتین را به او تلقین می کرد. ولی او خودداری کرد و پیامبر فرمود: تا خدا مرا نهی نکرده برای تو طلب آمرزش خواهم کرد. در این شرایط آیه دوم نازل شد.(۴)

علّامه امینی (رضی الله عنه) از چند جهت این روایت را به بوته نقد می کشاند:

اول، با یاد هشت نکته در زمینه های رجالی، تفسیری و شأن نزول آیات، و بیان اینکه برخی آیه های یاد شده مکّی و

ص:۱۲

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی ۴/۲۸.

۲- توبه /۱۱۳.

۳- قصص /۵۶.

۴- طبری؛ صحیح، مسلم؛ صحیح، بخاری ۷/۱۸۴؛ کتاب تفسیر سوره قصص.

برخی دیگر مـدنی بوده و بـا موضوع ابوطـالب، بی ارتبـاط هسـتند؛ سـخن مـدعیان نزول آن آیه ها را در حق ابوطالب، مردود دانسته است.

دوم: برخی احادیث، ضعیف و مرسل در برابر حدیث های صحیح و معتبر، تاب مقاومت ندارند.

سوم: هدایت و ضـلالت به دست خداست و با آیات دیگر مشعر بر اختیاری بودن آن برای بشر، منافات ندارد که اوّلی تسلط و باعثیت باری تعالی بر کیان هستی است و دوّمی، اقدام و مباشرت عملی است که توضیح خواهیم داد.

چهـارم: سـعید بـن مسیّب از گزارشـگران آن حـدیث، از دشـمنان امیرالمـؤمنین علی (علیـه السـلام) است و به سـخن او نتـوان استدلال کرد.(۱)

مورّخـان برخورد عمربن علی را با وی آورده انـد و نیز جریان خصومت او با اهل بیت به آن حـد بوده که بر جنازه امام سـجاد نماز نگزارد و سخنی زشت گفت.

پنجم: از روایت بخاری چنین بر می آیـد که آن دو آیه به دنبال هم نازل شده اند در صورتی که چنین نیست. آیه دوّم مکّی و آیه نخست مدنی است، و فاصله بین نزول دو آیه بیش از ده سال است. روایت بخاری، روایتی درست و پذیرفتی است.

ششم: علاّمه امینی (رضی الله عنه) ضمن ارائه بحث های قرآنی و

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱/۳۷۰.

تفسیری، آیه استغفار را مدنی دانسته که سال ها پس از درگذشت ابوطالب نازل شده است.(۱)

هفتم: اگر از روایت بخاری که روایتی پذیرفتنی است، درگذریم و چندین روایت دیگر که در مورد ایمان ابوطالب از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ، امام علی (علیه السلام) و ابن عباس نقل شده، صرفنظر کنیم؛ باز هم نمی توان پذیرفت که از گرایش به اسلام امتناع کرده باشد؛ زیرا به نقل از شهرستانی در کتاب «الملل و النحل»، ابوطالب تا آخرین لحظات زندگی به درستی و صحت آموزه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اذعان داشته است.(۲)

هشتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طلب مغفرت برای پدران مشرك نهی شده اما استغفار او برای ابوطالب پس از ایمان وی بوده است.

از ابن عباس نقل شده که ابوطالب به شهادتین اعتراف کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:ای عمو! سپاس خدا را که تو را هدایت فرمود. مجموعه آن آثار مشعر بر ایمان او است؛ امّا به مصلحت دفاع از محمّد ایمان خود را علنی نمی کرده است و چنان که پیش تر آوردیم؛ مثال این شعر ابوطالب:

«ألم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولاً كموسی خط فی اول الكتب» آیا نمی دانید که ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در آغاز کتاب ها، نوشته شده است و یا در ایمان به کتاب او

۱- ر.ك: الغدیر ۸/۱۰- ۱۲.

۲- اسنی المطالب /۱۸

گفته: یا ایمان آورند به کتابی شگفت که بر پیامبری نازل شده همچون موسی و یا یونس.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از ذکر هشت نکته، به تناسب بحث از آیه شصت و پنج سوره قصص، ده آیه به عنوان نمونه، مبنی بر استناد هدایت و ضلالت به خدا، و ده آیه دیگر نیز به عنوان نمونه، درباره هدایت و ضلالت به اختیار انسان بستگی دارد و این دو مطلب با هم منافاتی ندارند؛ به این کلام حکیمانه پرداخته که اسناد هدایت و ضلالت به خداوند بدان معناست که او مبدأ هستی و آفرینش است و جز او در نظام آفرینش تأثیر مستقل و ذاتی وجود ندارد و او برانگیزاننده است؛ اما نسبت آن ها به بشر در چارچوب مشیّت خدا مبنی بر مختار بودن انسان است و در مقام مباشرت و اقدام چنان کار، انتخاب با انسان است و این دو معنا، هر دو صحیح اند و مشکلی پدید نمی آورند آنگاه بحث هایی روایی و تفسیری را پی گرفته اند.

داستان گودال کم عمق آتش

دشمنان ابوطالب درباره داستان گودال کم عمق آتش نیز کف زدن و سوت کشیدن ها دارند.

بخاری و مسلم از قول برخی آورده اند که عباس بن

۱- ر.ک: الغدیر ۸/۶.

عبدالمطلب از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسد: عموی شما [ابوطالب]، پیرامون شما را گرفته و برایتان به خشم می آمد. آیا شما سودی به او نبخشیدی؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او در گودالی کم عمق از آتش قرار داشت که اگر من نبودم، او در درک اسفل جای می گرفت. در تعبیر دیگری از حدیث، این گونه نقل شده است: او را در میانه های آتش یافتم و به گودالی کم عمق بیرون آوردم.

در حدیث سوم، نقل است که لیث نیز می گوید: شاید شفاعت من شامل حال او شود و در گودالی کم عمق از آتش قرار داده شود که تا قوزک پا می رسد؛ ولی مغز دماغش از آن به جوش می آید.(۱)

علاّمه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در سندهای این روایات چه بگویم که سفیان ثوری که روایات را در هم می آمیخت و از ضعیفان و دروغگویان، حدیث نقل می کرد؛ و نیز عبدالملک بن لخمی بن عمیر، که عمر طولانی کرد و حافظه اش تباه گشت، و احمد درباره او می گوید: او در بیان روایت، فردی ضعیف است و اشتباه می کند. ابن معین نیز می گوید: او روایات را در هم و آشفته می سازد و...(۲)

۱- صحیح، بخاری ۶/۳۳- ۳۴ و ۹/۹۹؛ صحیح، مسلم ۱/۱۰۶. مسند، احمد ۱/۲۰۶؛ عیون الاثر ۱/۱۳۲ و....

۲- میزان الاعتدال ۲/۱۵۱.

افزون بر این ها، سند متن ها نیز آشفته هستند. بعضی متون مشعر بر عذاب در گودال آتش موکول به قیامت است که شفاعت سود خواهد بخشید و از برخی دیگر بر می آید که خروج از چنان عذابی، در همین زمان قبل از صدور حدیث بوده است.

اما ما یک سخن بیش نمی گوییم آن این است که حضرت شفاعتش را برای ابوطالب مربوط به شهادتین، دانسته است. چنانکه در کل موارد شفاعت چنین است و ابوطالب نیز قبل از وفات شهادتین گفته است.

بنابراین، روایت عذاب در گودال کم عمق با آیات و روایاتی که یاد شده منافات دارد و باید آن را به سینه دیوار زد که مخالف کتاب و سنّت است. در حدیث صحیح آمده است: اگر احادیث هرچند فراوان پس از من به شما برسد، آن ها را به کتاب خداوند تعالی عرضه کنید، آنچه با قرآن سازگار است، بپذیرید؛ و آنچه ناسازگار است، مردود بدارید. شما فریب این را نخورید؛ چنانکه بخاری، حدیث را در کتاب خود «صحیح»، نقل کرده است و آن خورجین یاوه ها و انبان لغزش هاست.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در پایان، قصیده ای زیبا و پرمغز از استاد فقه، فلسفه و اخلاق، محمد حسین اصفهانی و دیگران نقل کرده و می نویسد: این است بزرگ بطحاء و نمونه هایی از

ایمـان و اخلاص او «ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله»(۱) و نیز «لیستیقن الـذین اوتوا الکتاب و یزداد الـذین اوتوا الکتاب و المومنون» و «الـذین جاؤوا من بعـدهم یقولون ربنا اغفرلنا و لإخواننا الذین سـبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلّاً للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم»(۲)

مبالغه در برتری ابوبکر

۲۹. پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه

مردی ابوبکر را دشـنام می گفت و پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نشسـته بود و تعجب می کرد و لبخند می زد. ابوبکر به آن ناسـزاگو جواب داد. پیامبر به خشم آمـده و ایسـتاد و رفت. ابوبکر خود را به پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) رسانیـد و گفت: ای رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) ، وقتی آن مرد مرا ناسزا می گفت، شما نشسته بودید، تا من جواب دادم، به خشم آمدید؟

رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: فرشـته ای جواب او را می داد تـا تو ایسـتادی و پاسـخ دادی، او رفت، من هم ایسـتادم. در عبارت ابوهریره آمده است:... وقتی تو به برخی سخنان او جواب دادی، شیطان وارد شد، و من با شیطان هم نشین نمی شوم.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این حدیث، مرسل است و در

ص:۱۸

۱- حدید /۲۷.

۲- مدثر /۳۱ ؛ حشر /۱۰.

۳- الاثار /۲۰۸؛ مسند، احمد ۲/۴۳۶.

ضعف آن وجود ابویوسف قاضی، کافی است، چون او بسیار خطا می کرده است. این نقل مورد نظر فلاس، ابوحفص و بخاری نیز هست. ابویوسف نماز را جزو ایمان نمی دانست. علاوه بر سند، متن روایت نیز آشفته است. آن مرد ابوبکر را دشنام می گفت، شیطان حضور نداشت، تا ابوبکر جواب داد، شیطان حضور یافته است. این سخن شگفتی است. وانگهی آیا فرشتگان مأمور پاسخ گویی به دشنام گویان مؤمنان، در حق همه آنان هستند، یا این امر تنها اختصاص به ابوبکر داشته است؟ سوم، مشرکانی که دائما رسول خدا را ناسزا می گفته اند، آیا فرشتگانی به آن ها پاسخ می گفتند؟ من به اثری برنخورده ام.

آری روایت شده که خداوند در آسمان هفتاد هزار فرشته دارد که ناسزا گویان ابوبکر و عمر را نفرین می کنند. راوی آن «مسهل» حدیث ساز است.(۱)

۳۰. سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت ابوبکر

اشاره

ابوسعید خدری نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مردم سخنرانی می کرد و فرمود : همانا خدا بنده ای را آزاد گذاشت که میان دنیا و آنچه در نزد اوست، یکی را برگزیند، و این بنده، آنچه را که در نزد خداست برگزید. ابوبکر گریست. ما از گریه او

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۵/۲۸۰.

در شگفت شدیم، معلوم شد که مراد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن بنده ای که آزاد گذاشته، تا میان این جهان و آنچه در نزد خداست، یکی را برگزیند، خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. ابوبکر آن را دانست. پس او [ابوبکر] داناترین ما بود. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که پیش از همه مردمان در همراهی با من و دادن مال بر من منت دارد، ابوبکر است. اگر من کسی را جز پروردگارم، برای خود خلیل و دوست بر می گزیدم، به یقین ابوبکر را انتخاب می کردم، لیکن میان ما، جز اخوت و مودت اسلامی چیزی نیست و هرگز دری باقی نماند، مگر آنکه بسته شود بجز درِ پسر ابی قحافه.(۱)

سند این حدیث از اسماعیل بن عبدالله است که آن را روایت کرده. او شخصی کم خرد بوده است. همچنین ابن معین نیز در مورد این راوی حدیث می گوید: او و پدرش حدیث دزد بوده اند.

نسایی سخن او را غیر قابل اعتماد بر می شمرد و می گوید: او از دایی اش، حدیث های عجیب و غریبی گزارش می کرده که احدی، آن ها را پی نمی گرفت. اسماعیل بن ابی اویس می گوید:

من برای اهل مدینه، حدیث می ساختم، آنگاه که آنان در امری اختلاف می کردند.

۱- صحیح، بخاری ۵/۲۴۲ و ۶/۴۴؛ تفسیر کبیر، رازی ۲/۳۴۷.

اما متن حدیث

بخشی از حدیث سخن خود ابوسعید است. آگاهی از رحلت نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر مخصوص نبوده و همه اصحاب که سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در حجهالوداع شنیدند، از آن مطلع بودند.

اما در مورد حسن مصاحبت و بذل مال ابوبکر، کسی را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منتی نیست که خدا تعالی فرمود: «هر کس کار شایسته ای انجام داد برای خود کرده و هر کس بد کرده باز برای خود اوست»(۱).

«اگر نکویی کردید برای خود نکویی کرده اید و اگر بدی کرده اید باز برای خود بدی کرده اید».(۲)

بلکه برای رسول خدا حق که به بشریت منت نهد که آنان را به خدا فرا خوانده و هدایت و تهذیب نفوس کرده است. هر آنکه با او نیکو هم صحبتی کرد و او را یاری رسانید، بر خویشتن خویش خیرخواه بوده است.(۳)

بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند، بگو اسلامتان را بر من منت منهید، بلکه خدا منت می نهد که شما را به ایمان رهنمون گشته است. اگر از راستگویان بوده باشید. خدا بر مؤمنان منت گذاشت که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و تزکیه شان

۱- فصلت /۴۶.

۲- اسراء /۷.

۳- حجرات /۱۷.

فرماید و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند که پیش تر در گمراهی آشکاری بوده اند.(۱)

اما موضوع خلّت و دوستی، از ساخته های ناشیانه حدیث سازان بی خبر از یکدیگر است، که به ضد و نقیض گویی افتاده اند. خدا از آنچه می کنند، غافل نیست.

با این موضوع، آیا از مصادیق گزافه گویی نیست که نووی گفته است: علما اتفاق نظر دارند که صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن عزیز،«صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم است!

۳۱. امیر مؤمنان خلیفه را ستایش می کند.

ابن جوزی از طریق حسن نقل می کند: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا می رفت، ما نگریستیم و دیدیم که پیامبر ابوبکر را برای پیش نمازی برگزید. امیرمؤمنان فرمود: ما نیز در امر دنیای خویش آن را پسندیدیم که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای دین ما پسندیده پس ابوبکر را جلو انداختیم.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از ذکر سه مورد در گزارش این حدیث، می نویسد: گزارشگران در نقل حدیث با دروغ های آشکار، چه قدر جرأت و جسارت دارند، و چه اندازه ناآگاهان بیچاره این امت را فریب داده و با آن دروغ ها به اشتباه می اندازند.

ص:۲۲

۱- آل عمران /۱۶۴.

۲- صفه الصفوه ، ابن جوزی ۴/۹۷؛ الریاض النضره ۱/۱۵۰.

وگرنه صاحب نظران، نیک می دانند که بسیار فرق است میان این دروغ ها و روایت های ساختگی و آنچه حافظان حدیث معتبر نقل کرده اند، تا فاطمه (علیها السلام) زنده بود، علی (علیه السلام) در میان مردم وجهه، اعتبار و احترامی داشت؛ چون فاطمه (علیها السلام) پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. اما پس از وفات او، آن حرمت و اعتبار از بین رفت و علی (علیه السلام) برای پرهیز از اختلاف گام پیش نهاد و بیعت کرد. آنگاه علّامه امینی (رضی الله عنه) سی و هفت حدیث از شماره سی و دو تا شصت و هفت، از احادیث گسسته و سندهای ناپیوسته، منسوب به امیرمؤمنان (علیه السلام) در بیان برتری ابوبکر نقل کرده است که جعل و ساختگی بودن آن ها هویداست.

برای مثال: اولین کسی که از امت وارد بهشت می شوند، ابوبکر و عمر می باشند و من و معاویه برای پس دادن حساب نگاه داشته شده ایم. این ها دروغ هایی تیره و برخاسته از کین و پرده هایی از فریب کاری و دجال بازی است که همچون تار عنکبوت به هم تنیده شده و کسانی که باید امانت دار احادیث نبوی باشند، تن به خیانت داده و آن ها را به علی (علیه السلام) نسبت داده اند. به راستی که چه سخنان زشت و سخیفی گویند.

۶۷. شب غار و خلیفه در مغار

از انس بن مالک نقل می کنند که شب رفتن به غار فرا رسید.

ابوبکر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بگذارید من پیش از شما

وارد شوم تا اگر ماری یا گزنده ای باشد، قبل از شما به من آسیب رساند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وارد شو. ابوبکر وارد شد. دستش را همه جا می کشید و هر گاه سوراخی می دید بخشی از جامه اش را پاره می کرد و آن سوراخ را پر می کرد. تا آنجا که همه جامه اش مصرف شد. تنها سوراخی ماند که پاشنه اش را در آن فرو برد و آن را هم پوشاند. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد. صبح شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: ای ابوبکر پس جامه ات کو؟ او پیامبر را از آنچه کرده بود خبر داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست هایش را برای دعا بلند کرد و گفت: خدایا! ابوبکر را در قیامت هم رتبه من قرار بده.

خدا وحی فرمود: البته، و خدا این دعا را مستجاب کرد.

در روایت حسن بصری: ابوبکر پیش از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل شد و غار را بررسی کرد تا درنده ای یا گزنده ای نباشد و خود را سپر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داد.

در روایت سوم: ابوبکر هر سوراخی را در غار می دید انگشت در آن فرو می برد تا یک روزنه بزرگی که پایش را تا ران در آن فرو برد. پس گفت: یا رسول الله جایتان را آماده کردم بفرمایید.

ابوبکر آن شب را خیلی بد گذراند که افعی او را گزید. و بدنش آماس (ورم) کرده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: ای ابوبکر تو را چه شده؟ گفت: ای رسول خدا، افعی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

پس چرا مرا آگاه نساختی؟ گفت ترسیدم کارها را تباه کرده باشم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست خویش را بر بدن ابوبکر گذراند، آثار رفع گردید. گویا گره ای بود که گشوده شد و نشاط باز آمد.

در روایت چهارم، عمر می گوید: در غار سوراخ ها بود و در آن ها مارها و افعی ها. ابوبکر ترسید گزندی به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد.

با پای خویش آن سوراخ را گرفت. آن مارها و افعی ها ابوبکر را نیش می زدند و اشک از چشمان ابوبکر سرازیر بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: غمگین مباش، خدا با ما است، و خدا سکینه که همان آرامش و اطمینان باشد بر او (ابوبکر) نازل فرمود.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هر انسان پژوهشگر می تواند درباره این روایت، نظر دهد:

اول اینکه روایت سند پیوسته ندارد و حاکم در«مستدرک» عمده عیب و ایراد آن را، مرسل بودن و فقدان زنجیره پیوسته می داند. ابن کثیر هم آن را ضعیف دانسته است.

دوم، اصول حدیثی کهن در قرن های نخست از چنین روایاتی خالی است و در نزد حاکم بخش نخست حدیث صحیح است؛ ولیکن فقرات بعد، به ظاهر در قرن چهارم افزوده شده است. افزون بر این ها، متن نیز، فاقد مطلب معقول بوده که از پریشانی آن حکایت دارد.

۱- حلیه الاولیاء، ابونعیم ۱/۲۲؛ سیره، ابن هشام ۲/۹۸؛ تاریخ، ابن کثیر ۳/۱۷۹؛ الریاض النضره ۱/۶۵.

۶۸.شیطان به شکل ابوبکر در نمی آید

حذیفه از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: هر کس مرا در خواب ببیند، خود مرا دیده است؛ چرا که شیطان به صورت من در نیاید، و هر کس ابوبکر صدیق را در رؤیا ببیند، خود او را دیده است که شیطان به شکل او نیز در نمی آید.(۱)

علاّمه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: خدمتکاران مکتب خلافت، هیچ خصوصیتی را برای پیامبران، آن انسان های نمونه و پاک، باقی نگذاشتند، مگر آنکه آن ها را به مردمان عادی هم نسبت دادند.

این روایت نیز از آن جمله است.

سیوطی این ویژگی را از ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر شمرده است؛ اما خطیب را این دروغ، خوش آمده که در قرن پنجم این گونه روایت کرده است. وای بر آن ها از آنچه به دستان خود نوشتند، و وای بر کسبی که پیشه خود ساختند.(۲)

۶۹. ابوبکر هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، را اندوهگین نساخت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن هنگام که از حجه الوداع بازگشت، بر منبر بالا رفت و فرمود:ای مردم! ابوبکر هرگز مرا اندوهگین نکرد. این را برای او بشناسید.(۳)

ص:۲۶

۱- بغیه الوعاه، سیوطی ۵/۱۴۴؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۸/۳۳۴.

۲- بقره / ۷۹.

۳- الریاض النضره ۱/۱۲۷؛ الاصابه ۲/۹۰.

ابن منده می گوید: حدیث عجیبی است و ما آن را فقط از طریق خالدبن عمرو اموی شناخته ایم. ابن حجر نیز می گوید: روایت های خالد رها و سست است.(۱) او دروغگو و کارش دروغ سازی بوده است.

احمد حنبل نیز می گوید: حدیث های او همگی ساختگی است.

این سخنان را که شنیدید آن وقت ببینید محب طبری از چنین شخصی با حذف اسناد چنین گزارش می کند و به خورد مردم می دهد. برخی هم به دنبال او گام برداشته و به اغفال و جنایت تحریف پرداخته اند و می پندارند که کار نیکویی انجام می دهند.

۷۰. آیاتی درباره ابوبکر

اشاره

عبیدی مالکی می نویسد: مراد از کلمه«الم» ابتدای سوره بقره، الف ابوبکر و لام الله و میم محمد است.

بغوی می گوید: مقصود از آیه «وَاتّبع سبیل من اناب الی»(۲):

از کسی پیروی کن که به سوی من باز گردد، ابوبکر است.

مفسران نیز درباره آیه شریفه «لا یأتل اولواالفضل منکم و

ص:۲۷

۱- تهذیب التهذیب ۳/۱۰۹

۲- لقمان /۱۵.

السعه»(۱): آنان که گشایشی در کارشان است، نبایـد قسم بخورنـد؛ در مورد ابوبکر می داننـد. شـیخ محمـد زین العابدین می گوید: برای صدیق سیصد و شصت، تخت هست و بر روی هر تخت، هزار پوشش نفیس به ارزش هزار دینار، وجود دارد.(۲)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: سـخن درباره برتری های ابوبکر را به پایان می بریم. اما به میزان ثروت و دارایی های او نظری می افکنیم.

افسانه ثروت ابوبکر

عـایشه بـه نقـل از نسـایی می گویـد: من در جـاهلیت به دارایی فراوان پـدرم، که هزار هزار اوقیه بـود، می نازیـدم. من برای او سیصد و شصت میز در خانه اش چیدم و بر روی هر کدام روپوشی گرانقیمت به ارزش یک هزار دینار می انداختم. و شما می دانیـد که این همه تجمل و ثروت چه لوازمی بایـد داشـته باشـد. اول، عایشه، چهار یا پنج سال پس از مبعث به دنیا آمده و این نازش در عهد اسلام بوده و یا در عصر جاهلی که مردم چه شهرنشین و چه اعرابی، گرفتار فقر و فلاکت بودند؟

دوم، ابوبکر آن همه ثروت را از کدام حرفه، صناعت و یا ملک و باغ و بستان به چنگ آورده در حالی که صدیقه طاهره

۱- نور /۲۲.

۲- عمده التحقیق، مالکی /۱۳۴.

در سخنرانی اش خطاب به ابوبکر و کسان او فرمود: شما مردمی بودید که آب تیره و بدبو می نوشیدید و خوراکتان برگ های درختان بود. خوار و زبون بودید و خدا به وسیله رسولش شما را نجات بخشید.(۱) به گفته ماوردی، روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شد. ابوبکر و عمر را در آنجا یافت و پرسید چرا در این موقع بیرون آمده اید؟ گفتند: از گرسنگی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا هم گرسنگی بیرون آورد.(۲)

سوم، ابوقحافه با آن همه مال و دارایی پسرش، چطور آهی در بساط نداشته تا برای جیره ای برای عبدالله بن جزعان مزدوری کند با فریاد خود مردم را سر سفره او بخواند. در صفحه ۸۸ تعلیقه «مسامرهالاوائل» آمده که ابوقحانه پدر صدیق، جارچی آن میهمانی بود.

چهارم، عایشه چطور آن همه مال و دارایی(سیصدو شصت تخت و لوازم آن) رادر یک غرفه از اتاق های ابوبکر می گسترد؟! چه کافی بوده آن برای رسوایی افسانه سازها، آیا حیا نکرده اند؟!

پنجم، چطور تاریخ نگاران از وجود آن همه ثروت، تا عصر عبیدی مالکی، خبری نداده اند و پس از قرن ها او آمده رازها را برملا ساخته است؟ و چندین سؤال که موجب ملال

۱- بلاغات النساء /۱۳؛ اعلام النساء، کحاله ۴/۱۱۷.

۲- اعلام

و طولانی شدن بحث می شود و علاّمه در مقایسه حدیث های صحیح در شأن علی (علیه السلام) با این افسانه ها و بازی با آیات قرآنی، مطالبی فراوان دارد.(۱)

غلوّ در برتری های عمر

اشاره

پیش تر نیز تحت عنوان«روحیات، فقه، دانش و گام های گسترده عملی عمر»، بحث هایی داشتیم. اینک در زمینه برتری های زاییده همان گزافه گویی ها از روزگار نخست تا انتقال خلافت از خلیفه اول به وی و تا آخر که بدان وسیله زیسته است، مطالبی می آوریم.

عمر، روزگاری در کوه های پیرامون مکّه، شتر می چرانید و چون کار می کرد، او را می ترسانید. و مورد رنج و تعب قرار می گرفت و اگر کوتاهی می کرد کتک می خورد.(۲)

در مدت زمانی نیز، همراه پدرش خطّاب، بار هیزم بر سر خود می گذاشت، در حالی که جامه هر دو، پشمینه ای خط خط و کوتاه بود که از شانه تا بازو را می پوشانید و به ساق و قدم نمی رسید.(۳)

مدت زمانی هم، عصا به دست در بازار عکاظ کودکان را می پراکند و آن روز به وی«عمیر»، به معنای عمر کوچک، می گفتند.(۴)

۱- رک: الغدیر ۸/۴۹-۵۹.

۲- الاستیعاب ۲/۴۲۸؛ الریاض النضره ۳/۵۰؛ تاریخ ابی الفداء ۱/۱۶۵.

۳- العقد الفرید، ۱/۹۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱/۵۸؛ الناطق، زمخشری ۲/۴۸.

۴- الاصابه ۴/۲۹ ؛ الفتوحات الاسلامیه ۲/۴۲۳.

پس از اسلام حرفه دلّالی و واسطه گری داشت و همین کار اشتغال در بازار، او را از آموزش کتاب و سنّت باز می داشت.

در روزگاری هم در بقیع به فروش اسباب و اَدوات دبّاغی می پرداخت.(۱)

ابن مسعود نقل می کند: امّا برتری های عمر که به دست غالیان گزافه گو بافته شده است:

۱. سخنانی در دانش عمر: اگر دانش همه قبایل عرب در یک کفه ترازو و دانش عمر را در یک کفه دیگر بگذارند، کفه عمر سنگین تر است،(۲) و روایت های دیگر.

شما با آگاهی از تاریخ خوب می دانید که این سخنان گزاف و با آن معلومات شگفت عمر که در گذشته آوردیم، سازگاری ندارد.

۲. عمر قاری ترین و فقیه ترین صحابه: از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند من مأموریت داشتم عمر را قرائت آموزم(۳) عمر، داناترین ما به کتاب خدا و فقیه ترین در دین خدا بوده است.(۴)

علّامه امینی (رضی الله عنه) چهارده نمونه از آنچه می تواند میزان فقاهت و امتیاز او در قرائت باشد، آورده است.(۵)

۱- سیره عمر، ابن الجوزی /۶

۲- مستدرک ، حاکم ۳/۸۶ .

۳- نوادر الاصول ، حکیم ترمذی /۵۸.

۴- الریاضی النضره، طبری ۲/۸ .

۵- رک : الغدیر ۸/۶۳ و ۶/۱۹۶ و ۱۹۱.

از جمله آنکه، اگر شخص جنب، آب نیابد، نماز نخواند، یا سنگسار زنی که ۶ ماه پس از شوهر کردن زاییده بود؛ جلوگیری از مهریه های سنگین؛ ... که در فضل و دانش خلیفه، مفصل به آن ها پرداخته و بحث شده است.

۱. شیطان از عمر می ترسد و می گریزد: بریده می گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگی باز می گشت، کنیزی سیاه پوست نزد ایشان آمد و گفت:ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من نذر کرده بودم اگر شما به شایستگی برگردید جلوی شما طبل و موسیقی بنوازم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر نذر کرده ای بزن وگرنه نه.

آن کنیز شروع به نواختن کرد. ابوبکر وارد شد، باز او مشغول نواختن بود. علی آمد، باز می نواخت. عثمان رسید و او همچنان طبل می نواخت. آنگاه عمر وارد شد. آن کنیز طبل را بر زمین انداخت و بر روی آن نشست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر! شیطان از تو می ترسد. من نشسته بودم، آن کنیز طبل می زد، سپس علی نزد من آمد، باز او طبل می زد؛ و بعد عثمان رسید باز او می زد؛ تا تو وارد شدی، او طبل را انداخت.

به نقلی دیگر: در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طبل زده می شد.

ابوبکر وارد شد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوی نواختن طبل را نگرفت، تا عمر رسید، آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدای پای او را

شنید و جلوی نواختن طبل را گرفت. آن دو (ابوبکر عمر) رفتند. عایشه گفت: چطور شد؟ ای رسول خدا! آن، حلال بود وقتی عمر آمد، حرام گردید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همه مردم، از آن در گشایش نیستند.(۱)

در روایتی دیگر از قول عایشه نقل است که سر و صدایی شنیده شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد. زنان حبشی می رقصیدند و بچه ها پیرامون آن ها را گرفته بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عایشه بیا تماشا کن. آمدم، چانه ام بر دوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشتم و نگریستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سیر شدی؟ گفتم نه، تا ببینم چقدر مرا دوست می دارد. عمر آمد و مردم از پیرامون آن زنان حبشی پراکنده شدند.(۲) در نقلی دیگر، عمر مشتی سنگریزه برداشت و به طرف آن ها پرتاب کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:ای عمر! آزادشان بگذار.(۳)

در روایت دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد خانه عایشه شد، دید دو کنیز طبل می نوازند و آواز می خوانند، مانع نشد. عمر بن خطاب به خشم آمد و گفت در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ساز اهریمنی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:ای عمر آن دو کنیز را واگذار که برای هر قومی، شادی و عیدی هست.(۴)

۱- مسند، احمد ۵/۳۵۳.

۲- صحیح، ترمذی ۲/۲۹۴.

۳- مسند، طیاسی /۲۰۴.

۴- اللمّع /۲۷۴.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نیازی نداریم در سند این حدیث ها، بحث کنیم که رسوایی متن آن ها برای آن ها کافی است. هرچند برخی درصدد تصحیح سلسله روات آن برآمده اند یا شاعر سرزمین نیل در قصیده عمریه اش به این برتری عمر می نازد. بیچاره ها برای اثبات برتری موهوم برای خلیفه، قداست پیامبر گرامی را زیر سؤال برده اند و در عین حال خلیفه را بر او مقدم داشته اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) سپس از کتاب های معتبر اهل سنّت، حدود هفده حدیث درباره غنا و موسیقی آورده است.

در حدیث ابوامامه آمده است: کنیزان خنیاگر و آوازه خوان را نفروشید و نخرید و به آن ها موسیقی نیاموزید که در داد و ستد آن ها خیری نیست، بهایی که پرداخت می شود، حرام است. آیه «و من الناس من یشری لهوالحدیث»(۱): در این خصوص نازل شده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) سپس روایاتی در تفسیر آیاتی درباره غنا و موسیقی یاد کرده است.

آیا با وجود این نصوص آیات و روایات در نکوهش غنا ساز و آواز، معقول است که به پیامبر اکرم با آن قداست و پاکی چنان نسبت هایی داد که حدیث سازان دین به دنیا فروش، ما را در برابر دشمنان، سرافکنده کرده اند.

۱- لقمان /۶.

نظر عمر درباره آوازه خوانی

از آنچه آورده شده، جای تعجب است که علمای دربار اموی در ذکر برتری های خلیفه خواسته اند مقام مقدس پیامبر بزرگ خدا را پایین آورند.

اما از دیگر سوی، مطالبی در علاقه خلیفه دوّم به موسیقی و آوازه خوانی نقل شده است، از آن جمله:

خوّات بن جبیر صحابی نقل می کند، در کاروانی برای حج با عمر همسفر شدم. در میان مردم، ابوعبیده جرّاح و عبدالرحمن بن عوف نیز حضور داشتند. قومی گفتند از شعر خدا و برای ما آوازه خوانی کن. عمر گفت:ای اباعبدالرحمن بگذارید یکی از دخترکان از سوید ای دل برای ما بخواند. خوّات گفت تا سپیده دم برایشان آوازه خوانی کردم تا عمر گفت بس کن که سحر شد، و چندین جریان دیگر که علّامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر آورده است.(۱)

غنا و موسیقی در قرآن کریم

شأن نزول آیه شریفه «و من الناس من یشری لهو الحدیث»(۲)، در مورد موسیقی است.

از ابن مسعود درباره این آیه سؤال شد، او در پاسخ سه بار تکرار کرد: قسم به خدایی که جز او معبودی نیست، مراد آیه،

۱- رک: الغدیر ۸/۷۸-۸۰.

۲- لقمان /۶.

غنا و موسیقی است. از جابر نیز، نظیر آن نقل است که او گفت: مراد آواز خوانی و گوش دادن به آن است و مقصود از خرید آن، عوض کردن آن است چنـان که در آیه «اولئک الـذین اشتروا الضـلاله بالهـدی».(۱) چنیـن است و مراد جـا به جـا کردن ضلالت با هدایت و عوض کردن آن ها با یکدیگر است.

برخی نیز گفته اند، خرید لهوالحدیث، دوست داشتن آن است. چنان که گوش فرا دادن به آن، مانند خرید آن است... (۲)

موسیقی و خنیاگری در چهار مذهب

پیشوای حنفی ها موسیقی را حرام می داند و گوش دادن به آن را گناه می شمارد.

امـام مـالکی هـا از موسـیقی و شـنیدن آن نهی می کرده است. از مالـک پرسـیدند، غنا و آوازه خوانی چطور است؟ در پاسـخ گفت: آیا موسـیقی در ردیف حق قرار دارد؟ از جمعی از حنبلی ها هم حرمت موسـیقی نقل شـده است. احمـد نیز می گویـد: موسیقی در دل نفاق می رویاند. یاران شافعی نیز از تحریم حکایت کرده اند.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: پس از یادکرد نظر پیشوایان چهار مـذهب، احادیثی در تحریم، فسق و گناه بودن غنا و خنیاگری، آورده، سپس ادامه می دهد، آیا معقول است: کاری

ص:۳۶

۱- بقره/۱۶.

۲- ر.ک: تفسیر جامع البیان، طبری ۲۱/۳۹-۴۰.

حرام و گناه که مروّت و عصمت را از بین می برد به پیامبر بزرگوار، نسبت داده شود. این کدام شیطان است که از عمر می ترسد، لیکن از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) واهمه ای ندارد؟ این، چگونه پیامبری است که در جلوی او رقاصه ها می رقصند و خنیاگران می نوازند و او می شنود؟ چگونه در خانه پیامبر نوازندگی می شود و او لب به اعتراض نمی گشاید، اما عمر به خشم می آید و اعتراض کرده و بگوید آیا ساز و آواز در خانه پیامبر رواست؟! آیا شما تعجب نمی کنید حبشی ها در مسجد شریف مدینه دف می زنند و بر طبل می کوبند، و او (پیامبر) و همسرش می نگرند، و عمر که آن ها را باز می دارد، می گوید: ای عمر، کاری نداشته باش! آیا مسجد در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن قدر بی حرمت شده که اجاره دهد، چنان کارهایی در آنجا رخ دهد؟ جایی که حتی کارهای مباحی مانند معرفی گمشده ها، در آن روا نباشد. وانگهی نذر کار حرام، باطل است و نذر به طور اصولی باید دارای رجحان باشد. سپس علامه روایاتی را درمورد شرایط نذر آورده است.

چهار کرامت برای عمر

اول: چون مصر گشوده شد مردم نزد عمروعاص آمدند و گفتند: رود نیل، شیوه ای دارد و جز به آن، جریان پیدا نمی کند. پرسید آن چیست؟ گفتند: آن گاه که سیزده شب از این ماه «بؤنه»(از

ماه های غیر عربی) بگذرد، دوشیزه ای را که در میان خانواده بزرگ شده بعد از راضی کردن پدرش می آوریم و بر اندام او جامه های فاخر می پوشانیم و آن گاه او را در نیل می اندازیم. عمروعاص گفت: چنین کاری در اسلام روا نیست. آیین اسلام آن شیوه ها را از میان برده است.

مردم آن سه ماه را ماندند رود نیل نه کم و نه زیاد شد و جریان نداشت. عمروعاص، نامه ای به خلیفه نوشت و او پاسخ داد: تو کار درستی کرده ای؛ اسلام چنان شیوه ها را از بین برده است. من در درون نامه کارتی می فرستم، آن را به رود نیل بیانداز. در آن چنین آمده بود: از عبدالله عمر امیرمؤمنان به رود نیل مصر؛ اما بعد، اگر تو از پیش خود جریان داری، جاری مباش و اگر خدای یگانه غالب، جاری سازنده تو است، از خدای واحد قهّار مسئلت می کنیم که تو را همچنان روان سازد.

آن کارت را به رود نیل انداختند، روز صلیب خدای تعالی یک شبه شانزده ذراع، آن را روان گردانید و بدین ترتیب آن شیوه از اهل مصر تاکنون برداشته شده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: تنها راوی این داستان عبدالله بن صالح مصری است که به شهادت علمای اهل سنّت،

۱- ر.ک: فتوح الشام، واقدی ۲/۴۴.

شهره به دروغ پردازی است.(۱)۲

دوم: زلزله ای در مـدینه رخ داد. عمر چوب دستی خود را بر زمین زد و گفت به اذن خدا از حرکت باز ایست، و آن ایسـتاد و پس از آن در مدینه، دیگر زلزله ای رخ ندارد.(۲)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: این ماجرا را با هیچ سـند پیوسـته یا گسسته ای در میان وقایع اتفاق های عصر عمر نمی یـابیم. البتـه اینکه می نویسـد دیگری زلزله ای رخ نـداده، چنین نبـوده، چنـان که در سـال ۵۱۵ زمین لرزه ای سـخت به وقـوع پیوست.

سوم: در برخی از خانه های مـدینه آتش سوزی شـد. عمر بر قطعه ای پارچه نوشت:ای آتش به اذن خـدا ساکن باش، آن را به آتش انداختند و در همان لحظه، خاموش شد.(۳)

چهـارم: در زمان خلافت عمر به سال بیسـتم هجرت، زلزله ای در مـدینه رخ داد. امیر، نیزه اش را بر زمین زد و گفت:ای زمین آرام باش. آیا من در بستر تو دادگری نمی کنم؟ زمین آرام گشت.(۴)

۱- محاضره الاوائل، سکتواری /۱۶۸.

۲- تفسیر، رازی ۵/۴۷۸.

۳- تفسیر، رازی۲۱/۸۸.

۴- سیره عمر، ابن جوزی /۱۵۰.

۵. عمر، امیر مؤمنان خوانده می شود (لقب امیرالمؤمنین برای عمر)

از عایشه پرسیدند: عمر فاروق را چه کسی، امیرالمؤمنین، خواند؟ او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) .(۱)

داستان سرا را خوش آمده که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به همسر او دروغ ببندد تا با ساختن یک برتری برای عمر، شنونده هایش را راضی گرداند. غافل از آنکه تاریخ او را رسوا می سازد.

۶. افسانه ای دیگر

عمربن خطاب به کارگزار خود در عراق نامه نوشت تا دو مرد زیرک و چابک نزد او بفرستد تا درباره عراق از آن ها سؤالاتی کند. او لبید و عدّی را فرستاد. وقتی به مدینه رسیدند، در آستانه مسجد پیاده شدند. عمروبن عاص را دیدند و به او گفتند: از امیرالمؤمنین اجازه بگیر. عمروبن عاص گفت شما اسم او را درست گفتید، او امیر است و ما مؤمنان. عمرو به سرعت وارد شد و گفت درود بر شما ای امیرالمؤمنین. عمر گفت: ای پسر عاص تو را چه شده با این نام و عنوان. پروردگار من می داند تو باید از عهده این کار بربیایی. عمرو گفت: لبید و عدّی چنین نامی را مطرح کردند و شما امیر و ما هم مؤمنان هستیم و از آن روز در نامه ها چنان آمد و پیش تر، ابوبکر خلیفه رسول الله می نوشت و بعد عمر، خلیفه رسول الله

۱- ر.ک: الغدیر ۵/۲۳۹.

نوشت و دیدند با آمدن هر خلیفه بعدی، عنوان طولانی می شد و چنان پسندیدند که امیرالمؤمنین بنویسند.(1)

پس از این نقل ها به صراحت می گویند که لقب «امیرالمؤمنین» را رسول خدا به عمر نداده و حتی او در آغاز امر، تأمل داشته و بالاخره درباره آن نظر داده است.

حقیقت آن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عنوان «امیرالمؤمنین» را به علی بن ابی طالب داده و او را با آن نام خوانده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای انس برای وضوی من آبی بیاور و آن گاه دوگانه ای به جا آورد و فرمود: ای انس اولین کسی که از این در وارد می شود، او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روی سفیدان و خاتم اوصیاء است. انس گوید من با خود گفتم کاش چنین شخصی از انصار باشد و این را در دل نگاه داشتم.

علی (علیه السلام) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: کیست ای انس! گفتم: علی (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شادی برخاست و علی (علیه السلام) را بغل کرد و عرق صورتش را با صورت علی (علیه السلام) می سترد و عرق علی (علیه السلام) را نیز با صورت خود. علی (علیه السلام) گفت ای رسول خدا دیدم با من طوری رفتار کردید که پیش تر نکرده بودید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چرا نکنم که تو دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش مردم می رسانی و پس از من. موارد اختلاف را

۱- تاریخ، الخلفاء /۹۴؛ تاریخ طبری ۵/۲۲.

برایشان بیان می کنی.(۱)

به نقلی دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه، سرش در دامن دحیه بن خلیفه کلبی بود که علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: درود بر شما، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه صبح کرده است؟ دحیه گفت: ای برادر، رسول خدا به خیر و خوشی صبح کرده است.

علی (علیه السلام) فرمود: خدا از سوی ما اهل بیت به تو پاداش نیکو دهد. دحیه گفت: من شما را دوست می دارم و ستایشی برای شما به ارمغان دارم: تو امیرالمؤمنین و پیشوای سفید و درخشان پیشانیان هستی. در این وقت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دامن خویش نهاد، پیامبر پرسید: آن صحبت های آهسته چه بود؟ علی (علیه السلام) گفتمان خود را به دحیه باز گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای علی او دحیه نبود، جبرئیل بود که تو را با نامی که خدا تو را نامیده است، نامید.(۲)۲

علّامه امینی (رضی الله عنه) احادیث دیگری هم مضمون و مؤید، از منابع مختلف آورده و در پایان می نویسد: حقیقت در عنوان «امیرالمؤمنین» همین است؛ لیکن آن جماعت حدیث ساز در برابر برتری های ذاتی علی (علیه السلام) از رهگذر غلوّ و گزافه، درباره خلیفگان، برتری هایی به شکل داستان، تراشیده اند.

ص:۴۲

۱- حلیه الاولیاء ۱/۶۳.

۲- ابن مردویه ، حافظ ابوالعلاحسن، طبرانی و....

۷. عمر، باطل را دوست نمی دارد

اسودبن سریع نقل می کند: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم، گفتم: پروردگارم و شما را با ستایش و ثنا، ستوده ام. فرمود: همانا پروردگار تو عزوجل ستایش را دوست می دارد شروع کردم آن را می خواندم مردی بلند بالا و موی سر اندک، اجازه ورود خواست. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: ساکت باش. او کمی صحبت کرد و سپس بیرون رفت.

من خواندن را ادامه دادم. آن مرد باز آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا فرمان به سکوت داد. آن مرد حرف زد و بعد رفت. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو یا سه بار این کار را کرد و من گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این کیست که مرا برای او فرمان سکوت دادی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این عمر است، مردی است که باطل را دوست ندارد. در روایت دیگر در دنباله حدیث گفت: به خدا سوگند وقتی گفته شد عمربن خطاب است، او اگر سخنان مرا می شنید پای مرا می گرفت و تا بقیع مرا می کشید و بیرون می کرد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) مانند این روایت را به چند طریق آورده است.

سپس در ادامه می نویسد: آیا اینان دانسته و آگاهانه چنین یاوه هایی بافته اند؟ یا از روی شیفتگی و علاقه مندی به خلیفه، این گونه به غلوّپردازی و گزافه گویی کشانده شده اند؟ تا

ص:۴۳

جایی که زشتی سخن خود را نفهمیده اند و چشم و دلشان نابینا گشته است.

آیا تصور نکرده اند، ممکن است کسی بپرسد آن چه ستایش و ثنایی بوده که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن ها گوش می داده، اما عمر را به خشم می آورده است؟ اگر نمی دانند مصیبتی است و اگر می دانند مصیبت بزرگ تر است.(۱)

۸. فرشتگان با عمربن خطاب سخن می گویند

بخاری از قول ابوهریره نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: میان پیشینیان از بنی اسرائیل، مردانی بودند که فرشتگان با آن ها حرف می زدند؛ هرچند که پیامبر نبوده اند. اگر کسی در میان امت من چنین باشد، او عمر است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هدف فرشتگان از سخن گفتن با او مشخص نیست، تا فضیلتی برای او محسوب شود. آیا فرشتگان با او انس داشته اند، یا اینکه به او آموزش می داده اند تا خطا نکند و او را از اشتباهات برگرداند و یا دست خالی نباشد که در مشکلات علمی نماند و خلاف شریعت حکم ندهد.(۳)

۱- حلیه الاولیاء ۲/۴۶.

۲- صحیح، بخاری؛ المناقب عمر. از ابی هریره؛ رک: الغدیر ۵/۴۶-۴۲.

۳- ر.ک: الغدیر ۶/۵۳.

۹. کاغذی در کفن عمر

حسن و حسین بر عمربن خطاب وارد شدند. او مشغول بود، تا متوجّه شد برپاخاست و آنان را بوسید و به هر یک هزار درهم داد. آن دو برگشتند و به پدرشان گزارش دادند. علی (علیه السلام) فرمود: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عمر در دنیا نور اسلام است و در بهشت چراغ اهل بهشت است. آن دو برگشتند و حدیث را به وی بازگفتند. عمر کاغذ و قلم خواست و نوشت: دو سرور بهشتیان از پدرشان به من حدیث کردند که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین و چنان فرمود: و وصیت کرد آن را در کفن وی بگذار و چنان شد. فردای آن روز دیدند آن کاغذ روی قبر است؛ در حالی که بر روی آن نوشته شده است. حسن و حسین راست گفتند، و راست فرمود: رسول خدا.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در جواب می نویسد: این قصه خیالی و خرافی در حدی است که ابن جوزی آن را از احادیث ساختگی دانسته و سیوطی در تحذیر الخواص به آن اشارت دارد.(۱) خانه گزافی گویی ویران باد که چگونه صفحه تاریخ را تیره و تار و چهره فقها و مؤمنان را زشت کرده اند.

۱۰. زبان و قلب عمر

ابوهریره نقل می کند: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خدا، حق را

۱- ر.ک: الغدیر ۶/۵۳.

بر زبان و قلب عمر قرار داد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما از قلب آن مرد اطلاع نداریم و آن اسرار را جز خدا نمی داند. چرا، گاهی آنچه بر زبان جاری می شود از آنچه در دل است، خبر می دهد و اگر شما خواستید از امام احمد حنبل بپرسید: در آن زمان که عمر با آن کلام رکیک و سخن غلیظ با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روبه رو شد و او دوات و کاغذ خواست تا چیزی بنویسد، تا مسلمانان پس از او گمراه نشوند و عمر مانع شد و آن سخنان را گفت که مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن حرف ها پاک بوده و دردی بر او غلبه نیافته و هر سخنی از رهگذر وحی بوده که بر زبانش جاری می شده است. آنگاه آن سخن گزنده را حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت.

یا در آن یکصد مسئله نمونه دانش عمر که در جلد ششم الغدیر آوردیم، حق بر زبان عمر جاری بوده اضافه بر این، راوی حدیث نوح بن میمون در سند این روایت، ضعیف است و ابن حبان او را خطا کار می داند.(۲)

۱۱. رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره دانش عمر

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در خواب بودم، شیری نوشیدم می نگریستم آن نوشیدنی از ناخن و یا ناخنهایم می چکد.

ص:۴۶

۱- مسند، احمد حنبل ۲/۴۰۱.

۲- تهذیب التهذیب ۱۰/۴۸۹.

سپس آن را به عمر دادم. پرسیدند تعبیر آنچه باشد؟ فرمود: دانش.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) این روایت را به چندین صورت دیگر نیز آورده است. ایشان می نویسد: چنین روایاتی به یقین پس از مسلمانی عمر و بعد از گذشت سال ها از بعثت می باشد. آیا او در این مدت خالی از بهره علمی بوده است؟ آن وقت او چگونه عذر می آورده که واسطه گری در بازار او را از فراگیری دانش مشغول ساخته بود و معنای کلام او که گفت: همه مردم حتّی بانوان پرده نشین از عمر، داناتر هستند چه خواهد بود و...

۱۲. عمر و ترس شیطان از وی

عده ای از زنان قریش نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند، در حالی که با او زیاد و با صدای بلند صحبت می کردند. عمر اجازه خواست تا به حضور برسد. در آن موقع همه بانوان پشت پرده رفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه داد عمر وارد شد و دید رسول خدا می خندد.

عمر گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ! همواره خندان باشید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من از این بانوان در شگفت شدم نزد من بودند تا صدای تو را شنیدند به پشت پرده شتافتند. عمر گفت

۱- صحیح، بخاری ۵/۲۵۵.

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ! سزاوار بود که از شما بترسند. سپس عمر گفت:ای دشمنان جان های خود، از من می ترسید و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی ترسید؟

آن زنان گفتند: آری تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درشت تر و تندتر هستی.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا هرگز شیطان را ندید، مگر اینکه راهی دیگر برگزید.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: گزارشگر این قصه ساختگی چقدر وقیح بوده و حدیث برتری او در ردیف یاوه ها جای دارد.

اول: آیا آن زنان، همسران او بودند یا زنان نامحرم؟ در صورت نخست علت نداشت که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بترسند و هر کسی با همسرش شئون ویژه دارد و فرار کردن آن ها از ترس نبوده؛ بلکه چون او نامحرم بوده است، آن ها به پس پرده رفته اند. در صورت دوم، آیا عمر در دین خدا سخت تر و بی گذشت تر بوده، پناه به خدا از این سخن بدون اندیشه. افزون بر این به کتاب الغدیر در جلدهای دیگر رجوع کنید.(۱)

غلوّ در برتری های عثمان پسر عفان

اشاره

پیش از آنکه به بیان برتری های (پنداری) عثمان بپردازیم شما

۱- الغدیر ۶/۲۵۱- ۲۶۱ و ۷/۹۵- ۱۰۲.

را به میزان دانش خلیفه،اندازه سرمایه های روانی او و پایه پارسایی اش و جایگاه ایمانی اش، آگاه می سازیم تا درباره کیستی او و چیستی آن برتری ها، شناخت کامل پیدا کنید.

۱. داوری درباره زنی که شش ماهه زایید و سنگ سار شد

مردی با زنی از قبیله جهنی ازدواج کرد. آن زن درشش ماهه فرزند شوهر او به عثمان شکایت کرد و او حکم سنگسار صادر کرد. موضوع به گوش علی (علیه السلام) رسید فرمود: می خواهی چه بکنی.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: «... و حمله و فصاله ثلثون شهراً ...»(۱): بارداری و زمان شیردهی بر روی هم سی ماه می شود.

همچنین فرمود: «... والولدات یرضین اولادهن حولین کاملین»(۲): مادران، فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند.

عثمان گفت: به خدا سوگند به این آیه توجّه نداشتم. دستور داد آن زن را برگردانند اما او سنگسار شده بود.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اول، چرا خلیفه کتاب خدا را در مورد مسئله ای مورد ابتلای جامعه، نداند و با آبرو و خون یک بی گناهی بازی کند؟ دوم، اگر خود نمی دانسته چرا از صحابه دیگر نپرسیده است؟ سوم، پیش از او و در زمان خلافت عمر،

ص:۴۹

۱- احقاف /۱۵.

۲- بقره /۲۳۳.

۳- ر.ک: الغدیر ۶/۹۴- ۹۳.

چنان وضعی پیش آمد و علی (علیه السلام) جلوی آن را گرفته است، ناآگاهی تا این حد؟ چهارم، حکم باید مستند داشته باشد.

مستند خلیفه چه بوده است؟ قرآن که نیست، سنّت هم منتفی است، می ماند فتوای بی اساس. زهی فقاهت و زهی خلافت که از بیت اموی بهتر از او بار نیاید و از درخت ناپاک، میوه خوشگوار چیده نشود.

۲. نظر خلیفه درباره نماز تمام در سفر

اشاره

عبدالله بن عمر نقل می کند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در منی نماز را دو رکعت خواند و بعد از او، ابوبکر و عمر نیز دو رکعت خواندند.

اما عثمان در آغاز خلافتش، دو رکعت و پس از آن چهار رکعت می خواند. عبدالله بن عمر خود نیز هنگامی که با امام (خلیفه) نماز می گزارد، چهار رکعت می خواند؛ لیکن زمانی که تنها نماز می گزارد، دو رکعت می خواند.(۱)

در عبارت ابن حزم آمده: پسر عمر زمانی که در منی با امام، نماز می خواند، چهار رکعت می خواند به خانه اش که بر می گشت آن را دو رکعت، اعاده می کرد.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) چندین روایت با همان مضمون آورده و از جمله می نویسد: عبدالله بن مسعود با جمعی داخل مسجد

ص:۵۰

۱- صحیح، بخاری، ۲/۱۵۴؛ صحیح، مسلم ۲/۲۶۰؛ مسند، احمد ۲/۱۴۸،سنن، بیهقی ۳/۱۲۶.

۲- ابن حزم، المحلی ۴/۲۷۰.

منا شـد؛ پرسـید، امیر (عثمان) نماز را چنـد رکعت خوانـد؟ گفتنـد چهار رکعت، و او نیز، چهار رکعت خوانـد. به او گفتنـد تو خود برای مـا حـدیث گفته ای که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) دو رکعت می خوانـد و همین طور ابوبکر. گفت: آری. اکنـون نیز برای شـما چنـان حـدیث می گویم، لیکن عثمـان پیشواست من بـا او مخـالفت نمی کنم. اختلاـف، چیز بـدی است.(۱)

عثمان درباره تغییر سـنّت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) گفته است: سنّت همان سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سنّت دو صحابه اوست. لیکن امسال، واقعه ای رخ داد، ترسیدم آن عادت شود؛ به همین جهت آن را تغییر دادم.(۲)

سالی عثمان مریض بود و نتواست در منی نماز گزارد؛ به سراغ علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: یا علی! با مردم نماز گزار.

علی (علیه السـلام) فرمود: اگر خواستیـد هماننـد رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) دو رکعت می خوانم. گفتند: نه همان گونه که عثمان می خواند، چهار رکعت باید بخوانی. علی (علیه السلام) نپذیرفت.(۳)

علّـامه امینی (رضـی الله عنه) چنـدین گزارش از کتاب های مختلف در این مورد آورده است. در یکی از آن گزارش ها آمـده است: عثمان گفت: این رأی من است و این رأی و نظر هیچ

ص:۵۱

۱- سنن الکبری، بیهقی ۳/۱۴۴.

۲- کنزالعمال ۴/۲۳۹.

۳- ترکمانی در ذیل سنن، بیهقی ۳/۱۴۴.

مستندی نـدارد و داشـتن ملک و انتخاب همسـر در شـهری و امثال آن ها مجوّز چنان عملی نمی شود. بخصوص بر مذاق اهل سنّت که در نکاح دو شاهـد عادل را شـرط می داننـد و به حج تمتع عقیده ندارند که حاجی با انجام عمره تمتع از احرام بیرون می آید و بعد برای حج محرم می شوند. و بسیاری از عذرها که فقهای اهل سنّت در توجیه کار خلیفه بیان کرده اند.(۱)

دین و سیاست وقت

از این روایات وارد در نماز مسافر، به روشـنی بر می آید که دین برای بیشترین مردم، سیاست وقت است وگرنه چه دلیلی دارد که نماز دو رکعتی به چهار رکعتی تبـدیل شود آن هم به بهانه اینکه اختلاف، بـد است. و این ابن مسـعود است که دین را در نماز مسافر دو رکعت می داند و چهار رکعت را به تبعیّت از سیاست گذاری خلیفه پیروی می کند.

علی (علیه السـلام) نیز بر اجرای سنّت رسول خدا تأکید می کند و زیر بار سیاست وقت مبنی بر چهار رکعت، نمی رود و حتی در زمان های پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) موضوع از نماز مسافر می گذرد و مانند حج تمتع و نکاح متعه و ترک قرائت و خواندن نماز نافله بعد از عصر و ده ها نمونه دیگر که به مرور جا می اندازند.

۱- ر.ک :۸/۱۱۶- ۱۰۴.

پس شـما در امر دین خود بینـا بـاش و به دنبـال کسـانی مبـاش که نمی داننـد و به هوش بـاش که دچار فتنه نشوی که مرگ و حیاتشان برابر است و چه بد داوری می کنند.(۱)

تکلمه بحث

علّامه امینی (رضـی الله عنه) در جلد چهارم الغدیر باز درباره نماز مسافر و شـرایط افزوده خلیفه، سخن گفته و ما آن را به دنبال همین بحث می آوریم.

عثمان به کارگزارانش نوشت به من گزارش رسـیده: عده ای برای بازرگانی یا گردآوری خراج و یا چوپانی حیوانات، از شهر بیرون می رونـد و نمـاز را شکسـته می خواننـد، نماز شکسـته وظیفه کسـی است که به جایی اعزام شود یا در برابر دشـمن قرار گیرد.(۲)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: عثمان آن قیـد و شـرط را از کجا آورده است؟ در احادیث و همچنین آیه ۱۰۱ سوره نساء به طور مطلق آمده است.

ابوحنیفه و برخی فقهای اهل سـنّت در تجویز قصـر، دائره را وسـیع تر گرفته و شامل سـفر معصـیت هم دانسته همانند راهزنان و امثال آنان.(۳)

پس حضور دشمن داخلی در تعدد رکعات زمینه ای ندارد

ص:۵۳

۱- سوره های جاثیه /۱۹ و ۲۱ ؛ مائده /۴۹؛ در بعضی نقل ها چهار رکعت آمده است.

۲- سنن، بیهقی ۳/۱۲۶.

۳- لمحلی، ابن حزم ۴/۲۶۴.

و اما خوف دشمن وضع خاص خود را دارد و نماز خوف قانونی ویژه دارد و مقتضای ادلّه بنابر مذاهب همه ملت ها، آن است که بازرگان، مأمور گردآوری خراج و مالیات و کشاورز و چوپان و امثال آن ها اگر مسافت را طی کنند مسافراند و قصر می خوانند و حکم شکسته خواندن نماز برای همه برابر است و گرنه تمام می خوانند و سخن خلیفه بی دلیل است.

مردی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: من یک بازرگان هستم به بحرین می روم. فرمود نمازت را دو رکعت بخوان.(۱)

۳. تعطیل حدود الهی توسط خلیفه

ولیدبن عقبه(۲) شراب نوشید و مست کرد. نماز صبح را دو رکعت اضافه گزارد.(۳)

و رو به مردم کرد و گفت: افزونتر بخوانم؟ گفتند: نه، ما نمازمان را خواندیم. سپس ابوزینب و جندب، انگشتری از دست او می کشند، از بس مست بود، نفهمید.

آن چهار گواه نزد عایشه رفتند و او را در جریان کار گذاشتند و اینکه عثمان آنان را ترسانده و از خود رانده است.

عایشه گفت: عثمان حدود را تعطیل و گواهان را تهدید کرده است. حتی عثمان برخی گواهان را تازیانه زد و آنان شکایت به علی (علیه السلام) بردند. علی (علیه السلام) نزد عثمان آمد و فرمود: حدود را

۱- الدر المنثور ۲/۲۱۰.

۲- ولید برادر امی عثمان بوده است.

۳- انساب الاشراف، بلاذری ۵/۳۳.

تعطیل کردی و مردمی را که بر ضد برادر تو گواهی دادند، زدی.

حکم را دگرگون کردی و عمر گفته بود: بنی امیّه و بخصوص خانـدان ابی معیـط را بر گرده مردم سوار مکن. عثمـان پرسـید: می گویی چه کنم؟ فرمود: او را بر کنار و هیچ پست و منصبی به وی مده و اگر گواهان، متّهم نیستند و دشمن نمی باشند، حدّ را بر پا بدار.

عـایشه نیز با عثمان تنـدی کرد و او نیز به عایشه تنـدی نمود و گفت: تو در خانه ات بایـد قرار بگیری. عـده ای جانب عایشه و عده دیگر طرف عثمان را گرفتند، و کفش به هم پرتاب کردند.

این اولین درگیری بود که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین مسلمانان رخ می داد.

طلحه و زبیر همان سخن علی (علیه السلام) را گفتند، و کلام درباره ولید، بسیار است.(۱)

ما متن صـحیح تاریخ را در مورد ولید برادر خلیفه آوردیم و سؤالاتی مطرح است که هواداران خلیفه باید پاسـخگو باشـند و یا خواننده خود داوری کند.

۴. اذان سوم به فرمان خلیفه

در آغاز امر، آوای اذان در روز جمعه وقتی نماز به پا می شد،

۱- ر.ك : الغدير ۸/۱۲۱- ۱۲۵.

به زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در زمان ابوبکر و عمر، عادی بود تا در عصر عثمان مردم افزون شدند: آوای سوم را در جایی به نام «زوراء» افزودند و تاکنون هم مانده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از یاد گزارش هایی در زمینه افزودن اذان سوّم در نماز جمعه در زمان عثمان می نویسد: مراد از کثرت جمعیت که موجب تکرار اذان شده آیا، زیادی جمعیت در مرکز خلافت، مدینه منوّره بوده یا کثرت مسلمانان در عالم؟

در صورت دوّم هزار بار هم اذان تکرار شود آوای اذان گوی مدینه به گوش مردم شهرها و کشورها نمی رسد و وانگهی آنان موظّف نیستند به اذان مدینه گوش دهند یا با آن، نماز گزارند (که افق ها مختلف است). در صورت نخست، کثرت اذان گویان در نقاط مختلف مدینه همزمان، کافی بوده است نه آنکه پس از اقامه، اذانی دیگر که میان اقامه و نماز فاصله ایجاد می کند گفته شود؛ امّا کار عثمان افزودن آوای دیگر بعد از اقامه است نه فراوان کردن اذان گوها.(۲)

در روایت صحیح آن است که آوای سوم پس از اذان و اقامه است. به گفته ابن حجر نظر شارحان بر آن است که اوّل،

ص:۵۶

۱- صحیح بخاری ۲/۹۵ و ۹۶.

۲- شرح سنن کبری، ترکمانی ۱/۴۲۹.

اذان، دوّم اقـامه و آوای سوّم پس از اقامه است.(۱) به ظاهر این نام گـذاری آن است که پیش از آن آوا، دو اذان بوده است و عینی گفته:(۲) اطلاق اذان بر اقامه بدین مناسبت بوده که آن، نوعی اعلان نماز می باشد. در نهایت باید گفت: خلیفه (عثمان) باب جرئت و جسارت را به خدا گشوده و بعد از او معاویه، مروانِ، زیاد و حجاج به اقتضای خواهش های نفسانی خود، با دین بازی کرده اند. البته آغاز گر، ستمگرتر است.

۵. گسترش مسجدالحرام

عثمان در سال ۲۶ ه_ مسـجدالحرام را گسترش داد،(۳) خـانه هایی را خریـد و خانه جمعی که از فروش خانه خودداری کرده بودند، خراب کرد و بهای آن ها را در بیت المال نهاد. آنان بر سـر عثمان فریاد زدند و شـعار دادند، آنان را حبس کرد. عثمان گفت: می دانید چه چیزی شما را جرئت و جسارت بخشیده؟

حلم و بردباری من بود. همین کار را عمر کرد، صـدایتان در نیامد. آن گاه عبدالله بن خالدبن اسـید درباره محبوسـین با عثمان صحبت کرد و آنان از حبس بیرون آورده شدند.

بلاـذری نقل می کنـد که عثمان با هزینه کردن ده هزار درهم، مسـجد رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را توسـعه داد و سنّت او را تغییر

۱- فتح الباری ۲/۳۱۵.

۲- العمده (عمده التاری)، عینی ۲/۲۹۰.

۳- طبری ۵/؛ تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۲؛ کامل، ابن اثیر ۳/۳۶.

داد و دگرگون ساخت.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: خلیفه برای قانون در اسلام، کلیّت قائل نبوده و مالکیّت شخصی را به رسمیّت نمی شناخت و برای تملّک شخصی، احترام قائل نبوده است. گویا به گوش او نخورده بود که مال هیچ مسلمانی جز با رضای او حلال نمی باشد.(۲) از همه شگفت تر آنکه خود عثمان عصر عمر را دیده و توسعه مسجد را به دست او شاهد بوده که چگونه عباس بن عبدالمطلب مسئله را به محاکمه و دادخواهی کشانده است.(۳)

امّا او به هیچ یک از این ها اعتنا نداشته و با سنّت قطعی و ثابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مخالفت برخاست. او ترس مردم از خلیفه وقت، عمر را بهانه کرده و کار در زمان او به آنجا کشید، تا مردم گفتند: عثمان، بنای مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را گسترش داد، لیکن سنّت پیامبر را تغییر داده و دگرگون ساخته است.

۶. رأی خلیفه در حجّ تمتّع

با عثمان، حج می گزاردیم. مردی برای حج و عمره تلبیه می گفت.

عثمان پرسید او کیست؟ گفتند: علی (علیه السلام) است. عثمان گفت آیا تو نمی دانی که من از آن، نهی کرده ام؟ علی (علیه السلام)

۱- الانساب، بلاذری ۵/۳۸.

۲- احکام القرآن، قصاص ۱/۱۷۵.

۳- الغدیر ۶/۲۶۲- ۲۶۶.

فرمود: آری می دانم؛ لیکن من کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خاطر سخن تو رها نمی کنم.(۱)

ما در مورد مسئله (متعه حج) در بحث یکصد نمونه از دانش های شگفت عمر،(۲) به طور تفصیل، سخن گفته و اثبات کرده ایم حجّ تمتّع با کتاب و سنّت ثابت است و در نسخ آن آیه ای نازل نشده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن، نهی نفرموده است؛ بلکه تنها نظری بود که خلیفه دوّم، معتقد به آن بود. آیا غلوّ و گزافه گویی آشکار نیست که ابن شیرین گفته: عثمان و پس از او عبدالله، پسر عمر، داناترین مسلمانان در زمینه مناسک و آداب حج بوده و اگر سیره و روش داناترین امت، این باشد؛ پس فاتحه اسلام خوانده شده است.

۷. تعطیل قصاص

عبدالرحمن پسر ابی بکر نیز می گوید: وقتی عمر کشته شد، من، هرمزان را ملاقات کردم در حالی که او با جفینه و ابولؤلؤه صحبت می کردند، تا مرا دیدند از جا برجستند. در میان ایشان خنجری افتاد دو سر که دسته آن در میانه او بود؛ دیدم همان خنجری بود که عمر با آن کشته شد. عبدالله ابن عمر راه افتاد شمشیر برگرفت و تا آن سخن از عبدالرحمن پسر ابی بکر

۱- بخاری ۳/۶۹ و ۷۱؛ صحیح، مسلم؛ مسند احمد؛ سنن، سنایی؛ سنن، بیهقی؛ مستدرک، حاکم و...
۲- الغدیر ۶/۱۹۸ - ۱۳۰ و ۲۲۰/.

شنید و هرمزان را بکشت و جفینه دختر کوچک ابولؤلؤه را هم کشت و خواست تمام اسیران مدینه را بکشد، جلوی کار او را گرفتند.

وقتی عثمان خلیفه شد. عمروعاص به او گفت: وقتی آن واقعه رخ داد که تو سلطان نبودی و خون هرمزان تباه شد.(۱)

بلاذری نیز می نویسد: عثمان بر منبر بالا رفت و گفت:ای مردم ما سخنران نبوده ایم، امّا اگر زنده بمانیم سخنرانی های خوبی (ان شاءالله) خواهیم داشت. از قضا عبدالله، هرمزان را که از مسلمانان بود، کشت و وارث او همه مسلمانان هستند و من پیشوای شما می باشم من او را بخشیدم آیا شما نیز می بخشید. گفتند: آری.

علی (علیه السلام) فرمود: آن فاسق (عبدالله پسر عمر) را قصاص کن که گناهی بزرگ مرتکب شده و مسلمانی را بدون گناه کشته است. رو به عبدالله کرد و فرمود:ای نابکار اگر دست بر تو یابم به خون هرمزان تو را می کشم.(۲)

به روایت یعقوبی،(۳) مقداد به پاخاست و گفت هرمزان بنده خدا و رسول او بود، تو نمی توانی آنچه را که از آن خدا و رسول اوست، بر کسی ببخشایی. عثمان، عبدالله را به کوفه تبعید کرد.

۱- طبری ۵/۴۲؛ و دیگران با اندک تفاوت.

۲- الانساب، بلاذری ۵/۲۴.

۳- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۱.

علّامه امینی (رضی الله عنه) از مجموع گزارش های نقل شده، نتیجه می گیرد که عثمان عبدالله بن عمر را برای ریختن خون هرمزان و دختر کوچک ابولؤلؤه قصاص نکرد. حال آنکه او از مسلمانان بود. جدای از حکم خدا، اصرار داشتند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرور مسلمانان او را به کیفر تهدید کرد. او نیز در زمان حکومت علی (علیه السلام) به شام فرار کرد و به معاویه پیوست و در صفین کشته شد. در اینجا در تاریخ نگاری اموی مطالبی آمده که تاریخ صحیح آن ها را تأیید نمی کند و چنان عذرتراشی ها را قابل قبول نمی داند.(۱)

۸. نظر خلیفه در جنابت

از عثمان پرسیدند: مردی با همسرش هم بستر شد و منی از وی بیرون نیامد، چگونه است؟ عثمان گفت: وضو می گیرد همان گونه که برای نماز وضو می گیرد، و موضع را آب می کشد. عثمان گفت این مسئله را از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این میزان دانش خلیفه است در زمینه فقه و احکام در زمان خلافت و فرمانروایی اش، در حالی که کتاب خدا جلوی چشم او بود که می فرماید: «نزدیک نماز نشوید در حالی که شما مست هستید تا بدانید که چه می گویید و نه در حال جنابت مگر در حال گذر تا غسل کنید».(۳)

۱- الغدیر ۸/۱۳۲-۱۴۳.

۲- صحیح، مسلم ۱/۱۴۲؛ صحیح، بخاری ۱/۱۰۹.

۳- نساء /۴۳.

از نظر شافعی، غسل از جنابت واجب است و آن برای جماع است؛ هر چند آب جهنده نباشد.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) ، مطالب زیادی از کتاب های فقهی و حدیثی بزرگان اهل سنّت، که بالغ بر چندین حدیث و قول در امر جنابت و لزوم غسل آن آورده است. هرچند که عده ای از روی تعصب و در توجیه سخن ناآگاهانه عثمان یاوه ها بافته اند.

۹. کتمان حدیث نبوی

ابوصالح: شنیدم عثمان می گفت: من از بیم پراکندگی شما حدیثی را که خودم از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام و تاکنون، پنهان داشته ام، می گویم تا هرکس هر راهی خواست برگزینند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: یک روز مرزداری برای خدا بهتر است از هزار روز در موقعیّت های دیگر.

در حدیث دوّم به جای «مرزداری» پاسداری آمده و آن با هزار شبی که با عبادت، سحر شود و روزش با روزه سپری گردد، مقایسه شده و در حدیث سوّم آمده که عثمان روی زمین پست و هموار(۱) وضو ساخت سپس گفت: برای شما حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهم گفت که اگر آیه ای در قرآن نبود، آن را نمی گفتم.

شنیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرکس وضویی نیکو بگیرد و سپس وارد شود و نمازی بخواند، تمام گناهان او در میانه این

۱- بلاط، نام مکانی است میان بازار مدینه و مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) .

نماز و نمازی که خواهد خواند، آمرزیده شود. این چند حدیث را هم از احمد برگرفته اند.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش کسی به من خبر می داد که سبب این بخل ورزی از آموختن آن احادیث به دیگران چه بوده است؟ حدیث هایی که با شنیدن آن ها مردم بیش از پیش به جهاد در راه خدا رغبت پیدا می کردند و نه تنها پراکنده نمی شدند؛ بلکه گردهم می آمدند تا آن حدیث های نبوی را بشنوند، و خوف پراکندگی از چه بوده است؟ چنان که خلیفه پنداشته که مردم به میدان های جهاد رو کنند، اطراف خلیفه خالی بماند و آنان نتوانند با خلیفه انس گیرند و نشسته با هم گپ بزنند. امّا روایت سوم که در زمان صلح بوده است، چه می شد اگر مردم می آموختند که وضوی کامل بسازند و به مسجد روند و نمازی که بهترین کار است، انجام دهند؟ کاش آیه ای را که خلیفه از تصریح به آن خودداری کرده، بیان می نمود تا ما می فهمیدیم کدام است و شاید مراد، آیه ۱۵۹ سوره بقره است: «ان الذین یکتمون ما انزلنا...»: به طور یقین، آنان که نشانه های روشن و رهنمودهایی را که برای مردم در قرآن فرو فرستادیم پوشیده می دارند، مورد لعن و نفرین خدایند و نفرین گران بر آنان باد.

به نقل ابوهریره، عثمان پس از جمله «لو لا آیه فی کتاب

۱- مسند، احمد ۱/۵۷ و ۶۱ و ۶۵.

الله عزوجـل...»، این آیه را تلاوت کرده و معلوم داشـته، حـدیث از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) جزیی از بینات و هدایت بوده که خدای تعالی نازل فرموده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در جمع بندی پیرامون این کتمان حدیث به دو مطلب رسیده است و می نویسد:

۱. نکوهش پوشیده داشتن دانش حدیث؛

۲. لزوم آموزش این دانش.

در مورد نخست، شـانزده حـدیث از منابع معتبر آورده از جمله حـدیثی از پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) که می فرماینـد: کسـی که دانشی آموخته و آن را به دیگران نیاموزد، همچون کسی است که گنجی دارد و آن را هزینه نمی کند؛ اما در مورد دوم هم چندین حدیث از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) یاد می کند؛ از جمله این حدیث که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: خدا مورد رحمت قرار دهد کسی را که حدیثی از من شنید و حفظ کرد آن را به دیگری رسانید.(۲) با این وضع، خلیفه چرا آن حـدیث هـا را پنهـان می داشـته است؟ شایـد در تبعیّت از شـیخین بوده که مانع از نقل فراوان احادیث نبوی بوده اند. اما چیزی نمی دانیم و شاید خلیفه نکته ای را می دانسته که ما از آن آگاهی نداریم.(۳)

خدا می داند در سینه ها چه دارند و چه آشکار می سازند.

ص:۶۴

۱- آیات الاحکام، حصاص ۱/۱۱۶.

۲- ابن عساکر، رک: الغدیر ۸/۱۵۲- ۱۵۴.

۳- شذرات الذهب ۱/۱۳۶، ر.ک: الغدیر ۶/۲۹۴.

۱۰. زکات اسب

عثمان، اسب را هم شامل زکات می دانست.(۱) مردم این کار را بر او ایراد می گرفتند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: من زکات اسب و برده را برای شما بخشیدم.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این فتوای خلیفه بدون دلیل است. سپس بیست حدیث در نفی زکات از اسب، برده، استر، الاغ و جانوران خانگی، یاد می کند،(۳) و می آورد که اگر در اسب و امثال آن زکات می بود، آن را در کتاب فرائض مانند برنامه ای بود. علی امیرالمؤمنین فرمود که بر آن برنامه عمل می کرد، یادی از آن می نمود.

ابن حزم می نویسد: برای اسب، در اصل زکات نیست و مالک، شافعی، احمد، ابویوسف و ... همگی گفته اند، به هیچ وجه بر اسب زکات نیست، فقط حنفی ها بدون دلیل و برهان به تفصیل قائل اند و در نهایت کوشش اصحاب ابی حنیفه، استناد به حدیث هایی است که اول سند آن ها مخدوش است. دوم اینکه بر چنان چیزی دلالت ندارند.

۱۱. خطبه ها، پیش از نماز عید

حسن بصری می گوید: اولین کسی که قبل از نماز سخنرانی کرد،

۱- بلاذری ، انساب الاشراف ۵/۲۶؛ المحلی، ابوحزم ۵/۲۲۷.

۲- صحیح، ۳۰/ و ۳۱ و...

۳- میزان الاعتدال ۲/۳۲۳ و ۳۶۰.

عثمان بود. او اول نماز می خوانـد، بعـد سـخنرانی می کرد؛ ولی وقتی دید عدّه ای به نماز نمی رسـند، روش خود را تغییر داد. البته عثمـان ترجیـح می داده که مردم به نمـاز برسـند. ولی سـیاست مروان جز این بود. او بیشـتر مصـلحت می دانست که مردم سخنرانی را گوش کنند.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) توضـیح می دهد که در سنّت شریفه ثابت است که خطبه ها در نمازهای عیدین، پس از نماز بوده است.

آن گاه چندین حدیث از صـحاح، مسانید و سـنن آورده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز عید فطر یا قربان، نماز برگزار و سپس سخنرانی فرمود و خطبه خواند.(۱)

از این احادیث بر می آید که سـنّت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) بر آن منوال بوده، ولی بعد، عثمان از سلطه گران اموی پیروی کرده و با سنت نبوی مخالفت ورزیده است.

واقعیّت آن است که خاندان امیه، به مولای ما امیرالمؤمنین علی درود خدا بر او در سـخنرانی ها و بر منبرها، ناسـزا می گفتند و مردم برای شنیدن خطبه نمی مانده اند و نماز خوانده و می رفتند.

سیاست گزاری اموی چنان اجرا شـد که خطبه ها قبل از نماز باشـد و مردمی که برای نماز می آیند، ناگزیر آن سـخنرانی ها و ناسزاها را بشنوند. ابن حزم، این کار را از بدعت های بنی امیّه در نماز می داند.(۲)

۱- فتح الباری، ابن حجر ۲/۲۶۱ و ...؛ رک: الغدیر ۸/۱۶۱- ۱۶۷.

۲- المحلی، ابن حزم ۵/۸۶.

۱۲. در قصاص و دیه

ابن شـاس جـذامی، مردی از نبطی هـای شـام (اهـل ذمّه) را کشت. عثمـان حکم قصـاص داد. زبیر و برخی اصـحاب رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سلم) پادرمیانی کرده و او را از قتل بازداشتند. عثمان او را نکشت؛ ولی دیه ای همانند دیه یک مسلمان برای او تعیین کرد.(۱)

شگفتا! خلیفه با این نظر، اول خواسـته مسلمانی را برای قتل کافری بکشد؛ و دوم اینکه دیه مسلمان و کافر را برابر دانسته است. در حـالی که نه حکم اولی همراه بـا دلیـل بوده و نه حکم دومی موافق سـنّت می باشـد؛ سوّم اینکه خلیفه بـا سـخن زبیر معلوم الحـال که زنـدگانی اش براسـاس هـوی و هـوس بـوده، رأی خود را تغییر داده است؛ و چهـارم اینکه همـان زبیر و دیگران، به موضوع برابری دیه اعتراض نکرده و سکوت نموده اند.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: نه مسـلمانی به سـبب قتل کافری، کشـته می شود و نه دیه آن ها برابر است. آن گاه در هر دو زمینه به ذکر ادّله فقهی و حدیثیِ مسئله پرداخته است. در مسئله نخست هشت روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، از آن جمله که می فرمایند: «مسلمانی به سبب قتل کافری کشته نشود» و در عبارت شافعی نیز آمده: «مؤمنی به کافری کشته نشود.»(۲)

ص:۶۷

۱- سنن، بیهقی ۸/۳۳.

۲- کتاب الام، شافعی ۶/۳۳، ۹۲؛ صحیح، بخاری ۱۰/۷۸.

در مسئله دوم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان داوری کرده که دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمانان است.(۱) سنّت نبوی این بوده و جمهور فقهای مذاهب نیز از همان پیروی کرده اند؛ تنها ابوحنیفه از اصل لغزیده است.(۲)

۱۳. رأی خلیفه در قرائت

عثمان، در دو رکعت نماز عشاء، حمد و سوره را نخواند و در دو رکعت آخر آن را قضا کرد و بلند هم خواند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) معتقد است که آنچه خلیفه انجام داده و پیش تر عمر در نماز مغرب چنان کرده، از دو جهت مخالف سنّت نبوی است. اول اینکه برگزار کردن یک یا دو رکعت بدون خواندن حمد و سوره صحیح نیست؛ دوم اینکه تکرار حمد در رکعت های بعد به صورت قضا هم صحیح نبوده است، که در هر دو مورد احادیث فراوانی وجود دارد. علّامه امینی (رضی الله عنه) به سی حدیث اشاره کرده و نظر فقهی هر یک از پیشوایان مذاهب چهارگانه شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی را آورده است. در پایان گفته است: والحقّ احقّ ان یتّبع: سزاوار آن است که حق دنبال شود.

۱- سنن، ابن ماجه ۲/۱۴۲.

۲- سنن، بیهقی ۸/۳۰.

۱۵. نظر خلیفه در شکار حرام

(۱)

پیشوای حنبلی ها با اسناد صحیح آورده اند که عثمان به مکّه آمد. اهل آب (بندرنشینان)، کبکی شکار کرده و آن را با آب و نمک پختند و پیش آوردند. همراهان عثمان دست نگاه داشتند و اما او گفت: این را ما شکار نکرده و فرمان شکار هم نداده ایم.

مردمانی که مُحرِم نبوده اند، شکار کرده و برای ما آوردند، چه اشکالی دارد؟

او کسی به سراغ علی (علیه السلام) که در کاروان بود، فرستاد. حضرت به خشم آمد و فرمود: می خواهم کسانی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت دهند؛ آن گاه که ران گورخری را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، و ایشان فرمود: ما مُحرم هستیم؛ آن را به کسانی که در جامه احرام نیستند، بخورانید. دوازده مرد از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی دادند. سپس علی (علیه السلام) فرمود با قید سوگند به خدا، مردمانی را به گواهی می طلبم که تخم های شترمرغ آوردند، باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که ما مُحرِم هستیم، آن ها را به کسانی که در احرام نیستند، بدهید. در اینجا از آن دوازده نفر عده ای گواهی دادند. در این وقت عثمان، از سر سفره کنار رفت و داخل چادر خود شد و طعام را اهل بندر، خود خوردند.

این ماجرا به تعبیرهای گونه گون در کتاب های مختلف از

ص:۶۹

۱- شماره چهارده ضمیمه شماره دو گردیده است.

گزارشگران متفاوت نقل شده است.(۱) علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: این قصه با شفافیت نشان می دهد که فقه خلیفه از درک ژرفای مسئله چقدر دور بوده یا خوش داشته که از خلیفه دوم در آن مسئله، پیروی کند و مفتیان را از ناسازگاری نمودن با این دستور پرهیز می داد. این نشان می دهد که میان مولای ما علی (علیه السلام) و خلیفه اختلاف زیادی بوده؛ ولی مطابق گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، علی (علیه السلام) با حق است و حق با علی (علیه السلام) بوده است. به دلیل معیار بودن علی (علیه السلام) و همراهی او با قرآن و نیز وجود حدیث ثقلین و مؤید بودن آن با آیات قرآن مجید:

(أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحر وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّکُم وَ للسَّیَّارَهِ وَ حُرِّمَ عَلَیکُم صَیدُ البَرِّ مَا دُمتُم حُرُمًا وَاتَّقُوا الله الَّذِیَ إِلیهِ تُحشَرُونَ)(۲):

و شکار خشکی بر شما حرام است؛ مادامی که مُحرِم هستید.

روایات زیادی در صحاح و مسانید آمده است.(۳) علّامه امینی (رضی الله عنه) به پاره ای از آن ها اشاره دارد:

(ثُمَّ جَعَلنَاکَ عَلَی شَرِیعَهٍ مَّنَ الأَمرِ فَاتَّبِعهَا وَلَاتَتَّبع أهوَاء الَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ)(۴):

به دنبال کسانی مباش که نمی دانند.

ص:۷۰

۱- ر. ک. احمد حنبل؛ کتاب الأم للإمام الشافعی، أبی داوود، بیهقی، ابن حزم و ...

۲- مائده /۹۶.

۳- قرطبی، تفسیر ۶/۳۲۱.

۴- جاثیه /۱۸.

۱۶. داوری به نزد امام علی (علیه السلام)

یحیس و صفیّه از اسیران و برده های خمس بودند. صفیّه با برده ای که او هم از اسیران و بردگان خمس بود، زنا داد و کودکی آورد. کار یحیس با مرد زناکار به دعوی کشید و داوری نزد عثمان بردند و او آن ها را نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد.

علی (علیه السلام) فرمود: من درباره آن ها همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داوری کرده، قضاوت می کنم. فرزند از آن شوهر قانونی است و جزای زناکار سنگ است و هر کدام از آن ها را پنجاه تازیانه زد.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: عثمان حکم این مسئله را نمی دانسته و در ارجاع آن به علی (علیه السلام) ، انصاف به خرج داده است؛ زیرا حکم خدا نزد کسی است که علم کتاب و سنّت نزد اوست و به قول شاعر:

اگر کاری از تو ساخته نیست آن را واگذار و به کاری پرداز که می توانی.

یحیس شوهر قانونی آن زن بوده و درست است، و حدّ زنای فرد شوهر دار یا زن همسردار، سنگسار کردن است؛ ولیکن رجم تبعیض و نصف نمی شود، ناگزیر حدّ تازیانه مطرح می گردد که طبق آیه یکصد تازیانه است، که تقسیم به

۱- مسند، احمد ۱/۱۰۴ و...

دو می شود. مستند مولا (علیه السلام) آیه ۲۵ سوره نساء بوده است.(۱)

۱۷. عِدّه در طلاق خُلع

دختر معوذ گفت، همسری داشتم که وقتی در نزد من بود، کم خیر بود و هنگامی که غایب بود، مایه غم و اندوه من می شد.

روزی لغزشی از من سر زد. به او گفتم: و در برابر دادن هرچه دارم، خود را مطلّقه کنم. شوهرم پذیرفت. پسر معاذ به عثمان گزارش داد و او خُلع را روا دانست و گفت که یک طُهر، عِدّه نگاه دارم. در این باره نقل های دیگری از جمله دو بار حیض و طهر برای عدّه و روایت هایی با تفاوت های اندك آمده است.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: خداوند عزیز و حکیم به صراحت فرمود:

(وَالمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصنَ بَأنفُسِهِنَّ ثَلاَثَهَ قُرُوَء وَلاَ يَحلُّ لَهُنَّ يَكتُمنَ مَا خَلَقَ الله فِي أَرحَامِهِنَّ أن كُنَّ يُؤمِنَّ بِالله وَاليَوم الآخِرِ وبُعُو لَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إن أَرَادُوا إصلاَحًا وَلَهُنَّ مِثلُ الَّذِى عَلَيهِنَّ بَالمَعروُفِ وَلِلرَّ جَالِ عَلَيهِنَّ دَرجَهٌ وَاللُّه عَزِيزٌ حَكُيمٌ)(۳):

زنان طلاق داه شده، سه حیض یا سه طهر، درنگ کنند...

فرقی میان انواع طلاق نیست که از کراهت زن و شوهر، نشئت می گیرد؛ اگر ناخوشایندی از سوی شوهر باشد، طلاق

۱- صحیح، بخاری ۱/۴۸ و....

۲- سنن، ابن ماجه ۱/۶۳۴ و...

۳- بقره/۲۲۸.

رجعی است یا از ناحیه همسر باشد، خلعی است، اگر کراهت طرفینی باشد، مبارات نام دارد. این سه نوع طلاق از جهت عِده فرقی ندارند و دلیل آن، عام بودن حکم آیه است. فتاوای صحابه، تابعین و علمای پس از آنان و پیشاپیش همه، پیشوایان چهار مذهب، بر آن قرار دارد.(۱)

در میان آرای و فتاوا چیزی که موافق رأی عثمان باشد، وجود ندارد. برخی بر اساس تعصب به خلیفه، درصدد توجیه کلام عثمان بر آمده اند؛ ولی، تلاشی مذبوحانه است.(۲)

۱۸. زنی که شوهرش گم شده

عمربن خطاب برای زنی که شوهرش را گم کرده و نمی داند او کجاست، چنین حکم کرده که چهار سال انتظار کشد و سپس چهار ماه و ده روز (عِدّه نگاه دارد). آن گاه حلال می گردد و می تواند ازدواج کند. پس از عمر، عثمان پسر عفّان نیز با نقل های متفاوت، چنین داوری کرده است.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کدام فقیه می تواند به من بگوید، که چرا آن زن چهار سال باید صبر کند و انتظار کشد؟ آیا چنین چیزی در قرآن کریم آمده است؟ کجای قرآن؟ یا از سنت برگرفته شده که صحیح و مسند قوم از چنان مطلبی

۱- تفسیر، ابن کثیر۱/۲۷۶.

۲- سنن، بیهقی ۷/۴۵۱.

۳- موطّا، مالک ۲/۲۸. و ...

تهی است.

جز آنچه به افسانه شبیه است که چهار سال نهایت مـدت حمل و بارداری است.(۱) این مسئله دارای فروعی است که به کتاب های فقهی باید رجوع شود.

۱۹. خلیفه حکم را از اُبیّ می گیرد

عثمان مردی به نزد ابی فرسـتاد و حکم این مسـئله را پرسید که اگر مردی زن خود را طلاق دهد، و آن زن با دیدن سومین بار خون، به شوهرش رجوع کند، با این حال تکلیف چیست؟

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می گویـد: از آن گزارش بر می آید که خلیفه حکم مسـئله را نمی دانسـته و از ابی آموخته است. شکی نیست آن کس که وی را آمـوخت، بهـتر از وی بـوده؛ پس چرا مقـام پیشـوایی را به او یـا کسـی که بالاـتر از او بوده وا نگذاشت؟ «فوق کل ذی علم، علیم» و اگر چنان می کرد از در شـهر دانش وارد می شد و برای آگاهی از اندازه دانش خلیفه، همین بس که عینی گفته: عمر، از عثمان داناتر و فقیه تر بوده است و ما در گذشـته درباره دانش عمر صـد اثر آوردیم. بنگرید چه می بینید.(۲)

۲۰. خلیفه سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از یک زن می آموزد

فریعه دختر مالك بن سنان پس از کشته شدن شوهرش به

۱- فیض الاله المالك، بقاعی ۲/۲۶۳؛ و...؛ درباره آن افسانه ها ر.ك: الفقه علی المذاهب الاربعه، مقدمات مدونه الکبری، ابن رشد و...

۲- عمده القاری، عینی ۲/۷۳۳.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد و پرسید که آیا می تواند به میان قبیله اش برگردد؛ چون خانه ای ندارد که در آنجا بماند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به او بگوید، در خانه اش بماند تا مدت سر رسد. عثمان در زمان خلافت خود، در پی فریعه می فرستد و داستان را از او می پرسد و خود نیز به همان ترتیب داوری می کند. حدیث با اندک تفاوتی در منابع حدیثی و فقهی آمده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: این قضیه نیز همانند مورد پیشین است که خلیفه حکم مسئله را نمی دانسته و یک زن معمولی او را آموخته است. شگفتا!کسی که مرجع امّت است و مردم باید معارف و آموزه های دینی خود را از او فرا گیرند، خود از این و آن می آموزد و گاهی به کار می بندد و تعجّب از ابن عمر است که گفت: عثمان داناترین و فقیه ترین صحابه در روزگار خود بوده است و تا زنده باشی، روزگار به تو شگفتی ها نشان می دهد.

۲۱. احرام قبل از میقات

عبدالله بن عامر(۲) به شکر فتح خراسان، از نیشابور برای عمره احرام بست. وقتی او بر عثمان وارد شد، عثمان به نکوهش او پرداخت و گفت: کاش از همان جایی که مردم مُحرم

۱- کتاب الام، شافعی ۵/۲۰۸ و...

۲- او پسر خاله عثمان بن عفان بوده. رک: الاصابه ۳/۶۱.

می شوند، مُحرم می شدی. قضیّه به صورت های مختلف با اندک تفاوتی آمده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در احرام برای حج یا عمره، میقات ها، کمترین حد برای احرام بستن است که بدون احرام از آن ها نباید گذشت و اما محرم شدن پیش از آن میقات ها از هر شهری یا خانه خود محرم به عنوان میقات تلقی کردن آنجا، بی تردید بدعت و حرام است. برای مثال، تأخیر انداختن احرام از آن میقات ها، اما اگر به عنوان عبادت و انجام کار خیر و نیکو یا سپاسگزاری نعمت خدا یا نذر به جا آورده شود چه اشکالی دارد؟ آنچه در روایت ها، فراوان آمده جواز آن است از جمله:

پیشوایان حدیث به سند صحیح گزارش کرده اند: هر کسی از مسجد اقصی برای عمره و یا حج، تلبیه گوید و محرم شود خداوند گناهان گذشته او را می آمرزد. در تفسیر آیه:

(وَأَنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلاَ تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَهِ وَأَحسِنُوَاإِنَّ یُحِبُّ المُحسِنِینَ)(۲)

آمده که تمامیّت حج و عمره در آن است که در خانه های اهل خود، احرام بندد و آن از علی (علیه السلام) نیز نقل شده است.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) از منابع معتبر بسیاری در جواز احرام

۱- المحلی، ابن حزم ۷/۷۷ و...

۲- بقره /۱۹۵.

۳- نیل الاوطار ۵/۲۶ و....

پیش از میقات، گزارش ها دارد. نتیجه دقّت در آن منقولات این است که اجماع بر جواز جلو انـداختن احرام از میقات هاست. منتهی افضل آن است که احرام در میقات صورت گیرد و انسان ها بر خود سخت نگیرند، یا کسی ندانسته چیزی نگوید.

به قول ابوعبـدالله ذهبی: دانش، آن است که «قـال الله»، «قـال رسول الله» بـا سـند صـحیح و اجمـاع و بایـد از مخـالفت ناشـی از جهالت و نادانی، پرهیز داشت و میان قول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخن فقیه دو گانگی ایجاد نکرد.(۱)

آن گـاه علامه امینی (رضـی الله عنه) در برخی کلمـات ایرادهـایی مطرح کرده است و بـا آیه: «وَلاَ تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلسِنَتُكُمُ الكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفتَرُوا عَلَى الله الكَذِبَ إنَّ الَّذِينَ يَفتُرُونَ عَلَى الله الكَذِبَ لاَ يُفلِحُونَ»(۲)، به چیزی که زبان های شما برای آن می گردد، نگویید این حلال است یا این حرام...

۲۲. اگر علی (علیه السلام) نبود، عثمان هلاک شده بود

در زمان خلافت عثمان، مردی نزد وی آمد، در حالی که جمجمه انسانی مرده را در دست داشت و گفت: شما می پندارید که آتش در قبر بر این عرضه می شود و او معذّب

۱- تفسیر، قرطبی ۲/۳۴۳ و رک: الغدیر ۸/۲۱۰- ۲۱۳.

۲- نحل /۱۱۶.

می گردد؟ من دست روی آن می گذارم، اما حرارت و گرمایی احساس نمی کنم. عثمان ساکت بود و به دنبال علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد. علی (علیه السلام) آمد و عثمان در میان اصحاب به آن مرد گفت: سؤال خود را تکرار کن او سؤال را باز گفت. عثمان گفت: ای ابالحسن جواب بده.

علی (علیه السلام) فرمود: برای من سنگ چخماق و آتش زنه ای بیاورید.

آن مرد و همه حاضران می نگریستند. علی (علیه السلام) آن ها را به هم زد و آتش جرقّه زد. سپس به آن مرد فرمود: دست بر این سنگ بگذار. گذاشت؛ فرمود دست روی این آتش زنه بگذار. گذاشت؛ فرمود در آن ها حرارت آتش احساس کردی؟ آن مرد مات ماند. عثمان گفت: اگر علی نبود، عثمان هلاک شده بود.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: ما از عثمان، زاده خاندان امیّه، انتظار نداریم او به چنان دانش هایی که اسرار جهان آفرینش بوده و گنجور دانش های الهی آن را حمل می کند، احاطه داشته باشد. امّا از او انتظار می رفت پس از نشستن بر کرسی خلافت، به مسائلی احاطه داشته باشد که صحابه از صاحب شریعت شنیده بودند تا برخلاف، فتوا ندهد و راه ارشاد و رستگاری را نبندد؛ ولی با کمال تأسف...

۱- حافظ عاصمی، زین الفتی.

۲۳. جمع میان دو خواهر برده

مردی از عثمان پرسید، آیا میان دو خواهر برده را می توان جمع کرد؟ عثمان گفت: آیه ای آن ها را حلال و آیه ای دیگر حرام می داند؛ امّا من دوست ندارم چنان کنم. آن مرد بیرون آمد. مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید و همان را پرسید.

او گفت: اگر کار در دست من بود و کسی را می یافتم که چنان کرده، او را کیفر می دادم. ابن شهاب گفته: به گمانم او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است.(۱)

زمخشری نیز گفته: در جمع میان دو خواهر برده، علی علیه السلام حرمت را ترجیح داده و عثمان حلیّت را.(۲) همچنین رازی گفته: آیه ای آن را حلال و آیه ای دیگر آن را حرام کرده است و حلیّت، شایسته تر است.(۳)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: بحث در این مسئله، دو صورت دارد: صورت اول اینکه در حکم جمع میان دو خواهر برده و جواز و طی هر دو، چنان امری مشهور بین تمام فقهاء، حرام است و میان فقهای مذاهب چهارگانه هم، مشهور، حرمت است؛ هر چند که برخی اظهار نظر قطعی نکرده اند.

ص:۷۹

۱- موطّا مالکی ۲/۱۰؛ بیهقی و بدائع الصنایع و...

۲- تفسیر، زمخشری ۱/۳۵۹.

۳- تفسیر کبیر ۳/۱۹۳؛ ر.ک: احکام القرآن، قصاص ۲/۱۵۸؛ تفسیر، ابن کثیر ۱/۴۷۲ و ۴۷۳.

دلیل این منع در آیه «و ان تجمعوا بین الاختین»(۱) است که حرمت را در ازدواج نکاحی یا زر خریدی مطلق گذاشته، و از این رو، امیرالمؤمنین در این مسئله سخت می گرفت.

ایاس بن عامر گفت: به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتم: من دو خواهر زر خرید در اختیار دارم با یکی همبستر شده ام و از او فرزندانی به وجود آمده اکنون به دیگری میل دارم چه کنم؟

علی (علیه السلام) فرمود: اولی را آزاد کن.(۲)

اما صورت دوم اینکه، پس از ثبوت برابری حرمت، جمع میان دو خواهر چه آزاد یا برده، این سؤال مطرح می شود که آیا مخصّصی وجود دارد که حکم کلّی در قرآن را تخصیص دهد؟ عثمان چنان تصوّری داشته و مدعی بوده که آیه ای حلال و آیه ای دیگر حرام کرده است؛ امّا او آیه را تعیین نکرده و آیه «وَالمُحصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إلاَّ مَا مَلَکَت أَیمَانُکُم کِتَابَ اللّهِ عَلَیکُم وَأُحِلَّ لَکُم مَّا وَرَاء ذَلِکُم أَن تَبتَغُوا بِأَموَالِکُم مُّحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورهُنَّ فَرِیضَهً وَلا جُنَاحَ عَلَیکُم فِیمَا تَرَاضَیتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِیضَهِ إِنَّ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا»(۳)، گاهی اوقات شاهد آورده است؛ حال آنکه از آن آیه چنان مطلبی استفاده نمی شود. این آیه در مقام بیان حکم زنانی است که شوهر داشته و به اسارت در آمده اند و موضوع آن فرق می کند. در آیه قبل حرمت جمع میان دو خواهر

ص:۸۰

۱- نساء/۲۳.

۲- الدّر المنثور ۲/۱۳۷.

۳- نساء /۲۴.

مطلق است و این آیه نیز بـا آن معـارض نیست؛ بلکه فقـط در میان بیان حکم زنان شوهردار اسیر است. منهای آن آیه، حرمت جمع بین دو خواهر، همچنان باقی است و دانشمندان در این زمینه بحث هایی طولانی دارند.(۱)

۲۴. رد مادر از ثلث میراث

ابن عبـاس نزد عثمـان آمـد و گفت: چرا دو برادر، سـهم ارث مـادر را به یـک شـشم بر می گرداننـد. خـدا فرمود: «فان کان له اخوه»(۲) و دو برادر در زبان قوم تو «برادران» نیسـتند. عثمان در پاسخ گفت: من چیزی را که پیش تر عمل شده و میراث بدان گونه تقسـیم گردیـده و در شـهرها شـناخته شده است، نمی توانم بشـکنم. همین مضـمون در عبارت طبری، حاکم، بیهقی، ابن حزم، رازی، ابن کثیر، سیوطی و آلوسی آمده است.(۳)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: نوع جواب عثمان به ابن عباس، حکایت از آن دارد که خلیفه به ادبیّات زبان قوم خود آشـنا نبوده است وگرنه می توانست بگویـد که در زبان عرب اطلاق جمع به دو و بیشتر، رایـج است و در قرآن نیز نمونه هایی وجود دارد.

جای تعجب از ابن عباس است که او به این نکته ادبی، قرآنی و فقهی توجّه نکرده است؛ مگر آنکه او خواسته باشد

ص:۸۱

۱- ر. ک. احکام القرآن، قصاص ۱/ ۱۵۸ و ۲/۱۹۹ و .....

۲- نساء /۱۱.

۳- جامع البیان، طبری ۴/۱۸۸ و....

بی مایگی خلیفه را آشکار سازد که در این مسئله ساده کمیت(۱) او لنگ است تا چه رسد به مسائل سخت و دشوار.

۲۵. اعتراف به زنا

کنیزی زنگی در نزد عُمر، به زنا اعتراف کرد. عُمر با علی (علیه السلام) ، عثمان و عبدالرحمن عوف، مشورت کرد، جز عثمان. همگی حکم به رجم را دادند. عمر نظر عثمان را جویا شد. او گفت: کنیز به گونه ای صریح اقرار کرد که گویی حکم را نمی دانسته و حد بر کسی است که آن را بداند.

عمر گفت: راست گفتی؛ سوگند به خدا که جانم به دست او است، اجرای حد جز بر کسی که دانسته، کاری کرده باشد، روا نیست.

آن گاه عمر او را یکصد تازیانه زد و تبعیدش کرد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: اگر سخن عثمان خلیفه راست باشد، تمام اقرارها از اعتبار می افتند؛ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اقرار صریح و نبودن راه گریز، حد اجرا کرده است. عمر سخن علی (علیه السلام) را شنیده و حد رجم نکرده و از سویی او را یکصد تازیانه زده و تبعید کرده است؟!

۲۶. خرید و فروش صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

عثمان، ملکی را که حق وقف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن بود، خرید.

۱- ر. ک: الغدیر ۶/۱۶۱ و ۱۷۴؛ ۸/۲۲۷- ۲۳۰.

علی (علیه السلام) اعتراض کرد. او برنتافت و چوبدستی به علی (علیه السلام) بلند کرد و علی (علیه السلام) هم بر او عصا بالا برد، ولی با وساطت ابن عباس مسئله فیصله یافت.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: از گفتمان علی و عثمان بر می آید که خلیفه آب و ملکی را خریده که خرید آن جایز نبوده است.

او اگر نمی دانسته، علی (علیه السلام) او را آگاه کرده و اگر می دانسته، چرا لجبازی و چوبدستی بلند کردن بر علی (علیه السلام) ؟ به نظر می رسد ذیل حدیث هم مهر کلام است که به آن چسبانده اند؛ زیرا علی (علیه السلام) در انجام هیچ کار خلافی، با کسی کنار نیامده است.

۲۷. خلیفه در شب وفات ام کلثوم

بر سر جنازه ام کلثوم، دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم. از چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشک می ریخت. فرمود: چه کس از شما دیشب با زنی همبستر نشده است؟ زیدبن سهل انصاری گفت: من. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو پایین برو و جنازه را در گور بگذار. (و به عثمان که همسر او بود، اجازه ورود به قبر را نداد.)

فلیح گفته منظور آن حضرت، گناه بوده نه مطلق همبستر

۱- مجمع الزوائد، ۷/۲۲۷- ۲۲۶.

شدن با زن و در مسند احمد هم، گناه مطرح است.(۱)۱

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: مشکل است انسان بپذیرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن رأفت و رحمت که بر آحاد امت خود دارد، کار مباح اراده کرده باشد و چنان سخنی بگوید؛ زیرا نوعی کشف راز است، آن هم درباره کسی که در آینده بر کرسی خلافت خواهد نشست. این نظر من است و شما خوش گمان باش و خبر را پی نگیر. حدیث سازان در امر ازدواج های عثمان، چیزهایی باور نکردنی آورده اند،(۲) و سند ها، چندان سالم نیستند(۳)

۲۸. اختصاص چراگاه ها، برای خلیفه و کسان او

مرغزارها و چراگاه های سرسبز هر منطقه اگر مالک نداشته باشند، متعلّق به همه مسلمانان است؛ مگر جاهایی که برای نگهداری اسبان جهادی و باری در راه خدا و شتران زکات قُرق شود، مانند «تقیع» که عمر، آن را برای این مقصد قُرق کرده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مسلمانان در سه چیز شریک اند: چراگاه، آب و آتش.(۴)

۱- مسند، احمد ۳/۵۷۹ و....

۲- طبقات، ابن سعد، چاپ لیدن ۸/۲۵.

۳- تهذیب التهذیب ۶/۱۷۱.

۴- معارف، ابن قتیبه /۸۴ و....

اما عثمان پس از آنکه خلیفه شد، برای خود و کسانش جاهایی را قُرق کرد(۱) و این از ایرادهایی بود که مردم به وی گرفتند. این کار، ریشه در رسوم جاهلیت قبل از اسلام داشت و او بدان وسیله این شیوه غلط را خواست زنده کند و سنّت اسلام را از بین ببرد. «فلن تجد سنه الله تبدیلاً و...»(۲) و هرگز سنّت خدا جابه جا نمی شود و سنّت الهی، از حالی به حالی بر نمی گردد.

۲۹. فدک، تیول برای مروان

از جمله ایرادهایی که بر عثمان گرفتند آن بود که فدک را به مروان بخشید؛ در حالی که آن، صدقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. همان فدک که فاطمه (علیها السلام) آن را به عنوان میراث پدر، خواست و ابوبکر نداد و آن در دست فرزندان مروان بود تا عمربن عبدالعزیز آن را از دست آنان بیرون آورد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: من نمی دانم حقیقت این تیول چیست؟ اگر فدک چنان که ابوبکر ادّعا کرد به همه مسلمانان بر می گشت، پس چرا به مروان اختصاص یافت و اگر میراث خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود چنان که صدیقه طاهره (علیها السلام) در سخنرانی خود و پس از ایشان، پیشوایان هدایت از اهل بیت

۱- تاریخ، ابوالغداء ۱/۱۶۸ و....

۲- فاطر/۴۳.

پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشاپیش همگی، سرور آنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین استدلال کردند، مروان که از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود. اگر بخشش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده به دخت گرامی اش فاطمه پاک از گناه که خود نیز چنین ادعا کرد و امیرالمؤمنین و پسران ایشان، امامان سبط، و اُمّ ایمن که بهشتی بودن او مورد گواهی است بر آن شهادت دادند اما برخلاف رضای خدا و رسول او، آن گواهی ها و شهادت ها مردود شد و وقتی شهادت و گواهی اهل آیه تطهیر مردود باشد به چه چیز می توان اعتماد کرد و به چه حجتی می توان دل بست؟

داستان عجیبی است که فدک را دست به دست کردند و پیش از همه ابوبکر طی دست نوشته ای آن را به فاطمه (علیها السلام) برگرداند ولی عمر آن نامه را گرفت و پاره کرد که قصه طولانی است.

۳۰. رأی خلیفه درباره دارایی ها و صدقه ها

عثمان اموال (غنایم جنگی، صدقات و مالیات ها) را مال خدا می دانست و چون خود را سرپرست مسلمانان می پنداشت، به خود حق می داد تا با آن دارایی ها و مردم هرطور که می خواست، رفتار می کرد. چنان که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: او باد نخوت بر غبغب افکنده و هدفی جز کامجویی در سر نپرورده و پیاپی پهلو پرکرد و تهی ساخت و خویشان

نزدیک او همراه وی برخاستند و مال خدا را مانند شتری که بر علف بهاری افتد، خوردند و بر باد دادند.(۱)

عثمان دارایی هایی را که همه مسلمانان در آن ها سهمی برابر و همه سائلان و محرومان، در آن ها حقی معلوم داشتند، به خویشاوندان خویش می بخشید. در شریعت حق و قانون مقدس اسلام نیز بی بهره گذاشتن احدی و دادن حق او به دیگری بدون رضایت وی روا نباشد. سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در توزیع اموال و صدقات، چنان بود که اهالی همان شهر و سرزمین نسبت به آن اموال سزاوارتر بودند و زکات و صدقات هیچ شهری به شهر دیگر برده نمی شد مگر آنکه مستحقّی در آن شهر یافت نشود.(۲)

اما عثمان همه این سنّت ها را از یاد برد و شیوه ای غیر از آن در پیش گرفت.

برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غنیمتی آوردند. ایشان آن را در همان روز تقسیم فرمود. به گونه ای که شخص عیالوار دو سهم و مجرد یک سهم دریافت کرد.(۳) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معاذ را به یمن فرستاد و دستور داد، مردم را به اسلام فراخواند و دارایی از مردمان ثروتمند بگیرد و به بینوایان دهد. او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، همچنان در یمن،

۱- نهج البلاغه ۱/۳۵ (ترجمه سید جعفر شهیدی و ترجمه سید جمال الدین دین پرور و ر.ک: سنن، بیهقی ۶، ۳۲۴ و ۳۴۶.
۲- صحیح، بخاری ۳/۲۱۵.
۳- سنن، ابی داود ۲/۲۵.

طبق فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می کرد، تا اینکه در دوران عمر به مدینه برگشت عمر هم، معاذ را به همان مأموریت برگرداند؛ امّا او یک سوم صدقات را برای عمر می فرستاد. عمر گفت: من شما را باجگیر نفرستادم؛ همه را برای اهالی هزینه کن. معاذ گفت: در یمن دیگر، مستحقّی وجود نداشت که از من بگیرد، و من برای شما فرستادم.(۱) نظیر آن است عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با قثم بن عباس فرماندار مکه، از سوی ایشان منصوب شده بود.(۲)

مردی نزد علی (علیه السلام) آمد و مالی درخواست کرد. علی (علیه السلام) فرمود: این مال نه برای من است و نه برای تو. آن غنیمت هایی است که از شمشیر زنی های مسلمانان به دست آمده است. اگر در جنگ و جهاد، با آنان شریک بوده ای برای تو سهمی همانند آنان است وگرنه حاصل دسترنج ایشان برای دهان های دیگران، نباشد.(۳)

در زمان علی (علیه السلام) دو زن یکی عرب و دیگر غیر عرب به نزد حضرت آمدند و چیزی خواستند. به هر کدام چهل درهم داد. زن عرب اعتراض کرد و گفت: یا علی تو به آن زن غیر عرب، همان مقدار دادی که به من دادی. علی (علیه السلام) فرمود: من کتاب خدای عزّوجل را نگریستم و در آن ندیدم که فرزندان

۱- الاموال ،ابوعبید /۵۹۶.

۲- نهج البلاغه ۲/۱۲۸.

۳- نهج البلاغه ۱/۴۶۱.

اسماعیل به فرزندان اسحاق، برتری داشته باشند.(۱) از اصفهان مالی به دست او رسید. آن را هفت قسمت کرد؛ یک قرص نان، اضافه آمد آن را هم هفت قسمت فرمود.(۲)

بر همین اساس، صحابه از عملکرد خلیفه دوّم خوشنود نبودند؛ زیرا او برخی را بر برخی دیگر برتری می بخشید. برای مثال، به همسران رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر از دیگر زنان می داد یا مهاجران را بر انصار و بدریون را بر دیگران، ارجح می دانست.(۳)

در حالی که سیاست کلی اسلام برابر آیات شریف قرآن در سوره های انفاق، آیه ۴۱ و توبه، آیه ۶۰ و حشر، آیه ۶، معلوم است.

عثمان بر این اساس عمل نمی کرد و هر کس اعتراض می کرد با ضرب و شتم و تبعید روبه رو می شد. چوبدستی او از چوبدستی عمر، انعطاف پذیرتر بود؛ زیرا تازیانه و عصا نیز همراه داشت.(۴)

۳۱. بخشش های خلیفه به حکم پسر ابی العاص

اشاره

عثمان، صدقات قبیله قضاعه را که بالغ بر سیصدهزار درهم

ص:۸۹

۱- سنن بیهقی ۶/۳۴۹.

۲- سنن بیهقی ۶/۳۴۸.

۳- الاموال، ابی عبید /۲۲۴- ۲۲۷.

۴- محاضره الاوائل، سکتواری /۱۶۹.

می شد، یک جا به عموی خود حکم، همان رانده شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشید و او را به خود نزدیک کرد. پس از آنکه او در حالی که پیراهن کهنه و پاره ای به تن داشت و بزی را می راند، زیر نگاه مردم، وارد خانه خلیفه شد. وقتی از آنجا بیرون آمد، مردم دیدند او جُبّه ای از خز و عبایی اشرافی بر دوش دارد.(۱) از ایرادهایی که مردم به عثمان گرفتند، همین کار خلاف او بود(۲) که رانده شده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوباره پناه داد و به مدینه آورد و یکصد هزار به او بخشید.(۳)

عثمان وقتی به خویشاوندان خود، چیزی می بخشید، آن را از بیت المال حساب می کرد. روزی به عبدالرحمن بن یسار خزانه دار، دستور داد اموالی را به حکم بن ابی العاص بدهد. او امتناع کرد و گفت، ان شاء الله اگر مالی بیاید، خواهم داد. عثمان پافشاری کرد و به او گفت: تو گنجور ما هستی، هرگاه به تو دادیم، بده و وقتی سکوت کردیم، ساکت باش. او گفت دروغ گفتی: من گنجور تو و خاندانت نیستم؛ من گنجور مسلمانانم و روز جمعه که عثمان، سخنرانی می کرد کلیدها را آورد و جلوی خلیفه انداخت و به مردم گفت ای مردم، عثمان می پندارد که من گنجور او و خاندان وی هستم. عثمان کلید

۱- تاریخ ، یعقوبی ۲/۴۱.

۲- المعارف، ابن قتیبه /۸۴ و.....

۳- محاضرات، راغب ۲/۲۱۲.

بیت المال را گرفت و به زیدبن ثابت سپرد.(۱)

حَکَم را بشناسید

او در مکه با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) همسایه بود و مانند ابولهب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بسیار آزار می داد. کارش اخته کردن گوسفند بود.(۲) حَکَم در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می نشست و وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لب به سخن می گشود، او با حرکات چشم، تقلید پیامبر را در می آورد.

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید و فرمود: «کن کذلک»: همین طور باش و او تا دم مرگ با این حرکات، ماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از جایگاهی دیگر او را نفرین کرد: خدایا! رعشه بر اندامش بیافکن. او در جا خشکش زد و رعشه گرفت و یک ماه در همان حال بیهوشی ماند.(۳)

حکم بعد از فتح مکّه به مدینه آمد. در حالی که در دین و ایمان او تردید بود.

حَکَم، کی به جنون مبتلا شد؟

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه یکی از همسرانش بود، او پنهانی (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر را می نگریست و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شناسایی کرد و با نیزه ای بیرون آمد و فرمود: کیست که مرا در مورد این

۱- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۵.

۲- حیاه الحیوان، دمیری ۱/۱۹۴.

۳- الاصابه ۱/۳۴۵- ۳۴۶.

مارمولک نفرین شده، معذور بدارد؟ سپس فرمود: او و فرزندانش نباید در این جا با من بمانند و همه آن ها را به طائف تبعید کرد؛(۱) چرا که او اسرار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را، فاش می ساخت.

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، عثمان با ابوبکر سخن گفت که او و خانواده اش را برگرداند. ابوبکر این کار را نکرد و گفت: من رانده شده های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را پناه نمی دهم. وقتی عمر خلیفه شد باز عثمان درباره آن ها، وساطت کرد. او هم مانند ابوبکر جواب رد داد؛ تا زمانی که خود عثمان خلیفه شد، آن ها را وارد مدینه کرد و مردم این کار او را بر وی عیب گرفتند.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: حکم، مردم را به گمراهی می خواند و از اسلام باز می داشت و قصه هایی درباره او و فرزندانش آورده اند که همگی حکایت از ناپاکی اصل و نسب او دارند. او روزی آمد و اجازه ملاقات با پیامبر خواست.رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدای او را شنید و فرمود بگذارید بیاید نفرین خدا بر او و بر هر آن کس که از صلب او بیرون آید، جز مؤمنان اندکند....(۳)

حسان بن ثابت درباره او سروده ها دارد و به سرنوشت شوم وی اشاره هایی کرده است. حکم در مدینه مرد و عثمان بر قبر او خیمه ای برپا کرد.(۴)

۱- بلاذری، انساب الاشراف ۵/۲۷.

۲- بلاذری، انساب الاشراف ۵/۱۲۵.

۳- حیوه الحیوان، دمیری ۲/۲۹۹؛ صواعق ابن حجر/۱۰۸.

۴- ر. ک: الغدیر ۸/۲۴۳- ۳۴۷.

حَکَم در قرآن

مروان مدّعی بود: آیه «والذی قال لوالدیه اف لکما...»(۱): آن کس که به پدر و مادرش گفت: وای بر شما، درباره عبدالرحمن ابن ابی بکر نازل شده است. عایشه این سخن شنید و گفت: در مورد خاندان ما آیه ای نازل نشده. ولی در شأن پدر تو (حکم) آیه های: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيم»(۲) مباش به دنبال هر سوگند پیشه زبون که عیب جو و سخن چین است، نازل شده است.(۳) عایشه به مروان گفت که شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: پدر و نیای تو درخت نفرین شده در قرآن هستند.(۴)

ابن ابی حاتم از زبان یعلی بن مره آورده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در رؤیا دیدند که بنی امیه بر منبرهای زمین بالا می روند و به شما سلطه می یابند. آن ها را حاکمان بدی می یابید و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از این رؤیا اندوهگین بود. پس خدا نازل فرمود: و آنچه در رؤیا به تو نشان دادیم، فتنه و آزمونی است برای مردم و درخت نفرین شده در قرآن، و ما آن ها را بیم می دهیم اما جز طغیان و سرکشی آن ها را نمی افزاید.(۵)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه حدیث های متعددی به

۱- احقاف /۱۷.

۲- قلم/۱۰ و ۱۱.

۳- الدّر المنثور ۶/۴۱، ۲۵۱ و...

۴- تفسیر، الوسی ۱۵/۱۰۷.

۵- اسراء /۶۰.

روش های گوناگون و با یادکرد منابع بسیار آورده است.(۱)

بـه هر حـال در لعن و نفرین بنی امّیه به طـور خـاص و عـام در قرآن کریم، آیـاتی وجـود دارنـد، از جمله: سـوره احزاب/۵۷ و محمد/۲۲ و ۲۳.

نگاهی در دو سخن

اوّل قرطبی گفته: عثمان، عمربن عبدالعزیز و معاویه در این رؤیا (شجره نفرین شده) داخل نیستند.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می گوید: پیرامون این استثناء و تخصیص عموم آیه با وجود انبوه روایت های معتبر، بحث را طول نمی دهیم که به طور کلی بنی امیّه و به ویژه فرزندان ابی العاص را دربرمی گیرد.

رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: پس از من اهل بیت من از سوی برخی امتّم کشـته و آواره و دربه در خواهند شد و دشمن ترین افراد برای ما، پسران امیّه، پسران مغیره و پسران مخزومند.(۲)۱

این سـخن پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) از ابوذر رسـیده که هرگاه تعداد بنی امیّه به چهل تن رسید، بندگان خدا را برده خویش و مال خـدا را عطایی برای خود و کتاب خدا را مایه دغلکاری قرار دهند.(۳) روایت دیگر: اگر تعداد پسران ابی عاص سی تن شد

۱- تفسیر، طبرسی ۱۵/۷۷؛ تاریخ، طبری ۱۱/ ۳۵۶ و... .
۲- مستدرک، حاکم ۴/۴۸۷.
۳- کنزالعمال ۶/۳۹.

مال خـدا را دست به دست و بندگان خدا را برده و دین را اسـباب تبهکاری قرار دهند(۱) روزی مروان برای نیازی نزد معاویه آمـد و گفـت: هزینه زنـدگی ام سـنگین شـده: پـدرِ ده پسـر و برادرِ ده تن و برای ده تن دیگر، عمـو شـده ام او گفت و رفت. معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت: آیا نمی دانی که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: وقتی تعداد پسـران ابی حکم به سـی تن رسـید نشانه های خدا را در میان خود دست به دست می کنند و بندگان خدا را برای خود بنده می پندارند و کتاب خـدا را وسـیله دغلکاری می سازنـد و وقتی به چهار صد و هفت تن بالغ شدند هلاکت آن ها، خیلی سـریع خواهد بود. ابن عباس گفت: آری می دانم.(۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) : «لکل امه آفه و آفه هذه الامه بنوامیّه» هر امّتی آفتی دارد و آفت این امّت، فرزندان امیّه هستند.(۳)

دوم: ابن ظفر گفته: حکم و ابوجهل به دردی سخت دچار بودند.(۴)

نفرین پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در حق حَکَم و فرزنـد او، ضـرری به ایشان نـدارد؛ زیرا این نفرین، با حـدیث دیگر جبران شده است که فرمود:

۱- مستدرک، حاکم ۴/۴۷۹.

۲- تطهیرالجنان، ابن حجر در حاشیه صداعق /۱۴۷.

۳- کنزالعمال، ۶/۹۱.

۴- حیوه الحیوان، دمیری ۲/۴۲۲.

من بشری هستم همانند دیگر انسان ها که به خشم می آیند.

ایشان (علیه السلام) از خدا خواسته هر که را دشنام گفت یا لعنت کرد و یا نفرین فرمود؛ این ها را موجب رحمت، پاکی و کفاره برای او قرار دهد.(۱) سخن ابن ظفر در حق ابوجهل، توجیه ندارد که او مشرک از دنیا رفته است؛ برخلاف حکم که او صحابی بود و بسیار زشت است که یک صحابی چنین باشد. پس باید گفت: این حدیث اگر صحیح باشد شامل قبل از اسلام است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم آیا ابن حجر می فهمد که چه می گوید؟ آیا او جدّی سخن می گوید و یا شوخی می کند؟ چگونه نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حکم و پسرش مروان بی ضرر است آن هم بر اساس یک روایت تحریف شده ابوهریره که مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پایین ترین درجه ممکن، فرود می آورد؟ آن حدیث برخلاف کلام خدا است که فرمود: پیامبر از روی هوا و خواهش نفس سخن نمی گوید، کلام او جز وحی نیست که به وی القاء می شود. آری او بشری است همانند دیگر انسان ها و «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» پس اگر لعن و نفرین او با وحی باشد، آن رانده شده چه راه نجاتی دارد؟

مگر آنکه به پندار ابن حجر، وحی نیز تابع هوس ها باشد! چه سخن بزرگی است که از دهان های شان بیرون می آید.

ص:۹۶

۱- صحیح، بخاری ۴/۷۱؛ صحیح، مسلم، ۲/۳۹۱.

وانگهی گذشته از عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او با آن همه حدیث های صحیح چه می کند که فرمود: «سباب المسلم فسوق»(۱). ناسزاگویی مؤمن، فسق است و رسول خدا فرمودند: هرگز سباب، فحاش و بسیار نفرین کننده مباشید.(۲)

پس آن روایت ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم که با عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناسازگار است، پرداخته دست هوی در عصر معاویه است که برای ایجاد محبوبیّت برای خاندان ابی عاص ساخته شده و علّامه شرف الدین پنبه آن حدیث های ساختگی را زده است.(۳)

اگر ما گاهی با ابن حجر در آن یاوه های نفی عصمت و قداست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راه آمدیم، آن انسان به خود وا گذاشته شده درباره آیه های نازل شده در شأن حَکَم و فرزندان وی چه می گوید؟ آیا آن ها هم ضرری بر آنان ندارد و بر ایشان برائت، رحمت، کفّاره و طهارت خواهد داشت؟!

چقدر فاصله است میان این سخن ابن حجر در تبرئه حَکَم بن ابی العاص و سخن ابی بکر که به عثمان گفت: عموی تو در آتش است و نیز کلام عمر به عثمان که گفت: وای بر تو درباره آن نفرین و رانده شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه

ص:۹۷

۱- این حدیث ها را احمد، بخاری، ترمذی، نسایی و ابن ماجه و دیگران گزارش کرده اند.
۲- این حدیث ها را هیثمی، سیوطی و مناوی، صحیح دانسته اند. و صحیح بخاری ۴/۷۱ و صحیح مسلم ۲/۳۹۱
۳- ابوهریره، شرف الدین عاملی /۱۷۰- ۱۲۹.

وساطت می کنی؟

ابن حجر خواسته با مطرح کردن صحابی گری، حکم را تبرئه کند؛ اما کار او رسواتر از این هاست. مسخره کردن رسول الله که آزاری بود برای وی «إِنَّ الَّذينَ يُؤذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنيَا وَالآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُم عَذَابًا مُّهِينًا»(۱) آنان که خدا و رسول او را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت برایشان لعنت و عذابی خفّت بار فراهم آورده است.(۲)

رفتارهای اهانت آمیز به قدری از حکم سرزد که نفرین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حقّ او تحقّق یافت؛ چنان که گذشت. آیا ابن حجر نگاه مخفیانه او را به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صحابی دانستن او حل می کند؟ رفتار ناپسندی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در پاسخ به آن از خانه بیرون آمد و گفت: اگر او را می یافتم، چشم وی را در می آوردم.

بنابراین، حال منافقان چه می شود که صحبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده اند(۳): «وَمِمَّن حَولَكُم مِّنَ الأَعرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِن أَهلِ المَدِينَهِ مَرَدوا عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعلَمُهُم نَحنُ نَعلَمُهُم سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَينِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ»(۴): و از اهل مدینه، برخی بر

۱- احزاب /۵۷.

۲- چندین آیه دیگر، رک: سوره توبه /۶۱؛ صف /۲.

۳- اگر حکم با آن کارنامه سیاه خود به عنوان صحابه تبرئه شود به طریق اولی منافقان، مورد تبرئه واقع می شوند!

۴- توبه /۱۰۱.

نفاق، خو گرفته انـد تو آنان را نمی شناسـی، امّا ما آن ها را می شناسـیم؛ زود باشـد که دوبار، عذابشان کنیم آن گاه به عذابی بزرگ بر گردانده شوند. آیا هم عصر بودن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و درک صحبت آن حضرت می تواند به حال آنان مفید باشد؟

وانگهی فرض کنیم این بیماری سـخت روحی و روانی را مصاحبت پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) بر طرف کند؛ دردهای جسـمانی او چه می شود که با نفرین رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) ، به آن مبتلا گردید و شاید این بیماری سـخت ناشـی از رانـدن وی از مـدینه بوده است و اینکه رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نخواسـتند او در میان اصـحاب حضور داشـته باشـد، سـبب ایجاد عقـده روانی در حکم گردیـده است و خباثت او را دو چنـدان کرد. جانب داران فرزندان امیّه و ابی العاص شعرهایی در تمجید او سروده اند. پناه به خدا از محیطی که بهترین آن ها، حَکَم بن ابی العاص و بنی مروان باشند!

چند سؤال

با وجود این که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) حَکَم را رانـده و نفرین کرده و او به لعن رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) گرفتـار شـده و ابوبکر و عمر وساطت عثمان را در برگردانـدن وی به مـدینه نپـذیرفته انـد، چرا عثمان او را_ چون عمویش بوده- بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم می دارد؟

«قُل إن کَانَ آبَاؤُکُم وَأبنَآؤکُم وَإخوَانُکُم وَ اَزوَاجُکُم وَعَشِیرَتُکُم وَأَموَالٌ اقتَرَفتُمُوهَا وَتِجارَهٌ تَخشَونَ کَسَادَهَا وَمَسَاکِنَ

تَرضَونَهَا أحَبَّ إلَيكُم مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِی سَبِیلِه فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأتِیَ الله بِأَمرِهِ وَالله لاَ یَهدِی القَومَ الفَاسِقِینَ»(۱): بگو اگر پدران شما، پسران شما، برادران شما، همسران شما، ایل و تبار شما و دارایی هایی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد و بی رونقی آن بیم دارید و مسکن هایی که دوست دارید و به آن دلخوش هستید، نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا دوست داشتنی تر باشد، پس انتظار بکشید تا فرمان خدا فرا رسد و خدا قوم بدکار را هدایت نمی کند!

مگر نباید اسوه و سرمشق خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و آیا ابن حجر این آیه را دیده و آن سخن را گفته است؟!

_ حال او با سوء استفاده از قدرت، حکم را از تبعیدگاه برگرداند؛ به چه دلیل از مال مسلمانان، عطاهای کلان را به او بخشید و او را امین صدقات و گردآوری زکات قرار داده، که او نه مورد وثوق و نه امانت دار بود.

- دیگر اینکه چطور خلیفه صدقات قضاعه را به مدینه آورد در حالی که چنان که گذشت باید آن را بین بینوایان قضاعه توزیع می کرد؟ این شرط مصرف صدقات است(۲) و علما بر آن اتفاق نظر دارند و یا آنکه در میان قبیله قضاعه، بینوا و تهیدستی یافت نمی شده است؟!

۱- توبه /۲۴.

۲- الاموال، ابوعبید /۵۹۶.

مردم بیچاره ای که خواهی یا نخواهی صدقات و زکات مال پرداختند، دارایی خود را در دست جبّارانی روسیاه مانند حَکَم، مروان، ولید و سعید باید بریزند و سؤال نکنند، چنان که مغیره بن شعبه آن زناکار حرفه ای ثقیف به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد که فرمود: اموال را در اختیار امیران قرار دهید، حساب با آن هاست. پسر عمر نیز می گوید اموال را به ایشان بدهید هرچند که با آن باده نوشند و بر سر سفره خود گوشت سگ بنهند.(۱)

آیا پاکسازی حاصل از گرفتن زکات که فرمود: «خُذ مِن أَموَالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم و تُزَکِّیهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَیهِم إِنَّ صَلَاتَک سَکَنٌ لَّهُم وَالله سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(۲): از دارایی هایی آنان، زکات بگیر تا آن ها را پاک و پاکیزه کنی...، همین است؟

ما برای این سخنان، وزنی قائل نیستیم و آن افکار را زاییده مغزهای علیل گردانندگان مکتب خلافت می دانیم و مقام مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را از آن نسبت ها مبرّا می دانیم؛ چنان که خود فرمود:ای کعب خدا تو را از امارت و حکومت سفیهان، نگاه دارد. پرسید: یا رسول الله امارت سفیهان چیست؟ فرمود: پس از من کسانی خواهند بود که بر راه من نیستند و بر سنّت و روش من، زندگی نمی کنند. کسانی که دروغ های

۱- سنن، بیهقی ۴/۱۱۵؛ اموال، ابوعبید /۵۷.

۲- توبه /۱۰۳.

آن ها را راست پندارند و در ستمگری یاریشان نمایند، از من نیستند و من هم از آن ها نیستم...!(۱) پس پرداخت صدقات و زکات به این گروه حاکمان از آشکارترین نمونه هایی کمک و یاری به گناه است.

خداوند فرمود: بر تقوا و نیکوکاری کمک کنید و با گناه و تجاوز همیاری ننمایید.(۲) وانگهی صدقات در دارایی های ثروتمندان مانند مالیات است و باید به مصرف بینوایان برسد و بس.

علی (علیه السلام) می فرماید: «ان الله سبحانه فرض فی أموال الأغنیاء أقوات الفقراء فما جاع فقیر الّا بما متع به غنیّ والله سائلهم عن ذلک»(۳) خداوند سبحان روزی بینوایان را در دارایی ثروتمندان، قرار داده، پس هیچ بینوایی، گرسنه نماند مگر آنکه شخص دارایی از آن، بهره مند گردیده و خدا از آنان، بازخواست خواهد کرد.

جریان صدقات در شریعت مطهّر، همین است؛ امّا چه باید کرد که خلیفگان و علمای مکتب آن ها چنان کردند که اندکی از بسیار را بازگو کردیم و به خدا باید پناه برد و بس.

ص:۱۰۲

۱- مستدرک حاکم ۴/۴۲۲.

۲- مائده /۲.

۳- نهج البلاغه ۲/۲۱۴.

۳۲. بخشش های خلیفه به مروان

اشاره

عثمان به مروان پسر حکم پسر ابی العاص که پسر عمو و شوهر دخترش، اُم أَبان بود، یکجا خمس غنائم افریقا را بخشید.

شاعری خطاب به خلیفه گفت: به پروردگار بندگان، سوگند یاد می کنم خدا مردم را خودسر رها نفرموده. تو، آن نفرین شده را آوردی و به خود نزدیک کردی، برخلاف روش گذشتگان عمل نمودی، خمس، حق بندگان خدا را به وی دادی و چراگاهی اختصاصی ساختی...!(۱)

عثمان، عبدالله بن سعد را به آفریقا فرستاد... و دستور داد سیصد قنطار طلا به خاندان حَکَم یا به شخص مروان بدهند.(۲)

به نظر می رسد عثمان یک پنجم غنائم را در جنگ اوّل به عبدالله بن سعد داد و در جنگ دوّم نیز یک پنجم از غنیمت ها را به مروان بخشید.(۳) مروان در مدینه خانه ای نو ساخت و مردم را برای سور دعوت کرد. مسوّر نیز از جمله مدعوین بود. مروان در ضمن صحبت گفت: به خدا سوگند من در ساختن این خانه حتی یک درهم نیز از مال مسلمانان هزینه نکرده ام. مسوّر گفت: اگر غذایت را بخوری و حرفی نزنی، برایت بهتر است. تو همراه ما در جنگ آفریقا بودی. مال، برده و دارایی تو از همه ما کمتر بود؛ پسر عفان (خلیفه) خمس

ص:۱۰۳

۱- معارف ، ابن قتیبه /۸۴ ؛ الانساب ، بلاذری ۵/۳۸ ؛ عقد الفرید ۲/۲۶۱.

۲- طبری ۵/۵۰.

۳- الکامل، ۳/۳۸.

آفریقا را به تو بخشید. تو مأمور صدقات شدی و اموال مسلمانان را برای خود بردی.(۱)

عثمان فرمان داد یکصد هزار از بیت المال به مروان پرداخت شود و دخترش اُم أَبان را نیز به عقد او در آورد. زیدبن ارقم گنجور بیت المال کلیدها را آورد و در جلوی عثمان نهاد و گریست.

عثمان پرسید، گریه برای چه؟ من صله رحم کرده ام. زید گفت: گریه من به این جهت است که گمان دارم تو می خواهی هرچه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در راه او هزینه کرده ای، باز پس بگیری.

یکصد درهم نیز برای مروان زیاد است، عثمان گفت کلیدها را واگذار و ما جز تو کس دیگر را مأمور می کنیم.(۲)

مروان کیست؟

او در صُلب پدرش نفرین شده است و به قول عایشه: او لتّه و تفاله ناپاکی از نفرین الهی بوده است.(۳) در مدینه هر نوزادی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می آوردند، مروان را هم آوردند؛ فرمود: او مارمولک بچه مارمولک، لعنت شده پسر لعنت شده است.(۴)

۱- بلاذری، ۵/۲۸.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷؛ سیره، حلبی ۲/۸۷

۳- مستدرک، حاکم ۴/۴۷۹.

۴- حیات الحیوان ، دمیری ۲/۳۹۹.

شاید معاویه بر همین سابقه به مروان گفت:ای مارمولک جایگاه تو اینجا نیست.(۱) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در یک پیشگویی فرمود: وای بر امت من از کسانی که در صلب این (مروان) قرار دارند.(۲) نظیر آن از علی (علیه السلام) نقل است.(۳) روزی دو سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند. مروان با شما بیعت می کند. فرمود: مگر قبل و بعد از قتل عثمان، بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست. آن دست یهودی است او با دست بیعت می کند؛ آن گاه پشت می کند.(۴)

مروان را نخ پوسیده لقب داده بودند، چون باریک بود و دراز و برادرش عبدالرحمن بن حَکَم او را چنین خوانده است.(۵)

روزی حسن و حسین (علیه السلام) با مروان بگو مگو داشتند و امام حسن (علیه السلام) ، امام حسین (علیه السلام) را به سکوت فرا می خواند. در اینجا مروان گفت: شما خاندانی نفرین شده هستید. امام حسن (علیه السلام) فرمود: چه گفتی؟ به خدا قسم که تو را خداوند در صلب پدر لعن فرموده است.(۶)

۱- شرح ابن ابی الحدید ۲/۵۶.

۲- اسدالغابه ۲/۳۴ و....

۳- ابن ابی الحدید ۲/۵۵.

۴- نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید ۲/۵۳.

۵- بلاذری ۵/۱۲۶.

۶- ترتیب مجمع الجوامع ۶/۹۰.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: با بررسی زندگانی مروان و عملکردهای او چنان به دست می آید که او به آیین حنیف اسلام و نوامیس و قوانین دینی به دید سیاست های وقت می نگریست و باکی در از بین بردن و دگرگونی آن ها نداشت. آنگاه سه نمونه را خاطر نشان ساخته است:

۱. او نماز، آن فریضه بزرگ الهی را دگرگون کرد و آن را به بازی گرفت و پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمازهای چهار رکعتی را در سفر، قصر می خواند و معاویه در سفر حج به مکّه ظهر را شکسته خواند و به دارالندوه رفت مروان و تنی چند او را نکوهش کردند که چرا روش عثمان را که در سفر تمام خواند، عمل نکردی و در واقع به او اهانت شد و بالاخره معاویه را واداشتند بیاید و نماز عصر را تمام بخواند. هرچند برخلاف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل شود.(۱)

۲. خطبه نماز عید قربان یا فطر را پیش از نماز قرار داد، بدان بهانه که مردم در پای صحبت او نمی نشینند و در موقع سخنرانی می روند؛ زیرا او به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناسزا می گفت.(۲)

ناسزاگویی به مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقای صحابه به طور مطلق، سرور اوصیاء، پسر عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که به صریح آیه، ذکر حکیم، کار او بود. لعن و ناسزاگویی

۱- مجمع الزوائد، هیثمی ۲/۱۵۶.
۲- سرخسی ، مبسوط ۲/۳۷.

۱. علی (علیه السلام) ، لعن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که خود فرموده:

(من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله)

هر کس علی را ناسزا گفت مرا ناسزا گفته و هر کس مرا ناسزا گفت خدا را ناسزا گفته است.

از جمله زشتکاری های مروان آن بود که مانع از دفن سبط پیامبر حسن مجتبی (علیه السلام) در حجره شریفه نبوی، شد.(۱) پس از قتل عثمان، مروان با عدّه ای نزد عبدالله بن عمر آمده و پیشنهاد بیعت با وی کردند. او گفت با مردم چه کنم؟گفتند با آنان می جنگیم. او نپذیرفت و مروان و همراهان او بیرون آمدند و گفتند: سلطنت پس از ابی لیلی، با کسی است که چیره گشت.(۲)

چرا این سوسمار مارمولک زاده، روش انتخاب قانونی را در امر خلافت پس از آنکه نوبت به سرور عترت رسید، رها کرد؟

مجوز او در این خلافت چه بود؟ چرا پسر عمر را تحریک کرد و به او وعده داد در کنار وی با علی (علیه السلام) بجنگد؛ در حالی که بیعت مردم با امیرالمؤمنین به اجماع مردم بوده است. آری، از اوّل، انتخاب صحیحی در کار نبوده و اهل حل و عقد آزادی رأی نداشته اند. حکومت پس از ابوالزّهرا (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم))، برای کسی شد که به زور چیره گشت. والله من ورائهم حسیب: خدا به دنبال آنان، حسابگر است.

ص:۱۰۷

۱- تاریخ ، ابن عساکر ۴/۲۲۷.
۲- استیعاب، در ترجمه و شرح احوال عبدالله بن عمر (ج۲/۳۴۲ حاشیه الاصابه)

۳۳. عطیه خلیفه به حارث

عثمـان به حـارث، پسـر حکم بن ابی العـاص، برادر مروان و دامـاد خلیفه و شـوهر دخـترش عـایشه، سه هزار درهم عطـا کرد و زمانی که شتران زکات را به مدینه آوردند، عثمان آنها را به حارث بخشید.(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جایی به نام مهزون واقع در بازار مدینه را بر مسلمانان وقف فرمود. اما عثمان آن را به حارث تیول داد.(۲) به گفته حلبی، عثمان یک دهم آنچه را در بازار مدینه به فروش می رسید، به حارث بخشید.(۳)

علامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسـد: عثمان خلیفه، در حق این مرد (حارث) سه کار کرد که گمان نـدارم از عهـده جواب برآید:

۱. بخشش سیصد هزار، نه از مال خود.

۲. شتران صدقه را تنها به او داد.

۳. تیول دادن صدقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی، در حالی که متعلق به همه مسلمانان بود.

عقیل، وامدار شده بود. در کوفه به خدمت علی (علیه السـلام) رسـید. امام به فرزندش حسن (علیه السـلام) فرمود: برایش لباس آوردند. شب شد و شام حاضر کردند. نان، نمک و باقلا. عقیل گفت: همین؟

علی (علیه السلام) فرمود: نه پس چه؟ عقیل گفت: قرض و وام مرا

ص:۱۰۸

۱- انساب، بلا ذری۲/۵۲/۵-۵۸.

۲- محاضرات، راغب ۲/۲۱۲ و ...

۳- سیره، حلبی ۲/ ۸۷.

ادا کن.

علی (علیه السلام) فرمود: قرض تو چقدر است؟ عقیل گفت: چهار هزار.

علی (علیه السـلام) فرمود: من چنـان مبلغی را نـدارم. صبر کن تـا ماهـانه ام پرداخت شود، آن را که چهار هزار باشـد به تو می دهم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست و تو امروز و فردا می کنی؟

علی (علیه السـلام) فرمود: تو دسـتور می دهی من دارایی مسـلمانان را که مرا امین قرار داده اند، به تو بدهم؟! شما بخوانید و با کارهای عثمان مقایسه کنید و داوری حق کنید و پیرو هوی نباشید.

۳۴. بهره سعیدبن عاص از عطای خلیفه

خلیفه، به سعیدبن عاص، فرزند سعیدبن عاص پسر امیّه یکصد هزار درهم بخشید. مردم به چنان عطا اعتراض داشتند.

علی (علیـه السـلام) زبیر، طلحـه، سـعد و عبـدالرحمن بـن عـوف، در ایـن بـاره، بـا وی سـخن گفتنـد. عثمـان جـواب داد: او از خویشاونـدان نزدیـک من است. در پاسـخ وی گفتنـد: آیا ابوبکر و عمر خویشاونـد نزدیـک نـداشت؟ عثمان گفت: آن دو نفر برای خـدا از خویشاونـدان خود دریغ داشـتند و من برای خـدا به خویشاوندان نزدیکم صـله می کنم و آنان به عثمان گفتند: به خدا سوگند روش آن دو تن از روش تو دوست داشتنی تر است. عثمان جوابی

ص:۱۰۹

نداشت جز گفتن: لا حول ولا قوّه الّا بالله.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عاص پدر سعید از همسایگان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که به آن حضرت آزار می رساندند و مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) او را که مشرک بود، در جنگ بدر کشت.(۲)

اما فرزند او سعید، همان جوان خوشگذرانی است که پس از عزل ولید از حکومت کوفه، از سوی عثمان و بدون سابقه نیکو به عنوان حکمران، وارد کوفه شد. او هیچ عقل و درایتی نداشت و از اولین روز، سخنانی بر زبان راند که دل ها را به جوش آورد و عواطف را تحریک کرد. مردم را به چند پارچگی و اختلاف نسبت داد و به صراحت گفت که این سرزمین عراق بستانی است برای جوانان قریش.(۳) او به هاشم بن عتبه مرقال، آن صحابی بزرگ و پرچمدار مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفّین و آن بنده شایسته خدا که یک چشمش را در یرموک در راه خدا از دست داد و سپس در سپاه علوی شهید گردید، ایراد گرفت:

در یک ماه رمضان، سعید در کوفه گفت چه کسی هلال شوّال را دیده است؟ عده ای گفتند: ما ندیدیم. هاشم بن عتبه گفت: من آن را دیدم. سعید گفت: با این چشم عیبناک در

۱- به نقل ابومخفف و واقدی، انساب الاشراف، بلاذری ۵/۲۸.

۲- طبقات، ابن سعد ۱/۱۸۵؛ اسدالغابه ۲/۳۱۰.

۳- همان ۵/۲۱ چاپ لیدن و رجوع کنید: تاریخ، ابن عساکر /۱۳۵.

میان این همه جمعیّت تو آن را دیـدی؟! هاشم گفت: آیا مرا به این چشم که در راه خـدا صـدمه دیـده، شـماتت می کنی؟ آن گاه هاشم در خانه اش نشـست و افطار کرد و کسانی که با او بودند افطار نمودند. این جریان به گوش سـعید رسـید، کسـی را فرسـتاد و هاشم را کتک زده و خانه اش را به آتش کشید. پسر عاص چه قدر جرأت داشت که چنان کند؟ آن هم بدین سبب که آن صـحابه بزرگ به سنّت رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) رفتـار کرد که فرمود: هرگـاه هلاـل (مـاه رمضان) را دیدید روزه بگیرید و اگر هلال (شوال) را دیدید افطار کنید.(۱)

گویـا هـاشم نمی دانست هـوی و هوس والیـان در مسائـل شـرعی مثـل رؤیت هلاـل هم، وارد میـدان شـده و توسن نفس را به حرکت در می آورد و نمی دانست که گواهی دادن به رؤیت هلاـل گنـاهی نـابخشودنی است و سـیاست گـذاری وقت در امر گواهی مردمان نیز دخالت می کند به گونه ای که گواهی کسانی که مهر علی (علیه السلام) در دل دارند، پذیرفته نیست.

مردمان کوفه از دست سـعید به خلیفه (عثمان) شـکایت بردنـد او در پاسخ آنان گفت: هرگاه یکی از شـما از امیر و فرمانروای خود، جفایی می بیند، می خواهد که من او را از مقام خود برکنار کنم!

ص:۱۱۱

۱- ر.ک: صحیح؛ بخاریه صحیح، مسلم؛ سنن، ابی داود؛ سنن، دارمی؛ سنن، نسایی؛ سنن، ابن ماجه؛ سنن، بیهقی ۴/۲۰۶.

سعید دوباره به کوفه برگشت و به مردم بسیار آسیب رسانید.(۱) او در سال سی و سه هجرت، به فرمان خلیفه (عثمان) جمعی از شایستگان و قاریان کوفه را به شام تبعید کرد و به همان روش نکوهیده خود ادامه داد. در سال سی و چهار، بار دوم از کوفه رهسپار حضور خلیفه شد و با جمع شاکیان که عبارت بودند از: اشتر پسر حارث، یزیدبن مکفف، ثابت بن قیس، کمیل بن زیاد، زیدبن صوحان، صعصعه بن صوحان، حارث اعور، جندب بن زهیر، ابوزینب ازدی و اصغر بن قیس حارثی، روبه رو شد.

آنان از خلیفه خواستند که سعید را برکنار کند؛ اما او خودداری کرد و سعید باز به پست خود بازگشت. آن جماعت پیش از او به کوفه بازگشتند و شهر را به اشغال خود درآوردند و سعید به دنبال آنان رسید و خواست وارد شهر شود. اشتر، با سپاهی مانع ورود او به کوفه شد و او را به مدینه نزد خلیفه برگرداندند. داستانی است که بعد می آید. ان شاءالله تعالی.

۳۵. بخشش خلیفه به ولید از دارایی مسلمانان

اشاره

عثمان آنچه را که ولیدبن عقبه بن ابی عمربن امیّه برادر مادری خلیفه به وسیله عبدالله بن مسعود، از بیت المال وام گرفته بود،

۱- الانساب، بلاذری ۵/۳۹- ۴۵.

به او بخشید.

بلاذری می نویسد: زمانی که ولید به عنوان والی و حاکم به کوفه آمد، عبدالله بن مسعود را خزانه دار یافت و از او مالی را قرض خواست. پیش تر از آن هم حاکمان از خزانه، وام می گرفتند و پس از مدتی باز می گرداندند و عبدالله به او قرض داد. سپس آن را به موقع مطالبه کرد. ولید موضوع را به عثمان گزارش داد عثمان به عبدالله بن مسعود نوشت: تو خزانه دار ما هستی؛ در مورد مالی که ولید گرفته، کاری نداشته باش. ابن مسعود کلیدها را انداخت و گفت: من گمان می کردم گنجور مسلمانان هستم اکنون که خزانه دار شما شده ام؛ مرا به آن نیازی نیست و در کوفه ماند.(۱)

عبدالله بن سنان گفت: ما در مسجد بودیم که عبدالله بن مسعود وارد شد و او در زمان حکومت ولیدبن عقبه، گنجور بیت المال کوفه بود. گفت:ای اهل کوفه دیشب از بیت المال شما صد هزار گم کرده ام و از سوی خلیفه نامه ای مبنی بر برائت گیرنده رسیده است. ولید، جریان را به خلیفه گزارش کرد و عثمان، عبدالله بن مسعود را از پست خزانه داری برداشت.(۲)

ولید و پدر ولید

عقبه بن ابی معیط پدر ولید از دشمنان سرسخت و از

۱- الانساب، بلاذری ۵/۳۰.

۲- عقدالفرید ۲/۲۷۲.

همسایگان آزار دهنده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. عایشه از قول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: من میانه دو همسایه شرور قرار داشتم. ابولهب و عقبه بن ابی معیط.

آن ها شکمبه ها و زباله بر در خانه من انداختند. (۱) سر منشاء عداوت و آزارها، ابوجهل، ابولهب و عقبه بن ابی معیط بودند.(۲)

ابن هشام آورده: ابیّ بن خلف و عقبه بن ابی معیط با هم دوستیِ صمیمانه داشتند. روزی عقبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همنشین شد و سخن او را گوش داد. این جریان به گوش ابیّ بن خلف رسید.

او نزد عقبه آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو با محمّد نشسته و سخن او را شنیده ای؟ رویارویی من با تو حرام باد و هرگز با تو حرف نزنم. او سوگندها خورد و سخنانی خشن گفت؛ مگر آنکه پیش او رَوی و آب دهان به روی او اندازی و عقبه چنان کرد که ولید خواست؛ لعنت خدا بر او باد! خدای تعالی در حق او دو آیه نازل فرمود: «يَا وَيلَتَى لَيتَنى لَم أَتَّخِذ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَد آضَلَّنِي عَنِ الذِّكرِ بَعدَإِذجَاءنِي وَ كَانَ الشَّيطَانُ لِلإِنسَانِ خَذُولًا»(۳): و روزی آن ستمگر، دست به دندان گزد و گوید کاش با آن فرستاده خدا، یک راه در پیش می

ص:۱۱۴

۱- طبقات، ابن سعد ۱/۱۸۶- ۱۸۵.

۲- سیر ه ، ابن الهشام ۲/۲۵.

۳- فرقان /۲۸- ۲۹.

گرفتم؛ وای بر من، کاش من فلانی را دوست خود نمی گرفتم. او پس از آنکه به یاد حقیقت بودم، به سراغ من آمد و مرا گمراه کرد و شیطان، خوار کننده انسان است.

به گفته مفسّران، مراد از ظالم مذکور در این آیه، عقبه و مقصود از فلانی، ابی بن خلف است. به روایتی از ابن عباس، عقبه بن ابی معیط در مکه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همنشینی می کرد و او را آزار نمی رسانید. عقبه دوستی داشت که به شام رفته بود.

قریش گفت: عقبه از آیین قوم خود برگشته است. دوست او (ابیّ بن خلف) از سفر برگشت و از همسر خود پرسید: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دعوتی که داشت چه کرده؟ او گفت کاری سخت و بزرگ.

پرسید، دوست من عقبه چه کرد؟ گفت از آیین، بیرون آمده است. ابی بن خلف آن شب را به سختی سحر کرد. صبح، عقبه به دیدن او آمد و تهنیت و خوش آمد گفت. ابیّ پاسخ نداد.

عقبه گفت: چرا جواب نمی دهی؟ ابیّ گفت: چگونه جواب دهم در حالی که تو از آیین ما بیرون رفته ای؟ آیا قریش کار خود را کرد؟ ابیّ گفت: آری. عقبه گفت چه کار کنم دل های آنان نسبت به من صاف گردد؟ ابیّ گفت: می روی در آنجا که او (پیامبر) نشسته، آب دهان بر صورتش می اندازی و بدترین

ناسزاها را می گویی.

عقبه آمد، آنچه ابیّ خواسته بود، انجام داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واکنشی نشان نداد، جز آنکه صورت خود را پاک کرد و رو به ابیّ کرد و گفت: اگر تو را در بیرون از کوه های مکّه بیابم گردنت را بزنم و تو را بکشم.

ضحاک گفت: وقتی عقبه نفرین بر او باد آب دهان بر روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انداخت، آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نرسید و به خود او برگشت و به جایی از صورتش خورد و آن را سوزانید، و اثر آن تا وارد آتش شد، باقی بود. در روایتی دیگر عقبه بن ابی معیط، با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان نشست و برخاست داشت. روزی یک میهمانی تشکیل داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دعوت نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از خوردن طعام او خودداری کرد مگر آنکه شهادتین بر زبان آورد و عقبه خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جا آورد. ابی بن خلف که با عقبه دوست بود او را مورد نکوهش قرر داد و گفت: تو از آیین نیاکانت بیرون رفته ای؟ عقبه گفت: نه، محمد سوگند خورد که در خانه از طعام من نمی خورد و من حیا کردم و شهادتین بر او گفتم، اما نه از ته دل. ابی گفت: دیدار من با تو حرام باشد، مگر آنکه تو محمد را دیدار کنی و بر پشتش پا گذاری و بر صورت وی آب اندازی و سیلی بر وی بزنی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دارالندوه به سجده افتاد بود و آنچه را ابیّ خواسته بود، انجام داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در

بیرون مکّه تو را دیدار نکنم؛ مگر آنکه شمشیر بالا برده و سرت را بزنم و نقل های مختلف دیگر.

این بود پدر، و تو چه دانی فرزند او کیست؟

ولیدبن عقبه به زبان آشکار قرآن، فردی فاسق، زناکار و دائم الخمر بوده و نسبت به احکام و تعالیم اسلام بی حرمتی های فراوان کرده و در جلوی دیدگان مردم تازیانه خورده است.

از آیه و کلام خدای تعالی بپرس:

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إن جَاءکُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَومًا بِجَهَالَةٍ فَتُصبِحُوا عَلَی مَا فَعَلتُم نَادِمِینَ)(۱)۱:

هرگاه فاسق و نابکاری برای شما خبر آورد، تحقیق کنید... که این آیه در حق او نزول یافته است.

از سخن خدای تعالی بپرس:

(أفَمَن کَانَ مُؤمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَّا یَستَوُونَ)(۲)

آیا آن کس که مؤمن بوده، همانند کسی است که فاسق و نابکار بوده است؟ هرگز برابر نیستند.

از محراب جامع کوفه بپرس آن روز که از مستی باده در محراب استفراغ کرد و نماز صبح را در چهار رکعت برگزار کرد. او شعر عاشقانه خواند و به مردم گفت می خواهید بیشتر نماز گزارم که عبدالله بن مسعود با لنگه کفش به وی زد و

۱- حجرات /۶.

۲- سجده /۱۸.

مردم با سنگریزه او را زدند و فرار کرد تا جایی که وارد خانه اش شد.

باز از عبدالله جعفر بپرس، وقتی که ولید را به فرمان مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سبب می خوارگی، تازیانه می زد. از پسر عمویش سعید بن عاص بپرس، آن گاه که از طرف عثمان، پس از ولید به حکومت کوفه رسید، دستور داد منبر و محراب مسجد جامع کوفه را از آلودگی های ایجاد شده ولید پاک کنند.

از امام حسن مجتبی (علیه السلام) بپرس، روزی که در مجلس معاویه سخن می گفت، فرمود:ای ولید تو را نکوهش نمی کنم که چرا علی (علیه السلام) را دشمن می داری. او تو را به علت می خوارگی، هشتاد تازیانه زده و پدرت را در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، کشته است و تو همان هستی که قرآن، فاسقت خوانده و علی (علیه السلام) را مؤمن نامیده است.

...ای ولید هر چه را فراموش کنی. سخن آن شاعر (حسان بن ثابت) را از یاد نبرده ای.

قرآن، گواهینامه ای است نازل شده از خدا درباره علی و ولید، خدا آیه فرو فرستاد: ولید به عنوان فاسق، یاد شد و علی (علیه السلام) شاخص ایمان. به خدا قسم آنکه مؤمن باشد، با فاسق خیانتکار برابر نیست. روز قیامت ولید و علی (علیه السلام) به پای حساب آیند. علی (علیه السلام) پاداش بهشت داده شود و ولید خفّت و خواری بیند.

ص:۱۱۸

نیاکان عقبه فرزند ابان(۱)، در سرزمین ما شلوارهای کوتاه پا می کردند...(۲)

۳۶. بخشش خلیفه به عبدالله بن خالد از بیت المال مسلمانان

عثمان به عبدالله بن خالد پسر اسید بن عیص فرزند امیّه، سیصد هزار درهم و به هر مردی از قوم خود، هزار درهم داد و بنا به نقلی به عبدالله چهار صد هزار درهم بخشید.(۳)

به گفته ابومخفّف، عبدالله بن ارقم از سوی عثمان سرپرست بیت المال بود. عثمان یکصد هزار درهم از وی وام خواست و عبدالله بن ارقم سندی صادر کرد و حقّ مسلمانان را یادآور شد. آن سند را به گواهی علی (علیه السلام) ، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقّاص، عبدالله بن عمر رساند. وقتی زمان بازپرداخت فرا رسید، عثمان آن وام را پس داد. سپس عبدالله بن خالد پسر اسید همراه جنگجویانی از مکّه بر او وارد شدند. عثمان فرمان داد سیصد هزار درهم به عبدالله و به دیگران نفری یکصد هزار درهم بپردازد. آن مبالغ را به زیدبن ارقم حواله کرد. زید مبلغ را زیاد دید و حواله را برگردانید و به نقلی او به عثمان نوشت که در آن حواله حق مسلمانان یاد شود و عثمان خودداری کرد. پسر ارقم نیز از پرداخت وجه خودداری نمود. عثمان به زید گفت: تو گنجور ما هستی، چرا چنان کردی؟ پسر ارقم گفت: من خود را

۱- ابان نام ابو معیط جدّ ولید است.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۲/۱۰۳.

۳- عقدالفرید ۲/۲۶۱؛ معارف، ابی قتیبه /۸۴؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۶.

خزانه دار مسلمانان می دیدم. گنجور تو (عثمان) غلام تو است و به خدا سوگند از سوی تو سرپرست بیت المال نشوم. او کلیدها را آورد و بر منبر آویخت و به روایتی آن ها را به سوی عثمان پرتاب کرد و عثمان آن کلیدها را به خدمتکار خویش، ناقل داد و بعد، زیدبن ثابت انصاری را سرپرست کرد. برای زیدبن ارقم (به عنوان دلجویی) سیصد هزار درهم بخشید؛ ولی او نپذیرفت.(۱)

به نقل از یعقوبی، عثمان دخترش را به عقد عبدالله بن خالد پسر اسید در آورد و به عبدالله بن عامر فرمان داد از بیت المال بصره ششصد هزار درهم به وی بخشید.(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: من نمی دانم آیا در شریعت، برای بیت المال مسلمانان، حساب و کتابی وجود ندارد؟! آیا بدون محاسبه، وزن و پیمانه می شود و به هر کس و ناکس عطا می گردد؟! اگر چنین باشد پس دستور مستقیم عادلانه و برابر بین مردم و رعایت اصل عدل و داد چه می شود و چه کسی آن فرمان را پاس می دارد؟

در عصر این خلیفه (عثمان) هرج و مرج در امور مالی به حدّی رسید که سرپرستان امین بیت المال نتوانستند به کار خود ادامه دهند و کلیدهای آن را پس دادند. چون نمی توانستند برابر مقررات اسلامی رفتار کنند، کنار رفتن را

۱- انساب الاشراف، بلاذری ۵/۵۸ ؛ رک: استیصاب ، الاصابه با اندک تفاوت.

۲- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۵.

ترجیح دادند. آیا عبدالله بن خالد، داماد خلیفه امتیازی داشته؟ گویا داماد خلیفه بودن و پیوستگی به خاندان امیّه، فضیلت و امتیازی محسوب می شده است؟

۳۷. عطای خلیفه به ابوسفیان

خلیفه (عثمان) در همان روزی که به مروان بن حکم صد هزار از بیت المال داد، به ابی سفیان بن حرب دویست هزار بخشید.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم به ابوسفیانی که سزاوار بود از هر چیزی بازداشته شود، به چه سبب این عطای کلان، عطا شد؟ و چنان که در استیعاب آمده: او از روزی که به ظاهر مسلمان شد، پناهگاه منافقان بود و در جاهلیّت زندیق محسوب می شد.

پسر زبیر در روزِ یرموک دید که ابوسفیان می گوید: هان بیایید ای پسران اصغر و به پدر گزارش کرد. زبیر گفت: خدا ابوسفیان را بکشد از نفاق دست بر نمی دارد. آیا ما برای او از فرزندان اصغر و (رومیان) بهتر نیستیم؟ علی (علیه السلام) به ابوسفیان گفت: تو همواره دشمن اسلام و مسلمانان بوده ای.

از حسن گزارش شده: ابوسفیان پس از خلافت عثمان نزد وی آمد و به او گفت: پس از تیم و عدی، خلافت به تو رسید؛ آن را مانند گوی بگردان و میخ خلافت را از بنی امیّه قرار ده. من بهشت و جهنّمی نمی بینم؛ فقط سلطنت و حکومت است و بس.

ص:۱۲۱

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷.

عثمان بر وی فریاد زد: از نزد من بلند شو و بیرون برو. خدا با تو آن کند که کرد.(۱)

در تاریخ طبری آمده است: ابوسفیان گفت: ای فرزندان عبدمناف، خلافت را مانند گوی، به سرعت بگیرید که آنجا بهشت و جهنّمی نیست.(۲) به نقل مسعودی:ای فرزندان امیّه حکومت را مانند توپ به پای یکدیگر بفرستید. سوگند به آنکه ابوسفیان به او قسم خورد، امیدوار بودم آن، به شما برسد و برای پسرانتان میراث باشد.(۳)

به تعبیر ابن عساکر: ابوسفیان پس از آنکه نابینا شده بود، بر عثمان وارد شد و پرسید: آیا کس دیگری اینجا هست؟

گفتند: نه. گفت: خدایا این حکومت را به شیوه جاهلیت بگردان و سلطنت را غاصبانه قرار بده و میخ های قدرت را در زمین برای بنی امیّه بکوب.(۴)

ابن حجر گفت: ابوسفیان، رئیس و سرکرده مشرکان در روز احد و احزاب بود و ابن سعد در روزگار مسلمانی اش گفت: وقتی دید مسلمانان به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند به وی حسد برد و گفت: ای کاش این مردم از او بر می گشتند. رسول خدا بر سینه او زد، سپس فرمود: آن وقت خدا تو را رسوا

۱- الاستیعاب ۲/۶۹۰.

۲- تاریخ، طبری ۱۱/۳۵۷.

۳- مروج الذهب ۱/۴۴۰.

۴- تاریخ، ابن عساکر ۶/۴۰۷.

می کند. و در روایتی دیگر ابوسفیان در دل خود گفت: چه طور شد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ما غلبه یافت؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بر پشت ابوسفیان گذاشت و فرمود: به یاری خدا غلبه کرد.(۱)

اگر از مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) بپرسی، از دانایی سؤال کرده ای که در حدیثی فرمود: معاویه آزاد شده ای فرزند آزاد شده، حزبی از این حزب های (کفر). او همواره با خدا عزوجل و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان دشمن خواهد بود. او و پدرش با ناخوشایندی مسلمان شدند.(۲)

در شناسایی معاویه و پدرش کافی است به سخن علی (علیه السلام) عنایت کنیم: ای پسر صخره، ای فرزند لعین و نفرین شده که اشاره است به سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که ابوسفیان و دو پسرش معاویه و یزید را لعن فرمود زمانی که او را سواره دید که یک پسرش از پیش و دیگری از پس، می رانند و فرمود: «اللهم العن الراکب و القائد و السائق»: خدایا سواره و آنکه را که جلو می کشد و آن کس را که از پشت می راند، لعن فرما.(۳)

به نقل ابن ابی الحدید، امام علی (علیه السلام) در نامه ای به معاویه نوشت: تو راه های پدرت ابوسفیان و جدّت عتبه و امثال آن ها را رفتی که همگی اهل کفر و اختلاف و باطل بودند.

وقتی معاویه به ابوذر گفت: ای دشمن خدا و رسول او!

۱- الاصابه ۲/۱۷۹.

۲- تاریخ، طبری ۶/۴.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۱۱ و ۴۴۰/۵۱.

ابوذر در پاسخ گفت: من دشـمن خدا و رسول او نیسـتم، بلکه تو و پدرت دشمن خدا و رسول او بودید به ظاهر مسلمان شدید و کفر پنهان داشتید. آن وقت عثمان به چنین فردی از مال مسلمانان هزاران می بخشید، موافق شریعت باشد یا نه؟!

۳۸. بخشش خلیفه از غنائم افریقا

خلیفه (عثمان) به عبدالله بن ابی سـرح، برادر شیری خود، یک جا خمس غنیمت های افریقا را بخشید و به گفته ابن کثیر، یک پنجم خمس غنایم را که بیش از یکصـد هزار دینار می شـد، به وی عطا کرد. ابوالفداء نیز گفته: مقدار آن خمس، پانصد هزار دینار و بهره هر سرباز سواره از این غنیمت بزرگ سه هزار و پیاده نظام هزار بوده است.(۱)

ابن ابی الحدید نوشـته: عثمان، تمام آنچه را که در فتح آفریقا در مغرب از طرابلس تا طنجه، به دست آمده بود، به عبدالله پسر ابی سرح بخشید و احدی از مسلمانان را در آن شریک نکرد.(۲)

عثمان، بسـیاری از بنی امیّه را، حتی کسانی که شـرف صـحبت و همنشینی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشتند به فرمانروایی می گماشت.

مردم از برخی امیران منصوب او شکایت داشتند و او به

۱- اسدالغابه ۳/۱۷۳؛ تاریخ، ابن کثیر ۷/۱۵۲.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷.

نکوهش کفایت و آنان را برکنار نمی کرد.(۱)

عثمان در شش سال آخر حکومت خود، پسر عموهایش را بر همه مقدّم می داشت. حکومت مصر را به عبدالله بن ابی سرح داد. او سال ها در آنجا حکمروایی کرد و اهل مصر از بیدادگری او به فغان آمدند و به شکایت برخاستند. مردم مصر به مدینه آمدند؛ امّا عثمان تنها به نامه نکوهش وی قناعت جست و فقط به تهدید پرداخت. عبدالله نه تنها از کارهای خود دست نکشید؛ بلکه برخی از شاکیان را چوب زد و بعضی را کُشت.

درنتیجه حدود هفتصد تن از مصریان به مدینه آمده و در مسجد جمع شدند. آنان هنگام نماز از عملکرد عبدالله ابن ابی سرح به اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، زبان به شکایت گشودند. طلحه با عثمان دیدار کرد و با او به تندی سخن گفت. عایشه نیز پیام فرستاد و به رفتار منصفانه با مردم درباره کارگزارش، تأکید داشت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) که سخنگوی مردم بود، فرمود: این مردم از تو می خواهند شخصی دیگر را به جای عبدالله تعیین کنی. عثمان گفت: فردی را معین کنید تا به او حکم دهم.

مردم، محمد بن ابی بکر صدیق را به آن مصریان پیشنهاد دادند.

۱- الانساب، بلاذری ۵/۲۶.

آن ها به عثمان گفتند: او را برای ما حاکم و فرمانروا کن و عثمان حکم برای او نوشت. عدّة ای از مهاجران و انصار را به عنوان ناظر بر جریان امر، میان عبدالله و مردم به مصر گسیل کرد؛ ولی عبدالله طی نامه ای به عبدالله ابن ابی سرح فرمان سرکوبی آنان را صادر نمود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: این پسر ابی سرح، همان است که پیش از فتح (مکّه) مسلمان شد، هجرت کرد، سپس برگشت و مشرک گردید و در مکّه به قریش پیوست و به آن ها گفت من محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از آنجا که بخواهم می زنم. وقتی روز فتح فرا رسید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خون او را حلال و به قتل وی حتی اگر در زیر پرده کعبه پنهان شده باشد فرمان داد. او به عثمان پناه برد و پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم مکّه امان داد، عثمان او را نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و برایش امان خواست. رسول خدا سکوتی طولانی کرد و سرانجام فرمود: آری، امان دادم. وقتی عثمان رفت، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیرامونیان فرمود: من سکوت نکردم مگر برای آنکه یکی از شما برخیزد و او را (پسر ابی سرح) را گردن زند. مردی از انصار گفت:ای رسول خدا چرا اشاره نکردید؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سزاوارتر نیست پیامبری با گوشه چشم

ص:۱۲۶

فرمان دهد.(۱)

قرآن کریم درباره کفر او آیه دارد: «وَ مَن أظلَمُ مِمَّنِ افتَرَی عَلَی الله کَذِبًا أو قَالَ أُوحِیَ إلَیَّ وَلَم یُوحَ إلَیهِ شَیءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثلَ مَا أَنزَلَ الله وَلَو تَرَی إذ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَات الموتِ وَالمَلآئِکَهُ بَاسِطُوا أیدِیهِم أَخرِجُواَ أنفُسَکُمُ الیَومَ تُجزَونَ عَذَابَ الهُونِ بِمَا کُنتُم تَقُولُونَ عَلَی الله غَیرَ الحَقِّ وکُنتُم عَن آیَاتِهِ تَستَکبِرُونَ»:(۲) و چه کسی ستمکارترین است از آنکه به خدا دروغ بست و یا گفت: به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده و کسی که گوید من هم مانند آنچه را خدا نازل کرده، فرود می آورم.

همه مفسّران اتّفاق نظر دارند که مراد از این آیه، پسر ابی سرح است و سبب نزول را یاد کرده اند.(۳) البته او گرایش اموی داشته و با عثمان از یک زن اشعری، شیر خورده بوده و همین اخوّت رضاعی، پسر ابی سرح را به خلیفه نزدیک ساخته و عثمان برخلاف شریعت، آن همه مال به او بخشیده و قوانین الهی را زیر پا گذاشته است: بدانید خمس غنیمت ها

۱- سنن ؛ ابی داود ۲/۲۲۰؛ الانساب، بلاذری ۵/۴۹ ؛ مستدرک حاکم ۳/۱۰۰؛ استیعاب ۱/۳۸۱ تفسیر قرطبی ۷/۴۰ ؛ اسدالغابه ۳/۱۷۳؛ الاصابه ۲/۳۱۷؛ تفسیر شوکانی ۲/۱۳۴.

۲- انعام /۹۳.

۳- ر.ک: به منابع پیشین؛ تفسیر، بیضاوی ۱/۳۹۱؛ کشاف، زمخشری ۱/۴۶۱؛ تفسیر، رازی ۴/۹۶؛ تفسیرهای خازن؛ فسقی در حاشیه آن ۲/۳۷ و....

برای خدا و رسول او و خویشاوندان قریب است.

پسر ابی سرح هم به شکرانه آن همه بذل و بخشش های خلیفه پس از آنکه او به دست مردم کشته شد، با علی (علیه السلام) بیعت نکرد «والله یعلم متقلبهم و مثواهم»: و خدا داند بازگشتگاه و جایگاه ایشان را.

این بود عملکرد عثمان درباره دارایی های مسلمانان و این است سخن او که در بالای منبر گفت: این، مال خدا است به هر کس بخواهم می دهم و از هر کس بخواهم دریغ می ورزم خدا دماغ هر که را که نتواند ببیند بر خاک بمالد و او فریاد عمّار یاسر را نشنید که گفت: خدایا گواه باش دماغ من اولین است در این خصوص.

عثمان با صراحت به زبان آورد و گفت: ما نیاز خود را از بیت المال می گیریم هر چند عده ای را خوش نیاید. او کلام مولای ما امیرالمؤمنین را نشنید که فرمود: ای عثمان اگر چنان کنی، مانعت می شوند و جلوی کار تو را می گیرند.

آری این بود عمل و سخن عثمان در حالی که شارع اعظم (علیه السلام) فرمود: ای مردم من تقسیم کننده و گنجور هستم عطا و بخشش به دست خداست و... و فرمود: از تصرّف مال و دارایی خدا بدون حقّ، بر حذر باشید همانا مردمانی بدون حق در مال الهی، فرو روند که روز قیامت آتش برای

آن هاست.(۱)

(تلک حدود الله فلا تقربوها)(۲):

این است مرزهای الهی، نزدیک آن ها نشوید.

(من یتعد حدودالله فاولئک هم الظالمون)(۳)

هر کس از مرزهای خدا بگذرد آنان، ستمگرانند.

۳۹. گنج های فراهم آمده با عطاهای خلیفه

اشاره

جماعتی از سیاست گذاران وقت و صاحبان فتنه و آشوب، از رهگذر فساد اقتصادی و در پرتو خط مشی اموی به دور از کتاب و سنّت شریف و روش سلف صالح، املاکی آبادان، خانه هایی باشکوه، کاخ های آسمانخراش و ثروت های انبوهی به دست آوردند. آنان از اموال مسلمانان، دارایی های کلان گردآوردند و خوردن ها راه انداختند و همه را یکجا به غارت بردند. زبیربن عوام یکی از آن ها بوده است.

او در مدینه یازده خانه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه، خانه ای در مصر، داشت. وی دارای چهار همسر بوده که به هر یک از آنان بعد از کسر ثلث یک میلیون و دویست هزار رسید.(۴) ابن هاشم گفته درست آن است که مجموعه ثروت او بر حسب محاسبه پنجاه و نه میلیون و دویست هزار

۱- صحیح ، بخاری ۵/۱۷؛ سنن، ابی داود ۲/۲۵ ؛ طرح تثریب ۷/۱۶.

۲- بقره /۱۸۷.

۳- بقره /۲۲۹.

۴- صحیح، بخاری ۵/۲۱.

بوده است.

ابن بطّال و قاضی عیاض سخن او را صحیح دانسته و کلام بخاری را اشتباه در محاسبه، شمرده اند.

البته در منابع تاریخی، آن رقم با قیـد درهم و دینار نیامده، فقط در کتاب ابن کثیر، درهم قید شده است.(۱) به گفته ابن سعد، زبیر در مصـر، اسـکندریه و کوفه زمین هـایی و در بصـره خـانه هـایی داشـته و از املاـک مـدینه، غلاّـتی برای او بار می شـده است.(۲) مسعودی نیز می نویسد: او هزار اسب، هزار غلام و هزار کنیز و زمین هایی از خود باقی گذاشته است.(۳)

طلحه تمیمی فرزند عبیدالله نیز یکی دیگر از آن ها بوده است. او در کناس کوفه خانه ای معروف به خانه طلحتین ساخت.

غلاّت او در عراق روزانه یـک هزار دینار بوده است و بیشتر هم گفته انـد. طلحه در ناحیه سـرات (میانه تهامه و نجـد نزدیکی های طائف تا صـفاء) بیشتر از آنچه یاد شـد املاک داشـته است و در مـدینه خانه ای ساخت با آجر و گچ و چوب ساج. گفته اند: بهای غلات او روزانه هزار «وافی» وزن طلا بوده و او دو میلیون و دویست هزار درهم به علاوه دویست

۱- تاریخ، ابن کثیر ۷/۲۴۹؛ رک؛ شارحان: بخاری، فتح الباری، ارشاد الساری؛ شذرات الذهب، ۱/۴۳.

۲- طبقات، ابن سعد ۳/۷۷ چاپ لیدن.

۳- مروج الذهب ۱/۴۳۴.

هزار دینار میراث گـذاشت و مال او همچنان، افزون می شد. بهای کل املاک و دارایی درهم و دینار طلحه بالغ بر سـی میلیون درهم بوده است. دو میلیون و دویست درهم و دویست دینار نقـدینه باقی گـذاشت و بقیه زمین و ملک بود. وقتی طلحه کشـته شد در دست خزانه دار او یک میلیون و دویست درهم بوده و اصله ها و املاک او نیز سه میلیون قیمت گذاری شد.

عمروعاص می گوید: دارایی باقی مانده از طلحه یکصد پوست گاو پر از طلا و نقره و به قولی سـیصد پوست گاو پر از نقره و زر بوده است. ابن جوزی ثروت طلحه را سیصد بار شتر که طلا و نقره باشد، دانسته است. عثمان در زمان خلافتش نیز به طلحه دویست هزار دینار بخشیده بود.(۱)۱

از عثمان نقل است که گفت: وای بر پسر حضرمیه (طلحه) من به او چقدر زر دادم ولی او مردم را بر ضد من می شوراند.

عبدالرحمن بن عوف زهری، یکی دیگر از آنان بوده است.

میراث او یـک هزار شتر، سه هزار گوسـفند و یکصـد اسب بود که در بقیع می چریدنـد و زمین کشت او با بیست شتر آبکش، آبیاری می شد. در دارایی های او مقداری شمش طلا

۱- طبقات ابن سعد ۳/۱۵۸ چاپ لیـدن، انساب بلاذری ۵/۷؛ مروج الذهب ۱/۴۳۴؛ عقدالفرید ۲/۲۷۹؛ الریاض النضره ۲/۲۵۸؛ دول الاسلام ذهبی ۱/۱۸؛ خلاصه خزرجی /۱۵۲.

بوده که با تبر شکسته شدند و دست کارگران از شدت کار، تاول زد. او چهار همسر داشت و به هر کدام هشتاد هزار رسید و در مورد یک هشتم ارث زنی را که در موقع بیماری طلاق داد، با هشتاد و سه هزار و به گفته یعقوبی با یکصد هزار دینار مصالحه کردند.

عبدالرحمن، خانه ای وسیع ساخت و در اصطبل آن یکصد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند نگاه می داشت. پس از وفات، یک هشتم دارایی او به هشتاد و چهار هزار بالغ گردید.(۱)

و یکی دیگر از آن ها سعدبن وقاص است. ثروت سعدبن وقاص در روزی که مُرد، دویست و پنجاه هزار درهم بوده و در کاخ عقیق خود درگذشته است. مسعودی گفته: او خانه ای در عقیق ساخت با طبقات بلند و فضای گسترده و بر بالای آن کنگره ها قرار داد.(۲)

لیلی بن امیّه نیز یکی دیگر از آن ثروت اندوزان بوده است.

او پانصد هزار دینار باقی گذاشت با بدهی هایی بر عهده مردم و املاک دیگر که مجموع ما ترک او به صد هزار دینار می رسید.(۳)

ص:۱۳۲

۱- ر.ک: طبقات ابن سعد ۳/۶۹ چاپ لیدن، تاریخ یعقوبی ۲/۱۴۶؛ صفوه الصفوه ابن جوزی ۱/۱۳۸؛ الریاض النضره، محب طبری، ۲/۲۹۱.

۲- طبقات ابن سعد، ۳/۱۰۵.

۳- مروج الذهب، ۱/۴۳۴.

زیدبن ثابت تنها مدافع عثمان نیز از آن گروه بوده است. او آنقدر طلا و نقره باقی گذاشت که آن ها را با تبر می شکستند.

ارزش ما ترک او اعم از نقد و املاک، بالغ بر صد هزار دینار بوده است.(۱)

این بخش هایی از حیف و میل های مالی بود که در عصر عثمان صورت گرفته و مسلم است که تاریخ همه آن ها را بر شمرده و رخدادها و آشوبگری هایی وجود داشته که به تدریج پدید آمده اند.

اما درباره اندوخته های خود خلیفه (عثمان) سخن بگو و باک نداشته باش. او دندان های خود را با زر می چید و جامه شاهان بر تن می کرد و لباسی از خز به ارزش صد دینار می پوشید و می گفت: این، برای نائله (همسرش، دختر فرافصه) است؛ آن را بر تن او پوشاندم و من برای اینکه او را شاد کنم. آن را بر تن می کنم. ابوعامر گفت: من به تن عثمان بُردی دیدم به بهای یکصد دینار. به گفته بلاذری(۲) در بیت المال مدینه جعبه جواهرات و زینت آلاتی بود که عثمان از آن برخی چیزها می گرفت و اعضای خانواده خود را می آراست. مردم در این خصوص با او سخن گفتند و به شدت به وی ایراد گرفتند؛

۱- مروج الذهب، ۱/۴۳۴.

۲- صراعق محرقه /۶۸؛ سیره حلبی ۲/۸۷.

طوری که او را به خشم آوردند. او در جواب مردم گفت که این مال خداست؛ به هر کس خواستم از آن می دهم و از هر کس خواستم دریغ می کنم، هر چند دماغ عده ای به خاک مالیده شود چنان که گذشت و ابوموسی پیمانه ای پر از سیم و زر برای خود آورد و عثمان آن ها را میان زنان و دختران خود قسمت کرد. بیشتر بیت المال را در سامان دادن به املاک و خانه های خود به مصرف می رسانید.

روزی که عثمان کشته شد در نزد گنجور او سی میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار موجود بود که همه آن به غارت رفت. او هزار شتر در ربذه و صدقه هایی در برادیس و خیبر و وادی القری به قیمت دویست هزار دینار است.(۱)

عثمان در مدینه بنایی با سنگ و آهک پخته ساخت و درب های آن را از چوب ساج و درخت عرعر، فراهم آورد و اموالی بسیار اندوخت و در مدینه باغ ها و چشمه هایی داشت. به گفته عبدالله بن عقبه نزد گنجور عثمان در روز قتل، یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود و املاک او در وادی القری و حنین و دیگر جاها صد هزار دینار ارزش داشت.

او اسبان بسیار و شتر فراوان باقی گذاشت.(۲) به گفته ذهبی

۱- طبقات ابن سعد، ۳/۵۳ چاپ لیدن.

۲- مروج الذهب ۱/۴۳۳.

او دارای هزار برده بوده است.(۱)

فهرست بخشش های خلیفه و گنج های فراهم آمده

این فهرست را ببینید و کلام مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بخوانید که درباره عثمان فرمود:

او برخاست و از کِبر شانه ها بالا برده و راه تهی گاه و چراگاه را طی می کرد و فرزندان پدر او همراه وی همانند شترانی که در میاه گیاه بهاران بچرند، مال خدا را حیف و میل کردند، و کلام دیگر او را بخوانید که فرمود: آگاه باشید هر مالی از مال خدا را که عثمان بخشیده و هر زمینی را که تیول کرده به بیت المال برگردانده می شود.

در اینجا چیزی مانده که باید از خلیفه (عثمان) پرسید: سبب اینکه او آن عده و امثال آنان را برگزیده، چه بوده است؟ آیا دنیا فقط برای آن ها آفریده شده بود و شریعت از احسان و صله به شایستگان و نیکان امّت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) منع به عمل آورده بود که مردانی چون ابوذر غفاری، عمّار یاسر و عبدالله بن مسعود در عسرت و سختی روزگار بگذرانند، کتک خورده، خفّت و خواری ببینند و تبعید شوند؟!

اینک سرور آنان امیرالمؤمنان، می فرماید: همانا بنی امیّه میراث محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را اندک اندک بیرون دهند، مانند آن شتر

۱- دول الاسلام، ۱/۱۲.

بچّه دار که به بچّه خود شیر دهد.

آیـا سـخاوت آن است که انسان از مال خود و از حاصل دسترنـج خویش ببخشـد یا آن بخشـش از جیب مردم چنان که خلیفه (عثمـان) می کرد؟ کاش من در زمان خلیفه حضور داشـتم و این را می پرسـیدم و جواب می شـنیدم. به گمانم اگر هم بودم و سؤال می کردم، جوابی جز چوب و تازیانه نصیب نداشتم! علامه امینی رضوان الله علیه سپس جدولی از بخشش های عثمان به خاندانش را آورده است.

آری حُکم این عطاها و تیول ها که بیشتر از زمین های بیت المال بوده در نهج البلاغه مولای ما علی (علیه السـلام) آمده اسـت که در دومین روز بیعت با وی، در مدینه ایراد فرموده است.(۱)

کلبی گفته: سـپس امیرالمؤمنین (علیه السـلام) فرمان داد هر سـلاحی که در خانه عثمان یافت شـده و بر ضـد مسـلمانان به کار رفته، بگیرنـد و فرمود: شتران صدقه و آن را که در خانه او نگاهداری می شده، مصادره کنند، و شمشـیر و زره او را برگیرند و سلاحی را که مسـلمانان با آن کشتار نشده اند، واگذارند و از تمام دارایی های شخصی او صرفنظر نمایند. همچنین دستور داد اموال و دارایی هایی را که عثمان بخشـیده، هر کجا یافتنـد یا به صاحبان آن ها برخوردند بازپس گیرند. این موضوع به گوش عمروعاص رسید او که در هنگامه

۱- ر.ک: نهج البلاغه ۱/۱۲۶؛ ۴۶ ؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۹۰.

شورش بر عثمـان به ایله از سـرزمین شـام رفته بود. به معـاویه نوشت: چه می کنی؟ کـاری کن؛ پیش از آنکه علی بن ابیطـالب (علیه السـلام) پوست از تو بکند همانند پوسـته عصا، دارایی هایت را باز پس گیرد. ولیدبن عقبه معلوم الحال در مورد مصادره اموال عثمان، شعری گفت و نواده عبدالمطلب پسر حارث به او جواب داده که در تاریخ آمده است.(۱)

عثمان (خلیفه) و شجره نفرین شده در قرآن

جـان خلیفه (عثمان) با مهر خویشاونـدان (آل امیّه) همان درخت نفرین شـده در قرآن، سرشـته بود. به همین جهت برای آن ها امتیاز قائل بود و این محبت، در دل و اعماق وجود وی ریشه کرده و از ابتدا به آن شـناخته شده بود. آنجا که عمربن خطاب به ابن عبّاس گفت: اگر عثمان به خلافت و حکومت رسـد، فرزنـدان و خانـدان ابی معیط را بر گرده مردم سوار کنـد و اگر چنان کند او را می کشند.(۲)

حتی عمر به عثمان سـفارش کرد که اگر سـرپرست این کار (خلافت) شوی، از خدا پروا کن و آل ابی معیط را بر مردم مسـلّط مگردان.(۳) علی (علیه السلام) ، طلحه و زبیر بر اساس همین وصیّت عمر بود که وقتی عثمان ولیدبن عقبه را حکمران کوفه

۱- شرح ابن ابی الحدید؛ مروج الذهب مسعودی ۱/۴۴۳.

۲- الانساب بلاذری، ۵/۱۶. آثار قاضی ابویوسف ص ۲۱۷.

۳- طبقات ابن سعد ۳/۲۴۷؛ ریاض نضره ۲/۷۶.

کرد مورد بازخواست قرار دادند. اما او اصلاً به آنان پاسخ نداد.(۱)

تمام کوشش عثمان بر این بود که شالوده حکومت اموی را مبنی بر قهر و غلبه، در مراکز اسلامی بریزد و جز آنان در بوته فراموشی قرار گیرند. اما تقدیر محتوم الهی علیرغم خواست های او جریان پیدا کرد و یاد نیک و جاویدان در ادامه نسل ها و روزگاران، برای آل علی (علیه السلام) ثبت شد و برای آل حرب مایه سربلندی نماند و نسبت خود را پنهان می کردند، گویا آنان ذکر و اثری نداشته اند.

چنانکه خاطر نشان کردیم، خلیفه پیشاپیش، به دنبال آرزوهای ابوسفیان حرکت می کرد که نگذارند توپ خلافت از زیر پای آنان بیرون رود و حکومت در بنی امیّه، تثبیت شود. او در مراکز حسّاس و کلان شهرها نوجوانان و جوانان خوشگذران، متکبّر و سرمست از طغیان شهوت و هوس را که تجربه کاری نداشته و سرد و گرم روزگار را نچشیده بودند، بر مردم سلطه بخشید و راه ها را برای آن ها هموار و موانع را برطرف کرد. او دو لنگه درهای فتنه و آشوب را در جامعه نوپای اسلامی گشود و بدعت های همین فرومایگان، از همان روز اوّل، رسوایی هایی در حق خود و امّت به وجود آوردند.

شبل بن خالد، بر عثمان وارد شد و کسی جز بنی امّیه در نزد

ص:۱۳۸

۱- الانساب ، ۵/۳۰

او حضورنداشت. او گفت:ای جماعت قریش! شما را چه شده؟

آیا در میان شما کودکی نیست که بخواهد ببالد و یا تهیدستی نیست که بخواهد به ثروت برسد یا گمنامی نیست که بخواهد پر آوازه شود؟ چرا سرزمین عراق را به این اشعری (ابوموسی) تیول کرده و واگذاشته اید که آن را می خورد؟ عثمان پرسید: (به جای او) چه کسی را پیشنهاد می کنی؟ عبدالله بن عامر(۱) را که جوانی شانزده ساله بود(۲) پیشنهاد کرد که عثمان حکومت کشور عراق را به دست او سپرد.

این پسر بچه های اموی پروایی نداشتند که چه می کنند و اهمّیتی نمی دادند که چه می گویند و خلیفه هم به شکایت شاکیان گوش فرا نمی داد و نکوهش هیچ نکوهشگری را بها نمی بخشید و سعد بن العاص از همین نوجوانان بود. او جوانی خوشگذران بود که بر بالای منبر گفت این سرزمین سداد (عراق) بوستانی است برای پسران جوان قریش.

همان نوجوانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از وجود آن ها خبر داده بود: فساد امّت من به دست نوجوانان سفیهی از قریش خواهد بود.(۳)

ص:۱۳۹

۱- او پسر دایی عثمان بوده که مادر عثمان، اروی دختر کریز بوده است؛ عبدالله بن عامر بن کریز پسر دایی ربیعه بن حبیب بن عبد شمس.

۲- گمان دارم اشتباهی در اینجا رخ داده و سن بیست و چهار یا بیست و پنج صحیح باشد. مؤلف

۳- صحیح، بخاری کتاب الفتن ۱۰/۱۴۶؛ مستدرک حاکم ۴/۴۷۰؛ آن را حدیث صحیح، دانسته- ذهبی نیز صحت آن را گواهی داده و حاکم گفته: حذیفه بن یمان بر صحت این حدیث شهادت داده است و مستدرک حاکم ۴/۴۷۹ او پس از صحیح دانستن حدیث مطالبی درباره حکم و مروان و فرزندان ابی العاص یاد کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به کعب پسر عجزه فرمود: خدا تو را از آسیب امیران سفیه و بی خرد نگهدارد. او پرسید حکومت حکمروایی بی خردان چیست؟ فرمود: امیران و حکمرانانی پس از من خواهند بود که بر راه هدایت من گام نمی سپارند و سنّت مرا پاس نمی دارند.(۱)

مراد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، همین ناکسان بودند که فرمود: بشنوید و آیا شنیدید پس از من حکمرانانی خواهند بود هر کس با آن ها باشد و دروغ های آن را راست انگارد و در ستم یار آنان باشد، از من نیست و من از او نیستم و در حوض برمن وارد نشود (امّا) اگر کسی داخل جمع آن ها نباشد و دروغ های آن ها را راست نداند و در ستم یاری شان نکند، او از من و من از او هستم و او در حوض بر من وارد شود...(۲) و فرمود بعد از من حکمرانانی آیند که چیزی را گویند که نکنند و آنچه را که فرمان ندارند، انجام دهند.(۳)

عثمان، به این گونه اشخاص کم تجربه و بی خرد مسئولیت های حکومتی را واگذار کرد، در حالی که از همه به سخن

ص:۱۴۰

۱- ر.ک. همین کتاب /۲۵۶.

۲- تاریخ خطیب بغدادی ، ۲/۱۰۷ و ۵/۳۶۷.

۳- مسند، احمد ۱/۴۵۶.

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آشناتر بود که فرمود: هر کس از مسلمانان، کارگزاری را حکم دهد، در حالی که در میان آنان کسی شایسته تر و به کتاب خدا و سنّت رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) داناتر باشد، او به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است.(۱)

پس دوران این غلام بچه های اموی، عصر هلاکت و عرصه بروز فساد بوده است. فتنه از آن ها آغاز و به آن ها بر می گردد.

آن حکمرانان اموی را رانده شده مورد لعن و نفرین، مارمولکی همانند او، بدکاره ای رسوا گشته در قرآن حکیم، آزاد شده ای منافق و جوانی خوشگذران و دیگر غلام بچه های سفیه و کم خرد می بینی.

به دنبال این همه، خلیفه آرزومند بود که کلیدهای بهشت در دستان او باشد تا به بنی امیّه دهد و آن ها تا آخرین نفر، وارد بهشت شوند.(۲)

عثمان، کسانی از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را که عمّار یاسر در میان آنان بود، خواند و گفت: من از شما سؤالی دارم، می خواهم به من راست گویید. شما را به خدا قسم می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قریش را بر دیگران، برتری می داد و بنی هاشم را بر دیگر قریشیان مقدم می داشت؟ آن اصحاب سکوت کردند و چیزی نگفتند. عثمان گفت: کلیدهای بهشت در دست من است

۱- سنن، بیهقی، ۸۰/۱۱۸؛ مجمع الزوائد ۵/۲۱۱؛ نظیر آن تمهید باقلانی /۱۹۰.

۲- مسند، احمد ۱/۶۱.

آن ها را به بنی امیّه می دهم تا آخرین نفر آن ها وارد بهشت شوند. (همه رجال سند این حدیث صحیح و مورد وثوق اند.)

گویا خلیفه پندارد که آن آنارشیسم اقتصادی و مالی که در بذل و بخشش به وجود آورده تا درهای بهشت هم می رسد که او خویشان خود را هماننـد دنیا از نعمت ها برخوردار کند. او (خلیفه) با آن ناز و نعمت نامشـروعی که برای آنان پسـندیده، آنان را با انواع گناه و جریمه آلوده کرده و میان آن ها و بهشت، سد و مانعی بزرگ به وجود آورده است.

آری، آرزوی خلیفه در آن روز (قیـامت) برآورده نیست و ما نظریه او را در امر پاداش و کیفر صـحیح نمی دانیم و آیات قرآن حکیم، با رأی و نظر سست خلیفه توجیه پذیر نیست.

«أَیَطمَعُ کُلُّ امرِئٍ مِّنهُم أَن یُدخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ»(۱): آیا هر شخصی از ایشان، طمع می ورزد که به بهشت پر نعمت وارد شود؟

«أَم حَسِبَ الَّذِینَ اجتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أن نَّجعَلَهُم کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحُاتِ سَوَاء مَّحیَاهُم وَمَمَاتُهُم سَاء مَا یَحکُمُونَ»(۲): آیا کسانی که آن گناهان را انجام داده اند پندارند با کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برابرند؟

«کلا... إن الأبرار لفی نعیم و إن الفجّار لفی جحیم یصلَونَها

۱- معارج /۳۸.

۲- جاثیه /۲۱.

یَومَ الدّین»(۱): البته چنان نیست، بلکه نیکان در ناز و نعمت هستند و فاجران در دوزخ و روز جزا به آن وارد شوند.

همچنین آیـاتی که در سوره مطففین و همزه آمـده است. آن گروه اموی که خلیفه عثمـان، جـاه و سـلطنت خود را فـدای آنان کرد، در روز قیامت ذره ای او را بی نیاز نخواهنـد کرد. آیا تعجّب نمی کنیـد که خلیفه مقدّم داشـتن بنی هاشم را توسط پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) برنتافته و تعصّبِ کور او را واداشته که با آنان معارضه کند و چنان سخن سخیف در حق بنی امیّه گوید.

تبعید ابوذر به ربذه

چـون عثمـان (خلیفه) به مروان، حـارث، پسـر حکم پسـر ابی العـاص سـیصد هزار درهم و به زیـدبن ثـابت یکصـد هزار درهم بخشید.

ابوذر می گفت: مژده باد کافران را به عذابی دردناک. او سخن خدای عزّوجّل را تلاوت می کرد که فرموده: «وَالَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّهَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ الله فَبَشِّرهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(۲):

و کسانی زر و سیم می اندوزند و آن ها را در راه خدا هزینه نمی کنند، آن ها را به عذابی دردناک مژده بده. مروان بن

۱- انفطار /۱۳؛ ۱۵.

۲- توبه /۳۴.

حکم این خبر را به گوش عثمان رساند و او با ناتل خدمتکارش برای ابوذر پیغام فرستاد. ابوذر گفت: آیا عثمان من را از تلاوت قرآن باز می دارد و انتقاد از کسی را که فرمان قرآن را رها کرده، عیب می داند؟ به خدا سوگند اینکه با رضای خدا، عثمان به خشم آید، بهتر از اینکه با رضایت او خدا را به خشم آورم. عثمان از این کلام ابوذر به خشم آمد؛ امّا صبر پیشه کرد و دست نگاه داشت. روزی عثمان گفت: آیا پیشوا حق دارد از مال (خدا) وام بگیرد و در موقع توانایی آن را باز پس دهد؟ کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد. ابوذر گفت:ای فرزند مرد و زن یهودی، آیا دین ما را به ما می آموزی؟ عثمان گفت: تو چقدر مرا می آزاری و علیه یاران من برمی انگیزی؟ به محل کار خود برگرد. محل کار ابوذر در شام بود. او برای انجام حج به مدینه آمده و از عثمان خواسته بود تا در جوار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بماند و او اجازه داد.

سبب اینکه محل زندگی ابوذر را شام قرار داده بود، این است که چون دید ساختمان ها تا به ناحیه «سلع» رسیده گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: وقتی ساختمان ها (در مدینه) به ناحیه سلع رسید از آنجا فرار کنید؛ به عثمان گفت: به من اجازه بده به شام روم در آنجا غزا کنم؛ او هم اجازه داده بود.

ابوذر در شام هم به برخی کارهای معاویه ایراد گرفت. معاویه مبلغ سیصد دینار برای وی فرستاد. ابوذر گفت: اگر آن

از حقوق امسال من باشد که از دادن آن خودداری کرده اید، می پذیرم؛ اما اگر صله و بخشش باشد به آن نیازی ندارم و نمی پذیرم.

معاویه در دمشق کاخ سبز ساخت. ابوذر درباره آن گفت: اگر از مال خدا باشد، خیانت است و اگر از مال شخصی خودت باشد، ولخرجی و اسراف است و معاویه سکوت کرد.

ابوذر همواره درباره برخی کارهای معاویه سخن می گفت.

محمد بن مسلمه به معاویه گفت: ابوذر سرزمین شام را برای تو تباه می کند، اگر به آن نیاز داری اهل آن را دریاب.

معاویه به عثمان نامه نوشت و خلیفه فرمان داد ابوذر را در دشوارترین وضعیّت به مدینه اعزام کند. ابوذر وارد مدینه شد و به عثمان گفت: بچّه ها را حکومت می بخشی و زمین ها برای خود قُرق می کنی و فرزندان آزاد شده ها را به خود نزدیک می گردانی!

عثمان گفت: از اینجا به هر جایی که خواستی برو. ابوذر گفت به مکه می روم. عثمان گفت: نه. ابوذر گفت: به بیت المقدس.

عثمان گفت: نه ابوذر گفت: به یکی از دو شهر (بصره و کوفه). عثمان گفت: نه؛ لیکن من تو را به ربذه می فرستم و ابوذر به ربذه رفت و در همانجا درگذشت.

از کلام ابن سمعان بر می آید که عثمان منکر تبعید ابوذر به

ص:۱۴۵

ربذه شده و گفتند: سبحان الله! هرگز چنین نبوده و ما در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برتر و با جلالت تر از او نمی شناختیم.(۱)

اما کمیل گفت: من در مدینه بودم که عثمان به ابوذر فرمان رفتن به شام را داد و همان سال باز در مدینه بودم که او را به ربذه تبعید کرد.

ابوذر سخنانی می گفت که عثمان خوش نداشت و حتی او ابوذر را دروغگو خواند. ابوذر گفت: گمان نمی کردم کسی مرا دروغگو بخواند، پس از آن حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «ما اقلت الغبراء و لا أظلت الخضراء أصدق لهجةً مِن أبی ذر»: زمین سنگینی کسی را برنداشته و آسمان آبی بر سر کسی قرار نگرفته که راستگوتر از ابوذر باشد.

آن گاه عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد و ابوذر همواره می گفت، حق گویی و حقیقت جویی، دوستی برای من باقی نگذاشت. ابوذر وقتی به ربذه رفت، گفت که عثمان مرا پس از هجرت (کوچیدن به شهر پیامبر)، برگرداند و اعرابی کرد.

علی (علیه السلام) ابوذر را بدرقه کرد. مروان خواست از کار وی جلوگیری کند. علی (علیه السلام) با تازیانه به میانه دو گوش اسب مروان زد و در این خصوص بین علی (علیه السلام) و عثمان سخنانی رد و بدل شد و کار به تندخویی کشید؛ امّا بعد، آشتی برقرار گردید. وقتی ابوذر در ربذه در گذشت عثمان گفت: خدا او را

۱- الغدیر ۸/۲۹۳ از کلام سعیدبن مسیب همچنان بر می آید. همان /۲۹۵.

رحمت کند.

عمّار یاسر گفت: آری خدا او را از سوی همه ما مورد مرحمت قرار دهد. عثمان از این سخن برآشفت و سخن زشتی بر زبان آورد و گفت: آیا می پنداری من از تبعید ابوذر پشیمان هستم؟

ابوذر در یک سایبان مویین زندگی می کرد و همواره، امر به معروف و نهی از منکر می نمود... ابوذر گفت: علت تبعید من پند و اندرز به عثمان و معاویه بود.

مفصل ترین گزارش درباره ابوذر، سخن مسعودی است که می گوید: روزی در مجلس عثمان که ابوذر هم حضور داشت، عثمان پرسید به نظر شما اگر کسی زکات مال خود را بپردازد باز حقّی برای دیگری در مال او می ماند؟ کعب گفت: نه ای امیر. ابوذر بر سینه کعب زد و گفت: دروغ گفتی ای یهودی زاده، سپس تلاوت کرد: «لَیسَ البِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجوهَکم قِبَلَ المشرق و المغرب ولکن البرّ من آمن بالله والیوم الاخر و الملائکۀ و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و آتی الزکاه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا»(۱)

نیکی آن نیست که صورت های خود را به سوی خاور و

۱- بقره /۱۷۷.

باختر کنید؛ امّا نیکوکار کسی است که به خدا و روز آخرت و فرشتگان، کتاب و پیامبران ایمان داشته و مال را با اینکه دوستش دارد به خویشاوندان نزدیک و یتیم ها و بینوایان، و در راه ماندگان، گدایان، بردگان هزینه کند و نماز به پا داشته و زکات بپردازد و وقتی که تعهدی کرد به آن وفا کننده باشد.

عثمان گفت: اگر ما مالی را از بیت المال مسلمانان بگیریم و آن را در امور جاری خود هزینه کنیم و بعد به شما بدهیم، ایرادی دارد؟ کعب گفت: اشکالی ندارد. ابوذر عصا بلند کرد و با آن بر سینه کعب زد و گفت:ای یهودی زاده، چه چیز به تو جرأت و جسارت داده درباره دین ما سخن بگویی؟ عثمان به ابوذر گفت: تو زیاد ما را می آزاری؛ از پیش ما برو که آزارت از حدّ گذشته است. ابوذر به شام رفت. معاویه به عثمان نامه نوشت که جماعتی پیرامون ابوذر گرد می آیند و من ایمن نیستم که آنان را به تو تباه نکند و نشوراند. اگر به مردم شام نیاز داری، ابوذر را به سوی خود بخواه. عثمان در جواب نامه نوشت: او را بر شتری بر پالانی خشک سوار کند و همراه پنج برده خزری بفرستد. وقتی ابوذر به مدینه رسید، کشاله ران هایش پوست انداخته و نزدیک بود، از دنیا برود. به او گفته شد که تو در اثر این رنجوری خواهی مرد! ابوذر گفت: نه هرگز! تا آنکه تبعید شوم و سرگذشت خود را باز گفت. ابوذر چند روزی در خانه خود ماند؛ سپس نزد عثمان

ص:۱۴۸

رفت. او دو زانو نشست و آن حدیث را یاد کرد که براساس آن، اگر پسران ابوالعاص به سی تن رسند بندگان خدا را بردگان، می گیرند.

در همین روز، ثروت عبدالرحمن بن عوف را که به ارث مانده بود نزد عثمان آوردند و کیسه های زر را چیدند؛ آن قدر زیاد بود که میان عثمان و مردی که جلوی آن ایستاده بود، حائل شد.

عثمان گفت: برای او (عبدالرحمن) امید خیر دارم که صدقه می داد و مهمان نوازی می کرد؛ باز این همه ثروت از خود باقی گذاشت. کعب الأحبار گفت: راست گفتی ای امیر. ابوذر عصا بلند کرد و آن را بر کعب زد و از درد آن پروا نکرد و گفت:ای یهودی زاده درباره مردی که مرده و این قدر مال و ثروت باقی گذاشته می گویی که خدا برای او در دنیا و آخرت خیر دهد؟

درباره او و سزای خدا او را، با جزم سخن می گویی، در حالی که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، که می فرمود: «ما یسرّنی أن أموت و أدع ما یزن قیراطا» دوست ندارم بمیرم در حالی که حتّی به وزن یک قیراط، مالی از خود باقی بگذارم.

عثمان گفت: برو، دیگر تو را نبینم. ابوذر: رهسپار مکه می شوم. عثمان: نه به خدا سوگند. ابوذر: مرا از رفتن به خانه پروردگارم باز می داری که او را در آنجا بپرستم تا بمیرم؟

عثمان: آری به خدا سوگند. ابوذر: به بصره. عثمان: نه به خدا.

جز این شهرها را برگزین. ابوذر: به خدا قسم جز شهرهایی را که برای تو یاد کردم انتخاب نمی کنم و اگر مرا در همین خانه هجرتم (مدینه) بگذاری بمانم، شهر دیگری نمی خواهم.

هر کجا می خواهی مرا تبعید کن. عثمان: من تو را به ربذه تبعید می کنم. ابوذر: الله اکبر! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راست می گفت. او از همه آنچه بر سر من می آید خبر داد. عثمان: او از چه چیزی تو را خبر داد؟ ابوذر گفت: او به من خبر داد که از مکه و مدینه ممنوع می شوم و در ربذه می میرم و دفن من را جمعی که از عراق به حجاز می روند به عهده می گیرند.

ابوذر شترش را آورد و همسرش را (گفته شده دخترش را) نیز بر آن سوار کرد. عثمان فرمان داد کسی او را بدرقه نکند تا او به ربذه برسد. وقتی ابوذر از مدینه بیرون می رفت و مروان او را می برد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) همراه دو پسرش، عقیل و عبدالله بن جعفر و عمّار یاسر بیرون آمدند. مروان راه را گرفت و گفت: امیر منع کرده که کسی با ابوذر همراهی و او را بدرقه نماید. اگر نمی دانستی بدان، من اگاهت کردم.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تازیانه به سوی او رفت و آن را بر میانه دو گوش مرکب او نهاد و فرمود: دور باش خدا تو را

به سوی آتش برد و به راه خود ادامه داد و ابوذر را بـدرقه کرد و برگشت. موقع برگشت، ابوذر گریست و گفت: خدا به شـما اهل بیت، رحم آورد.ای ابا الحسن زمانی که تو و فرزندانت را می بینم، یاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می افتم.

مروان از کـار علی (علیه السـلام) نزد عثمـان شـکایت کرد. عثمان گفت:ای جماعت مسـلمان! چه کسـی مرا درباره علی (علیه السـلام) معـذور می دارد؟ او مأمور مرا که برای انجام کاری فرسـتاده بودم برگردانـده و چنین و چنان کرده است. حق او را به کف دستش خواهم گذاشت.

علی (علیه السـلام) از بدرقه ابوذر برگشت. مردم به پیشواز او آمده بودند و گفتند: امیر بر تو به سـبب بدرقه ابوذر خشم گرفته است.(۱) علی (علیه السلام) فرمود: خشم اسب با لگام فرو می نشیند!

آن گـاه شامگاهان نزد عثمان آمـد. عثمان گفت: انگیزه رفتار تو با مروان چه بود و چطور جرأت کرده و فرسـتاده و فرمان مرا برگردانـدی؟ علی (علیه السـلام) فرمود: مروان پیش آمد که مرا برگرداند، من او را برگرداندم و فرمان تو را رد نکردم. عثمان گفت: آیا به گوش شـما نرسـیده بود که من مردم را از بدرقه ابوذر باز داشته بودم. علی (علیه السلام) فرمود: مگر هرچه را که تو

۱- این مله نشان می دهـد که در بدرقه ابوذر، علی (علیه السـلام) چند روز از مدینه مشـرفه بیرون رفته بود و سـخن عبدالحمید جوده السحار در کتاب «سوسیالیست زاهد» /۱۹۲ به همین مضـمون نزدیک است. پس علی (علیه السلام) همراهانش در بدرقه ابوذر تا ربذه رفته و در آنجا از مرکب های خود فرود آمده و با هم نشسته و سخن گفته اند.

فرمان دهی و آن را طاعت خدا پنداری و حقیقت خلاف آن باشد، لازم است ما فرمان تو را ببریم؟ به خدا سوگند چنان نمی کنیم. عثمان گفت: به مروان قصاص پس بده. علی (علیه السلام) فرمود: چه قصاصی؟ عثمان به دو گوش مرکب او زدی. علی (علیه السلام) فرمود: اینک، او به مرکب من بزند آن گونه که من به مرکب او زدم؛ اما به خدا سوگند اگر ناسزا بگوید، همانند او رفتار خواهم کرد و هرگز دروغ نخواهم گفت و جز حق بر زبان نخواهم آورد. عثمان گفت: چرا تو را ناسزا نگوید که تو گفته ای؟ به خدا سوگند تو در نزد من برتر از او نیستی! علی (علیه السلام) در اینجا به خشم آمد و فرمود: به من چنین می گویی و مرا با مروان برابر می پنداری؟! به خدا قسم من از تو برتر هستم و پدرم از پدرت و مادرم از مادرت، با فضیلت ترند، و اینک، من تیرهایم را بر کشیدم تو نیز تیرهایت را بر کش و جلو بیا.

عثمان به خشم آمد و سرخ شد و برخاست و به اندرون خانه اش رفت. علی (علیه السلام) هم برگشت و اهل بیت او و مردانی از مهاجرین و انصار پیرامون او جمع شدند. فردای آن روز مردم بر عثمان گرد آمدند. او از علی (علیه السلام) به مردم گله کرد که بر من عیب می گیرد و کسانی را که بر من خرده می گیرند، پشتیبانی می کند. مقصود او ابوذر و عمّار یاسر و جز آن ها بود. مردم وساطت کردند و آشتی برقرار شد. علی (علیه السلام) فرمود: به

خدا قسم، من برای خدا ابوذر را بدرقه کردم و بس.

علاّمه امینی (رضـی الله عنه) جریـان های عثمان و ابوذر را از واقـدی، یعقوبی، بخاری، ابن حجر، ابن ابی الحدیـد و دیگران با تفاوت هایی آورده است.(۱)

کلام امیر المومنین (علیه السلام) به هنگام اخراج ابوذر به ربذه

این کلام در نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید و منابع دیگر به تفصیل آمده است:(۲)

ای اباذر تو برای خدا خشم کردی، پس به او امیدوار باش. آن مردم از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو بر دین خود از آن ها بیم داشتی. پس آنچه را در دستان آنان است و بیم دارند از کف بدهند رها کن و دین خود را برداشته، از ایشان بگریز.

ای اباذر جز با حق مأنوس مباش و جز از باطل نترس؛ به خـدا سوگند اگر آسـمان ها و زمین ها بر بنده ای بسـته باشد و او تقوا پیشه کند خدا برای او گشایش فراهم آورد.

علی (علیه السـلام) به یاران خود فرمود: از ابوذر خداحافظی کنید. هر کدام سـخنانی گفتند و حسن (علیه السلام) چنین گفت: ای عموکلام کوتاه، افسوس بسـیار طولانی است: شـکیبا باش تا پیامبر خود را دیدار کنی که او از تو راضی است. حسین (علیه السلام) گفت:

۱- ر.ک: بلاذری ۵/۵۲ و ۵۴. طبقات، ابن سعد ۴/۱۶۸ ؛ مروج الذهب ۱/۴۳۸ ؛ یعقوبی ۲/۱۴۸ ؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۲۴۰؛ ۲۴۲ و ....

۲- نهج البلاغه، ۱/۲۴۷ ؛ شرح آن ۲/۲۷۵- ۳۸۷.

عموجان! خداونـد قـدرت تغيير آنچه را كه مى بينى دارد و خدا هر روز در شأنى است. مردم تو را از دنياى خود باز داشـتند و تو بر دين خود دريغ ورزيـدى. آن ها محتاج و تو بى نياز از ايشان هستى. از خدا صبر بخواه و از بى تابى به او پناه ببر كه صبر بخشى از دين و بزرگوارى است و بى تابى، اجل را به تأخير نمى اندازد. سپس عمّار لب به سخن گشود: خداوند، كسى را كه مايه وحشت تو شـد، آرام نكنـد و كسـى كه تو را ترسانيـد، ايمن نباشد. و به خدا سوگند اگر با دنياى آن ها همراه مى بودى، كارى با تو نداشتند و هرگاه از كارهاى آنان خشنود بودى، تو را دوست مى داشتند.

ابوذر گريست و گفت: شـما اهل بيت رحمت هستيـد، خدا در حق شـما لطف و مرحمت فرمايد. وقتى شـما را مى ديدم به ياد رسول الله (صـلى الله عليه و آله و سـلم) مى افتادم. من درمدينه جز شـما را نداشـتم. حضور من در حجاز براى عثمان و در شام براى معاويه سنگين بود.

عثمان خوش نداشت مجاور برادر و پسر دايى او در دو شهر (مصر و بصره) باشم.(۱)

بـدرقه كننـدگان به مـدينه برگشـتند و ميـان عثمـان و على (عليه السـلام) در اين باره، صـحبت هايى شـده و سـرانجام به آشتى انجاميده

ص:۱۵۴

۱- حاكم مصـر عبدالله بن سـعيد بن ابى سرح برادر شيرى عثمان بود و بر بصره، عبدالله بن عامر پسر دايى عثمان، حكومت مى كرد. رك: /۲۹۰ همين كتاب.

است. ابن ابی الحدید در ادامه می نویسد: بیشتر سیره نگاران و مورّخان بر آن هستند که عثمان، ابوذر را به شام تبعید کرد و از آنجا به مدینه خواست و از مدینه به ربذه منتقل ساخت.

ریشه این موضوع آن است که عثمـان به مروان و زیـدبن ثـابت از بیت المـال، فراوان می بخشـید و ابوذر بر سـر کوچه و بـازار هشـدار می داد و قرآن تلاوت می کرد. آن هم بـا صـدای بلنـد، عثمـان سـکوت می کرد تـا مـاجرای مجلس کعب الاحبـار و برخورد ابوذر با وی پیش آمد از این به بعد صبر عثمان تمام شد و کرد آنچه نباید بکند.

جاحظ در کتاب «سـفیانیّه» می نویسـد: جناده پسـر جنـدب غفاری گفت: من در خلافت عثمان غلام معاویه بر قنسـرین و دیگر مراکز بودم. یک روز، مالی به دربار معاویه می آوردند و شـنیدم کسی فریاد می زند: کاروانی از آتش به شما رو کرده است. خـدایا کسانی را که به معروف فرمان می دهنـد و خود، آن را رها می کننـد و نهی از منکر می نمایند و خود، آن را انجام می دهند مورد لعن و نفرین قرار بده. ابوذر را نزد معاویه آوردند.

او گفت:ای دشـمن خدا و رسول او، تو هر روز برای ما مشـکلی ایجاد می کنی، اگر بخواهم کسی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سـلم) را بـدون اجازه خلیفه بکشم، تو خواهی بود؛ ولی از او نظر می خواهم. ابوذر به معاویه گفت: من نه دشـمن خدا هستم و نه دشمن رسول او.

بلکه این، تو و پدر تو دشمن خدا و رسول او هستید و به ظاهر مسلمان شدید و کفر خود را پنهان کردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها تو را لعن و نفرین فرموده است.

این گفت وگو بین معاویه و ابوذر طولانی بوده است. آن گاه واقدی هم سخنانی آورده و نوشته است که من پاسخ های کامل را نیاورده ام که در آن ها نکوهش هاست. علاّمه امینی (علیه السلام) در دنباله بحث به معرفی شخصیت ابوذر، ایمان و پایداری او بر بنیاد عقیدتی، برتری و فضل و دانش، صدق، زهد و بی رغبتی و سختگیری او در امور الهی، پرداخته و روایاتی در آن زمینه ها آورده است.

پرستش خدا

ابوذر گفت قبل از اسلام و پیش از دیدار با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سه سال نماز می خواندم پرسیدند برای چه کسی؟ گفت: برای خدا.

پرسیدند به کدام سمت رو می کردی. گفت: به سمتی که خدا مرا متوجّه می کرد. ابوذر در جاهلیت خداشناس بود و کلمه توحید بر زبان می راند و هرگز بت ها را نمی پرستید.(۱) وی پنجمین و به گفته ابن اثیر چهارمین فرد بود که اسلام

۱- طبقات ابن سعد ۴/۱۶۱؛ ۱۶۴.

آورد.(۱)

ابوذر نخستین کسی بوده که به پیامبر تحیّت اسلامی گفته است. به عبارت ابونعیم: ابوذر گفت، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم وقتی که نمازش را تمام کرد، گفت: السلام علیک. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود و علیک السلام.(۲)

خبر بعثت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) به گوش ابوذر رسید. او برادرش را فرستاد تا به وی خبر آورد. او رفت، سخن پیامبر را شنید و به نزد ابوذر بازگشت. ابوذر خود نیز با مشکی آب و اندک توشه ای به مکّه آمد. ترسید در آن زمینه از مردم چیزی بپرسد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را هم ندید. در ناحیه ای از مسجدالحرام خوابید. شب علی بر او گذشت. فرمود ای مرد غریب، از کجا آمده ای؟ گفت: مردی از بنی غفارم. فردای آن روز، علی (علیه السلام) ابوذر را حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنید و همان ساعت مسلمان شد. ابوذر اسلام آوردن خود را در مسجد علنی کرد و در راه اسلام از همان روزها آزار دید و کتک خورد.(۳)

ص:۱۵۷

۱- صحیح، مسلم، مناقب ۷/۱۵۳؛ ۱۵۵؛ ابونعیم، حلیه الاولیاء ۱/۱۵۷؛ مستدرک حاکم ۳/۳۴۲ الاستیعاب ۱/۸۳؛ اسدالغابه ۵/۱۸۶؛ الاصابه ۴/۶۳.

۲- استیعاب ۲/۶۶۴.

۳- مسند، احمد۵/۱۷۴؛ مجمع الزوائد ۹/۳۲۹.

دانش ابوذر

از علی (علیه السلام) در مورد دانش ابوذر سؤال شد. ایشان فرمود: دل او سرشار از علم و دانش بود. از خود او روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر آنچه را که جبرئیل و میکائیل در سینه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ریخته بودند، بر سینه من سرازیر کرد. او اولین کسی بود که در علم بقا و فنای در راه خدا و بر مشقّت و رنج و حفظ پیمان ها و سفارش ها، پایدار ماند و بر مصائب شکیبا و از آمیزش با مردمان، دوری گزید او خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و اصول (دین) از او آموخت و زیادی ها را دور ریخت. ابوذر ملازم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. همواره از او می پرسید و در همه مسائل ریز و درشت از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کرد و پاسخ می شنید.(۱)

صداقت و زهد ابوذر

در صداقت و راستگویی ابوذر، حدیث معروف ابودرداء کافی است: «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق من ابی ذر»: آسمان ابی سایه نیفکند و زمین خاکی سنگین نگردید جز بر صادق تر از ابی ذر.

این حدیث با عبارت های مختلف نقل شده است و در ذیل برخی آمده است.

۱- جامع صغیر ۵/۴۲۳ ؛ مجمع الزواید ۹/۳۳۱ ؛ الاصابه ۳/۳۸۴، حلیة، ابونعیم، ۱/۱۵۶.

«من سره ان ینظر الی عیسی بن مریم زهداً و سمتاً فلینظر الی ابی ذر»: هر که در زهد و سکوت عیسی می خواهد بنگرد، ابوذر را ببیند.

برتری ابوذر

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داده و این که خود او آن چهار نفر را دوست می دارد: علی، ابوذر، مقداد و سلمان.(۱) در حدیث دیگری نیز فرمود:

(رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده یبعث وحده)(۲)

خدا رحمت کند ابوذر را که تنها راه می رود، تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود.

در حدیث سوم نیز آمده است:

بهشت مشتاق سه تن است؛ علی، عمار و ابوذر.(۳)

ابوذر بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت و جبرئیل به صورت دحیه کلبی در نزد او بود، سلام نگفت. جبرئیل گفت این ابوذر است و اگر سلام می گفت: من جواب سلام او را می دادم. پیامبر فرمود: آیا او را می شناسی؟ جبرئیل گفت: قسم به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت او در ملکوت آسمان

۱- صحیح، ترمذی ۲/۲۱۳.

۲- استیعاب ۱/۸۳.

۳- مجمع الزوائد ۹/۳۳۰. زفحشری باب ۲۳.

هفتگـانه مشـهورتر است تا در زمین. پیامبر پرسـید چطور به این منزلت برتر رسـیده است؟ فرمود: به سـبب زهـد و بی رغبتی به متاع دنیای فانی.(۱)

سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر

ای اباذر چگونه خواهی بود در حالی که در میان عده ای فرومایه باشی؟ ابوذر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن وقت چه کنم؟ پیـامبر سه بـار فرمود: صبر کن، و سـپس فرمود: تو مردی شایسـته هستی پس از من گرفتار می شوی. گفت: در راه خدا؟ فرمود: آری. ابوذر گفت: مرحبا بأمرالله. امر خدا خوش آمد.(۲)

این است، ابوذر

این است آن ابوذر صـحابه پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) با برتری ها، دانش، اسـلامیت، ایمان، بزرگواری، روحیه سالم، سابقه و لاحقه و آغاز و پایان امر که یاد شـد. پس خلیفه (عثمان) که این بُعد شخصـیّت او را عیب ناک می دید، همواره او را نکوهش می کرد و او را از خود و جـامعه می رانـد، از بازداشت به تبعیـدگاه می فرسـتاد، آن هم با دشوارترین و سـخت ترین وضعیّت طوری که نزدیک بود تلف شود.

ابوذر پس از تحمل آن همه شکنجه ها و آزارها در آخرین

ص:۱۶۰

۱- مستطرف آبشیهی ۱/۱۶۶۶. ربیع الابرار

۲- مستدرک، حاکم ۳/۳۴۳؛ حلیه الاولیاء ۱/۱۶۲؛ روایت هایی بسیار با سندهای صحیح و مورد وثوق.

تبعیدگاه خود یعنی ربذه در جایی بدون آب و درخت که تنها پرتو سوزان آفتاب چهره او را می گداخت، جان سپرد. خدا میان او و دشمنان او حُکم خواهد کرد که داور خوبی است.

جرم ابوذر این بود که حیف و میل خلیفه و پیرامونیان او را بر نمی تافت و اعتراض می کرد. چرا حقوق ماهانه او را که تنها معاش وی را می توانست تأمین کند، بریدند و عرصه زندگانی را بر وی تنگ گرفتند؟ چرا در شام، همنشینی مردم را با او، منع کردند؟ چرا در مدینه، مردم از او می گریختند و عثمان، هم سخن شدن با او را ممنوع اعلام کرد؟!

گویا ابوذر، تنها برای شکنجه شدن آفریده شده بود. به خدا سوگند رفتار خلیفه با ابوذر، لکّه ننگی بر پیشانی خلافت اسلامی است که هرگز از یاد نخواهد رفت و پاک نخواهد شد.

ابوذر هرگز به ثروت برآمده از راه شرعی، ایراد نمی گرفت؛ فقط به دست اندازی دولتمردان و پیرامونیان خلیفه اعتراض داشت که حق مسلمانان را پایمال می کردند و به بهای فقر مردم، ثروت اندوزی می نمودند.

کسی ابوذر را در مدینه دید، پرسید تو کیستی؟ گفت: من ابوذر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. او پرسید پس چرا مردم از تو گریزانند، جواب داد چون آنان را از انباشتن مال، که رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی فرموده، باز می دارم.(۱) احنف بن قیس گفت: با جمعی از قریش نشسته بودیم. ابوذر (علیه السلام) گذشت در حالی که می خواند: مژده باد گنجینه وران را به داغی بر پشتشان که از پهلوهای آنان درآید و به داغی از پس گردن که از پیشانی های آنان برآید. آن گاه رفت و در کنار ستونی نشست. گفتم او کیست؟ گفتند: ابوذر است. برخاستم به نزد او رفتم و گفتم آنچه بود که از تو شنیدم. در جواب گفت: چیزی نگفتم جز آنچه از پیامبر ایشان شنیده ام. پرسیدم راجع به عطای ماهانه چه می گویی؟ گفت: آن کمک معاش تو است؛ آن را بگیر امّا اگر آن، بهای دین تو باشد، رها کن.(۲)

پیامبر سرگذشت ابوذر را به وی خبر داده بود که چگونه به رنج و زحمت می افتد و از مکه و مدینه و شام و بصره و کوفه بلاد مرکزی اسلام دور نگاه داشته می شود و باید شکیبا باشد.

او به آن همه گرفتاری ها و دربه دری ها که در راه خدا بود، مرحبا و خوشامد گفته است. این بود ابوذر، آن گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شبیه عیسی بن مریم در زهد و عبادت و نیکوکاری و صدق و راستی معرفی کرده بود؛ ولی با این حال، وقتی عثمان بر او خشم گرفت، وی را کذّاب خواند و او را تهدید به قتل نمود.

۱- مسند، احمد ۵/۱۷۶- ۱۶۴.

۲- سنن ، بیهقی ۶/۳۵۹ ؛ ابونعیم در حلیه ۱/۱۶۲.

از نشانه های پستی دنیا همین که علی (علیه السلام) و مروان در یک کفّه سنجش قرار گیرد و آن مارمولک، بچه مارمولک و لعین، لعین زاده هم سنگ علی بن ابیطالب (علیه السلام) ، آن انسان کامل دانسته شود. گویا خلیفه آن همه پستی ها و رذالت ها خاندان ابی العاص را نمی دانست و چنان کرد و چنان گفت. داور نهایی خدای دادگر است.

جنایات تاریخ

تاریخ در حق صاحبان فضیلت و انسان های اصیل و ریشه دار که امّت مسلمان از زندگانی آنان و خوی بزرگورانه، نشانه های ماندگار، روحیه کامل، بند بند گفتار آن ها، پندهای رسا، حکمت های درخشان و موارد انجام و خودداری آن ها، بهره ها می برند، جنایات فراوانی کرده است، شما تاریخ را می یابید که در اینجا با شتاب می گذرد و می خواهد آنان را به بوته فراموشی بسپارد و از یاد برتری های آن ها دیده می پوشد یا فقط مجمل و به صورت خرد شده یا کلام تحریف گشته و آمیخته به دروغ یا کاستن شخصیّت آنان، سخنی به میان می آورد. همه این ها بدان سبب بوده که طرح حقایق و واقعیّات با مبادی غلط در تضاد بوده و با انگیزه های شهوت و ریاست، سیاست گذاران زمان و حاکمان وقت، ناسازگاری داشته است. از همین ناحیه است که تاریخ از سخن گسترده در بیان زندگانی ابوذر و طرح ابعاد وجودی او در فضائل،

نبوغ و کمالات او که می توانست الگوی انسانی باشد، غفلت کرده یا خود را به ناآگاهی زده است.

بلاذری

شما بلاذری را می یابید که در یاد تبعید ابوذر به ربذه، روایت هایی می آورد و حدیث راستگویی را ذکر می کند. او سپس به دروغ سعید بن مسیّب آن دشمن اهل بیت و شیعیان ایشان می پردازد که عثمان، ابوذر را تبعید نکرده و او با میل خود به آنجا رفته و زندگی کرده است.

این نویسنده به خود رها شده و از خدا غافل، ندانسته که با این سخن خود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را که درباره تبعید ابوذر و اخراج او از مدینه، خبر داده، تکذیب می کند.(۱) همچنین مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تکذیب نموده که پس از وفات ابوذر در محل تبعید، که عثمان تصمیم به اخراج عمّار از مدینه گرفت، علی (علیه السلام) فرمود: تو ای عثمان مرد صالحی از مسلمانان را تبعید کردی و او در آنجا هلاک شد. همچنین تکذیب "ابوذر راستگو است." بلاذری به روایت صحیح از ابوذر خطاب به عثمان نقل می کند که تو مرا پس از هجرت دوباره اعرابی (بادیه نشینی) کردی. همچنین نقل دیگری از بلاذری در تکذیب عثمان است که به عمّار گفت: ای... به نظر تو من

۱- ر.ک: الغدیر ۸/۳۱۶.

از تبعید ابوذر پشیمان هستم و تکذیب های دیگر.

این بیچاره نمی دانـد که خبر این رخـداد فجیع درباره صـحابه های بزرگ مانند ابوذر در جامعه پیچیده و نقل مسافران کاروان هـا شـده است. مؤمنان آن را نکوهیـده انـد و برخی بر خلیفه عیب گرفته و شـماتت کرده انـد. در همین رابطه مردمی از اهالی کوفه به ابوذر که در ربـذه بود، گفتنـد آیا پرچمی بر نمی افرازی تا ما در زیر آن با عثمان بجنگیم؟ ابوذر گفت: نه اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد، می شنوم و اطاعت می کنم.(۱)

ابن بطّال گفت: معـاویه بـدین سـبب به عثمـان نامه نوشت که ابوذر، فراوان به او اعتراض داشت و در مقابل او می ایسـتاد. در سپـاه معـاویه تمـایلی به ابوذر وجود داشت و او از خوف شورش، از عثمان خواست که ابوذر را به مـدینه بخواهـد؛ زیرا، ابوذر مردی بود که در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهش گر، هراس نداشت.(۲)

نشانه ای دیگر از به اصـطلاح امانت بلاذری در نقل، آن است که او به هنگام یاد از بـدرقه ابوذر توسّط مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «میان علی و عثمان، در این خصوص،

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۱۲؛ این صبر و تحمل در راسـتای مصالح دعوت محمدی، بوده همانند تسـلیم و سـکوت امام او، علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، در آن اوضاع و احوال.
۲- عمده القاری، عینی ۴/۲۹۱.

سخنی رفته» ولی او ماجرا را نیاورده؛ زیرا در بیان آن ماجرا، خلیفه زیر سؤال می رفت! همین تمایل به خلفای جور و کتمان زشتکاری های آن ها، منشأ جنایات تاریخ شده است.

ابن جریر طبری

طبری در تاریخ خود، وقتی به ابوذر می رسد، می نویسد: در سالِ سی، آن طور که گفته شده ماجرای گسیل نمودن ابوذر به مدینه از شام توسط معاویه رخ داده است و در این باره چیزهایی گفته شده که من خوش ندارم بیشتر آن ها را یاد کنم. کسانی که معاویه را معذور می دانند، در اینجا قصّه ای می گویند...

چرا طبری آنچه را گفته اند، یاد نمی کند و فقط داستانی را معذور دارندگان معاویه در توجیه کار زشت وی و خلیفه (عثمان) ساخته اند، می آورد. او خوش ندارد حقایق و رخدادهایی جدّی را یاد کند که آبروی آن دو مرد (عثمان و معاویه) را به خطر اندازد.

او پنداشته که آن حقیقت همواره در پشت پرده ابهام می ماند؛ غافل از آنکه در گوشه و کنار و در برخی کتاب های تاریخی، گزارش هایی آمده که روحیه دشمنان ابوذر را آشکار می سازد و خبرهای غیبی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آن باب یاد می آورد.

امّا از دیگر کسانی که آن قصّه دروغ را که هرگز نشانی از صحّت ندارد و تاریخ صحیح آن را تکذیب می کند، آورده اند،

عبارت است از: ۱. سرّی؛ ۲. شعیب بن ابراهیم کوفی؛ ۳. سیف بن عمر تیمی کوفی؛ ۴. عطیهٔ بن سعد عوفی؛ ۵. یزید فقعسی.(۱)

بنگرید به امانت داری طبری در امر تاریخ که او آن همه حقایق را می گذارد و چنین نامه ساختگی دروغ را می آورد.

آفرین بر او!

نگاهی بزرگوارانه به تاریخ طبری

طبری کتاب خود را با آوردن نامه های سری آن دروغگوی حدیث ساز، از شعیب ناشناس و از زبان سیف که خود جعل کننده ای به حال خود رها و از نظرها افتاده و بی اعتبار و متهم به کفر و الحاد، زشت و سیاه کرده است. او در کتاب خود با همین سندهای زشت، هفتصد و یک روایت را به قصد انحراف از حقایق در حوادث سال های یازده تا سی و هفت هجری و تنها مربوط به عصر سه خلیفه ترتیب داده است. از سال وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آغاز و در چندین جلد پخش شده و در جلد پنجم پایان یافته است.

من نمی دانم آیا آگاهی های افرادی چون سریّ و سیف بن عمر از تاریخ، منحصر به حوادث همین چند سال،آن هم رخدادهای تنها مذهبی و نه مطلق حوادث بوده است؟ و یا موضوعات آن دو تن اختصاص به حوادث مذهبی آن عصر و

۱- ر.ك: استیعاب، ترجمه قمقاع ۲/۵۳۵؛ الاصابه ۳/۲۳۹؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۱۰/۲۱؛ تفسیر، ابن کثیر ۱/۵۰۱، تهذیب التهذیب ۷/۲۲۶.

سال هایی خاص داشته که در مبادی مسلکی و معتقدات مکتب خلفا، سنگ بنای اساسی به شمار می رود؟ طبری می خواسته تاریخ صحیح را برای تقرّب به صاحبان قدرت، با آن مطالب ساختگی تیره سازد و هر کس در آن گزارش ها بنگرد، در می یابد که همه آن ها بافته یک دست و زاییده یک مغز است. گمان ندارم بر شخصی مانند طبری چنین چیزی پوشیده مانده باشد؛ جز اینکه مهر بی جا انسان را کور و کر می کند!

همین مطالب ساختگی، صفحاتی از کتاب تاریخ ابن عساکر، کامل ابن اثیر، بدایه ابن کثیر و تاریخ ابن خلدون و تاریخ ابوالفداء را سیاه کرده است. کتاب های دیگری نیز کورکورانه به دنبال طبری حرکت کرده و پنداشته اند که بافته های او در تاریخ اصل خدشه ناپذیرند؛ در حالی که دانشمندان رجالی، هر حدیثی را که یکی از این نامبردگان، در سند آن باشد، بی اعتبار می دانند تا چه رسد همگی آنان در یک سند، جمع باشند.

کامل ابن اثیر جزری

او هم به دنبال طبری واقعه ای را نقل و دیگری را رها کرده است.

در حوادث مربوط به ابوذر پس از اشاره به اخراج وی از شام به مدینه و دشنام معاویه به ابی ذر و دیگر رفتارهای خارج از اخلاق و ادب می نویسد: یاد آن ها صحیح نیست و اگر هم واقعیّت داشته، عثمان در آن کار نامعذور بوده که

پیشوا می تواند آحاد رعیّت را تنبیه و ادب کند نه آنکه آن کارها را بهانه تعرّض به او قرار دهد!

آن بیچاره پنداشته که او تنها گزارش گر تاریخ است و کتاب او تنها تاریخی است که واقعیت را به احترام خلیفه نوشته است. حال آنکه در منابع حدیثی و تاریخی دیگر همه آنها آمده و مردم از آن ها آگاهی یافته اند. از سوی دیگر ادب کردن پیشوا مربوط به ترک آداب دینی و اخلاقی افراد است؛ در حالی که ابوذر پاک تر از آن بوده که چنان رفتارهایی از وی سر زده باشد؛ بلکه خود ابوذر در پایه ای از علم و پارسایی بود که حق داشته ترک کننده واجب و مرتکب حرامی را ادب کند.

خلیفه را چه شده که ابوذر را ادب می کند، امّا ادب کردن ولیدبن عقبه همیشه مست و بازی کننده با نماز واجب را بر نمی تابد و قصاص عبیدالله بن عمر را به سبب قتل انسانی محترم، روا نمی شمارد و از ادب کردن مروانِ سند ساز بر علیه خود خلیفه، می گذرد؟!

از تنبیه مغیره بن انس سرباز می زند. که می گوید من علی بن ابی طالب را کفایت می کنم و امام به او فرمود:ای فرزند نفرین شده ابتر و درختی که نه شاخه ای دارد و نه ریشه و اصل، تو مرا کفایت می کنی به خدا قسم کسی را که تو یاور او باشی، خدا عزیزش نمی کند. از این دست، بسیار وجود دارد.

ص:۱۶۹

عماد الدّین ابن کثیر

ابـن کـثیر دمشـقی نیز بر پـایه بنـای پیشـینیان، در حـذف و نادیـده گرفتن آنچه به زیـان مکتب خلافـت بـوده، پیش آمـده و به اصطلاح، نغمه ای دیگر در سرنا افزوده است.

او نوشـته است: ابوذر مـانع از آن بوده که دارایان، مالی را نگاهدارنـد و می گفته بیش از قوت لایموت خود را بایـد صـدقه و احسان کنند و در این باب آیه قرآن(۱) را تأویل می کرده است!

معاویه او را از این کار نهی کرد؛ امّا او خودداری ننمود.

معاویه به عثمان شـکایت کرد. او ابوذر را به مدینه خواست و مورد نکوهش قرار داد و از وی خواست روش خود را تغییر دهد و برگردد؛ ولی او به کار خود ادامه داد و سـرانجام به ربذه تبعید شد. گفته شده که خود ابوذر اقامت در ربذه را انتخاب کرده است.(۲)

در فصل ابوذر می نویسـد: در برتری او، احادیث فراوانی نقل شده که مشـهورترین آن ها روایت عبدالله بن عمر است از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) : «ما اظلّت الخضـراء و لا اقلّت الغبراء اصدق لهجه من ابی ذر»: آسمان سبز بر سر کسی سایه نیفکند و زمین خاکی، بر پشت خود برنداشت کسی را که راستگوتر از ابی ذر باشد. در این حدیث، ضعف وجود دارد.

۱- توبه /۴۳

۲- البدایه و النهایه ۷/۱۵۵.

به هنگام مرگ ابوذر، جز زن و فرزنـد او کسـی دیگر نبود و آن ها قادر به کفن و دفن او نبودنـد. از قضا عبـدالله بن مسـعود با جمعی از عراق سر رسـیدند و در مراسم حضور یافتنـد. عثمـان نیز خـانواده ابوذر را پس از مرگ وی به خانـدان خود آورد و کفالت کرد.(۱)

این بود همه آن چیزی که در چنته این مورّخ متعصّب و بی انصاف آمده و در سخنان او چندین جای انتقاد است:

۱. تهمت منع از نگهـداری مـال برای دارایـان، این موضـوع در طـول تاریـخ به طور گسـترده به ابوذر تهمت زده شـده و او را اشـتراکی و سوسـیالیست معرفی کرده انـد؛ در حـالی که چنین نبـوده است. او فقـط به حیف و میـل بیت المـال توسـط خلیفه و کسان نزدیك او اعتراض داشت و به حق هم بود.

۲. ابن کثیر پنداشـته است که ابوذر به اختیار خود در ربـذه سـکونت کرده و تبعیـدی در کار نبوده است. ما پیش تر به این معنا پرداخته ایم.

۳. حدیث رسـیدن بناهای مدینه به (سـلع) از دروغ هایی است که به «اُمّ ذر» بسـته شده است. تازه اگر صـحّت داشته باشد، آن سبب رفتن ابوذر به شام است نه تبعید به ربذه.(۲)

در ضمن ابن کثیر آن را از طبری گرفته و در سند

ص:۱۷۱

۱- البدایه و النهایه ۷/۱۶۵.

۲- مستدرك، حاکم ۳/۳۴۴.

روایت های او در این زمینه، راویان ضعیفِ متهم به دروغ و حدیث سازی و کفر و الحاد، مانند سرّی، شعیب، سیف، عطیّه و یزید و فقعسی وجود دارد. بنابراین اعتماد را نشایند.

۱. اینکه عثمان به ابوذر سفارش کرده باشد گاه گاهی از ربذه به مدینه سر زند تا پس از هجرت، اعرابی نشود؛ دروغی است همانند حدیث «مسلع» بلکه قضیّه، عکس بوده و ابوذر به عثمان گفته است تو مرا پس از آنکه هجرت کرده بودم، اعرابی (بادیه نشین) کردی. وانگهی هیچ مورّخی ننوشته، ابوذر پس از تبعید به ربذه تا دم مرگ، به مدینه آمده و به آنجا سرزده باشد.

۲. عادت این نویسنده آن است که درباره امویان که به آن ها گرایش داشتند، مطالب بسیار ضعیف و به اصطلاح هر رطب و یابسی را می آورد و هرگز در سند آن ها سخن نمی گوید؛ اما وقتی نوبت به اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنان و وابستگان ایشان مانند ابوذر می رسد، زمین با آن گستردگی بر وی تنگ می گردد و متّه روی خشخاش می گذارد، زبانش بند می آید، لبانش از هم باز نمی شود و لکنت پیدا می کند و گوش هایش سنگین می گردد!

او حدیث معروف راستگویی ابوذر را که از جمله ابن عمر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده و ابن سعد در طبقات، ترمذی، ابن ماجه و حاکم آورده اند، علاوه بر آن، علی امیرالمؤمنین

(علیه السلام) ، ابوذر، ابودرداء و جابر آن را روایت کرده اند و در صحیح ها آمده، ضعیف معرفی می کند.!

خواننـده محترم اگر در کتـاب هـای محـدّثان و این سلسـله مورّخان، دقّت کنـد، به انواعی از این نوع جنایات که به انـدکی از بسیار اشاره کردیم، آگاه می شود و در می یابد که آنان چگونه به حذف، و نادیده انگاشتن حقایق، گرفتار بوده اند.

تو در این امر در غفلت بوده ای؛ ما پرده از جلوی چشمانت کنار زدیم و اکنون دیده ات تیزبین شده است.(۱)

نظر ابوذر در دارایی ها

ابوذر نیز همانند همگنانش که به دنبال کتاب و سـنت در حرکت بودند، صـلاح امت مسـلمان و رسـتگاری مردم را، خواسته و سزاوار نمی دانستند که مردم از کتاب و سنّت به اندازه ذرّه ای باز مانند.

ابوذر می خواهـد بخـل و تنـگ نظری نکوهیـده از بین برود و برای ناتوانـان امّت هم، متاعی از نعمت های دارایان، باشـد و از حقوق خود که خـدا برای آن هـا واجب فرموده، محروم نباشـند. اعتراض شدیـد ابوذر متوجّه کسانی بوده که اموال بینوایان را غصب و برای خود صندوق هایی از طلا و نقره فراهم می آورند.

شمش های طلای دولتمردان حکومت عثمان، با تبر

۱- ق /۲۲.

شکسته می شد، بدون آنکه حقوق واجب الهی، اعم از خمس و زکات از آن ها کسر شود و بی آنکه بینوایان و گرسنگان و تشنگان، یاری شوند. آن ها دائم در رنج و عذاب به سر می بردند. حتی آن همه ثروت، برای مصالح عمومی نیز هزینه نمی شد تا سود آن عاید مردم گردد. در حالی که مشیّت خدا بر آن است که طلا و نقره در دستان همه قرار گیرد و در صنعت و کشاورزی و حرفه های فنّی سرمایه گذاری شود تا صاحبان آن ها سود برده و عامّه مردم نیز از گردش آن ها بهره مند گردند، ناتوانان به دستمزد کار خود برسند، شهرها آباد و زمین های (بایر) احیا گردد، معارف و دانستنی ها انتشار یابد و دانشگاه ها و دانشکده ها، کتاب و کتابخانه ها و روزنامه ها و مجلّات علمی تأسیس شود.

همه نیازمندان و درماندگان به حقوق الهی و انسانی خود برسند و همه کارهای خیر جای خود را پیدا کنند تا در پرتوِ آن برخورداری ها، ملّتی خوشبخت گردد و با پیروزی های حاصل شده، هیچ خلأی باقی نماند.

به همین سبب خدای سبحان فراهم کردن ظرف های طلاـ و نقره را حرام فرمود تا آن فلزهای گرانبها به صورت جامد باقی نمانند و بزرگ ترین عایدات اقتصادی از دست نرود.

انگار سرور ما ابوذر، متوجّه چنین کسانی بوده که معاویه از آن جمله به شمار می رود. فریاد ابوذر با تلاوت آیه قرآنی

بر سر او بود و وقتی می دید کاروان دارایی های گردآوری شده با قطار شتر به دربار معاویه نزدیک می شود، می گفت قطار شتران حامل آتش آمد.

مروان یکی دیگر از آنان بود که یک فقره از دریافتی های او از عثمان، پانصد هزار دینار، خمس افریقا بود و دیگری عبدالرحمن بن عوف بود که به هنگام مرگ، آن قدر شمش طلا باقی گذاشت که با تبر آن را می شکستند و دستان کارگران، تاول زد. از او چهار زن مانده که به هر زن هشتاد هزار رسید.

پس ثروت او از این طلاهای ذخیره شده به سیصد و بیست هزار می رسید.(۱)

زیدبن ثابت فرد دیگری بود که غیر از گلّه اسب و املاک فراوان، آن اندازه طلا و نقره باقی گذاشت که با تبر شکسته می شد. شخص دیگر، طلحه بوده که برای پس از خود صد صندوق(۲) پر از سه قنطار زر به میراث گذاشت. عثمان درباره طلحه، گفت: وای بر پسر مضرمیّه! من چقدر به او طلا دادم؛ امّا او درصدد ریختن خون من بود.(۳) طلحه صد بار شتر طلا باقی گذاشت. امثال این افراد بسیار بودند که با بخل و

۱- رک : الغدیر ۸/۲۸۴.

۲- معادل «بُهار» به معنای پوست گاو پر از طلا.

۳- شرح ابن ابی الجوید ۲/۴۰۴.

تنگ نظری های خود، از رسیدن سود به مردم دریغ داشتند.

ابوذر می دید که ابوموسی وزنه های طلا و نقره و سیم و زر را برای خلیفه می آورد و او همه آن ها را به زنان و دختران خود می بخشد، بی آنکه از مخالفت سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترس و واهمه ای داشته باشد. ابوذر می دانست مقدار انبار شده و نقدینگی خلیفه چه مقدار است که در روزِ قتلِ او به غارت رفت.

برای مردم محبت شهوانی زنان و فرزندان و سیم و زر کلان و اسبان نشاندار و چهار پایان و کشت و زرع، آراسته گشته است. این متاع اندکی است. بازگشت نیکو در نزد خداست.(۱)

گمان شما درباره مرد متدیّنی که در برابر تلّی از این گنجینه ها می ایستد و در سینه او پیشگویی های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) موج می زند؛ در حالی که روحیهٔ دنیا طلبی آن جماعت را هم می بیند، چه می تواند باشد؟! او می داند بیشتر آن ثروت های اندوخته شده، در فراخوانی به باطل و در فراهم کردن لشکرهایی از عهد شکنان که بیعت امام طاهر بر حق را شکستند، و بر او خروج کردند، هزینه خواهد شد. این اموال در اختیار کسانی قرار خواهد گرفت که همسر مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را از کنج خانه او بیرون کشیده یا بودجه هایی برای حدیث سازان در برتری بنی امیّه و لعن و سبّ مردان پاک اهل بیت (علیهم السلام)

۱- آل عمران /۱۴.

خواهـد بود. همچنین در اختیـار تحریف کننـدگان حقایق و دشـنام دهنـدگان مولای ما امیرمؤمنان علی (علیه السـلام) ، قاتلان صالحان و نیکان و دوسـتداران اهل بیت پاک (علیهم السلام) ، قرار خواهد گرفت. بسیاری از آن دارایی های بادآورده، از راه نامشروع گرد آمده، و در باده گساری ها، تباهی، شهوات و کارهای ناشایست، صرف خواهد شد!

گمان شـما به آن مرد چیست؟ که صدای پیامبر بزرگوار (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در گوش او طنین انداز است که فرمود: هرگاه تعـداد فرزندان ابی العاص به سـی تن رسد، مال خدا را دست به دست کرده و بندگان خدا را برده خود نموده و دین و آیین الهی را مـایه دغلکـاری قرار دهنـد و او با چشـمان خویش می بینـد که خانـدان عاص به سـی تن بالغ شـده انـد و همانند کودکـانی که توپی را زیر پـای خود می گرداننـد، بـا مُلـک و حکومت چنـان بـازی می کننـد و مال خـدا را در میان خود می گردانند. به نظر شـما ابوذری که همه این ها را می بیند، همانند آدم غمزده ای باشد که سـر می جنباند و گویا نمی بیند یا نمی شنود و چیزی نمی داند؟ یا آنکه با فریاد خویش جهانی را آگاه کند، و نگاه ها را متوجه حکومت های دنیوی و فساد حاصـل در میان امت اسـلامی، سازد تا شایـد بخشـی از آن فساد و تباهی را از بین ببرد و مانع پاره ای از بزهکاری ها شود؛ زیرا اساس این آیین حنیف، فراخوانی به حق و فرمان به نکویی و

بازداشتن از بدی و زشتی است.

(وَلتَکُن مِّنکُم أُمَّهٌ یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بالمَعرُوف وَیَنهَون عَنِ المُنکَرِ وَأولَئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ)(۱):

و باید از شما، امتی باشند که به خیر فراخوانند، امر به معروف و نهی از منکر کنند که آنان رستگارانند.

ابوذر به این وظیفه مهم دینی عمل کرد. او کسی بود که در راه خدا، نکوهش احدی را بها نمی داد. جز سخن خدا بر زبان نمی آورد: «الذین یکنزون الذهب و الفضّه...» و در برداشت از آن آیه از معنای ظاهر آن، فراتر نمی رفت؛ زیرا او منظوری جز همان کسان معلوم الحال نداشت که از راهی غیر حلال و به ناحق ثروت گرد آوردند. حق الهی را نپرداختند؛ پس انکار و اعتراض ابوذر به دیگران دوستان و هم عصران خود نبوده که از توانگران بودند. قیس بن سعدبن عباده انصاری از جمله کسانی است که افزون بر حقوق واجب، اموال زیادی را در راه خدا هزینه می کرد.(۲) ابوسعید خدری می گوید: من خانواده ای از انصار را سراغ ندارم که داراتر از ما باشند.(۳) عبدالله بن جعفر طیار که آوازه ثروت و بخشش های او، فضا را پرکرده بود.(۴) همچنین عبدالله بن مسعود که نود هزار

۱- آل عمران /۱۰۴.

۲- ر.ک: الغدیر ۲/۸۵- ۸۸.

۳- صفه الصفوه، ابن جرزی ۱/۳۰۰.

۴- تاریخ، ابن عساکر ۷/۳۲۵- ۳۴۴.

از خود مال باقی گـذاشت. حکیم بن خرام که دارالنـدوه در اختیار او بود و آن را به صد هزار درهم به معاویه فروخت. عبدالله بن زبیر به او گفت: کرامت قریش را فروختی؟!

حکیم در جواب گفت: ای پسـر برادرم، تقوا همه بزرگواری هـا را تحت شـعاع قرار داد؛ من بـا فروش آن، خانه ای در بهشـت خریدم و تو را گواه می گیرم که آن را در راه خدا دادم. حکیم همچنین با یکصد شتر یا گاو قربانی، حج گذارد و بر هر یک، قطعه پارچه گرانبهایی انداخته بود. او در روز عرفه یکصد برده به وقوف آورد که بر گردن هر یک گردنبندی سـیمین آویخته بود و بر آن ها نقشی بود: «آزاد شده های خدا عزّوجلّ»، که از سوی حکیم، همه آن ها را آزاد کرد و هزار قربانی کشت.(۱)

مردمانی دیگر از قبیل همین توانگران بوده انـد و هرگز گوش دنیا نشـنیده که نکوهش ابوذر متوجّه این ثروتمنـدان شده باشد؛ زیرا او می دانست که آنان ثروت خود را از راه مشروع به دست آورده و حق واجب آن را پرداخته، حتی افزون بر آن هم داده انـد و حـق جوانمردی را به شایسـتگی، رعـایت کرده انـد. ابوذر نیز برای مردم، جز این را نمی خواسـته است. پس ابوذر وقـتی معاویه را در کاخ سبز او می بیند، آن اعتراض را می کند.(اگر از مال خداست خیانت است و اگر از

۱- صفه الصفوه ۱/۳۰۴.

مال توست اسراف است) و معاویه سکوت می کند. ابوذر می گوید: کارهایی پدید آمده که من نمی شناسم؛ به خدا سوگند آن ها نه در کتاب خداوند است و نه در سنّت پیامبر او. قسم به خدا می بینم که حقی پایمال و باطلی زنده می گردد و راستگویی، دروغگو شمرده می شود و ثروتی بدون پارسایی فراهم می آید و شخص صالح و شایسته ای کنار و دیگری بر جای او می نشیند.

همین ابوذر، مقداد را می بیند در ناحیه جُرف مدینه خانه ای ساخته که بیرون و داخل آن گچ کاری شده(۱)، ولی هرگز به او اعتراض نکرده و او را از آن باز نداشته است، چون فرق آشکاری میان آن دو مال و بنا و صاحبان آن ها می دید، اما وجوب و هزینه کردن مازاد بر آذوقه روزمّره، موضوعی است که به ابوذر نسبت داده شده و دروغی بیش نیست. ابوذر هرگز چنان ادعایی نداشته و به آن فرا نخوانده است. چگونه چنان امری ممکن است در حالی که ابوذر وجوب زکات را در شریعت، رسمی می داند و آیا چنان کاری جز با دارامندی و مال مانده پس از هزینه، ممکن است؟ خداوند سبحانه فرمود:

(خذ من اموالهم صدقه تطهّرهم و تزكّیهم)

۱- مروج الذهب مسعودی ۱/۴۳۴.

از دارایی های آن ها، صدقه بگیر تا به آن وسیله آن ها را پاک و پاکیزه کنی.

این که کلمه«صدقه» را نکره آورده، دلیل بر این است که صدقه بخشی از مال است نه همه آن. از دیگر سو، تعیین نصاب زکات در سیم، زر، چهارپایان و غلّه ها همگی به صراحت دلالت دارند که باقی مانده مالِ زکات داده، برای صاحبان آن حلال است. خود ابوذر در زمینه زکات مال، حدیث هایی روایت کرده که از سوی بخاری، مسلم و دیگران از اهل صحاح، احمد و بیهقی و جز آنان نیز گزارش شده است؛ پس اگر پس از اخراج زکات، هزینه کردن بقّیه مال واجب می بود، تعیین نصاب چه معنا داشت؟

هرگاه پس از ادای زکات واجب بر مکلف هزینه کردن بقّیه مال واجب می بود؛ پس معنای فلاح مذکور در آیه چه می شود:

(قد افلح المؤمنون ... والذین هم للزکات فاعلون ...(۱))

مؤمنان رستگار شدند... و آنان که زکات دادند.

کاش می دانستم اگر هزینه کردن همه دارایی ها برای انسان واجب می بود، او پس از ادای حقوق مالی با چه سرمایه، کدام مال و چه کار و حرفه ای می توانست زندگی را ادامه دهد؟ آیا با همان آذوقه شب به کار می پرداخت یا «دست از پا درازتر» بر می گشت.

۱- مؤمنون /۱-۴.

وانگهی زکات از چه چیز بپردازد که چیزی برایش نماند؟ فقرا و بینوایان از چه راهی، نیازهای خود را بر طرف کنند؟

یا خود او در آینده زندگی خود را چگونه اداره خواهد کرد؟ آیا معقول است که ابوذر چنان فکری داشته و خواسته باشد دنیا پر از گدایان حاجت خواه باشد که هیچکس جز مانندان خود، تهیدست سائل به کف را نیابد تا به آن وسیله گرفتاری خود را رفع و خلأ زندگی را پر کند؟ اگر این موضوع که به ابوذر نسبت داده اند، یک سال عملی شود، نتیجه ای جز این نخواهد داشت.

به خدا سوگند هرگز برای جامعه خود چنین پستی را نمی خواهد. او برای همه خیر و نیکی دوست دارد و هیچ انسان مصلح و خیر اندیش چنان نمی اندیشد تا چه رسد به ابوذر که خود از دانشمندان صحابه و مصلحان و شایستگان آنان، به شمار بوده است.

آری خشم ابوذر چنان که مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: برای خدا و مسلمانان بود؛ آنجا که می دید غنائم و دارایی های متعلق به آنان را نااهلان می برند، انبار می کنند و فقط دلالان و واسطه گران سیری ناپذیر و آزمند، از آن ها بهره مند می شوند و بس. او می دید ثروت های عمومی در میان ایشان تقسیم می شود و دست خود مردم از حقشان خالی می ماند. پس هرچه بر سر ابوذر آمد، از ناحیه این دلالان، در برابر چشم خدا و در

راه او بـوده است. چنـان که رسـول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) گفت: ای ابوذر تو مرد شایسـته ای هسـتی و پس از من گرفتاری خاصی به تو می رسد.

ابوذر گفت: یا رسول الله! در راه خدا؟ پیامبر فرمود: آری در راه خدا. ابوذر گفت: امر خدا خوش آمد.(۱)

وانگهی اختلافی میان ابوذر و معاویه درباره کلام خـدای تعالی آیه ۳۴ سوره توبه به وجود آمـد. معاویه، مخاطب آیه را، اهل کتاب می دانست، اما ابوذر آن را برای همه مسلمانان می دانست.

این اختلاف، تنها وسـیله ای شده در دست دروغگویان تهمت زن به ابوذر. آشـکار است که میان آن ها در مقدار هزینه مالی، اختلافی نبوده؛ بلکه بحث فقط در این بوده که مخاطب آیه کیست؟ معاویه آن را ویژه اهل کتاب پنداشـته و ابوذر از آبشـخور وحی و لحن آیه کریمه، شامل همه مکلفان می دانست؛ پس لازم است چنان چیز را به هر دو نسبت داد یا هر دو را تبرئه کرد.

تنها ابوذر را متهم دانستن ، زاییده کینه توزی و دشمنی است.

به هر حال، مراد، انفاق برخی دارایی ها است، نه همه آن.

اگرچه برای کوته بینان در اولین وهله، اولی به نظر می آید

۱- حلیه الاولیاء . ابونعیم ۱/۱۶۲.

و این آیه، تنها آیه در این مضمون نیست.(۱) علاوه بر آن، این آیه ها در افاده هزینه کردن همه مال، از آیه مورد بحث سوره توبه، صریح ترند که «اموالهم» جمع مضاف است؛ لیکن ضروری دین اسلام است که مراد از آن «اموالهم» بعضی از آن هاست، نه همه، و اینکه کلمه را جمع آورده شاید بدین نکته باشد که مؤمنان در پاکی نفس و بزرگواری طبع و بلندی همت در پایه ای قرار دارند که اگر خدا هزینه کردن همه دارایی های آن ها را بخواهد، مضایقه نمی کنند؛ مانند آیه ذیل:

«کسانی که دارایی شان را هزینه می کنند تا جلوی راه خدا را ببندند»(۲)

و نیز آیه:

«کسانی که دارایی خود را برای خودنمایی و نمایش به مردم هزینه می کنند»(۳)..

در اصل، هزینه کردن مطرح است؛ مانند آیه : «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا مما تحبّون»(۴):

به نیکوکاری نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید هزینه کنید.

که در این آیه ها مقدار مطرح نیست و طبیعت انفاق و

۱- ر. ک : بقره/ ۲۶۱و ۲۷۴ و ۲۶۲ و ۲۶۵.

۲- انفال /۳۶.

۳- نساء /۳۸.

۴- آل عمران/۹۲.

هزینه کردن مراد است.(۱)

علاوه بر آنکه برخی از آن آیه ها، نظر به انفاق مستحبی دارنـد، چنان که علمای تفسیر و حافظان حـدیث فرموده انـد. با این وجود که خـدا در آن سلسـله آیه هـا «اموالهم» جمع مضـاف به کـار برده در آیات دیگر حـدّ و مرزی برای هزینه کردن تعیین فرموده است :

(و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسورا)(۲):

دست خود را بر گردنت مبند و آن را به طور کامل هم نگشا که ملامت شده و حسرت خورده (در گوشه ای) بنشینی.

همچنین کلام دیگر خدای تعالی که می فرماید:

«و کسانی که هرگاه هزینه کردند و لخرجی و اسراف و بخل هم نورزند و راهی میانه برگزینند»(۳).

آیـا به نظر شـما، ابـوذر از این همه آیه هـای قرآنی و اصول مسلّم اسـلامی، غافـل بوده و یـا در تأویـل آن هـا در برابر حقـایق موجود، نظری ویژه داشته است؟! یا پس از گذشت عمری از دنیا، تازه به دوران رسیده هایی که روزگار همچون موج، کف بی حاصل آورده و بر گنجینه های پنهان وقوف یافته و یاوه

۱- رک: ابراهیم /۳۱؛ بقره /۳، انفال/۳؛ حج /۳۵؛ سجده/۱۶؛ بقره /۲۵۴؛ ۲۶۷؛ منافقون/۱۰.

۲- اسری /۲۹.

۳- فرقان /۶۷.

سراییده اند.

هرگاه ابوذر از آن شیوه بهتر در حکم الهی، کمترین انحرافی می داشت که به نظام اجتماعی خلل می رساند و صلح و آرامش را بر هم می زد و بـا تحریـک عواطـف و ایجـاد آشـوب، به امنیت جـامعه لطمه وارد می کرد یـا از مبـادی اسـلامی فاصـله می گرفت، مولـای ما امیرالمؤمنین (علیه السـلام) اول کسـی بود که او را باز می داشت و جلوی کار او را می گرفت؛ اما ابوذر در برابر امیرالمؤمنین (علیه السـلام) مطیع ترین بود وماننـد سایه او را دنبال می کرد. او بود که فرمود: ای اباذر تو برای خدا خشـم کرده ای، به او امیـد داشـته باش و نیز می فرمایـد: به خـدا سوگنـد من برای خـدا ابوذر را بدرقه کردم. به عثمان فرمود: از خدا بترس تو مرد شایسته ای از مسلمانان را تبعید کردی و در تبعیدگاه هلاک شد.

امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) کسی است که شما او را در سخت گیری درباره خدا، می شناسید که هرگز در هیچ امر خدایی نکوهش احدی را بها نمی دهد. او همراه حق و حق همراه او بوده و هست در آنچه می گوید و انجام می دهد. آیا به نظر شـما رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بـا آنکه می دانسـته، ابوذر در آینـده و در اواخر عمر خود چنان دعوت باطل خواهد داشت، بـاز او را در میـان مردم بـا آن صـفات و برتری ها می شـناساند و مقام او را نزد مردم بالا می برد و در دل های مردمان صالح، جا می داد؟

ص:۱۸۶

عمر هم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: آیا ابوذر را چنان که می فرمایید بشناسیم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری.

اگر ابوذر چنان مرد صالحی نبود و پیامبر او را تعریف می کرد، در واقع فساد او را تأیید و باطل وی را بنیاد می نهاد.

حاشا که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین باشد.

ابوذر و سوسیالیزم

در فصل گذشته با کسانی که تیرهای افترای خود را به سوی ابوذر، آن بنده صالح خدا که شبیه عیسی بن مریم در امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، پرتاب می کردند، آشنا شدیم. اکنون می خواهیم به جنجال آفرینی جماعتی که کورکورانه تقلید کرده و در عصر اخیر با سخنانی خطا آمیز، ابوذر را، با آن مقام با جلالت، گاهی به سوسیالیست بودن و گاه به پیروی از مکتب کمونیسم متهم می کنند، آشنا شویم.

آیا این فریب خوردگان، به اصول کژ و نگونسارِ کمونیسم، علم و آگاهی دارند و مبانی سوسیالیزم را که نزدیک به همان کمونیسم ناخوشایند است، می دانند؟ آیا آنان به مغز مطالب ابوذر، آن مصلح بزرگ، معرفت یافته اند تا بین این دو مبنای متمایز، بتوانند وفق دهند؟ گمان ندارم آنان چیزی از آن مطالب مغزدار را شناخته باشند. به زعم من، آنان کمونیست های خائنی هستند که زهر کشنده را در روغن ریخته و چیزی گویند، اما هدف دیگری دارند. آنان سخنان

ابوذر را وسیله ای تبلیغاتی قرار دادنـد برای ترویـج افکار ویرانگر آن مکتب که با قانون طبیعت نیز در تضاد است، چه رسد به حـدود و مقررات اسـلام. این گروه از ابوذر بزرگ، چهره یـک کمونیست و سوسـیالیست ساخته انـد؛ در حالی که امیرمؤمنان (علیه السـلام) و دو فرزنـد گرامی ایشان و عمّار حق جو و بسـیاری دیگر در بیان همان مطالب ابوذر، با وی هم آوا بوده انـد و پیش آمد های ناگواری که برای آن صحابی بزرگوار اتفاق افتاد را محکوم کرده اند.

پس ابوذر در بیـان آن سلسـله مطـالب، تنها نبوده و احـدی از صـحابه در برابر آن مطالب، با او به مخالفت برنخاسـته است. این شما و این هم صفحاتی از کتب تاریخ و حدیث...

آری فقط کسانی با ابوذر به مخالفت برخاسـتند که قصد داشـتند تا بیت المال مسـلمانان را همانند بهائم گرسـنه که علف های بهـاری را از ریشه بر می کننـد، طلا ـ و نقره انـدوخته بـدون اینکه در راه خـدا چیزی هزینه کننـد و امت را از سـهم و حق خود محروم سازند. مردم ناتوان را در زیر یوغ و غل و زنجیر فقر و پستی و رفتار ناشایست، نگه دارند.

در حـالی که خود از راه دارایی هـای متعلق به مردم، کـاخ هـایی سـر به آسـمان سایيـده بسازنـد و بر پشتی هایی از پر قو تکیه کنند؛ مال خدا را به تمام بخورند و با تمام وجود و عشق شدید آن را ذخیره سازند.

ص:۱۸۸

آری! با ابوذر، کسانی مخالفت کردند که به قول یزیدبن قیس ارحبی در خطابه اش در صفین، چنین معرفی شده اند:

«آنان در مجالس و محافل خود چنین و چنان گوینـد و مال خـدا را می گیرنـد و می گوینـد هیچ گناهی بر ما نیست؛ گویا آن میراث پـدر آن ها بوده است. چگونه؟ درحالی که آن، مال خداست و در پرتو شمشـیرها و نیزه های ما (مسـلمانان) خدا آن را نصـیب ما کرده است. بنـدگان خـدا با این قوم سـتمگر که بـدون اذن خدا حاکمند، بجنگید و در این کارزار، از نکوهش هیچ ملامتگری نهراسـید که اگر آن ها بر شـما پیروز شوند دین و دنیای شما را تباه کنند. آن ها را خوب شناخته و آزموده اید».(۱) اکنون با من همراه شوید تا به اصول فکری کمونیسم و گروه های سوسـیالیست، نگاهی بیندازیم. این قوم با داشـتن تعدد گروه هـای حزبی از قبیـل«اشتراکی و دموکرات، دو میهنی تـازی، کمونیست، مارکسـیست و سوسـیالیسم سـرمایه داری»، و بـا وجود تضاد و تباین در بین آن ها در سه اصل با هم توافق دارند. (خدا جمع آنان را بپراکند)

۱. نظـام هـای فعلی بایـد شکسـته شود و بر ویرانه هـای آن ها نظامی نو، بنیاد گردد که ثروت را بین آحاد بشـر، عادلانه توزیع کند.

۲. لغو مالکیت خصوصی «ثروت های تولیدی»؛ مانند

ص:۱۸۹

۱- تاریخ، طبری ۶/۱۰؛ کامل، ابن اثیر ۳/۱۲۸ ؛ شرح، ابن ابی الحوید ۱/۴۸۵.

سرمایه، زمین، کارخانه ها، به گونه ای که در مالکیت دولت قرار گیرد و به صورت ملک عمومی و به مصلحت توده ها، اداره شوند.

۳. مردم به حساب دولت کار می کننـد و دسـتمزدی برابر دریافت می نماینـد. بر پایه ارزش کاری که تولیـد می کنند و بر این اساس، هیچ کس درآمدی جز دستمزد نخواهد داشت.

البته کمونیسم از دیگر فرقه هـای سوسـیالیست بـا دو ویژگی ممتاز می گردد؛ اول اینکه الغای مالکیت خصوصـی به طور کلی بـدون فرق بین ثروت هـای تولیـدی یا ثروت های مصـرفی، دوم اینکه توزیع مال بین افراد بر حسب نیاز او است، و هر کس بر حسب توان خود به خـدمت گرفته می شود. به هر کارگری به اندازه توان او کار واگذار می شود، و به اندازه معاش و رفع نیاز به او حقوق داده می شود.

ما در اینجا دوباره به فریادهای ابوذر در موقعیت های مختلف نظر می انـدازیم و به آنچه او درباره اموال، از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده و آنچه بزرگان صحابه در تجلیل از او و دفاع از سخنان وی گفته اند، می پردازیم. همچنین گفتار رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) در تعریف و تمجید از ابوذر، سفارش هایی را که در حق او فرموده و پیش بینی مصائب و گرفتاری هایی که بر سـر راه او خواهد بود، می آوریم. در ادامه با دید حقیقت بین می نگریم تا بدانیم، آیا چیزی از آن ها با مواد و مبدأ آن

(سوسیالیزم، کمونیسم) می سازد یا آن سخنان فقط در حدّ یک دروغ و افترا در پرتگاه بهتان و اتهام باقی می ماند.

از جمله سخنان ابوذر به عثمان این بوده که، افسوس ای عثمان، آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیدی و با ابوبکر و عمر نبودی؟ آیا این روش تو، روش آن هاست؟ آیا همانند یک زورگوی ستمگر برخورد می کنی؟

در سخنی دیگر گفت: تو منش و رفتار دو رفیق پیش از خود را داشته باش، کسی بر تو حرفی ندارد. عثمان در پاسخ گفت: تو را چه به این کارها! ای بی مادر! ابوذر گفت: به خدا سوگند عذری برای من نیست جز امر به معروف و نهی از منکر.

شما در اینجا می بینید، ابوذر نظر عثمان را به زمان رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپس به دوران شیخین متوجه می کند، و او را به پیروی آن روش ها فرا می خواند. واضح است که در آن دوره های سه گانه، مالکیت خصوصی وجود داشته، مالکان، بازرگانان و اهل ثروت، بودند و در هر دو زمینه ثروت، تولید و مصرف، آزادی عمل داشته اند. دارایی ها اعم از نقد، ملک، زمین، کارخانه یا خوراکی ها در تملک صاحبان آن ها بوده است. از قوانین قطعی در نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن است که بهره برداری از مال هیچ کس جز با رضایت خاطر او، حلال نمی شود. می بینیم که در اسلام، دارایی ها به صاحبان آن ها

نسـبت داده می شـود و خـوردن آن را از راه باطـل، حرام می شــمارد؛ مگر از طریـق داد و ســتد شـرعی کـه رضـایت مـالک خصوصی آن را به دنبال دارد. در اینجا متجاوز از پنجاه آیه کریمه وجود دارد که اموال را به خود آنان منسوب می دارد.(۱)

پس ابوذر در آن موضع گیری هـای خود، مردم را بر ضـد سوسـیالیزم که مـالکیت خصوصـی را بی اعتبار می شـمارد، فرا می خواند و سخن عثمان در توبیخ او بی معناست.

آنچه را ابوذر در بنای کاخ سبز به معاویه گفت در واقع مال را به دو قسم تقسـیم کرد: مال خدا و مال ویژه انسان، که بنای آن کـاخ بـا مـال خـدا خیـانت به مردم و بـا مـال شخصـی خود اسـراف، محسوب می شود. پس ابوذر، معاویه را در تصـرف اموال شخصـی نکوهش نکرده؛ بلکه فقـط او را از خیـانت و اسـراف، بر حـذر داشـته است. اگر ابوذر قائل به مالکیت شخصـی نبود، معاویه را از همه نوع تصرف در دارایی ها، منع و عمل او را مورد انتقاد قرار می داد.

می بینیـد که ابوذر دارایی هـای عمومی مسـلمانان و صـدقات و غنائم را مال خـدا می نامـد، و این نامگـذاری را به پیامبر خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نسـبت می دهد. او به عثمان می گوید: گواهی می دهم که شـنیدم پیامبر می گفت: هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی تن برسند، مال خدا را مانند گوی دست به دست

۱- بخشی از آن ها در ۳۴۰/ گذشت.

می گردانند...

مولای ما امیرمؤمنان علی (علیه السلام) او را تصدیق کرده است.

این نـام گـذاری، مخصـوص زمـان ابوذر نیست و پیش تر هم بر سـر زبـان هـا بوده، آنجـا که عمربن خطّـاب به ابوهریره که از بحرین بر گشت گفت: ای دشمن خدا و کتاب او آیا مال خدا را دزدیده ای؟(۱)

احنف بن قیس گوید: جلوی خانه عمر نشسته بودیم؛ دخترکی بیرون آمد. گفتیم: به یقین کنیز زر خرید عمر است.

آن دخترک گفت کنیز عمر نیست و او برای خلیفه نامحرم است. او مال خداست.

ما در این صـحبت ها بودیم که از مال خدا چه چیزی برای خلیفه حلال است؟ این موضوع به گوش عمر رسید. کسی را نزد ما فرسـتاد و گفت دربـاره چه چیز سـخن می گفته ایـد؟ گفـتیم، دخترکی بیرون آمـد و پنـداشتیم او کنیز شـماست. آن دختر هم گفت که کنیز عمر نیست و برای او نـامحرم و مـال خـداست. ما در این فکر بودیم که از مال خـدا چه چیزی برای شـما (عمر) حلال است. عمر گفت: آیا خبر بدهم که از مال خدا برای من چه چیزی حلال است؟ دو قطعه لباس زمستانی و تابستانی...(۲)

عمر همچنین گفت هیچ کس مجاز نیست برای مرکب

۱- ابوعبید، الاموال /۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۷)

۲- ابوعبید، الاموال /۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۳)

خود، از اموال مسلمانان افسار یا گلیم زیر پالان، فراهم کند که آن اموال مسلمانان است؛ مگر به اندازه سهمی که از آن دارد. شما را چه شده اگر آن مال، متعلق به یک انسان بود، در نظر او بزرگ است؛ ولی اگر متعلق به همه مسلمانان باشد، نام مال خدا بر آن می گذارد و آن را آسان می گیرد!(۱)

نیز در حدیث آمده است: سرزمین ها، شهرهای خداست و برای چهارپایانی که در راه خدا استفاده می شوند، می توان چراگاه اختصاصی قرق کرد. او (عمر) در حدیثی گفت: مال، مال خداست و انسان ها، بندگان خدایند و اگر نبود که من آن چهارپایان را در راه خدا به کار می گیرم، زمینی هرچند یک وجب در یک وجب، قرق نمی کردم.

آنگاه شما خطبه شقشقیه مولای ما علی امیرمؤمنان (علیه السلام) را بخوانید که درباره عثمان چه فرمود.(۲) در خطبه ای دیگر فرمود: اگر آن اموال، مال شخصی من بود برابر تقسیم می کردم تا چه رسد که آن ها مال خداست. بدانید عطای نابجای مال، تبذیر و اسراف است.(۳) به کارگزار خود در آذربایجان نوشتند: تو نباید با مردم، خودسرانه رفتار کنی و جز با دادن گرو، دارایی آن ها را در معرض خطر قرار ندهی. این همه اموال که همه اموال

۱- ابوعبید، الاموال /۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۵)

۲- ر.ک: نهج البلاغه.

۳- همان ۱/۲۴۲.

الهی است در دستان تو قرار دارد و تو گنجور آن ها هستی.(۱)

در نـامه ای حضـرت به اهـالی مصـر نوشت، فرمود: من افسوس می خورم که سـرپرستی کار این امت به بی خردان و تبهکاران رسـد که مال خـدا را دست به دست کننـد و بندگان او را بردگان خود پندارند و با مردمان صالح بجنگند و نابکاران را حزب خود قرار دهند.(۲) در نامه ای به ابن عباس، نوشت: ببین آنچه از مال خدا در نزد تو جمع می شود، آن را برای مردمان گرسنه و عیالوار، صرف کن.(۳) امثال این سخنان در نهج البلاغه زیاد است.

همچنان که نام گـذاری، «مال مسـلمانان» نیز پیش تر و بعـدها رواج داشـته است. عمربن خطاب به عبـدالله بن ارقم گفت: بیت المال مسلمانان را در هر ماه یک بار تقسیم کن و آن ها را در هر جمعه یک بار دیگر بخش کن و بعد گفت: بیت المال را در هر روز بخش کن. مردی گفت:ای امیر مقداری از مال مسلمانان را برای مباد نگاهدار.(۴)

زمانی که خالد به اشعث پسر قیس ده هزار داد عمر گفت: اگر آن را از مال خود داده باشد، ولخرجی و اسراف کرده و اگر از مال مسلمانان بخشیده، خیانت ورزیده است.(۵)

۱- همان ۲/۶؛ عقدالغرید ۲/۲۸۳.

۲- همان ۲/۱۲۰.

۳- همان ۲/۱۲۸

۴- سنن، بیهقی ۶/۳۵۷.

۵- ر.ک الغدیر ۶/۲۷۴.

مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) به عبدالله بن زمعه فرمود: این مال، نه برای من است و نه برای تو؛ بلکه آن، مال عموم مسلمانان است.(۱) در نامه ای به زیادبن ابیه نوشت: من صادقانه به خدا سوگند یاد می کنم اگر به من برسد که تو در اموال مسلمانان، خیانت کرده ای چه بزرگ و چه کوچک به تو سخت خواهم گرفت.(۲) عبدالحمید پسر عبدالرحمن به عمربن عبدالعزیز نوشت: من سهم های ماهانه مردم را پرداخته ام و در صندوق بیت المال، مبالغی مانده است. او در جواب نوشت: بنگر هر کس بدون اینکه ولخرجی یا نابخردی کرده و بدهکار شده است، بدهی او را بپرداز. او در نامه ای نوشت: بدهی های آن جماعت را دادم، باز مقداری مانده است. نوشت: بنگر هر جوان یا مجردی که می خواهد ازدواج کند و مالی ندارد، اگر خواست برای او همسر فراهم کن و مهریه بده. او نوشت که چنان کردم و همه اشخاص بی همسر را، همسردار کردم و باز در صندوق بیت المال، مبلغی مانده است.(۳)

البته هر دو نام «مال خدا» و «مال مسلمانان»، با خردورزی بوده است؛ اما معاویه گویا دراین تغییر نام، ترفندی داشته که مال مسلمانان را مال الله نامد و در آن هر طور شده تصرف

۱- نهج البلاغه ۱/۳۲۰.

۲- نهج البلاغه ۲/۱۹.

۳- الاموال ابوعبید /۲۵۱ (حدیث ۶۲۵)

نمایـد که حـاکم بر مردم است! ما چنان که خاطر نشان کردیم، روایت طبری را در آن ماجرا باطل می دانیم و قابل اعتماد نمی شناسـیم که وقتی ابن السوداء وارد شام شـد، ابوذر را دیـد و گفت تعجب نمی کنید از معاویه که او می گوید آن مال ها، مال خداست...

در حـالی که همه دارایی هـا، مـال خـداست؛ ولی مراد معـاویه آن است که اسم مسـلمانان را محـو کنـد و آن اموال را به خود اختصاص دهد و ابوذر نیز به معاویه گفته تو را چه شده که مال مسلمانان را مال خدا می خوانی تا آخر گفتمان...

این روایت طـبری قطع نظر از سـند مخـدوش و متن مبتـذل آن و همچنین صـرفنظر از اینکه ابوذر خود ظرفیت علمی و فضـیلتی داشـته و دارای فکر و اندیشه سالم بوده، چنان نیست که دو گوش خود را در اختیار پسر سوداء قرار دهد و هرچه او القاء کند، تکرار نماید.

آنچه میـان معـاویه و صعصـعه بن صوحـان رخ داده، از مراد معاویه پرده بر می دارد. روزی که صعصـعه نامه ای از علی آورده بود و سرشناسانی هم حضور داشتند، معاویه گفت:

زمین از آن خداست و من خلیفهالله هستم. آنچه از مال خدا می گیرم، برای من است و آنچه رها می کنم برای من، رواست.

صعصعه گفت: ای معاویه گناه مکن. نفس تو از روی

جهالت به آرزومندی هایی دست می افکند. آن گفتمان بین ابوذر و معاویه ربطی به اثبات نفی مالکیت خصوصی ندارد و بوی سوسیالیزم نمی دهد بلکه فقط به گفته ارحبی از درون معاویه خبر می دهد و...

پس می بینیم ابوذر، مال را تقسیم می کند به عطای رسمی و حقوق شرعی او که آن سال آن را قطع کرده بودند؛ چون امر به معروف و نهی از منکر می کرد. و به مال مملوک معاویه که از آن صله و بخشش می کرد آن هم از روی طوع و رغبت که احسان و صله باید از مال خالص هر انسانی و پس از کسر حقوق الهی باشد و از اموال دزدی نیز نباشد، تعریضی ندارد.

پس این مطالب چه ربطی به الغاء مالکیت فردی و خصوصی دارد که سنگ اساس سوسیالیزم است؟ افزون بر این سوسیالیست ها صله و احسان نمی شناسند و از نظر آن ها هر انسانی مزد ارزش کاری خود را در می یابد و بس.

روایت های ابوذر در امر دارایی ها

حدیث هایی که ابوذر در زمینه دارایی ها، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده به هیچ وجه با روحیه سوسیالیزم و اشتراکیت سازگاری ندارد. اینک چند حدیث.

«هر کس جفتی از مال خود را در راه خدا هزینه کند

ص:۱۹۸

نگهبانان بهشت به استقبال او شتابند».(۱)

«مردی که می میرد، در حالی که گوسفند، گاو یا شتری باقی می گذارد که زکات آن را نداده باشد، در روز قیامت حیوانی بزرگ تر و چاق تر می آید با سم و شاخ خود، آن ها را زیر پا لگدمال می کند».(۲)

در این حدیث ها، برخلاف ملک اشتراکی، مال برای انسان اثبات و به هزینه کردن در راه خدا تشویق می شود و دیگر اینکه در مال انسان حق واجبی جز زکات وجود ندارد و اگر زکات واجب را داد، بقیّه مال اوست؛ چه سوسیالیست ها بپسندند یا ناخشنود شوند. اما ماجرای ابوذر با کعب الاحبار چنان که گذشت مبنی بر روایتی است که طبری آن را با سند سست از سرّی کذاب و حدیث ساز، از شعیب ناشناس، از سیف متهم به کفر و الحاد و حدیث ساز نقل کرده و در حدیث مسعودی، ابوذر برای کعب، آیه ۱۷۷ سوره بقره را تلاوت نموده که آن شامل صدقه های مستحبی هم هست. وانگهی ابوذر صحابی که تعلیمات قرآنی و حدیثی در سینه اش موج می زده به اظهارنظر کعب الاحبار تازه مسلمان ناوارد اعتراض داشته و از اظهارنظر جسورانه او برآشفته است. شاهد بر این روایتی است از فاطمه دختر قیس از

۱- مسند، احمد ۵/۱۵۱ و...

۲- الاموال ابوعبید /۳۵۵؛ سنن، ابن ماجه ۱/۵۴۴.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در مال هر شخص غیر از زکات حقی هست. آن گاه همان آیه را تلاوت کرده است و مانند این ها مبنی بر صدقه های مستحبی و هزینه های غیر واجب فراوان است.(۱)

ابوطلحه از انصار و ثروتمندان مدینه بود و نخلستان های زیادی داشت که دوست داشتنی ترین آن ها برای او «بَیرحاء» بوده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد آن می شده و از آب پاکیزه و گوارای آن، می نوشیده است. وقتی آیه «لن تنالوا البّر حتی تنفقوا ممّا تحبون»(۲): «به حق احسان و نیکویی نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید، هزینه کنید و احسان نمایید.»

نازل شد، ابوطلحه گفت:ای رسول خدا، خدای تبارک و تعالی چنان فرمود؛ دوست داشتنی ترین دارایی من بیرحاء است، من آنجا را صدقه دادم. شما هرجا، مصلحت دانستید آن را هزینه بفرمایید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به به چه مال سودمندی و آنچه گفتی شنیدم به نظر من آنجا را وقف خویشاوندان نزدیک خود کن. ابوطلحه گفت: چنان کردم ای فرستاده خدا و آنجا را بین خویشاوندان نزدیک و پسرعموهایش بخش کرد.(۳)

ابو عبید در کتاب الاموال آورده: در هر مالی غیر از زکات،

۱- صحیح، بخاری ۳/۲۹. سنن ، بیهقی ۴/۸۴ ؛ سنن، ابن ماجه ۱/۵۴۶ و....
۲- آل عمران /۹۲.
۳- الاموال ابو عبید /۳۵۸.

حقوقی است مانند نکویی به پدر و مادر وصله رحم و مهمان پذیری که هزینه های تطوّع گویند.(۱)

پس اثبات هزینه های واجب مثل زکات و مستحبی مانند هر صدقه مستحبی و مندوب، فرع بر مالکیت است و این مطالب ابوذر با کمونیسم و اندیشه های آن سازگار نیست.

در حدیثی از حدیث های ابوذر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه را در مفهومی گسترده به کار برده و نویدهای رحمت به بندگان صالح خدا داده است.

ابوذر می گوید: به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم،ای فرستاده خدا ثروتمندان و دارایان همه پاداش را یکجا برده اند: نماز می خوانند، روزه می گیرند و حج می گذارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شما هم نماز می خوانید، روزه می گیرید و حج به جا می آورید.

گفتم آن ها زکات و صدقه می دهند و ما نمی دهیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود در عملکردهای تو هم فراوان صدقه وجود دارد استخوان و (خاری) را که از سر راه مردم بر می داری، به کسی که راه نشان می دهی، کمکی که با مازاد آذوقه ات، می رسانی، با بیانی که به فرد دارای لکنت زبان مدد می کنی و حتی همبستری با حلال خود، همه این ها صدقه است. گفتم یا رسول الله! کار شهوانی انجام می دهیم، آیا آن هم پاداش دارد؟

ص:۲۰۱

۱- الاموال ابو عبید/۳۵۷.

فرمود: ببین، اگر چنان کاری را از راه حرام، انجام می دادی، کیفر نداشتی؟ گفتم: آری.

فرمود همان طوری که کار بد و گناه حساب دارد، کار نیک هم حساب و پاداش دارد. امثال این گونه حدیث ها بسیار است.

در این زنجیره احادیث ابوذر، وجود دارایان صاحب ثروت فراوان با اختلاف در مراتب وحالات و ثروت مشروع، تأیید شده اند و واضح است که صدقه از مازاد دارایی بهره وران است و آن از وظایف انسانی محسوب می گردد. این افکار کجا و بنیاد پوچ کمونیسم و سوسیالیزم کجا؟ آری منطق ابوذر، منطق قرآن و سخن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است نه اشتراکیت و شیوعی گری.

«کسانی که سخن را می شنوند و از نیکوترین، پیروی می کنند اینان هدایت شده خدایند و صاحبان خرد هستند؛ ولی کسانی که در دل های آن ها کژی وجود دارد، به دنبال آشوب، از شبهه ها پیروی می کنند»(۱).

سخنانی در ستایش ابوذر

سخنانی که صحابه از جمله مولای ما امیر مؤمنان علی (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن ابوذر پس از تبعید وی و ادامه روش و حرف های او به عنوان تعریف و ثنای او گفته با تهمت اشتراکیت او نمی سازد.

امام آن سخنان زرین را، هنگامی فرمود که ابوذر در

۱- زمر /۱۸؛ توبه /۸۹.

زندگانی خود فراز و نشیبی طی کرده و راه صحیح را در پیش گرفته و فریادهای خود را بر سر ارباب دنیا کشیده بود. دیگر جز آوایی ضعیف در تبعیدگاه خود کسی از وی چیزی نمی شنید. امام به صراحت فرمود: تو برای خدا خشم کردی به او امیدوار باشی، کافی است. این، فرع آن است که کار ابوذر خداپسندانه و خود مورد رضایت خدا بوده باشد؛ این چگونه با افکار سوسیالیستی منسوب به او می تواند سازگار باشد؟! چگونه ممکن است که امام علی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک فرد کمونیست را ثنا گوید یا به عثمان بفرماید: تو مرد شایسته ای از مسلمانان را تبعید کردی که در غربت مرد؛ یا بفرماید: من با آن بدرقه ابوذر، خواستم حق برادر دینی ام را ادا کرده باشم. یا بفرماید: ای اباذر جز با حقیقت انس مگیر و جز از باطل وحشت مکن.

آیا چنین انسانی با این تعریف های بلند و بالا می تواند کمونیست و سوسیالیست بوده باشد؟ افزون بر سخنان سبط اکبر و سبط اصغر که گذشت می بینیم، امام (علیه السلام) از آنچه حاکمیت وقت بر سر ابوذر آورده، ناراحت است و او را به صبر و شکیب و امید اجر و پاداش حضرت حق، فرا می خواند و به دیدار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را نوید می دهد. آیا میان آن سخنان و بین شیوعی گری و کمونیستی و اشتراکی، سازگاری وجود دارد؟! آن هم مرامی که تیشه بر ریشه دین

مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و سنت او می زند!.

از سخنان امام و دو سبط (علیهما السلام) به صراحت بر می آید که کار ابوذر، دینی و رفتار مخالفان او ضد دینداری بوده است.

از این رو، او را به صبر و شکیبایی فرا خوانده اند. آیا همه صحابه و مسلمانانی که از ابوذر و سخنان و موضع گیری های او دفاع می کرده اند خدای ناکرده کمونیست بوده اند؟ آیا عمار یاسر که به نصّ گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره با حق بوده، و ابوذر را تأیید کرده است، افکار سوسیالیستی و کمونیستی داشته است!؟

اگر ابوذر کمونیست بود، شایسته بود که از روی زمین، براندازی شود؛ نه تنها از مدینه تبعید گردد که قرآن چنان حکم دارد:

(إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّه وَرَسُولَهُ وَيَسعَونَ فِي الأرضِ فَسَادًا أن يُقَتَّلُوا أو يُصَلَّبُوا أَو تُقَطَّعَ أيدِيهِم وَأرجُلُهُم مِّن خِلافٍ أَو يُنفَوا مِنَ الأرضِ ذَلِكَ لَهُم خِزيٌ فِي الدُّنيَا وَلَهُم فِي الآخِره عَذَابٌ عَظِيمٌ)(۱):

جز این نیست کیفر کسانی که با خدا و رسول او می جنگند و در روی زمین فساد و تباهی می انگیزند آن است که به قتل برسند یا به دار مجازات آویخته شوند یا دست و پایشان معکوس بریده گردد یا از روی زمین براندازی شوند

۱- مائده/ ۳۳.

و این کیفر دنیوی آن هاست و در آخرت عذاب بزرگی برایشان فراهم است.

به نظر شما چه فسادی از اندیشه های تباه کمونیستی و سوسیالیستی که ضد کتاب و سنت بوده، شدیدتر است. خدای کریم سبحانه فرمود:

(أَهُم یَقسِمونَ رَحمَه رَبِّکَ نَحنُ قَسَمنَا بَینَهُم مَّعِیشَتَهُم فِی الحَیَاهِ الدُّنیَا وَرَفَعنَا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجَاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضًا سُخرِیًّا وَرَحمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِّمَّا یجمَعُونَ)(۱):

آیا رحمت پروردگارت را آن ها تقسیم می کنند؟! ما معیشت و مایه زندگانی مردم را در این حیات دنیوی در میان آنان بخش می کنیم و مرتبه و درجه برخی را بالاتر قرار دادیم، تا برخی به برخی دیگر تسلط داشته و قانون استخدام شکل گیرد و نظام به جامعه بگردد و رحمت پروردگار تو بهتر از آن چیزی است که مردم، گرد می آورند.

این بخشی از آیه های قرآنی است و امّا در سنّت شریف، چه بسیار است آنچه که مهر تأیید بر مالکیت خصوصی و ثروت های مشروع و حلال، زده که تمدّن واقعی و پیشرفت حقیقی جامعه انسانی در پرتو دارندگی ها و توانمندی ها، میسّر است نه فقر و تهیدستی و بینوایی.

۱- زخرف /۳۲.

ثنا و تعریف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

پیش تر، سخنانی زرین و سفارش و توصیه هایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ابوذر، آوردیم. پیامبر رحمت با علی غیبی که داشته از سرنوشت و آینده او خبر داده و ایشان را به صبر و حوصله فرا خوانده است. اگر خدای ناکرده قرار بود، ابوذر در پایان عمر خود به راه خطا افتد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم می دید هشدار داده و او را متوجّه می نمود؛ نه آنکه بر پایداری بر آن راه و پیشه کردن صبر و شکیبایی فرا خوانَد.

«امّا کسانی را که ایمان داشته اند تأیید کرده و بر دشمنشان پیروز ساختیم، غلبه کننده آنان بودند»(۱).

درنگی در فتوای الازهر

«در اسلام، کمونیست نیست»

این، تیتر فتوای الازهر است که در مصر منتشر ساختند: احترام به مالکیت خصوصی از مبانی اسلام است و هر انسانی می تواند با استفاده از وسیله ها و راه های مشروع، هر اندازه که دوست می دارد، مال به دست آورد و آن را به باروری برساند و آن ها را در ملکیّت شخصی خود داشته باشد. همه صحابه و فقیهان مجتهد، در مال دارایان، حقّی بر دیگران واجب نمی دانند، مگر مقدار واجب زکات، مالیات، هزینه های لازم

۱- صف /۱۴.

برای ازدواج و یا خویشاوندی نزدیکی، و آنچه موقّت برای اسباب و عوارض مخصوص مانند کمک های فوری آسیب دیده ها و اطعام گرسنگان درمانده و بیچاره و مثل کفّاره ها و بودجه ای که برای دفاع از بلاد اسلامی و حفظ نظام هرگاه موجودیِ بیت المال مسلمین، کفایت نکند و دیگر مصالح همگانی مشروع و قانونمند که در کتاب های تفسیر، شرح های صحاح و مسانید و کتاب های فقهی اسلامی به طور مفصّل آمده است. هزینه واجب همین مقدار است و بس و جز آن، واجب نیست؛ مگر اینکه اسلام هر مسلمانی را که بتواند از مال و دارایی خود مقداری را در راه خیر بدون اسراف و تبذیر، به طور تطوّع و مستحبی خرج کند، فرا خوانده است.(۱)

چنان که احادیث بسیاری از سنت بر همین موضوع، دلالت دارند. ابوذر غفاری (علیه السلام) بر این عقیده بوده که بر هر شخص، واجب است که از مال گرد آمده نزد او، مازاد از حاجت خود را در راه خدا و در امور خیر و نیکی، هزینه کند و حرام است بیش از نیاز خود و اهل و عیالش، چیزی بیاندوزد. این است مذهب ابوذر و دانسته نیست احدی از صحابه با او در این باور، موافق باشد.

بسیاری از علما، مذهب او را مردود دانسته و نظر دیگر

ص:۲۰۷

۱- اسراء /۲۹؛ فرقان /۶۷.

صحابه و تابعین را درست تلقی کرده اند. شکی نیست که ابوذر (علیه السلام) در آن رأی، خطا کرده است و در واقع، چنین مذهبی از یک صحابه بزرگواری مانند ابوذر، شگفت است؛ زیرا آن، از مبانی اسلامی دور است و از حقیقت، فاصله دارد. از این رو مردم بر ابوذر، ایراد گرفتند و رأی او را انکار نمودند. آلوسی: اعتراض بر ابوذر، فراوان شد و مردم آیه های ارث را برای او خواندند و می گفتند اگر هزینه کردن همه دارایی ها واجب باشد، برای این آیه ها موردی نخواهد بود.

از همین جا، آشکار می شود که این رأی، اشتباه و صاحب آن، مجتهد خطاکار است. خدا اشتباه او را می آمرزد و بلکه برای اجتهاد او پاداشی خواهد بود. چون رأی ابوذر در جامعه اختلاف و آشوب به وجود می آورد، معاویه حکمران شام از عثمان درخواست کرد که او را به مدینه فرا خواند. او باز همان فتوای خود را مطرح می کرد. خلیفه از وی خواست دور از مردم زیست کند و او در ربذه اقامت گزید.

ابن کثیر می نویسد: ابوذر، ذخیره کردن بیش از هزینه روزمرّه را بر کارگزاران، حرام می دانست و به آن فتوا می داد او با هر کس که مخالفت می ورزید، به سختی برخورد می کرد.

معاویه او را از آن رفتار منع کرد امّا او ادامه می داد. معاویه بیم داشت که او به مردم آسیب زند، از این رو عثمان گزارش کرد و از ابوذر به وی شکایت برد. عثمان ابوذر را به مدینه

خواست و او را در ربذه یکّه و تنها فرود آورد و او در همان جا در زمان خلافت عثمان مرد.

ابن حجر می گوید: دفع مفسده بر جلب مصلحت مقدّم است.

بر همین اصل، عثمان دستور داد ابوذر در ربذه بماند؛ با اینکه بودن او در مدینه نیز برای دانشجویان و طالبان حدیث لازم بود؛ امّا فسادی که از مذهب او منتشر می گردید ، مهم تر و باید رعایت آن را بر مصلحت، مقدم می داشتند.

از آنچه یاد شد، روشن می شود که کتاب «کمونیسم در اسلام» که آن را «کمونیسم اسلامی» نامیده اند، با مبانی و قوانین اسلامی سازگار نیست و در آیین اسلام، کمونیسم به آن معنایی که مردم از آن برداشت دارند، جایگاهی ندارد. از این رو به نظر ما (مفتیان الازهر)، این کتاب نباید پخش شود تا کسانی که به دنبال فسادند و می خواهند نظام های صالح اجتماعی را فرو ریزند، آن را وسیله ای برای سست کردن ایمان ضعیفان و ناآگاهان به مبانی اسلام قرار دهند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: هرگاه وزارت کشور مصر یا شیخ الازهر، نظر این مسئله مهم را به یک هیئت علمی آشنا به حال و احوال ابوذر، وا می گذاشت که از کتاب های حدیث، سیره و تفسیر، مطلع بوده و سره و ناسره موجود در آن ها را تشخیص می دادند و از تعصب های طائفه گری نیز به دور می بودند؛ به یقین

داوری صحیح و صریحی انجام می دادند. آنان می فهمیدند که دعوت ابوذر جز همان مطلبی که آن گروه فقط در آغاز سخن خود بیان داشته اند، که مالکیت خصوصی برای هر انسانی معتبر است ـ چیز دیگر نبوده است؛ زیرا یک انفاق واجب وجود دارد و یک انفاق مستحبی که در صفحه های پیش به آن ها اشاره کردیم. آن ها همچنین می دانستند که فریاد ابوذر بر سر مردمان شناخته شده ای بوده که زر و سیم می انداختند و آن را در راه خدا هزینه نمی کردند و ملت مسلمان را از عایدات واجب آن ها محروم می ساختند تا چه رسد عایدات مستحبی.

بنابراین، آنچه این هیئت به اصطلاح استفتاء، بدون بصیرت و بینش به ابوذر نسبت داده اند که او انفاق مازاد بر نفقه و آذوقه انسان و اهل و عیال را، واجب می داند، سخنی است باطل. دور از حقیقت.

ای کاش آن هیئت محترم فتوا، به منبع و مأخذ آنچه به ابوذر نسبت داده اند، اشاره ای می کردند که پنداشته اند او بر خلاف همه صحابه و تابعین اجتهاد کرده و نظر داده است.

ما پیش تر به استناد کتاب، سنّت، سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرمؤمنان (علیه السلام) ، دیگر صحابه و صالحان در تأیید نظر ابوذر شمّه ای آوردیم، که او انفاق واجب را جز همان زکات و فریضه مالی نمی دانست و بذل و بخشش های دیگر را برای دارایان، تطوّع و مستحب می شمرد.

ص:۲۱۰

شایـد آن جماعت محترم به تاریـخ نگارانی چون محمـد خضـری، احمـد امین مصـری، صادق ابراهیم عرجون، عمر ابی نصـر، محمد احمد جادالمولی بیک و عبدالحمید عبادی، و امثال آنان نظر داشـته که تازه به دوران رسـیده اند و مسلمانان کشورهای اسلامی گرفتار آنان شده اند.

شگفتا! آن هیئت استفتاء بدون شـناخت ابی ذر و آشـنایی با نظر او، مذهبش را عجیب شـمرده اند و شگفت تر آنکه برای وی عـذر تراشـیده و گفته انـد از مبـانی اسـلام و از حقیقت که بسـیار آشـکار است، دور بوده است. با آنکه هیئت محترم، ابوذر را مجتهد دانسته اند و چه اجتهادی که آن دانا مرد مبانی اسلام را از دو لب شارع مقدس فرا گرفته و چطور می شود چنین آدمی از مبانی و حق و حقیقت اسلام، دور باشد؟

آری چه بسـیار بوده و هستند مجتهدانی همچون ابن ملجم قاتل امام امیرمؤمنان و مثل ابوالغادیه کشنده عمّار و نظیر پسران هند و نابغه رهبران گروه باغی و امثال آن ها، در میان آن قوم که از مبانی و اصول آیین، دور بوده اند؛ اما چقدر فاصـله است میان آن گروه(1) و این انسـان شایسـته سـرور غفاریـان. از چیزهایی که هر انسان مصـیبت دیـده را به خنـده وا می دارد و اشک هر مسلمان را بر گونه های خود جاری می سازد، این است تصور شود که ابوذر از مبادی اسلام و از

ص:۲۱۱

۱- ر.ک : الغدیر ۷/۱۰۵، ۱۰۶.

حق و حقیقت به دور است! در حالی که او قبل از اسلام هرگز بت نپرستیده و سال ها پیش از مبعث شریف، به سوی خدا نماز گزارده و نیکوکار بوده است. او در اسلام، چهارمین مسلمان است و بیشتر عمر خود را در مصاحبت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذرانده، همواره از او آموخته و به دعوت آن حضرت گوش می داده و همه آن ارزش های والا در سینه صاف و آیینه وار او نقش می بسته است؛ بلکه همانند یک عدسی عکاسی، عکس می گرفته است. وقتی ابوذر حضور داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وی را و نه دیگر صحابه را به خود نزدیک می کرد و به هنگام غایب بودن، از احوال او جویا می شد. ابوذر به دین خود علاقه مند، و شیفته و تشنه دانش بود. درباره همه چیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر چه را که جبرییل و میکاییل در سینه اش می ریختند، به سینه ابوذر سرازیر می کرد و او را برای امّت خود در راه و روش، منش، عبادت، نیکوکاری، صداقت و خلق و خوی شبیه عیسی معرّفی می فرمود.

گمان شما از ابوذر چیست؟ وقتی از دروازه دانش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام) ، راجع به او می پرسند، می فرماید: او مانند ظرفی پر از علم است که دهانه آن بسته باشد.

آیا بسیار تعجب آور نیست، چنین انسان برجسته ای را که

ص:۲۱۲

آگـاهی هـای او به طور مسـتقیم از منبع وحی بوده، دور از مبـانی اسـلام و حق و حقیقت، بداننـد؟ امـا کعب الاحبار یهودی نو مسـلمان که بُرهه هـایی از عمر خود را به جوانی و پیری در پـایتخت فراعنه سپری کرده و در میان انبوه تیرگی های فرهنگی به سر برده، به مبانی اسلام، آشنا باشد زهی بی انصافی.

مـا از آن هیئت علمی اسـتفتاء که مـذهب ابوذر را منکر و صـحابه را بـا نظر او مخالف دانسـته انـد، می پرسـیم: آیا آن صـحابه جایگـاهی والاـ داشـته انـد یـا مرتبه ای پست؟ طبیعی است که بگوینـد: مخالفان ابوذر جز امثال حکم بن ابی العاص و برادر او حارث، مروان، ولیدبن عقبه، معاویه پسـر ابی سـفیان، سـعید بن عاص، عبدالله بن خماله و عبدالله بن سـعد ابن ابی صـرح و اگر خواستی بگو آنان جز تلخ دانه هایی از بنی امّیه که در میان گندم یافت شود، نبوده اند.

آنان، از مبانی اسـلام به دور و از راه آشـکار آن، فاصله گرفتند و عده ای نیز به دنبال آنان حرکت می کردند که عشق به متاع دنیا و گنج مال از راه نامشروع داشتند. آنان صلح و آرامش را به هم زدند و برای خلیفه وقت مشکل آفریدند. ضعیفان امت را از حقوق خود محروم و به ریختن خون های محترم و ایجاد جنگ های خونین حریص بودند. جامعه را در یک آشوب پریشان کننـده وارد کردنـد که آثار دشـمنی ها پس از گـذشت نسل ها، دوام داشـته تا به عصـر ما رسـیده است. همین، انگیزه صـدور چنین حکمی توسط

ص:۲۱۳

هیئت مصر درباره ابوذر آن صحابی بزرگوار بوده است. ولی بزرگان و سرشناسان اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابوذر در رأی و نظر او موافق بوده اند. به مثل معروف عربی: «کسی به نفع قومی بر طبل شادی کوبید که از آنان نبوده است»، معلوم است او از صدور این فتوا شاد شده است. این فتوای الازهر در داوری جاودانه خود به جبران ملکون، روزنامه نگار مسیحی عراقی جرئت بخشیده که در یکی از شماره های خود سروصدا و جنجالی راه بیندازد؛ در حالی که آن بیچاره، نه از مبانی اسلام چیزی می داند اگر آن را می شناخت، پیروی می کرد و نه قدر و مرتبه بزرگ مردان مسلمانان را می شناسد و اگر نسبت به آنان شناخت می داشت، دفاع کرده و ساحَت آنان را از آن نسبت ها منزّه و مبرّا می دانست. ولی او هم آنچه را هیئت استفتاء یافته، حقیقت پنداشته و در بخشی از مقاله ای که با همان انگیزه های صاحبان فتوای الازهر نوشته شده، آورده است: «ابوذر غفاری معتقد است برای هر فرد مسلمان واجب عینی است پس از هزینه کردن بر خود و نیاز خانواده اش، مازاد را در راه خدا بدهد.

ولی هیچ یک از صحابه ر ا نمی شناسیم که با این نظر موافق باشد. ضمن آنکه او با بسیاری از خردمندان و حکیمان مسلمانان در این عقیده، به مخالفت برخاسته است. پس تردیدی نیست که او در رأی و فکر خود خطاکار بوده و پیروی از او شایسته نیست که رأی او خطا و با قرآن و سنّت

و مبـادی اسـلامی و آموزه های آن، ناسازگار است تا آخر کلام. ما این روزنامه نگار عراقی را نکوهش و سـرزنش نمی کنیم زیرا او فردی مسـیحی و از مبـادی اسـلامی به دور بوده است. او فقـط بر اساس خوش گمانی به دارالفتوای الازهر مصـر، چنان حکم قطعی صادر کرده است. تنها انتظار ما آن بوده که درباره شخصیت بزرگ اسلامی یعنی ابوذر، تحقیق بیشتری می کرد و به حسن ظن به دیگران اکتفـا نمی کرد. مگر او در بغـداد پـایتخت کشور عراق نمی زیست و دروازه شـهر نجف که همواره از دانشـمندان، مؤلّفان، محققّان و پژوهشـگران در هر نسل پر بوده و می توانست از این راه به تحقق و بررسـی بپردازد و به سـخن هیئت حاکم، قناعت نکند. آری، این خطا را بر او نمی بخشیم.

گواهان در استفتاء

هیئت افتای الازهر در اثبات نظریه خود، سخنان آلوسی و ابن کثیر و ابن حجر را گواه آورده و عده ای را به دنبال خود کشیده است. گویـا دربـاره ابوذر آن صـحابی بزرگوار، سـخنی جز از ناصبیان و دشـمنان اهل بیت و شـیعیان، یافت نمی شـده است و چقـدر غافـل بوده یـا خود را به غفلت زده انـد! مـا، پیش تر سـخنانی را دربـاره ابوذر آوردیم که مفتیـان الازهر را از اسـتناد به کلمات ساختگی و سست، بی نیاز می ساخت؛ اما آنان را باید معذور داشت که در مقام اثبات مدّعای خویش بوده اند و اشاره

به برخی از آنچه ما آوردیم، ادعای ایشان را می شکست و آنان را از مقصد خود دور می ساخت. از این رو، در استناد به آن نوع سخنان، به نقل بعضی قناعت جسته و بعضی دیگر را انداخته اند که در غیر آن صورت تناقص در آن ها آشکار می گردید. گویا هیئت افتاء متوجّه این امر، شده و به خودسانسوری مبتلا گردیده و آن بخش را حذف کرده است. آن ها غافل از آن بوده اند که پژوهشگران به کتاب ها مراجعه می کنند و می بینند که تناقضی در اصل آن کتاب ها و مطالب نیست و تناقص از تحریف و دگرگونی نشئت می گیرد.

و آنک این گواهی آلوسی

ابوذر (رضی الله عنه) ظاهر آیه ۳۴، سوره توبه را گرفته و انفاق مال زاید بر نفقه و نیاز را واجب دانسته است. بین او و معاویه در شام جریانی رخ داد که معاویه شکایت وی به عثمان کرد. او ابوذر را به مدینه خواست و دید که او بر سخن خود اصرار می ورزد. کعب الاحبار گفت: ای اباذر! ملت حنیف آسان ترین و معتدل ترین ملت ها و ادیان است و در جایی که انفاق همه دارایی در آیین یهود که سخت ترین و تنگ نظر ترین است، وجود ندارد، چطور ممکن است در اسلام باشد؟!

ابوذر (رضی الله عنه) عصبانی شد که در او نوعی خشونت و تندی بود.

همین خصلت او باعث شد او بلال را به سبب مادر سیاه پوستش، شماتت کند. بلال به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گله کرد و رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر فرمود: تو مردی هستی که در وجود تو هنوز آثار جاهلیت پیدا می شود به هرحال ابوذر بر کعب عصا بلند کرد که بزنند؛ او گفت:ای یهودی تو را چه به این مسائل! کعب فرار کرد و ابوذر به دنبال او و کعب به پشت عثمان پناهنده شد. ابوذر برنگشت تا آنکه ضربتی بر او زد و در روایتی آمده: که آن ضربت عصا به عثمان خورد. اعتراض مردم به ادعای ابوذر، فراوان شد. آنان آیه میراث می خواندند و می گفتند که اگر انفاق همه دارایی واجب می شد، آیات میراث وجهی نداشتند. مردم بر سر او گرد آمده و ازدحام می کردند و او عزلت و گوشه گیری را برگزید. در این مورد با عثمان مشورت کرد و او رفتن به ربذه را پیشنهاد نمود و او تا زمانی که می خواست در آنجا ماند. این آن چیزی است که در این داستان مورد اعتماد است و شیعه آن را طوری دیگر گزارش می کند و آن را از لغزش های ذی النورین (عثمان)، قرار می دهند. غرض آنان خاموش کردن نور اوست و خدا اِبا دارد مگر آنکه نور خود به کمال برساند.(۱)

نقطه نظرهایی در کلام آلوسی

۱. ظاهر و باطن آیه سی و چهار سوره توبه یکی است و نسبت به گنج اندوزی های نامشروع هشدار می دهد.

نزاع بین معاویه و ابوذر بر سر این بوده که معاویه آن

۱- تفسیر آلوسی ۱۰/۸۷ در تفسیر آیه ۳۴ سوره توبه.

۱. آیه را درباره اهل کتاب پنداشته و ابوذر کلی و همگانی می دانسته است. گفته شد که مراد ابوذر استحباب انفاق مازاد بر نفقه بوده نه انفاق همه دارایی.

۲. آلوسی، داستان ابوذر و کعب الاحبار را دستکاری کرده و کاش او برای گفته خویش منبع و مدرکی ارائه می داد. گویا او با مطرح کردن اینکه آن ضربت عصا بر عثمان خورده، خواسته است تهمتی وارد کند و از وی آرامش در عالم برزخ را سلب نماید.(۱)

تعجب ما از این استفتاء است و صاحبان آن نیک می دانند که کعب یهودی تازه مسلمان همان بوده که عثمان پاداش خوش خدمتی او را در روز شورای خلافت داده است. اموال شخصی عثمان، به قدری نبوده که بتواند چنین کارهایی را جبران کند. ابوذر به موارد حکم شرعی و زمینه امر به معروف و نهی از منکر آشناتر بوده است و خلیفه بایستی از او نظر می خواسته نه کعب یهودی. اگر آن اظهار نظر از ابوذر، شیوعی گری و یا اشتراکیت تلقّی شود، پیش تر خلیفه دوّم به بیانی وافی تر و تقریری واضح تر چنان مطلبی را گفته: آنچه را که پشت سر گذاشته ام، اگر پیش روی می داشتم مازاد ثروت دارایان را می گرفتم و بین بینوایان مهاجران پخش می کردم.(۲)

۱- عبارت احمد را در مسند، ۱/۶۳ بخوانید:

۲- المحلی، ابن حزم ۶/۱۵۸.

عمربن خطاب، داشتن املاک و مزرعه را برای مسلمانان حرام کرده و می گفت همه هزینه های آنان و خرج خود و اهل و عیالشان از بیت المال داده می شود پس نیازی به نگاهداری ملک و زمین ندارند.(۱)

آری آن هیئت داوران فراموش کرده و باید به جای ابوذر، خلیفه دوّم را کمونیست و مارکسیست معرفی کنند. ولی عظمت شخصیت عمر، آنان را ترسانده و کوتاه تر از دیوار ابوذر نیافتند و دیدند کسی از او حمایت نمی کند، لبه انتقاد خود را متوجه او کردند. امّا در روز قیامت که حاکم، خداوند قهار است، از ابوذر حمایت خواهد فرمود که او به وظیفه اش عمل کرده است. «و لتکن منکم امهٔ یدعون الی الخیر...»

آن تندی، خشونت به طور مطلق که آلوسی به ابوذر نسبت داده با آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در خلق و خوی به عیسی تشبیه فرموده، منافات دارد. البته خشونت در ارتباط با کارهای منافی رضای خدا شأن هر مؤمنی، از جمله ابوذر است. در قضیه گفتگوی تند میان ابوذر و بلال چنان که گزارش کرده اند، پس از تذکر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوذر گونه های خود را بر خاک نهاد و گفت آن را از زمین بر نمی دارم، مگر آنکه بلال پا بر آن ها بگذارد و او چنین کرد.(۲) این است ادب ابوذر و بزرگواری

۱- عصر المأمون، احمد فرید رفاعی ۱/۲.

۲- ارشاد ساری ۱/۱۱۳.

۱. و اخلاق نیکوی او و به راستی او دارای خلق بزرگی بوده است.

۲. ادعـای آلوسـی که مردم بر ابوذر اعتراض داشـتند، ادّعـای بی پایه ای است. کاش او فقط از یک تن نام می برد یا به منبع و مـدرک تاریخی هر چنـد کم ارزش اشاره می کرد. صـحابه در آن روزگار یا در فریادگری های ابوذر با وی هم صدا بودند یا به او تسلّی داده و به صبر و شـکیبایی در راه خدا، فرا می خواندند؛ نه آنکه آیه ارث برای او خوانده باشـند که گویا ابوذر آن ظرف پر از دانش، آن ها را فراموش کرده بوده و فقط آن ها به یاد داشته اند!؟

شایـد مراد آلوسـی در آن جمـاعت معترض به ابوذر، ناکسـان و فرومایگـان بنی امیّه باشـند که مال خـدا را دست به دست می کردند، انسان ها را بردگان می پنداشـتند و دین را دسـتاویز تباهی و قرآن را مایه فریبکاری می کردند و از کتاب خدا جز لایه های ظاهری نمی فهمیدند «و لا تنس نصیبک من الدنیا...».

۳. پنـدار آلوسـی که ابوذر از کثرت اعتراض مردم به وی، خسـته شـده و بـا مشورت عثمـان، خود به ربـذه رفته، دروغ دیگری است از او... و ما پیش تر در این زمینه از بزرگان صحابه و اوضاع روز، فراوان آوردیم. رجوع کنید؛ تکرار نمی کنیم.

سخن آلوسی که گزارش مخدوش خود را در حکایت ابوذر، قابل اعتماد می پندارد و صورت های دیگر را از شیعه

ص:۲۲۰

۱. می داند که برای عیب گیری از عثمان روایت کرده اند، بسیار جای تعجب است. بنگرید این مرد می کوشد بر حقایق ثابت تاریخی، برابر هوای نفس خود، پرده بکشد و می خواهد مردم سخن او را دربست بپذیرند و دنبال آن روند؛ زهی غفلت و بی خبری، او تصور می کند اصل تحقیق به کتاب های قوم خود او مراجعه نمی نمایند.(۱)

گواه دوّم: دومین نفری که در این استفتاء شاهد آورده شده، ابن کثیر است و تو چه می دانی ابن کثیر کیست؟ و دو کتاب او در تفسیر و تاریخ چیستند؟! مجموعه هایی از فحش و ناسزا، زنجیره بهتان و افتراء و جنگ های دجالی گری که از جمله دجّال بازی های او همین نسبت «تحریم ذخیره کردن افزون از نفقه خود و اهل و عیال»، به ابوذر است. در صورتی که در هیچ کتابی به چنین فتوایی اشاره نشده و فقط در قرن های اخیر، این نسبت ساختگی بر ابوذر مطرح گردیده و شاید هم منشأ آن، حدیث طبری باشد از سریّ کذّاب، از شعیب ناشناس، از سیف حدیث ساز و بی دین. خود ابن کثیر از کسانی است که ابوذر را از نظرها انداخته و به بی اعتباری کلامش تأکید کرده و از باب «غریق به هر خس و خاشاک چنگ می زند»، سخن او را پیش کشیده است. وانگهی در روایت او هم، از فتوا خبری نیست و تنها تلاوت آیه قرآن و نقل سنّت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و ما درباره

۱- رک: ریاضی ۲/۱۴۶. صواعق /۶۸. تاریخ الخمیس ۲

دلالت آن آیه (۳۴ توبه) سخن گفتیم و اشاره کردیم که بسیاری از صحابه و تابعین در عموم مدلول آیه با ابوذر هم صدا بوده اند و آن را مخصوص آن معنا ندانسته اند. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) به تعدادی از مفسران اشاره دارد.(۱) سپس به بیست حدیث در آن زمینه اشاره می کند که ما به نقل یکی دو تا از آن ها بسنده می کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بلال وارد شد. در نزد او خرمایی انباشته دید، فرمود: ای بلال این چیست؟ بلال گفت: آن را برای مهمان های شما آماده کرده ام. فرمود: آیا بیم نداری برای تو رودی از آتش جهنم باشد؟ ای بلال انفاق و هزینه کن و از خدای صاحب عرش، از کمبود نترس.

سلمه بن اکوع می گوید: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم.

جنازه ای را آوردند و با فاصله اندک یکی دیگر را آوردند. پرسید: آیا او بدهی داشته؟ گفتند: نه. پرسید: آیا چیزی باقی گذاشته است؟ گفتند: آری، سه دینار با انگشتان خود اشاره کرد که سه بهانه و ابزار داغ شدن!

ابن کثیر و امثال او چون کلامی از ابی ذر مبنی بر فتوای تحریم ذخیره مازاد نیافتند، عمل زاهدانه او را بهانه کردند. آنچه

۱- ر.ك: تفسیر خازن ۲۳۲ حدیث ابن عباس و از او: قرطبی ۸/۱۲۳. کشاف زمخشری ۲/۳۱. بیضاوی ۱/۴۹۹. تفسیر شوکانی ۲/۳۳۹؛ آلوسی در تفسیر خود ۱۰/۸۷.

را که می توانست کمال باشد، مایه نقص و کاستی پنداشته شده(۱) ابوذر در هر عملی، دنباله رو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. و آن حضرت بر وی پیشی داشته اند. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده:(۲) سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، شاد نمی شوم که کوه احد برای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) زر گردد و من آن را در راه خدا هزینه کنم و بمیرم فقط دو دینار از آن باقی بگذارم مگر برای پرداخت بدهی اگر باشد.

گواه سوّم: گواه سوّم هیئت استفتاء الازهر، سخن ابن حجر است و اگر امانت رعایت می شد نمی توانستند از آن برای خود، شاهد مدّعا بیاورند. سخن ابن حجر چنین است: درست آن است که ابوذر بر سلاطین و صاحبان سلطه که مال را برای خود می گرفتند و آن را در جای خود به مصرف نمی رساندند، انکار و انتقاد داشت.(۳) نظر ما هم همین است و هر کس تاریخ را بررسی کند، به همین معنا می رسد.

در اینجا گروه استفتاء الازهر را مخاطب ساخته و می گویم: دلیل شما بر کمونیست بودن ابوذر کافی نیست؛ زیرا نظریه او چنان که آن هیئت محترم اظهار می دارد، وجوب انفاق مازاد بر نفقه است و آن فرع مالکیت و حق تصرّف در

۱- الغدیر ۸/۳۷۸. قصّه هزار دینار.

۲- مسند، احمد ۱/۳۰۰.

۳- ر.ک: الغدیر ۸/۳۳۵.

مقدار حاجت است.

در حالی که کمونیست ها به چنین چیزی قائل نبوده و مالکیت را به طور کلی ملغی می دانند. پس حکومت کمونیستی به هر کسی به اندازه نیاز یا به ارزش عملکرد او مانند یک مزد بگیر، وجهی می پردازد یا اینکه دولت، هر انسان را مانند عضوی از خانواده اش به حساب می آورد و به مقدار سّد جوع و رفع نیاز به او مایحتاج می دهد. چنان که پیش تر آوردیم، ابوذر انفاق و هزینه کردن تمام مال و دارایی را واجب نمی داند؛ فقط به مسئولیت های مالی، مانند پرداخت خمس، زکات و مالیات نظر دارد. بر همین اساس عواطف بشری، برخی عطا و بخشش های مستحبّی را لازم می داند. پس این گروه افتاء، در آنچه به ابوذر نسبت داده اند، راه انصاف نپیموده اند چنان که حق تفکر کمونیسم را ادا نکرده اند. بر ما شایسته بود در بقیّه سخنانی که درباره ابوذر گفته شده مانند کلمات خضری، عمیدالحمید بیک، احمد امین مصری، جادالمولی، عرجون و عبدالوهاب نجّار، به تفصیل بنگریم. آنان که بدون مایه علمی و با نداشتن اطلاعات تاریخی، خود را در باتلاقی انداخته اند که به این سادگی نتوان از آن بیرون آیند. علاوه بر آن عبدالله بن سبأ یهودی، عامل فساد و تفرقه بین مسلمانان که شورش مصریان را هم بدو منسوب داشته اند و در تمام مراکز بلاد اسلامی آن روز گشت

و گـذار کرده و در همه جا آشوب بر پا نمود، چطور آزادانه گشـته و حتّی نقل نشـده که کسـی کاری به او داشـته باشد؛ ولی نیکان اصـحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند ابوذر، عبدالله مسعود، عمار یاسر، مالک اشتر، زید و صعصه دو پسران صوحان، جنـدب بن زهیر، کعب بن عبدهٔ الناسک، یزید ارحبی، عامربن قیس زاهد، عمروبن حمق، عروه بارقی، کمیل بن زیاد و حارث همدانی فقیه، مورد تعرض قرار گرفته، برخی در تبعید و غربت، جان سپرده و برخی دیگر را که مورد اهانت، دشنام و ناسـزا قرار دادنـد یـا دنـده هـای آن ها را شکسـتند. پیش تر از همه این ها، مولای ما امیرمؤمنان (علیه السـلام) آن انسان نمونه صالـح و پاکی بود که عثمان به او می گویـد: تو به تبعیـد سـزاوارتری و گاهی او را برای اینکه از مـدینه دور باشد، به ینبع می فرستد تا مردم سخن از خلافت وی به زبان نیاورند.

یک بار به ابن عباس می گوید که جلوی پسر عمویت را بگیر. ابن عباس گوید: پسـر عموی من کسی نیست که دیگری به او راه نشان دهد؛ هر گاه پیغامی داری من می رسانم. عثمان می گوید بگو بیرون رود و به زمین خود در ینبع سـر برند نه ما غصه او را می خوریم و نه او غصّه ما را. ابن عباس نزد علی (علیه السـلام) آمـد و پیغام عثمان را رساند و علی (علیه السـلام) فرمود: عثمان می خواهـد مرا مانند شتر آبکش قرار دهد آن گاه شـعری بدین مضـمون خواند: من با او چه کنم؟ زخمش را مداوا می کنم

ص:۲۲۵

پس بهتر می شود؛ اما نه از دوا خسته می شود و نه از درد.

پس عبدالله بن سبأ و یاران او که خلیفه از فساد آن ها آگاه می گردید، مورد نگرانی عثمان نمی شدند؛ ولی با بنی امیه در مورد برخورد با ابوذر رایزنی می کند که او را بزند، زندانی کند یا بکشد. او بدون واهمه، ابوذر راستگو را کذاب می خواند.

آخرین سخن

هر گاه استادان صاحب فتوایِ الازهر، کمونیسم را بررسی می کردند و اصولی را که نظام کمونیستی و سوسیالیستی به آن فرا می خوانند، مورد توجّه قرار می دادند و از سوی دیگر، حقیقت مرام صحابی عالم و پارسا ابوذر غفاری را هم در نظر می آوردند، فاصله زیادی میان آن دو می یافتند. ابوذری که با الهام از آموزه های اسلام مقدس تأمین هزینه بینوایان را لازم می شمارد؛ آن گونه که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خدا در دارایی های اغنیای مسلمانان به آن اندازه که آن ها را کفایت می کند، فرض گردانیده پس بینوایان با گرسنگی و برهنگی در رنج نمی افتند مگر به سبب آنچه اغنیاء و ثروتمندان، انجام می دهند. بدانید که خدا به شدت از آن ها حساب خواهد خواست و عذابشان خواهد فرمود.(1) از سویی دیگر، تکدی و سؤال را با کرامت انسان ناسازگار دانسته و فرمود: درخواست مالی صلاح نیست مگر در سه مورد: بینوایی شدید، تاوان و

۱- طبرانی در اوسط و صغیر به نقل ترغیب و ترهیب ۱/۲۱۳ و ۲۳۳.

وام رسوا کننده یا خون دردآور.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در جای دیگر فرمود: اینکه یکی از شما، ریسمانی به دست گیرد و به دامنه کوه و دشت رود و با هیمه هیزم بر پشت برگردد و آن را بفروشد و با آن بی نیاز گردد، بهتر از آن است که از مردم سؤال کند به او بدهند یا ندهند.(۱)

تعداد احادیث در زمینه تطوع و صدقه های مستحبی و عطا به بینوایان با حفظ شئون و کرامت انسان، در آموزه های اسلام بیش از حّد شمارش است.

الحمدالله اولا و آخراً

۱- صحیح، بخاری ۳/۳۴. صحیح ، مسلم ۳/۹۷. سخن بیهقی ۴/۱۹۵

جلد ۹

اشاره

ص:۱

فهرست

ص:۳

ص:۴

پیشاهنگ سخن

ای پروردگار سبحان! جز تو را ولیّ خود نگیریم و بر خود فرض می دانیم که جز حق نگوییم. از مردمان کسانی هستند که بدون دانش و کتاب نورانی در مورد خدا مجادله می کنند و نزد ماست کتاب خدا که به حق سخن می گوید... بگو حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابودشدنی است. کلام خود را به آن ها رساندیم تا پند گیرند و آنان که علم داده شده اند بدانند که آن حق است و ایمان آورند و دل هاشان خاضع گردد. سخن مومنان در وقتی که به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده شوند تا بین آن ها حکم کند این است: شنیدیم و اطاعت کردیم. آنان که سخن را می شنوند و بهترین را برمی گزینند. آنهایند که خدا هدایتشان فرموده و خردمندانند.

ای مردم، از شما مالی نمی خواهم که اجر من با خداست. اجری جز دوستی با ذوی القربی نمی خواهم و بر ما جز رساندن آشکار نیست. ولیّ شما خدا و رسول اوست و کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. حمد برای خداست و سلام بر پیامبران.

الأمینی

ص:۵

عثمان و ابن مسعود

آن گاه که عبدالله بن مسعود، کلیدهای بیت المال را به سوی ولیدبن عقبه انداخت، گفت: هرکس دگرگونی (ناصحیح) ایجاد کند، خدا وضع او را دگرگون خواهد ساخت، و هرکس دین را عوض کند، خدای تعالی بر او خشم گیرد، و من می بینم صاحب شما (خلیفه)، دگرگونی و تبدیل ایجاد کرده است. آیا شخصی مانند سعدبن ابی وقّاص را برکنار می کنند و ولید را بر جای او می گمارند؟(۱) همانا راست ترین کلام، کتاب خدا و نیکوترین هدایت، راهنمایی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و بدترین امور، نو پدیده هاست و هر امر نو پدیده، بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.(۲)

ولید به عثمان گزارش داد: ابن مسعود بر تو عیب می گیرد و طعنه می زند. عثمان در جواب نوشت: عبدالله را به مدینه اعزام کند. مردم گرد آمدند و گفتند تو بمان ما از تو حمایت می کنیم و نمی گذاریم به تو آسیبی برسد. ابن مسعود گفت: نه من باید اطاعت کنم و دوست ندارم اولین، در فتنه انگیزی باشم و... (۳)

عبدالله مردم کوفه را که به بدرقه او آمده بودند به تقوای

۱- انساب الاشراف ۵/۳۶

۲- حلیه الاولیاء ۱/۱۳۸

۳- الاستیعاب ۱/۳۷۳ .

خدا و ملازمت قرآن سفارش کرد. آنان گفتند: خدا به تو جزای خیر دهد. جاهل های ما را آموختی، عالمان ما را استوار ساختی و ما را به انس با قرآن فراخواندی و ما را دین شناس کردی. تو چه برادر دینی و اسلامی خوبی هستی.

ابن مسعود وارد مدینه شد و عثمان بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنرانی می کرد، تا نگاهش به ابن مسعود افتاد، گفت: توجه کنید، اکنون کرمک زشتی بر شما وارد شد که از روی طعام خود راه رود و قی کند و فضله ریزد. ابن مسعود گفت: من آن طور نیستم. من صحابی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بدر و بیعت الرضوان هستم.

عایشه فریاد برآورد که ای عثمان! به صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می گویی؟! عثمان دستور داد تا عبدالله را کشان کشان و با خشونت، از مسجد بیرون انداختند. او را بر زمین زدند و غلام عثمان دنده او را شکست. علی (علیه السلام) فرمود: ای عثمان با صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می کنی؟ علی (علیه السلام) عبدالله بن مسعود را به خانه اش برد و عثمان اجازه نمی داد او از مدینه بیرون رود و پس از آن که حال او بهتر شد، خواست در جنگ و جهاد شرکت کند (یعنی به شام برود) ولی باز عثمان مانع شد و مروان گفت او عراق را بر تو تباه کرد اکنون می خواهی شام را به هم بریزد؟ ابن مسعود سه سال در مدینه ماند و دو سال پیش از مرگ عثمان درگذشت.

ص:۷

عثمان در بیماری ابن مسعود به عیادت او آمد، پرسید: از چه شکایت داری؟ ابن مسعود گفت: از گناهانم. پرسید چه می خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم را. گفت: بر بالین تو طبیب بیاورم؟ گفت: طبیب مرا بیمار کرده است. گفت: آیا دستور بدهم حقوق ماهانه ات را بپردازند؟ گفت: آن روز که نیاز داشتم دریغ ورزیدی،(۱) اکنون که از آن بی نیاز هستم، عطا می کنی؟ گفت: برای فرزندان تو می ماند. گفت: روزی آنان بر خداست. گفت: از خدای برای ما طلب آمرزش کن. گفت: از خدای می خواهم حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد عثمان بر او نماز نخواند.(۲)

ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی مرگ ابن مسعود فرا رسید، گفت: چه کسی می پذیرد وصیت مرا با هر آنچه در آن است، عمل کند؟ همه سکوت کردند. گویا فهمیدند مقصود ابن مسعود چیست؟ سخن خود را تکرار کرد. عمار گفت: من می پذیرم. ابن مسعود گفت: عثمان نباید بر من نماز بخواند. عمار گفت: من بر عهده می گیرم و...(۳) پس از مرگ عبدالله، عثمان به دلیل خبر نکردن او، برای نمازگزاردن بر پیکر عبدالله بسیار خشمگین شد.(۴)

ازجمله انتقادهایی که به عثمان شده، این است که او

۱- به گفته ابن کثیر در تاریخ خود ماهانه ابن مسعود دو سال قطع شده بود.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۳۶.

۳- یعقوبی ۲/ ۱۴۷.

۴- شرح ابن ابی الحدید ۱/۲۳۷.

عبدالله بن مسعود را زندانی و تبعید کرد.(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اگر عبدالله بن مسعود را بشناسید خواهید دید که آن رفتارهای نادرست خلیفه با وی چقدر عظیم بوده است.

سعد بن ابی وقاص در شأن نزول آیه:

(ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداه و العشی یریدون وجهه...)(۲)

کسانی را که هر صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و توجه الهی می خواهند... از خود مران.

می گوید: این آیه در شأن شش نفر نازل شده، ازجمله، عبدالله بن مسعود که یکی از آنان است.(۳)

ابن سعد همچنین در شأن نزول این آیه:

(الذین استجابوالله و الرسول...) (۴)

کسانی که برای خدا و رسول، پاسخ دادند پس از آنکه آسیبی به آنان رسید برای نیکوکاران و پارسایان آن ها پاداش بزرگی است.

می گوید: این آیه درباره هجده نفر نازل شده است که

۱- سیره حلبی ۲/۸۷

۲- انعام/۵۲

۳- تفسیر طبری ۷/۱۲۸؛ المستدرک، حاکم۳/۳۱۹؛ تاریخ، ابن عساکر ۶/۱۰۰؛ تفسیر، قرطبنی ۱۶/۴۳۲.

۴- آل عمران /۱۷۲

عبدالله بن مسعود، یکی از آنان می باشد.(۱)

شربینی و خازن درباره آیه:

(امّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخره...)(۲)

یا آن کس که در لحظه های شب در حال سجده و قیام است، از آخرت بیمناک است.

می نویسند که در حق ابن مسعود، عمار و سلمان نازل شده است.

از علی (علیه السلام) نقل شده است که ترازوی اعمال عبدالله بن مسعود در روز قیامت سنگین تر از کوه اُحد می باشد. همچنین است نقل های دیگر(۳)، علامه امینی (رضی الله عنه) هفده مورد ذکر کرده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) : برای امت خود آنچه را که خدا راضی است و ابن امّ عبد (ابن مسعود) خشنود است، رضا داده ام(۴). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) : به عهد و پیمان ابن مسعود، چنگ زنید.(۵)

مردمانی نزد علی (علیه السلام) آمدند و از ابن مسعود تعریف کردند، فرمود: من هم آن فضائل را برای او قائل هستم و بالاتر از آن ها هر کس قرآن را بخواند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام

۱- طبقات ابن سعد ۳/۱۰۸، چاپ لیدن.

۲- زمر/۹

۳- مستدرک حاکم۳/۳۱۷ و...

۴- مجمع الزوائد، ۹/۲۹۰

۵- مسند احمد۵/۳۸۵ و جز آن.

بشمارد او دین فهم و دانای سنت است.(۱) این است مقام شامخ، علم و عقیده ابن مسعود، افزون بر این، وی از پیشگامان اسلام و ششمین فردی است که اسلام آورده است. از مهاجران حبشه است که در تمامی جنگ های پیامبر حضورداشته است. او در هدایت، دلالت و ارائهٔ روش از شبیه ترین ها به پیامبر بوده و نخستین کسی است که قرآن را با آوای رسا در مکه تلاوت کرد و مورد آزار و اذیّت قرار گرفت.

صحابه ای به این جلالت و قدر، چرا باید از عطا و مستمرّی ماهانه خود محروم باشد؟

چرا چنین انسان بزرگی در جلوی مردم تحقیر و اهانت شود و کسان خلیفه او را بر زمین زنند و دنده او را بشکنند؟ جرم او چه بود جز این که نخواسته دست ولیدبن عقبه نابکار به بیت المال باز شود. او چرا باید به جرم شرکت در دفن ابوذر، چهل ضربه شلّاق بخورد؟ کدام خلیفه این اندازه حرمت و کرامت صالحان امت را پایمال و بزرگان از بدریون را، که آیه ای در حق آنان نزول یافته و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را تمجید کرده، پایمال شود؟ تنها عذری که برای خلیفه می تراشند این بوده که او مجتهد بوده همان حربهٔ زنگ خورده مکتب خلفاء که برای اغوا و فریب ساده لوحان امّت مسلمان همواره به کار گرفته شده است.

۱- مستدرک ۳/۳۱۵

عثمان و عمّار یاسر

بلاذری به روایت از ابو منصف می نویسد: در بیت المال مدینه صندوقچه ای بوده که در آن جواهرات و زینت آلات نگهداری می شد. عثمان از آن ها برمی داشت و برخی اعضای خانواده اش را می آراست. مردم بر او اعتراض کردند و سخن تند گفتند طوری که او را به خشم آوردند و سخنرانی کرد و گفت: ما هر چه احتیاج داشتیم از این بیت المال برمی داریم هرچند عده ای را خوش نیاید! و دماغ کسانی به خاک مالیده شود

علی (علیه السلام) فرمود: در آن صورت از تو جلوگیری می شود و میان تو و آن کار، مانع ایجاد می گردد.

عمّار گفت: خدا را گواه می گیرم که من اولین کسی هستم که در این خصوص دماغم به خاک مالیده شود. عثمان نام مادر او را به زشتی برد و دشنام داد و گفت تو به من جرأت می کنی؟! و دستور داد عمّار را گرفتند و بازداشت کردند. عثمان او را آنقدر زد که او از حال رفت. سپس بیرون آوردند و به منزل ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بردند. او ظهر و عصر و مغرب نتوانست نماز گزارد. وقتی به هوش آمد وضو گرفت و نماز خواند و گفت: سپاس خدا راست و این اولین روزی نیست که ما در راه خدا آزار می بینیم. هشام بن ولید بن مغیره مخزومی که با عمّار یاسر هم پیمان بود برخاست و گفت: ای عثمان! از علی (علیه السلام) به سبب طالبیان و هاشمیان، پروا داشتی امّا

به ما جسارت کردی، برادرمان را چنان زدی که نزدیک بود تلف شود. آگاه باش اگر او بمیرد مردی بزرگ از بنی امّیه را به جای او خواهم کشت. عثمان گفت: ای پسر زن قسریّه تو اینجا بوده ای؟ او گفت: مادر و مادربزرگ من هر دو قسریّه اند (عشیره ای از قبیله بجلیه) عثمان به او هم ناسزا گفت و بیرونش کرد. او هم نزد ام سلمه آمد و دید او برای عمّار به خشم آمده است. خبر به گوش عایشه رسید، او نیز خشم کرد و رشته مویی از موهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جامه و کفشی از پیامبر را نشان داد و گفت چقدر زود، سنّت پیامبرتان را ترک کردید. این مو، جامه و کفش او هنوز کهنه و فرسوده نشده اند. عثمان آنچنان به خشم آمد که نمی دانست چه می گوید در مسجد سروصدا به هم پیچید. مردم سبحان الله، سبحان الله می گفتند.

عمرو بن عاص به سبب این که عثمان او را از حکومت مصر برکنار کرده و عبدالله بن سعد پسر ابی سرح را به جای او حکم بخشیده بود، باعثمان قهر بود و از همه مردم بیشتر تعجّب می کرد و سبحان الله می گفت.

به عثمان گزارش دادند که هاشم بن ولید همراه مخزومیان نزد ام سلمه رفته و او برای جریان عمّار عصبانی است. عثمان به ام سلمه پیغام داد که این چه اجتماعی است؟ ام سلمه در جواب گفت:(1) ای عثمان رها کن، مردم را به کارهایی که خوش ندارند،

۱- الانساب؟؟؟۵/۴۸ و ۸۸و ۴۹ و ابن ابی الحدید ۱/۲۳۹ و استیعاب ۴/۴۲۲

وادار مکن. مردم این رفتار زشت عثمان را درباره عمّار محکوم کردند و به شدّت لب به اعتراض گشودند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) به نقل از ابن قتیبه قضیّه را به طور مفصّل نقل کرده و به یازده مورد از خلافکاری های عثمان اشاره کرده ازجمله: ساختن هفت خانه در مدینه برای خود خانه ای برای همسرش نائله و خانه دیگری برای عایشه دختر خود و دیگر اعضای خاندان خود، دادن پست های مهمّ حکومتی به پسرعموهایش از بنی امیّه، تعطیل کردن حدود الهی، تعیین چراگاه های اختصاصی برای خود، اعطای بخشش ها و مستمری ها برای کسانی که نه از صحابه بودند نه در راه خدا جنگ کرده و از اسلام دفاع کرده بودند، خلفای پیشین با چوبدستی و خیزران، تنبیه می کردند، امّا عثمان آن را به تازیانه و نواختن شلاق به پشت مردم، تغییر داد.

عمّار و چند تن از یاران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه ای نوشته و این امور را یادآور شدند و گفتند اگر دست برنداری شورش خواهیم کرد. عمّار نامه را به دست عثمان داد و او آغاز آن را خواند و گفت در میان اصحاب، تو جرأت بدان کار کردی؟ عمّار گفت: چون من خیرخواه ترین شما هستم. گفت دروغ گفتی ای پسر سمیّه؛ عمّار گفت: من پسر سمیّه و پسر یاسر هستم؛ عثمان به خدمتکاران خود فرمان داد او را خواباندند و او چکمه به پا بر شکمش رفت و آن قدر زد که او دچار پارگی فتق شد و از حال رفت؛ عمّار پیرمردی ناتوان بود.

ص:۱۴

به نقلی دیگر، در فراهم کردن آن نامه عمّار یاسر، مقداد بن اسود و ده تن دیگر شرکت داشتند. وقتی خواستند نامه را به دست عثمان دهند، همه آن ها از ترس فرار کردند. فقط عمّار ماند، او آمد در زد و اجازه خواست. فصل سردی بود. عمّار وارد شد. مروان و بعضی خویشاوندان عثمان از بنی امیّه هم حضور داشتند. عثمان گفت: تو چطور جرئت کردی این کار را انجام دهی؟ مروان گفت: ای امیر این برده سیاه پوست (یعنی عمّار) مردم را بر ضدّ تو می شوراند. اگر او را بکشی ریشه را خشکانده ای. عثمان فرمان داد او را بزنید. آنان درحالی که خود عثمان هم بود، عمّار را زدند تا دچار فتق شد و از حال رفت او را کشانده و به بیرون خانه انداختند. ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد او را به خانه وی ببرند... .

عثمان برای انجام نماز ظهر بیرون آمد و در مسجد با علی (علیه السلام) که بیمار و با دستمال سر خود را بسته بود روبه رو شد عثمان گفت: ای اباالحسن به خدا قسم نمی دانم مرگ تو را بخواهم یا حیات تو را...

با ما یا آشتی باش یا در جنگ ما را میان آسمان و زمین پا در هوا نگاه ندار...

علی (علیه السلام) فرمود: همه این سخنان تو، جواب دارد امّا اینک حال من مساعد نیست، و تنها کلام بنده صالح را می خوانم:

ص:۱۵

(فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون)(۱):

پس صبری زیبا باید پیشه کرد و خدا دربارهٔ آنچه توصیف می کنید، یاری رسان است.

این قصّه به صورت های مختلف و با اندکی تفاوت در کتب تاریخ و حدیث آمده است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این رفتار خلیفه و عملکردهای او با مردی است که قرآن دربارهٔ اطمینان او در پرتو ایمان و رضای او در لحظه های شب در حال سجده و قیام که از آخرت بیمناک است، نزول یافته و او نخستین کسی است که در خانه خود مسجد و نمازخانه فراهم کرده و خدا را در آنجا می پرستید.(۲) او مردی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان او را تعریف و ثنا گفته و با تأکید، از بغض و دشمنی اش و اهانت و ناسزاگویی وی منع فرموده است و صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را بزرگ می داشتند و کسی که او را آزار رسانده و به خشم برآورد، دشمن می داشتند و از سویی از عمّارچیزی جز رضای خدا و رسول او و خشم برای خدا و رسول او و فریاد زدن بر سر ظالم و ایستادن در برابر باطل- مردم خوش داشته باشند یا نه- چیزی دیگر نقل نشده است.

عمّار کسی بود که رسول خدا بر خاندان او می گذشت و به آنان که مورد شکنجه قریش مشرک بودند می فرمود: شکیبا

۱- یوسف/۱۸.

۲- طبقات ابن سعد۳/۱۷۸لیدن و...

باشید ای خاندان یاسر که وعده گاه شما بهشت است. این روایت به طریق عثمان بن عفّان و جابر و دیگران با الفاظ متفاوت نقل شده است و این آغاز زندگانی عمّار بود تا اواخر عمرش که گروه یاغی و متجاوز او را به شهادت رساندند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان پیشگویی فرموده بود: «و یحک یابن سمیّه تقتلک الفئه الباغیه» و فرمود کشندهٔ عثمان در آتش است.

علامه امینی (رضی الله عنه) در این مورد دوازده روایت با تعبیرهای متفاوت و نزدیک به هم آورده است.(۱)

عمّار در قرآن کریم

عمّار یاسر با آن آغاز و پایان پسندیدهٔ زندگانی خود در این میان، موردستایش ذکر حکیم است. آیهٔ نخست:

(امّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الاخره...)(۲)

آیا آنکه در ساعت های شب در حال سجده و قیام با فروتنی به طاعت مشغول است و از آخرت بیم دارد و...

مفسران گفته اند، آیه در شأن عمّار یاسر نازل شده است.(۳)

آیهٔ دوّم، مفسّران آیهٔ پنجاه و دوّم سوره انعام را در شأن عدّه ای، ازجمله عمّار یاسر دانسته اند.(۴)

۱- ر. ک. : طبقات ابن سعد ۳/۱۸۰

۲- زمر/۹.

۳- تفسیر زمخشری ۳/۲۲؛ تفسیر قرطبی ۱۵/۲۳۹

۴- درّ منثور۵/۳۲۳.

آیهٔ سوم، جمعی از حافظان گفته اند:

(...الّا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان...)(۱)

مگر کسی که وادار شود (کفر به زبان آورد و دل او باایمان، آرام باشد.

در شأن عمّار نازل گشته است.(۲) ابن حجر می گوید: همه اتفاق نظر دارند که شأن نزول آیه مزبور، عمّار یاسر است و مفسّران داستان شکنجه مادر و پدر و عمّار و صهیب و خبّاب و سالم را به تفصیل آورده اند و به سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخته اند که فرمود: عمّار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است.(۳)

آیه چهارم:

(أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقیه کمن متّعناه متاع الحیوه الدنیا...)(۴):

۱- نحل/۱۰۶

۲- اسباب النزول واحدی ص ۲۱۲، تفسیر بیضاوی ۱/۶۸۳ و بسیاری دیگر.

۳- تفسیر طبری۱۴/۱۲۲همان ۱۰/۱۸۰

۴- قصص/۶۱.

آیـا کسـی را که وعـدهٔ نیکو دادیم و او دیدارکننـدهٔ آن است با کسـی که او را از متاع زنـدگانی مادّی بهره منـد ساخته ایم و سپس در روز رستاخیز از احضار شدگان است برابر می باشد؟!.(۱)

این آیه در حق عمّار یاسر و ولیدبن مغیره نازل شده است.(۲)

آیهٔ پنجم:

(أومن کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس...) (۳)

آیا کسی که مرده بود ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می رود.

این آیه نیز در شأن عمّار یاسر نازل شده است.(۴)

حدیث های نبوی در ستایش عمّار

علّامه امینی (رضـی الله عنه) پانزده حـدیث از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در بیان جلالت و مقام بلند عمّار آورده است، از آن جمله است: عمّار از سـر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است؛ و آتش را نسـزد که از اندام او چیزی را

۱- تفسیر شربینی ۳/۱۰۵ و ...

۲- تفسیر زمخشری۲/۳۸۶ و...

۳- انعام/۱۲۲.

۴- تفسیر شوکانی۲/۱۵۲و...

بسوزانـد. عمّار با حق و حق با عمّار است با هم می گردند و کشـندهٔ او در آتش است. هرگاه مردم دچار اختلاف شدند، پسـر سمیّه با حق همراه است. بهشت به دیدار چهار تن مشـتاق است: علی بن ابی طالب ، عمّار یاسر ، سلمان فارسی و مقداد. روزی عمّار به حضور پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) شرفیاب شد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را مرد پاک و پاکیزه نام برد و فرمود: عمّار، مردم را به سنّت فرا می خوانـد و مردم او را به سوی آتش فرا می خواننـد. هر کس عمّار را دشـمن بـدارد خدا او را دشـمن می دارد و هر کس عمّار را ناسـزا گوید، آن ناسزا به خود او برمی گردد؛(۱) عمّار هرگاه میان دو کار مخیّر گردد، کاری را انتخاب می کند که به حق نزدیک تر است. به حذیفه گفتند: عثمان کشـته شد چه کنیم؟ گفت با عمّار باشید. گفتنـد او از علی (علیه السـلام) جـدا نمی شود؟ خلیفه گفت: حسـد برای جسد هلاک کننده ترین است. نزدیکی عمّار با علی (علیه السلام) شما را می رهاند. به خدا سوگند علی از عمّار بافضیلت تر است، به فاصله خاک تا ابر آسمان ها و عمّار از نیکان است.(۲)

عمّـار این گـونه است و پس از ملاـحظه، آیه هـای قرآنی و احـادیث نبـوی در جلاـلت شـأن او، آیـا سـزاوار بود بـا وی چنـان رفتارهای زشت، یکی پس از دیگری، صورت گیرد؟ اگر

ص:۲۰

۱- تفسیر آلوسی۱۴/۲۳۷و...

۲- کنز العمال۷/۷۳، و رک الغدیر ۹/۲۴-۲۸.

می پندارنـد که آن کارهـای خلیفه، ادب کردن و تنـبیه خطاکـار بوده، مگر نه آنست که تنـبیه و ادب کردن در برابر بی ادبی، زورگویی و ضدیت با شـریعت مطرح است، دامن عمّار که از این تهمت ها به دور بوده است. وانگهی افرادی مانند عبیدالله بن عمر و حکم بن ابی العـاص و مراوان بن حکم و ولیـدبن عقبه و سـعیدبن عـاص و امثـال آن ها که زنـدگانی شان پر از فساد و تبـاهی بوده و بارهـا مستّحق کیفر بوده انـد؛ آیـا خلیفه آن هـا را تنبیه و ادب کرده است؟! شـما اگر در رفتارهای عثمان، دقّت کنید خواهید دید که او در اصل برای هیچ عنصر سالم و صالحی، ارزشی قائل نبوده است که به شمه ای از رفتار و سخنان او با علی (علیه السلام) اشاره کردیم.

دوسـتداران عثمان می پندارنـد که او قرآن تلاوت می کرده، آیا او در آیه تطهیر و آیهٔ مباهله و امثال آن ها درنگ می کرد و یا غافلانه از کنار آن ها می گذشت؟

من نمی دانم ابن حجر و ابن کثیر بـا چه منطقی از خلیفه دفـاع می کننـد، و بـا مصـلحت اندیشـی اجتمـاعی و اسـلامی و بـا چه ملاـکی؟ بـدون تردیـد اگر عثمان به نصایـح و خیراندیشـی های امیر مؤمنان (علیه السـلام) گوش می داد ابهّت خلافت را نمی شکست و خود را به بن بست نمی انداخت که خلاصی از آن برایش ناممکن گردد.

«ناگزیر، خدا آنچه را که آن ها پنهان می دارند و یا آشکار می سازند، می داند».(1)

«اینان دنیای دم دست را دوست داشته و روز سنگین و سختی را در پیش دارند. »(2)

تبعید صالحان کوفه به شام توسط خلیفه

آنگاه که عثمان ولیدبن عقبه را از حکومت کوفه برکنار کرد، و سعیدبن عاص را به جای او گماشت؛ به او دستور داد با مردمان سازگاری کند. به همین دلیل، او با قاریان و چهره های برجسته کوفه مجالس انس برقرار کرد؛ ازجمله آنان: مالك بن حارث اشتر نخعی، زید و صعصعه پسران صوحان، حرقوص بن زهیر سعدی، جندب بن زهیر ازدی، شریح بن اوفی، کعب بن عبدهٔ نهدی و... بودند. روزی پس از نماز عصر، از سواد (دشت حاصلخیز عراق) و بخش کوهستانی آن سخن به میان آمد. آنان بخش سواد و دشت را ترجیح می دادند و گفتند در دشت آن می روید که در کوهستان می روید امّا نخل اختصاص به سواد و بخش دشت دارد.

رئیس امنیّت وقت، عبدالرحمن بن خنیس، گفت: دوست داشتم آن دشت از آنِ امیر (سعید بن عاص) می بود؛ البته برای او بهتر از آن هم هست. اشتر به او گفت: برای امیر جایی بهتر آرزو

۱- نحل/۲۳.

۲- انسان/۲۷.

بکن، لیکن اموال و زینت های ما را برای او آرزو مکن. عبـدالرحمن در جواب گفت: این آرزوی من چه ضـرر و زیانی به تو دارد که چهره درهم می کشـی؟! در اینجا سـعیدبن عاص عصبانی شد و گفت: سرزمین سواد، بوستانی برای قریش است؛ اشتر گفت: زمین هایی را که خـدا در پرتو نیزه ها و شمشـیرهای ما نصـیب کرده برای خود و خویشاوندانت قرار می دهی؟! به خدا قسم اگر کسـی چنان تصـمیمی داشته باشد ضـربتی می خورد که سـرنگون می گردد و خوار می شود. اشتر با عبدالرحمن بن خنیس درگیر شد، ولی جدایشان کردند.

سعیـدبن عاص موضوع را به عثمان نوشت و گفت باوجود اشتر و یاران او که قاریان خوانـده می شونـد و مردمانی نابخردانـد، من مالک کوفه نیسـتم. عثمان هم نوشت آنان را به شام تبعید کن. به اشتر نیز نوشت: می بینم تو در دل چیزی پنهان داری که اگر آن را آشکار سازی خون تو حلال می شود و به گمانم تو دست بردار نخواهی شد تا ضربتی بخوری که پس از آن، زنده نمانی و تا نامه من به تو رسید به سوی شام راه بیفت که تو مردم را چنان تباه کرده ای که از هیچ خیانتی دریغ ندارند.

پس از آن، اشتر و همـهٔ دوسـتان انقلابی او، که برخی را نام بردیم و تعـداد آن ها به دوازده تن می رسـد، به شام تبعید شدند. آنان در دمشق گرد آمدند و بر عمروبن زراره وارد شدند.

ص:۲۳

معاویه در ابتدا، نکویی کرد و آنان را گرامی داشت؛ امّا بعدها میان او و اشتر، سخنان تندی ردوبدل شد، و معاویه دستور داد او را زنـدانی کننـد. عمروبن زراره برخاست و گفت اگر او را حبس کنی، کسانی هستند که مانع شونـد. معاویه، عمرو را نیز زندانی کرد و ...(۱)

علامه امینی، صورت مفصّل و طولانی از بدعت های عثمان را آورده و آنگاه برخورد سعیدبن عاص در کوفه و معاویه در شام با آن مردمان صالح تبعید شده را یاد کرده است.

معاویه در یک سخنرانی به برتری قریش در میان عرب و لزوم اطاعت از حکّام قرشی را تأکید کرد. صعصعه جواب او را داد و معاویه به سخنوری او اعتراف کرد؛ لیکن او را به بی خردی و انقلابی گری متهم ساخت و کار آنان با معاویه به آنجا کشید که با وی درگیر شدند. ریشش را گرفتند و معاویه گفت: اینجا کوفه نیست، اگر شامیان از این رفتار شما آگاه شوند برای شما بد می شود. آنگاه معاویه طیّ نامه ای به عثمان از دست تبعیدی ها، شکایت کرد و عثمان دستور دارد آنان را دوباره به کوفه و نزد سعیدبن عاص برگردانـد. معاویه در نامه اش نوشت: مردمانی بر من وارد شـده انـد که نه عقل درستی دارند و نه دیندار می باشند فقط به دنبال آشوب هستند. به گزارش مدائنی آنان در شام با معاویه

۱- انساب، بلاذری ۵/۳۹-۴۳.

جلسات فراوان داشتند و سخنان زیادی میان آنان ردوبدل می شد. از جمله صعصعه با وی درگیری های کلامی تندی داشته است و پس از ورود مجدّد به عراق و کوفه باز به افشاگری پرداختند و سعیدبن عاص طی نامه ای به عثمان از آنان اظهار دلگیری کرد و عثمان دستور داد آنان را به حمص نزد عبدالرحمن بن خالدبن ولید تبعید کند و آنان عبارت بودند از: اشتر، و ثابت بن قیس، و کمیل بن زیاد، و زیدبن صوحان و برادر او صعصعه، و جندب بن زهیر، حبیب بن کعب و عروه بن جعد و عمروبن حمق خزاعی.

عثمان نامه ای هم به اشتر و یاران او نوشت: من شما را به حمص تبعید کردم تا این نامه مرا دریافتید حرکت کنید و شما نمی توانید به اسلام و مسلمانان آسیب برسانید.

وقتی اشتر نامه را خواند، گفت: خدایا، عذاب خود را بر بدرفتارترین نسبت به امت و بر گناهکارترین، نازل فرما و اشتر و یاران او به سوی حمص راه افتادند.

به روایت واقدی، عبدالرحمن بن خالد پسر ولید چند روزی آنان را اسکان داد و برایشان طعام فراهم کرد. اما بعد لب به سخنان ناروا بر آنان گشود: ای فرزندان شیطان، شیطان حسرت خورده و از کردارش پشیمان؛ امّا شما همچنان در گمراهی و شورش گری تان باقی هستید. خدا عبدالرحمن را کیفر کند اگر شما را اذیّت نکند من نمی دانم شما عرب هستید یا عجم؟ آیا با من نیز آن گونه سخن می گویید که با

معاویه گفتید؟ من پسر خالدبن ولید هستم که تجربه ها او را کارآزموده کرده، و من پسر کسی هستم که چشم ارتداد را درآورده ام و...(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عظمت شخصیت و صلاح و تقوای این چند تن، که مورد اتفاق همگان است، کافی بود که خلیفه و کسان او، آنان را از خانه و کاشانه خود آواره نسازند و از شهری به شهری تبعیدشان نکنند؛ نه آن که به سعایت و گزارش دروغ آن جوان هرزهٔ اموی (سعید) این گونه رفتار کنند. قرآن فرمود:

هرگاه شخص فاسق و نابکاری به شما خبری آورد آن را تحقیق کنید مبادا از روی جهالت و نادانی با مردمی برخوردی کنید و بر کردهٔ خویش پشیمان گردید. (۲)

خلیفه باید بر اساس رهنمود این آیه، عمل می کرد و در آن زمینه تحقیق می کرد. امّا محبت خاندان اموی او را کور و کر ساخته و چشم و گوش بسته با آن بزرگان، برخوردهای اهانت آمیز، تند و خارج از نزاکت اخلاقی پیش گرفت.

ما در اینجا مختصری از شرح احوال آنان را بر اساس کتب معتبر می آوریم و با مقایسه آن ها، رفتار خلیفه و

۱- تاریخ طبری ۵/۸۸-۹۰و الکامل ۳/۵۷-۶۰ و تاریخ ابی الفداء ۱/۱۶۸، حوادث سال ۳۳.

۲- حجرات/ ۶.

کارگزاران اموی نسب او را، محک می زنیم

مالک اشتر

مالک بن حارث اشتر، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نموده و همه وی را ستایش کرده و هیچ کس به او ایراد نگرفته است. مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) وقتی او را به استانداری مصر، مأمور ساخت، در نامه ای به اهالی مصر چنین نوشت: من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که به روزگار ترس و خطر، نمی خوابد و نمی آساید و در ساعت های خوف، روی از دشمنان بر نمی تابد. او بر نابکاران از آتش سوزان، سخت تر است او مالک پسر حارث است و جایی که حق باشد از او بشنوید و فرمانش را ببرید که او شمشیری از شمشیرهای خداست که لبه اش کند نشود ضربتش از کار آیی نمی افتد اگر او دستور حرکت داد، حرکت کنید و اگر گفت: بمانید، بمانید که اقدام و حرکت او، عقب نشینی و جلو تاختن او هر دو به امر من است (۱). امیر مؤمنان (علیه السلام) همچنین در نامه ای به برخی از امیران ارتش خود چنین می نویسد: مالک اشتر را بر شما و همه کسانی که تحت فرمان شما هستند، فرمانده کردم. از او بشنوید و فرمان بردار باشید. او را همچون زره و سپر برای خود قرار دهید که بیم سستی و لغزش برای او نیست. اقدام

ص:۲۷

۱- تاریخ طبری۶/۵۵، نهج البلاغه ۲/۶۱، شرح ابن ابی الحدید۲/۳۰، این موضوع را شعبی به طریق دیگر از صعصعه پسر صوحان و به شکلی متفاوت، گزارش کرده است.

او به هنگام بوده و به جا دست نگاه می دارد.

ابن ابی الحدید این ستایش علی (علیه السلام) (را درباره مالک) مختصر و مفید خوانده و سخنی رسا دانسته است.

همچنین امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه ای به محمد بن ابی بکر از مالک چنین یاد می کند: مردی که ما به استانداری مصر برگزیده بودیم برای ما خیرخواه و برای دشمن، سرسخت بود. اجل مهلتش نداد و مرگ به سراغ او آمد. ما از او راضی هستیم، خدا از او راضی باشد، و پاداش چند برابر به وی عطا فرماید و اقامتگاه او را نیکو گرداند.(۱)

علی امیرمؤمنان (علیه السلام) وقتی خبر مرگ اشتر را دریافت، گفت: اناالله و انّا الیه راجعون: _ما برای خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم_. سپاس برای خدای پروردگار جهانیان است. خدایا پاداش این مصیبت را از تو می خواهم که مرگ او از مصیبت های روزگار است. آنگاه فرمود: خدا مالک را رحمت کند او وفا کرد و مرگ او فرا رسید و به لقای پروردگارش شتافت...(۲)

عده ای از مشایخ قبیلهٔ نخع پس از وفات و شهادت مالک، حضور امیر مؤمنان رسیدند و دیدند که حضرت بی تابی می کند و در مرگ وی افسوس می خورد. سپس فرمود: خدا به مالک خیر فراوان عطا کند. چه مالکی؟ هرگاه بخشی از کوه بود

۱- نهج البلاغه ۲/۵۹ و کامل ابن اثیر ۳/۱۵۳.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۲/۲۹، و ۲۳۹، لسان العرب ۴/۳۳۶، و تاج العروس ۲/۴۵۴

قطعه ای عظیم بـود و اگر تخته سـنگی بود، بسـیار سـخت بود؛ مرگ تو جهـانی را درهم کوبیـد و عـده ای را شـاد کرد، گریه کنندگان، بر شخصیتی مانند مالک باید بگریند. آیا کسی مثل و مانند مالک وجود دارد؟!

درجایی دیگر فرمود: مالک برای من، آنگونه بود که من برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم.

معـاویه پس از شـهادت مالـک اشتر در میـان مردم به پا خاست و سـخنرانی کرد: علی (علیه السـلام) را دو دست بود؛ یکی در جنـگ صـفّین قطع شـد و او عمّار یاسـر بود، دوّمی نیز امروز بریـده شـد و او مالک اشتر بود.(۱) این بنـدهٔ آزادشده چه وقیح، گسـتاخ و بی شـرم است که از مرگ و برانـدازی نیکان اظهار خرسـندی می کند و از شادی در پوست خود نمی گنجد. پیشتر نیز رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) دربارهٔ خاکسـپاری ابوذر فرموده بود: یکی از شما (یاران) در بیابانی خواهد مرد و گروهی از مؤمنان فرارسـیده، او را به خاک می سپارند. آری او مالک اشتر بود که با جمعی از مؤمنان کوفی فرا رسید و ابوذر را به خـاک سپردنـد. رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) در این کلاـم ایمـان مالـک را گواهی می کنـد. امّـا ابن حجر کوردل در الصواعق، او را به خروج از دین و بی خردی متهم ساخته و بر او لعن و نفرین می کنـد؛ ببین تفاوت ره از کجاسـت تا به کجا؟ آیا ابن حجر نمی داند که خدا برای هر انسان فرشته ای گماشته

ص:۲۹

۱- تاریخ طبری ۶/۲۵۵، و...

که سخنان او را ثبت و ضبط می کند!(۱)

زید عبدی پسر صوحان

زیدبن صوحان عبدی که مشهور به زید نیک کردار است. او محضر پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده. تراجم نگاران از صحابه، او را فاضل و دیندار توصیف کرده اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در وصف او فرمود: هر که می خواهد کسی را ببیند که قسمت هایی از اعضای بدن او، پیش از او به بهشت در می آید، زید را نام برید. همچنین نقل است که روزی او سوار بر اسب می شد؛ عمر برای او رکاب گرفت و به حاضران گفت با زید و برادران و یاران او، چنین کنید.(۲)

زید شب ها به نماز برمی خاست و روزها را روزه می گرفت. شب های جمعه بیدار می ماند. او در جنگ جمل به شهادت رسید. او وصیت کرد، وی را با لباس خونین دفن کنند و فقط چکمه از پایش بیرون آورند.(۳)

عقیل به معاویه گفت: زید و برادرش دو نهری هستند که آب ها در آن روانند و تشنگان به آن پناه جویند. آن دو مرد در راه حق استوارند و هیچ شوخی بردار نیستند.(۴) زید مردی،

۱- رک: الغدیر ۹/۴۱ و مستدرک ۳/۳۳۷.

۲- تاریخ ابن عساکر ۶/۱۱ – ۱۳ و بهجه المحافل ۲/۲۳۷و...

۳- شذرات الذهب ۱/۴۴.

۴- روح الذهب ۲/۷۵.

کم حرف بود. به جا سخن می گفت، نیکان با او مأنوس و بدان از وی به دور بودند و او اهل بهشت بوده است.(۱)

صعصعه عبدی پسر صوحان

او برادر زیدبن صوحان است. در معجم های صحابه از او یاد شده و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام گزید. لیکن با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدار نکرد. او سروری شیوا سخن و خطیبی دیندار بود. شعبی می نویسد: من سخنرانی را از او آموختم. او با عثمان گفتمان ها و با معاویه درگیری هایی داشته است.(۲) روزی ابوموسی اشعری مال فراوانی- یک میلیون درهم- نزد عمر آورد او تقسیم کرد و چیزی باقی ماند و اختلاف شد که آن را چه کنند؟ او از مردم نظر خواست. صعصعه که پسر جوانی بود برخاست و گفت ای امیر شما درباره چیزی با مردم رایزنی کنید که حکم آن در قرآن نیامده است؛ امّا آنجا که قرآن رهنمود دارد چه جای مشورت است. آن مال را آنگونه که قرآن گوید تقسیم کنید و عمر آن را باز بین مسلمانان توزیع کرد.(۳)

جندب بن زهیر

او صحابی بزرگواری است که تراجم نگاران شرح احوال او را آورده اند. او در دو جنگ جمل و صفّین در رکاب

۱- الغدیر۹/۴۳.

۲- تاریخ ابن عساکر ۶/۴۲۴-۴۲۷، و...

۳- رک: طبقات، ابن سعد و ...

امیرالمؤمنین (علیه السلام) موفقیت های پسندیده ای داشته است.

کعب بن عبده

بلاذری او را فردی زاهد و پارسا برشمرده است.

عدی بن حاتم طائی

او آن صحابی بزرگواری است که درسال هفتم هجرت به حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید. او از راویان صادق و مورد وثوق است. احادیث او را صاحبان صحاح ششگانه آورده اند. عمربن خطّاب آنگاه که عدی پرسید ای امیر مرا می شناسی، وی را ستایش کرد، و گفت: آری. به خدا سوگند تو را می شناسم. خدا تو را به شناخت نیکو، کرامت بخشید، تو را می شناسم که ایمان آوردی درحالی که دیگران کافر بودند. تو به معرفت حق رسیدی، درحالی که دیگران منکران بودند. هنگامی که دیگران خیانت کردند، تو وفا گزیدی و ایمان آوردی و آنگاه که دیگران پشت کردند، تو روی آوردی. اولین صدقه و زکاتی که در سیمای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او لبخند شادی به وجود آورد، صدقه ای بود که تو از قبیله ات «طی» آوردی.(۱)

شگفت ترین تحریف در تاریخ آن که نوشته اند عدی بن حاتم و برخی دیگر کوفه را رها کرده و در قرقیساء سکونت نمودند و گفتند: ما در شهری نمی مانیم که در آن، عثمان را

۱- مسند، احمد ۱/۴۵ و...

ناسزا گویند! درحالی که کوفیان، علی را مورد ناسزا قرار دادند و تحریف گران نام ها را جابه جا کردند.(۱)

مالک بن حبیب

او زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده و در شمار صحابه است.

یزید بن قیس أرحبی

او هم صحبتی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده و در قبیلهٔ خویش، رئیسی بزرگ و باعظمت بود. وقتی که مردم کوفه بر ضدّ عثمان شوریدند. قاریان کوفه، او را به امیری خود برگزیدند. او با علی (علیه السلام) در همه جنگ ها همراه بود و علی (علیه السلام) او را رئیس امنیّت کوفه کرد و سپس والی گری اصفهان، ری و همدان را به او سپرد. برای او در صفّین، موقعیّت ها و دلاوری هایی که حکایت از روحیهٔ بالای او دارد. نقل کرده اند که نصربن مزاحم در کتاب «صفین» پاره ای را آورده است.(۲)

عمروبن حمق خزاعی

پسر حبیب خزاعی، صحابی بزرگوار پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که حدیث هایی از آن حضرت شنیده است و چون به رسول اکرم

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱/۱۹۱؛ تهذیب التهذیب۷/۱۶۷.

۲- صفّین، نصربن مزاحم /۲۷۹ و ...

شیر تقدیم کرد، از دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهره مند شد؛ «اللّهم أمتعه بشبابه»: _خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز_. او هشتاد سال عمر کرد در حالی که هرگز موهای او سپید نشد.

عمرو از یاران حجربن عدی بود و ابن اثیر در کتاب «اسدالغابه» می نویسد: آرامگاه او در بیرون شهر موصل، زیارتگاهی مشهور و بزرگ است. برای اوّلین بار سعید بن حمدان پسرعموی سیف الدوله و ناصرالدوله پسران حمدان، بر قبر او عمارت ساخت. این امر در سال سیصد و سی و شش، صورت پذیرفت، و به سبب همین بنا، میان شیعه و سنّی، آشوبی درگرفت.(۱)

عروهٔ بن جعد

ابو جعد بارقی أزدی ، از صحابی های مورد رضای پیامبر بوده و صحاح ششگانه حدیث های او را آورده اند. ازجمله حدیث «الخیل معقوده فی نواصیها الخیر...» است:(۲) _در پیشانی های اسبان، خیر گره خورده تا روز قیامت..._

اصعر بن قیس

او حضور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده است.(۳)

۱- اسدالغابه ۴/۱۰۱.

۲- رک: صجح بخاری در باب مناقب.

۳- الاصابه ابن حجر ۱/۱۰۹.

کمیل بن زیاد نخعی

او در میان خویشاوندانش، شریف بود و حجّاج به سال چهل و دو او را کشت و ابن حبّان او را از راویان موثق برشمرده است.(۱)

حارث اعور همدانی

او از راویان صحاح چهارگانه است، و فقیه ترین مردم زمان خود و داناترین آنان به فرائض بود و آن ها را از علی (علیه السلام) آموخته است. همه او را ستایش کرده اند. کسی در وثاقت او، حرفی ندارد. تنها شعبی- خدا او را سزد- او را به سبب مهر و محبّت فراوانش نسبت به علی (علیه السلام) کذّاب خوانده است! به هرحال نقطه ضعفی از او یاد نکرده اند؛ جز گرایش او به علی (علیه السلام) که نزد خدا و رسول او نقطه کمال و پسندیده است.

این سیزده تن که به اجمال یاد کردیم کسانی اند که به دست عثمان و ایادی او آزار و دربدری کشیدند و در میان آنان کسانی مثل کعب بن عبده، ابوذر غفاری، هم تبعیدشده و هم کتک خورده است.

جماعتی از قاریان و آموزگاران قرآن از آن جمله کعب به عثمان نامه ای نوشتند که سعیدبن عاص، درباره اهل تقوا، پارسایی و فضیلت و پاکدامنی، فراوان بدی می کند و به شما

۱- تهذیب التهذیب ۸/۴۴۷.

سعایت می نمایـد و ما بیم آن داریم که آنچه بر سـر ایشان می آیـد، به دست تو باشـد؛ چون تو خویشاوندان پدری خود را بر گردهٔ مردم سـوار کرده ای و اگر سـتمگری تـو را یـاری می کنـد، سـتمدیده ای هم به تـو انتقـاد دارد و این تفـاوت برخوردها اختلاف کلمه پدید می آورد و ما خدا را بر تو شاهد می گیریم که گواهی بسنده می باشد. تو مادام که اطاعت خدا کنی امید ما هستی. این نامه را کسـی امضا نکرد و آن را به دست ابو ربیعه دادنـد تا به عثمان برساند. وقتی ابو ربیعه نامه را به عثمان داد او از اسامی نامه نویسان پرسـید و او چیزی نگفت. عثمان خواست او را بزنـد و زندانی کند. علی (امیر مؤمنان) او را از آن کار بازداشت و فرمود او فرستاده ای است و برای تو نامه آورده و مسئولیتش را انجام داده است.

امّا کعب بن عبـده به طـور مسـتقل نـامه ای به خلیفه نوشت و زیر آن را امضـا کرد آن نـامه نیز به دست عثمـان داده شـد او به سعیدبن عاص دسـتور داد، کعب را بیست تازیانه بزنند و مستمّری او را به ری حواله دهد (یعنی درواقع محروم سازد). گفته می شود پس از آن که عثمان نامـهٔ کعب را خوانـد به سـعید فرمان داد کعب را به مدینه اعزام کند و او چنین کرد و عثمان تا او را دید گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن» که او جوانی کم سن و لاغراندام بود. عثمان گفت: تو به من حق می آموزی درحالی که من قرآن می خواندم و تو هنوز در صلب پدر

مشرک خود بودی!

کعب گفت: مقام امیرالمؤمنینی برای تو تا زمانی است که بر پیمان وفادار باشی و بر روش پیامبر رفتار کنی و کوتاهی ننمایی. ای عثمان قرآن برای کسی است که به او رسیده و آن را تلاوت کرده و ما در این امر شریک تو هستیم. امّا اگر قاری قرآن، بدان عمل نکند، همان قرآن حجّتی بر علیه او باقی می ماند.

عثمان گفت: من گمان نمی کنم که تو بدانی پروردگار تو کجاست؟ کعب گفت: او در کمینگاه است. در اینجا مروان دخالت کرد و گفت، صبر و بردباری شما به اینها جرئت و جسارت بخشیده است و عثمان فرمان داد جامه از تن کعب درآوردند و بر پشت او بیست تازیانه بزنند و او را به دماوند تبعید کرد. نوشته اند بکیربن حمران مأمور تبعید وی بود وقتی او را به کدخدای محل تحویل می دادند او پرسید این مرد چه کرده که با او چنین رفتار می شود؟ بکیر گفت: او آدم شروری است. آن دهقان چون از کعب پارسایی و عبادت دید گفت: قومی که شرورشان او باشد، مردمان نیکی هستند.

آورده اند که طلحه و زبیر عثمان را نکوهش کردند و او از عمل خویش پشیمان شد و آمادهٔ قصاص پس دادن گردید. لیکن علّامه امینی (رضی الله عنه) چنان کاری را از عثمان متکبر بعید می شمارد و در صحت قصه تردید دارد و در دنبالهٔ کلام می گوید:

آیا شـما در کارهای این خلیفه در شـگفت نیسـتند که مخالفان او در مرکز خلافت و بقیه مراکز اسـلامی، بهترین و شایسـتگان اُمّت اند؛ امّا کسانی که پیرامون او را گرفته اند او را بر ضد نیکان می شورانند نه حرمت دین و آیین را پاس می دارند و نه نام و آوازهٔ خوبی دارنـد و جملگی دلالان شـرّ و سـتم پیشـگان اموی هسـتند. آیا نمی بینیـد شـلاق او بر پشت صالحان نواخته می شود. امّا عطا و بخشـش ها، بر سر آن اوباش پست ریخته می شود؟! خلیفه ای که باید نمونه ای از رحمت و عطوفت پروردگار باشد عذابی برای مؤمنان است! من نمی دانم جریان چه بوده است؟ آیا شایسته آن نبود که خلیفه برای تحقیق مضمون آن نامه فرد و یا افرادی مورد اطمینان را مأمور بررسـی می کرد، که در آن نامه جز یاد خـدا و بر حـذر داشـتن خلیفه از تفرقه و جدایی امّت چیزی نیامده بود و آنان در نامه مزبور اطاعت از خلیفه را مشـروط به اطاعت او از خدا کرده بودند که در اصل هم، چنین بیعتی شـکل گرفته و آنان خلیفه را نسـبت به کارهای آن جوان مغرور (سـعیدبن عاص) و سـعایت های او در حق نیکان، آگاه سـاخته بودنـد پس چرا خلیفه به جـای تحقیـق در گزارش رسـیده، کعب را شـلاق زده و او را تبعیـد کرده است؟! علّامه امینی (رضـی الله عنه) به تحلیل سـخنان واهی خلیفه درباره کعب پرداخته و بی پایگی آن ها را آشـکار ساخته است.(1) و به روایت دیگری از سریّ کذاب از

ص:۳۸

۱- ر. ک: الغدیر ۹/۵۰-۵۲.

شعیب ناشناس، از سیف حدیث ساز متهم به کفر اشارت کرده که کعب، نیرنگ کار و جادوگر بوده، عثمان به ولیدبن عقبه در آن باره نامه نوشته که اگر موضوع صحت داشته باشد او را ادب کند و ولید او را ادب کرد.

درحالی که نامه عثمان به ولید نمی تواند صحیح باشد و در هیچ کتاب تاریخی و سیره ای نیز نیامده است. شگفت تر آنکه اگر نیرنگ و تردستی کعب ثابت باشد، آن در دین مبین تعزیر و تنبیه شرعی دارد. درحالی که خلیفه، حدّ شراب برای ولیدبن عقبه شرابخوار، را اجرا نکرده و اقامه حد را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جا آورد. وانگهی آن اشعاری که به کعب نسبت داده اند خطاب به عثمان است نه ولید پسر اروی بنت کریره است. این گونه می بینیم دست های ناپاکی با تاریخ و بر اساس هوی و هوس بازی کرده به قصد تقرب به صاحبان قدرت روایتی آشفته پدید آورده اند.

(فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون)(۱)

پس رهایشان کن تا در باطل فرورونـد و به بازی سرگرم باشند تا روزی را دیدار کنند که وعده داده می شوند.

تبعید عامربن عبد قیس

خلیفه، عامربن عبد قیس تمیمی بصری را که مردی زاهد و عابد بود، به شام تبعید کرد. طبری می نویسد: مردمانی از

۱- زخرف/۸۳.

مسلمانان جمع شدند و دربارهٔ پاره ای از کارها و عملکردهای عثمان گفتگو کردند. رأی بر این قرار گرفت، کسی را بفرستند و او را آگاه سازند. عامربن عبدالله تمیمی عنبری را فرستادند، او چون به حضور عثمان رسید چنین گفت: مسلمانان گرد هم آمدند و در کارهای تو نگریستند؛ دیدند خطاهای بزرگی انجام داده ای. از خدای عزّوجّل پروا کن و به سوی او برگرد.

عثمان گفت: بنگرید، مردم او را قاری و آموزگار قرآن می پندارند. او آمده با من دربارهٔ چیزهای پیش پا افتاده سخن می گوید. به خدا قسم که به یقین او نمی داند خدا کجاست؟

عامر گفت: من نمی دانم خدا کجاست؟! عثمان گفت: آری به خدا قسم تو نمی دانی خدا کجاست؟!

عامر گفت: به خدا سوگند من می دانم خدا کجاست. همانا خدا در کمین تو است.

در این حال، عثمان فرستاد تا معاویه، عبدالله بن سعدبن ابی سرح، سعیدبن عاص، عمروبن عاص و عبدالله بن عامر بیایند، تا با آنان مشورت کند. عثمان گفت: هر شخصی وزیران و خیر اندیشانی دارد و شما وزیران و خیراندیشان و افراد مورد وثوق من هستید. مردم کارهایی کرده اند که می دانید و از من خواسته اند کارگزاران و استانداران خود را برکنار کنم و کارهایی را که خوش ندارند رها کرده به کارهایی که آنان دوست می دارند عمل کنم. بکوشید برای من نظر دهید. عبدالله بن عامر به عثمان گفت:

ص:۴۰

به نظر من آنان را با جهاد مشغول کن، تا رام شوند و تنها به خود بیاندیشند و جز به زخم پشت ستورشان و شپش پوستینشان، فکری نداشته باشند!

سعیدبن عاص گفت: جماعت را رهبری است که چون هلاک شود، آن ها نیز پراکنده شوند و هرگز اجتماع پیدا نکنند. این درمان ریشه ای اما مشکل است. عثمان گفت: این نظر خوبی است؛ لیکن چگونه؟!

معاویه بن ابی سفیان گفت: استانداران و کارگزاران خود را بر اساس کاردانی انتخاب کن. تا از پس مخالفان برآیند؛ من از سوی خودم ضمانت می دهم.

عبدالله بن سعد گفت: مردم آزمند را از این اموال بده، دل های آنان به سوی تو برمی گردد.

عمروعاص گفت: من می بینم تو مردم را به کارهایی واداشته ای که میلی بر آن ندارند. تصمیم بگیر میانه رو باشی. اگر نمی توانی از خلافت کناره بگیر و باز اگر نتوانستی، تصمیمی بگیری پیش برو (هرچه بادا باد).

عثمان گفت: شپشک به پوستین تو افتد. این سخن تو جدّی بود؟! او سکوت کرد تا همه رفتند. عمرو عاص گفت: ای خلیفه تو عزیزترین برای من هستی. من دیدم این سخنان پخش شده و به گوش مردم خواهد رسید، خواستم سخن من به گوش آن ها برسد و به من اعتماد کنند. آنگاه من از شما بدی را برطرف کنم.

ص:۴۱

عثمان استانداران را با فرمان سخت گیری بر مردم به محل مأموریت خود گسیل کرد و به آن ها دستور داد مردم را دسته دسته به جنگ بفرستند و مستمّری ها را قطع کنند تا احساس نیاز نمایند. بلاذری، از ابو مخنف روایتی متفاوت درباره عامربن قیس تمیمی دارد.(۱)

نوشته اند عثمان، عامربن قیس را به شام تبعید کرد و معاویه او را در کاخ سبز پذیرفت. او کنیزی را نزد او فرستاد تا از حال او جویا باشد. پسر قیس همهٔ شب را به عبادت می پرداخت و از طعام معاویه چیزی نمی خورد، فقط پاره ای نان خشک که همراه داشت به آب می زد آن را می خورد و از آن آب می نوشید...(۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آن روز، چه منظره شگفتی بود! مردمان شایسته، همه در رنج و عذاب بودند یکی زیر شکنجه بوده و دیگری در سیاه چال زندان انداخته شده و سوّمی زیر کتک، دنده اش خرد می شد و چهارمی از شهری به شهری دیگر تبعید گشته و مورد اهانت و تحقیر قرار می گرفت. همهٔ این ها به خاطر آن بود که آنان برای حق به خشم آمده بودند و نهی از منکر می کردند. خلیفه به جای این

۱- الانساب، بلاذری ۵/۴۳و۵۷؛ طبری ۵/۹۴؛ کامل، ابن اثیر ۳/۶۲؛ تاریخ ابن خلدون ۲/۳۹۰.

۲- الاصابه۳/۸۵؛ معارف ابن قتیبه /۸۴ و ۱۹۴و...

رفتارها می توانست محفلی فراهم آورد و به موضوعات رسیدگی کند و سرانجام به تفاهم برسند امّا...

تفاهم چگونه؟ خلیفه را بنگرید کعب او را به تقوا و خوف خدا فرا می خواند؛ امّا خلیفه کلام او را ناچیز می شمارد و او را مورد استهزاء قرار می دهد یا به سخن چینی مثل حمران بن ابان گوش فرا می دهد که خود شاهد عمل به فحشای او بوده است. در مورد شکایت مردم از ولیدبن عقبه، حمران را به کوفه فرستاد تا تحقیق کند و ولید به او رشوه داد. وقتی به مدینه نزد عثمان آمد، شهادت دروغ داد و ولید را ستایش کرد که داستان طولانی است.

همین حمران بن ابان را به سبب انجام فسق و فجور تبعید کرد؛ لیکن برای او خانه فراهم آورد تا در آنجا به زندگی خود سامان دهد، درحالی که ابوذر غفاری، آن یار صادق و مورد تصدیق پیامبر را در ربذه، درجایی بدون سایه بان فرود آورد. این، نشان از پستی دنیا در نزد خداست.

آیا زهد و پارسایی عامربن قیس که زبانزد کاروان ها و مردمان شهرها و دیارها بود بر خلیفه پوشیده مانده، که به سخن چینی ایادی اموی و نقل های واهی و ضدونقیض درباره او گوش داده است؟!(۱)

ص:۴۳

۱- دربار ه عامربن قیس و تهمت هایی که به او زدند ر. ک؛ طبری ۵/۹۱، ابن عساکر ۷/۱۶۷ و جز آن.

تبعید عبدالرحمن جمحی

او از کسانی است که، خلیفه او را تبعید کرد. گفته اند وقتی عثمان، خمس غنائم افریقا را به مروان داد؛ عبدالرحمن، شعری سرود و خلیفه او را بدان سبب در خیبر زندانی کرد. او در آنجا هم شعری سرود و فرستاد: به علی و عمّار برسانید که آن دو بر راه درستی هستند. علی آن قدر باعثمان سخن گفت تا او عبدالرحمن را از زندان آزاد کرد، به شرط آن که در مدینه نماند و در قلعهٔ قموص، فرود آید، باز شعری فرستاد به این مضمون: اگرعلی (علیه السلام) نبود که خدا به یاری او مرا از غل و زنجیر، نجات داد امید به کسی نداشتم که از دستان من این بند بگشاید، جانم به قربان علی (علیه السلام) که مرا از دست بی دین و ناسپاسی خلاصی بخشید...

عبدالرحمن در صفّین همراه با علی (علیه السلام) بود و در آن روز گفت:

اگر مرا بکشید من پسر حنبل هستم، من هستم که در میان شما کلمه «نعثل» (عثمان را) به زبان آوردم.(۱)

خلیفه، علی (علیه السلام) را تبعید می کند!

شاید بحث گسترده درباره آنچه بین عثمان در زمان خلافت خود و علی (علیه السلام) رخ داده، به درازا کشد و موجب خدشه دار شدن عواطف گردد و ما از طرح برخی کلمه های گزنده و

۱- یعقوبی ۲/۱۵۰؛ طبری ۲/۲۵؛ الاصابه ۲/۳۹۵ و...

نیش دار، که خلیفه نسبت به علی (علیه السلام) بر زبان رانده، بزرگوارانه درمی گذریم، جز آنچه ضرورت تاریخ نگاری مسئولانه، ایجاب می کند.

آیا برای انسان کاملی که برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، رو به خدا کرده و نیکوکار است و به قرآن و تمام آنچه خدا نازل فرموده، ایمان دارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تصدیق کرده و سال ها در کنار او، خانه به خانه زیسته است و او برتری های امیر مؤمنان را به صراحت به زبان آورده و از روحیات و خلقیات کریمه اش آگاهی داشته است و بارها از دفاع و حمایت علی از دین حنیف، سپاس گزاری به عمل آورده است، آیا برای چنین انسان کاملی، شایسته است گفته شود: «چرا مروان تو را ناسزا نگوید که تو در نزد من، برتر از او نیستی»!(۱) همان مروان رانده شده رسول خدا و فرزند رانده شده، نفرین شده و پسر نفرین شده؟!

یا سخن نیشدار عثمان که گفت: به خدا سوگند! ای ابا الحسن نمی دانم مرگ تو را آرزو کنم یا حیات و زندگانی تو را یا کلام دیگر که گفت: تو از عمّار بهتر نیستی! و به تبعید، از او سزاوارتر باشی،(۲) یا آن کلام درشتی که تاریخ نگاران دوست نمی دارند آن را یاد کنند. ما نیز سکوت کرده از آن درمی گذریم.(۳)

ص:۴۵

۱- رک؛ الغدیر ۸/۳۰۲ درباره مروان و ۲/۲۰۱۸، الفتنه الکبری /۱۶۵.

۲- الفتنه الکبری /۱۶۵.

۳- الغدیر ۸/۲۹۸ در تبعید ابوذر.

افزون بر این خلیفه، علی (علیه السلام) را چندین بار از مدینه و از خانه و کاشانه خود دور می کند. توسط ابن عباس پیغام می دهد که علی باید به ینبع برود تا نه او غصّه ما خورد و نه ما غصّه او.

آیا کسی نیست از این خلیفه بپرسد: چه چیزی موجب شده این امام معصوم و پاک از خطا و لغزش، مستحق تبعید شده است؟ آیا به زعم خلیفه، علی (علیه السلام) هم کمونیست و سوسیالیست بوده آنگونه که به ابوذر تهمت زدند. یا سخن ناراستی گفته چنان که عمّار و ابن مسعود بدان متهّم شدند، آیا به پندار خلیفه، علی (علیه السلام) شایسته آن ناسزاها و اهانت ها بوده که امثال آن را به عمّار، مورد ستایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، نیز گفته است، یا به گمان او، علی (علیه السلام) همانند کعب بن عبده پارسای شایسته، شعبده باز بوده است؟! یا به تهمت هایی که به آموزگاران قرآن در کوفه، زدند و به شام تبعیدشان کرد، متهم بوده است؟!

حاشا که پسر عمو و داماد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لغزشی قولی و عملی داشته باشد. و حاشا که آن مردمان تبعید شده و صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و تابعین نیکوکار، اهل آن تهمت ها و نسبت ها باشند. تنها می توان گفت که این برگزیدگان نیکوکار و آمران به معروف و ناهیان از منکر علی (علیه السلام) را پناهگاه خود می دانستند و او خشم خلیفه را از آن ها، برمی گردانید و مانع از

ص:۴۶

آن می شد که در حق آن صالحان و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم خطرناکی بگیرد.

(و الله یدافع عن الذین آمنوا و انه علی نصرهم لقدیر)

و خدا از مؤمنان دفاع می کند و خدا به یاری شان تواناست.

وانگهی معقول نیست، ستمگر و یاغی به علی پناهنده شود، بلکه امیر مؤمنان تنها از افراد صالح و رشد یافته و مبارز علیه ظلم و ستم، حمایت می کند. مولای ما سرپرست اهل ایمان و امیر نیکان، پیشوای پیشانی سفیدان، و رهبر پارسایان و سرور مسلمانان است. چون او به قول پیامبر راستگو سرپرست مؤمنان و امیر نیکان و پرهیزکاران است.

پس چرا وجود مولای ما امیرمؤمنان بر خلیفه گران آمد که می خواست از آن خلاصی یابد و او را از مدینه به ینبع تبعید نماید. در حالی که وجود او لطفی است از سوی خدای سبحان بر همهٔ امّت، به خصوص محیطی که در آنجا سایه می گسترد و بر آن گام می نهاد.

آری حضور علی (علیه السلام) در آن روزگار بر کسانی سنگین بود که می خواستند با آسایش خط ناراست شیطانی خود را دنبال کنند و اموال مسلمانان را غارت نمایند و صدای کسی درنیاید به خدا سوگند همین سخنان گزنده خلیفه در حق امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و اهانت های او به وی، مردمان رذل بنی امیه را دل و جرأت بخشید که نسبت به او زبان دراز کنند؛ که خلیفه خود، نخستین

کسی بود که چنین وضعی را پیش آورد و دو لنگهٔ در را در آن جامعه اسلامی گشود و با کوچک کردن مقام او به سفلگان عرب و ستمگران بنی امیه جسارت داد. در زمان های پسین نیز حاکمان اموی بر آن اصل گام برداشتند و آن انسان اسوه و نمونه را آشکار ناسزا گفتند.

بی گمان کسانی که خدا و رسول او را آزار می رسانند. خدا در دنیا و آخرت لعنت شان کرده و عذاب خوارکننده ای برای شان فراهم فرموده است.(۱)

آیه ای در بارهٔ خلیفه

نقل کرده اند که عثمان صدقه می داد و در راه خیر احسان می کرد. برادر رضاعی او عبدالله بن ابی سرح به او گفت: این چه کاری است که تو می کنی؟ نزدیک است چیزی برای خود باقی نگذاری؟ عثمان در جواب گفت: من گناهان و خطاهایی دارم و با این کار می خواهم رضای خدا را بطلبم و آمرزش او را امید دارم. عبدالله گفت: این شتر را با پالان او به من بده و من همه گناهان تو را بر گردن می گیرم. عثمان نیز چنین کرد و بر آن، گواه گرفت و از برخی صدقه ها و احسان ها، دست نگاه داشت.

خدای متعال این آیات را نازل، و فرمود:

۱- احزاب/۵۲.

آیا دیدی آن را که [از جهاد] روی بتافت و اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. آیا علم غیب نزد اوست و می بیند؟(۱)

واحدی و ثعلبی نیز گفته اند: آیات مزبور در حق عثمان نازل شده و اشاره به فرار او در میدان احد است. (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: از پسر ابی سرح عجیب نیست، تعجّب از خلیفه مسلمین است که چنان خرافه را می پذیرد، گویا نشنیده که قرآن می فرماید:

هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی کشد.(۳)

عثمان بر چنان کاری گواه هم گرفت گویا حساب و کتاب در روز قیامت به دست پسر سرح است. خداوند فرمود:

کسانی که کفر ورزیدند به مردمانی که ایمان آوردند گویند: به دنبال راه ما باشید، گناهان شما را بر دوش می کشیم در حالی که آن ها، به دوش کشندۀ هیچ گناهی از ایشان نیستند و اینان به طور یقین دروغ گویان اند و البته بار سنگین خود را همراه با بار سنگین آنان حمل کنند و در روز قیامت از آنچه به دروغ می گفتند، سؤال شوند.(۴)

آری پسر ابی سرح برادر رضاعی خلیفه، اگر به حکم عدالت، بار گناهی را به دوش کشد، همین گناه جرئت به خدا و کوچک

۱- نجم/۳۳-۳۵.

۲- اسباب نزول واحدی/۲۹۸ و...

۳- انعام /۱۶۴.

۴- رک؛ نساء/۲۳ و ۱۱۱؛ زلزله ۷ و ۸؛ مدثر/۳۱۱؛ غافر/۱۷؛ جاشیه /۲۲.

شمردن آتش قهر و غضب الهی است که برادرش را از صدقه و احسان بازداشته است، نه گناهان عثمان که او در گذشته یا حال انجام داده و بالاتر از همه، بی اطلاعی خلیفه از آیات قرآن کریم و پذیرفتن پیشنهاد پسر ابی سرح و بخشیدن شتر خود به اوست و حتی گواه گرفتن از مردم به آن کار بی خردانه و بها دادن به آن سخن مسخرهٔ پسر ابی سرح و بالاتر از همه، آن که وقتی خویشاوندان پدری خلیفه، همین ابن ابی سرح و دیگران، حکومت را به دست گرفتند؛ همانند شتری گرسنه که بر علف بهاری افتد، اموال مسلمانان و بیت المال را حیف ومیل کردند.

خلیفه نمی داند چگونه از آتش خلاصی یابد؟

ابن عساکر نقل می کند: عمر بر عثمان بن عفّان گذر کرد و سلام گفت و جوابی نشنید. نزد ابوبکر آمد و گفت ای خلیفهٔ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، پس از رسول خدا چه مصیبتی رخ داده؟ ابوبکر پرسید: چه شده؟ عمر گفت: بر عثمان گذشتم و سلام کردم و او جواب سلام مرا نداد. ابوبکر دست عمر را گرفت و هر دو نزد عثمان آمدند و سلام گفتند او جواب سلام آن ها را داد. ابوبکر گفت: عمر نزد تو آمده و سلام گفته و تو جواب نداده ای؟ عثمان گفت: به خدا سوگند من او را ندیده ام. ابوبکر پرسید: چه فکری تو را مشغول کرده بود؟ عثمان گفت: در این اندیشه بودم که ما از رسول خدا جدا شدیم و از او نپرسیدیم که راه خلاصی از آتش چیست؟ ابوبکر گفت: به

خدا قسم من از رسول خدا پرسیدم. عثمان گفت: پس به ما همه چیز بده و غم و غصّه بزدای. ابوبکر گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به رشته محکم، لااله الّاالله، چنگ بزنید.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عصر رسالت و از بدو بعثت تا لحظهٔ وفات، هرشب و روز کلمهٔ توحید را مطرح می فرمود و این که تنها مایهٔ نجات از آتش و یگانه وسیلهٔ رهایی از هلاکت کلمهٔ «لا اله الّا الله» است و عروه الوثقی، همان است که باید به آن چنگ زد.(۲) و فرمود: هرکس به یگانگی خدا شهادت دهد و رسالت مرا بپذیرد خدا آتش را بر او حرام کند و ده ها روایت دیگر. (۳)

امّا چه باید کرد؛ گویا گوش خلیفه سنگین بوده یا در اصل به آن، بها نداده است.

ترک تکبیر در نماز

عمران بن حصین می گوید: در پشت سر علی (علیه السلام) نماز می خواندم که به یاد نماز با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دو خلیفه افتادم. او (علی (علیه السلام)) هر وقت سر بر سجده می نهاد و هرگاه سر از رکوع بلند می کرد، تکبیر می گفت از ابو نجید پرسیدم اول کسی که تکبیر را ترک کرد که بود؟ گفت: عثمان چون سنّش

۱- تاریخ، ابن عساکر۲/۵۸.
۲- رک؛ لقمان /۲۲؛ بقره /۲۵۶ و ۸۲.
۳- تاریخ، بخاری ۴/۱۴، قسمت دوم.

بالا رفته و صدایش ضعیف شد، تکبیر را رها کرد.(۱)

نتیجه این سخنان

تاریخ نگـاران درباری خلافت به وظیفه علمی و اخلاقی خود عمل نکرده و بر اساس تمایلات نفسانی و حبّ و بغض، قلم زده و دچار تحریف و حـذف و سانسور شـده اند. برای مثال، طبری در بیان حرکت مصـری ها و فرود آمدن آنان در «ذی خشب»، به نقل از واقـدی می نویسـد: در اینجا کارهایی فراوان رخ داده که برخی گذشت و از یاد برخی دیگر، روی گرداندم و خوش نداشتم که کارهای زشت و ناپسند را بیاورم. (۲)

در جای دیگر می نویسـد: بسـیاری از چیزهایی را که کشـندگان عثمان، آن ها را بهانهٔ قتل وی قرار دادند، یاد کردیم و از یاد برخی در جـایی دیگر نیز می نویسـد: بین محمـد بن ابی بکر و معـاویه نامه نگاری هایی به عمل آمـده، خوش نـدارم آن ها را بیاورم که تودهٔ مردم تاب شنیدن آن ها را ندارند.

ابن اثیر نیز در تاریـخ خود می نویسـد: بسـیاری از اموری را که مردم آن ها را وسـیله ای برای قتل عثمان قرار دادنـد، به عللی، رها کردیم.(۳)

ص:۵۲

۱- مسند، احمد ۴/۴۲۸-۴۴۴، این بحث را در الغدیر ۱۰/۲۰۵ بخوانید.

۲- تاریخ، طبری ۵/۱۰۸ و ۱۱۳ و ۲۳۲.

۳- الکامل ۳/۷۰.

ابن کثیر دمشقی می نویسد: عثمان در سال (۳۳ ه) برخی از اهل بصره را از این شهر به شام و مصر تبعید کرد، به عللی که به او، چنین اجازه ای را می داد. آنان مردم را بر خلیفه می شوراندند و دشمنان را در پائین آوردن مقام و منزلت او، جرئت می بخشیدند. آنان در این کار ستمکار بودند و خلیفه، نیکوکار و بر راه درست حرکت می کرد.(۱)

در فرازی دیگر می نویسد: کارهایی پیش آمده که به کمک خدا آنچه ممکن باشد می آورم. سپس آنچه را که باب میل او و برابر ذوقش بوده، یاد کرده و جز زنجیره ای از دروغ ها چیزی دیگر نیاورده است.(۲)

دکتر فرید رفاعی نیز می نویسد: آنچه از ما انتظار می رود آنست که نظرمان را دربارهٔ خلیفه آشکار سازیم. او صحابی بزرگی است و در گردآوری قرآن و جز آن، اثری ماندگار دارد. او دینداری باگذشت بوده، که هیچ شبهه ای در آن نیست و ما نباید توقع داشته باشیم که مردم از دیدگاه قشری و بی رغبتی به دین بنگرند و از ما مطلوب نیست که ضعف حکومت عثمان را اثبات کنیم؛ بلکه مطلوب آن است که حوادث را با اختصار گزارش کنیم و در زنجیرهٔ این رخدادها و بررسی آن ها باید آنچه را که تعرض به آن مجاز است، به یاد آوریم و سپس برخی از

۱- البدائه و النهایه ۷/۱۶۶.

۲- البدائه و النهایه ۷/۱۷۷.

آنچه را یعقوبی در انتقاد بر عثمان یاد کرده و به همان روایت طبری- از سرّی دروغ پرداز، از شعیب ناشناس، از سیف رها شده و از نظر افتاده، متهم به کفر و الحاد- رسیده است.

علّامه امینی می نویسد: ما تنها به نمونه هایی از سخن و عملکرد عثمان برای آشکار ساختن روحیات او و بهرهٔ او از علم و تقوی سخن راندیم. حال مجموعه هایی از موضع گیری های معاصران او را ذکر می کنیم. به موضع گیری های علی (علیه السلام) می پردازیم.

برخی سخنان علی بن ابی طالب دربارهٔ عثمان و عملکرد او

علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست حدیث در این زمینه آورده است که برخی را یاد می کنیم:

پس از قتل عثمان فرمود: اگر امر به قتل او کرده بودم، قاتلش بودم؛ و اگر از این امر بازمی داشتم، یاورش بودم. یعنی هیچ یک از دو گروه را بر دیگری برتری نیست. در بیان حال خلیفه و شورشیان نیز فرمود: او تبعیض به ناحق قائل شد و شما نیز آز آن امر ناراضی بودید و نارضایتی خود را آنگونه که باید بروز ندادید؛ و خداوند برای هر دوی شما قانونی دارد که به اجرا درخواهد آورد.(۱)

آنگاه که خلیفه او را به ینبع تبعید کرد خطاب به ابن عباس

ص:۵۴

۱- نهج البلاغه ۱/۷۶.

فرمود: او مرا چون شتری آبکش درآورده که مـدام بروم و بیـایم. آنقـدر از او دفـاع کردم که بیم آن دارم که در بارگـاه الهی گنه کار باشم.(۱)

بر فراز منبر این گونه از عثمـان یـاد کرد: به خـدا سوگنـد، نه او را کشـتم، و نه در کشـتنش یاری رسانـدم، و نه از آن ناراحت شدم.(۲)

نقل است از قول عمار یاسر که حضرتش فرمود: در قتل او نه ناراحت شدم و نه خوشحال؛ نه ترغیب به قتلش کردم و نه از آن بازداشتم.(۳)

روایت است از عبـدالرحمن بن عبید(۴) که معـاویه پس از قتـل عثمـان، هیئتی نزد علی فرسـتاد که شـهادت بر مظلومیت خلیفه دهـد و او نیز چنین گواهی نداد. آنان گفتند ما از کسـی که بر مظلوم کشـته شدن خلیفه گواهی ندهد، بیزاریم. آنگاه امام این آیه را تلاوت فرمود: البته تو مردگان را شـنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران – چون پشت بگردانند – نمی توانی بشنوانی؛ و راهبر کوران [و بازگردانـنـده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسـلمانند، نمی توانی بشنوانی.(۵)

دربارهٔ عثمان فرمود: حق گران، اما شفا بخش؛ و باطل

ص:۵۵

۱- نهج البلاغه ۱/۴۶۸.

۲- انساب الاشراف ۵/۹۸.

۳- انساب الاشراف ۵/۱۰۱.

۴- کتاب صفین /۲۲۷؛ تاریخ طبری ۶/۴؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۱۲۵.

۵- نمل /۸۰-۸۱

سبک، اما بلاخیز است. اگر با تو صادقانه سخن گویند، برآشوبی، و اگر لب به دروغ باز کنند، خوشت می آید.(۱)

در جواب معاویه که او را متهم به خودداری از بیعت با خلفا و حسادت به آنان و اقدام به جنگ مسلحانه با آن ها کرده بود، می نویسد: پناه بر خدا از جنگ مسلحانه اگر چنین کرده باشم، اما اینکه از آن ها دلی خوش نداشتم، هرگز از این موضع خویش عذر نخواسته و باز نخواهم گشت. و تو می دانی که او چگونه عمل کرد و مردم با او چه کردند...(۲)

علی بر منبر فرمود: به خدا سوگند او (عثمان) گناهانی را که اینان مرتکب می شوند، تا قیامت به دوش خواهد کشید.(۳)

امیر مؤمنان در جواب اشعث که او را ترغیب به عمل عثمان می کرد، فرمود: عمل او ننگین و مربوط به فردی سست عنصر و عقلی ناکارامد است.(۴)

آنگاه که مالک اشتر را به ولایت مصر منصوب می کرد خطاب به اهالی مصر شرایط پیش از خلافتش را این گونه نوشت: هنگامی که به فرمان خدا عمل نمی شد و حق پایمال گشته و حاکمیت رنگی از اسلام نداشت و به دستور و شیوهٔ اسلامی عمل نمی شد.(۵)

آنگاه که یکی از مردم شکایت خود را از عثمان به وی

۱- انساب الاشراف ۵/۴۴.
۲- صفین/۱۰۲؛ عقد الفرید۲/۲۸۶؛ نهج البلاغه ۲/۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید۳/۴۰۹.
۳- شرح ابن ابی الحدید۱/۱۷۹.
۴- نهج البلاغه ۲/۶۳؛ تاریخ طبری ۶/۵۵.
۵- شرح ابن ابی الحدید۱/۱۷۸.

عرضه داشتند به او فرمود: ... آنچه ما از سنت پیامبر در اداره جامعهٔ مسلمین دیده ایم، تو نیز دیده ای و شنیدنی ها را شنیده ای و مصاحب پیامبر بوده ای؛ خلفای پیشین نیز بیش از تو در اجرای قانون اسلام موظف نبوده اند و تو در خویشی با پیامبر، به سبب دامادی او، از آنان پیشی؛ پس خدا را در نظر گیر، و رفتارت را مراقبت کن. به خدا سوگند که تو هرگز آگاه و بینا نخواهی شد، که هر آنچه باید دیده ای و آگاهی؛ بدان که برترین بندگان نزد کردگار، پیشوای عادلی است که آگاه بر دین بوده و دیگران را نیز آگاه گرداند و سنت گرامی پیامبر را پیاده سازد...(۱)

در خطبه شقشقیه فرمود: ...آنگاه سومین برخاست و به همراهش بنی امیه همچون شتری که در میان علف های نورس بهاران به چرا رها شده، به بلعیدن بیت المال درآمدند تا کارش به سستی گرایید و اعمالش او را از پای درآورد...(۲)

سخنان عایشه دختر ابی بکر

علّامه امینی (رضی الله عنه) ، سخنان ام المؤمنین عایشه را دربارهٔ عثمان، که شامل بیست و دو گزارش با ذکر منابع است آورده که از آن جمله است: به هنگام محاصرهٔ عثمان، عایشه قصد زیارت

ص:۵۷

۱- نهج البلاغه ۱/۳۰۳؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۶۳؛ تاریخ، ابن کثیر ۷/۱۶۸.

۲- نهج البلاغه /خ؛ ۳.

خانه خدا کرد. مروان بن حکم با عده ای آمدند و گفتند اکنون موقع سفر نیست، خلیفه در محاصره می باشد عایشه نپذیرفت و مروان با خواندن شعری به او کنایه زد:

قیس شهرها را بر ضدّ من به آتش کشید وقتی شعله ها بالا رفت او راه خود را پیش گرفت.

عایشه گفت: ای آنکه با خواندن شعر به من کنایه می زنی، به خدا قسم دوست داشتم بر پای تو و دوستت (عثمان) که برای تو مهمّ است سنگ بزرگی بسته می شد و به قعر دریا انداخته شده بودید.

همچنین عایشه به ابن عبّاس که در آن سال، سرپرست حاجیان بود، گفت: ای عبّاس خدا به تو عقل و هوش و بیان داده مبادا از این طاغوت یاغی (عثمان) حمایت کنی.

عایشه در مکه خبر قتل عثمان را شنید؛ دستور داد در مسجدالحرام چادری برایش به پا کنند. گفت: همان طور که ابوسفیان برای قوم خود در روز بدر نکبت آفرید، امروز عثمان برای قوم خویش مصیبت به بار خواهد آورد.

عایشه در مکه اخبار مدینه را دنبال می کرد از شخصی به نام اخضر پرسید: مردم چه کردند؟ او گفت عثمان مردمان مصر را کشت: عایشه گفت: انّا الله... او کسانی را که حقشان را می خواستند و منکر ظلم بودند، کشت؟! ما به این کار خوشنود نیستیم. از قضا، شخصی دیگر آمد و عایشه از او

پرسید مردم چه کردند؟ او گفت مردمان مصر، عثمان خلیفه را کشتند. عایشه گفت: شگفتا! اخضر، مقتول را قاتل پنداشته بود!

در جریان شرابخواری ولیدبن عقبه، گواهان به عایشه پناه بردند. عثمان از حجرهٔ عایشه سخنان تندی شنید و گفت: این از دین برگشته ها و تبهکاران عراق، پناهگاهی غیر از خانه عایشه نیافتند؟ عایشه کفش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بالا برد و گفت سنّت صاحب این کفش را رها کرده ای!

او زمانی که رفتار تند عثمان را با عمّار یاسر شنید به خشم آمد و رشته مو و کفش و جامهٔ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشان داد و گفت: چقدر زود سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کردی. عثمان به اندازه ای عصبانی شده بود که نمی دانست چه می گوید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) زمانی که به بصره نزدیک شده بود. در نامه ای نوشت: ... ای عایشه تو با نافرمانی خدا و رسول او از خانه ات بیرون آمدی و چیزی را دنبال کردی که به تو ارتباطی ندارد. تو مدعی اصلاح بین مسلمانان هستی، به من پاسخ بده زن و لشکرکشی و آشکار گشتن در برابر مردان یعنی چه؟! و با اهل قبله درافتادن و خون های گرم را ریختن یعنی چه؟! وانگهی تو می پنداری خواهان خون عثمان هستی، اوّل: عثمان از بنی امیه است و تو از قبیلهٔ تیم؛ دوم: مگر تو خودت دیروز در میان اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی گفتی: نعثل را

بکشید خدا او را بکشد که کافر و ناسپاس شده است. ای عایشه تقوا پیشه کن و راه خانه ات را در پیش گیر و پرده نشین باش.

محمد پسر طلحه که مردی عبادت پیشه بوده در سؤال از وی دربارهٔ کشندگان عثمان به سه تن اشاره کرد و آن جوان پرسنده در چند بیت شعر چنین سرود:

از پسر طلحه راجع به کسی که در شهر مدینه کشته شد و مقبور نگردید، (عثمان) پرسیدم. او گفت سه گروه او را کشتند و اشک از چشمان او ریخت. یک سوّم مسئولیت قتل، بر آن بانوی کجاوه نشین (عایشه) است، و یک سوّم هم بر عهده آن مرد سوار بر شتر سرخ (طلحه) و یک سوّم بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتم دربارهٔ دو نفر اول راست گفتی و امّا در مورد شخص سوّم سخت اشتباه کردی!

عایشه جریان عثمان را دنبال می کرد از شخصی به نام ابن ام کلاب، پرسید چه شد؟ او گفت: مردم عثمان را کشتند، پرسید بعد چه شد او گفت هشت روز گذشت و کار به بهترین شکل سامان یافت، مردم با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیعت کردند. عایشه گفت: ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت؛ مرا برگردانید او به مکه برگشت و گفت: به خدا قسم! عثمان مظلومانه کشته شد. من خواهان خون او خواهم بود. پسر ام کلاب گفت: به خدا سوگند تو خود اولین کسی

بودی که درباره او حرف می زدی. عایشه گفت: او را پس از توبه کردن، کشتند و ابن ام کلاب اشعاری بدین مضمون سرود:

آغاز امر از تو و دگرگونی ها هم از تو است. بادها از سوی تو و باران نیز از تو است. تو به قتل آن پیشوا (عثمان) فرمان دادی و به ما گفتی او کافر شده است. فرض کن ما در کشتن او فرمان از تو بردیم، پس کشنده او در نزد ما کسی است که فرمان داده است؛ البته با کشتن او نه آسمان بر زمین افتاد و نه آفتاب و ماه گرفت. مردم با مردی صاحب فکر و هوش، بیعت کردند که تیرگی ها، کژی ها را می زداید و جامهٔ جنگ بر تن پوشیده نبرد می کند. آن کس که وفا کرد، مانند کسی نیست که فریبکاری و بی وفایی نمود.

ابن عساکر نیز می گوید: مردم شام دربارهٔ عایشه و قتل عثمان، سخنانی داشتند. به آنان گفته شد: مثل شما و عایشه مثل چشم است که درد کند و اذیت نماید؛ نمی شود آن را درآورد که باید مدارا کرد و ساخت. عایشه مردم را به قتل عثمان تشویق می کرد و آرزوی خلافت برای طلحه داشت. امّا پس از بیعت مردم با علی (علیه السلام) مظلومیت عثمان را فریاد کرد و با افسوس می گفت: هرگز قدرت به تَیْم بر نمی گردد. شخصی از سعدبن ابی وقاص پرسید: عثمان را که کشت؟ او در جواب گفت: او را شمشیری کشت که عایشه آن را بر آهیخت

و طلحه آن را تیز کرد و علی بن ابی طالب آن را زهرآگین ساخت.

عایشه پس از جنگ جمل به مدینه بازگشت. مغیره بن شعبه به دیدار او آمد. عایشه گفت: اگر روز جمل بودی، می دیدی که تیری به کجاوه من اصابت کرد و حتی به پوست تن من خورد. مغیره گفت: ای کاش آن تیر شمارا می کشت تا کفاره گناهانی باشد که تو دربارهٔ عثمان داشتی و مردم را به قتل او بر می انگیختی. عایشه عثمان را قبل از کشته شدنش نعثل، شیخ احمق، یهودی مفلوک، می نامید. ولید می گوید: نعثل در لغت، در معنای کفتار نر است.

عایشه پس از قتل عثمان، بر او رحمت می فرستاد و می گریست. عمّار یاسر به او گفت تو دیروز مردم را به کشتن او ترغیب می کردی، امروز برایش اشک می ریزی و گریه می کنی؟!(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در دنباله این بیست و دو گزارش می نویسد: این سخنان افزون بر نقطه نظرهای عایشه دربارهٔ

۱- رک؛ طبقات، ابن سعد ۵/۲۵، چاپ لیدن؛ الانساب، بلاذری ۵/۷۰ و ۷۵ و ۹۱؛ الامامه و السیاسه ۱/۴۳ و ۴۶ و ۵۷؛ تاریخ طبری ۵/۱۴۰ و ۱۶۶ و ۱۷۲ و ۱۷۶؛ عقد الفرید ۲/۲۶۷ و ۲۷۲؛ تاریخ ابن عساکر ۷/۳۱۹؛ تاریخ ابی الفداء۱/۱۷۲؛ شرح ابن ابی الحدید ۲/۷۷ و ۵۰۶؛ نهایه، ابن اثیر ۴/۱۶۶؛ اسد الغابه ۳/۱۵؛ الکامل، ابن اثیر ۳/۸۷؛ حیات الحیوان ۲/۳۵۹؛ سیره حلبی ۳/۳۱۴؛ لسان العرب ۱۴/۱۹۳؛ تاج العروس ۸/۱۴۱.

عثمان، درس هایی آموزنـده برای ما دارد و از آن ها بر می آید که عایشه، عثمان را شایسته مقام خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانست و در دشمنی اش با عثمان به آنجا رسید که مرگ و زوال او و مروان را از روی صفحه زمین، آرزو کرد و برای مخالفت با او، آثار مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای مردم نشان داد و به تحریک آنان پرداخت. «و آن، نتیجه عملکرد دستان خود او بوده و خدا بر بندگانش ظلم کننده نیست.»

هدف عایشه از همه آن گفتارها و رفتارها این بود که خلافت و زمام داری به طلحه برسد. امّا چون دید مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند و خلافت پیامبر، علوی شد و جایگاه شایسته خود را پیدا کرد که با هواهای عایشه نمی ساخت، سپر را برگرداند، آن سخنان را گفت و آن رفتارها را از خود بروز داد و حتی هشدارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر پارس کردن سگان حوأب را نیز ارج ننهاد.

عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، عضو شورای شش نفری و صحابی بدری و از ده نفری است که گویند به بهشت بشارت داده شده است. او پس از شهادت ابوذر در ربذه با علی (علیه السلام) گفت وگویی داشته و کارهای عثمان را با هم در میان گذاشتند. علی (علیه السلام) فرمود: اینها همه کار تو بود. عبدالرحمن گفت اگر خواستی شمشیر به دست گیر و من هم شمشیرم را می گیرم که او (عثمان)، به قولی

که داده بود مبنی بر عمل به قرآن و سنّت وفا نکرد، و مخالفت ورزید. من نیز تا زنده ام با او سخن نخواهم گفت. عثمان در بیماری او به عیادتش رفت. عبدالرحمن روی به دیوار کرد و با او سخن نگفت.

عبدالرحمن وصیّت کرد که عثمان بر وی نماز نگزارد. یک وقت شترانی از باب زکات به عثمان آورده بودند و او آن ها را به برخی از فرزندان حَکَم بخشیده بود. این موضوع به گوش عبدالرحمن بن عوف رسید او به کمک عده ای آمد و همه را پس گرفت و در حالی که عثمان در خانه اش نشسته بود، آن ها را میان مردم قسمت کرد. عثمان قصر می ساخته و بدان مناسبت مردم را سور مفصّلی داد که عبدالرحمن بن عوف در میان دعوت شدگان بود و عبدالرحمن تا کاخ و آن طعام را دید گفت: ای پسر عفّان ما آنچه را مردم درباره تو می گفتند تکذیب می کردیم، اکنون راست دیدیم. من از آن بیعتی که با تو کردم، به خدا پناه می برم. عثمان عصبانی شد و به غلام خود گفت عبدالرحمن را بیرون کنند و دستور داد کسی با او همنشینی نکند. شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه می نویسد: عبدالرحمن با عثمان قهر بود تا از دنیا رفت.

در شورای شش نفره عبدالرحمن به علی (علیه السلام) پیشنهاد بیعت داد به شرط عمل به کتاب خدا و سنّت پیامبر و روش دو خلیفهٔ پیشین و علی (علیه السلام) نپذیرفت. او همین پیشنهاد را به عثمان کرد و او پذیرفت. در اینجا چند سؤال مطرح است.

ص:۶۴

شرط رعایت روش دو خلیفه در امر خلافت چه صیغه ای است؟ آیا روش آن ها با سنّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر بوده یا نه؟ در صورت نخست، آن شرط زائدی است و مبنای خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جز کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیز دیگر نیست، و در صورت دوّم: بر هر مسلمانی واجب بوده به مخالفت برخیزد. پس شایسته آن بود که بر عثمان مخالفت با سنّت را عیب گیرند، نه چیز دیگر. وانگهی او به روش خلیفه دوّم هم عمل نکرد، آنگاه که خویشاوندان پدری خود را بر همه مقدّم داشت. عبدالرحمن نیز به او ایراد گرفت و عثمان گفت: عمر در راه خدا از خویشاوندانش می برید و من برای خدا با خویشاوندانم می پیوندم و صله می کنم! و عبدالرحمن با عثمان تا زنده بود آشتی نبود و برخی افراد متعصب عذرهایی در این خصوص تراشیده اند که خنده آور است.

به یقین در روز قیامت از آنچه دروغ گفتند سؤال خواهند شد.(۱)

در آن روز عذرخواهی کسانی که ستم کرده اند، پذیرفته نخواهد شد و بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی شود.(۲)

۱- عنکبوت /۱۳.

۲- روم /۵۷.

طلحه بن عبیدالله

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند به بهشت بشارت داده شدند.

مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) وضعیت طلحه را در برابر قتل عثمان اینگونه بیان می کند: به خدا سوگند، طلحه، شتابزده خونخواهی عثمان را مطرح کرد مبادا خود او تعقیب شود که متّهم بود و در مدینه کسی به اندازهٔ طلحه، مردم را به قتل عثمان تحریک نمی نمود.

به هنگام محاصرهٔ عثمان، علی (علیه السلام) به طلحه فرمود آن جماعت را از عثمان برگردان. طلحه گفت به خدا سوگند تا بنی امیّه تاوان پس ندهند، چنین نمی کنم.

عثمان از طلحه، پنجاه هزار، طلبکار بود. طلحه آمد و گفت پول شما آماده است، بگیرید. عثمان گفت: ای ابا محمد! آن پول از آنِ تو باشد و به تو بخشیدم. عثمان در روزهای محاصره می گفت این تحریکات طلحه، سزای آن نیکی های من به وی است.

ابن عباس نزد عثمان آمد و ساعتی باهم گفت وگو کردند و بعد عثمان دست ابن عباس را گرفت و به سخنان مردم در اطراف خانه، گوش دادند. برخی می گفتند، منتظر چه هستید و برخی دیگر می گفتند شاید برگردد و توبه کند. در این میان طلحه سررسید و سراغ ابن عدیس را گرفت و با او درگوشی صحبتی کرد. پسر عدیس رفت و به یارانش گفت مگذارید

ص:۶۶

کسی به خانه عثمان وارد و یا از آن خارج شود. عثمان گفت این، دستور طلحه بود.

روزی که عثمان کشته شد، طلحه نقاب بر چهره بسته بود و خود را از دید مردم می پوشانید و به راهنمایی او برخی انصار از دیوار خانه عثمان بالا رفته و از پشت بام وارد شده و او را کشتند. به هنگام محاصرهٔ عثمان، علی (علیه السلام) در خیبر بود، تا رسید، عثمان او را طلبید آنان با هم صحبت هایی کردند. بعد علی (علیه السلام) به خانه طلحه که پر از جماعت بود، آمد و پرسید ای ابا محمد این کارها چیست؟

طلحه گفت: ای علی، کار از کار گذشته است.

در محاصرهٔ عثمان، طلحه از همه بیشتر تلاش می کرد و می گفت تا به خانه عثمان طعام و آب می رسد عثمان مشکلی نخواهد داشت و او مانع از بردن آب به خانه عثمان شد. علی (علیه السلام) از این کار خشمگین گردید و آب به عثمان رسانید. بلاذری در این مورد دو نقل متفاوت دارد.

ابن جاریه انصاری بر طلحه گذر کرد و پرسید کار عثمان به کجا کشید؟ به خدا قسم او را می کشید. طلحه گفت اگر هم کشته شود نه فرشته مقرّب کشته می شود و نه پیامبر مرسل.

گاهی عثمان از جلوی جماعتی می گذشت که طلحه هم در میان ایشان بود و سلام می کرد و آنان جواب سلام او را نمی دادند، عثمان می گفت: گمان نمی کردم آن قدر زنده بمانم

ص:۶۷

که تو طلحه، جواب سلام مرا ندهی.

ابن عساکر می نویسد: مروان بن حکم در جمل حضور داشت با خود گفت فرصت مناسبی است من انتقام عثمان را از کشنده او بگیرم و تیری انداخت و طلحه بدان سبب کشته شد. به ابان پسر عثمان نیز گفت من قاتل پدر تو را کشتم. و عبدالملک بن مروان می گفت: اگر نبود که خود مروان به من خبر داد که طلحه را کشته من احدی از اولاد طلحه را زنده نمی گذاشتم و آن ها را به خون عثمان به قتل می رساندم. موسی پسر طلحه نیز بر ولید وارد شد. او گفت هر وقت تو ای موسی نزد من می آیی تصمیم به قتل تو می گیرم. امّا خود مروان به من گفت: طلحه را او کشته است.

پس از کشته شدن عثمان، طلحه تا سه روز مانع از دفن او شد. مردم از علی (علیه السلام) یاری خواستند و سرانجام او را در «حش کوکب» که یهود مرده های خود را دفن می کردند، دفن کردند. مسعودی می نویسد: پس از برگشت زبیر، علی (علیه السلام) و طلحه را صدا زد و پرسید: ای ابا محمد! برای چه بیرون آمده ای؟ طلحه گفت: به خونخواهی عثمان. علی (علیه السلام) فرمود: خدا از ما دو نفر آن که را سبب ریختن خون عثمان است، بکشد.(۱)

ص:۶۸

۱- رک: الامامه و السیاسه ۱/۶۰ و۳۴، مروج الذهب ۲/۱۱، تاریخ طبری۵/۱۷۹، تهذیب التهذیب ۵/۲۲ و۲۱، الکامل ابن اثیر ۳/۱۰۴، الریاض، محبّ الدین طبری ۲/۲۵۹، الاصابه ۲/۲۳۰، تاریخ ابن عساکر ۷/۸۴، تاریخ الخمیس، دیار بکری ۲/۲۶۰ الانساب ۵/۷۴ و ۲۶، شرح ابن ابی الحدید ۲/۴۰۴ و ۵۰۶ و نهج البلاغه ۱/۳۲۳ و جز آن ها

زبیر بن عوام

عضو شورای شش نفره و یکی از ده تنی که می گویند بهشت به آن ها وعده داده شده است.

در واقعهٔ جمل، علی (علیه السلام) سوار بر اسب به سوی زبیر آمد و او را صدا زد و او آمد و رویاروی ایستادند. علی (علیه السلام) پرسید:

برای چه آمده ای؟ زبیر گفت: تو را شایسته این امر نمی دانم و تو از ما سزاوارتر نیستی. علی (علیه السلام) فرمود: پس از کشته شدن عثمان شایسته نیستم؟ ای زبیر ما تو را از فرزندان عبدالمطلب برمی شمردیم تا پسر بدذات تو، بالغ شد و میان ما و تو جدایی انداخت. علی چیزهای مهمّی برای زبیر گفت از جمله فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی بر ما گذشت و فرمود: ای علی این پسر عمّه تو در حالی که در حق تو ستم کننده است، با تو می جنگد. زبیر برگشت و گفت من با تو نمی جنگم. نزد پسرش عبدالله آمد و گفت من در این جنگ دارای بینش نیستم. پسرش گفت تو بر بینش بیرون آمده بودی، پرچم های به اهتزاز درآمده پسر ابی طالب را دیدی و از مرگ ترسیدی. زبیر خشمناک شد و غضب از چشمانش برق زد. گفت ای

بیچاره من قسم خوردم که با او نجنگم. عبـدالله گفت: این برده خود را (سـرجیس) را به عنوان کفّاره آزاد کن. زبیر او را آزاد کرد و دوباره در صف جنگ ایستاد و علی (علیه السلام) فرمود: تو خون عثمان را از من می طلبی تو او را کشته ای...

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: زبیر قسم خورد که با علی (علیه السـلام) نجنگد پس از آن که به یاد حدیث نبوی افتاد و حرمت چنـان کاری مسلّم شـد. آیا کفّاره دادن حرامی را حلال می کنـد؛ امّا چه بایـد کرد وسوسه گری های عبـدالله فرزند ناخلف او کار خود را کرد.

زبیر می گفت عثمان را بکشـید که او دین شـما را تبدیل کرد. به او گفتند پسر تو بر در خانه از او حمایت می کند. زبیر گفت از کشته شدن او بدم نمی آید هر چند با کشته شدن پسر من باشد که عثمان، فردا لاشه ای بر صراط است.(۱)

موضع گیری های مشترک طلحه و زبیر

در زمینهٔ رویداد عصـر خلافت عثمان، طلحه و زبیر موضع گیری های مشترکی داشـته اند. علّامه امینی (رضـی الله عنه) به هفده مورد اشاره کرده است:

امیرمؤمنان علی در وصف حال آن ها فرمود:... آنان (طلحه و زبیر) حقی را می جویند که خود رهایش کردند و دم از

۱- رک؛ طبری ۵/۲۰۴؛ مروج الذهب ۲/۱۰؛ کامل ۳/۱۰۲.

خونخواهی کسی می زنند، که خود آن را ریخته اند. آن ها گروه یاغی هستند که عقرب گزندهٔ ناخالصی و ناپاکی، در بین ایشان یافت شود.

درنامه ای به اهالی کوفه نوشتند: من جریان کشته شدن عثمان را برای شما آنگونه خبر می دهم که گویا خود در صحنه حاضر بوده اید: مردم به عثمان ایرادهایی داشتند و من یکی از مهاجران بودم و بیشتر اوقات او را به عذرخواهی از مردم، وامی داشتم و کمتر نکوهش و سرزنشش می کردم. امّا طلحه و زبیر ساده ترین روششان، توپیدن و ناآرامی، و ملایم ترین رفتارشان، تندی و خشونت بود.

علی (علیه السلام) از مقابل خانه بعضی از افراد نوادهٔ ابوسفیان می گذشت شنید دختری از ایشان با زدن دایره، چنین می خواند: ظلمی که بر عثمان شد از سوی زبیر بود و در کنار او، طلحه نزد ما مسئول تر است. آن دو، آتش فتنه و آشوب را شعله ور کردند و سزاوار است، رسوا شوند.

علی (علیه السلام) فرمود: چه جالب! آن دختر مسئول خون عثمان را نشانه گرفته و به هدف زده است.

ابن عباس می گوید: پنج روز پس از قتل عثمان از مکّه به مدینه برگشتم، نزد علی (علیه السلام) رفتم، وارد شده سلام گفتم. پرسید با طلحه و زبیر دیدار داشتی؟ گفتم آن ها را همراه عده ای از قریشیان در «نواصف» دیدم. علی (علیه السلام) فرمود: آنان

(طلحه و زبیر) دست بردار نیستند و خروج می کنند و گویند خون عثمان می طلبیم و خدا می داند که خود آن ها، کشنده عثمان اند.

سعیدبن عاص، در «ذات عرق» مروان بن حکم و دار و دسته اش را دید و پرسید: به کجا می روید؟ در حالی که مسئولان خونی که در صدد انتقام آن هستید، سوار بر پشت شتران اند (یعنی طلحه و زبیر). آن دو را بکشید و به خانه های خویش برگردید و خون همدیگر را نریزید. آن ها گفتند ما می رویم شاید همه قاتلان عثمان را بکشیم. سعید با طلحه و زبیر خلوت کرد و گفت اگر شما پیروز شدید، راست بگویید حکومت را به چه کسی وا می گذارید؟ آن دو نفر گفتند: به یکی از دو نفر ما که مردم برگزینند. سعید گفت: شما برای خون عثمان برخاسته اید، آن را برای فرزندان او، دهید. آیا نمی بینید که تلاش من آن است که قدرت از فرزندان عبد مناف بیرون برود؟ او برگشت...

ابن عباس نیز در نامه ای به معاویه در پاسخ نامه او: چنین نوشت: امّا طلحه و زبیر، مردم را شوراندند و عرصه را بر عثمان تنگ کردند و پس از آن، بیعت با علی را شکستند و خود به دنبال قدرت بودند و سلطنت می جستند، با آن ها (طلحه، زبیر) به سبب بیعت شکنی جنگیدیم و با تو به سبب ایجاد جنگ داخلی و ستمگری ات، پیکار می کنیم.

حابس پسر سعد بزرگ قبیلهٔ «طی» در شام، پسرعمویش را که مرد زباندار و باشکوهی بود و از کوفه بر او وارد شده بود نزد معاویه آورد و گفت: او در مدینه منوره کشته شدن عثمان را دیده است و فردی مورد وثوق است. معاویه گفت: قصه را برای ما بگو. آن مرد گفت آری می گویم:... آن دو (طلحه و زبیر) درباره عثمان جنب وجوش داشتند و دامن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پاک بود و سپس مردم برای بیعت با او مانند پروانگان دورش ریختند. عباها از دوش افتاد، کفش ها از پا درآمد و گم شد و سالخورده ها زیر پا ماندند. دیگر، از عثمان سخنی نبود.

طلحه و زبیر به بصره آمدند، مردم پرسیدند برای چه آمده اید؟ گفتند به انتقام خون عثمان. احسن گفت: سبحان الله! آیا مردم عقل ندارند که بگویند به خدا سوگند جز شما (طلحه و زبیر) کسی عثمان را نکشته است. وقتی عایشه و طلحه و زبیر به بصره آمدند عثمان بن حنیف، ابو الاسود دوئلی را نزد آنان فرستاد. او نزد زبیر آمد و گفت مردم یاد دارند روز بیعت با ابوبکر تو شمشیر کشیده می گفتی برای خلافت کسی شایسته تر از علی بن ابی طالب نیست؛ آن کجا و این کجا؟ او خون عثمان را پیش کشید. ابوالاسود گفت: تو و طلحه، دست به آن کار زدید. ابوالاسود نزد طلحه آمد و او را بر جنگ مصمّم دید.

عثمان بن حنیف با یارانش نزد طلحه و زبیر آمدند و با آنان گفت وگو کردند و بیعت با علی (علیه السلام) را به یاد آوردند.

ص:۷۳

آن ها گفتند ما خون خواهی عثمان را می خواهیم. پسر حنیف گفت: این موضوع چه ربطی به شما دارد؟ پسرها و پسرعموهایش کجا هستند آنان که به این کار سزاوارتر از شما هستند. آیا شما به علی بن ابی طالب (علیه السلام) حسد بردید که مردم بر او گرد آمدند و شما حکومت را برای خود می خواهید. آیا کسی در برخورد با عثمان از شما سرسخت تر بود؟ آن ها پسر حنیف را ناسزا گفتند و نام مادر او را بردند و زشت ترین فحش ها را بر زبان راندند.

عمّار یاسر در کوفه سخنرانی کرد و گفت ای اهالی کوفه اگر ماجرا بر شما پوشیده بود؛ لیکن خبرها برای شما آمده... و طلحه و زبیر اولین انتقاد کننده و آخرین فرمان دهنده بودند و آن دو نخستین کسی بودندکه با علی (علیه السلام) بیعت کردند، و چون به هدف نرسیدند، بدون این که چیزی رخ دهد، پیمان شکستند.

مالک اشتر می گوید: ای امیر مؤمنان کار طلحه و زبیر و عایشه بر ما روشن است. آن دو، به اختیار بیعت کردند و بدون رویدادی، و به زعم خونخواهی عثمان، پیمان شکستند. پس خود باید قصاص شوند که نخست کسی بودند که مردم را بر ضدّ او شوراندند. به خدا سوگند از اوّل نقشه داشتند. آن دو را به هم، به راه عثمان می فرستیم که شمشیرها بر دوش داریم و دلها در سینه ها. و ما امروز همان هستیم که دیروز بودیم.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این گزاره های تاریخی که بالغ بر

پنجاه مورد می شود، به وضوح می رساند که آن دو (طلحه و زبیر) اساس فتنه، و شعله ور کننده آتش آشوب بر ضد عثمان بوده اند.

علّامه سپس مواردی را به طور مشخّص یاد می آورد.(۱)

"به زبان چیزی گویند که در دل هایشان نیست، و خدا بر ایشان احاطه دارد."(۲)

عبدالله بن مسعود

بخشی از سخنان او دربارهٔ عثمان را در صفحات پیشین آوردیم(۳) که او چگونه از عثمان و عملکردهای او، و کارگزارانش، انتقاد می کرد و عراق را با یاد بدعت ها و رسوایی های او برمی آشفت. عثمان هم عبدالله را دستگیر و به شدّت بازخواست کرد و حتی با خشونت تمام او را از مسجد بیرون انداختند و استخوان دنده اش را شکستند و چهل ضربه شلاق بر تنش نواختند. ابن مسعود تا آخرین نفس درباره عثمان اعتقاد بد داشت و حتی وصیّت کرد که او بر وی نماز نگزارد. ابن مسعود، عثمان را به سبب بدعت هایش، محکوم به مرگ می دانست. با چنین وضع چگونه می توان به پاکی و قداست عثمان نظر داد؟!(۴)

ص:۷۵

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۰۳ و ۱۰۲ و ۲/۸۱؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۲۰؛ الامامه و السیاسه ۱/۵۵-۵۹، عقد الفرید ۲/۲۷۸؛ صفّین، نصربن مزاحم /۷۲؛ مستدرک، حاکم ۳۶/۱۱۸؛ تاریخ طبری ۵/۱۶۸ و ۱۶۰؛ نهج البلاغه ۱/۲۵۴ و جز این ها.

۲- فتح /۱۱؛ بروج /۲۰.

۳- الغدیر ۹/۳-۶.

۴- فتنه کبری /۱۷۱.

عمّار بن یاسر

پـدری بزرگ و سـتایش شـده در کتاب و سنّت در روز صـفّین طیّ خطبه ای گفت: ای بندگان خدا برخیزید به سـراغ کسانی برویم که خواهان خون عثمان هسـتند. همانان که بر خویشـتن خویش سـتم کردند و بدون شایستگی بر مؤمنان حکم راندند و مردمـان صالـح و خیرخـواه او را کشـتند و در نقـل دیگر گفـت: کیسـت کـه رضـایت پروردگـارش بجویـد و بـه مـال و فرزند برنگردد؟ جمـاعتی آمدنـد و... معاویه کشـندگان عثمان را از علی بن ابی طالب، می طلبیـد. شـبث بن ربعی گفت: ای معاویه! هرگـاه دست تـو به عمّـار برسـد او را به سـبب خـون عثمـان، می کشـی؟ معـاویه گفت: چرا نکشم بلکه او را به خـاطر «نائـل» خدمتکار عثمان می کشـتم. شـبث گفت: سوگند به خدای زمین و آسمان، عدالت نشان ندادی. نه سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، تو به عمّـار نمی رسی مگر آن که سرهایی از تن مردمـانی جـدا شود و زمین و فضا با گستردگی اش برای تو تنگ گردد.

پس از کشـته شدن عثمان، امیرالمؤمنین علی (علیه السـلام) حسن مجتبی و عمّار یاسـر را به کوفه فرسـتاد... ابوموسی اشعری با حسن (علیه السـلام) و عمّار دیـدار کرد و خطاب به عمّار گفت: تو هم با شورشـیان هماهنگ شـدی و خلیفه را کشتی؟! عمّار گفت: من نکشتم ولی بدم نیامد.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما سخنان پیامبر صادق و امین را درخصوص عمّار یاسر رها نمی کنیم و به سخنان یاوه

دیگران گوش فرا نمی دهیم؛ به ویژه اگر درباره شاخه درخت نفرین شده در قرآن، باشد.(۱)

مقدادبن اسود کندی

یعقوبی می نویسد: در بیعت با عثمان و گزینش او برای خلافت، قومی همراه با علی (علیه السلام) بودند و درباره عثمان جسورانه سخن می گفتند: مردی می گوید: وارد مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شدم شخصی را دیدم زانوی غم به بغل گرفته و آنچنان افسوس می خورد که گویا تمام دنیا از وی گرفته شده، شگفتا برای قریش! این امر بر اهل بیت دریغ ورزیدند، درحالی که پسر عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، اولین ایمان آورنده، داناترین مردم، دین فهم ترین، رنج دیده ترین در اسلام، بیناترین به راه و هدایت یافته ترین بر صراط، درمیان ایشان است، به خدا سوگند خلافت را از راهبر هدایت یافته که پاک و پاکیزه است دور کردند و صلاح را نخواستند و راه درست نپیمودند. آن ها دنیا را بر آخرت برگزیدند، دور باشند از لطف و رحمت خدا و هلاکت بر مردم ستمکار باد.

راوی گفت نزدیک آن شخص شدم و پرسیدم تو کیستی و

۱- تمهید، باقلانی /۲۲۰؛ تاریخ طبری ۵/۱۸۷ و ۶/۲۱؛ صفین، نصربن مزاحم، چاپ مصر /۳۶۱-۳۶۹؛ جمهره الخطب ۱/۱۵۸ و ۱۸۱ و جز آن ها. ما در همین کتاب (ج۹ ص۲-۲۸) شمّه ای در باره عمّار برخوردهای عثمان با وی سخن گفته ایم، رک.

آن مرد که درباره اش چنان می گفتی کیست؟ او گفت: من مقدادبن عمرو هستم و آن مرد، علی بن ابی طالب است. گفتم

آیا قیام نمی کنی تا من تو را یاری می کنم. گفت: ای برادر! این کار با یک نفر، دو نفر سامان نمی یابد. از مسجد بیرون آمدم ابوذر را دیدم موضوع را به او گفتم او گفت برادرم مقداد راست گفته و سپس عبدالله بن مسعود را ملاقات کردم او نیز همان طور گفت و اضافه کرد: این مطالب را برای ما گفته اند، نمی شود کاری کرد.(۱)

همچنین در جریان بیعت با عثمان نقل است از: عمّار بن یاسر (به عبدالرحمن) که گفت: اگر می خواهی مسلمانان دچار اختلاف نشوند با علی بیعت کن. مقدادبن اسود گفت: عمّار راست گفت اگر با علی (علیه السلام) بیعت کنی، گوییم شنیدیم و اطاعت می کنیم.

پسر ابی سرح نیز می گفت: اگر می خواهی قریش اختلاف نکنند، با عثمان بیعت کن در آن صورت ما گوییم شنیدیم و اطاعت می کنیم. عمّار بر ابی سرح پرخاش کرد و گفت از چه وقت تو خیرخواه مسلمانان شده ای؟! بنی هاشم و بنی امیه گفتگوها کردند... عبدالرحمن، علی (علیه السلام) را خواند و گفت: بر عهد و پیمان الهی به کتاب خدا و سنّت پیامبر او و روش دو خلیفهٔ پس از او عمل می کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود: به میزان دانش و توانایی ام عمل می کنم و بعد، عثمان را فراخوانده گفت: بر

ص:۷۸

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۱۴۰.

تو باد عهد و پیمان الهی که به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش دو خلیفه پس از او، عمل کنی. عثمان گفت: آری، عبدالرحمن با او بیعت کرد. علی (علیه السلام) فرمود: رفیق بازی کردید و این، اولین بار نیست که بر ضدّ ما از یکدیگر پشتیبانی به عمل آوردید به خدا سوگند تو عثمان را برنگزیدی، مگر آن که آن را به تو برگرداند و خدا را هر روز، تقدیر و برنامه ای است... سپس مقداد گفت: من خاندانی مانند اهل بیت ندیدم که پس از پیامبر، با ایشان چنین رفتار شود، در حالی که داورترین به عدل اند و آشناترین به حق، به خدا سوگند کاش یاورانی بیابم.

مسعودی نیز چنین گزارش می کند:... مقداد گفت: به خدا سوگند من اهل بیت را با مهر و محبّت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست دارم. شما گرد آمدید حکومت و قدرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پس از او از دست ایشان بیرون ببرید. ای عبدالرحمن اگر من یاری کننده ای در برابر قریش می داشتم با آن ها پیکار می کردم همان گونه که در روز بدر در معیّت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن ها کارزار کردم...

مقداد از جمله کسانی بود که بر ضد عثمان و در شمارش بدعت های او به وی نامه نوشتند. هر چند که او به نامه آن ها عمل نکرد. او جزو چهارتنی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

بهشت شوق دیدار آنان را دارد: علی، عمّار، سلمان و مقداد.(۱)

مرد دینداری که خدا و رسول او را دوست می دارد و بهشت مشتاق دیدار اوست خلافت عثمان را ضایعه می داند و بر آن افسوس می خورد و تازه این، رأی او در روز شوری بود، تا چه رسد به زمان بعد که آن همه بدعت و عملکرد زشت از خلیفه سرزد.

حجربن عدی کوفی

مغیره بن شعبه به سال چهل و یک از سوی معاویه حکمران کوفه شد و هفت سال و اندی در آن سامان حکم راند. وی همواره علی (علیه السلام) را نکوهش می کرد و از او بد می گفت و کشندگان عثمان را مورد لعن و نفرین قرار می داد. چون حجر این رفتار مغیره را می دید و سخنان او را می شنید، می گفت: خدا شما را لعنت کند و نکوهش فرماید روزی ایستاد و گفت: ای مردم به قسط و عدالت برخیزید و برای خدا گواه باشید، من گواهی می دهم کسی که شما او را نکوهش و نفرین می کنید، شایسته ترین انسان ها است... و این روش مغیره بود تا حکومت وی به سرآمد.

یک روز که مغیره دربارهٔ عثمان صحبت می کرد و کشندگان او را مورد لعن و دشنام قرار می داد، حجربن عدی

۱- رک: حلیه الاولیاء ۱/۱۴۲؛ اسد الغابه ۴/۴۱۰؛ مروج الذهب ۱/۴۴۰ ؛ کامل ابن اثیر ۳/۲۹، عقد الفرید ۲/۲۶۰؛ یعقوبی ۲/۱۴۰.

فریادی بر سر وی کشید که همه کسانی که در مسجد یا بیرون آن بودند، شنیدند و گفت: ای آدم! چنان پیر و کم عقل شده ای که اختیار سخن در دست نداری. تو دستور بده جیره و مواجب ما را بدهند که به ناحق قطع کرده ای. تو همواره امیرمؤمنان را نکوهش و مجرمان را تعریف و ستایش می کنی!

مغیره در سال پنجاه و یک هجرت وفات یافت، و زیادبن ابی سفیان حکومت کوفه را بر عهده گرفت. او وارد قصر کوفه شد و همان شیوهٔ نکوهیده مغیره را دنبال کرد. حجر به پا خاست و رفتاری را که با مغیره داشت، با او نیز پیش گرفت.

ابن سیرین می نویسد: روز جمعه ای زیاد خطبه را آن قدر طول داد که نماز به تأخیر افتاد، حجر فریاد برآورد نماز! زیاد اعتنا نکرد و به سخن ادامه داد. حجر مشتی سنگ ریزه بر گرفت و به نماز ایستاد و عده ای نیز همراه شدند. زیاد پایین آمد و با مردم نماز گزارد و پس از آن موضوع را به معاویه گزارش کرد و او فرمان داد حجر و یارانش را به زنجیر کشد و به شام بفرستد.

آنان دوازده تن بودند. زیاد دو مأمور برای ایشان گماشت و آنان را تا مرج عذراء (حومه ی دمشق) آورده و زندانی کردند. معاویه شش نفرشان را آزاد کرد و هشت تن را فرمان قتل داد.

دیدگاه این صحابی بزرگ یعنی حجر و یاران او دربارهٔ

ص:۸۱

عثمان این بود که او نخستین کسی بوده که از راه عدالت منحرف شد و به غیر حق حکم کرد. آنان کشته شدن در راه ولای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را پذیرفتند و زیر بار برائت از او نرفتند.

کسانی که قتل و شهادت برایشان نوشته شده بود به بسترهایشان رفتند و شربت شهادت را در راه عقیده و ایمان به گوارایی تمام نوشیدند.(۱)

عبدالرحمان بن حسّان

پس از کشته شدن حجربن عدی و پنج تن از یاران او عبدالرحمن پسر حسّان و کریم پسر عفیف خثعمی به مأموران گفتند ما را هم به نزد معاویه بفرستید که همگی بر عقیدهٔ حجر هستیم. آن ها را پیش معاویه آوردند. شمربن عبدالله خثعمی، از معاویه خواست پسر عفیف را بر او ببخشاید و او را آزاد کند. ولی او پس از یک ماه زندان و محرومیت از اقامت در کوفه آزاد شد. امّا عبدالرحمن در حضور معاویه دربارهٔ عثمان چنین گفت: عثمان اولّین کسی است که درهای ظلم و ستم را گشود و درهای حق را لرزانید. معاویه گفت خود را کشتی.(۲) بنگرید تعصّب برحق آن مرد متدین به چه اندازه بود که دربارهٔ عثمان، آن هم در حضور طاغوت

۱- رک: اغانی، ابی الفرج اصفهانی ۱۶/۲-۱۱؛ تاریخ، ابن عساکر ۲/۳۷۰-۳۸۱.
۲- کامل، ابن اثیر ۳/۲۰۹و...

آدم کشی چون معاویه، این گونه به صراحت سخن گوید. معاویه به زیاد نوشت: عبدالرحمن را به بدترین شکل به قتل برساند و زیاد لعین او را زنده به گور کرد.

هاشم مرقال

هاشم مرقال، آن صحابی مقدّس و قهرمان بزرگ اسلامی است که در روز صفین جوانی را که تبلیغات معاویه او را از راه حق به در کرده بود با یاد نیک از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و طرح بدعت ها و زشتکاری های عثمان، هدایت کرد، هاشم مرقال به آن جوان گفت عثمان را اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردمان دیندار و قاریان قرآن، آنگاه که بدعت های ناصواب و انحراف او را از قرآن و سنّت نبوی دیدند، به قتل رساندند.(۱)

جهجاه غفاری پسر سعید

در بعضی روزها که عثمان سخنرانی می کرد جهجاه بن سعید غفاری به او گفت: بیا پایین تو را به عبائی می پیچیم و بر شتری بار می کنیم و به کوه دخان می فرستیم؛ همان گونه که نیکان این دیار را به آنجا تبعید کردی. جهجاه ازجمله کسانی بود که زیر درخت با پیامبر بیعت کردند و خدا نیز از ایشان خشنود است. او خلع عثمان و تبعید او را با آن کیفیّت به دماوند جایز می دانست و آن را به صراحت و در حضور همه

۱- صفین، نصربن مزاحم /۴۰۲ و...

می گفت و خیلی ها با او همدل بوده و هیچ کدام از مهاجران و انصار بر او ایراد نگرفتند.(۱)

سهل بن حنیف انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، حجاج بن غزیه انصاری

زیدبن ثابت گفت: ای انصار، شما خدا و رسول او را یاری کرده اید، جانشین او را نیز یاری کنید. سهل بن حنیف گفت: ای زید! عثمان شکم تو را با خرماهای نخل های کوتاه و پرثمر مدینه سیر کرده است. زید گفت: شیخ را (عثمان) نکشید، بگذارید با اجل خویش بمیرد. حجاج بن غزیه گفت به خدا قسم اگر از عمر او زمانی جز از ظهر تا عصر نماند ما برای تقرّب به خدا خون او را می ریزیم. رفاعه نیز گفت: آتش و هیزم بیاورید یکی از درها را آتش زنیم و چنان کردند آن سوخت و پایین ریخت و مردم در دیگر را گشودند و وارد شدند. نظریه این سه تن، در مباح بودن خون عثمان و خلع او از خلافت دینی اسلامی، در صراحت کمتر از نظریه های دیگر مهاجران و انصار نیست.

ابو ایّوب انصاری

ابو ایوب از سبقت جویان و از اصحاب جلیل القدر بدری است؛ همان کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگام مهاجرت به مدینه خانه او را برای نزول برگزید. او در یک سخنرانی گفت:... به خدا سوگند! گویا شما نمی شنوید و بر دلهایتان

ص:۸۴

۱- تاریخ الخمیس ۲/۲۶۰ و...

مهر زده شده است. آیا تا دیروز (زمان عثمان) به شما ظلم و ستم نمی شد؟ آیا مردم از حق خود محروم و برخی مورد ضرب و شتم قرار نمی گرفتند؟ برخی سیلی خورده و بر شکم برخی لگد نزدند و از مسجد بیرون نینداختند؟ حالا که امیر مؤمنان (علی) آمده و حق می گوید، عدالت می گسترد به قرآن عمل می کند، شکرگزار باشید و روی برنگردانید و از آن ها نباشید که گویند شنیدیم، ولی نمی شنوند. اگر دعوت شدید، پاسخ دهید و اگر فرمان داده شدید اطاعت کنید تا از راستگویان و راست کرداران باشید. ابو ایوب، عصر عثمان را، عصر ظلم و عدوان می نامد.(۱)

قیس بن سعد انصاری

قیس پسر سعدبن عبادهٔ انصاری، بزرگ خزرجیان و از صحابی بدری است که مردم را در مصر به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام) فراخواند. او دربارهٔ عثمان، سخنانی دارد.

معاویه پیش از نبرد صفین، به قیس نامه ای نوشت. او در جواب معاویه می نویسد:... آری طائفه من در ریختن خون عثمان، سهمی به سزا داشته اند.

همچنین در هنگامهٔ صفین به نعمان بن منذر می گوید: عثمان را کسی کشته است که تو بهتر از او نیستی و کسی او را خوار داشته که او از تو بهتر است. ما با اصحاب جمل به

۱- الامامه و السیاسه ۱/۱۱۲؛ جمهره الخطب ۱/۲۳۶.

سبب پیمان شکنی جنگیدیم و اگر همهٔ اعراب با معاویه باشند، باز انصار با او کارزار می کنند. ما در این پیکار همان گونه ایم که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم؛ با چهره هایمان به استقبال شمشیرها رفتیم و سینه های خود را سپر نیزه ها کردیم، تا حق آمد و فرمان خدا غالب گردید. هرچند آنان خوش نداشتند. قیس وارد مدینه شد، حسان بن ثابت که از جانب داران عثمان بود. برای شماتت و سرزنش نزد او آمد و گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) تو را برانگیخت و عثمان را کشتی... قیس گفت: ای کوردل و نابینا به خدا اگر در میان طائفه من و طائفه تو آتش جنگ بر پا نمی شد، گردن تو را می زدم، از اینجا بیرون برو.(۱) آری این جوانمرد انصاری و رئیس خزرج و پسر امیر آن در نامه خود به معاویه، افتخار می کند که طائفه او از نخستین کسانی بودند که در ریختن خون عثمان، پیش قدم شدند و حق با علی و باطل با عثمان همراه بود، و آنان که در واقعهٔ خانه (عثمان) کشته شدند از ستم گران بوده اند. (۲)

فروه بن عمرو انصاری

پسر ودقه بیاضی انصاری از بدریون و از کسانی بود که در قتل عثمان، کمک کرده است. مالک حدیث او را آورده، لیکن

۱- صفین، نصربن مزاحم /۵۱۱، جمهره الخطب ۱/۱۹۰ و...

۲- رک: الغدیر ۲/۹۶-۱۱۰.

نام او را یاد ننموده است؛ زیرا او در ریختن خون عثمان شرکت داشته و از انصار مدینه عقب نمانده است.(۱)

محمدبن عمرو پسر حزم انصاری

او از کسانی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را محمد نام نهاد و در میان چندین محمد، چون محمد بن ابی بکر و محمدبن ابی حذیفه، او سر سخت ترین مخالفان عثمان بوده است.

جابربن عبدالله انصاری و دیگر صحابه

حجّاج بن یوسف پس از آنکه کار پسر زبیر را بساخت و از کارزار او فراغت جست، به مدینه آمد و یکی دو ماه در آنجا ماند به مردم آن اهانت ها کرد و بدرفتاری ها نمود و گفت آن ها کشندگان عثمان خلیفه اند. او بر دست جابربن عبدالله و عده ای دیگر با سرب مهر زد آنگونه که با اهل ذمّه کنند. بر گردن انس بن مالک نیز مهر زد و به سراغ سهل بن سعد فرستاد و گفت چرا عثمان پسر عفّان را یاری نکردید، او گفت: کردم، حجاج گفت دروغ گفتی و سپس دستور داد بر گردن او هم با سرب مهر زدند. از مجموعه روایات چنین بر می آید که حجاج بقیه اصحاب، از جمله جابر را که در مسجد النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) جلسه درس داشته و مردم از او دانش می آموختند، به اتّهام اینکه عثمان را یاری نرسانده و خوارش

۱- استیعاب؛ شرح حال فروه و شرح موّطا، رزقانی ۱/۱۵۲.

کرده اند، به شدّت مورد مؤاخذه و شکنجه قرار داده است.(۱)

جبله بن عمرو انصاری

او پسر ساعدهٔ انصاری و از اصحاب بدر بوده است. روزی در آستانه خانه اش نشسته و غل و زنجیری در دست داشت. عثمان بن عفان بر وی گذشت. او گفت: ای نعثل! به خدا قسم تو را می کُشم و بر شتری زخمی سوار می کنم و به آتش فشان (دماوند) بیرون می برم. بار دیگر آمد و عثمان را بر منبر دید و او را از منبر پایین آورد. او نخست کسی است که به عثمان، سخنان تند و نیش دار گفته است. وی در انجمن قبیله خود نشسته بود و افساری در دست داشت. روزی گفت این افسار بر گردن تو اندازم مگر آنکه دور و بری ها و افراد اندرونی خود را رها کنی. عثمان گفت: کدام افراد اندرونی به خدا سوگند من کسی را بر نمی گزینم، جبله گفت: مروان، معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد را برگزیده ای و در میان آن ها کسانی هستند که در آیاتی در نکوهش آن ها نازل شده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خون آن ها را مباح دانسته است. عثمان برگشت. همواره مردم از آن روز جرئت و جسارتشان بر عثمان زیاد شد. در نقل دیگر نیز، به عثمان گفت: بازار را در اختیار حارث بن حکم گذاشته ای و چنان و چنین کرده ای و حارث کالای مردم را ارزان می خرید، گران

۱- الانساب الاشراف، بلاذری ۵/۳۷۳؛ طبری ۷/۲۰۶ و...

می فروخت و از جایگاه اهل داد و ستد عوارض می گرفت. او به عثمان گفت بازار را از دست او درآور، ولی او چنین نکرد.

در کتاب اخبار مدینه (ابن شبه) آمده: عثمان را برای دفن به بقیع آوردند و جبله پسر عمرو، مانع از دفن او شد و او را در «حشّ کوکب» دفن کردند. این مرد با جلالت بدری را ابن عبدالبر در استیعاب، فاضل و از فقیهان صحابه برشمرده و او از یاران عادل پیامبر بود، که به سنت و نظرش استدلال می شد. وی در اعتراض به عثمان می غرّید و آشکارا انتقاد می کرد و به مردم می گفت جواب سلام او را ندهید. رفتار چنین انسان شریفی این گونه بود. پس آیا می توان از عثمان دفاع کرد و او را بی گناه دانست؟!(۱)

محمد بن مسلمه انصاری

ابو عبدالرحمن محمد انصاری از بدریون، گوید با عدّه ای از افراد قبیلهٔ خود به نزد سران مصریان، که چهار تن بودند، رفتم. آن ها در چادری ساکن بودند و بقیّه مصریان، پیرو آنان بودند. لب به سخن گشودم و حق عثمان را بزرگ داشتم و بیعت او را یادشان آوردم و آن ها را از آشوب بیم داده و گفتم در صورت قتل او، اختلافی بزرگ رخ می دهد، شما اولین گشاینده این در نباشید؛ عثمان هم از ایرادهایی که شما دارید، دست می کشد و من ضمانت می دهم. گفتند اگر دست نکشید

۱- رک: الاصابه ۱/۲۲۳؛ انساب ، بلاذری ۵/۴۷؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۶۵ و...

چطور؟ گفتم در آن وقت شما هر چه خواستید انجام دهید. مصریان خشنود شدند و برگشتند و من هم نزد عثمان برگشتم و گفتم می خواهم در خلوت با تو سخن گویم. وقتی تنها شدیم، گفتم: خدا را خدا را ای عثمان مواظب خود باش، این مردم آمده اند خون تو را بریزند و تو می بینی که یاران تو، تو را رها و خوار کرده اند؛ بلکه بدخواهان تو را تقویت می کنند. عثمان به گفته من رضا داد و برایم دعای خیر کرد. چند روزی گذشت، عثمان از بازگشت مصریان سخن گفت و گوینده ای گفت: آنان در «سویداء»(۱) اتراق کرده اند. اندکی بعد خبر آمد که بر «ذوخشب»(۲) رسیده اند. عثمان پرسید چه کنیم؟ گفتم والله نمی دانم ولی گمان ندارم که برای کار خیری برگشته باشند. عثمان گفت: برشان گردان. گفتم به خدا قسم من چنان کاری نمی کنم. عثمان پرسید: چرا؟ گفتم: من ضامن شده ام که تو از آن کارها دست بکشی و تو چنین نکردی، پناه بر خدا.

مصریان در «اسواف» اتراق کردند و به محاصرهٔ عثمان پرداختند. سران مصر نزد من (محمد بن مسلمه) آمدند و گفتند: مگر با ما سخن نگفتی و قول ندادی که او دیگر از آن کارها نکند و ما را برگرداندی؟! گفتم: آری. آن ها نامهٔ

۱- جایی در راه مدینه به شام.

۲- وادئی در راه یک شبه مدینه.

کوچکی را که بـا قلم سـربی نوشـته شـده بود درآوردنـد و گفتنـد: آن را نزد غلامـ عثمـان همراه با شترهای حامل زکات بود، یافتیم. مضمون نامه نشان از عهدشکنی خلیفه دارد.

علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: می بینید که ابو عبدالرحمن محمدبن مسلمه صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تردیـدی نداشـته که ایرادهـایی که آن جمـاعت بر عثمان داشـتند هر یک می توانـد هلاکت آور و موجب هتک حرمت شود؛ لیکن او به عنوان اصلاح و خیرخواهی پیش آمده از عثمان قول توبه گرفته و مصریان را بر گرداند. امّا گویا عثمان حرمت او را نگاه نداشت و به عهد خویش وفا نکرد.

عبدالله ابن عباس

ابن عبـاس، پسـرعموی پیـامبر اعظم (صـلی الله علیه و آله و سـلم) و دانشـمند امت اسـلامی است. او هرچنـد به دلیل سـرپرستی حجـاج در قتـل عثمـان دخالت نـداشت؛ امّا او با دیگر صـحابهٔ پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) درباره خلیفه و عملکردهای خلاف او هم رأی بود.

مردمـانی نزد او آمدنـد و دربـارهٔ خلفـا سؤالاـتی کردنـد. ابن عباس گفت: ابوبکر درعین حال که تنـدوتیز بود، بـد نبود و عمر همانند پرندهٔ بیم ناکی بود که می پنداشت بر سـر هر راهی برای او دامی نهاده اند. عثمان کسی بود که خواب و غفلت او را از بیـداری و هوشـیاری مشـغول سـاخته بود و علی (علیه السـلام) مردی بود سـینه اش پر از حکمت و دانش، او دارای صـلابت و شکوه

و روح یاری بود و خویشاوند نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و گمان می رفت به هر چه دست بلند کند، به آن می رسد و به چیزی هم دست نبرد مگر آنکه بدان رسید.

ابن عباس در جواب نامه ای که معاویه به او نوشت و سخنانی مطرح کرد چنین نگاشت:

دربارهٔ قتل عثمان که مرا متهم کرده ای تو خودت، منتظر کشته شدن و دوستدار هلاکت او بودی و مردمان خود را از یاری او بازداشتی و آن قدر دست به دست کردی تا او به قتل رسید، و بعد خون او را بر گردن ما انداختی و مظلومیت او را فریاد کردی؛ اگر او مظلوم شد تو ستم کارترین بودی و اوباش را بر ما برانگیختی تا به مقصود خود که سلطنت باشد، برسی.

(و ان ادری لعلّه فتنه لکم و متاع الی حین)(۱)

و نمی دانم، شاید آن فتنه ای برای شما باشد و برخورداری موقّت.

عمرو بن عاص

(۲):

علّامه امینی، پنج گزارش تاریخی از عمروبن عاص در مورد عثمان بن عفّان آورده است: پس از آن که عثمان، عمروعاص را از تصدی امور مالیاتی مصر برکنار کرد و به جای او

۱- انبیاء/۱۱۱.

۲- عمروبن عاص، یا عمروبن عاصی بود و ضبط شده است و برای شناخت نسبتاً کامل او بنگرید: الغدیر ۲/۱۲-۱۷۶

عبـدالله بن سـعد را گمـاشت، عمرو به مـدینه آمـده و دربارهٔ عثمان عیب جویی می کرد. عثمان او را فراخوانـد در یک جلسـه خصوصـی به وی گفت ای پسـر نابغه! چقدر زود جبّه تو شـپشک گرفت. به خدا سوگند اگر مسئله خوردن و اختلاس تو نبود برکنـارت نمی کردم... عمرو از نزد عثمان بیرون آمـد؛ ولی به شـدّت نسـبت به او کینه انباشت. عمرو نزد علی (علیه السـلام) ، زبیر و طلحه می آمـد و آنان را بر ضـد عثمان تحریک می کرد. در نخستین محاصـرهٔ عثمان از مـدینه خارج شد و در فلسـطین سکنی گزید.

بنـابر نقلی، سـواره ای بر او گـذشت. عمرو پرسـید از کجـا می آیی؟ آن مرد گفـت: از مـدینه. پرسـید عثمـان چـه کرد؟ او در محاصـره بـود. عمرو گفت: پس سـیخ داغ بر آتش است... و روزی دیگر سـواره ای دیگر بر او گـذشت، و او گفت عثمـان را کشتند. عمرو عاص گفت منم ابوعبدالله هستم. اگر زخمی را بخارانم خونینش می کنم... او گفت: به خدا قسم هر چوپانی که بر سـر کوه دیـدم؛ او را بر ضـد عثمـان شورانیـدم. من آنم که اگر زخمی را پوست بکنم، خونینش می کنم. امام حسن مجتبی (علیه السـلام) فرمـود: ای عمرو تـو اکنون در دفـاع از عثمـان و طلب خون او سـخن می گویی؟ مگر تو نبودی که دنیـا را برای عثمان پر از آتش کردی آنگاه خود به فلسطین رفتی! به خدا قسم تو نه در حیات عثمان او را یاری کردی و نه پس از

کشته شدن برای او خشم کرده ای! تو دین خود را به دنیای خویش فروخته ای.

مردی از همدان شنید، که عمروعاص دربارهٔ علی (علیه السلام) بد می گوید، گفت ای عمرو بزرگان ما شنیده اند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که را من مولای او هستم، علی مولای اوست. این کلام حقیقت دارد یا نه؟ عمرو گفت: حق است و من می افزایم در میان یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی در برتری و فضیلت هم پای علی نیست. آن جوان همدانی را وحشت گرفت. عمرو گفت: امّا آن برتری را با قتل عثمان تباه کرد. آن مرد پرسید: مگر او فرمان قتل داد؟ عمرو گفت: نه؛ کشندگان او را پناه داد. مرد همدانی پرسید: آیا مردم با علی بیعت کردند؟ عمرو گفت: آری. مرد همدانی پرسید: پس چه چیزی بیعت او را باطل ساخت؟ عمرو گفت: من او را دربارهٔ عثمان متهم می شناسم. مرد همدانی تو هم متهم بودی که به سرزمین فلسطین بیرون رفتی. آن مرد همدانی به میان قوم خود برگشت و گفت: من با مردمی سخن گفتم که باطل از دهان آنان آشکار است. حق با علی است، پیرو او باشید.(۱) این ها نظرهای عمرو عاص دربارهٔ تباهکاری های عثمان است. اهل سنّت او را عادل و از بزرگان صحابه می دانند. داوری نهایی با

۱- الاصابه ۳/۳۸۱؛ طبری در تاریخ خود ۵/۲۳۴؛ الامامه السیاسه ۱/۹۳ و چندین منبع دیگر.

شما خواننده است.

ابوطفیل عامر بن وائله

ابو طفیل عامر پسر وائله، صحابی بزرگ پیامبر، وارد شام شد. معاویه کسی به سراغ او فرستاد و او را نزد خود برد و به او گفت: آیا تو از کسانی هستی که عثمان را کشتند؟ ابوطفیل گفت: نه؛ معاویه گفت: پس از کسانی می باشی که حضور داشتی و یاری اش نکردی؟ چرا؟

ابوطفیل: چون مهاجران و انصار وی را یاری نکردند. امّا ای معاویه، تو، که مردم شام با تو بودند؛ چرا به وی نصرت نرساندی؟

معاویه: نمی بینی، این خون خواهی من، نصرت و یاری اوست.

ابوطفیل خندهٔ تلخی کرد و گفت: وضع تو، وضع آن شاعر است که گفت: می شناسمت که پس از مرگ، بر من ناله و گریه می کنی. درحالی که زمان حیات و زندگی ام برای من توشه ای فراهم نکردی.

در آن وقت مروان بن حکم و برخی دیگر از امویان وارد شدند؛ تا نشستند معاویه گفت: این پیرمرد را می شناسید؟ گفتند نه. معاویه گفت: این دوست علی بن ابی طالب، تک سوار صفّین و شاعر عراق است، او ابوطفیل است. سعیدبن عاص گفت: اکنون او را شناختیم؛ چرا کیفر نمی کنی و به او دشنام دادند! و معاویه جلو گرفت... و بعد رو به ابو طفیل کرد و

پرسید تو این ها را می شناسی؟ گفت بدی شان را انکار نمی کنم و خیر و نیکی شان را نمی شناسم و سپس سرود:

اگر عداوتی در سینه پنهان باشد، بدترین دشمنی، دشنام گویی است. (۱)

سعدبن ابی وقّاص

از یکی از ده تنی که گویند به بهشت بشارت داده شده، و عضو شورای شش نفره است.

عمروعاص نامه ای به او نوشت و دربارهٔ عثمان و قاتلین او از وی پرسید. سعد در جواب نوشت: او با شمشیری به قتل رسید که آن را عایشه برآهیخت و طلحه تیزش کرد و علی (علیه السلام) مسموم ساخت(۲) و زبیر سکوت کرد و به اشاره دست کفایت جست. ما نیز دست نگاه داشتیم. اگر می خواستیم، می توانستیم از او دفاع کنیم. لیکن عثمان دگرگونی ایجاد کرده و خود عوض شده بود. او کار نیکو می کرد و بد هم، به عمل می آورد و اگر ما در یاری نکردن به او، کار خوبی کرده ایم که هیچ و اگر بد کرده باشیم، من از خدا طلب مغفرت می کنم.

از تاریخ برمی آید که سعدبن ابی وقّاص در خطرناک ترین

۱- رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی /۱۳۳؛ تاریخ، ابن عساکر ۷/۲۰۱؛ مروج الذهب ۲/۶۲ و...

۲- رک: حدیث از عایشه /۸۳

لحظه، که جمع کثیری بر سر عثمـان ریخته و می خواسـتند او را بکشـند، وی را خوار کرده و یـاری اش ننموده است. هر چند دست به دامن علی (علیه السلام) شده که برای چندمین بار هم شده پادرمیانی کند و او را از قتل برهاند. علی (علیه السلام) نیز فرمود: من آن قدر از او دفاع کردم که از مردم خجالت می کشم. این، مروان، معاویه، پسر عامر و سعیدبن عاص اند که کار را به اینجا کشانـده انـد و هرگاه من عثمان را نصـیحت کردم و دسـتور دادم از آن ها دوری گزینند، به من خیانت کرد، سـرانجام سعدبن ابی وقّاص چه نقشـی داشـته است، خود می گوید: می توانسـتم از عثمان حمایت کنم؛ لیکن به واسطه دگرگونی فساد آمیز خـود چنـان نکرد. گرچه در صورت مسـئول بودن، اسـتغفار کفـایت نمی کنـد و شایـد آن برای ظاهرسـازی و تـبرئه خود باشد.(۱)

مالک اشتر بن حارث نخعی

(۲):

عثمان به مالک اشتر و همفکران او نامه ای نوشت و آنان را به اطاعت فراخواند و اعلام کرد شما نخستین تفرقه اندازان هستید، تقوا داشته باشید و به حق برگردید و آنچه را دوست دارید به او (عثمان) بنویسید.

ص:۹۷

۱- تاریخ طبری ۵/۱۲۱.

۲- شرح حال مختصر او را در الغدیر ۹/۳۸-۴۱ بخوانید

مالک در پاسخ نوشت: از مالک حارث به خلیفهٔ گرفتار، خطاکار، کنار افتاده از سنّت پیامبری و پشت سر اندازنده کتاب خدا. اما بعد، نامه تو را خواندیم. خود و کارگزاران را از ستم و تجاوز و تبعید صالحان، باز بدار ما در طاعت خواهیم بود و...

چند تن آن نامه را نزد عثمان آوردند وقتی عثمان نامه را خواند، گفت: خداوندا من توبه می کنم. و ابوموسی و حذیفه را در کوفه به کار گمارد تا طبق قانون اسلام عمل کنند. نظر مالک اشتر دربارهٔ عثمان صریح و آشکار است و نیازی به تجزیه و تحلیل ندارد. او حاضر است از عثمان اطاعت کند، به شرط این که او دست از خلاف بردارد. امّا موضوع توبهٔ عثمان در بحث محاصرهٔ عثمان خواهد آمد.

عبدالله بن عکیم

به نقل بلاذری، عبدالله بن عکیم، صحابی پیامبر می گوید: من در ریختن خون هیچ خلیفه ای کمک نمی کنم. پرسیدند در خون عثمان کمک کردید؟ گفت: من یادکرد اعمال خلاف او را، اعانت بر ریختن خون او می دانم.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این سخن صراحت بر آن دارد که او اعتقاد به خلافکاری ها و سوء کردارهای خلیفه داشته و آن ها را با اطمینان در انجمن ها در میان جمعیت، به زبان

۱- الانساب، بلاذری ۵/۱۰۱؛ طبقات، ابن سعد ۳/۵۶.

می آورد، و همان از اسباب ریختن خون خلیفه شده است.

محمد بن ابی حذیفه عبشمی

او سرسخت ترین مردم در برانگیختن ضد عثمان بود و در سالی که عبدالله بن سعدبن ابی سرح حاکم مصر شد. او و محمدبن ابی بکر بن ابی قحانه با هم به مصر رفتند و درباره عثمان ایرادها و عیب ها بازگو کردند که عثمان، کسی را کارگزار مصر کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه خون او را مباح دانسته و قرآن بر کفر او نزول یافت، آنگاه که گفت من هم مانند قرآن نازل می کنم.(۱)

آنان به مردم مصر می گفتند: ما جنگ را پشت سر داریم این جنگ باعثمان. پسر ابو حذیفه و پسر ابوبکر در مصر توسط پسر ابی سرح بازداشت و زندانی شدند و پس از وساطت محمد بن طلحه بن عبیدالله آزاد شدند و به افشاگری درباره کارهای عثمان پرداختند.

عثمان سی هزار درهم با چند تخته جامه برای پسر ابی حذیفه فرستاد و او همه آن را در مسجد آورد و گفت ای جماعت مسلمان نمی بینید عثمان با دین من بازی می کند و به من رشوه می دهد، و مردم مصر در عیب جویی و انتقاد خود بر عثمان افزودند. مردم مصر بر سر ابن ابی حذیفه گرد آمده

۱- رک: به همین کتاب ۸/۲۸۱.

او را رئیس خود کردند. زمانی که شورش مردم بالا گرفت، عثمان استانداران بلاد را، در سال ۳۵ هجری جمع کرد و عبدالله بن سعد هم متوجّه مدینه شد و عقبهبن عامر را جانشین خود کرد و حذیفه بر ضد او شورید و در شوال همان سال عثمان را از خلافت برکنار و مردم را بر ضدّ عثمان برانگیخت. البته برخی به دروغ به او نسبت داده اند که نامه هایی از زبان همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ضد عثمان جعل کرده است؛ ولی تاریخ صحیح چنان اموری را دروغ می داند؛ زیرا بیشتر افراد موضع آن ها را نسبت به عثمان می دانستند و نیازی بدان مطالب ساختگی نبوده است.

عمروبن زرارهٔ نخعی

او و برخی هم فکرانش، از نخستین کسانی بودند که مردم را به برکناری عثمان از خلافت و بیعت با علی (علیه السلام) فراخواندند. عمرو پسر زراره به پاخاست و گفت: ای مردم! همانا عثمان حق را شناخته و آن را رها کرده و صالحان را برانگیخته و اشخاص شرور را بر آنان حاکم می کند. ولید به فرمان عثمان او را به شام تبعید کرد. او در راه نزد مالک اشتر و اسودبن قیس بن یزید که از صحابی پیامبر بودند، رفت.

قیس گفت: به پروردگار کعبه، خاضعانه قسم می خورم و در آشکار و نهان امید پاداش از او دارم. من ابا وهب، ولید و صاحب او پناهگاه گمراهی (عثمان بن عفّان) را از مقام

ص:۱۰۰

خلافت خلع می کنم.(۱) این صحابی که عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده، دربارهٔ عثمان اینگونه بی پرده سخن گفته است.

صعصعه بن صوحان

(۲):

صعصعه بن صوحان، رئیس قبیلهٔ عبدالقیس بود. او خطاب به عثمان در حالی که بر روی منبر سخن می گفت، عرضه داشت: ای امیر! کج رفتی و امت تو هم کژ رفت. میانه رو تا مردم هم میانه روند.

روزی صعصعه سخن می گفت و کلامش طولانی شد، عثمان گفت: ای مردم! این آدم پرحرف، لاف زن، نمی داند خدا کیست و کجاست...!

صعصعه گفت: خدا پروردگار ما و پروردگار پدران نخست ماست. و او در کمینگاه است. آنگاه آیه ۳۹ سورهٔ حج را تلاوت کرد و آن نوعی اعلان جنگ با عثمان بود. عثمان بی جهت آن آیه را در حق خود و خاندان و دوستانش می پنداشت.

حکیم بن جبله عبدی

این مرد بزرگ، شایسته، دیندار و مورد اطاعت قوم خود، که مسعودی او را به سیادت و زهد و عبادت ستوده است، از رهبران انقلابیون بصره بر ضد عثمان و از افرادی بود که

۱- رک: الاصابه ۱/۵۴۸ و ۲/۵۳۶؛ اسد الغابه ۴/۱۰۴؛ الانساب، بلاذری ۵/۳۰

۲- شرح حال مختصر او را در صفحه ۴۳ بخوانید.

به سوی مدینه حرکت کرده و مردم را بر ضدّ عثمان برمی انگیخته است.

در جنگ جمل پای او قطع شـد. پای خویش را برگرفت و حمله برد. آن قـدر آن را بر سـر قاتل خویش کوبیـد تا او را کشت، درحالی که می خوانـد: ای نفس، مترس تو را بهترین فراخوان، خوانده است. اگر پای من بریده شد چه باک بازوان من، همراه من است.(۱)

هشام بن ولید مخزومی

هشـام برادر خالـدبن ولیـد است و عمّـار یاسـر در پیمان مخزومیان بود و در برخورد تنـد و پرخشونت عثمان با وی، هشام به او گفت: اگر به عمّار آسیبی رسید از قریش به جای او بزرگی را خواهم کشت. هشام اشعاری دربارهٔ عثمان دارد که از آن جمله است: زبان من بلند است پس از آهنگ آن بر حذر باش تا گزند آن بر تو نرسد و شمشیر تیزم از زبانم بلندتر می باشد.

ملاحظه می کنیـد این صـحابی دربارهٔ خلیفه چنان عقیده دارد و آن گونه سـخن می گوید. صـحابهٔ دیگر بر این موضع او ایراد نگرفتند. آیا عثمان در نظر این صحابی خلیفهٔ دادگری بوده است؟(۲)

۱- صفین، نصربن مزاحم ‎/۸۲؛ مروج الذهب ۲/۷.

۲- الاصابه ۲/۶۰۶.

معاویه بن ابوسفیان اموی

علّامه امینی (رضی الله عنه) یازده گزارش تاریخی از معاویه در ارتباط با قتل عثمان آورده که برخی از آن ها به مناسبت هایی گذشت. امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه ای به معاویه می نویسد: سبحان الله تو چقدر هواپرست، بدعت گذار و درحیرت و سرگردانی هستی...و دربارهٔ کشته شدن عثمان چه اندازه سخن می گویی؟ تو آن زمان که نصرت او به سود تو بود، او را یاری کردی و زمانی که نصرت تو می توانست به نفع او باشد، او را خوار و زبون ساختی. به خدا قسم پسر عمویت عثمان را جز تو، نکشته است. تو به آرزومندی پرداختی و به انتظار نشستی و به آنچه طمع داشتی رسیدی. عملکرد تو گواه است.

ابن عباس نیز می نویسد: تو از وجود عثمان نیاز خویش را گرفتی، از تو یاری خواست، کمکش نکردی تا به آنچه می خواستی رسیدی و گواه میان من و تو در این موضوع پسرعموی تو و برادر عثمان، ولیدبن عقبه است. ای معاویه تو انتظار قتل عثمان را می کشیدی و هلاکت او را دوست و یاری خود را از وی دریغ داشتی. تو می دانستی که چه می کنی، آنگاه که نامه او به تو رسید و کمک می خواست و فریادرس می طلبید... و وقتی او کشته شد خود را عزادار و خواهان خون او قلمداد کردی و گفتی: او مظلوم کشته شد و اگر او مظلومانه کشته شده باشد تو در این میان ستمکارترین هستی.

بلاذری می نویسد: زمانی که عثمان به معاویه نامه نوشت و از او یاری خواست. معاویه، یزیدبن اسد قسری، نیای خالدبن عبدالله، امیر عراق را به کمک او اعزام کرد و گفت تو در «ذاخشب» اتراق می کنی و به مدینه وارد نمی شوی و نگو که شاهد و حاضر چیزی می بیند که غائب آن را نمی بیند. در اینجا، شاهد و حاضر من هستم و تو غایبی. یزیدبن اسد در ذی خشب ماند تا عثمان کشته شد. آن وقت معاویه او را به شام فراخواند. او با لشکریانش به شام آمد. معاویه چنان کرد که عثمان کشته شود، تا خلافت را برای خود بخواهد.(۱) از مجموع این سندهای تاریخی برمی آید که پسر هند، همانند دیگر صحابه، عثمان را یاری نکرد و خوارش ساخت با این تفاوت که اصحاب به جهت فساد و بدعت گذاری های خلیفه او را مورد انتقاد قرار می دادند و خوار و زبونش کردند، لیکن معاویه هدف خود را داشت که اوضاع آشفته شود و به سود خود بهره برداری کند.

سخن عثمان دربارۀ خویش

مغیره بن شعبه بر عثمان، که در محاصرۀ مسلمانان قرار داشت، واردشده، و گفت این جماعت بر ضدّ تو گردآمده اند، اگر دوست داشتی برو مکّه و اگر دوست داشتی در همین خانه، دری بگشاییم پنهانی به شام برو که در آنجا معاویه و شامیان

۱- نهج البلاغه ۲/۶۲ ؛شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۱۱؛ صفین نصر /۴۷۲؛ الامامه و السیاسه ۱/۹۳ و...

جانب تو را دارند و اگر هم خواستی خروج کن و ما همراه تو با آنان می جنگیم. عثمان گفت، به مکّه نمی روم، شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مردی از قریش در مکّه به کفر و الحاد گراید و نیمی از عذاب این امّت از انس و جن،(۱) بر گردن او خواهد بود. من نمی خواهم آن کس باشم. پسر زبیر گفت: من اسبانی نجیب برای تو آماده دارم سوار شو به مکّه برو که آنان در حرم خون تو نریزند. عثمان در جواب همان حدیث نبوی را یاد آورد.(۲)

این گزارش و چندین گزارش دیگر برای ما روشن می سازد که عثمان بیم آن داشته که او مصداق آن حدیث نبوی باشد و در صورت رفتن به مکه و کشته شدن در آنجا، کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او صدق کند و این اطمینان او از آن باب تواند باشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و آشناست. وگرنه اوّل: او از کجا می دانست که آن مردی که در مکه به سبب کفر و الحادش کشته می شود اوست مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او نام برده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن حدیث تنها از فردی ناشناس نام برده است. دوم: او چگونه نگران است در حالی که می گویند پیامبر، او را وعده به بهشت داده است.

ص:۱۰۵

۱- و به نقلی: نصف عذاب عالم، مسند، احمد ۱/۶۷.

۲- رک: ازاله الخفاء ۲/۲۴۳؛ سیره حلبی ۱/۱۸۸؛ تاریخ الخلفاء /۱۰۹ و چندین منبع دیگر.

بهشت را جز برای او نساخته اند؟ و مگر او بهشت را دوبار از پیامبر نخریده، یکبار با کندن چاه و دیگر بار با اعزام لشکر عسرت و سختی؟ و مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او نفرموده است او کشته می شود و روز قیامت، امیر بی دفاعان و خوارشدگان، محشور خواهد شد که شرق و غرب به حال او غبطه خورند و به تعداد قبیله ربیعه و مضر شفاعت کند؟! او چگونه می ترسد در حالی که پیامبر در آن سلسله حدیث ها فرموده: بر شما باد این امیر و یاران او! و اشاره به عثمان کرده است. مگر نقل نکرده اند که درحرکت عثمان از جایی به جایی در بهشت برق می زند؟! او چگونه بیم داشته آن مرد ملحد و مقتول در مکه او باشد، در حالی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده اند که فرمود هر پیامبری رفیقی دارد و رفیق و همدم من در بهشت عثمان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر وقت بر منبر بالا می رفت، پائین می آمد می فرمود: عثمان در بهشت است! یا اینگونه حدیث های ساختگی، امّا عثمان خود را می شناخته، از کارهای خارج از چهارچوب دین اسلام خبر داشته و نگرانی اش بی اساس نبوده است. آری هر پژوهشگری می داند که این سلسله احادیث بی پایه اند، او چگونه بیمناک نباشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و بیناست، هرچند عذرها آورد و بهانه ها بتراشد.

شعرهایی در تأیید آنچه گذشت

علّامه امینی (رضی الله عنه) ده قطعه شعر دربارۀ عثمان و قتل او آورده

است، که می توانند از اسناد تاریخی باشند:

دیدهٔ کسی که بر پسر عفّان بگرید، گریان باد. او ورقه های قرآن را پاره کرد و پراکند. حق را رها کرده و به دنبال هوای نفس افتاد و جنگی خونین را سبب شد. من به خدای رحمان از دین نعثل و آیین پسر صخر - این دو مرد - به خدا پناه می برم....(۱)

مهاجرین و انصار

داستان مهاجرین و انصار درباره قتل عثمان و یا ترک یاری او در ماجراهای تاریخی آشکار است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه ای به معاویه می نویسد: ...و به جانم سوگند من هم یکی از مهاجران بودم همان گونه که آنان وارد یا خارج می شدند، من نیز وارد یا خارج می شدم.

ثابت پسر عبدالله بن زبیر به شامیان نگریست و گفت: من آن ها را دشمن می دارم. سعید بن خالد پسر عمروبن عثمان گفت: علت آن است که آن ها پدر تو را کشتند، گفت راست گفتی، نیای تو را هم مهاجرین و انصار به قتل رساندند.

ابوطفیل هم در جواب معاویه که پرسید، چرا عثمان را یاری نکردی و از وی حمایت ننمودی؟ گفت: چون مهاجران و انصار یاری اش نکردند.

ابومسلم خولانی از تابعین، در مدینه، شنید نابینایی عثمان

۱- معجم الشعراء، مرزبانی؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۰۴؛ صفین/۴۳۵.

و نسل او را لعن می کند. گفت: ای اهالی مدینه شما یا کشنده بودید یا خوارکننده.

حسّان بن ثابت نیز دربارهٔ کسانی که عثمان را تنها گذاشتند و از او حمایت نکردند، گفت: انصار به هنگام مرگ او به یاری اش برنخاستند در حالی که والیان او از انصار بودند. کیست که مرا در نکوهش زبیر و طلحه که موضوع را دامن زدند، معذور بدارد و محمدبن ابی بکر و پشت سر او عمّار آشکارا دست به کار شدند. علی (علیه السلام) نیز در خانه اش نشسته بود و با اینکه خبرها نزد او بود، از وی می پرسیدند و او باکمال سکون و آرامش عاقبت امر را انتظار می کشید...(۱)

نامه اهالی مدینه به صحابهٔ مرزنشین

طبری می نویسد: اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از روش عثمان و تغییر و تبدیل های او لب به شکایت گشودند و به آنان که برای جهاد در مرزها پراکنده شده بودند، اینگونه نامه نوشتند: شما برای جهاد در راه خدا عزّوجلّ بیرون رفته و خواهان گسترش دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستید. درحالی که پس از رفتن شما، دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به تباهی کشیده شد؛ زود بیایید دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را استوار بدارید، خلیفهٔ شما فاسد شده و دین را تباه کرده، او را برکنار کنید. براثر این نامه ها دل ها از عثمان برگشت تا جایی

۱- رک: مروج الذهب ۱/۴۴۲؛ عقد الفرید ۲/۲۶۷ و ۲۸۴؛ الامامه و السیاسه ۱/۸۷؛ کامل البرّد ۱/۱۵۷ و....

که او را کشتند.

نامه مهاجران به اصحاب و تابعان ساکن در مصر...

از مهاجران نخستین و باقیمانده شورا، به صحابه و تابعین مقیم مصر:

بشتابید به سوی ما و خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریابید پیش از آنکه آن را از دست بدهید، که کتاب خدا تبدیل شده و سنّت رسول الله، دگرگون گشته است...

نامه اهالی مدینه به عثمان

اهالی مدینه در نامه ای به عثمان او را به توبه و بازگشت از عملکردهای بد و خلافکاری های خود فراخواندند و قسم خوردند که اقداماتشان را ادامه داده و او را خواهند کشت...

اجماع بر ضدّ خلیفه

علامۀ امینی در پایان فصل سخنان و نظریه های اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دربارۀ قتل عثمان و روا یا ناروایی آن را که بالغ بر دویست حدیث از صحابه یا تابعین، یا از هر دو گروه است، یاد می کند. احدی از اصحاب در آن احادیث و سخنان از انتقاد بر عثمان و عملکرد او، جز چهارتن: زیدبن ثابت، حسان بن ثابت، کعب بن مالك و اسید ساعدی، وانمانده است.

برخی صحابۀ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قتل عثمان شرکت کرده و برخی دیگر، قتل او را نکو دانسته و در کشتن او تشویق

ص:۱۰۹

نمودند. عده ای نیز رویدادها را پخش و در تباهی امر او کوشیدند. جمعی به وی دشنام داده و در عملکردهای او منتقدانه و از زاویه امر به معروف و نهی از منکر، می نگریستند و با جرئت حرف می زدند.

به هر حال در میان انقلابی ها، کسی نبود که کارهای بد او را منکر باشد یا مدعی حقانیت وی شود؛ این همان اجماع و اتفاق امت مسلمان است، که علی (علیه السلام) فرمود: هرگز خدا مؤمنان را بر گمراهی گرد نمی آورد و چشم همگان را نمی بندد؛ بلکه این اجماع ثابت تو از اجماع نخستین روز انتخاب خلیفه می باشد اگر آن اجماع حجّت بود. این اجماع به طریق اولی، حجّت است.

علّامه امینی سپس به نام های آن اصحاب می پردازد و بالغ بر هشتاد تن از آنان را یاد می کند که این فهرست از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عایشه، شروع و به اسلم بن اوس ساعدی، ختم می گردد. اگر به چنین اجماعی توجّه نشود، به هیچ اجماعی نمی توان دل بست. افراد مذکور کسانی اند که سخن یکی از آن ها در ستایش و یا نکوهش هر انسانی کافی به نظر می رسید، تا چه رسد که آنان در یک کلمه اتفاق نظر پیدا کرده اند

بنابراین به یاوه گویی های امثال ابن کثیر که می نویسد: «هر کس علی (علیه السلام) را از عثمان برتر شمارد به مهاجران و انصار

اهانت کرده است»(۱) نبایـد اعتنا کرد؛ بلکه برعکس، هرکه عثمان را حتی با یک مسـلمان موحّـِد مقایسه کنـد، به مهاجرین و انصار اهانت کرده است.

(لقد جاءك الحق من ربک فلا تکونن من الممترین)(۲):

حقیقت برای تو به روشنی تمام از سوی پروردگار تو آمد پس، از تردید کنندگان مباش.

۱- تاریخ، ابن کثیر ۸/۱۲؛ رک: الغدیر ۹/۱۵۷.

۲- یونس /۹۴.

جلد ۱۰

اشاره

ص:۱

فهرست

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا برای تو است ای آفریدگار خلق. با نام تو می گشایم و با تو رستگاری و کامیابی می جویم. با مایه های هدایت مرا به نطق آور و تقوا و پارسایی به من الهام ببخش و مرا به پاکیزه ترین ها، توفیق عطا فرما و به آنچه تو را خشنودتر سازد، به کار گیر و مرا به طریقه نمونه و عـالی راه ببر و مرا بر خطّ ولایت خود و ولایت پیامبرت، پیامبر رحمت و عترت پاك و پاکیزه او ــ درود به همه شان ــ استوار بدار که بر آن، بمیرم و بر آن زنده باشم.

توفیق من جز با تو نیست و توکل به تو کردم.

الأمینی

ص:۵

محاصره نخست خانه عثمان

رؤسای شهرهای کوفه، بصره و مصر در مسجدالحرام گرد آمدند و درباره عملکردهای خلیفه عثمان، گفت وگو کردند و آن، یک سال پیش از قتل وی بود. اصل موضوع گفت وگو بی وفایی و عهدشکنی های عثمان بود که به مسلمانان، قول عمل داده بود. آنان تصمیم گرفتند به شهرهای خود روند و رأیشان بر این قرار گرفت که نماینده مردم شهرهای خود باشند و سال بعد نزد عثمان آیند و سخن مردم را به او برسانند و اگر نپذیرفت، برنامه شان را به اجرا درآورند.

زمان فرا رسید اشتر با اهل کوفه، دویست تن و به گفته ابن قتیبه با هزار تن در چهار گروه که هر کدام امیری داشتند، به سوی مدینه راه افتادند.

و حکیم بن جبله عبدی با یکصد تن بصری که پنجاه نفر دیگر به آنان پیوستند همگی با چهار پرچم، حرکت کردند و چهارصد مصری و گفته می شود پانصد، ششصد، هفتصد و در

شرح ابن ابی الحدید دوهزار تن که محمد بن ابی بکر و دیگران در میان آن ها بودند با چهار امیر بیرون آمدند.

وقتی آن جماعت در مدینه گرد آمدند به خانه عثمان آمدند و مردمانی از اهالی خود مدینه، از مهاجرین و انصار که در میانشان بدری هایی دیده می شدند، به آنان پیوستند.

نائله زن عثمان به معاویه نوشت: مصریان، کارشان را به علی (علیه السلام) و محمدبن ابی بکر و عمّار یاسر و طلحه و زبیر واگذاشتند و آنان به قتل وی (عثمان) فرمان دادند و بالاخره محاصره نخست خانه عثمان، صورت عمل گرفت.(۱)

نامه مصری ها به عثمان

مصری ها از سقیا(۲) و یا ذی خشب(۳) نامه ای به قرار ذیل به عثمان نگاشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد، بدان خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان خود وضعشان را دگرگون سازند. خدا را، خدا را و باز خدا را به یاد داشته باش و تا در دنیا

۱- ر. ک: طبقات ابن سعد، انساب بلاذری، الامه و السیاسه دینوری، مروج الذهب، عقدالفرید و تاریخ الخمیس و ...

۲- بخش پست دادی تهامه.

۳- صحرایی است در مسیر یکشبه به مدینه.

هستی آن را بـا آخرت به تمـام و کمـال برسان و هرگز بهره ات را از آخرت از یاد مبر.(۱) که دنیـای تو جز با آن، گوارا نمی شود. دانسته باش ــ سوگند به خدا ــ ما برای خدا خشم می کنیم و برای خدا خشنود می گردیم. و ما سلاح خود بر زمین نمی گذاریم مگر آن که ببینیم تو آشـکارا توبه کرده ای و یا به گمراهی دوام می بخشـی. این است سـخن نهایی ما و تصـمیم با تو است و خداوند عذر ما را درباره تو پذیرنده است والسّلام.

خلیفه تعهد می کند به کتاب و سنّت عمل کند سال ۳۵ه

در محاصـره خانه عثمان در اوّلین بار توسط مصـری ها مغیره بن شـعبه به قصد شفاعت نزد مصریان آمد و آن ها تا او را دیدند همگی یکصدا بر سر او بانگ زدند: برگرد ای کژبین، فاسق و نابکار.

به پیشـنهاد عثمان، عمروبن عاص برای شـفاعت پیش آمـد تا آنان را به کتاب خـدا و ترک عملکردهای بـد عثمان فراخواند او سلام گفت: مردم مصـر گفتند: چه سـلامی چه علیکی برگرد ای دشمن خدا وای پسر زن بدکاره. تو در نزد ما امانتکار نیستی. پسر عمرو و دیگران گفتند: جز علی بن ابی طالب، کارساز نباشد. عثمان به علی (علیه السلام) گفت: ای علی

۱- شاید اقتباس از آ یه ۷۷/قصص

برو، آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فراخوان. علی (علیه السلام) فرمود: آری، اگر به من عهد و پیمان الهی بدهی که به هر چه من از برای تو ضمانت می کنم، وفا کنی. عثمان گفت: آری، علی با تأکید فراوان از عثمان قول گرفت. علی (علیه السلام) رو به آن قوم نهاد آنان به علی (علیه السلام) ـ هم ـ گفتند برگرد. علی گفت بلکه او به پیش کتاب خدا به شما تضمین داده می شود و قول توبه از هر آنچه شما را به خشم آورده است. پس تعهدات عثمان را به ایشان توضیح داد. آنان گفتند: یا علی، تو ضمانت می کنی؟ فرمود: آری. آنان ـ هم ـ گفتند ما هم راضی هستیم. سرشناسان و شریفان آنان با علی (علیه السلام) رو به خانه عثمان نهادند و بر او، وارد شدند او را نکوهش کردند و از همه آن ها عذر خواست آن ها گفتند: این ها را بنویس و او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

این، تعهدی است از بنده خدا عثمان، امیرمؤمنان برای مردمان مؤمن و مسلمان که بر وی انتقاد دارند و من در میان شما به کتاب خدا و سنت پیامبر او، عمل کنم حق محرومان داده شود و ناامنی از بین برود تبعید شده ها برمی گردند و هیئت های نمایندگی حبس نشوند و خزانه بیت المال، پر گردد. و علی بن ابی طالب ضامن مفاد این نامه است که به نفع مسلمانان و بر عثمان، داوری کند.

ص:۱۰

زبیر و طلحه و دیگران، این تعهـدنامه را گواهی کردنـد و این تعهـدنامه در سـال ۳۵ هـ در ماه ذی القعـده نوشـته شد و هر قوم نسخه ای از آن گرفتند و راه خود پیش گرفتند.

علی (علیه السـلام) ، به عثمـان گفت: حالاـ از خانه بیرون برو چنان سـخنرانی کن که مردم بشـنوند و آن سـخن تو بار مسافران باشـد و خدا را بر آن چه در دل دارای گواهی بگیر که شـهرها بر ضدّ تو آبسـتن حوادث است و نبینم کاروانی دیگر از کوفه، بصره و یا از مصر بازآیند و بگویی: علی به سوی آنان برو و اگر نروم بگویی قطع رحم کردی و حق مرا سبک شمردی. عثمان بیرون آمـد و سـخنرانی کرد به کارهای بدی که کرده بود اعتراف نمود و برای آن ها از خدا آمرزش خواست و گفت شـنیدم رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) می فرماید: پای هر کس لغزید باید توبه کند و من اولین پند پذیرم وقتی پایین آمدم، اشـراف و سرشـناسان شـما بیاینـد و بـا رأی صواب خود مرا برگرداننـد به خـدا قسم اگر برده ای مرا به حق برگردانـد من از او پیروی می کنم و جز بازگشت به خدا راهی نیست. مردم ابراز شادمانی کردند.

بداخلافی سیاسی

پس از آن سـخنرانی عثمـان و قول و قرار او مروان بن حکم وارد میـدان شـد او رویاروی مردم ایسـتاد و به آنان بانگ زد و به درشتی سخن گفت: زشت باد صورت هایتان. این چه

اجتماعی است؟ امیرالمؤمنین کار و زندگی دارد اگر به یکی از شما احتیاج داشت صدایش می کند پراکنده شوید.

خبر به گوش علی (علیه السلام) رسید با خشم نزد عثمان آمد و فرمود: مروان تو را به امری وارد کرده که بیرون آمدن ندارد و من هرگز نزد تو نخواهم آمد ...

و تاریخ نگاران در جریان محاصره نخست خلیفه توسط مسلمانان، صورت های مختلفی از توبه و عهدشکنی او گزارش ها دارند که جملگی از نقش تخریبی مروان بن حکم و هیجان مردمان انقلابی حکایت دارند.(۱)

تعهدی دیگر

پس از آن که عثمان تعهد نخست را شکست اهل مدینه نامه ای به وی نوشتند: دو راه بیشتر، پیش روی نداری یا قتل، یا التزام عملی به تعهدات و چون عثمان این کلام انقلابی ها را شنید با کسان نزدیک خود رایزنی کرد و راه چاره جست. آن ها گفتند باز به سراغ علی (علیه السلام) بفرست تا با آن جماعت صحبت کند و هر چه توانست به آنان قول بدهد و به اصطلاح سر بدواند تا نیروهای کمکی خلیفه فرا رسند.

عثمان در جواب آن ها گفت: وضع فرق می کند این بار اگر قولی بدهم از من عمل می خواهند. مروان گفت ای امیر هر

۱- ر. ك: تاریخ طبری، الکامل، الأنساب بلاذری، ابن کثیر، ابن خلدون و جز آن ها.

چه خواستند قول بده خطر را عقب بینداز. عثمان باز به سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و علی (علیه السلام) آمد عثمان گفت: ای اباالحسن می بینی، مردم به چه حالند من مطمئن هستم که آنان مرا می کشند به آنان قول بده، و عده ای که می دهم به قیمت جانم هم شده باشد عمل می کنم. علی (علیه السلام) فرمود بار نخست _ هم _ چنان قولی دادی لیکن، عمل نکردی و عهد شکستی بالأخره علی (علیه السلام) پذیرفت و نزد مردم آمد و گفت وگو کرد.

عثمان مهلت می خواست که یک شبه نمی توان به آن تعهدات عمل کرد _ البته مقصود او وقت گذرانی بود. علی (علیه السلام) فرمود برای مردم مدینه تعیین وقت لازم نیست آنان حاضرند و می بینند و برای غائبان و مردمان شهرها همین قدر کافی است خبر تغییر و تبدیل به گوش آنان برسد. عثمان گفت درست است لیکن باز سه روز به من مهلت دهند. علی (علیه السلام) از مردم سه روز مهلت خواست تا عثمان اقدامات لازم به جا آورد، ستم ها را برطرف و کارگزاران ناصالح را برکنار کند و مردم انقلابی منتظر ماندند اما در همین مدت، خلیفه آماده جنگ با مردم انقلابی می شد و سلاح گرد می آورد او لشکری بزرگ از برده های خمس فراهم کرده بود. سه روز گذشت او هیچ تغییری نداده و هیچ کارگزاری را برکنار نکرده بود مردم باز دست به شورش زدند.

داستان محاصره دوّم

مصری ها پس از توبه و تعهد قولی از مدینه خارج شده و در منزلی به نام أیله سواری را دیدند که عازم مصر بود او اظهار داشت فرستاده خلیفه است به عبدالله بن سعد. مصریان او را پایین آوردند و تفتیش کردند آنان حتی مشک آب او را هم جست وجو نمودند و درون آب داخل شیشه ای نامه ای یافتند که در داخل لوله ای سربین قرار داشت آن را درآورده باز کردند و خواندند.

مضمون نامه: هرگاه عمرو بن بدیل وارد مصر شد گردن او را بزن و دو دست ابن عدیس و کنانه و عروه را قطع کن و بگذار در خون خود بغلتند و جان دهند و بعد اندام هایشان را بر چوبه های نخل بیاویز.

با ملاحظه این نامه وضع دگرگون شد و انقلاب به حال نخست برگشت مصریان داخل مدینه شده با علی (علیه السلام) دیدار کردند. او به عثمان وارد شد و عثمان انکار کرد که نامه از او باشد و سوگند خورد که او آن را ننوشته است ولی اقرار کرد که خط آن نامه خطّ کاتب من است و مهر هم، مهر من می باشد.

عثمان پرسید: چه کسی را متهم می شناسی؟ (او با کمال وقاحت) گفت تو و کاتبم را. علی (علیه السلام) با خشم بیرون آمد در حالی که می گفت: بلکه آن کار تو و به امر تو است.

ص:۱۴

مصریان رو به خانه عثمان نهادنـد و آنجا را زیر نظر گرفتنـد و به عثمان که از بالا به آن ها نظاره می کرد گفتنـد: این، نامه تو است؟ او انکـار کرد و سوگنـد خورد. مصـریان گفتنـد: به تو نـامه ای از سوی تو نوشـته می شود با آن که تو نمی دانی کسـی مانند تو شایسته خلافت نباشد خود را از خلافت عزل کن. عثمان گفت: پیراهنی را که خدا بر تن من کرده، در نمی آورم. بنی امیه گفتند: ای علی (علیه السـلام) دسـیسه کردی و کار ما را تباه ساختی، علی (علیه السـلام) فرمود: ای بی خردان شـما خوب می دانیـد که مرا در این کـار دخـالتی و طمعی نیست و من بودم که اهـالی مصـر را از عثمان برگردانـدم و بارها کارهای او را سامان دادم، چاره چیست؟

علاّمه امینی (رضی الله عنه) صورت های دیگری از این ماجرا را به استناد کتاب های تاریخ و حدیث آورده است و ابو محنف گفته: مهر عثمان در دست حمران پسر ابان بود و چون او به بصره اعزام شد، مروان آن را تحویل گرفت. و در مورد نامه رسان مصـر نیز اختلاف وجود دارد برخی او را غلام و خـدمتکار خلیفه می دانند. طبری او را ابو اعور سـلمی می داند همان که علی (علیه السلام) او و برخی دیگر را در قنوت نماز نفرین می کرد.(۱)

ص:۱۵

۱- تاریخ طبری، ۵/۱۶۵

بالأخره مصریان روز جمعه وارد مدینه شدند و جمعه بعد عثمان، به قتل رسید.(۱)

خلیفه بسیار توبه کن و توبه شکن

به گزارش طبری پس از فاش شـدن نامه عثمان درباره مصـریان، اشتر و حکیم بن حیله هنوز در مدینه بودند آنان پس از انکار عثمان در مورد آن نامه گفتند اگر دروغ گفته باشـی شایسته است که از خلافت کناره بگیری که خون های به ناحق ریخته ای و اگر راست گفته باشـی که بی اطلاع بوده ای باز معلوم می شود از اداره امور ناتوان هستی و بایـد دست از خلافت بکشـی و قصـاص پس بـدهی و مـا هر وقت بـا تو سـخن گفتیم اظهـار نـدامت کردی و توبه نمودی امّـا سـپس به همان کارهای خلاف، بر گشتی.

عثمان گفت اگر سـخنان شـما تمام شد من ــ هم ــ حرف بزنم. او خطبه ای طولانی خواند و گفت امّا پیراهن خلافت را از تن خود بیرون نمی کنم، امّـا از کارهایی که کرده ام توبه می کنم که پشـیمانم. عثمان این سـخنان را می گفت که زمان به نفع او پیش برود و نیروهـای کمکی از بنی امیه و دیگران فرا رسـند لیکن مردم انقلابی به هیـچ وجه از او نپذیرفتنـد و او را تهدیـد به قتل کردند.

ص:۱۶

۱- شرح ابن ابی الحدید، ۱/۱۶۵ و طبری، ۵/۱۳۲.

نگاهی کوتاه به گزارش های دو محاصره

در این زمینه با یاد چند نکته، مطالبی را می آوریم:

نکته اول: مهاجران و انصار جز چهار تن: زیدبن ثابت و حسّان ثابت و کعب بن مالک و أسید ساعدی همه در دشمنی با خلیفه و تصمیم بر قتل او پس از صبر و شکیب فراوان و چاره جویی هایی، همداستان بودند و در میان انقلابی ها: محمدبن ابی بکر و مالک اشتر و زید خیر و حکیم بن جبله دیده می شدند.

نکته دوم: خلیفه، بارها به جرائم خود اعتراف می کرد و اظهار توبه می نمود امّا زود برمی گشت و کارهای خلاف خود را دنبال و از سر می گرفت.

نکته سوم: عثمان می دانست شهرها آبستن حوادث است و تعهداتی می نوشت و آن ها در بلاد، پخش می شد او حتی به تضمین های امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و محمدبن مسلمه و دیگران وقعی نمی نهاد و به آن ها بی اعتنایی می کرد.

نکته چهارم: التزام عثمان در تعهدات محاصره نخست مبنی بر عمل به قرآن و سنّت، نشان می دهد که او جلوتر خلاف عمل کرده است که از آن، توبه می کند.

نکته پنجم: مروان بن حکم آن رانده شد و مارمولک مورد لعن و نفرین(۱)، به روح و فکر خلیفه به شدّت چیره بوده و او

۱- ر. ك: الغدیر بزرگ، ج ۸، ص ۲۹۰، چاپ دوم.

هر لحظه، خلیفه را هر طور می خواسته عوض می کرد، حتی عثمان به هشدارهای علی (علیه السلام) درباره وی بها نمی داده است.(۱) البتّه مورخان زمان محاصره ها را متفاوت نوشته اند و در جمع آن ها توجیهاتی گفته شده است.

برخی نامه های عثمان در روزهای محاصره

عثمان با رایزنی پیرامونیان اموی خود مانند مروان بن حکم وقت می گذرانید و نامه هایی به استانداران و هوادارانش می نوشت و درصدد آن بود که آن ها نیروهای امداد به مدینه بفرستند تا انقلابی ها را براندازد. به برخی اشاره می کنیم:

۱- نامه ای به استاندار مصر مبنی بر ضرب و قتل و دار آویختن، سران انقلاب نوشت که در نیمه راه به دست انقلابی ها افتاده آنان برگشته و دایره محاصره را تنگ تر کردند و گذشت.

۲- در نامه ای به معاویه نوشت: اهل مدینه کافر شده، بیت شکسته و اطاعت نمی کنند هر چه زودتر شامیانی جنگجو بر هر مرکب رام و ناآرام بفرست و او سرانجام یزیدبن اسد پسر کریز بجلی را با چهارهزار فرستاد که قبل از ورود به مدینه قتل عثمان را شنیدند و برگشتند و او بوده که گفته بود اگر وارد مدینه می شدم و عثمان زنده بود هیچ پیر و جوان تازه

۱- ر. ک: الغدیر بزرگ، ج ۹، ص ۱۷۴.

بالغ را زنده نمی گذاشتم زیر قاتل و کسی که کمک نکند برابرند.

۳- عثمان، نامه ای هم خطاب به عموم شامیان نوشته و خواسته بود آنان را بسیج عمومی کند.

۴- نامه ای به اهالی بصره و عامربن عبدالله نوشته و او پانصد نفر سپاهی مزدور با پانصد درهم فرستاد(۱) که به مدینه نرسیده خبر قتل عثمان را شنیدند و انقلابیون مصر در مدینه وقتی از این نامه و حرکت عامربن عبدالله اطلاع یافتند به خشمشان افزوده شد و در انجام مقصدشان شتاب کرده و عثمان را کشتند.

۵- از خانه عثمان، بخشنامه هایی عمومی به همه مراکز اسلامی مبنی بر امدادرسانی، صادر می شد.

۶- در مراسم حج سال ۳۵ ه_ نامه ای به مکّیان و زائران خانه خدا فرستاد. ابن عباس که امیرالحجاج بود در سخنرانی رسمی خود با آن که نامه را گشود ولی آن را مطرح نکرد.

علاّمه امینی (رضی الله عنه) از نامه های مفصل و مختصر دیگر سخن به میان آورده که همگی مبنی بر مظلوم نمایی خلیفه است که عده ای از مؤلفان مصری از مضامین آن نامه ها خوششان آمده مانند طه حسین در کتاب خود «فتنه کبری» در صورتی که آن نامه ها از طریق ابن سیره قرشی است و او

۱- ر. ك: بلاذری.

حدیث سازی دروغگو بوده و نام او در زنجیره حدیث سازان آمده است و آن را جز او گزارش نکرده است.

نگاهی در آن نامه ها

مجموعه آن نـامه هـا فقط می توانـد عواطف مردمان با ایمان را جریحه دار کنـد و حتی اگر نویسـنده آن ها یعنی عثمان خلیفه سوءپیشـینه ــ هم ــ نمی داشت نسبت کفر دادن به اهـالی مـدینه و آنـان را پیمـان شـکن و یاغی وماننـد گروههای احزاب و مشـرکان در غزوات رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) قلمـداد کردن در تحریـک آنـان کـافی بوده عثمان خود که بارها برخلاف تعهـداتش با کتاب خـدا و سـنت رسول او (صـلی الله علیه و آله و سـلم) اقدام کرده و سـپس اظهار توبه و ندامت می کرد، بوقلمون صفت رنگ عوض می کرده است او دستخوش تحریکات و وسوسه های بنی امیه و به ویژه مروان بن حکم قرار داشته و آلت دست آن ها بوده است.

با این تلوّن عثمان، برای مسلمانان هیچ جای خوش بینی نمانده بود و درباره او دچار یأس و نومیدی بودند.

علاّمه امینی (رضـی الله عنه) مناقشه ای به خصوص با عثمان دارد او می نویسـد: آقای خلیفه: این چیست که تو مدام می گویی جامه خلافت را خدا بر اندام من پوشانده و آن را از تن خود بیرون نمی آورم و هر چند گاه آن را تکرار می کنی؟!

آری، بیعت التزام می آورد در صورتی که به تعهّدات عمل شود و عدالت پیشوا خدشه دار نگردد. تو را که خدا برنگزیده

و انتخاب و رأی مردم هم مشروط بوده است و تو به آن شروط عمل نکردی و از شایستگی آن مقام افتادی بلی، آن خلافت که می توان گفت جامه ای است که خداوند بر اندام امام و پیشوا، برازنده می داند، خلیفه ای است که خداوند سبحان و توانا او را تعیین می کند و پیامبر امین به مردم تبلیغ می نماید و چنان چیزی را پیامبر اعظم از آغاز رسالت خویش، انجام داده و در آن باره سخن گفته و آن پیشوا و امام را تعیین کرده است و به مفاد کریمه «انما ولیکم و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون.» سوره مائده/۵۵، مشخص است که آن شخص کیست؟ و چقدر فرق است میان گزینش خداوند آگاه از اسرار و درون دل های بندگان و انتخاب دستوری توسط مردم ناآگاه از رازها و افکار گوناگون اشخاص که همواره دستخوش تحوّل رفتاری و عقیدتی هستند.

وآنگهی برخلاف پندار شیخین که حق انتخاب را به مردم واگذاشتند که هر کس را بخواهند برای خلافت برگزینند و چنان امری هم یکنواخت عمل نشده چنان که در لابلای کتاب بزرگ الغدیر مطرح شده است. ما در کتاب خداوند متعال چنین می یابیم که: «و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره»: و پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند برای مردم حق گزینش نیست. قصص/۶۷ و فرمود: «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی

الله رسوله امراً ان یکون لهم الخیره من امرهم» برای هیـچ مرد و زن مؤمنی نیست که هر گاه خدا و رسول او بر امری حکم کرد برای ایشان در امرشان، حق گزینش باشد. احزاب/۳۶.

علاوه بر نصوص معتبر در این زمینه از پیامبر بزرگ از جمله حدیث غدیر که این کتاب برای آن هدف تألیف یافته است.

درگیری در خانه عثمان

به گفته ابن سعد در کتاب طبقاتش(۱)، مروان بن حکم در آن روز، رجزخوان بیرون آمد مبارز طلبید و عروه بن شبیب هم در برابر او قرار گرفت پس شمشـیر بر قفای او زد و مروان به رو افتاد و عبید بن رفاعه چاقو به دست بر بالای سر او ایستاد تا سر او ببُرد مـادر رضـاعی او فـاطمه ثقفیّه به سوی او رفت و گفت او را کشتیـد بـا گوشت او می خواهیـد چه کنیـد که پـاره کنیـد و عبیدبن رفاعه خجالت کشید مروان را رها کرد.

و بنابر بلاذری(۲) بنی امیـه روز قتـل عثمـان به ام حـبیبه پناهنـده شدنـد و او آل عـاص و آل و آل السـید و جمعی دیگر را در پستوی خانه اش و عده ای دیگر را در جای دیگر، جا داد و پنهان نمود.

۱- ج ۵/ص ۲۵، چاپ لیدان.

۲- ج ۵/ص ۷۸-۸۱ و ابن کثیر ۷/۱۸۸؛ کامل ۳/۷۳؛ طبقات ابن سعد؛ الاصابه ۲/۳۸۱.

و معاویه به این ماجرای نظر داشته که روزی عمروبن سعید را دید که مغرورانه راه می رود گفت: پدر و مادر به قربان ام حبیبه چقدر این خانواده را می شناخت آنجا که تو را در پستوی خانه پنهان کرد.

و بالاخره مردم به قصد عثمان راه افتادند و از دیوار خانه بنی حزم انصاری بالا رفتند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: خانه عثمان به میدان کارزار بدل شده بود رجزها خوانده می شد و کشت وکشتار بود. مالک اشتر جلو آمد لیکن چون عثمان را تنها و بدون سلاح دید برگشت. ناقل غلام عثمان مالک را دید و گفت او بود که مردم شهرها را بر ضدّ خلیفه شورانید خدا مرا بکشد اگر او را نکشم. در این موقع عمروبن عبید حارثی بانگ زد ای اشتر مواظب پشت سر خود باش اشتر متوجه ناقل شد و او را با شمشیر زد و دست چپ او را انداخت و عمروبن عبید را صدا کرد که ناقل را دنبال کند و عمرو او را پی گرفت و او را به قتل رسانید.

به گزارش طبری زمانی که عثمان به محاصره کامل انقلابی ها درآمد. بنی امیه آستین بالا زدند و برای جنگ تمام عیار آماده گشتند. ابوحفصه همراه مروان وارد خانه شدند او گفت: من اوّلین کس بودم که آتش جنگ برافروختم که نیار اسلمی را با تیر زده و کشتم و از پشت خانه پایین آمدم و

مردم در کنار در خانه کارزار می کردند انقلابی ها کس به پیش عثمان فرستادند و کشنده نیار اسلمی را خواستار شدند عثمان اعتنا نکرد و گفت من قاتلی را نمی شناسم که به شما تحویل دهم. و مورخان در مجروح شدن مروان در خانه عثمان، گزارش های متفاوتی آورده اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: انگیزه من در آوردن این رخدادهای خانه عثمان آن است که اثبات کنم جز اموی ها و نوکران آن ها از عثمان، دفاع نکردند که عده ای کشته شده و عده ای دیگر در پستوی خانه ام حبیبه دختر ابوسفیان پنهان گشتند و برخی هم در کوچه و پس کوچه های مدینه ویلان و سرگردان بودند تا عثمان به قتل رسید.

این مطلب، در بحث از زنجیره گزارش های ساختگی برای خواننده مفید خواهد بود. مثلاً ابن کثیر برای آن که طرفداران و مدافعان عثمان را زیاد نشان دهد نیار اسلمی را که در کارزار خانه عثمان به قتل رسید و مردی اصلاح گر و به قصد پند و خیرخواهی آمده بود و غلام مروان او را کشت از یاران عثمان قلمداد کرده است!

قتل عثمان

عثمان در روزهای محاصره برای مردم سخنرانی احساسات برانگیزی کرد و مدّعی شد مقام خلافت، حق او و خدا به وی داده است. عثمان آن همه ستم ها و کارهای خلاف کتاب و سنّت

خود را نادیده گرفت و گفت مرا نکشید که فقط در سه صورت می توان انسانی را کشت: کسی که زنای محصنه کرده باشد و یا پس از مسلمانی، کافر شده و به اصطلاح مرتد گردد و یا انسانی را به ناحق به قتل برساند.

مردم به وی پاسخ دادند: تصدّی خلافت مطلق نیست و ما به برخی پاسخ می پردازیم:

این که گفتی: خداوند عزوجل پس از قتل عمرو بعد از طلب خیر از خدا، تو را حکومت بخشیدند، ادعای فارغی است که خداوند سبحان برای مردم جز خیر نمی خواهد لیکن حکومت تو آزمایش و گرفتاری سختی برای مردم شد.

اما سابقه نیکوی تو. با تبدیل و تغییر و بدعت هایی که ایجاد کردی از میان رفت. و اینکه اگر تو را بکشیم دچار آشوب خواهیم شد جواب آن است که گرفتاری پس از قتل تو دلیل نمی شود که ما از به پا داشتن حق، قصور ورزیم و این که گفتی: قتل انسان فقط در سه صورت مجاز است ما در کتاب خدا غیر از آن سه مورد حکم که تو یاد کردی موارد دیگری می یابیم: قتل کسی که در روی زمین فساد و تباهی به وجود آورد و کشتن یاغی و متجاوز به حقوق مردم و تو مصداق یاغی و ساعی در فساد هستی و در سنگر خلافت از قدرت سوءاستفاده کرده به مردمانی ظلم کردی و عده ای را

کشتی با این وجود اگر از مقام خلافت کنار روی ما تو را نمی کشیم.

به گفته بلاذری و دیگران، وقتی اهل مصر و همراهان آنان در محاصره عثمان دانستند که او نامه به ابن عامر و معاویه نگاشته این معنی بر شدت خشم آنان افزود و بر ادامه محاصره مصمم تر کرد و چون کارزار تن به تن در پیرامون خانه عثمان آغاز شد عمرو بن حزم انصاری همسایه دیواربه دیوار عثمان در خانه خود را گشود و انقلابی ها وارد خانه عثمان شدند و جنگ در درون خانه بالا گرفت و هواداران عثمان شکست خوردند و از در دیگر فرار نمودند و فقط گروهی اندک با عثمان ماندند که به قتل رسیدند.

عثمان مصحفی را برگرفت و به سینه اش گذاشت و گفت ای بندگان خدا شما را به آن چه در قرآن است فرامی خوانیم و از عملکردهایی که خوش نداشته اید توبه کرده و پوزش می طلبم. محمد بن ابی بکر گفت: «الآن و قد عَصَیتَ قبل و کنت من المفسدین» یونس/۹۱: اکنون باید ایمان بیاوری درحالی که تو پیشتر عصیان و نافرمانی (خدا) کردی و از مفسدان بوده ای؟

و به نوشته ابن کثیر: پسر ابی بکر همراه سیزده تن آمدند او گفت: معاویه و پسر عامر، تو را بی نیاز نکردند و نامه هایت تو

را سود نبخشید. و در عبارت ابن عساکر آمده: محمد، گفت ای نعثل! تو به چه آئینی هستی؟ ...

و به گفته ابن سعد و دیگران، کنانه بن بشر با تیرهایی که در دست داشت زیر گوش عثمان گذاشت و فشار داد و سپس شمشیر بالا برد و او را کشت و گزارش های دیگری هم، هست. بنابر نقلی، عمروبن حمق بر سینه عثمان نشست و هنوز او رمقی داشت، نه ضربه بر وی وارد کرد او گفت: سه ضربت را فقط برای رضای خدا بر وی زدم.(۱)

کفن و دفن خلیفه

جنازه عثمان پس از قتل سه روز رها شد و دفن نگردید. سپس عده ای با علی (علیه السلام) صحبت کردند و از وی خواستند که به خانواده عثمان اجازه دهد و او اجازت داد. و چون مردم آگاه شدند در سر راه نشستند و جنازه را سنگباران کردند باز علی (علیه السلام) پا در میانی کرد و آنان را آرام نمود ... و به گفته صفدی(۲): عثمان را سه روز به مزبله ای انداختند.

جنازه عثمان را به باغی به نام «حشّ کوکب» که یهود مُرده های خود را در آنجا دفن می کردند بردند و بدن او را به خاک سپردند وقتی معاویه بن ابی سفیان به قدرت رسید

۱- علامه امینی (رضی الله عنه) در پایان این فصل به منابع زیادی اشارت دارد. ر. ک: ج ۹، ص ۲۰۸

۲- تمام المتون، ص ۷۹.

فرمان داد دیوارهای آنجا را تخریب کنند تا به بقیع وصل شود در نماز به عثمان، مروان بن حکم و سه تن از نزدیکان وی حضور داشتند و گزارش هایی جز این.(۱)

به گفته بلاذری: مردم از دفن عثمان مانع بودند تا ام حبیبه بر دم در مسجد ایستاد و گفت بگذارید این مرده دفن شود وگرنه پرده رسول خدا را کنار می زنم و مردم دست برداشتند و او دفن شد.(۲) به گفته سمهودی(۳): گور عثمان را پس از دفن عجولانه که سنگ لحد هم نگذاشتند، محو اثر کردند و پراکنده شدند. در دفن و کفن عثمان مورخان به طور تفصیل قلم زده اند و ادیبان و شاعران آن را به تصویر کشیده اند مانند احمد شوقی معاصر و در پایان نص به منابعی اشارت دارد.(۴)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: صفحه تاریخ در این مورد، بسیار دشوار است و انسان نمی تواند به یکی از دو احتمال دل ببندد از یک سو مردم به آن شدّت بر خلیفه سخت گرفتند و او را به آن شکل که گذشت کشتند و پس از قتل از دفن و کفن و نماز بر او مانع شده و تحقیرش کرده و جنازه را سنگسار کردند و حتی بعضی دنده هایش را شکستند و بر وی

۱- ریاض النضره و استیعاب و دیگر منابع.

۲- مدائنی، از وقاص، از زهری، رک: الغدیر بزرگ ۹/۲۱۰

۳- وفاء الوفاء ۲/۹۹

۴- ر. ک: الغدیر بزرگ ۹/۲۱۳.

دشنام ها گفتند(۱) و این ایجاب می کند یا فسق همه صحابه را که آنان در همه آن احوال یا مستقیماً نقش داشته اند و یا او را کمک نکرده و از قتل وی، جلو نگرفتند و به آن قتل راضی بوده اند و بالاخره چنان کاری را بد نمی دانسته اند.

آیا سخن خدا به گوش آن ها و چه خلیفه و چه مردمان عادی نخورده بود: «و لا تقتلوا النفس التی حرّم الله الاّ بالحق» انعام/۱۵۱. و انسانی را جز به حق نکشید. «و من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً» مائده/۴۲: هر کس نفسی را بدون این که قصاص باشد، و یا به قصد فساد و تباهی بکشد گویا همه مردمان را کشته است. و «و من یقتل مؤمناً متعمّدا فجزائه جهنّم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدّ له عذاباً عظیماً» نساء/۹۳ و هر کس مؤمنی را از روی عمد و قصد می کشد کیفرش دوزخ است و در آن جاویدان خواهد بود و خداوند وی را مورد خشم قرار داده و نفرینش فرموده و برای وی عذابی بزرگ فراهم کرده است.

و آنچه در سنّت از پیامبر اعظم آمده بیش از این هاست از جمله: وجوب غسل و دفن و کفن مؤمن و لزوم احترام او چه زنده و چه مرده. این از یک سو و یک احتمال و احتمال دیگر: بگوییم خلیفه از طریق صحیح دین خارج شده و مصداق آن

۱- ر. ک: الغدیر بزرگ ۹/۲۱۳.

آیه ها و روایت ها نبوده و استحقاق چنان برخوردی قبل از کیفر آخرت، بوده است.

به هر حال دلبستگی به یکی از این دو احتمال آسان نیست زیرا همه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در نظر اهل سنت، عادلند و با سخنان و عملکردهایشان استدلال می کنند و ده نفر بشارت داده شده به بهشت در میان آن هاست. علاوه آن که عمّار یاسر، مالک اشتر، عبدالله بن بدیل و امام مسلمین و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چشمان مردم به او دوخته و شایسته خلافتش می دانستند حضور داشتند.

پس دشوار است که سوءظن به خلیفه به این حدّ باشد هر چند صحابه به آن جزم داشتند و احدی بدش نیامد وقتی کشنده عثمان مدینه را می گشت و سه بار می گفت من نعثل را کشتم. و در همین کتاب سخن عایشه را آوردیم که: نعثل را بکشید او کافر شده است و کلام او به ابن عباس: مبادا از این طاغیه دفاع کنی. و سخن زبیر: او را بکشید که دین شما را عوض کرد و سخن عبدالرحمن ابن عوف به امیرالمؤمنین (علیه السلام) : شمشیرت را بردار و من شمشیرم را برمی دارم او (عثمان) با قولی که به من داد، مخالفت کرد و همو گفت زودتر بکشیدش، سلطنتش دوام پیدا نکند و دهها سخن از صحابه به همین منوال.(۱)

۱- علامه امینی (رضی الله عنه) به سی مورد از آن ها، اشارت دارد. رک: الغدیر بزرگ ۹/۲۱۵... .

پس عثمان از جاده مستقیم حق و عدالت، منحرف شده هر چند پذیرفتن این حقیقت دشوار است.

و از دیگر سو، آن رخداد، امری ناگهانی و غافلگیرانه نبود بیش از دو ماه گفتمان ها در جریان بود و صحابه به صراحت می گفتند یا از خلافت کنار برو که شایسته نیستی و یا تو را می کشیم.

به هر حال این تنگنای دشوار که پیشاپیش انسان است و داور در آن فطرت سلیم و وجدان آگاه می باشد امر بر آن دایر است بین خاطی دانستن یک نفر به انواع گناه و تخلف هر چند او عثمان باشد و بین گمراه دانستن امتی بزرگ و هزاران گروه مسلمان که در میانشان، امامان، دانشمندان و صالحان که در فضیلتشان، سخن فراوان وارد شده و به نظر ما امامیّه چنان — هم- بوده اند و یا همگی دادگر و عادلند و کلامشان حجّت و عملشان سند می باشد که اهل سنّت صحابه را چنان پندارند.

در این میان اجتهاد را مطرح می کنند که راه گریزی از آن تنگنا باشد، اولاً: آن در هر دو طرف مطرح است و ثانیاً: صواب دانستن اجتهاد یک نفر و تخطئه امتی بزرگ در اجتهادش، جرئت و جسارت و بی باکی می خواهد و خارج از حدود عقل و خرد است.

«و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط انّ الله یحبّ المقسطین» مائده/ ۴۲: و هر گاه در میان مردم داوری کردی به قسط و داد داوری کن که خداوند اهل قسط و عدل را دوست می دارد.

ص:۳۱

زنجیره گزارش های ساختگی

در ماجرای درگیری خانه عثمان به هدف پاک جلوه دادن او

۱- طبری(۱) به نقل از علّامه امینی (رضی الله عنه) ده گزارش از سریّ، شعیب، سیف(۲)، عطیّه، یزید فقعسی آورده و نوشته عبدالله بن سبا یک یهودی بود از اهالی صنعاء از مادری سیاه پوست که در زمان خلافت عثمان مسلمان شده و در شهرها می گشته و در گمراهی مسلمانان کوشش داشت. او از حجاز آغاز کرد و سپس به ترتیب به بصره، کوفه و شام رفت اما به هدفش نرسید و به مصر آمد و در آنجا سخنانی گفت و برنامه اش را پیاده کرد.

این آغاز کلام طبری در گزارش نخست او است و علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از نقل کامل آن، آستین بالا زده و آن را حلاجی کرده است.

او می نویسد: اگر ابن سبا در ایجاد آن همه بلوا و آشوب این اندازه موفق بوده و امیران و استانداران خلیفه در دور و نزدیک بلاد اسلامی و خود خلیفه از عملکردهای وی مطلّع بوده اند چرا او را مورد تعقیب قرار نداده و دستگیرش

۱- ۵/۹۸.

۲- علامه مرتضی عسکری در بررسی شخصیت افسانه ای و سخنان او کتاب هایی تحقیقی نوشته است از جمله: عبدالله سبا و الأسطوره السبئیه = افسانه سبئیه ترجمه نگارنده و چندین اثر دیگر نوشته است. ر.ک.

نکرده انـد و او را با ضـرب و زنـدانی کردن کیفر نـداده اند تا ریشه فساد به کلی خشک شود و امّت مسـلمان از شـر او راحت شوند آن گونه که خلیفه، اصـحاب صالح و نیکوکار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که ندای قرآن سر می دادند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند مورد ضرب وشتم و تبعید و احیاناً قتل قرار می داد که شمّه ای را یاد کردیم.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در اینجا سخن طه حسین را پسندیده آنجا که او گفته(۱): اگر همه آن رویدادهای گزارش شده از عبـدالله بن سـبا صـحیح و دعـوتی که او به عمـل آورده واقعیت داشـته باشـد بایـد گفت چنـان چیزی پس از تحقـق آشـوب و اختلاف بوده که او از آن ها بهره برداری کرده است نه آن که خود او ایجادکننده آن ها باشد و نیز گمان دارم: دشـمنان شیعه به روزگار امویان و عباسیّان درباره ابن سـبا مبالغه کرده اند تا از سویی در کارهای منسوب به عثمان و بدعت ها و خلافکاری های او و کارگزارانش، تردیـد ایجاد کننـد و از دیگر سو، اموری نه نیکو به علی (علیه السـلام) و شـیعیان او نسـبت دهند و در نتیجه برخی کارهـای شـیعه را به یـک نفر یهودی که از روی نقشه فریب و نیرنگ اظهار مسـلمانی کرده منسوب بدارنـد و چه بسـیار امور زشتی که دشـمنان شیعه به ناحق به آنان بسته و شیعه نیز متقابلاً درباره عثمان اموری نه چندان نیکو را مطرح نموده اند.

ص:۳۳

۱- الفتنه الکبری، ص ۱۳۴.

طه حسین در ادامه می نویسد: مطالب ابن سبا با عقل سلیم، جور نمی آید و در برابر نقد مستقیم، استوار نمی ماند این ها مطالبی است که جای تأمّل و درنگ دارد. امّا چیزی که در آن تردید نیست این است که عثمان ولید و سعید را پس از عزل سعد، والی کوفه کرده و عبدالله بن عامر را پس از عزل ابوموسی حکمران بصره نموده و همه شام را به معاویه داده با آن وسعتش که پیشتر در اداره آنجا قریش و دیگر قبائل و طوائف عرب شرکت داشتند و عبدالله بن ابی سرح را پس از برکناری عمرو بن عاص ولایت و حکمرانی مصر را بخشیده و همه این والیان جدید از خویشاوندان نزدیک عثمان هستند: بعضی برادر مادری و برخی برادر شیری و برخی دایی عثمان بوده اند و برخی هم در نسبت دور با امیّه بن عبد شمس، خویشاوند وی بوده اند. این ها حقایق تاریخی اند و ما گمان نداریم عبدالله بن سبا در عزل و نصب آنان، عثمان را اغوا می کرده است(۱) چنان که یقین داریم: عمّار یاسر به مصر فرستاده نشده و او با محمدبن حذیفه همکاری نکرده است و این ها داستان هایی هستند که طرفداران عثمان آن ها را ساخته و پرداخته اند.(۲)

۲- گزارش دوم طبری با همان اسناد در زمینه نامه عثمان به اهالی شهرها است.(۳)

۱- پایان سخنان دکتر طه حسین.

۲- الفتنه الکبری، ص ۱۲۸.

۳- طبری، ۵/۹۹.

در این نـامه کاملاًـ مظلوم نمـایی شـده و چیزهـایی برخلاـف واقعیت تـاریخی آمـده است از جمله عثمان نوشـته: و برای من و خانواده ام پیش از رعیّت حقی نیست و به اهل مدینه رسیده که عدّه ای مورد شـتم و ضرب قرار می گیرند کسانی که به طور پنهانی مورد ضـرب و شـتم واقع شده اند در موسم حج بیایند حقشان را از خودم و یا کارگزارانم بگیرند مگر آن که ببخشـند. وقتی این نامه در شهرها خوانده شده صدای گریه و ناله مردم بلند شده است!

۳- گزارش سوم با همان اسـناد شـعیبی و سـیف: معاویه در روزی که از مـدینه بیرون می رفت و از عثمان خداحافظی می کرد پیشـنهاد داد که بـا من به شـام بیاییـد قبل از آن که مورد هجوم مردمانی قرار بگیری و از عهـده آن ها نتوانی برآیی که شامیان همواره در اطاعتند. طبری می نویسد این حدیث طولانی است.

۴- گزارش چهارم طبری با همان اسـناد(۱). در سال ۳۵ هجرت، مصـریان در چهار گروه که ابن السوداء (عبـدالله بن سـبا، در میان ایشان بود) بیرون آمدنـد و جرئت اظهار جنگ نداشـتند و می گفتند به عزم حج می روند. و اهل کوفه ــ هم ــ در چهار گروه. تمایل مصریان با علی و میل اهل بصره با طلحه و گرایش اهل کوفه به زبیر بود و آنان همگی انقلابی و

۱- طبری،۵/۱۰۳

متحد و یکدست بودند لیکن با اهداف متفاوت و پسر آن زن سیاه (ابن سبا) در میان مصریان بود و این حدیث طولانی و قصه گونه است.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: به مفاد این گزارش فوج هایی که از مصر و بصره و کوفه آمده بودند آنان را رؤسای احجار زیت(۱) که علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و طلحه و زبیر باشند برگردانده اند و انقلابی ها به زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد لعن و نفرین قرار گرفته است در حالی که پیشتر آوردیم که بیشتر انقلابی ها، اهالی مدینه و دیگر اصحاب بدری بودند که وارد مدینه شدند و عثمان را محاصره کردند و مورخان به این معنا اتفاق نظر دارند. معلوم می شود این حدیث در دفاع از عثمان، ساخته شده است.

۵- گزارش پنجم طبری(۲) با همان اسناد شعیبی. آخرین خطبه عثمان در میان جمعی که جنبه پند و اندرز دارد و بعد از آن او در خانه نشست و بیرون نیامد.

۶- گزارش ششم طبری(۳) با همان اسناد از شعیبی. گفته اند: محاصره چهل شبانه روز بود و فرود آمدن هفتاد پس از گذشت هجده روز از چهل، کاروانی از سرشناسان وارد شدند

ص:۳۶

۱- جایی است در مدینه.

۲- ۵/۱۲۶.

۳- همان، ص ۱۲۶.

از کسانی خبر دادنـد که از اطراف و آفاق می آینـد در این موقع انقلابی ها میان مردم و عثمان حائل شدند و او را از همه چیز منع نمودنـد حتی آب که گاهی علی (علیه السـلام) آنچه عثمان می طلبید برایش فراهم می کرد. این گزارش ــ هم ــ طولانی است. و علّامه امینی (رضـی الله عنه) می نویسد: این حدیث را شـیعیان عثمان ساخته اند و در سند آن کسانی در برابر عایشه ــ طلحه و زبیر و دیگران که در تنگ گرفتن عرصه بر خلیفه کوشـش پیوسته داشتند، و آتش جنگ برمی افروختند صف کشیده اند.

۷- گزارش هفتم طبری(۱) با همان اسـناد شـعیبی. این گزارش سـیف بن عمر تمیمی، مشـحون از دروغ های شاخـدار است و گویا طلحه و زبیر و امثال آن ها در قتل عثمان شـرکت نداشـته و آن سـخنان تحریک آمیز بر ضـدّ خلیفه نمی گفته اند و کلام در این گزارش بعد از بیعت است.

۸- گزارش هشتم طبری(۲) بـا همان اسـناد. با سوزانـدن در خانه عثمان آغاز می شود. ورود انقلابیون به داخل خانه و تهـدید خلیفه به قتل و اعتذار او و سخنان تقدیس آمیز در شأن خود، داستانی است طولانی.

۱- همان، ۱۲۸.

۲- همان، ۱۲۹.

۹- گزارش نهم طبری(۱) با همان اسناد. با سخن مغیره بن شعبه به علی (علیه السلام) شروع می شود و عثمان دو نفر را مأمور حفاظت بیت المال کرد که در آن دو خورجین سکه طلا بود وقتی آتش جنگ در درون خانه افروخته شد مردم همه چیز را غارت کردند و آن دو نفر مأمور نگهداری بیت المال، کلید ها را انداختند و فرار کردند و عثمان اندکی قبل از غروب آفتاب به قتل رسید.

۱۰- گزارش دهم طبری با همان اسناد شعیبی. در این گزارش طبری به گفته علّامه امینی (رضی الله عنه) آثار ساختگی هویدا است و در آن چیزهایی برخلاف مسلّمات تاریخ صحیح، آمده است که هدف بی گناه جلوه دادن عثمان است از جمله: هنگام محاصره دوم، علی (علیه السلام) حسن و حسین (علیهما السلام) را شمشیر به دستشان داده تا دم در خانه عثمان بایستند و از وی دفاع کنند و حتی حسن (علیه السلام) با تیری زخمی شد. و علی (علیه السلام) وقتی رسید که عثمان کشته شده بود یک سیلی به صورت حسن (علیه السلام) نواخت و به سینه حسین (علیه السلام) زد! و محمدبن طلحه را ناسزا گفت! و عبدالله پسر زبیر را نفرین کرد ...(۲)!

ما در بحث های گذشته، تاریخچه رویدادهای مدینه و خانه عثمان را بر منابع معتبر، پشت سر گذاشتیم و دوباره به آن برنمی گردیم. با مروری بر آن ها، جعلی بودن آن گزارش های دهگانه طبری آشکار

۱- همان، ۱۳۱.

۲- به ج ۸ الغدیر عربی/۸۴، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۳۳۳ رک. و مروج الذهب ۱/۴۴۱.

است که آن هـا برخلاف گفته های صـحابه و دانشـمندان در ماجرای قتل عثمان است. زیرا به طور یقین، عثمان را مهاجرین و انصار همراه انقلابیون شـهرهای اسلامی، کشته اند آن هم پس از دوبار محاصره و بعد از دو ماه گفتمان اصولی و اتمام حجت بر وی.

آن گزارش های طبری از حدیث سازانی چون شـعیبی، سیف و امثال آن ها چگونه با این امر می سازد که مهاجرین و انصار و به طورکلی اهالی مـدینه به مرزنشـینانی که برای جهاد از مـدینه بیرون رفته بودند، نوشـتند: عثمان دین محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را تباه ساخته بیایید آیین محمدی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را برپا و اسـتوار بدارید. و نامه اهل مدینه به عثمان که او را به توبه فراخوانـده انـد و در آن نـامه قسم خورده انـد که هرگز دست از قیـام نمی کشـند تـا او را بکشـند و یا او التزام عملی داشـته باشـد و نامه های عثمان به اهالی بلاد اسـلامی که اهل مـدینه کافر شـده انـد و راه اطاعت پیش نمی گیرنـد برای جنگ با آنان بیایید و ده ها نکته دیگر.(۱)

آیـا سازنـده این حـدیث ها به تناقض زشت این ساخته ها توجّه کرده که کوشـیده است تعـداد دشـمنان عثمان را که بر قتل او مصـمّم بوده اند اندک نشان دهد و آیا معقول است که مردم مدینه در ولایت او خالص باشند و آن درگیری ها را ببینند و تنها دو نفر به قتل عثمان اقدام کنند حتی فراقصه

ص:۳۹

۱- رک: الغدیر عربی/۹ ص ۱۶۸-۱۷۷ حصار اول و دوم، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۸ و ۲۰۴

آن ها را دیده و نشناخته است، سازنده این دروغ های شاخدار به این واقعیت تاریخی چه می گوید که خلیفه عثمان در گوشه خانه اش کشته می شود در جلوی هفتصد صحابی عادل که می نگرند و محمد پسر ابوبکر خلیفه اول ریش خلیفه را گرفته و بالاـ آورده طوری که فکّش می لرزید و دندان هایش به هم می خورد و سپس ریش را رها کرده و او را تا دم در خانه پرت کرده است. و ... ده ها سؤال دیگر.

نظری به کتاب های تألیفی

از حدیث ها که بگذریم نوبت به تألیفات قوم می رسد که بر پایه همان حدیث های جعلی کج راهه رفته و کوشیده اند حقایق را بپوشانند و تمام سعی و کوششان بر دفاع از عثمان خلیفه است و بس. این مؤلفان ابتدا التزام نشان داده اند که جز حق نگویند و جز حقیقت ننویسند لیکن در این امر، استوار نمانده و لغزیده اند. و اینک نمونه مختصری از آن کتاب ها:

یک ــ فتوحات اسلامیه، زینی دحلان مفتی مکّه

او می نویسد(۱): عثمان در امر دنیا، مقتصد و میانه رو و دارای سیره نیکویی بود. او نسبت به دنیا، زاهد و بی رغبت و علاقه مند آخرت بود و در بیت المال(۲) به عدل و داد رفتار می کرد. برای

ص:۴۰

۱- ج ۲ در سیره چهار خلیفه ص ۳۵۴-۵۱۷.

۲- اگر چنان بود چرا صحابه جملگی بر او خشم کردند و چرا چنین خلیفه عادل و زاهد را کشتند؟!

خود چیزی برنمی داشت که مرد ثروتمندی بود و در راه خدا انفاق فراوان می کرد(۱) دحلان به شمّه ای آیات قرآنی اشاره و مدّعی است که آن ها در شأن عثمان نازل شده است مانند آیه «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ...»(۲) و «ام مّن هو قانت آناء اللیل»(۳) و «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»(۴)

عثمان به هنگام سخنرانی، شلوار از پارچه زبر عدنی که چهار درهم بیش نمی ارزید به پا می کرد.(۵)

زینی دحلان خرافاتی را که نگاهبانان مکتب خلافت در دفاع از خلیفگان تنیده اند آورده و آن همه تاریخ صحیح را در سوءعملکرد عثمان نادیده گرفته است و به فرموده خداوند متعال: «ذلک مبلغهم من العلم ان هم الا یظنّون»(۶)

«و لاتقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصرو الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً(۷)»: چیزی را دنبال مکن که به آن علم و آگاهی نداری که گوش و چشم و دل همه این ها مسئولند.

۱- مگر کسانی که به بیت هاشمی نسبت داشته و مهر و محبت و عترت را به دوش می کشیده اند مانند ابوذر، عمار و ابن مسعود و نظایر آن ها.

۲- بقره،۲۶۲.

۳- زمر،۹.

۴- احزاب،۲۳. قول درست در شأن نزول این آیات در شرح احوال عمّار آمده است. ر.ک.

۵- این کجا و جُبّه خز گرانبها کجا؟ ر.ک: الغدیر عربی، ج ۸، ص ۲۹۱.

۶- اقتباس از آیه های ۲۸ و ۳۰ سوره نجم.

۷- سوره اسراء،۳۶.

دو _ الفتنه الکبری(۱)

دکتر طه حسین در آغاز می نویسد: من می خواهم حق گویم و خالصانه بنویسم و مطالب درست بیاورم و جانب انصاف را رعایت کنم و از گروه های متخاصم حمایتی نداشته باشم. من نه هوادار عثمانم و نه شیعه علی (علیه السلام) من در قضیه عثمان آن گونه نمی اندیشم که محاصره کنندگان او می اندیشیدند و می دانم مردمان در این ماجرا تاکنون چند گروهند برخی عثمانی اند و او را پس از شیخین، بهترین می دانند. بعضی شیعه اند علی (علیه السلام) را پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اولین می دانند و شیخین را هم استثناء نمی کنند و برای این دو مکانتی قائل نیستند.

طه حسین اصل اجتهاد صحابه را مطرح می کند که همه خیرخواه برای خدا و رسول او و مسلمانان بوده اند برخی خطا و برخی دیگر راه صواب رفته اند و همه دارای اجر و پاداش هستند. آن همان اصل پوسیده ای است که مکتب خلفا در توجیه خلافات و عملکردهای سران مکتب، با استناد به آن پنداشته اند که جان به سلامت برده اند.

او به صراحت روش سعد بن وقاص را پسندیده که می گفته است: شمشیری برای من بیاورید عقل و بینش داشته

۱- دکتر طه حسین، دانشمند متأخر مصری و دارای آثار متعددی از جمله آن کتاب و علی و بنوه و ... .

باشـد و سـخن بگویـد: این حق است و آن یکی باطل در اینجا می بینیم دکتر به شدّت از جادّه علم کنار افتاده و دچار عواطف گشـته است. او می پنـدارد بی طرفی در آن قضـیه، امروز همانند دیروز سـلامت بخش است و این همه راهنمایی های قرآن را نادیده می گیرد که تکالیف بشری و مسئولیت های انسانی را مشخص می کند و جلوی انحراف و حیرت را می گیرد.

آیا دکتر، کلام حکمت آمیز با حـذیفه بن یمان را نشـنیده: اگر شـناخت دینی داشـته باشـی فتنه به تو آسـیب نرسانـد فتنه وقتی زیانبار است که حق و باطل بر تو مشتبه باشد و چگونه مسئله عثمان می تواند امری مشتبه باشد؟

هرگاه او پیشوایی عادل بوده و به کتاب و سـنت عمل کرده و به عدل و داد برخاسته و رضایت خدا و رسول و صالحان امت را به دست آورده است خروج بر چنین امـام و پیشوایی نزد همه مـذاهب اسـلامی نارواست و اگر او چنان پیشوا و خلیفه ای نبوده چنـان که اصـحاب عـادل پیـامبر چنـان مطالبی را مطرح کرده و شـما در صـفحات گذشـته این کتاب، آراء و سـخنان مسـتند و مسـتدل آنـان را خوانديـد، پس آمیختگی حق بـا باطـل و ابهـام کجاست؟ پس بی طرفی و کناره گیری به هیـچ وجه منطقی و شرعی نیست و خوار کردن جبهه حق به حساب می آید.

ص:۴۳

ـ نویسنده کتاب عثمان بن عفّان[(۱)]، در آغاز می نویسد: من نوعی تحقیق در این کتاب گرد آورده ام پیرامون زندگانی اسف بـار سومین خلیفه عثمان که عوامل اجتماعی، سیاسـی آن را پوشانـده و جامعه مسـلمان آن روز را با خطرناك ترین انقلاب ها که تاریخ اسـلام می شناسد، روبه رو ساخته است. این نویسنده ادّعا کرده و کوشیده است خطوط اصلی زندگانی عثمان را پی بگیرد و میان آن ها، سازگاری ایجاد کند تا سـنگ اوّل بنایی باشد در بررسی مردان جهان اسلام و سیره قهرمانان روشن جبین آن و یادآوری باشد برای مؤمنان.

آنگاه شـما نظری بیندازیـد به مطالب این کتاب: خواهیـد دیـد آن پر است از فریادهای جاهلی و نعره های طائفه گری و تکرار همان سفسـطه ها و افسانه های گذشـتگان، گمان شما به چنین کتابی که فجرالاسلام احمد امین آن نویسنده لاف زن و محقِّق نما و کتاب اسـتاد خُضـری آن اموی دروغ باف و کتاب محاضرات کرد علی عثمانی شاعی، دشمن اهل بیت وحی و مانند این کتاب ها که از گذشته دور و نزدیک است چه می تواند باشد؟!

او سـخن از انتشار دروغ و خرافات و احادیث ضـعیف در تاریـخ و سـیره به میان آورده و مـدعی است می خواهد آن ها را در صفحات بزداید. لیکن خود، اسیر همان زنجیره افسانه ها و خرافات شده و لاف هایی بر لاف های گذشتگانش افزوده

۱- از استاد صادق ابراهیم عرجون مدرس دانشکده لغت و زبان عربی در مصر.

است. کاش او روش پیشوایان نیکوکار علم و ادب را در نقـد و بررسـی و جرح و تعدیل گزارشـگران تاریخ و حدیث در پیش می گرفت و آن اصول را در امر تحقیق همچون چراغی، فرا راه خود قرار می داد. توفیق از خداست.

چهار ـ کتاب انصاف عثمان(۱)

این کتاب، فریبنـده تر از سـراب و خالی از شواهـد انصاف است هر چند مؤلف در دیباچه کتابش ادعا کرده آن را با احتراز از خبرهای ساختگی و سلسـله حـدیث های جعلی، فراهم آورده است امّا او در واقع ماننـد خارکنی است که در شب تیره و تار از هر تر و خشـکی دسـته کرده باشد او از نعمت درایهالحدیث محروم است و روایت صـحیح را از ناصحیح تشخیص نمی دهد و همان گزارش های ساختگی طبری و دیگران را آورده است!

این نویسـنده، افسانه ابن سـبا را همانند اسلافش، تکرار کرده و حتی تهمت سوسیالیسم و کمونیسم به ابوذر زده و راستی که او در وارونه نشان دادن وقایع تاریخی، وقاحت تمام عیار دارد. او می نویسـد(۲): مؤرّخان و صاحب نظران اجماع دارند در شش سال حکومت عثمان کاری از او که مورد ایراد و انتقاد

۱- تألیف استاد محمداحمد جادالمولی بک.

۲- ص ۳۵.

باشد رخ نداده و هر چه او انجام داده براساس مصالح عمومی بوده است!

گویا کلمه اجماع در دست حامیان مکتب خلفاء، مانند موم نرمی است که به دلخواه آن را به کار می برند.

کجا مسلّم و اجماعی است که حکومت عثمان در سال ۲۵ هـ آغاز شده است؟ این سخن طبری است به نقل از سیف بن عمر(۱). و ابن اثیر در کتاب تاریخ خود آن را سست دانسته و قول مورد اعتماد را سال ۲۶ دانسته است. وانگهی عمر در سال ۲۳ هـ هلاک شده و سه روز بعد با عثمان بیعت به عمل آمده پس آغاز سال حکومت عثمان، ۲۴ هـ است پس اجماع کجاست؟

این نویسنده مدّعی است که مسلمانان در روزگار عثمان در کشورها گشتند و صاحب ثروت و رفاه شدند و با عجم ها (یعنی ایرانیان و دیگران جز عرب) درآمیختند و اخلاق و عادات آنان را آموختند و شورش و بلوا به راه انداختند و یاوه هایی از این قماش همان چیزهایی که مورّخان درباری مکتب خلافت، بافته اند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) ده نمونه از سوءعملکرد عثمان را که داد مردم از دست او بلند بوده، آورده است و ما اشاره ای کوتاه به

ص:۴۶

۱- تاریخ طبری، ۷/۴۷.

آن ها خواهیم داشت تا میزان صحت ادّعای جادالمولی در تبرئه عثمان روشن گردد.

اول ــ تعطیل حکم قصاص درباره عبیدالله پسر عمر خطاب قاتل هرمزان و دختر ابو لؤلؤه، که همه مهاجران و انصار بر لزوم قصاص او تأکید داشتند امّا عمرو بن عاص او را از رأی خود برگرداند و آن نخست بدعت عثمان بود.

دوم ــ او پس از رسیدن به خلافت بر خلاف دو خلیفه اول که در منبر پایین تر از پیامبر می نشستند، به آخرین پله بالا رفت و مردم گفتند: این، اولین شرّی است که پدید آمد.(۱)

سوم ــ حکم بن العاص را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مدینه رانده بود بعد از وفات آن حضرت و در زمان حکومتش به مدینه بازگرداند و این از ایرادهای مردم به عثمان بوده است.

چهارم ــ حکمران قرار دادن ولید بن عجبه (همان شرابخوار علنی و فجایع دیگر) بر کوفه و خودداری از اجرای حدّ بر او.(۲)

پنجم ــ قرض گرفتن ولید از بیت المال کوفه و بر نگرداندن آن به عبدالله بن مسعود خزانه دار و بخشش خلیفه که از بزرگ ترین انتقادها بر وی بوده است.

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۴۰؛ تاریخ ابن کثیر، ۷/۱۴۸.

۲- رک: الغدیر عربی، ۸/۲۴۲–۲۵۸ و ۱۲۰–۱۲۵–۱۲۹ و ۲۷۵–۲۶۰ و ۲۷۹ و ۱۱۹.

ششم ـ عطای خمس غنائم آفریقا در جنگ دوم آن جا به مروان بن حکم که از رسوایی های خلیفه زاهد و خداشناس است!

هفتم ـ اعطای خمس آفریقا به عبدالله بن ابی سرح در کارزار نخست آن جا و ده ها خلافکاری های آشکار و نهان دیگر، علّامه امینی (رضی الله عنه) در پایان نقد این کتاب می نویسد: و به گمان غالب من فرهنگ پیشرفته مردم مصر این وعاظ السلاطین و نویسندگان قلم به مزد درباری را به تکاپو انداخته درباره عثمان و امثال او از سلاطین جور، فضیلت تراشی کنند و آن ها را تبرئه نمایید و نسل استعمارزده را در انتخاب مسیر صحیح، سرگردان تر و راه گم کرده تر کنند و إن هم الاّ یظّنون... یعنی آن ها فقط می پندارند!

کتاب هایی دیگر

بر همین کتاب ها قیاس کنید کتابهای تاریخ الخلفای عبدالوهاب نجّار و کتاب عثمان از استاد عمر ابی نصر و کتاب الخلفاء الراشدین از استاد علی فکری و جلد سوم آن به نام احسن القصص، این کتاب از نزاکت قلم و سلامت نفس تا اندازه ای برخوردار است هر چند که آن هم در زنجیره جعلیات است جز این که ره به موضوعات مهم نبرده و در معرکه های تاریک و هولناک، وارد نشده است او طوری شرح احوال خلیفه را نوشته گو این که از آن همه ایرادات و انتقادات به عثمان خلیفه، چیزی

به گوش او برنخورده و او همه کمالات و سلامت نفس و کرامت را برای خلیفه، از اصول موضوعه پنداشته که هیچ بحث و نظر در آن ها وارد نیست.

و پیشاپیش همه این ها، استاد تاریخ امت های اسلامی در دانشگاه مصر و نماینده قضاء شرعی شیخ محمد خضری صاحب محاضرات است و تا پیشتر در مجلدات نخست الغدیر، پنبه سخنان او را زدیم و مشت او را باز کرده ایم که اگر اسلام، آن باشد که او و امثال او مدعی اند و تاریخ آن باشد که آنان کتابشان را از آن پر کرده اند باید بر اسلام سلام گفت و گذشت.

وصیت پنداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عثمان

ادّعا شده پیامبر اقدس (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت ها و سفارش هایی به عثمان مبنی بر خلیفه بودن وی، کرده است به قرار زیر:

۱- عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عثمان فرمود: ای عثمان! شاید خداوند پیراهنی بر اندام تو بپوشاند هر گاه منافقان خواستند آن را از تن درآورند چنان نکن تا مرا دیدار کنی. و این را سه بار تکرار فرمود. از عایشه پرسیدند ای مادر مؤمنان!

این حدیث تاکنون کجا بود؟ پاسخ داد: به خدا آن را فراموش کرده بودم و متین بن سعد انصاری درباره نعمان بن بشیر گفت او گمراه و گمراه کننده بوده است.(۱)

ص:۴۹

۱- مسند احمد، ۶/۸۶ و ۱۴۹ و متن حدیث خود را تکذیب می کند.

۲- پسر عموی عثمان که در دمشق بوده گفت به گوش من رسیده که عایشه گفت: من سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنود نمی کردم جز یک بار که عثمان در گرمای ظهر آمد من پنداشتم درباره زنان صحبت خواهند کرد شنیدم فرمود: خداوند پوشاننده پیراهنی است بر تن تو، امت من می خواهند آن را از اندام تو بیرون آورند هرگز آن را درنیاور عایشه گفت (در انقلاب مدینه) وقتی عثمان همه درخواست های مردم جز کناره رفتنش از خلافت را پذیرفت فهمیدم آن، همان سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.(۱)

۳- عبدالله بن عمر: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به عثمان توجهی فرمود و گفت: ای عثمان خداوند پوشاننده پیراهنی بر تن تو است و مردم از تو خواهند خواست آن را از تن خود درآوری آن را هرگز از تن خویش درنیاور. به خدا قسم اگر آن درآوری بهشت را نبینی تا شتر از سوراخ سوزن بگذرد.

۴- از پسر عمر: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از فتنه ای یاد کردو فرمود: در آن فتنه این نقابدار مظلومانه کشته شود نگریستیم او عثمان پسر عفان بود.(۲)

۵- ابوهریره: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: بعد از من اختلاف و آشوبی ــ یا آشوب و اختلافی (فتنه، اختلاف)

۱- همان،۱۱۴.

۲- تاریخ ابن کثیر، ۷/۲۰۸.

خواهد بود. کسی از مردم پرسید یا رسول الله در آن موقع به چه کسی پناه بریم. فرمود بر شما باد امین و یاران او، او به عثمان اشاره کرد.(۱)

۶- رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چگونه اید زمانی که فتنه و آشوبی در همه اطراف زمین پدید آید؟ پرسیدند گزینش خدا و رسول او چیست؟ فرمود به دنبال این مرد باشید که او و اصحابش بر حق هستند. گفت او را برگرداندم پرسیدم این را می فرمایی ای رسول خدا فرمود: بلی، و او عثمان پسر عفّان بود.(۲)

۷- عبدالله بن سفیق بصری: در بعضی محله های مدینه راه می رفتم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در فتنه و آشوبی که در پیرامون زمین پدید می آید چه می کنید؟. پرسیدند بفرمایید، چه کنیم؟ ای رسول خدا! فرمود از این و یارانش پیروی کنید به سرعت به او رسیدیم و گفتیم: این را می فرمایید ای رسول خدا و او عثمان بود. فرمود آری و یاران اوست.(۳)

۸- عایشه همان حدیث پیراهن را با مقدمه ای.(۴)

۱- تاریخ ابن کثیر، ۷/۲۰۸.

۲- مسند احمد،۴/۱۰۹.

۳- همان، ۲۰۹.

۴- مسند، ۵/۳۵ و ۳۵.

۹- ابان پسر عثمان از پدرش، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوش عثمان گفت: تو مظلومانه کشته می شوی.(۱)

۱۰- در حدیث مرفوع: ای عثمان تو پس از من به خلافت می رسی و منافقان برخواهند خاست تو از آن کناره گیری نکن و آن روز را روزه بگیر نزد من افطار می کنی.(۲)

نظری به حدیث های وصیت

این ها زنجیره حدیث هایی بود که دجّالان حدیث ساز، ساخته اند و در سلسله سندهای آن ها، اموی شامی، بصری، عثمانی ضد سرور عترت علی وجود دارند و همگی ضعیف، دروغگو و از چشم افتاده و منفورند و متن آن ها از سندها سست تر است که لازمه صحت آن متن ها این است که همه صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فاسد بدانیم زیرا کسانی که بر عثمان شوریدند و خواهان کنار رفتن او از مقام خلافت شدند در آن روایت ها منافق خوانده شده اند و عثمان و یاران او، امین و درستکار آیا هیچ مسلمانی به این نتیجه راضی است؟ علاوه آن که علمای جرح و تعدیل درباره آن ها مثل نعمان بن بشیر نظر داده اند و هلال مصری را ضعیف دانسته اند و همین طور سنان بن هارون کوفی و دیگران و دیگران.(۳)

ص:۵۲

۱- لسان المیزان، ۴/۲۸۱.

۲- المیزان ذهبی، ۳۰۰.

۳- ر.ک: تهذیب التهذیب، ۸/۳۸۸؛ مستدرک حاکم ۳/۹۹ و جز این ها.

منقبت های عثمان

در کتاب های صحیح و مسند اهل سنت احادیث فراوانی در منقبت و ستایش عثمان آورده اند. علّامه امینی (رضی الله عنه) در آن زمینه پس از یک مقدّمه و فراهم کردن زمینه، پنجاه روایت را آورده و سپس سند و متن آن ها را بررسی کرده و گوید: پیشتر پاره ای از صفات زشت و خصلت های نکوهیده و عملکردهای بد عثمان را که هیچ انسان شریفی آن ها را نمی پسندد، یاد کردیم و مجالی برای پژوهشگری باقی نمی ماند که آن سلسله روایت ها را صحیح و مقبول بداند.

شما در آن زنجیره منقبت های ساختگی نام کسانی را می یابید از اهل هوی وهوس، شامی و بصری و دیگران، که نشان می دهد آن حدیث ها به امر معاویه ساخته شده و او برای ساختن چنان حدیث های دروغ، کیسه های فراوان طلا و نقره از بیت المال مسلمانان، هزینه کرده است!

این حدیث ها بر محور موضوعات زیر دور می زنند:

حیای عثمان، هم نشینی با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در بهشت، تزویج ام کلثوم به فرمان خدا، خبر شهید شدن او، اخوّت و خلّت با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، خرید بهشت توسط او، کمک مالی عثمان در حبیش العسره، حفر چاه رومه، خرید زمین بنی نالان برای مسجد، ختم قرآن در یک رکعت نماز، دیوانه شدن تمام کسانی که با عثمان جنگیدند، و تأویل برخی آیه ها در تمجید

و تجلیل وی و چندین موضوع دیگر و ما به برخی از آن ها می پردازیم:

موضوع حیا و شرم از عایشه و خود عثمان: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر خود، ملحفه عایشه را روی خود کشیده بود، ابوبکر اجازه خواست و وارد شد کاری داشت انجام داد و رفت. عمر اجازه خواست او هم کارش را انجام داد و رفت عثمان گفت: من اجازه خواستم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بستر خویش برخاست و عایشه گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جامه هایت را جمع وجور کن، و من هم کاری که داشتم، انجام دادم. بعد، عایشه گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ندیدم برای ابوبکر و عمر، به هراس افتی آنگونه که برای عثمان هراسناک شدی؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عثمان مردی شرمگین است بیم آن داشتم که اگر او را در آن وضعیت می پذیرفتم نیاز خود را مطرح نکند.

در روایت دیگر آمده: آیا از کسی که فرشتگان از او حیا می کنند، شرم نداشته باشم؟!(۱) در حدیث دیگر آمده جامه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کناری رفت و ران آن حضرت پیدا شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها به هنگام ورود عثمان آن را می پوشانید(۲) علامه امینی (رضی الله عنه) به مناسبت مطرح شدن صفت حیاء شمّه ای درباره

ص:۵۴

۱- صحیح مسلم، ۷/۱۱۷؛ مسند احمد، ۹ یا ۷ و غیره.

۲- فتح الباری ابن حجر، ۷/۴۳.

این فضیلت اخلاقی از دیدگاه اسلام سخن گفته و در ضمن روشن ساخته است که این حدیث سازان بی شرم و دروغگو به بهای اثبات یک منقبت برای عثمان، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را مورد اهانت قرار داده اند!

و امّا منقبت خلّت با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان چیزی در برابر منقبت علی (علیه السلام) که از مسلّمات تاریخ و حدیث است ساخته شده است همچنان که حدیث «انت ولیّ فی الدنیا و الآخره» در شأن علی بن ابی طالب وارد شده و بس و علّامه امینی (رضی الله عنه) بیست نقل در آن مورد آورده است.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در مورد حبیش الحسرهٔ می نویسد: آن را حسن بصری که پس از چند سال از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشته بود بسیج کرده و او دو سال از خلافت عمر مانده به دنیا آمده است.(۲)

و در خصوص جنون جنگ کنندگان با عثمان و منافق خواندن همه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعم از مهاجران و انصار و دیگران، برای صحابه ای که اهل سنت همه آنان را عادل و دادگر می شناسند، حرمتی باقی نمی ماند.

۱- مستدرک حاکم، ۳/۹۷ و سیوطی چنان حدیث را در شأن عثمان، ساختگی دانسته است. لتالی، ۱/۳۱۷.

۲- ر.ک: الغدیر عربی، ۹/۳۴۰

و در حدیث پنجاهم زنجیره مناقب آمده: عثمان پسر عفّان دید زره علی بن ابی طالب (علیه السلام) در شب عروسی با فاطمه (علیها السلام) به چهارصد درهم فروخته می شود. او گفت: این، زره شهسوار اسلام است و هرگز نباید فروخته شود او به غلام علی (علیه السلام) چهارصد درهم داد و او را سوگند داد علی (علیه السلام) را آگاه نکند و زره را به او برگردانید. فردای آن روز عثمان در خانه خود چهارصد کیسه یافت و در هر کیسه چهارصد درهم بود و بر هر درهم نوشته شده بود این درهم ضرب خدای مهربان است برای عثمان بن عفّان! جبرئیل این موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد و او فرمود: گوارایت باد ای عثمان. حلبی گفت: این حدیث، درست نیست و جلال الدین سیوطی هم در جواب سؤال از آن، گفته حدیث صحیحی نیست و آن کذب و ساختگی است و ابن درویش الحوت گفته: آن دروغ زشتی است.(1)

و در مورد تزویج ام کلثوم به وحی الهی که احمدبن محمد بن مغلس، راوی آن است علامه امینی گفت: تعجّب نکن که خطیب این حدیث باطل و دروغ را آورده و از علل ضعف آن سکوت اختیار کرده که او عاشق امویان است و همین عشق او را در مسئله جرح و تعدیل رجال، کور کرده است که احمدبن محمد مذکور باشد ابن قانع گفته او ثقه

۱- سیره حلبی، ۲/۲۲۸؛ واسنی المطالب، ص ۲۸۷ ؛ الغدیر، ج ۵ عربی در زنجیره جعلیّات ۲۹۷-۳۳۲.

نیست و ابن ابین الفوارس گفته: او جعل حدیث می کرد و ابن حبّان سخن خوشی درباره او ندارد و دارقطبی گفته او حدیث می ساخت و چندین نمونه از این قبیل.(۱) و به گفته ابن عدی در میان راویان دروغگو، بی حیاتر از وی، وجود ندارد.(۲)

و در حدیث: اگر خون عثمان مطالبه نمی شد از آسمان سنگ می بارید!(۳) علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید پژوهشگر می تواند در این سخن منسوب به دانشمند امت (ابن عباس) سؤال کند: آیا مطالبه خون عثمان، امری مشروع بوده که خدا و رسول او بدان راضی بوده اند؟ و یا جز آن بوده؟ در صورت نخست پس چطور رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) توصیه فرموده که با جماعت ناکثین و قاسطین مطالبه کنندگان خون عثمان، بجنگد و چطور بیش از یکصد و چهل و پنج صحابی بدری در رکاب علی (علیه السلام) با آنان پیکار کردند؟(۴) و در خصوص ختم قرآن در یک رکعت(۵) به روایت حسین بن علی بن اسود و او، حدیث می دزدید.(۶)

۱- تهذیب التهذیب، ۶/۳۷۲.

۲- لسان المیزان، ۴/۳۸۰.

۳- اخبارالاول در حاشیه الکامل ض۱/۲۱۴.

۴- صفین نصربن مزاحم، ص ۲۶۸ ؛ مستدرک حاکم، ۳/۱۰۴.

۵- بلاذری،۵/۷؛ حلیهالاولیاء، ۱/۵۶-۵۷

۶- تهذیب التهذیب، ۲/۲۴۳.

و در حدیث خلّت عثمان و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، وجود خلال و ملطی که دو دروغگو بودند در ضعف سند آن کافی است و چنان که یاد کردیم علامه امینی پس از آوردن آن پنجاه منقبت دروغین، سند و متن آن ها را حلّاجی کرده و برای آن ها بهایی باقی نگذاشته است و آن منقبت را خیزبرداران به سوی شرارت براساس مطامع و شهوات خود در عصر اموی ساخته اند و عمده انگیزه آن ها در این جعل و ساختن علاوه بر آنچه گفتیم موضوع غلوگرایی است که خود محصول کارخانه حدیث سازی زمان امویان به خصوص معاویه است که موضوع بحث آینده ماست. «انظر کیف نبیّن لهم الآیات ثم انظر انّی یؤفکون» مائده/۷۵: بنگر چگونه نشانه ها را برای ایشان روشن می سازیم سپس بنگر چگونه بازگردانده می شوند (و به دروغ برمی گردند)

غلوگرایی در فضائل سه خلیفه

ما در گذشته شما را در جریان غلوگرایی و حدیث های ساختگی در فضیلت تک تک خلفای سه گانه به طور جداگانه قرار دادیم و دروغ بودن آن ها را برهانی ساختیم و آنک حدیث هایی را که به دروغ در شأن آن سه خلیفه یکجا آورده اند به اختصار مورد کاوش قرار می دهیم. علّامه امینی پیشتر مقدمه ای یاد کرده است و آن را زمینه بحث قرار داده است.

ص:۵۸

ما در این مورد فقط احادیث غلوّ را مطرح خواهیم کرد، نه سخنان اجتهادی و رأی نظر اهل سنت را که در تناقض آشکار است. و از حدّ شمارش و احصاء بیرون است پس از آنچه ابن حزم، ابن تیمیّه، ابن جوزی، ابن جوزیه، ابن کثیر، و ابن حجر و امثال آنان بافته اند، بزرگوارانه می گذریم. ما چگونه می توانیم پندار تفتازانی و امثال او را از دیدگاه علمی به بحث بگذاریم که گوید: اصحاب ما (اهل سنّت) اجماع دارند که عصمت در امامت ابی بکر و عمر و عثمان، واجب و شرط نیست با وجود اجماع به این که آنان معصوم بوده اند بدین معنا که آنان از زمانی که ایمان آوردند دارای ملکه ای بودند که در عین تمکن از گناه، از آن پرهیز می کردند.(۱) و ابوالثناء اصفهانی متکلم مشهور گوید: در امام، عصمت شرط نیست برخلاف اسماعیلیه و اثنی عشریه. دلیل ما، امامت ابوبکر است که امت اجماع دارند که او واجب العصمه نبوده نمی گویم که او غیرمعصوم بوده است!(۲) و نورمحمد افغانی بر عصمت عثمان، اقرار کرده است.(۳)

ما شما را در برابر صفحات زندگانی این به اصطلاح معصومین اهل سنّت قرار می دهیم که بیشتر کارهایشان براساس عادت های جاهلیت بوده و کارهایی داشته اند که با

۱- شرح المقاصد، ۲/۲۷۹.

۲- مطامع الانظار، ص ۴۷.

۳- تاریخ مزار شریف، ص ۴.

اصل عدالت ادّعایی برای ایشان، نمی سازد تا مقام عصمت و اینجا تکرار نمی کنیم.(۱)

امّا روایت های غُلوّ

۱- رؤیای افسانه ای و طولانی ابن عکاشه که در آن رؤیا خواسته از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اصول فکری، عقیدتی و عملی بپرسد و بالاخره آن حضرت را دیده و سؤال کرده و حتی احمد بن حنبل آن رؤیا را در جواب متوکل عبّاسی به عنوان حجت برای او تعیین کرده است. علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از آوردن آن رؤیای داستان گونه گفته: مادرمرده به چنان نقلی می خندد و ابن عکاشه از راویان ضعیف و دروغگو بوده و او همراه تنی چند بیش از ده هزار حدیث کذب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است.(۲)

۲- گویا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده باشد: مهربانترین امت من ابوبکر و سرسخت ترین آنان در دین خدا و باحیاترین، عثمان و کاری ترین ابیّ بن کعب می باشد. امینی (رضی الله عنه) : آیا تعجب نمی کنید از این اسطوره خلف بزّاز فاضل عابد و شرابخوار(۳) و در نزد احمد پیشوای حنبلی ها یادی از خلف شد که او شراب می نوشد گفت لیکن او، به خدا سوگند نزد

۱- رک: ج ۶ و ۷ و ۸ الغدیر عربی در برخی جنایات و رسوایی های خلفاء.

۲- لسان المیزان، ۵/۲۸۶-۲۸۹.

۳- تاریخ ابن عساکر، ۱/۳۲۵ و ج ۶ ،ص ۱۹۹.

ما ثقه أمین است شراب بخورد یا نخورد.(۱) و درباره متن حدیث و مهربان ترین بودن ابوبکر علامه امینی (رضی الله عنه) گفته: شواهد فراوانی به دروغ بودن این حدیث وجود دارد از جمله بدرفتاری و نامهربانی او با فاطمه زهرا (علیها السلام) و غصب فدک و برنگرداندن آن به دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آن صدیقه کبری از خانه بیرون آمد و می گریست و با صدای بلند می گفت: پدرجان ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از تو ما از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه ها دیدیم(۲)؟!

۳- دروغی که به محمد حنفیه بسته اند که او گفت: از پدرم پرسیدم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین کیست؟

فرمود: ابوبکر و سپس فرمود عمر، و من از بیم آن که او بگوید و سپس عثمان. گفتم و بعد شما. فرمود: من نیستم مگر یکی از مسلمانان!(۳) حاشا که محمد پدرش را نشناخته باشد که رسول خدا خطاب به علی (علیه السلام) ضمن آیه قرآنی و تعیین مصداق «خیر البریه» فرمود: ای علی بهترین انسان ها تو و شیعیان تو هستند و شاعر محمد حنفیه کثیر عزّه در پیش او سرود: انت ابن خیر النّاس بعدالنبی، أنت امام الحق لسنا

۱- بخوانید و بخندید.

۲- الامامه و السیاسه، ۱/۱۳ و جز آن و درباره ابوبکر رک: الغدیر عربی، ج ۷ صفحات مختلف.

۳- کتاب المناقب، صحیح بخاری ۵/۲۴۹. و با تفاوتی اندک: تاریخ خطیب، ۱۳/۴۳۲.

نمتری، یابن علی سِر وَ من مثلُ علی؟(۱): تو پسر بهترین مردم بعد از پیامبری ای فرزند علی به پیش و کیست مانند علی باشد؟ ــ و اگر ابوبکر بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین بود چرا علی (علیه السلام) از بیعت با وی عقب نشست تا فاطمه زهرا (علیها السلام) از دنیا رفت؟ فرض کن علی (علیه السلام) گفته باشد من فردی مثل مسلمانان هستم! آیا با او چنان رفتار کردند که با یک مسلمان عادی می کنند چرا سبّ ولعن؟ او را در جمعه ها رسمی کردند؟ و هر که از آن جلو گرفت، تبعید شد؟ جنیدبن عبدالرحمن گوید: از حوران به دمشق آمدم تا مستمری ام را بگیرم از باب الدرج بیرون می آمدم شیخی سخنرانی می کرد قصّه ترغیب و ترهیب می گفت گوش می کردیم تا به پایان حدیثش رسید گفت مجلس خود را با لعن ابوتراب ختم می کنیم. ابوتراب را لعن کردند از بغل دستی پرسیدم ابوتراب که باشد؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، همسر دختر او، اولین مسلمان و پدر حسن و حسین!(۲)

اما سرسخت بودن عمر معلوم است که شدت و سرسختی در دین تنها در خشونت و بدرفتاری نیست بلکه تلاش شبانه روزی در چنگ و تمسک به کتاب و سنت و اجرا کردن حدود آن است و چقدر او (خلیفه دوم) در این خصوص به

۱- طبقات ابن سعد ۵/۷۹.

۲- تاریخ ابن عساکر، ۳/۴۰۷ و رک: ج ۹ عربی الغدیر، ص ۳۹۲-۳۹۶.

مخالفت قرآن و سنت برخاسته و حکم او، آن ها را به پشت سرش انداخته است.(۱)

اما سخن در «باحیاءترین بودن عثمان» در همین جلد در بحث حیای او گذشت، تکرار نمی کنیم.

آنگاه علّامه امینی (رضی الله عنه) چندین حدیث در افضلیت علی (علیه السلام) بر همه صحابه بعد از پیامبر آورده که آن ها در لابه لای کتاب پخش اند.

از جمله رسول خدا خطاب به فاطمه (علیها السلام) فرمود: به خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید یکی پدر تو و دیگری همسر تو است.(۲)

۴- عبدالله عمر: در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر و سپس عمربن خطاب و بعد عثمان را بهترین می دانستیم و بقیه را رها می کردیم و بر همدیگر ترجیح نمی دادیم(۳)!

علّامه امینی (رضی الله عنه) از جمله می فرماید: پسر عمر در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جوانی کم سن و سال بود و حتی از شرکت در غزوات ممنوع می شده و او را چه می رسیده که به بیان برتری اصحاب برخی بر برخی دیگر بپردازد؟! شاید کسانی که به مطالب کتاب ما وقوف یابند به خصوص ج ۶ و

۱- ر.ک: به بحث نادره های دانش عمر، ج ۶ عربی الغدیر ۳۳۳، چاپ ۲.

۲- در ج ۳ عربی الغدیر ص ۲۰-۱۳، گذشت

۳- صحیح بخاری، ۵/۲۴۳ و ۲۶۲ و مسند احمد، ۲/۱۴ و فتح الباری، ۷/۱۳

بعد بدانند که گزینش پسر عمر و بهترین معرفی کردن او در نهایت سستی و سخافت است و اگر در زمان پیامبر، صحابه او ابوبکر را اولین می دانستند چرا در روز سقیفه از بیعت با وی سرباز زدند و کار خلافت بالا گرفت.

و چرا ابوبکر در سخنرانی خود گفت: من بهترین شما نیستم؟ و چرا در روز تعیین عمر توسط ابوبکر، دماغ همه صحابه آماس کرد؟ و چرا ابوبکر در اواخر عمرش پشیمان شد؟ و چرا عمر نزد ابوعبیده آمد و گفت دست بده با تو بیعت کنم؟ و چرا عمر به ابن عباس گفت: ای ابن عباس، به خدا سوگند علی در میان شما برای این امر سزاوارترین بود از من و ابوبکر؟ بسیاری از احادیث افضلیت علی در جلدهای پیشین گذشت. چرا زبیر گفت بیعت ابوبکر امری ناگهانی بود؟ و گذشت. و چرا همو در پاسخ عمر که گفت همه تان به خلافت پس از من طمع دارید گفت چرا نباشیم که تو آن را به دست گرفتی و پست تر از ما بودی و سابقه ما بیش از تو بود؟ و یا سخن علی (علیه السلام) که فرمود: به خدا سوگند پسر ابوقحافه پیراهن خلافت را به تن کرد و او می داند که موقعیت من نسبت به خلافت موقعیت سنگ آسیا به قطب آن است تا آخر خطبه. و این فضیلت تراشی پسر عمر برای سه خلیفه کجا و شعر کعب بن زهیر کجا که گفت:

صهر النبی و خیر الناس کلّهم

و کل من را مه بالفخر مفخور

صلی الصلوه مع الامّی اوّلهم

قبل العباد و ربّ الناس مکفور

داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بهترین همه مردم و بر هر کس که بخواهد بر او فخر فروشد، فخر دارد. همراه با پیامبر امّی (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز خواند و نخستین بود پیش از همه و (در حالی که) پروردگار بندگان مورد کفر و انکار دیگران بود.

«اَفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون» سوره سجده/۱۸: آیا کسی که مؤمن بوده با کسی که فاسق و نابکار بوده برابر است؟ هرگز.

امّا انگیزه پسر عمر بر این فضیلت تراشی، و ترجیح او ابوبکر و عمر و عثمان را به علی (علیه السلام) ؟ کینه و عداوتی است که او نسبت به علی (علیه السلام) داشته است.

مگر در همه صحیح ها و مسندها نیامده است که: علی (علیه السلام) بردبارترین، خوش اخلاق ترین، و دانشمندترین به کتاب و سنت، و نخست مسلمان، و اولین نمازگزار با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و باوفاترین در پیمان با خدا، و استوارترین به امر خدا، و خشن ترین در ذات خدا، برابر تقسیم کننده ترین، و دادگرترین در حق مردم، و بصیرترین به قضایا و اولین واردشونده بر حوض، و رنج و تحمل پذیرترین و محبوب ترین نزد خدا و رسول و همان

کسی است که جبرئیل درباره او ندا کرد: لافتی الا علی و لاسیف الّا ذوالفقار؟! آن وقت پسر عمر جرئت می کند دیگران را بر ابوالحسن (علیه السلام) ترجیح دهد؟ خدایا ما را ببخش بازگشت به سوی تو است (و الیک المصیر). و جاحظ گفته: مردی در روی زمین شناخته نیست در امر سبقت به اسلام، و در شجاعت و دفاع از اسلام و در فقاهت در دین و در زهد و بی رغبتی به مال و منال و عطا و بخشش، ــ جز علی (علیه السلام) .(۱)

و من نمی دانم چرا پسر عمر در تعیین برترین ها، آن ده نفر بشارت داده به بهشت را فراموش کرد؟ و یا کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در زهد، نیکوکاری، عبادت، صدق و راستی و چندین خلق و خوی دیگر یعنی ابوذر که به عیسی (علیه السلام) تشبیه فرمود مورد غفلت قرار گرفته است؟ پس اگر پسر عمر این مطالب را نمی دانسته، مصیبتی است و اگر دانسته چنان کرده، مصیبت بزرگ تر است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) بحث غلوّ و منقبت سازی برای سه خلیفه را که در جلد نهم آغاز کرده در جلد دهم با آوردن چهل حدیث دروغ از پسر عمر، پی گرفته و سند و متن آن ها را با استناد به کتب رجال و کتاب و سنت قطعی، مورد بررسی قرار داده و بحث های شیوایی را ارائه نموده است.

۱- ثمارالقلوب ثعالبی، ص ۶۷.

علامه (رضی الله عنه) دشمنی ابن عمر را با علی ابن ابیطالب (علیه السلام) که با انکار فضائل و برتری های او، صورت گرفته، دنبال کرده و نقاط ضعف شخصیتی و علم و دانش او را نسبت به شریعت، آشکار ساخته است. او گرایش ابن عمر را به معاویه و سعی در زنده کردن بدعت های عمر بن خطاب را یاد کرده و حدیث عشره مبشّره را مورد کنکاش قرار داده است.

او آن حدیث را از سعید بن زید با ذکر نام نه تن که دهمین خود اوست آورده(۱) و سپس فرموده: ما برای این حدیث اهمیتی قائل نیستیم که قرآن بسیاری از مؤمنان را به بهشت بشارت داده است و چنان چیزی مخصوص آن ده نفر نیست. مانند کریمه: «بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنّات تجری من تحتها الانهار» بقره/۲۵.(۲) و چه بسیار شنیده شده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: علی و شیعه او در بهشت اند.

غلوّ در فضیلت تراشی برای معاویه

اوّل نظر من آن بود که با ملاحظه پستی حسب و نسب معاویه، عملکردهای هلاک کننده؛ روحیّه های ناسالم و بیمارگونه او و ده ها نقاط ضعف شخصیتی برای بحث از حدیث های ساختگی درباره او توسط راویان جعّال و دروغ پرداز مجالی نباشد که انسان شریف

۱- جامع ترمذی، ۱۳/۱۸۳-۸۶- و ریاض نفره، ۱/۲۰

۲- علامه، سپس ده آیه را یاد آورده است.

با خوانـدن آن زنجیره های دروغ، عرق شـرم به پیشانی اش می نشـیند لیکن چه بایـد کرد، بازار مکاره تملّق گویا همیشه رونق داشته و در بازار فضائل تراشی خودنمایی کرده است.

مثلاً ابن کثیر آورده است در کوهستان شام شنیده اند (و شاید نداکننده شیطان بوده باشد): هر کس به معاویه بغض ورزد شعله آتش او را به دوزخ گدازان کشد و به گودال آتش برافروخته، افکند!

و یا در افسانه دیگر ابن کثیر: شخصـی گفته: رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) را در عالم رؤیا دیدم که ابوبکر و عمر و عثمـان و علی (علیه السـلام) و معاویه در کنارش بودنـد ناگهان مردی آمـد. عمر گفت ای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) ! این مرد بر ما عیب می گیرد و از شخصـیت ما می کاهد. گویا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن مرد را از خود راند و او گفت: ای رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) من، به این گروه عیب نمی گیرم و لیکن این یعنی معاویه را پست می شمرم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وای بر تو! مگر او یکی از اصحاب من نیست؟! و این جمله را سه بار تکرار فرمود. آنگاه پیامبر خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) دشنه و نیزه کوتاهی به معاویه داد و فرمود آن را به گلوگاه او بزند و او زد. من بیدار شدم و سحرگاهان به منزل آمدم ناگهان آن مرد شب کشته شده بود و او همان بشر کندی بود.(1)

ص:۶۸

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰-۱۳۹.

و یـا در خرافه سـوم، سـعید بن مسیّب را عقیـده بر آن بود که هر کس بمیرد در حـالی که ابوبکر و عمر و عثمـان و علی (علیه السـلام) را دوسـتدار باشـد و برای آن «ده تن» گواهی بهشتی بودن دهد و بر معاویه رحمت فرسـتد بر خداست که به حساب و کتاب او رسیدگی نفرماید!(۱)

و چنـدین خواب آشـفته و رؤیای بافته و حدیث های ساخته شده در کارخانه منقبت سازی دسـتگاه بنی امیه اما در برابر آن ها چه حـدیث هـای ناب در بیان شخصـیت واقعی معاویه و اصل وتبار او که علّامه بسـیاری را در حـدود هشـتاد مورد آورده و ما بخشی از آن را برگزیده ایم.

۱- علی بن اقمر به گفته عبـدالله بن عمر: رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) از جادّه ای می آمـد به ابوسـفیان که سواره بود، نگریست و معـاویه و برادرش یکی افسـار اسب به دست گرفته و دیگری آن را می رانـد وقتی رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) به آنان نگریست فرمود: اللهمّ العن القائـد و السائق و الراکب: خـدایا لعنت فرما افسار به دست و راننده و سواره را. به ابن عمر گفتند: این را تو از رسول الله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) شنیدی؟ گفت: آری وگرنه هر دو گوشم کر باد هماننـد دیدگانم که نابینا و کور شده اند.(۲)

ص:۶۹

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰-۱۳۹.

۲- صفین نصر بن مزاحم، ص ۲۴۷؛ نظر آن با اندک جابجایی مفردات. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود از این راه کسی درمی آید که بر غیردین و آیین من محشور شود اتفاقاً معاویه درآمد.(۱)

۳- ابوذر غفاری به معاویه گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود و تو بر او می گذشتی: خدایا!

او را لعنت کن و جز با خاک سیرش نکن.(۲)

۴- عده ای از اهل حدیث: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) : وقتی معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید و با تعبیرات متفاوت دیگر.(۳)

۵- نامه هایی از امیرمؤمنان به معاویه از جمله در دعوت او به تحکیم: «ثم انک دعوتنی الی حکم القرآن و ...» تو مرا به حکم قرآن فراخوانده ای و تو می دانی که اهل قرآن نیستی و حکم آن را نمی خواهی و خدا یاری رسان است.(۴)

معاویه در ترازوی داوری

از آن هشتاد نمونه که ما پنج نمونه را آوردیم در بیان رذالت و پستی و نفاق و کفر معاویه کافی است با این وجود باز به اندکی از نقاط ضعف اخلاقی و اعتقادی و رفتاری او را که علّامه امینی (رضی الله عنه) به شمارش درآورده اشاره می کنیم.

۱- همان.

۲- ر.ک: الغدیر بزرگ، ج ۸، ص ۳۱۲. طبع اول.

۳- سیوطی «أَللآلی المصنوعه»، ج ۱، ص ۴۲۵-۴۲۴ و حسن گفت: نکردند و رستگار نشدند. تاریخ خطیب، ج ۱۲، ص ۱۸۱.

۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۸۸.

شرابخواری معاویه، عبدالله بن بریده گوید با پدرم بر معاویه وارد شدیم. او ما را بر سر بساط نشانید خوراکی آوردند خوردیم سپس شراب آوردند. معاویه نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت: از آن روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را حرام کرده، به آن لب نزده ام و ...(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) سپس به چهار پنج نمونه دیگر با یاد منابع، اشاره کرده و گوید: مردم می پندارند که پرده دری و می خوارگی را یزید آغاز کرده لیکن این خبرها می رساند که یزید این فسق و فجور و باده نوشی را از پدرش معاویه ارث برده بود که قطارهای شراب به دربار او حمل می شده و در واقع آنجا خمارخانه ای بوده که از آنجا به جاهای دیگر هم پخش می شده است.

پس خانه معاویه کاباره و محل فحشاء و فجور بوده است.

رباخواری معاویه. معاویه یک جام زرّین و یا سیمین شراب را که به بیش از وزن آن فروخت ابودرداء گفت شنیدم که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را مثل به مثل و هم وزن، جایز می دانست معاویه گفت من عیبی در این داد و ستد نمی بینیم. ابودرداء گفت: چه کسی مرا درباره معاویه معذور می دارد؟ من به او از

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می دهم و او از نظر شخصی خود حرف می زند هرگز در سرزمینی که تو باشی، مسکن نخواهم گزید.(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) پس از آوردن چندین نمونه رفتاری معاویه در عمل ربوی او، بیش از بیست حدیث در حرمت ربا یاد کرده و فرموده حرمت ربا از ضروریات دین حنیف است که در قرآن و سنت به اثبات رسیده و آن، از گناهان کبیره شمرده شده است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: ربا هفتاد و سه دروازه دارد آسان ترین آن ها زنا با مادر است. و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خورنده ربا و وکیل و شاهد و نویسنده آن را لعن فرموده است.(۲)

معاویه و تمام خواندن نماز در سفر. معاویه در سفر حج وارد مکه شد ظهر را دو رکعت خواند و به دارالندوه رفت...، اطرافیان اموی او را وسوسه کردند و وقتی به نماز عصر آمد آن را تمام و چهار رکعت خواند... .

علّامه امینی (رضی الله عنه) گوید: بنگرید به میزان آگاهی دینی تربیت شدگان بیت اموی و بدعت گذاری آنان در نماز آن مقدس ترین امر دینی و او حتی حدیث ابن عمر را هم نادیده گرفت که گفت: نماز در سفر دو رکعت است و هر کس با

۱- رک: موطّأ مالک، ج ۲، ص ۵۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۷۹. و سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۸۰.
۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵۰ و سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۷۵-۲۸۵ و جز آن.

سنت مخالفت کند، کافر شده است.(۱) به به برای خلیفه مسلمانان و هزار به به، گویا دین در نظر سلف، سیاست وقت بوده است.

بدعت اذان در نماز عیدین. شافعی گفته: نه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان در نماز عیدین، اذان نگفتند معاویه آن را در شام بدعت کرد و حَجّاج در مدینه رسمی نمود.(۲)

و حتی بنی امیه بدعت گذاشتند به نماز عیدین دیرتر رفته و خطبه را قبل از نماز و اذان و اقامه برگزار کردند.(۳) آنگاه علامه چندین حدیث آورده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز عیدین را بدون اذان و اقامه می خوانده است و یازده حدیث را یاد کرده است.(۴)

معاویه و نماز جمعه در روز چهارشنبه، مردی از اهالی کوفه سوار بر شترش در بازگشت از صفّین وارد دمشق شد مردی از دمشق بر دامن او آویخت که این ناقه (ماده شتر) من است از من در صفّین گرفته شد. کار به داوری معاویه کشید و آن مرد شامی پنجاه شاهد آورد که آن ماده شتر مال آن مرد دمشقی است و معاویه بر ضد کوفی نظر داد و آن شتر به وی

۱- رک: الغدیر بزرگ، ج ۸، ص ۱۱۲، حدیث ۸.

۲- کتاب الامّ، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳- کتاب الامّ، ج ۵، ص ۵۲.

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱؛ نیل الاوکار، ج ۳، ص ۳۶۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹ و غیره.

تسلیم شد آن مرد کوفی گفت خدا وضع شما را سامان دهد. اصلاً این شتر من نر است نه ناقه. معاویه گفت: حکمی است که گذشت و پنهانی به آن مرد کوفی خبر دادند که نزد معاویه بیاید و او از بهای شتر کوفی پرسید و معاویه دو برابر قیمت آن شتر به وی داد و در حق او نکویی و احسان کرد و به او گفت: به علی برسان من در برابر او صدهزار نفر دارم که فرق ناقه و جمل (شتر ماده و نر) را نمی دانند و میزان اطاعتشان از او (معاویه) تا حدی است که آن ها در روز چهارشنبه در غرابت به صفین نماز جمعه گذارد و به هنگام جنگ سرهایشان را به او عاریه دادند و سخن عمروبن عاص را باور کردند که عمّار بن یاسر را علی (علیه السلام) کشت که او را برای یاری اش آورد و پیروی آنان از او به جایی رسید که لعن به امیرالمؤمنین کاری عادی شد که کوچک ها بر آن روش بار آمدند و سالمندان با آن عمل مردند.(۱)

جمع بین دو خواهر در ازدواج. طائفه ای از معاویه پرسیدند در نزد مردی دو خواهر کنیز زرخرید هست آیا آن ها را می تواند نکاح کند؟ معاویه گفت عیب ندارد. نعمان بن بشیر این را شنید و بر وی ایراد گرفت.(۲)

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۲.
۲- الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۳۷ و تفصیل را بنگرید در الغدیر، ج ۸، ص ۲۲۹-۲۲۰.

بـدعت معـاویه در دیـات. معـاویه دیه ذمی را هزار دینار دانست، نیمی را به وارثان مقتول داد و نیمی را به بیت المال. ابن کثیر گفته(۱) سنت در دیه کافر ذمی مانند دیه مسلمان بود معاویه نخست کسی بود که آن را نصف کرد علامه امینی گفت: هیچ یک از پیشوایان چهار مذهب دیه ذمّی را هزار ندانسته اند جز ابوحنیفه و نخست کسی که آن را هزار دینار کرد عثمان بود و به هر تقدیر کار معاویه بدعت در بدعت بود.(۲)

ترک تکبیر مستحبی در نمازها. اولین کسی که تکبیر را ترک کرده معاویه است و روایت شده که «زیاد» بوده و سومین نظر از ابن حجر است که گفت با ترک معاویه، «زیاد» ترک کرد و با ترک عثمان، معاویه و میان نقل ها تناقض نیست. علامه حـدیث هایی در این زمینه آورده که همگی از جابجایی احکام در عهد امویان حکایت دارد.(۳)

ترک تلبیه در مخالفت با علی (علیه السلام) . ابن عباس در عرفه بود به سعد گفت نمی شنوم کسی تلبیه بگوید گفتم از معاویه می ترسند. ابن عباس از چادر خویش بیرون آمد و گفت: لبیک اللهم لبیک هر چند دماغ معاویه به خاک مالیده شود خدایا آن ها را لعن کن از کینه ورزی به علی (علیه السلام) سنّت را رها

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۹.
۲- رک: الغدیر بزرگ، ج ۸، ص ۱۷۶.
۳- ابن حجر، فتح الباری، ج ۲ ص ۲۱۵.

کرده اند.(۱) علّامه امینی در این خصوص مواردی را یاد کرده که بنیان بی پایه امویان، سنت هایی را برای مخالفت با شیعه ترک و یا تغییر داده اند.

جلو انداختن خطبه، در نماز عیدین که خطبه ها پس از نماز است.(۲)

علامه امینی: خطبه نماز عیدین پس از نماز بوده تا رسول امین (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت فرمود و شیخان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی می کردند و عثمان پاره ای از دورانش را چنان می کرد تا به سبب مشکلاتی که در خطبه داشت و مردم پای صحبت او نمی نشستند و پراکنده می گشتند وادار شد خطبه را جلو اندازد تا مردم بشنوند و بدعت ناسزاگویی به علی (علیه السلام) را معاویه پایه گذاشت و آن همه احادیث نبوی مبنی بر جلوگیری از چنان کار شنیع را نادیده گرفت(۳) و در خطبه ها به دشنام و ناسزاگویی به علی پرداخت و مردم حاضر آن را برنمی تابیدند و پراکنده می شدند و آن ها خطبه ها را از نماز جلو انداختند تا مردم آن ناسزاگویی ها را بشنوند.

حدی از حدود الهی متروک می شود. ماوردی آورده، چندین دزد را نزد معاویه آوردند. دستور داد همه را دست

۱- سنن نسائی، ج۵، ص ۲۵۳.
۲- زرقانی در شرح موطّا، ج ۱، ص ۳۲۴.
۳- حلیهالاولیاء، ج ۱، ص ۶۸. و صحاح و سانید و ...

بریدند فقط یک نفرشان ماند او با اشعاری از معاویه تقاضای عفو کرد. معاویه گفت چه کنم دست دوستان تو را بریدم. مادر آن دزد گفت: آن را جزو گناهان خود قرار ده که از آن ها توبه خواهی کرد معاویه او را آزاد کرد!(۱) آن دزد چه خصوصیتی داشته که حد را در مورد او تعطیل کرد؟

معاویه جامه های ممنوع می پوشید؛ مقدام به معاویه گفت: تو را به خدا آیا تو می دانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پوشیدن جامه حریر نهی فرموده؟ معاویه گفت: آری می دانم. مقدام: آیا می دانی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از پوشیدن طلاء نهی فرموده؟ معاویه گفت: آری می دانم. مقدام: آیا می دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پوشیدن جامه های پوستین فراهم شده از پوست درنده ها، و نشستن بر روی آن ها را نهی فرموده؟

معاویه: آری، می دانم. مقدام گفت: به خدا سوگند همه این ها را در خانه تو دیدم و معاویه گفت: ای مقدام من از دست تو رهایی ندارم.(۲)

تراژدی پیوستن زیاد به ابی سفیان. تا سال چهل و چهار هجرت، بنا به فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: الولد للفراش و للعاهر الحجر: فرزند از آنِ صاحب بستر است و زناکار را سنگ می سزد و آن از ضروریات اسلام بود. در این

۱- الاحکام السلطانیه، ص ۲۱۹.
۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۶.

مسأله پسر هند جگرخوار برخلاف این امر ضروری اسلامی اقدام کرد و زیاد را به ابوسفیان زناکار منسوب داشت.

علامه امینی در این زمینه احادیث فراوان و رویدادهای تاریخی بسیاری را آورده که به نقل ماجرای ذیل اکتفا می کنیم. ابوسفیان به طائف رفته بود. بر ابو مریم کاباره چی وارد شد و پس از آن که در نزد او شراب نوشید به ابو مریم گفت: عزوبت به من غالب آمده آیا زن فاحشه ای سراغ داری؟ ابو مریم گفت: سمیّه زن عبید، آماده است. ابوسفیان گفت: او را بیاور هر چند پستان هایی افتاده و زیر بغل بدبو دارد و ابومریم آن زن را آورد و ابوسفیان با او خوابید و زیاد از او زاده شد و معاویه زیاد را داخل نسب خود کرد.(۱)

بیعت گرفتن برای یزید: از تبهکاری های معاویه (و همه زندگانی او تبهکاری بوده) بیعت گرفتن او از مردم برای یزید است. معاویه برخلاف تمایل اهل حلّ و عقد و علیرغم خواست بقیّه مهاجرین و انصار و سرشناسان صحابه، با تهدید و تطمیع، مقصد خود را پیش می برد عده ای را با پول و عده ای را با ارعاب، رام کرد. معاویه در سر، سودای تشکیل سلطنت خودکامه ای را می پروراند و می خواست آن را در فرزندانش موروثی کند.

۱- رک: تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱.

معاویه هفت سال برای این کار توطئه چینی کرد و به گفته مدائنی تا امام حسن مجتبی زنده بود آن را آشکار نمی کرد و پس از شهادت امام (علیه السلام) آن چه را می خواست علنی ساخت.(۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) به استناد منابع تاریخی، صورت های مختلفی از موضوع کاندیداتوری یزید برای خلافت آورده و در آن ها نقش مغیره و کراهت زیاد را خاطرنشان ساخته و بالاخره بعد از مرگ زیاد به سال پنجاه و سه _ تصمیم خود را عملی نموده است.

مغیره وارد کوفه شد و با برخی هواداران بنی امیّه صحبت کرد و به آنان سی هزار درهم داد و پسرش موسی را در رأس آنان قرار داد و آنان بر معاویه وارد شدند و گرفتن بیعت برای یزید را در نظر او آراستند. معاویه گفت: شتاب نکنید ولی بر نظر خود باقی باشید.(۲)

بیعت برای یزید در شام. معاویه جماعتی را در دمشق حاضر کرد و در میان آنان احنف بن قیس _ هم _ بود. معاویه به ضحّاک بن قیس قهری گفت: من وقتی بر منبر نشستم و برخی سخنان پندآمیز گفتم تو برخیز و از من اجازه صحبت بخواه و پس از حمد و ثنای خدا یزید را یاد کن و آن چه را

۱- الاستیجاب، ج ۱، ص ۱۴۲؛ عقدالفرید، ج ۲ ،ص ۳۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۴-۲۱۵.

سزاوار می دانی بگو و از من بخواه او را جانشین خود کنم و معاویه از عده ای هم خواست به دنبال سخنان ضحاک او را تأیید کنند. معاویه دوباره به سخنانش ادامه داد و به خوشایند آن جماعت و فراخوانی به جانشینی یزید حرف زد و گفت آیا کسی نظری دارد؟ احنف بن قیس برخاست و گفت: ... اهالی حجاز و عراق از این کار خشنود نیستند و تا امام حسن (علیه السلام) زنده است این کار نشاید.

عبدالرحمن پسر خالد: معاویه برای مردم شام سخنرانی می کرد گفت: من پیر شده ام و اجلم نزدیک است آیا کسی را پس از من در نظر دارید؟ گفتند: عبدالرحمن بن خالد خوب است. معاویه سخت آزرده شد ولی پنهان داشت.

عبدالرحمن بیمار شد. معاویه پزشک ویژه ای داشت به نام ابن أنال که یهودی و در نزد او دارای مکانتی بود. او را خواست و گفت به او شربتی بخوران و بدان وسیله او را بکش و آن طبیب بر بالین عبدالرحمن آمد و کرد آنچه معاویه از وی می خواست. او را شربتی خوراند و شکمش پاره شد و مُرد. برادر او مهاجربن خالد پنهانی همراه غلامش وارد دمشق شدند برای طبیب یهودی، کمین کردند او که شبانه از نزد معاویه بیرون می آمد بر وی یورش آوردند. همراهان طبیب فرار کردند و مهاجر، او را کشت.

ص:۸۰

و در اغانی آمده خالد بن مهاجر آن طبیب را کشته نه مهاجر بن خالد. او را گرفتند و نزد معاویه آوردند گفت چه مسافر شومی! پزشک مرا کشتی؟ او در پاسخ گفت مأمور را کشتم و فرمان دهنده مانده است.(۱)

علامه امینی گفته: این قصه در سال چهل و شش و در دومین سال واقعه شوم رخداد اخذ بیعت برای یزید واقع شده است. سعیدبن عثمان بن عفّان نزد معاویه آمد و او شیطان قریش و زبان دار آنان بود. گفت: ای امیر چرا مرا واگذاشتی و برای یزید بیعت گرفتی؟ درحالی که به خدا می دانی پدر من بهتر از پدر او و مادرم بهتر از مادر او و خود من بهتر از اویم و تو به واسطه پدر من به حکومت رسیدی. معاویه خندید و گفت ای برادرزاده! این که گفتی پدر تو از پدر او (یزید) بهتر است. آری، روزی از عثمان بهتر از تمام عمر معاویه است و امّا مادر تو بهتر است از مادر او به فضیلت یک زن قرشی بر زنی از قبیله کلیسا، فضیلتی است آشکار و امّا این که من با پدر تو به این مقام رسیدم. این مُلک و سلطنت است خدا آن را به هر کس می خواهد می دهد. و امّا این که تو از یزید بهتر باشی به خدا سوگند دوست ندارم خانه ام پر از مردانی مانند تو باشد و با یزید عوض کنم سعید بن عثمان گفت، یزید تا تو را دارد کم و کسری ندارد و من خشنود نیستم، پس حق مرا

۱- الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۳؛ استیعاب ترجمه و شرح احوال عبدالرحمن.

بده معاویه گفت خراسان مال تو و او خشنود از نزد معاویه رفت.(۱)

علّامه امینی (رضـی الله عنه) سپس به نامه های معاویه درخصوص بیعت یزید اشاره دارد. از جمله به مروان بن حکم و او آن را با مردم مطرح کرد و عبـدالرحمن پسـر ابی بکر جواب تنـدی داد و میان آن ها سـخنانی رد و بـدل شـد و عایشه دخالت کرد و حسـین بـن علی (علیهمـا السـلام) و ابـن عمر و ابـن زبیر عکس العمـل نشـان دادنـد و مروان همه این هـا را به معـاویه گزارش کرد.(۲)

و در نتیجه معاویه مروان را از حکومت مـدینه عزل و سـعیدبن العاص را نصب کرد و او با هیئتی از خویشاونـدان و کسانش به شام آمـد و با رد کردن دربان وارد بر معاویه شـد و ماجرایی گـذشت که معاویه عصـبانی شد لیکن، حلم نشان داد و سـرانجام قضیه در این جا ختم شد که هر ماه هزار دینار به او و صدها دینار برای اهل بیت او مقرّر کرد.

سعیدبن عاص

معاویه به سـعید نامه ای نوشت و او را واداشت از اهل مدینه برای یزید بیعت گیرد ولی احدی او را پاسخ نداد به خصوص بنی هاشم و سعید جریان را به معاویه نوشت. و او به تک تک

۱- الامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۵۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۵۵.

۲- رک: الغدیر بزرگ، ج ۸، ص ۲۵۲ در ردّ پندار ابن حجر که بر اساس یک حدیث ساختگی ابراز داشته است.

عبدالله ابن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر و حسین بن علی (علیه السلام) نامه نوشت و از سعید خواست نامه ها را به ایشان برساند. علّامه امینی (رضی الله عنه) نامه معاویه به امام حسین و جواب آن حضرت و نامه معاویه به عبدالله بن جعفر و دیگران را آورده است.(۱) معاویه در سال پنجاه حج به جا آورد و در سال پنجاه و شش عمره، گذارد و در هر دو سفر به دنبال امر یزید بود و قدم هایی برداشت مورّخان ماحصل این دو سفر را درست تحلیل نکرده و آن ها را درهم آمیخته اند. و بالأخره علّامه با تحلیل و امانت تمام آن ها را آورده است و نصّ را با سخن حسن بصری به پایان برده: که معاویه با چهار تباهکاری عمرش را به پایان برده! حکومت را به دست گرفته و بی خردان را به حکم نشاند و پسرش یزید میخواره و حریرپوش و اهل ساز و آواز، جانشین خود کرد و زیاد بن ابیه را به نسب خویش پیوست و حجر و یاران او را کشت.(۲)

جنایات معاویه در صفحات تاریخ سیاهش

ناسزاگویی و بخشنامه کردن فحش و سبّ و لعن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از جمله جنایات معاویه است که همواره در قنوت نمازها و خطبه های جمعه ها و عیدها بر آن روش ناپسند دوام

۱- ر.ک: الغدیر بزرگ، ج ۱۰، ص ۲۳۹-۲۴۲.

۲- همین کتاب، ص ۲۲۵. و رک: تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۸۱. و تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۰ و غیره.

می بخشید و به سخن هیچ خیرخواه و مانع اعتنا نمی کرد. علّامه امینی (رضی الله عنه) چهارده نمونه در این بحث ارائه کرده که به برخی اشاره می کنیم:

۱- معاویه به سعدبن ابی وقّاص گفت چرا ابو تراب را ناسزا نمی گویی؟ سعد گفت: به سبب سه خصلت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او گفت هرگز او را ناسزا نخواهم گفت. داشتن یکی از آن سه ویژگی، برای من از شتران سرخ موی، دوست داشتنی تر است. پس او از حدیث منزلت، پرچم و مباهله یاد کرد.(۱)

آنگاه علامه به بیان منابع آن سه امر با ذکر منابع حدیثی و تاریخی آن ها پرداخته است.

۲- حسن بن علی (علیه السلام) درگذشت و معاویه حج گزارد و داخل مدینه شد و خواست بر روی منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را لعن کند، به معاویه گفتند. سعدبن ابی وقّاص در اینجاست و به نظر ما او بدان کار راضی نشود پیامی به او بده و نظر او را بخواه. معاویه کس فرستاد و از تصمیم خود، او را آگاه کرد. سعد گفت اگر چنان کنی از مسجد (النبی) بیرون می روم و دیگر به آنجا بازنمی گردم و معاویه از لعن علی خودداری کرد تا سعد درگذشت پس از مرگ سعد خود بر

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰. صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۱. و مستدرک حاکم ، ج ۳، ص ۱۰۹.

بالای منبر علی (علیه السلام) را لعن کرد و به کارگزارانش هم بخشنامه نمود و آن ها هم، چنان کردند.(۱)

ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به معاویه نوشت: شما گوئی خدا و رسول او را بر منبرهایتان لعن می کنید (وقتی) که علی بن ابی طالب و دوستدارانش را لعن می کنید.(۲) ولی معاویه به سخن ام سلمه اعتنا نکرد.

۳- معاویه به عقیل پسر ابی طالب گفت علی (علیه السلام) از تو برید و من پیوستم و از تو راضی نمی شوم مگر آن که به منبر بالا روی و لعنتش کنی. عقیل گفت می کنم، آنگاه بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خدا و درود به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت ای مردم! معاویه بن ابوسفیان به من فرمان داد تا علی بن ابی طالب را لعن کنم پس او را لعن کنید. بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم، عقیل از منبر پایین آمد و معاویه گفت: معلوم نشد تو چه کسی را لعن کردی. عقیل گفت همین است که هست نه یک کلمه می افزایم و نه کلمه ای می کاهم که سخن مانده به نیت گوینده است.

ص:۸۵

۱- عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲- اشاره به روایات نبوی فراوان که گویند هر که علی (ع) را ناسزا گفت خدا و رسول او را ناسزا گفته است. و المستطرف، ج ۱، ص ۱۰۱. لغت شریف رضی و عقدالفرید، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۳۰۱.

۴- عبیدالله بن عمر (پسر دیگر عمر بن خطاب) وارد شام شد و معاویه را دیدار کرد. معاویه گفت: ای پسر برادرم، نامه عمر بر روی تو است با تمام دیدگانت بنگر و با دهان پر سخن بگو تو ایمن و مورد تصدیق هستی. بر منبر بالا رو و علی (علیه السلام) را ناسزا و دشنام بگو و گواهی بده که خلیفه عثمان را علی (علیه السلام) کشته است. عبیدالله گفت: چگونه او را دشنام گویم؟ او علی بن ابی طالب است و مادرش فاطمه بنت اسد است پس در حسب و نسبش حرفی ندارم بگویم. او در شجاعت، دلیر و تیز هوش بود و دوران حکومتش را ـ هم ـ تو می دانی لیکن من خون عثمان خلیفه را بر گردن او می اندازم. در اینجا عمرو بن عاص گفت: تو با این کارت به خدا سوگند زخم را پیش از بهتر شدن پوست کندی و به هدف ما زدی.(۱)

۵- نظیر داستان عقیل بن ابی طالب، از احنف بن قیس گزارش شده با تفاوتی اندک.(۲)

۶- حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه شرایطی مطرح کرده و عقد صلح بسته بود: بیت المال کوفه و مالیات فارس و این که علی (علیه السلام) را ناسزا و دشنام ندهد. معاویه این را نپذیرفت. امام

۱- صفین نصر، ۹۲.

۲- استطرف ۱ ص ۱۰۰.

حسن (علیه السلام) از او خواست در حضور وی، علی را دشنام نگوید این را پذیرفت لیکن بدان هم وفا نکرد.(۱)

۷- مارمولک بچه مارمولک یعنی مروان هر جمعه علی بن ابی طالب را در حضور حسن بن علی (علیه السلام) ناسزا و دشنام می داد. وقتی به او گفتند چرا دست برنمی دارید که همواره علی (علیه السلام) را بر منبرها بد می گویید؟ گفت کار ما جز بدین طریق، راست نمی آید و(۲) پیش نمی رود.

علّامه امینی (رضی الله عنه) پس از گزارش نسبتاً مفصل برخی زشتکاری های معاویه و به طور کلی بنی امیه در رواج دادن ناسزاگویی بر علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر بالای منبرها و سخنرانی ها به بیان احادیث و روایاتی می پردازد در نکوهش و بیان حرمت دشنام و ناسزاگویی به مؤمن به طورمطلق و درباره علی بن ابی طالب به خصوص. او در کتاب شریف الغدیر خاطرنشان می سازد که اهل سنّت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را یکی از خلفای راشدین می دانند و احترام آنان را به اجماع و اتفاق لازم می شمرند و حتی دشنام دهنده شیخین (یعنی ابابکر و عمر) را کافر دانسته و به پیامبر نسبت داده اند که فرمود:

۱- رک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴ و تذکره سبط، ص ۱۱۳.

۲- صواعق محرقه، ص ۳۳.

«علیکم بسنّتی و سنه الخلفا الراشدین المهتدین من بعدی»(۱) امّا چه شده در مورد عملکردهای معاویه دچار اضطراب شده اند؟!

و به حقیقت سوگند، جریان همانگونه است که عامر بن عبدالله به پسرش گفت وقتی شنید او از علی (علیه السلام) بد می گوید، او گفت: پسرکم مبادا علی (علیه السلام) را به بدی یاد کنی زیرا بنی امیه شصت سال خواستند از شخصیت علی (علیه السلام) بکاهند بدین وسیله خداوند او را رفعت بخشید.(۲) و نگارنده گوید: سیوطی حدیث «اذا رأیتم معاویه یخطب علی منبری فاقتلوه» را به سبب وجود عبّاد شیعی در سند آن، مردود دانسته و گفته او رافضی بوده است. او ندانسته است که مورد، یکی دو تا نیست! دیگر رسوایی هایی معاویه را چه باید کرد و اگر این تعصّب های غیرمنطقی نبود و روایتی را به جرم تشیّع راوی، کنار نمی گذاشتند، فرهنگ حدیثی اسلام دست نخورده تر باقی می ماند و افکار عمومی درست هدایت می شد.

کارزار پسر هند با علی امیرمؤمنان (علیه السلام)

اگر ما آن کار زشت معاویه پسر ابوسفیان و اصرار وی بر ادامه و نهادینه کردن دشنام گویی بر امیرمؤمنان (علیه السلام) را نادیده بگیریم (که نمی توان با آن همه آیه و حدیث و آثار آن را

۱- معنای صحیح این حدیث در ج ۶ ص ۳۳۰ چاپ اول الغدیر بزرگ آمده است. ر.ک.

۲- المحاسن و المساوی بیهقی، ج ۱، ص ۴۰.

نادیده گرفت و چشم پوشید) این عملکرد بسیار زشت دیگر او یعنی راه انداختن جنگی ظالمانه و متجاوزانه را با فریبکاری و اشاعه ده ها دروغ و نیرنگ، چه کنیم؟ یعنی جنگ صفّین!

مگر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آن یگانه مؤمن و مسلمان نیست که آزار و اذیّت و جنگ با وی حرام است؟ «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر مااکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً وإثماً مبیناً» سوره احزاب/۵۸: و کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار می رسانند بی آن که آنان کاری کرده باشند بهتان و گناهی آشکاری را بر دوش خود بار کرده اند.

و مگر همه امت مسلمان، سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را باور ندارند که فرمود: «سبّاب المسلم ــ المؤمن ــ فسوق و قتاله کفر»: ناسزاگویی به مسلمان ــ مؤمن ــ گناه است و جنگ با او کفر و بی دینی است؟

بدون شک، معاویه رأس گناهکاران، سرور مسلمانانی را دشنام داده و با وی جنگیده است و اولین مسلمان امّت مرحومه را آزار داده و بدان وسیله رسول خدا را آزرده است که بر چنان کسی عذابی دردناك است و هر کس رسول خدا را بیازارد خدا را آزار رسانده است. «ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخره» سوره احزاب/۵۷: کسانی که

خدا و رسول او را می آزارند در دنیا و آخرت مورد لعن و نفرین خداوندند.

علاوه بر آن کـه علی بن ابی طـالب، خلیفه برحـق و قـانونی وقت است و بر پـایه نصّ نبـوی و اجمـاع اهـل حـلّ عقـد و بیعت مهـاجران و انصـار و رضـایت صـحابه ــ جز انـدکی نـاچیز که از راه رشـد بیرون شدنـد ــ امـام و پیشـوا بـوده و هر کس بـا او مخالفت کند از خطّ اسلام بیرون رفته است.

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه ده ها اثر و حدیث آورده که تنها یکی، در اثبات کفر و زندقه معاویه کافی به نظر می رسد. در یک روایت صـریح آمده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سیکون هنات و هنات فمن اراد ان یفرّق امر هذه الامه و هم جمیع فاضـربوا رأسه بالسیف کائناً من کان: چیزها و چیزهایی خواهد شد هر کس خواست میان این امّت که با هم اند، جدایی افکند سر او را با شمشیر بزنید هر که بوده باشد و عبارت هایی دیگر.(۱)

آنگـاه علّامه امینی (رضـی الله عنه) با یاد منابع حـدیثی سلسـله حـدیث هایی را با ذکر کتاب و صـفحه می آورد مبنی بر آثار و نتایج اختلاف انگیزی در میان مسلمانان و پیدایش بغی و تجاوز و کیفر آن.(۲)

ص:۹۰

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲ و مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲- رک: الغدیر بزرگ، ج ۱۰، ص ۱۷۲-۲۷۸

و سپس علامه حدیث هایی مطرح می سازد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروه باغی را لعنت و مسلمانان را آگاهی بخشیده است. و علی (علیه السلام) بر آن اساس فرمود: من چاره ای نیافتم جز این که با اهل شام (سپاه معاویه) بجنگم و یا به آیین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کفر بورزم.(۱)

آری معاویه سخنان پیامبر را باور نداشت و آن ها را به سخره می گرفت و علّامه در این جا به چهل حدیث نبوی در شأن علی ابن ابی طالب، پرداخته که به آنجا مراجعه شود.

راستی وقتی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با معاویه درگیر می شدند و رفتارهای او را می دیدند و با بغی و طغیان او روبه رو می شدند چه وضعی پیش می آمد؟

ابو ایّوب وارد بر معاویه شد و گفت رسول خداست فرمود که شما پس از من کارهایی را خواهید دید، پس صبر کنید. معاویه گفت ابوایوب راست گفته من هم شنیده ام و اولین تصدیق کننده آن هستم ابوایوب گفت: این اندازه جرئت و جسارت بر خدا و رسول او؟! من هرگز با او سخن نخواهم گفت و در زیر یک سقف قرار نخواهم گرفت.(۲)

و با ملاحظه این حالت کفر و ناباوری، شما خواننده گمان دارید او به سخنان گران سنگ رسول خدا درباره امیرمؤمنان

۱- صفّین، ص ۵۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۲ و خصائص کبری، ج ۲، ص ۱۵۰.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) ارج می گذارد؟ او، در عداوت امام علی (علیه السلام) به حدی بوده که حاضر نبوده اسم علی در نزد او برده شود و بنی امیه وقتی می شنیدند مولودی را «علی» نامیده اند او را می کشتند(۱) و لذا مردم از ترس، اسم فرزندانشان را عوض می کردند و این را زین الدین عراقی گفته است.

و برای عبدالله بن عباس فرزندی زاده شده بود. امیرالمؤمنین از او تفقّد کرد و گفت چرا ما را یاد نمی کنی؟ او گفت فرزندی برایم زاده شده پرسید چه نام نهاده اید؟ ابن عباس گفت: بر شما پیشی نمی گیریم علی (علیه السلام) طفل را بغل گرفت و فرمود من او را علی نام نهادم با کنیه ابوالحسن بگیر ای پدر شاهان! وقتی معاویه به قدرت رسید گفت آن اسم را عوض کنید.(۲)

کارهایی زشت در ترازوی پسر هند

علاوه بر زشتکاری های معاویه که گذشت، او در جنگ صفین کارهایی مرتکب شده که قلم از یاد آن ها شرم دارد و از جمله چیزی است که ابوجعفر بغدادی آورده است! معاویه به زیاد

ص:۹۲

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹.

۲- کامل مبرّد، ج ۲ ،ص ۱۵۷. علی (علیه السلام) در این جمله از پادشاهی بنی عباس خبر داده که در کتب آمده است.

نوشت: هر که به دین علی (علیه السلام) و با وی هم رأی است او را بکش و مُثله اش کن.(۱)

معاویه در جنگ صفّین نذر کرده بود که زنان قبیله ربیعه را (که دوستدار علی (علیه السلام) بودند) به اسارت بگیرد.(۲) آیا مثله کردن مسلمانی که مخالف هوا و رأی پسر هند جگرخوار بوده، رواست؟ و آیا در آیین اسلام، مُثله کردن حتی سگ گزنده جایز می باشد تا چه رسد به مؤمنان صالح؟ و آیا کتب حدیث اهل سنت و دیگران پر از آن نیست؟ و بالاخره آیا نذر کار حرام صحیح است و چندین سؤال دیگر از هواداران معاویه آن سلطان ستمکار و بی دین؟!

تهمت هایی که در نامه عمل معاویه، ثبت است

چنان که گذشت معاویه برای جنگ با علی (علیه السلام) در صفین شامیانی را به خدمت گرفته بود که ناقه را از جمل یعنی شتر نر را از ماده تشخیص نمی داده اند او شرم آورترین تهمت ها را به علی و یاران او زده است. قصّه ذیل را بخوانید.

جوانی از لشکریان معاویه رجزخوان به میدان آمد، حمله کرد و شمشیر می زد. علی (علیه السلام) را ناسزا می گفت و فراوان

۱- ر.ک: المحبّر، ص ۴۷۹.

۲- وقفه صفین مزاحم، ص ۲۹۴.

نکوهش می کرد. هاشم مرقال به او گفت: این کلام خیلی خصمانه است و این جنگ حساب و کتاب دارد ای جوان!

تقوا داشته باش تو به سوی پروردگارت برخواهی گشت و او از این موقعیت تو سؤال خواهد فرمود. آن جوان گفت من با علی (علیه السلام) می جنگم چون او چنان که به من گفته اند، نماز نمی خواند و شما ــ هم ــ نماز نمی خوانید و صاحب شما خلیفه ما (عثمان) را کشته است!

هاشم به او گفت: تو را چه رسد به کشته شدن عثمان پسر عفّان، او را اصحاب محمد و قاریان کشتند که بدعت گذارده و با کتاب خدا به مخالفت برخاسته بود و اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مردمان دیندار و سزاوارترین بودند که در امور دین بنگرند و گمان ندارم ای جوان تو در امر دین بصیرت داشته باشی و پس از گفت وگوهایی آن جوان شامی گفت گمان دارم تو خیرخواه هستی.

هاشم مرقال گفت این که تو گفتی صاحب ما (علی (علیه السلام)) نماز نمی خواند! او اوّلین کسی است که با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز گزارده و در دین خدا داناترین است و به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سزاوارترین می باشد و کسانی که در پیرامون او می بینی همه شان قاری قرآن و شب زنده دارانند و تو فریب خورده ای.

جوان شامی گفت: گمان دارم تو مرد صالحی باشی آیا من می توانم توبه کنم؟ هاشم به او امید داد و آیه توبه برایش

خواند. آن جوان برگشت، مردی از اهالی شام گفت: تو را آن مرد عراقی فریب داد؟ آن جوان گفت، نه بلکه، پندم داد.(۱)

ببینید معاویه با چنین فریبکاری هایی، افراد را به جنگ علی (علیه السلام) ، آورده بود آیا این کارها نامه عمل او را سنگین تر می کند یا سبک تر؟!

موضع گیری های معاویه با ابو محمدحسن سبط (علیه السلام)

پسر هند جگرخوار با امام حسن مجتبی (علیه السلام) ، موضع گیری ها و رفتارهایی داشته که با شنیدن آن ها پیشانی انسانیت عرق می کند و مو بر اندام، راست می شود و همه آن ها به دور از عدالت و دینداری بوده است.

امام حسن (علیه السلام) کیست؟

او یکی از حاملان قرآن، دانایان شریعت، آشنایان با مفاهیم کتاب و سنّت و صاحبان اخلاق و ملکات فاضله بوده است.

امام مجتبی (علیه السلام) از اعیان و سرشناسان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و پس از پدربزرگوارش احدی به پایه او نمی رسیده و شایسته امامت و رهبری امت بوده است. او سبط پیامبر و پاره تن فاطمه بانوی بانوان جهان، دختر گرامی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ، است که پوست و گوشت و خونش از او بوده است.

۱- کتاب صفّین مزاحم، ص ۳۵۴.

امام حسن (علیه السلام) یکی از اصحاب کساء است که خدا آنان را از هر پلیدی پیراسته و یکی از نزدیکان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است که مودّتشان به حکم قرآن واجب و پاداش رسالت تلقی شده است او یکی از اعضاء مباهله با مسیحیان نجران بوده است. امام حسن مجتبی از مصادیق حدیث ثقلین و اهل بیت است که همانند کشتی نوح هستند و در نمازهای فریضه بر آنان درود فرستاده می شود.

صلح با او صلح با خدا و رسول است و دشمنی با وی، عداوت با خدا و رسول او است. او شاخه ای خوش بو از بوستان احمدی، او و برادرش حسین دو سرور جوانان بهشتند و ... این است امام حسن مجتبی سبط پیامبر.

اما معاویه؟

او فرزند هند جگرخوار و دارنده پرونده و نامه عمل سیاه است.

معاویه فرزند آزاد شده های فتح مکه است و همین تا پایان روزگار لکّه ننگی است بر پیشانی آن ها.

عقده روانی او را به تکاپو واداشت تا آن ننگ از دامن خود و خاند انش بسترد لیکن تیرها به خطا رفت و آن ننگ برای بنی امیه جاودانه ماند.

در صلح نامه شرط شده بود که او پیروان علی (علیه السلام) را دنبال نکند و کیفر نورزد امّا معاویه برخلاف شرط دوستداران علی (علیه السلام) را از زیر سنگ ها بیرون می کشید و به طرز فجیع

می کشت. در صلح نامه شرط شده بود که خلافت را پس از خود به احدی وا نگذارد اما برخلاف شرط، او یزید را بر گرده مردم سوار کرد.

صلح نامه ای که امام امضا کرد نرمش قهرمانانه ای بود که در طول تاریخ شکل گرفته امّا معاویه ابداً به آن عمل نکرد.

او وارد کوفه شد و در مسجد، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) حضور داشتند معاویه از علی (علیه السلام) به بدی یاد کرد و سپس از حسن (علیه السلام) . امام حسین (علیه السلام) ایستاد که پاسخ دهد. امام حسن (علیه السلام) با دست خود امام حسین را نشانید آنگاه امام حسن (علیه السلام) خود چنین فرمود:

ای آن که از علی (علیه السلام) به بدی نام بردی. من حسن (علیه السلام) هستم و پدرم علی (علیه السلام) است و تو معاویه هستی و پدرت صخر. مادر من فاطمه است و مادر تو هند. جدّ و نیای من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و نیای تو عتبه بن ربیعه است. مادربزرگ من خدیجه است و مادربزرگ تو قتیله. پس نفرین بر گمراه ترین، گمنام ترین، پست ترین و شرورترین باد از گذشته تا حال.

نفرین بر کسی که کفر و نفاق دیرینه دارد. حاضران در مسجد همه به دعای امام حسن (علیه السلام) آمین گفتند. راوی ماجرا گفت من هم آمین گویم، ابوالفرج اصفهانی گفت من نیز آمین گویم و ابن ابی الحدید نویسنده هم گفت من نیز آمین گویم. امینی مؤلف الغدیر گفت: من هم هماهنگ با آنان آمین گویم.

شهادت امام حسن (علیه السلام)

معاویه، وجود امام مجتبی را مانعی بر سر راه مقاصد شوم خود می دید و همواره از ناحیه آن بزرگوار احساس خطر می کرد چرا که در صلح نامه شرط شده بود برای خود جانشین تعیین نکند و او کرد و ثانیاً: امام حسن زکّی، شایستگی و لیاقت کامل داشت و مردم به او توجّه داشتند.

او چند بار امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد و بالاخره آخرین بار با زهری مهلک او را شهید نمود و عداوت او با به شهادت رساندن امام پایان نیافت. بنی امیه به کینه ورزی ادامه می دادند و مروان بن حکم از دفن امام در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع شد و سرانجام امام مجتبی در بقیع به خاک سپرده شد.

و این نمونه ای بود از جنایت های معاویه بر ریحانه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدا در ذکر حکیم فرمود: سأصرف عن آیاتی الذین یتکّبرون فی الارض بغیر الحق.

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکّبر می ورزند از آیه های خود برمی گردانیم. و آنان اگر هر آیه و نشانه ای ببینند بدان ایمان نیاورند و از راه رشد و رستگاری پیروی نمی کنند اما از هر راه کج و ستم تبعیّت می نمایند این، بدان جهت است که آن ها، آیه های ما را تکذیب کرده و از اهل غفلت گشتند. سوره اعراف/ ۱۴۶.

ص:۹۸

معاویه و شیعه علی بن ابی طالب (علیه السلام)

معاویه برای تحکیم سلطنت خود هر کار بزرگ را کوچک و آسان می شمرد و هر عمل سخت را آسان می دانست او در این راه به سادگی آدم می کشت و خون می ریخت و خانواده هایی را می پراکند و زنان و فرزندانی را آواره می کرد.

او بعد از امر حکمیّت در صفّین با وجود زنده بودن امام علی (علیه السلام) بسربن ارطاه و ضحاک بن قیس قهری را با سپاهانی به این سو و آن سو گسیل می کرد و در شهرها، شیعیان علی (علیه السلام) را می کشتند و دارایی ها را چپاول می نمودند.

بسربن ارطاه دو پسر عبیدالله بن عباس را بی رحمانه کشت.(۱) چون به خود او دست نیافت. و عامری ــ هم ــ در شهر انبار مردان و زنانی از شیعه را کشت و اموال مردم را غارت کرد و علی (علیه السلام) پس از دریافت این خبر ناگوار آن خطبه آتشین جهاد را القاء فرمود.(۲)

رفتار معاویه با حجربن عدی و یاران او

معاویه در سال چهل و یک هجرت مغیره بن شعبه را فرماندار و امیر کوفه کرد و دست او را در هر جنایتی بازگذاشت.

۱- اغانی، ۱۵/۴۴-۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ۳/۲۲۳؛ استیعاب ۱/۶۵؛ النزاع و التخاصم، ص ۱۳؛ تهذیب التهذیب ۱/۴۳۵-۴۳۶.

۲- نهج البلاغه.

پس از مغیره، زیاد بن ابی سفیان به حکومت و فرمانروایی کوفه و بصره گمارده شد. زیاد بگیر و به بند کرد و به ناسزاگویی علی ابن ابی طالب (علیه السلام) پرداخت و سرانجام، حجر و یاران او را به شام نزد معاویه فرستاد.

آنان دوازده تن بودند و به مرج عذرا نزدیک دمشق رسیدند و چون از دشنام به علی (علیه السلام) خودداری کردند به جز شش تن که نجات یافتند بقیّه به قتل رسیدند.(۱)

حجربن عدی در آخرین لحظه های عمر گفت بگذارید دو رکعت نمازگزارم به خدا قسم من هر وقت وضو گرفتم دو رکعت نمازگزاردم. گفتند بخوان. پس او نماز را خواند و زود برگشت و گفت به خدا سوگند من نمازی به این کوتاهی نگذارده بودم و اگر نبود پندار شما که به سبب تأخیر مرگ نماز به درازا گزاردم دوست داشتم نماز زیاد بخوانم. حجربن عدی با کمی سن و سالش مستجاب الدعوه بود و از عدول صحابه و فاضلان آنان شمرده می شد.

عایشه گفت: به خدا سوگند، مسلمانی سراغ ندارم که به اندازه حجر، حج و عمره به جا آورده باشد و خطاب به معاویه گفت: حجر و یاران او را کشتی؟ شنیدم در مرج،

۱- عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۱-۱۵۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۶۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸ ؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۹-۵۵.

مردانی کشف شوند که خدا و آسمانیان برای قتل آنان خشم کنند. گناه حجر و یاران او همانند اصحاب اخدود جز ایمان به خدای عزیز و ستوده چیز دیگر نبود. و بهانه های آنان در قتل ایشان بسیار احمقانه بود مثلاً می گفت صلاح امّت مسلمان در آن بوده است!

معاویه دو مرد حضرمی را ــ هم ــ فقط به جرم این که شیعه علی (علیه السلام) بودند، کشت.(۱)

عمروبن حمق

او توسط مأموران معاویه تحت تعقیب قرار گرفت و با این که سوارکار و تیرانداز ماهری بود سرانجام دستگیر شد. او را نزد حاکم موصل آوردند و حاکم از دستگیری وی به معاویه خبر داد و معاویه فرمان قتل وی را صادر کرد و حاکم موصل پس از کشتن، سر او را به شام فرستاد و آن، نخستین سر شهیدی است که به شام فرستاده شد.

مالک اشتر

او از مردان شایسته و لایقی است که بی گناه به دست معاویه به قتل رسید.

۱- محمدبن حبیب بغداد، المجّر، ص ۴۷۹.

و تو چه می دانی مالک که بود؟ اگر کوهی می بود، یکّه و تنها بود و اگر تخته سنگ و صخره ای می بود، بسیار محکم و سخت می بود آیا مانند مالک یافت می شود؟!

صیفی بن فسیل

او از یاران حجر بود و فقط به جرم دوستی علی (علیه السلام) و ناسزا نگفتن به آن حضرت کشته شده و به هنگام قتل، صبر و پایداری نشان داد.

قبیصه بن ضبیعه

زیاد به قبیله او امان داد که وی را نکشد تا تحویلش دهند لیکن امانِ «زیاد» دروغ درآمد و آن قبیله فریب خوردند و سرانجام او ــ هم ــ به دست این خون آشام به قتل رسید.

عبدالله بن خلیفه

زیاد دستور بازداشت او را صادر کرد لیکن او مرد سلحشوری بود و زیاد به او دست نمی یافت تا این که عده ای از جمله «عدی» را مورد بازجویی قرار داد و او را بازداشت کرد و او جوانمردی نشان داد و او را تحویل زیاد نداد و در مورد جای اختفای او اظهار بی اطلاعی نمود و میان دو کوه طی رفت و در آنجا بود تا زیاد بمرد و عبدالله نیز درگذشت.

محمدبن ابی بکر

او فرزند خلیفه اوّل و مادرش اسماء بنت عمیس بوده اما تربیت شده در آغوش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود.

محمد در حکومت جائرانه معاویه به دست کسان او به شهادت رسیده و گزارش ها در چگونگی قتل او متفاوتند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد محمدبن ابابکر را بدین سبب کشتند که او از یاران علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است و می نویسد: بر فرض محمد تنها قاتل عثمان بن عفّان بوده که نبوده مهاجرین و انصار در آن قتل شرکت داشته اند ـ و او محکوم به قصاص گشته است آیا در شریعت اسلام قصاصی به آن صورت که محمد را کشتند آمده است او را در جیفه درازگوشی گذاشتند و آتش زدند و سر او را در شهرها گرداندند. آیا این، مقتضای دین خدا بوده که محمدبن ابی بکر بر آن بوده و یا آیین جعل خدای معاویه و خدای پدران او آن درخت نفرین شده در قرآن، است؟

ماجرای آنان را به صورت حقیقی حکایت کنیم و سپس خبر آن مسخرگی های آنان می آید حکم جز برای خدا نیست او حق گوید و بهترین جدا کنند حق از باطل است (اقتباس از کهف/۱۳ و انعام/۵۷ و ۵۹.)

چهل داستان ساختگی در ستایش معاویه

علامه امینی درباره معاویه فصلی گشوده و علاوه بر آنچه در جلدهای پیشین از بدعت ها و خلافکاریهای او را آورده، چهل داستان ساختگی توسط حاشیه نشینان دربار خلافت اموی را نقل کرده که ما به تعدادی اشاره می کنیم.

ص:۱۰۳

او پیشتر چنین گفته: شاید تو خواننده تاکنون معاویه را شناخته و دانسته ای که او چگونه مردی است؟ آیا او همان نیست که بر خدا و پیامبر او و اسلام و کتاب و سنّت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن همه جنایت کرده است؟ آیا او همان کسی نیست که آن همه خون های پاک ریخته و انسان های شریف را به قتل رسانده است؟ آیا او همان نیست که به سبب آزار و اذیت خدا و رسول و مؤمنان، مورد لعن و نفرین قرار گرفته و شایسته کیفر دردناک و عظیم الهی گشته است.(۱)

آیا او کسی نیست که حرمت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره ذی القربای او، دریده و پیشی گیرنده در انجام گناهان کبیره ای چون شرب خمر، بوده است؟ آیا او اوّل کسی نیست که در جامعه اسلامی، گناهان بد و آشکارا شایع کرده که خداوند به آن کارها وعده عذاب داده است؟(۲)

آیا او اولین حلال کننده ربا نیست که خداوند آن را حرام فرموده و چندین بدعت دیگر که پیشتر اشاره شده آیا درباره چنین انسانی با این پرونده سیاه می توان، تعریف و ثنایی گفت؟

عبدالله پسر احمد حنبل گفت: از پدرم راجع به علی و معاویه پرسیدم او در پاسخ گفت می دانم علی دشمنان فراوان

۱- ر.ک: سوره نساء،۹۶ و سوره احزاب،۵۸-۵۹ و سوره توبه،۶۳.

۲- رک: سوره نور،۹۲.

داشت و به دنبال عیبجویی او بودند و برای او عیبی نیافتند آنان رو کردند به مردی که دشمن او بود و با وی جنگید، شروع کردند به تعریف و ثناگویی وی (یعنی معاویه) تا در حق علی (علیه السلام) خدعه و مکری کرده باشند.(۱)

حاکم گفته: شنیدم اسحاق بن ابراهیم می گفت: در فضیلت معاویه، حتّی یک حدیث ـ هم ـ ثابت نیست(۲) بخاری ـ هم ـ چیزی نجسته و به حدیث های ساختگی در حق معاویه پرداخته و گفته اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران جزم به بطلان آن احادیث دارند.(۳)

و ابن تیمیه: طائفه ای در فضائل معاویه حدیث هایی جعل و آن ها را به عنوان حدیث های نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش کرده اند که همگی دروغ هستند.(۴) و فیروزآبادی در پایانه کتاب خود می نویسد: در فضائل معاویه، حدیث و روایتی که صحیح باشد گزارش نشده است(۵) علّامه آن گاه به آن چهل دروغ با یادآوری پرداخته است.(۶)

۱- ر.ك: تاريخ الخلفاء سيوطى، ص ۱۳۳؛ صواعق ص ۷۶.

۲- فتح البارى، ج ۷ ،ص ۸۳.

۳- ر.ك: الغدير بزرگ، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

۴- منابع السنّه، ج ۲ ،ص ۲۰۷.

۵- كشف الغطاء، ص ۴۲۰.

۶- الغدير، ج ۱۱، ص ۷۶-۱۰۲.

و با آیه: «فویل لهم ممّا کتبت ایدیهم و ویل لهم ممّا یکسبون» سوره بقره/۷۹: پس وای برای آنان از آنچه دستانشان نوشت و وای برای آنان از آنچه کسب کردند. این فصل را پایان داده است.

غلوّ زشت و آشکار یا داستان هایی خرافی

ساخته حاشیه نشینان دربار خلافت

علاّمه امینی پس از پرداختن به بحث غلوّ و گزاف گویی در شأن خلفای سه گانه به طور تفصیل و بیان غلوّ و دروغ در شأن معاویه و دیگران، به یکصد قصه و داستان غلوآمیز در شأن کسانی پرداخته که نه پیامبر بوده اند و نه خلیفه بلکه فقط کاسه لیسان دربار خلافت اموی محسوب می شوند و ما از آن صد قصه یکدهم آن را می آوریم تا خواننده گرامی به تعصّب آن قوم پی ببرد که چطور آنان یک فضیلت قطعی را در شأن امامان معصوم، غلوّ می انگازند امّا آن داستان ها را با آب و تاب در کتاب هایشان آورده و در مجالس خود پخش کرده اند. در داستانی، زیدبن حارثه با این که مرده بوده، سخن می گفته و در قصّه ای، شیبان درازگوش خود را زنده می کند... و به دعای خالدبن ولید، شراب به عسل تبدیل می شود. ابومسلم خولانی را آتش نمی سوزاند. و تسبیح او همراه وی، تسبیح می گوید ...

ص:۱۰۶

و ارتش چهارهزار نفری عمر بن خطّاب از روی آب می گذرنـد. ابراهیم تیمی چهل شـبانه روز چیزی نمی خورد و زنـده می ماند! حسن بصـری گفت: در آبادان مرد بینوای سیاه پوست در خرابات می گشت و من به دنبال او بودم تا نگاهش به من افتاد لبخنـدی زد اشاره به زمین کرد و آن طلای ناب گردید و گفت بردار و من ترسیدم و پا به فرار گذاشـتم. علامه گفت: این ها را بخوان، تعجب کن، بخند و یا گریه کن!

آنگاه علامه یکصد داستان خرافی از این قبیل آورده است.(۱)

پایانه بحث غلوّ

(۲)

خلاصه بحث و سـخن قاطع پس از آن سلسله بحث های طولانی در جلدهای شش تا یازدهم(متن عربی) در یاد کرد سه خلیفه و پس از آنان چهارمین شان: معاویه پسر ابی سفیان و

ص:۱۰۷

۱- ر.ک: الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۹۴-۱۰۳.

۲- در برخی ترجمه های الغدیر. واژه غلوّ به مبالغه ترجمه شده در حالی که این دو واژه، ریشه و معنایی متفاوت دارند و مبالغه از مادّه بلوغ به معنای رسایی سـخن و احیاناً زیاده روی در تعریف و تمجیـد را گویند و آن از صـناعات ادبی است و در اصـل نکوهیده نمی باشد و لیکن غلوّ چه ناقص یایی باشد و یا واوی به معنای خروج از حدّ اعتدال است و نکوهیده می باشد چه در معنـا و چه در بیـان. «یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الاّ الحق» سوره نساء/۱۷۱ و مائده/۷۷: ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ نکنید و از حدّ و مرز خارج نشوید و بر خدا جز حق نگویید ... و «غَلّی» جوشـیدن باشد: «کغلی الحمیم» سوره دخان/۴۵.: مانند جوشیدن آب داغ و جز این ها.

دنباله روان ایشان از صحابه، همان کسانی که آنان را اولیاء، پیشوایان و دانشمندان نامیده اند و بررسی زندگانی آنان از ابعاد گوناگون این است که به جامعه دینی، کسانی را که در نسبت دادن فضیلت و برتری، غلوّ کرده و در تعریف و توصیف از حدّ و مرز شرع و عقل گذشته اند، بشناسانیم و معلوم سازیم: چه کسانی به اسم «غالی» سزاوارترند: آنان که به دامن اهل بیت وحی چنگ زده و در ژرفای فضائل و برتری ها فرو رفته و به زبان وحی، ستوده و در ذکر حکیم (قرآن) و نصوص نبوی و در نزد همه گروه های اسلامی ستایش شده اند و همه سران در برابر ایشان سر تواضع فرود آورده و خضوع کرده اند و سطحی از سطوح افتخارات نمانده مگر آن که بالا رفته و جایگاه کرامتی نمانده مگر آن که در آنجا گرفته اند؟

آیا شما خواننده، غالی را در میان اینان که یادشان کردیم می جویید یا آنان که به دنبال مردمی هستند که از فضیلت و برتری جز چند حدیث ساختگی و افتخارات دروغین و دوز و کلک های خنک و افسانه های تخیلی، بهره ای برایشان نیست؟! آنان که تاریخی پر از رسوایی ها دارند که هر جا وارد شده اند، لغزیده اند.

از نشانه های پستی دنیا آن است: گروهی که آنان را از حدّ خود بالا برده و در حقّشان چیزی اثبات کرده اند که عقل و

منطق از چنـان امر درمانـده است و فضـیلت هایی مطرح کرده انـد که از حـدّ وجودی آنان بیرون و با روحیه هایشان ناسازگار است، «غالی» به حساب نمی آینـد لیکن در نظر آن جماعت (اموی مسـلک) «غالی» آن کسانی انـد که به گروه وحی پناهنـده اند و به خاندان رسالت و نبوت گرویده اند، خاندانی که نور هدایت از آن ها گسترش یابد و هر فضیلت به ایشان نسبت دهی، خطـا نکرده ای و در پیشـرفت، نبوغ و تعالی ایشان، گمانی درست برده ای که آنان از سوی خـدای سـبحانه مورد لطف و عطا هسـتند، بیشتر از آنچه راویـان موثق و پیشوایـان حـدیث و حافظـان آثار نبوی در صـحاح و مسانیـد به طور متواتر و فراوان، یاد کرده اند.

ما این بحث های غلوّ را به هدف روشـنگری و بیدارباش صاحبان بصـیرت و بینش ضمن فصل هایی آوردیم تا خواننده گرامی غالی را از قالی = زیاده رونـده و دشـمن را از هم تشـخیص دهـد. و آنچه را که برهان راست و درست آن را اسـتوار ساخته از تافهات و سخنان واهی و سست که دست های جعل و ساخت آن را بافته است، بازشناسند.

تـا آن کس که هلاـک می شود از روی دلیـل و برهـان هلاک شود و آن کس که زنـده می مانـد از روی دلیل و برهان زنـده بماند.(۱)

ص:۱۰۹

۱- سوره انفال،۴۲.

«أتجادلوننی فی اسماء سمّیتموها انتم و آباءکم ما نزّل الله بها من سلطان فانتظروا انّی معکم من المنتظرین» سوره اعراف/۷۱: آیا شما در نام هایی که شما و پدرانتان از خود درآورده و نامیده اید و خدا به آن ها دلیلی نازل نفرموده است، با من جدال و کشمکش می کنید؟ پس منتظر بمانید و من با شما از منتظران هستم.

پایانه کتاب

از تذکّر این نکته ناگزیریم ما در تنظیم و نگارش «الغدیر همراه» تصمیم داشتیم کتاب را برابر متن عربی در یازده جلد گزینش و سامان دهیم لیکن پس از مشغول شدن به کار، رأی و نظر بر این قرار گرفت که جلد اوّل را همانند علامه به متن حدیث غدیر اختصاص دهیم و جلدهای بعدی را بر حسب موضوعات کتاب پی بگیریم.

پس در جلد نخست «الغدیر همراه» پس از پیش سخن مترجم و گزینش گر و بعد از مقدمه مؤلف گران سنگ به واقعه غدیر، خطبه غدیر و نصّ حدیث غدیر پرداختیم که به ترتیب؛ آن را از راویان دست اول و در فصل دو از تابعان و در فصل سه گزارشگران آن از علما و دانشمندان و در فصل چهار، مؤلفان ویژه، و در فصل پنج گفتمان ها بر محور حدیث غدیر و فصل شش غدیر در قرآن و فصل هفتم عید غدیر و بالاخره

ص:۱۱۱

سند و مفهوم حدیث غدیر و معنای مولا و روزه روز غدیر خم به پایان برده ایم.

جلد دوم را از غدیریه سرایان شروع کردیم به مقدمه ای، و به ترتیب قرآن یکم و دوّم و سوّم و چهارم، سی و پنج شاعر را آوردیم.

جلد سوّم در ادامه شاعران غدیر به ترتیب: قرن های پنجم و ششم و هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم که تعداد یکصد و پنج شاعر را در بردارد که تا جلد یازده عربی پیش رفته و سپس برگشته ایم.

جلد چهارم در انتقاد از برخی کتاب های تعصّب آمیز و جاهلی، شانزده اثر را مورد بررسی قرار داده ایم و آن، به بهانه بحث های کلامی و عقیدتی است که از زید شهید و دفاع از او آغاز می شود و پیش می رود و به ترتیب: عقدالفرید، الانتصار، الفرق بین الفرق، الفصل ابن حزم. ملل و نحل شهرستانی، منهاج السنه، البدایه و النهایه ابن کثیر، محاضرات السنه والشیعه، الصراع بین الاسلام و الوثنیّه، فجرالاسلام، ضحی الاسلام و ظهرالاسلام، الجوله، عقیده شیعه، الوشیعه.

جلد پنجم ـ مسائل بحث های طی الارض امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حدیث ردّ شمس، هزار رکعت نماز، اوراد و ختوم، محدَّث در اسلام، علم به غیب، حمل جنازه ها، زیارت مشاهد عترت پاک، انگیزه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخنان سرشناسان مذاهب، سه فرع

ص:۱۱۲

فقهی، آداب زیارت، توسل و شفاعت، تبرک به قبر شریف، زیارت امامان بقیع و ...، زیارت شهدای احد، زیارت مسجد قبا، زیارت اهل قبور، آداب ...، سخنانی پیرامون زیارت قبور، نذر برای اهل قبور، قبرهایی که می توان زیارت کرد. کندوکاوی در احادیث شیعه و توقیعات، سلطه دروغ سازان، نکته قابل توجه، زنجیره زاهدان دروغگو، مناقب ابوحنیفه، سخنانی در تخریب ابوحنیفه، لیست حدیث های ساختگی یا وارونه شده، مشکل ثقه ها، زنجیره روایت های ساختگی تنها در امر خلافت، سخن تباه و تزویر رسوا، این همه جنجال برای چیست؟ حکم شرعی جاعلان ... وظیفه در مورد حدیث های سست و باطل

جلد ششم: ولادت امیرمؤمنان (علیه السلام) در کعبه و حدیث انا مدینه العلم، متن حدیث، تا زنده ای ...، شگفتی هایی از دانش عمر:

اول: تسهیم دوم: شک، سوم و چهارم و پنجم: همه داناتر از عمرند، ششم معنای ربّ، هفتم: حکم بر زن دیوانه. هشتم: ناآگاهی از تأویل کتاب نهم. کفّاره تخم شترمرغ، همه از عمر، دین فهم ترند. یازدهم: نزاع پسری با مادرش بر سر نسب، دوازدهم: ناآگاهی از برخی سخنان. سیزدهم: در قرائت نماز. چهاردهم: رأی خلیفه در ارث و مسائل پانزده تا بیست و سه.

بیست و چهارم: خلیفه نمی داند چه بگوید. بیست و پنجم: تجسّس، بیست و ششم: در حدّ شرابخواری. بیست و هفتم:

حیله یک زن جوان. بیست و هشتم: یکصد دینار ودیعه، بیست و نهم: کلاله. حکم های سی تا چهل. چهل و یک: ماجرای منیره، چهل و چهارم: درخت رضوان. پنجاه و دوّم در مورد قربانی. شصتم: در زیورآلات، اجتهاد در سه طلاق، نماز پس از نماز عصر، منع از دو متعه، متعه زنان، نگاهی به دو متعه، متعه در قرآن، بخوانید و بخندید.

اجتهاد در مورد شراب. توسعه دو مسجد، حکم طلاق. حکم خلیفه در مورد خوردن گوشت. خلیفه و مرد یهودی، مصادره دارایی کارگزاران، در خرید شتر. خلیفه در بیت المقدس. نظر خلیفه درباره مجوس. روزه در ماه رجب. مشکلات قرآن نهی خلیفه از حدیث، باز حدیث کتابت سنن. نظر خلیفه درباره خلیفه و قرائت ها، نام ها و کنیه ها. اجرای حدّ بر پسرش، خلیفه نمی داند روز عید چه بخواند؟ خلیفه و معانی الفاظ، چند پند و نصیحت، کنیه ابوتراب، حدیث برائت.

در جلد هفتم حدیث بت شکنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، مبالغه در بیان فضیلت ها، یا غلوّ در فضیلت تراشی. غلوّ درباره ابوبکر. در انتخاب نخست، درد دل علی (علیه السلام) ، خلافت دست به دست شد، سخنی درباره خطبه فضیلت هایی که برای ابوبکر نقل کرده اند، خلقیات و روحیات خلیفه، تقدم خلیفه در عوض کردن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرائض و احکام، میراث جدّه، سهم دو مادربزرگ، بریدن دست دزد. حکمرانی افراد کم فضیلت، خلافت پس از

ص:۱۱۴

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، پیشوایی در مکتب خلافت سخن امامت چگونه شکل می یابد؟ نظر خلیفه دوم، نظری به خلافت در مکتب اهل سنت و جماعت. رأی خلیفه در قَدَر و سرنوشت، خلیفه و قربانی، ارتداد بنی سلیم، سوزانده فجّاره، داستان مالک بن نویره، چشم انداز دوّم، شمشیر خالد، شمشیر الهی! ماجرای غمیصا، سه و سه و سه، بازرسی خانه فاطمه، سه امر میانی، سه امر پایانی یک یهودی از ابوبکر می پرسد؟ گروه نصارا با سؤالاتشان، بحث غلوّ، پدیده های علمی خلیفه، انکار عمر، پدیده علمی سوم، پدیده علمی دوّم، پدیده علمی چهارم حدیث میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلیری خلیفه اول بحث سایبان، غریق به هر خسی چنگ اندازد، پایداری بر بنیاد عقیده، خلیفه خود را در عبادت هلاک می کند. برجستگی اخلاق خلیفه، پوزش خلیفه از فاطمه، سخن گزنده ای از ابن کثیر، سخنان غلوّآمیز یا داستان های خرافی خورشید بر مدار گردش، توسل به ریش ابی بکر، گواهی ابوبکر و جبرئیل و انگشتری و مُهر پیامبر، پهنای باغ ابوبکر، خداوند از ابوبکر شرم دارد، کرامتی در دفن ابوبکر، جبرئیل از هیبت ابوبکر سجده می کند. داستانی دیگر، ابوبکر پیری سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس، ابوبکر سالمندتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانی ابوبکر قبل از ولادت علی (علیه السلام) پنج راوی حدیث دوم، ابوبکر سالمندترین اصحاب، رجال حدیث، توسل خورشید به ابوبکر، ماده سگی از پریان مأمور، ارمغان ابوبکر، ابوبکر در عتاب قوسین، گوش و

چشم دین، منزلت ابوبکر در نزد خدا، پیامبر مورد تأیید شیخین، اشباح پنجگانه، ابوبکر بهترین اهل آسمان و زمین پاداش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر و مهر و سپاس دو واجب بر امّت، ابوبکر در کفه ترازو، مسلمانی پدر و مادر ابوبکر، مصرف از آن سخن. سخنان خود ابوطالب. عملکرد نیکوکارانه و سخنان شاکرانه. روایت های خاندان او، سخنان دیگران.

جلد هشتم: ابوطالب در یاد قرآن حکیم. تحریف و تطبیق، آیه دوم و سوم، داستان گودال کم عمق آتش غلوّ در برتری ابوبکر، پاسخ فرشته، سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت ابوبکر، شب نماز و خلیفه در مغار شیطان به شکل ابوبکر درنمی آید، ابوبکر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را هرگز اندوهگین نساخت. آیه هایی درباره ابوبکر، افسانه ثروت ابوبکر، غلوّ در برتری های عمر. درباره آوازخوانی، موسیقی در قرآن. غنا و موسیقی و خنیاگری در چهار مذهب. چهار کرامت برای عمر، لقب امیرالمؤمنین برای عمر افسانه ای دیگر، عمر و باطل، فرشتگان با عمر سخن می گویند. کاغذی در کفن عمر. رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمر و ترس شیطان از وی، غلوّ در برتری های عثمان، داوری درباره زنی که شش ماهه زایید و ...

نظر خلیفه درباره نماز تمام در سفر. دین و سیاست وقت. تکلمه بحث، تعطیل حدود الهی. اذان سوم گسترش مسجدالحرام، رأی خلیفه در حج تمتّع، تعطیل قصاص، نظر خلیفه در جنابت،

ص:۱۱۶

کتمان حدیث نبوی، زکات اسب، خطبه ها پیش از نماز عید، در قصاص و دیه، رأی خلیفه در قرائت، در شکار حرم داوری نزد امام علی (علیه السلام) عده طلاق خلع، زنی که شوهرش گم شده بود، خلیفه حکم را از ابیّ می گیرد، خلیفه سنت را از یک زن می آموزد، احرام قبل از میقات. اگر علی نبود عثمان هلاک شده بود، جمع میان دو خواهر برده و کنیز، رد مادر از ثلث ارث، اعتراف به زنا، خرید و فروش صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خلیفه در شب وفات ام کلثوم، اختصاص یافتن چراگاه ها برای خلیفه و کسان او، فدک تیول مروان، رأی خلیفه درباره دارایی ها و صدقه ها، بخشش های خلیفه به پسر ابی العاص، حکم را بشناسید، حکم کلی به جنون مبتلا شد و حکم در قرآن، نگاهی در دو سخن. چند سؤال، بخشش های خلیفه به مروان، مروان کیست؟ عطیّه خلیفه به حارث، بهره سعیدبن العاص از عطاهای خلیفه. بخشش های خلیفه به ولید. ولید و پدر ولید، این بود پدر و تو چه می دانی فرزند او کیست؟ بخشش های خلیفه به عبدالله پسر خالد، عطای خلیفه به ابوسفیان، بخشش از غنایم آفریقا گنج های فراهم آمده، فهرست بخشش های خلیفه، عثمان خلیفه و درخت نفرین شده در قرآن، تبعید ابوذر، کلام امیرالمؤمنین به هنگام تبعید ابوذر، پرستش خدا، دانش ابوذر، صداقت و زهد ابوذر، این است ابوذر، جنایات تاریخ، بلاذری، ابن جریر طبری، نگاهی به تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، ابن کثیر. نظر ابوذر در دارایی ها، ابوذر و سوسیالیزم، روایت های

ابوذر در مورد دارایی ها، سخنانی در ستایش ابوذر، ثنا و تعریف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، درنگی در فتوای الازهر، گواهان در استفتاء، گواهی آلوسی، نقطه نظرهایی در کلام آلوسی.

جلد نهم: عثمان و صحابه، عثمان و عمار یاسر، عمّار در قرآن، حدیث های نبوی در ستایش عمار، تبعید صالحان کوفه مالک اشتر، زید عبدی، صعصعه عبدی، جندب زهیر، اکیب بن عبده، عدی بن حاتم، مالک بن حبیب، یزیدبن قیس، عمرو بن حمق خزاعی. عروه بن جعد، اصعر بن قیس، کمیل بن زیاد نخعی، حارث اعور همدانی، تبعید عامر بن قیس، تبعید عبدالرحمن حمرحی، تبعید علی (علیه السلام) . آیه ای درباره خلیفه، خلاصی خلیفه از آتش؟ ترک تکبیر در نماز، نتیجه ... برخی سخن علی (علیه السلام) درباره عثمان، عملکردهای او، سخنان عائشه، عبدالرحمن عوف طلحه بن عبیدالله، زبیربن عوام، موضع گیری های مشترک، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، مقداد بن اسود حجر بن عدی، عبدالرحمن بن حسّان، هاشم مرقال، جهجاه غفاری پسر سعید سهل بن حنیف و ... ابو ایوب انصاری، قیس بن سعد انصاری فروه بن عمرو، محمدبن عمرو، جابربن عبدالله جبلهبن عمرو، محمد بن مسلمه، عبدالله بن عباس، عمرو بن عاص، ابوطفیل عامر بن واثله، سعد بن ابی وقّاص و مالک اشتر بن حارث نخعی، عبدالله بن عکیم، محمد بن ابی حذیفه، عمرو بن زواره، صعصعه

ص:۱۱۸

بن صوهان، حکیم بن جبله، هشام بن ولید فخرچی، معاویه بن ابی سفیان، سخن عثمان به شعرهایی در تأیید آنچه گذشت، مهاجرین و انصار، نامه اهالی مدینه به مرزنشینان، نامه مهاجران به ... ساکن مصر، نامه اهالی به عثمان اجماع بر ضدّ خلیفه.

جلد دهم و پایانی کتاب ـ پیش آهنگ سخن علامه. محاصره نخست خانه عثمان، نامه مصری ها به عثمان تعهد خلیفه در سال ۳۵ هـ بداخلاقی سیاسی، تعهدی دیگر، داستان محاصره دوّم، خلیفه بسیار توبه کن و توبه شکن نگاهی کوتاه به گزارش های دو محاصره برخی نامه های عثمان در روزهای محاصره، نگاهی در آن نامه ها، درگیری در خانه عثمان. قتل عثمان. کفن و دفن خلیفه، زنجیره گزارش های ساختگی ...

ده گزارش، نظری به کتاب های تألیفی. ۱- فتوحات اسلامیه. ۲- فتنه کبری. ۳- کتاب عثمان بن عفان. ۴- کتاب انصاف عثمان. کتاب هایی دیگر. وصیت پنداری. نظر در وصیت ها ... منقبت های عثمان. غلوگرایی در فضایل سه خلیفه. روایت های غلوّ.

غلوّ در فضیلت تراشی برای معاویه. معاویه در ترازوی داوری. شراب خواری معاویه، رباخواری معاویه، نماز معاویه ... بدعت اذان در نماز عیدین، معاویه و نماز جمعه در روز چهارشنبه، جمع میان دو خواهر در ازدواج، بدعت معاویه در دیات، ترک تکبیرات مستحبی، ترک تلبیه ... جلو انداختن

خطبه ها در عیدین، ترک حدّی از حدود الهی، معاویه و پوشیدن جامه های ممنوع. پیوستن نسب ابن زیاد به ابی سفیان، بیعت برای یزید در شام. قتل مرموز عبدالرحمن پسر خالد، سعید بن عاص جنایات معاویه ... کارزار پسر هند با علی (علیه السلام) ، کارهایی زشت در ترازوی عمر معاویه و تهمت های او پیش آهنگ سخن علّامه امینی (رضی الله عنه) .

موضع گیری معاویه با امام مجتبی سبط اکبر (علیه السلام) ، امام حسن (علیه السلام) کیست؟ امّا معاویه، شهادت امام حسن (علیه السلام) ، معاویه و شیعیان علی (علیه السلام) مختار، معاویه با حجربن عدی و یاران او، عمروبن حمق، مالک اشتر، صیفی بن فسیل، قبیصه، عبدالله بن خلیفه، محمدبن ابی بکر،چهل داستان ساختگی، غلوّ آشکار یا داستان های خرافی، پایانه غلوّ.

ص:۱۲۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹